



۵۴/۲۰

اصفہائی، حیدرعلی، ۱۳۳۸-
بہجہ الصدور / تالیف حاج میرزا حیدرعلی
اصفہائی۔ - بمبئی: پرنٹنگ پریس، ۱۳۳۲ق. = ۱۹۱۴ =
۱۲۹۳.
چاپ سنکی. ۱۳۳۰.

الف. عنوان.

۶ -- ۲۰/۳۵

۱۱۹۵۰



کتابخانہ مجلس سنا

اسم کتاب

اسم مؤلف

خطی

چاپی

موضوع

شماره دفتر ثبت ۱۷۵۸

شماره ترتیب در قفسہ ۵

ملاحظات

۱۷۵۶

بمعاونت عالی

در این زمان بجرت لقمان که زالت دو

واقبال او ان شهر باره یون نشان شاه جوان

بجرت پهمال السلطان الاعظم و الخاقان المعظم حضرت

قدر قدرت جمجاه احمد شاه قاجار خلد الله له و

سلطان و ابدا الله عزه و برزانه می باشد این کتاب مستطاب

المسمی بجرت الصدور من تصانیف مولانا کلیل افضل

التبیل العارف الکامل منشی البدیع والرسائل حضرت الحاج

میرزا حمید علی صفهانی که در سوانح عمری خود تذکره

فرموده اند در بندر معموره بمبئی بر یور طبع آراسته

و پیرایسته کردید بتاریخ شهر صفرا مظفر

سنه یک هزار و سیصد و سی و یک

هجری ۱۳۳۱



۵۴

۲۰۰۶



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ستایش و شکر و نیایش درگاه بارگاه سیلطان وجود و مالک ممالک غیب و شهود
حی لایزال بیثال ذوالعظمة و الجلال غنی متعال محبوب حضرت اعلی و مقصود نبی و اولیای
و اصغیا ساحت اقدس محبوب اسی جل جلال اسمہ الاعظم و عم نوال فضلہ الاف مالم
سزاوار که بصرف فضل وجود وجود موجود و انسان را زمین موجودات سر خود وجود
سزایان و مفتخر بعلیہ الاسماء و تباہی بخلقها علی صورتها و مثالی و کتاب تکوینی
یکتا بی همتائی دانائی پنائی توانائی حضرت واجب الوجودش نمود و فرغ منشعب
از اصل قدیش من اراده اللیس غصن اعظم ابهاش من ستمی جماله الوجد الفرید بعد البهارا
مرآت حاکی از جمع اسماء حسنی و صفات علیایش و واسطه فیض اعظم و رابطه عهد قدم
و در سیکه و بهیت عظمی و عارس و حافظ و مربی و مرقی و مروج و بسین آیات کتاب
و مرجع امر و خلقش نمود و عهد ولایت و محبت و اطاعت و انقیاد و خلوص ارادتش را
از من فی الوجود من الغیب و الشهود با صرح بیان و ابداع و افصح تبیان و برهان در الواح
قدسیه و صحن قیمه و زبر رحمانیه و کتاب اقدس کرفت و کتاب عهد حکم و متین و حسین
ورزین فرمود و بذلک تمت حجتہ و کلمت نعمتہ و ظهرت آیاتہ و بیناتہ جللت عظمت
قدرتہ و قوتہ و سبقت و احاطت الاولین و الآخیرین رحمته و عطفوتہ و لاله غیره

اللهم یا مؤید المخلصین و موفق الثابتین و رب الآیات البسیئات و الممن فی الارین
و السعوات جعل قلوبنا اوعیة محبت هذا الفرع الکریم منشعب عن الاصل القدیم و احشونا
تحت لوائه مع اولیائه و استقمنا علی وده و ولایه و ایدنا علی طواف رضائه و لقاءه و وقفا
علی طاعته و ثنائه انک انت الکریم انک انت الرحمن الرحیم و انک انت العطوف
الرؤف الغفور الفضال اسمع المجیب العلی العظیم الاحبی و چون نتیجه و خلاصه وجود هر
انجا هر تکوین مطالع جو در رب انجودند کتابشان کتاب تدوینی رحمانی است و مقلین
و موثقین و معرضین و مریدین احرف این دو کتاب مبسب علیین و سجنیدان الابرار لعلی
علیین و ما ادراک ما علیون کتاب مرقوم شهیده المقربون و ان الفجار لعلی سجنین
و ما ادراک ما سجنین کتاب مرقوم دیل یومئذ لکمذین و بدیهی است هر کلی نسبت
بفوقش جزئیت و هر جزئی نسبت بد و نش کلی لذلک فی نفسی هم باندازه خود کتاب تکوینی است
و حالات آیاتش کتاب تدوینی و کل انسان الزمانه طاهره فی عتق و تخرج لیوم القیمه
کتابا بلیقه منشورا و چون بنده خالص ثابت ثابت الی حبیب آقا خسرو بمان فارسی
ایده الله علی نشر نفحات الله از شمس فضل و بحر عطف و رحمت مشرق عبودیت حضرت
عبد البهار جواهر الارواح لعبودیه الفداء منکلت نمود و بدین مبارک متوسل شد که بعضی
تابیین شرح اقبال و ایمان و وسیله ایقان و طمینان خود و ماورد علیهم ان یوسندوا
تلفظا علیه و علی کل شرف اجابت و بجز رضا و مضا منقخر و مؤید شد و امر صادر و فایز
هم طفیلی مقرر فرمودند لذلک متوکلا علی الله استغینا متوسلا بذیل فضل ولی امر الله در ضمن یک
مقدمه و نه بخت و خاتمہ بعض میرسانه مقدمه در حال قبل از اقبال بخت اول در بیان
بحضرت اعلی مبشر طلوع نیر اقدس ابھی بخت دوم در اشراق ظهور حضرت مکرم

طوب بخت سیم در زیارت و طواف ارض سیم بخت چهارم در مسافرت بمصر و
 اسیری سودان بخت پنجم در مشرف شدن بقیعه مبارکه عکا بخت ششم در امر مسافرت
 ایران تفضلاً و ترجیحاً علی اللفانی بخت هفتم در مشرف شدن ثانی بخت هشتم در مشرف
 نیر عبودیت میثاق الله بخت نهم در خدمات طلعت عبودیت بامر و حلق حضرت
 احدیت خاتمه در مسلت ثبات و استقامت بر عهد و میثاق نیر اشراق چون غایت
 مقدمه والد فانی مرحوم میرزا حسین اصفهانی تاجر ادیب شاعر لیب بود و نسبت
 منشی باشی کرمی با والی کرمان کبریا رفت و پنجاب فاضل کرمانی حاجی محمد کیرمجان مشهور
 دست ارادت داد و منشی خان مذکور شد و اقامت نمود و موکب همایونی خلد استیسان
 حضرت ناصر الدین شاه باصفهان آمد و صد و دو توابع و اعانم و خوانین یزد و کرمان
 برای تهنیت و تبریک سر نیز سلطانی باصفهان آمدند و ثواب میرزا عبدالحی با مرحوم والد
 رفیق شفیق بودند و فایز ابراهیم یزدی بودند و از یزد جناب حاجی محمد صادق خان برادر خان
 سابق الذکر فایز اکبرمان برد و زیارت و تربیت والد مشرف شد و طفل بود و کاهن هدایت
 خصوصی حضور می خان راجع بفانی از جمله مشتاقی میگردد و فانی با تش کردن و دیدن مشغول بود
 و با میدغنا و ثروت عظیم مسرور و مستور میداشت و چهار سال اقامت نمود و بعد مرا
 باصفهان و بعد از دو سال باز کرمان شتافت چه که شیفته و فریفته خان دیز کواری
 ایشان بود و خدا خواست فانی را آگاه و هدایت فرمایند بعضی شئون و حرکات
 از قبل خوف و ضعف نفس و کثرت تزلزل و اضطراب که مخالف و منافی
 ادعایش و قابل تاویل و تفسیر و تعبیر بود از او و بد چه که امام زمانه
 من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الباطنیة را مدعی و رکن رابعی را

مقدمه

یعنی ایمان چهار رکن است معرفه الله معرفه الهی معرفه الوسی
 معرفه اشیه و آنچه در ظهور مؤخر است در رتبه مقدم است یعنی رکن رابع ثمره و نتیجه
 آن سه رکن است بکنایه ایمن از تصریح او عاودا داشت و می نمایانید که بر ضمار و سید را
 مطلع است و دارای علم لدنی است و علم حضور است منها در جمیع کتبش بصراحت
 علم و عمل کیمیای مشهور را نموده و حال فانی دید طلا و نقره را با دوی آتش میزد و ضایع می نمود
 منها و با کبریا آمد و ایشان در لنگر بودند که بسیار خوش هوا و آب بود مع ذلک با بعضی
 خواص بگوستانیکه برف داشت فرار کردند و اجتماع را منع نمود چنانکه چادر شیخ الاسلام
 و امامش و چادر والد مرحوم یک میدان دور از چادر خان بود و مرادده ممنوع الاعلی قدر
 و منها در ذی راد خان گرفتند و اذیت کردند تا مرد بشانی خائف و مضطرب از حکومت
 شد که سه مرتبه نماز مغرب را اشتبا و اعاده نمود و نماز عشا را عذر خواست و بخواند
 بخانه مراجعت نمود منها در رساله چهار فصل و رساله سی فصلش لعن کرده خود را اگر مدعی امام
 زمانی و یا رکن رابعی باشد و هر کس او را رکن رابع و امام زمان بداند و منها با او عای
 حق یقینی و عین یقینی در دو مسئله فروعی جزئی یکی عد ماه رمضان از سی کتبه نیست و یکی
 مآز قلیل بجز مطلقات نجاست نجس نمیشود با اینکه متفق علیه نبود و خلاف مشهور بود نتوانست
 ثابت نماید مجبور بر برگشتن شد و خطای خود را اعسلان نمود منها در خلوت نزد یهودی
 عبرانی میخواند و در خلوت مدعی دانستن عبرانی بود در سیر کارهایی که اظهارش
 را اینان مجمل و شرمسار است از او بر فرسید نمود و حرکات و حشیانه و
 تدلیسات نفسانی بسیار دیدند در اعتقادش غلط و فتور حاصل شد و حال
 خود را ستر می نمود و تدبیر فرار را می نمود بالاخره با صرار و الحاح

مرحوم والد را مجبور بر اذن نمود و با صفهان آمد و از بیانات خان فاضل و کتب حضرتین
 شیخین عظیمین و سیدین عظیمین بیشترین ظهور حضرت اعلی ثابت راجح صمیمی فانی شده بود
 که باید ظهور عظیمی و نور سیدی اشراق نماید و الاکلمات و کتب و بیانات سیدین سیدین
 شیخ احمد حسانی و آقا سید کاظم رشتی علیهما السلام نعوذ بالله لغو و الفایده بلا معنی
 و چون در اردت بخان قنوری حاصل شده بود در طلب و مجاهد بود و امیدوار
 بالذین جاهد و اذینا لنهتیم سبلنا مدت سه سال شیراز و طهران و مشهد مقدس مسافرت
 نمود و با هر نفسی معاشرت کرد و در هر مجلسی وارد شد و خدمت هر مدعی ارشادی رسید
 و بصداقت خدمت نمود و جمیع ابواب را بست یافت و کل را مدعی بلائینه شناخت و صفهان
 شرف شبی در بلخ ایام کل مهان بودیم و در مقول و منقول و رؤسای روحانیه صحبت نمودیم
 و بناستی ذکر ظهور حضرت اعلی باسم باب شد فانی ذکر نمود این شخص دو اشتباه بسیار
 بزرگ نمود لکن ابکی افکار و مقاصدش جاری نشد و محو و معدوم شد یکی مخالفتش یک مرتبه
 بدون جمعیت با دولت و دیگری با ملت خوب بود اقل با یکی موافقت می نمود تا جمعیتی
 جمع می نمود شخصی در مجلس در نهایت ادب اظهار داشت این اشتباه را نه تنها و مرتبه
 حضرت خاتم النبیین و ائمه طاهیرین معصومین سلام الله علیهم اجمعین نموده اند و یک بیکرا
 نشان و ادفانی بسیار خجل و شرمسار شد که چرا بیان باین قسم واضح ابطالان نمود
 دانست که این شخص بانی است و امرشان این نحو که مشهور است نیست لذا با او بنای
 مراد و معاشرت را گذاشت و بشانی سخت و صعب بود که اگر اسم بانی را بر کوه
 میکند آشتند مندنک و منسحق می شد چنانکه اگر با او اظهار می شد که ترا شناختم البته فراموش
 می نمود و بعد از چند ماهی خصوصیت و صداقت اظهار شد و مقارن این حال در میدان

شاه اصفهان میگذشت دید جمعیت بسیاری و شور و نشور و غوغا و ضوضاء عظیمی است
 تردید شد مشاهده نمود پنج نفر سید و ملا و تاجر که در ظاهر معقول و ازار اذیل بادی اثری
 نیستند گوششان را بمودی با میخ کوبیده اند و یکدسته فرانس بونوت چو نشان
 میزنند و میگویند لعن کنسید و آن بی چارهای خدا پرست صابر و راضی و شاکرند
 و میگویند این شخص اسم خود را باب گذاشته و حضرت رسول میفرماید انما بدین العلم و علی باها
 یعنی منم شهر علم و علی باب اوست و در قرآن می فرماید باب باطنه فی الرحمة و ظاهره
 قبله العذاب بانی است که باطنش در اورحمت و ظاهرش عذاب است پس عذاب
 ظاهری بحبت رحمت باطنی عذاب است و کذکت اسم مبارکش علی و محمد است و از
 محبت و ولایت محمد و علی دست برینداریم و لو کشته و سوخته شویم و کذکت این بزرگوار
 از سلاله طاهره است و هزار سال است قاتلین حضرت سید الشهداء روح الوجود
 مظلومیت الفدا را لعن میکنید اگر میگویند ضال و مضل و کاذب است خدا لعنت کند هر
 ضال و هر مضل و هر مدعی کا ذیر از حال این نفوس مظلومیت و صبر و استقامت
 و شکر و شاکر نشان آتش طلب و مجاهد در فانی افروخته شد و امر را عظیم قویم دانستم در ادیان
 ذکر عالم در مذکور است یعنی عالمی که محقق حقیقت و امارات بر چیز ارامی نمایاند هر چه
 قبول کرد در این عالم باو میدهند و حقیقت آن عهد است که هر کتاب قبلی از موسومین
 خود برای ایمان نطویر میگیرد ولی هر وقت از فانی سئوال از عالم در نموده اند عرض
 کرده است دیدن آنقصه خزین پر غصه که دیدم گوششان را بمیخ دوخته اند و چوب میزنند
 و بسیار بر اتم دیدم که گشتند عالم در من بود که دیدم و قبول کردم و آمدم محبت چون
 بآن شخص محرم شدیم و مطمئن شد کشف مطلب را فرمود و بشانی خوف مستولی بود که ملاقات

لیکن بیکر راستور میداشتم بعضی شبها فانی بنترل او میرفت داخل باب در دین خود
 پنهان می نمود تا جمع الهی بیت در محلات خود میخوابیدند او بیرون می آمد و در دین یا
 باغچه خانه و مطبخ و محل مستفی می نمودیم در نهایت شرف و شعف و بسیار
 شد که بخت تلاوت آیات و مناجات بسراج محتاج میشدم سراج در نور پنهان داشتیم
 در تنوع برداشته اند و شیش میخواندیم و با ایشان هم در منزل فانی این قسم معامله میشد
 بل سخت تر و بندرت اگر احباب در جانی مجتمع میشدند سه چهار نفری سه چهار ساعت
 از شب گذشته میرفتم و قبل از صبح مراجعت می نمودیم و محل فانی در بالا خانه بود
 که شبانگش مشرف به باغ بود در ایمن می بستیم و پائین می آمدم و میرفتم و مراجعت با پنهان
 ایمن بالا میرفتم و میخوابیدم و صبح بر میخوابیدم که اهل خانه ندانند بیرون رفته بودم و لو
 لم یزل دلائزال اعظم حجت قیام و تلاوت آیات و تزکیه قلوب و تعلیم کتاب و حکمت بود
 و هست ولی الطرق الی الله بعد و انفس الخلاق هر نفسی را وجدانی است و بوجدان
 کلام الله و ماینب الی الله را ادراک می نماید و بعد برای اظهار وجدانش برهان
 پیدا میکند مجلا تمام دلائل یقین نمود و بهجتی یافت که شهنش رزیده بود و چون
 موقن و مطمئن القلب شد سابقین اولین و صییت منمودند فایز ابکال ستر
 و حکمت که هر گونه فساد و فتنه و اذیت و قبیح اعمال و افعالی از تو ظاهر شود
 و هر قدر مدعی دشمن داشته باشی امید نجات و خلاص برایت ممکن است ولی
 اگر گفته شود بانی است خلاص و نجات محال است و فانی نشانی منجذب و مشتعل بود
 که قادر بر سکوت نبود و کل را هم طالب و مجاهد چون خود کان نمی نمود و علاوه خود را غایب
 و قاهر میدید لذا قادر بر ستر و کتمان نبود مثلاً روزی شخصی یعنی حاجی که بر کجا ذکر این امر و حضرت علی را

بخت اول

بخت و حقارت نمود فانی ذکر کرد نمیدانیم شاید آنها در برهان بر ما غالب باشند خندید و
 استهزا نمود و ذکر شد کسی نیست که در ظاهر بتواند بگوید من با بی همتم تا بینه و برهان اقامه
 نماید تا معلوم شود غالب اند و یا مغلوب و جان و ادن و استقامت کبر ایشان شاید
 علیه است شیخیه باید چه قدر رحمت بکشند تا نبوت و رسالت حضرت خاتم البتین روح ماسوا
 قده را ثابت نمایند و بعد چه قدر رحمت بکشند تا ولایت و وصایت بلا فصلی میرالمومنین را
 ثابت کنند و کذک ثبوت یکت ائمه هدی بلکه اثبات هر بعدی مشکله است تا دوازده
 آن وقت اول رحمت و محنت است که عقیده و حسم و تعبد اظهار کنی ممکن است
 متولد شده از آب و خاک هزار سال مخفی و پنهان باشد و هر کس هم مدعی رویت او
 شود البته کاذب است و بعد از اذعان این و هم و تعبد هزار مرتبه رحمت است که
 بر زمانی را امامی است و دین را چهار رکن است چه که از صد اسلام تا حال احد
 از علمای این کلمه که دین را چهار رکن است نطق ننموده و بعد چه قدر رحمت داری که شیخ محم
 حاوی این رتبه بود و بیشتر رحمت داری که بعد از حضرت شیخ حضرت سید حاوی این رتبه و
 مقام بود و صد هزار رحمت که جناب حاجی محمد کریم خان بعد از آن دو بزرگوار امام زمان
 و رکن رابع است ولی با پنهان بر بانی که نبوت خاتم نبی ثابت شد همان برهان از حضرت
 باب نشان میدهند و هر ایراد و اعتراض و احتجاجی نفسی نماید چون از قبل بر خاتم نبی
 نموده اند و حضرت رب العزة و العظیمه جالبش را در قرآن نازل فرموده همانرا جواب میدهد
 و السلام از یک عمر رحمت کشیدن و برهان بافتن فارغند فیهت و هر ب که مستفرد و بر حوم
 از صفهان بکرمان شهادت امر الله را نوشت که بر تو که پدری لازم بود ندای باین بلندی و امیر
 بزرگوار سیده کی با و مراد لالت و هدایت نما اولی ثبوت غرت و ریاست و شش عشرت هم از این

مقصود مقصود غیر جمیل علی و افضل عظیم خلیل بازداشت و حجاب شد و حق تعالی بوعده خود که الذین
 جاہدوا فینا لنجعلنهم سبیلنا یصرف فضل دست فایز گرفت و بر امر الله و ظهور موعود آگاه
 فرمود و از قرآن و احادیث و دلائل آفاقیه و انفسیه و مجادله بالتی ہی احسن و حکمت و
 موعظه بقدر فهم خود اظهار داشت و محفل و مختصرش اینجی حجت بالغه باقیه حضرت خاتم
 النبیین روح العالمین له الفداء قرآنست و همه جای قرآن ایمان مثل قرآن را از غیر الله
 محال و ممنوع فرموده ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورۃ من مثله و ادعوا
 شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فالتوالتا الاتی و قودها
 التائس و الحجارة اعدت للكافرين ترجمه اش اگر هستید شما با دشمنک و شبهه از آنچه
 نازل فرموده ایم بر بنده خود (محمد) پس بیاورید یک سوره مثل او یعنی چنانکه او از
 جانب خدا آورد و بخوانید شهدا و علمای خود را که گمگت و اعانت کنند شما را در آوردن
 یک سوره از غیر خدا اگر هستید راست گوین اگر نیارید و در حضرت پتمثال ذوالجلال فرمود
 هرگز نخواهد آورد پس بریزید آتشی را که آتش کیره آتش ناس و سنگهاست محبت و آماده
 شده است برای کافری این آیه مبارکه در معجزه بودن قرآن اولین و آخرین را ثابت
 و بصراحت و اوضح و ابلغ بیان حجیت قرآن را بر عالمین ثابت و بالغ و مبرهن فرموده
 و در جای دیگر آوردن مثل آیه از غیر الله محال فرموده و در جانی ده سوره و این جا که
 سوره و جانی یک آیه و جانی حدیثی مثل قرآن و در جانی همیشه حقائق حق و از باق باق
 بکلمات الله است و در جانی غیر الله قادر بر تشریح شریعت نیست و در جانی کتاب را کاستی و در
 جانی مغتری بر ما را مملت نمیدیم و رک حیاتش را قطع می کنیم و همچنین همه جای هسته ان
 حضرت عظیم بصیر خیر قوی قید شهادت و اده که رسول رسول او تعالی شانه و کتاب کتاب

اول احسانه و شریع شرع او عظم سلطانه است قل کفی بآئنه شهید بینی و سنگم آنه کان بعدا خیراً
 بصیراً و اقللاً در صد آیه وحی را مدعی شده و کافی فرموده و همچنین بسیار است که خدا هر کس را
 میخواهد بر رسالت مبعوث و بوحی سرافراز میفرماید اکان للناس عجا ان اوینا الی رجل منکم
 الا آیه و قائم موعود و فرقان بهمین حجت با عظمتها و اعلمتها و اکبرها و انماها و اطهرها و انورها و اقویها
 و اقومها و اتقنها ظاهر شد حضرت خاتم از عرب بود و بعد از چهل سال تن آن بر و نازل
 و در مدت پست و سه سال سی جزو بر قلب مبارکش نازل و از لسان صادق منیش ظاهر
 مع ذلک نعوذ بالله من غضب الله کاذب و سفیه و مخون و شاعر و ان هذا الا اساطیر
 الاولین و اگر بخوایم میا و دریم مثل او و این است و جز این نیست تعسیر کرده است
 این قرآن را دیگری با و و اعانت کردند پیغمبر را در آوردن قرآن آخرین و سخریه و
 استنرا می نمودند و حضرت قائم از فارسی و فارسی زبان بدون تعلیم و تعلم از حجره کتاب
 بیرون آمد و در پست و پنج سالگی من عند الله تکلم با بایات فرمود و در شش سال با منع و زجر
 و حبس و نفی سی مقابل قرآن بر قلب مبارکش نازل و از لسان اصدق الصادقین
 حضرتش با هر اسپن تفاوت ده از کجاست تا بکجا این است که در حق قائم فرموده است
 آسان فرمودیم قس از ابر ذکر ایامت گذر شوند ه هست و ذکر بر تسبیحات اربعه و قرآن
 و حضرت رسول و قائم موعود تفسیر شده است در اینجا تسبیحات اربعه و قرآن حقیقتاً مقصود
 و کفار اعتراف می نمودند که اگر قرآن از خداست چرا یکم تبه بر او نازل نشده حق سبحانه و
 تعالی جواب فرموده تا ثابت داریم بان مل ترا و مهلت و تانی نازل فرمودیم تانی نمود
 پس حاضر شد در آیه مبارکه بحضرت قائم و هر اعتراض و شبهه از تیا بهیم از هر کس بشود
 از قبل شده و جوابش در قرآن نازل شده است و علامات ظهور هم ظاهر شده در قبیل

حقیقت زلزله که لازمه هر ظهور است که مؤمنین از عوصف زرا یا در عوصف بلا یا مضطرب
 و متر زلزله در زلزله احتی بقول الرسول والذین آمنوا معه متنی نصر الله مضطرب و متر زلزله شد
 تا اینکه رسول و مؤمنین با کفنه چه وقت است نصرت خدا و که لکت یسبح عاقلی هم در
 ایمانش با سلام ثابت و مستقیم نبود و طر آنتر زلزله و مضطرب بودند چه اعمال و افعال کل
 مخصوص روسای روحانی غیر اقوال بود و در ظاهر هم زلزله شد که اکثر موت و
 عمارات خراب شد و از علامات هفت سال بناریدن باران و قحطی ارزاق است
 رزق نازل در سه آن و بارانرا من نزل فی سبوتهم القرآن بعلم و حکمت و ایمان و ایقان
 تفسیر و تفسیر فرموده اند و شانی قحطی علم و یقین شد که طن و کمانرا حجت و ایستند و از
 قبل اکل میتی بر مضطرب حلال ذکر کردند و حجت منطه نوشتند و از علامات ظهور ظهور سفیانی
 و دجال است اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک (اولیها
 معلوم است آخر هم سفیانی است و حدیث رو با و تفسیر آیه مبارکه (و الشجرة الملعونة فی
 القرآن) معروفست آن شجره ایست که از اصل حجم رسیده است و دجال با آن صفت و
 ستمی که مشهور است غیر متصور و غیر معقولست چه خرچیکه کاشمش ربع فرسخ را طی کند ناچار پنج
 فرسخ طول و عرض و ارتفاع و حجم شکم اوست و البته در احوال ظلمت احاطه مینماید و تیره راه
 دانسته ستون بسیار بلندی بجای ایست از کجا بداند که آن ظلمت از بطن خراست و این ستون
 پای خراست و دجال بر آن سوار است و آنکسی اگر چنین خری آب بنید از جمیع دجال در غرق
 مینماید پس باید تاویل نمود از امام معصوم میر المؤمنین روح العالم فداه است (علماء السوء
 و جاحل القوم) و در اخبار و آثار بسیار است که علمای هر مقلی علت اجتناب آنست شده اند از ایمان
 بحال موعود منتظرشان آیات قرآنی هم که صریح بطلب است بسیار است (یا اهل الکتاب لم تکفرون

بیات الله اما مردون الناس بالبر و تنون انفسکم و اتم تلون الکتاب فویل للذین یکتبون
 الکتاب باید سیم یقولون بذامن عند الله یا اهل الکتاب لم تکفون الحق بالباطل و
 تکفون الحق یا اهل الکتاب لم تصدقون عن رسول الله من امن تبخونها عوجا و از علامات
 ظهور وندای جبرئیل است الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتمزل علیهم الملائکه کسانیکه
 کفنه خدا خدای ماست و استقامت کرد و از تقبلی چشم و کوشی ندیده و شنیده بود و در قصص
 کنان قبر با نگاه شتافتند البته ملائکه بر ایشان نازل می شد که باین استقامت کبرای لا
 لها جان رایگان دادند و میفرماید و نوزلناه ملائکه بجهنم رجلا و لبنا علیه یا ملبسون
 اگر نازل فرماییم ملک را بر آینه قرار میدهم او را مردی و کدامند با این ند مقابلی مینماید
 که ارض را بحرکت و جنبش آورد و در شهادت حضرت امیر المؤمنین و حیفه جبرئیل مابین
 زمین و آسمان زد افرمود (الا الا قتل امیر المؤمنین) آگاه باشید آگاه باشید تحقیق گشته شد
 امیر المؤمنین و کسی شنید غیر از حسین علیها سلام حال اذن و اعیه شنیدند و لبتک
 اللهم ربنا بلیتک عرض کردند و بختشان شهادت دادند و از علامات طلوع شمس است
 از مغرب مولای تقیان می فرماید (ان الذی یصلی خلفه عیسی هو شمس الطالته من مغربها
 کسی که حضرت عیسی خلفش نماز میکند ارد آن شمس است که از مغرب خود طالع شده است
 و اقباب رسالت در اسلام غروب نمود و از اسلام نسل طیبیه ظاهر طلوع نمود و از
 علامات اتصال اخبار و نزدیک شدن بلاد و جاری شدن سفائن نار است تلک
 و راه آهن و کشتها مشهود است و اینکه ذکر غیبت در حق آن حضرت شده است از
 مطالب مسلمیه بدیهیه شیخیه و حکما و عرفاست که حق تبارک و تقدیس مقدس است
 از اولیت و آخریت و طاهرت و باطنیت و حضور و غیبت و مشارق و مطالع البینه نظامها

مواقع اسماء حسنی و صفات علیای ربانیة اند و تا در این عالم ناسوتی نشاء ظاهر اند ایشانند صاحبان
 امر و مرجع و ملاذ خلق و مسین کتاب و حافظ اغنام حضرت رب الارباب و هر سنگام
 در ظاهر ظاهر در این عالم مشهور نیستند امر الله راجع الی الله است و اوست ممتکمل و
 مبرئی کل آنچه از قبل در ظهور فرموده است و حضرت حق متعال حی لایزال است لذا ذکر
 غیبت میشود نه اطلاق موت لذا مدارک ضعیفه و عقول ناقصه که از معنی و حقیقت و روحانیت
 محرومند تصور میکنند مجسم شخص است و مخفی شده است و لو در اخبار و آثار و تفاسیر
 قرآن شائنی اختلاف است که گفته اند شران قطعی الصدور است و ظنی الدلالة واحادیث
 بهم ظنی الصدور است و بهم ظنی الدلالة و لکن نور ظهور حضرت مکتوم طور و قیام موعود و دعوت
 خلق و استقامت آن جمال ذوالجلال و ثبات اصحاب و جبابش را بسفیر ایند تفاسیر
 آیات مشهور میشود و مصابیح اخبار ظاهر کرد و آیات حکمت و احادیث متواتر میشود
 و عجب است با اینکه مسیلم امارات و علاماتی که در ظهور حضرت رسول در تجل است معنی
 نموده اند و معتقدند ظاهرش مقصود نیست و علاماتی که در تورات در ظهور حضرت مسیح است
 ظاهرش مقصود نبوده است معذکک علامات ظهور موعود اسلام را بظاهرش مستتمک
 شده اند و منتظرند چه وقت کادو کوسفند چرند با کرک و وحوش درنده با هم زندگانے
 نمایند که غیر معقول و موهوم است و الحمد لله که حقیقت و مصداق و معنی ظاهرش هم از
 پسانات صاحبان امر ثابت و محقق شد و مثلثیت آیات بیان بقرآن قیومیت جمال بی
 مثالش بر امر الله با عظم از حضرت رسول از جمع حیات ثابت شد و حیف جناب از مفازه
 تحدید تقیید و سر داب تقیید و هم قدم پیرون کند اشهد و اقوال عوام کالانعام و دلائل
 اوین از پوت عنکبوتیه جناب خانرا کمان حصن متین فرمودند و خاتم النبیین و لانی بعدی

وعلال محمد حلال الی یوم القيمة و خوارق عادات منقوله مسموعه غیر معقوله غیر کافیه را بران
 قویم و دلیل عظیم توهم نمودند خاتمیت تحقیقش را بیان نمود که شمس یک شمس است تغییر در
 افق است و حضرت رسول فرمودم آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و امام معصوم
 میفرماید اولنا محمد آخرنا محمد و سلطاننا محمد کلتنا محمد و خود آنحضرت میفرماید انا انبسیون فاما
 اگر صدق و صحیح و حقیقت است اول انبیا آنحضرت است پس سقین الی آخره الاخر من نوری
 اشراق نماید اوست و علاوه حضرت امیر المؤمنین در خطبه و در زیارت حضرت سوالی است
 ما سبق و الفاتح لمن استقبل فرموده است یعنی خاتم بود برای گذشته ها و فاتح است
 برای آینده ها و در قرآن است و کذک جعلناکم امة وسطا همچنین قرار دادیم شما را را
 وسط اعراف آیه ۳۲ و لکل امة اجل اذا جاء اجلهم لا یتاخرون ساعة ولا یتقدمون بها
 بر امتی اجلی است زمانیکه اجلس آمد نه یک ساعت تاخیر میشوند و نه یک ساعت مقدم
 میشوند آیا امت اسلام نعوذ بالله امت نیست و یا نشخرف الله قرآن حجت نیست و متصل
 باین آیه است یا بنی آدم اما یا یتنکم رسل منکم لیقصون علیکم آیاتی من التقی و ارحم فلا خوف
 علیهم و لا هم یحزنون ای سپران آدم چون پاید النبنة التبر رسولها منی از شما که بخوانند آیات
 مرا پس کسی که پریش کار شد و شایسته شد پس خوف بر ایشان نیست و نه ایشان محزون میشوند
 متفق علیه است که نون تا کید ثقله داخل فعل مستقبل میشود پس بعد از قرآن بشر هم بوجود
 که تلاوت آیات من عنده نماید و کذک یونس آیه ۴۳ و لکل امة رسول فاذا جاء رسولهم
 قضی بینهم بالقسط و هم لا یظلمون و یقولون متی هذا الوعدان کنتم صادقین قل لا املك لنفسی
 ضراً ولا نفعاً الا ماشاء الله لکل امة اجل اذا جاء اجلهم لا یتاخرون ساعة ولا یتقدمون بها
 آیات اسلام امت است و موعود بر رسول است و امت است و اجلس محتوم است

و علاوه پنجاه مرتبه در تورات مکرر شده است شریعت تورات ابدیت احکام تورات ابدیت
 است ابدیت ابدیت اصرحت از خاتمیت و در انجیل است آسمان و زمین ممکن است
 زایل شود و لکن کلام این بیان هرگز زایل نشود هزار مرتبه محکمتر و متقن از خاتمیت و
 ابدیت است و آنچه ذکر تحریف تورات و انجیلست تحریف معنی است (بجهرت فون الکلم عن
 مواضع) و همه جا است مصدق لما بین یدیه اگر تحریف شده بین یدیه نیست فیما تو اکتاب هو
 اهدی منها ابعده بگویند که تا پیکه بدیش بیشتر از تورات قرآن باشد من متابعت میکنم انرا
 و اما خوارق عادات را در همه جای قرآن حضرت رحمن از رسول خود رحمة للعالمین سفیر موده
 تا اینکه می فرماید (ما منما ان نرسل بالآیات الا ان کذب بها الاولون) خود میکوشید بنیای
 قبل خوارق عادات و شش دیدیم که با آنها مومن نشدند بلکه تکذیب آنها کردند لکن میفرماید منع
 نکرد ما را که بفرستیم آیات مگر اینکه مشنیهان تکذیب کردند عاقل کاری که نفع نکند و ضرر هم داشته
 باشد و تخریب هم کرده باشد البته نخواهد کرد و کنگ (لئن اتبع الحق اهلهم لفسدت السموات
 و الارض و ما بینهما بل آیتها هم بزرگتر هم و هم عن ذکرهم غافلون) اگر متابعت فرماید حق خواهشها
 خلق را هر آینه فاسد میشود و آسمانها و زمین و آنچه مابین آسمان و زمین است بلکه آوردیم
 این خلق را ذکرشان را ایشان از ذکرشان غافل و معرفند چه قدر صریح و واضح است که هرگز
 حق تعالی قدرت و احاطت رحمت متابعت خواهشهای خلق را نفرموده و همیشه موعود
 منتظر مذکور در ایشان را فرمان میفرستاده است و خلق از مقصود و محبوبشان غافل و
 معرض بودند (وقال الذین لا یعلمون لولا انکمنا انتم او تا آیتها آیه که لکن قال الذین من قبلهم
 قساوت قلوبهم قد بینا الایات لقوم یوقنون) گفته کسی که نماند چه حکم میفرماید خدا
 با ما بنیای و در برای ما آیتی را بچنین گفته کسی که پیش از آنها بودند شباست دار و قلوبشان

بجهرت بیان و ظاهرش مودیم آیا برای قومی که یقین میکنند این آیه مبارکه شاید و دلیل بر این
 قویم عظیم است که قلوب و عقول معرضین و غافلین و معترضین شبیه یکدیگر است و شبیه
 و اریاب و اعراض و اججاباتشان یکی است که گویا شجره اعراض همیشه یک شجره است
 و اوراق و انعمان و منوع و اثمارش مانند یکدیگر است چنانکه هر اعتراض و احتجاج
 که امر و بر این ظهور قدس صدقانی سینما بیک نسبتها و افکیانی که میزند از قبل بجهرت فام
 انسیار روح العالمین فداه احتجاج نموده اند و نسبت داده اند و رب الآیات البینات
 جواشتر انهم موده است و کنگ در وصف و حال و رزق اهل جنت من موده
 کما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل و اتوا به متشابها هر چه رزق
 داده شدند از ثمرة رزقی را گفتند این چیز است که از پیش مرزوق بودیم و آورده شدیم
 شب از این آیه قدسیه هم حجتی است محکم که همواره مؤمنین مقبلین هم دلایل و برهان
 و حجج و آیات بیناتشان یکی و شبیه هم بوده است چه از قبل ثابت شد که رزق مقسوم
 محسوم انسان علم و حکمت و معرفت و محبت و خصایل و فضائل انسانیت است و قالوا
 ان الله عهد الینا ان لا نومن لرسول حتی یاتینا بقرآن تا کله التارقل قد جا کلم رس
 من قلبی بالبینات و بالذی قلتم فلم یکنتم ان کتم صادقین گفتند خدا عهد کرده است
 با ما با عهد کرده است از ما که مومن نشویم بر رسولی تا بیاورد برای اقربا سیک بخورد آنرا پیش
 بگو تحقیق آمد شما را بر اینی برانی پیش از من باینات و با این که شما گفتید پس چرا گفتند آنها را
 اگر سید را شکویان این آیه مبارکه هم مودیم و مفسر آیه قبل است که شجره اعراض یک
 شجره است همیشه و در هر زمانی ایراد و اعتراضشان مثل هم است زیرا که شستن بنیای
 قبل ر معترضین عصر فام نیست نسبت داده و قالوا لولا انزل علیه آیه من رب قل ان آید

و فضل من یشاء و یدعی الیه من اناب کفذه چنانکه از انزل نشده است بر غیر ایه از پروردگارش
 بگوید سبک خدگانه میکند هر کس را میخواهد و هدایت میفرماید بوی خودش کسی را که با او
 رجوع و انابه نماید و راجع منیب را نشان داده الدین آمنه و اطمینان قلبی بهم کسان هستند که
 شده اند و مطمئن شد دست قلوبشان آگاه باشید بگذرند مطمئن بشود قلوب رجوع و انابه
 الی الله رجوع و انابه داعی الی الله است و تالی آیات الله و یقولون لولا انزل الیه آیه من
 قتل انما الغیب لله فانظر وانی معکم من المتظن قل لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا
 اعلم الغیب و لا اقول لکم انی ملک ان شیخ الایمان حی الی قل هل یستوی الاعمی و البصیر افلا
 یفکران قل لا املک لنفسی نفعاً و لا ضرراً الا ماشاء الله و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما منی
 السوء ان انا الا تدری و شیخ لقوم یؤمنون و امثال این آیات بسیار است که هر یک بحجت است
 بالغ کافی در سبک تغییر آیات کتاب بر رسالت و حاکمیت و عظمت ظهور خود احتیاج
 نفرموده اند و کذا کت مجاهدین آیات را همه جا بعد اب الیم و عده فرموده و آنچه بنماید
 داشته باشد بیان فرموده ربنا و البعث فیم رسولاً من انفسهم یتلو علیهم آیاتک و یرکبهم
 و یعلم الکتاب و الحکم شش مرتبه مکررات و آیات و لقد استخبر برئیل من قبلک
 فحاق بالذین یخبروا عنهم ما کانوا یستخرون قل سیر وانی المارض ثم افطر و کیف کان
 عاقبه المکذبین باخلاف بیانات بسیار است و امثال این مضامین بسیار است و انما طنا
 ان لیس الخیر الله فی الارض و لن نعجزه هرباً و انتم ظنوا کما ظنتم ان لن نعیت الله احداً
 و لا تعنی الآیات و القدر من قوم لا یؤمنون اکثری زلفاً را تکذیب و اراده اند
 اقبند الحدیث انتم یؤمنون و یحییون و یزکم انکم کذبون و السلام علی من اتبع الهدی
 و این قسم چهارویچ رساله بین ظانی و مرعوم و الدشد و لذک مرعوم و الدبر ای تمیز است

و هدایت فانی از کرمان تشریف آوردند تا این شهر چه است این صفهان فرود ایام
 و ارامی کجالات ادبیه اند و فرزند او بار و شعر آینه و اکثر این ایام حاجی محمد کریمانی بودند
 چه که میسر رسید محمد خان که شاعر بی نظیر و ادیب بسیبی بود کمال ارادت را بخان داشت
 و طایفه اش که اکثر فرزند و امیر بودند بواسطه او اظهار ارادت می نمودند و الناس
 علی دین بلو کم بدی است مرعوم و الدهم برخان حاکم دار شد و سبقت دوستی بهم داشتند
 و فانی را خواست و طاعت نمودم به توفیق الهی بعد از ورود و ملاقات قسمی صحبت
 داشت که کل کمال ممنونیت را حاصل نمودند و مرصبا و بارک الله بحبت تمام یعنی حاجی
 کریمانی دست را گرفت و نگذاشت که راه شوی گفتند و مسرور شدند که حاجی کریمانی
 پاک طاهر بی متهم و چنانکه عادت بود هر صبح بعد از نماز قرآن میخواند فانی تدارک
 دیده بود بعضی آیات مبارک را حفظ نموده بود و هر صبح ببلد قرآن را با این حاضرین و
 والد تلاوت می نمود و بین سه و چهار آیه قرآن یک آیه حضرت اعلی جل ذکره را میخواند حتی
 گاهی هم بعضی لغاتش را سوال می نمود میرزا محمد علی خانی بود و صدوق دار نوابع الا
 احتشام الذوله والی اصفهان مترش در خلوت عمارت سر پوشیده حاجی محمد تقی خانی
 فانی بود و درویش مسلک با فانی آشنا و سیرت شفیق و از حال فانی هم خبر داشت
 و مرسلاتم را هم باو دیدم نیست تا این بود و با حضرت مراد و داشت از او سزاوارتم
 که میتوانی فانی را ستر و حفظ نمائی و با صفهان برسانی قبول فرمود چون تدارک
 دیدم داخل تالار شد که والده و حاکم و قریب سی نفر نشسته و ایستاده و مقابل والده
 و عرض نمود مسئله دارم ممکن است متولد شوم و کور و شما را کشته نام ولی بگوئید صحبت
 و صدای شما را شناختم و گوئید صدای شما را عارف شده است فرمود مقصود چیست

عرض شد که تمام شود مقصود معلوم میشود شما که پدر هستید مفر کردید و بعد از چند سال مراد حضرت
فرمودید چون صدای شمارا می شنوم یقین میکنم پدرم آمده است و چون بطرفش می شتابم
سنت و مهربانی پدری علت حق یقین و علم یقین میشود که پدرم همین بزرگوار است
چون گفتند چنین است و این بدی ضروری هستی است و گرتش این ایام که تلاوت
قرآن می شد بسیار از آیات باب هم تلاوت شد اگر صوت و صدای حضرت رسول نبود
چرا نفرمودید و اظهارنداشتید و بهانه از تالار بیرون آمد که مراجعت کند از خانه
بیرون رفت و بجای میرزا علی محمد خان رفت و از شکر گزیدن و دریدن محفوظ ماند و
خان مذکور بقدر نگاه فایرانگاه داشت و کمال ملاحظت و مهربانی فرمود تا از پیداکردن
فانی والد و مغربین بایوس شدند از پیراهن فانی با صفهان رسانید و از نایب بای
صفهان نوشتند و بر قتل و نفس و حبس و اذیت همت نمودند ولی چون مرحوم آقا سید
اسد الله حجه الاسلام مسلم و نافذ الحکم بود و بیغرض و مرض و علاوه نسبت بسببی هم از
طرف مادر داشتیم و علاوه مدعیهای فانی حاجی کریمخانهای مردود علمای اعلام بودند
و غرض دشمنی شان هم واضح و مشهور بود که سلب ارادت فانی از خان است لکن
حمایت کردند و فانی منصور و مدعیها محذول شدند مستی از اموال فانی و از فانی
لایق نفوس فانی و اله مرحوم فانی را قیمت ندادند و ان الله هو الرزاق ذو القوه
المتین باری در صفهان اقامت نمود و هر قدر نفسی موعظه و نصیحت در تتر و حکمت
بینود بر حرارت و اشتعال پیروده در می فانی میفرود و با هر نفسی بهر وسیله که بود
میداشت و اکثر ایام در خدمت حضرت زین العترین روحی لترتبه الفدا و بعضی
مجتبیین خارج شهر و محلات بعیده میرفتیم و تلاوت آیات و مناجات و صحبت امری سرور

القول

و شوق و شاکر بودیم و بهر قسمی شهادت این اسم را میجو ایتم مثلا شخصی هست که مدعی طلب
بود بجای او رفیقیم و حضرت زین اظهار داشتند مدعی است نصف قلب دارم و اطلب از
علاجش عاجز شده اند و علتش این است روزی دیدم چند نفر با پیرا باشند غدا
و عقاب میکشند مضطرب شدم و باین مرض مبتلا و شروع فرمودند که نظر حضرت
اعلی و بیته و بر ایشان روزی خارج صفهان و متصلش محله است (لبان) او سیدی
دارد و نهر آب عظیمی و درخت بزرگی و بسیار با صفا است سارا رود اگر برویم که آن
روز و شب را آنجا بمانیم و ایالی این محل الوارند و اقای الله کور لروار و مسجد شد و از
فانی پرسید کجائی هستی چون لجه فانی اصفهانی صرف نبود جواب گفت شیرازی گفت
در عرش هشتاد هزار ملک برود و غلو یعنی میکند چرا دروغ میگوئی فانی گفت شما آن ملاک
دیده اید گفت چگونه ندید ام و حال آنکه در احوال و بیست صحیح است فانی بدبخت ساده گفت
از بصیرت بصیرت ظاهر است قوری شنیدم که او که اینها بانی هستند پانصد و یکم
ساور و اسباب و تهیه نماز و شام را گذاشته چون مسجد تا آبادی مسافتی داشت
فرار کردیم و گرفتار شدیم و از این قیل و قال متوالیا واقع میشد قصه مضحکی میشد بود
طلبه اهل برازجان از محلات شیراز فانی با وصیبت داشت و چند شب همایش نمود
اظهار تصدیق نمود و چند نفر را هم شناخت و از الواح و آیات هم با و داده شد کسی
خبر داد که سید گفته است بانی ما را شناخته ام و چون کل را شناختم و موطوع
بدانم چگونه خبر میدهم و کل را گرفتار و اسیر میکنم و در مدرسه بید آبا که متعلق بجای
آقا سید است و بود منزل داشت و ایشان اصفهان بودند بر او شان
سید محمد علی ریاست داشت فانی رفت و بجای سید محمد علی خبر داد که فلان سید

در مدینه شهابی است و نوشته است با سیر اہم دارد و کسی را ہم تحریر نمودم او را تبرک
 و فرارش بود و سید را خوف غلبه نمود و منزل و سبایش و کتابهایش را گذاشت و
 فرار کرد و برکت سه چهارم سال گذشت فانی از شیراز بوشهر میرفت در مسجد بروج
 که راه بوشهر است مترن آشت فافل ازینکه ان سید طلبه بروجانی بود و اینجاست
 بغتہ وارد شد و فانی را شناخت و گفت یاد داری در اصفهان چه با من
 کردی و گفتم شام مسلمان سید بابی هستی که اصفهان میخواهند ترا بگیرند و
 بکشند حال آمد اینجام امام حسین شده بقدری برتید که از مسجد بیرون رفت و
 فانی را تنها گذاشت مبادا بیکران بگویم و چای و شام با فانی بود تا مکاری آمد و فانی
 حرکت نمود و در اصفهان با ایشان که مکرر گرفتار شد و صدقات و اذیات شدید وارد
 میشد خوش بودم و مشتعل و منجذب و عاشق الواح و تواتر حضرت اعلی بودم علی الخصوص
 بیان فارسی چنانکه در نسخه بیان نوشتم هر قدر می اندم اشتیاقم بخواندن بیشتر میشد و
 مسلم بین همه بود که ظهور من بظہر اللہ بسیار نزدیک است و فانی مکرر ذکر مینمود اگر حضرت
 اعلی ظاهر نشده بود کتب بیانات سید مرحوم و شیخ مرحوم علیها بہاء اللہ مصداق
 نداشت بچنین است حال بیانات حضرت اعلی با سواہ رشحات و مدد الاطیر المحی
 الارواح و القلوب فد اگر ظهور من بظہر اللہ متصل با من ظهور نباشد آیات و الواح
 و بیانات حضرت اعلی بلا مصداق و نتیجہ است و بازل ہم ارادت صمیمی قلبی ندیشتم و سکنتم
 ازل غائب چه فرقی دارد با قائم غائب اگر فیض باطنی مقصود است او ہم در باطن
 قیاض بود علاوه کلمات ازل آنچه مقبلس از آیات حضرت اعلی بود که آیات حضرت
 اعلی اعلی اعلی است و هر چه از خود او است در حقیقت مہل می دانست ولی و چنان

خود انکذیب مینمود و او را کسشن اعلی از عقول خلقی تو هم مینمود تا اینکه در لوح متش
 شائیه از جمال اقدس بتی با سواہ رشحات قلبہ المحی العظام الریمیہ قدابا قبحار حضرت
 زین القربین و حضرت قاسم علی تنبا کو فروش اصفهانی رسید فانی را منجذب و در لیت
 بیانات مبارک نمود و چندی حضرت افغان حاجی میرزا سید محمد خاں حضرت
 اعلی روحی لرزیدہ افدا با کتاب مبارک ایقان که مسؤل ماثول بود و حضرت خاں
 باصفهان تشریف آوردند و کتاب مبارک انوقت بخا لویہ شہرت یافت و فانی
 از زیارت کتاب مطاب ایقان حسن از مرتبه منجذب تر بیانات مبارک محسب ال
 قدم شدم و صراحتہ بزرگوار می و و حدایت و فروایت و قوت بیان و بیان و حدایت
 بر بالشت از اول و اقدم معجزه و خارق عادت ذکر مینمود و بعضی خوش نمیشدند و
 بتلویح و کنایہ میرسانند که کتاب ایقان ہم از ازل است حتی میر محمد علی غطار که ازین
 اولین بود فانی را دعوت کرد مجربانہ ذکر نمود چون حضرت اعلی ہم جا بظہر من بظہر
 بشارت فرموده اند و مخلق بشرط و وقت نفرموده اند و بعضی اظهار ادعا بر کل تصدیق
 و اذعان را واجب فرموده اند و تجسس و احتیاط و توقف را حرام و در نافرموده
 و طلب بستند و بر بان رانی اکسید و خود را بنده و پیشتر من بظہر اللہ نموده اند
 ازین جہات جناب بہاء اللہ بخیالی این ادعا افتاده اند و حضرت ازل را حسن
 کرده اند و گاهی اورا تا زیادہ میزنند در سوال میکنند تا او جواب گوید بنویسند و با هم خود
 شہرت دهند و اقلہ سید محمد دو سفر از بغداد از طرف حضرت آمد و مظلومیت و و حدایت
 حضرت را محرابانہ با صد قاجرداد فانی لاسنایہ تعجب نمود و ذکر کرد صحبت بعضی تر و و حدایت
 تر از این نیست و محال است و عبادات و کلمات مبارک ایقان محل و منع است

و کلمات ازل فصاحت و بلاغت نداد گفت کلمات ایقان از ازل است و کلمات
 منسوبه بازل از ازل نیست مزید حیرت و عجب شد ولی جدال و مجادله نمود و چون دوستی
 و محرمانه بود مستور داشت و متفکر و متحیر که این چه فتنه است ولی اعتنا ننمود و کتاب
 مبارک ایقانرا ننمود تا اینکه از کثرت شهرت صفهان آن بزرگی برای فایز
 شک شد و بردوستی از فانی فرامی نمود مدرسه الماسیه فاد می داشت و کتب
 و کتب جمیع منازل تخانی و فوقانیش خالی بود در آن مدرسه منزل گرفت و تدارک چهار ماه
 اعکاف و انزوان نمود و مشرد آن دشمنی و پیمان و ایقانرا مونس خود قرار
 داد و سوی خادم آن مدرسه که لوازم قوت لایوت از آب و نان خشک و قند
 و چای و سبب رجوع باو میشد دیگر ملاقات نمود و واحدی از حال و محال آگاه ننمود تا آنکه
 دیدم و دانستم که انزو او خوش و عسر ضایع گردنت باید در تحصیل رضای الهی و آگاهی
 خلق و دلالت و هدایتشان جان فشانی نمود و مراقب ظهور کلی الهی باسم من بظهور آید
 حل جلاله بود و تدلیس و دسیسه و کذب و تحت میر محمد علی عطار و سید محمد کاشانی
 فی رایت التهار محقق و مبرهن شد و باین واسطه توقف صفهانرا نخواست و چون سید
 محمد و ملا رجعی هم در کربلا بودند او بودند باینکه نهایت اشتیاق بعبیه بوسیله
 اشراق داشتیم تر رسیدم که فطرت اولیه و وجدان از ملاقات آن دو مدلس من حیث
 لا تعلم تنسیب کند لایق شش سال اطراف صفهان کلایجان و بر جرد و غرم آباد و
 عراق و همدان و کرمانشاهان و طهران و مستوفین و زنجان و از آن طرف یزد و شیراز
 و مدین و بلاد فارس را پیاده و سواره در نهایت صبری و سخی ظاهری و کمال شاکت
 و مسرت و جدائی سیاحت نمود و همه جا از ظهور مبارک حضرت اعلی و نزدیکی ظهور من

بظهور

بظهور آید. شکرده و بشارت میداد و در اکثر بلاد مکرر گرفتار بود و چار ضرب و جرح شد
 مثل بر جرد که جرح شد و چون با امام جمعه و مسیرو موسای وزیر سابقه داشتیم و فایز
 در ویشین شهر رسیدند خلاصم نمودند و از همدان بعد از اذیت و جفا خارج شد و در سلطان
 آباد بجوم نمودند و زیاده از اشتهار زدند و تهاورد و تهاورد سخی انجاقریه بود و میرزا
 علیخان نام علی الهی فایز انگاه داشت تا خوب شدم و بهر حال اجباب بود و بیشتر مخوفناو
 مصون بودم و در شیراز در مسجد ایچانی که محل حضرت من آمن که اولاد ما استوی آید
 علی عرش رحمانیت از قلم سلطان قدم در عرش نازل منزل داشتیم و زیارت حضرت
 خال حاجی سید محمد و بعضی اصحاب مشرف میشدم روحی لهم الفداء طرا بمغذب و مستقیم
 بجرت و عشق جمال قدیس ارفع ابی بودند و منتظر و مستبشر بظهور من بظهور آید و از
 ازل ذکر می نمود کربالتبع و مرحوم آقا سید عبدالرحیم صفهانی از پیمان فارسی و کتب
 حضرت اعلی بصراحت استخراج می نمود و احتجاج میکرد که موعود پیمان حضرت بهاء آید
 حل جلاله است و ازل اسمی است بلا رسم و جسمی است بلا روح و باین واسطه مرد و بعضی
 بود و همین سید طویل میفرمود بعد از حضرت اعلی و اشتها حضرت ازل از صفهان
 بطهران محض زیارتش رفتم و در بازار بحضور مبارک نیز ظهور حضرت کلم طور که حضرت
 امیر المؤمنین بر تو قوا ظهور حکم موسی من الشجرة علی الطور بشارت فرموده و کتب
 و الواح حضرت اعلی بذكرش مزین حضرت بهاء آید مشرف شدم در وقتی که
 بسین الف حجاب من النور بود فرمودند آمده برای ملاقات ازل عرض کردم سلی
 و پیش هم در بهشت بحضور مبارک مشرف شده بودم و جلالت و عظمت و وحدانیت
 و فردانیت و بزرگواریش از آن تعظیم حضرت قدوس و حضرت خابره علیها السلام

بظهور

میدانستم و اعمال و افعال از لای راهم میدانستم متذکر چون بوصایت حضرت اعلی مشهور
 بود زیارتش راه تقریب الی الله میدانستم و در خدمت حضرتش بنجای مبارک رفتیم
 چای نوشیدند از لای سجاد و سباب چای را آورد و چای میداد و در حضور مبارک
 ایستاده بود و سبیل حکمت و عرفان از لسان مبارک جاری و بعد از صرف چای بر
 خاستند و باز از فرمودند برای دیدن تو آمده اند و در غسل اغزون شدند و از لای نشست
 و تقظیم نمودیم و اظهار ارادت نمودیم و بجز سکوت چیزی از او ندیدیم و در اواخر ایام ما
 مبارک اصفهان بود و حضرت عند لیب روحی فداه را محض صابروم و این صحبت
 مرحوم آقا سید عبد الرحیم را شنیدند و کذ لک بسیار اجاب اصفهان شنیدند
 کل را سپردم که بنویسند و باخرین هم بفرمایند که بدانند چون امر مبارک اقدس
 اظهارشش انوارش عالم را احاطه نمود و قصه از لای هم واضح البطلان لذا اعتنا
 باین روایات ندارند باری از شیر از بعد از میر کازرون و بنا در و بهبهان و تبریز
 و اقامت بر جانی بقدریکه هر جانی سبب و لعن ضرب و حبس شنیده و دیده بود و بهبهان
 بقدر شنیده اقامت نمود و شجره جمعی داشتند و فانی هم بحقیقت شیخی بود و ارادت
 ثابت رانج داشت و باین واسطه گردیدند و چند نفر از فضلا شیخه و بعضی صوفیه را
 تبلیغ نمود و بعد فانی را گرفتند و در خانه کلانتر حبس نمودند و کلانتر در پیش مسلک بود
 و پیشش بحقیقت مؤمن و شتمن شد کلانتر اسباب خراج فانی را فراهم آورد و خراج
 نمود و پیشش کفر بیخ مراثیعت نمود و آه و ناله داشت و نیز زنده تها ماند و اجاب
 و اصحاب و باز ماندگان شجره روحی فدایم که هر یک کوه استقامت و غیرت
 و شجاعت بودند زیارت نمودند و خدا اناناست که چه قدر محبت فرمودند و تا همه چهار نفر

بزرگ بعضی و بعضی نیز در هر سی نسرو بودند و خدمت کردند و از نزد بگانشان در طهران رفت
 و در طهران صحبت ستر و حفظ و بهد اقبال اظهار ارادت سنجای سبها و غلام ضمای
 شنیده که مرشد مشهور مسلم نمود و شخصی بود بسیار ساکت و مؤدب و مرشد و مرجع امراء
 و اعیان و وزا و دوستان هزاره کمان و چون سؤالی از مبرر و معاد و حکم و منشأ
 و روحانیات نفسی می نمود او با محض اظهار حسن خلق و موضوع حواله با اهل مجلس حاضرین
 میفرمود که هر یک مفهوم و جدانی خویش را بیان کنند و مسلم است هر مسئله معقول
 و منقول را پنج شش نفر تقریر نمودند و می توان خلاصه لب و صبح از اربابان نمود و چون
 تقریری می نمودند خود او جواب میفرمود و حقیقت بسیار در معاشرت استوار بود و فانی
 چند مرتبه سؤالاتی نمود که جوابش از عان با حضرت اعلی بود و فهمید اغماض می نمود و نظر
 میرد کاهی هم در خلوت از آن سؤالات نمی نمود که متهم می شوی و باز فانی سؤالی نمود
 وقتی ذکر کرد و سابقا بر نفسی بفرشد میخواست دست ارادت بدهد اول با او شرط
 می نمودند اجتناب از دخول در مناصب عالیه و خلوت بودن و ترک مشتیات لغفانیه نمودن
 و شب بیداری و قناعت را و حال بر نفسی طالب مناصب عالیه در ریاست و عمارت و عشاء
 و شروت است بار آت با بختیاب مابین مال خود را میرساند خدا رحمتش کند تا کید زیاد
 فرمود که این سخن سؤالات را ترک کن و چون فی الجمله از ارادت فانی مایوس شد و فانی
 از اقبال و ایمان سؤالی کرد که این عالم را خدا آیت و مظهر کلماتی است یا او تبارک
 و تقدس و مارت حاکی از اسماء و صفاتش انسان کامل است فانی این شخص بزرگوار شنید
 فرمود و بعد بانه دستغفر الله من چنین ادعائی ندارم عرض شد او را شنید فانی را
 با دلالت و هدایت فرماید بسیار پریشان شد و فرمود نمی توانم ذکر شد چه از آن شنید

برخیزد و رویم و امین مبارک او را بدست پاوریم و بگیریم و پیرون آدم و دیگر طاقش
 نمودم و که آن جناب حاجی محمد رحیم خان ابن حاجی محمد کریم خان طهران بود و فانی را
 می شناخت ولی نمیتوانست جهره اذیت کند باصطلاح پولونیک میسر نمود و ظاهر
 اظهار ملاحظت میفرمود نواب عباسقلی میرزای شاهزاده فرمود آقای حاجی محمد رحیم
 خان تر آفتاب پرست مرتبه و مرتبه لا مذہب و طبیعی فرمودند فانی سجده نمود و اظهار
 مسرت نمود گفت سرور و شکر برای صیبت ذکر شد حدیث است ثابت میشود ایمان
 کامل نفسی تا چهل یا چهار صد صدیق شهادت بر زندق بودن او ندهند و خان بن فانی
 فانی صدیق میدانند چیزی نگذشت در منزل شاهزاده را و بافتاب نشسته بودیم باجلال و
 خدمت شریف آوردند فانی تغافل نمود از تواضع تا نزدیک شد برخاستم فرمود فلانی تماشا
 آفتاب میکنی عرض شد بی و بد و دست اشاره بشس نمود که ملاحظه فرمائید بزرگی و
 بزرگواری و نورانیت و حرکت و قوت بریتش موجودات را بهستی ذکر شد که برگشت
 و نگاه بشس نمود بهستی که از چشمش آب جاری شد و رفیق و نشیمن کمال مهربانی و ملا
 یغانی فرمود و شاهزاده چون ملاحظتش را با صحبتش که در حق فانی فرموده بود منافی و
 مخالف دید فرمود فرمایش سرکار که فلانی آفتاب پرست است چون یاد خبر دادیم سجده
 کرد و شکر نمود و آقا زاده را از صدیقین ذکر نمود بقدری خجل شد که فانی هم متاثر شد
 و بعد از زمانی سکوت فانی از ایام کرمان و مراسم و عنایات و عطفاتش نسبت بخود ذکر
 نمود و چون محبت معلی هم بغانی داشت من عظمی حرقاً فقید صیبری عبد از اظهار داشت
 مسکت نماید و توفیقش را نمود و بر خلاف تحقیر و توہین فانی را خواست و فرمود
 بسیار متأسف شدیم از اینکه مرحوم والدت ترا حاق نمود و قطع نسبت کرد و ذکر شد

باین قطع نسبت منقحر و قباہی و مسرورم که در بارگاه قرب مطالع جلال حضرت ذی الجلال
 و سفید بستم چه که باطاعت پدر مشرک نشدم و وصیما الانسان بوالدیہ حسنا و ان
 جا بد آن علی ان شرک بی مالیس لکن بعلم فلا تطعمما الی مر جمل فانتبک ما لکنم تعلمون و فرمود
 والدت مشرک نبود و ترا بشرک دعوت نمود ذکر شد انکم و ما تعبون حسب جنم انتم
 لها و اردون شمس و قمر و شجر و بقرة کناہی کرده اند که حسب جنم شده اند حضرت
 عزیز و حضرت مسیح و حضرت امیر روح الوجود و لهم الفدا چه مخالفتی کرده اند نفوسیک خلق
 پیچاره را بغیر اند میخوانند خود ایشان ہم بت اند و ہم بت تراش و ہم بت پرست فرمود
 چه وقت پدر مرحوم شما را بغیر اند خواند عرض شد اظهارش علت رنجش و که ورت مشو
 فرمودند عرض شد مرحوم آقا اگر رکن رابع بود چه العن کردند خود را اگر مدعی باشند و آخرین
 اگر اعتقاد بر کن رابی ایشان داشته باشند الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا متزلزل علیهم
 الملائکة الایہ چرا استقامت فرمودند ثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحجوة الایہ
 مصداقش کجا است و کیفیت ترک واجب صریح و امانت رکت فحش را چکنیم و اگر کن
 بنود من بات و لم یعرف امام زمانه مات یتیمه جاهلیه که در کتبشان متصل مذکور است
 چیست و آیه مبارکه قرآنیہ فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیقتضوا فی الدین ولینذروا
 قومهم اذ رجعوا الیهم لعلهم یحذرون یعنی چرا فرستند از هر طائفة از ایشان گروهی تا فتنه و
 جستجو در دین نمایند برای اینکه برسانند طایفه خود را چون برگردند بسوی ایشان شاید بر
 که سی سال در منبر همیشه تفسیر میفرمودند و از هر واجبی واجب تر و اصل الاصول دین
 میفرمودند برای این بود که نه خود رکن رابعند و نه رکن رابع را می شناسند فرمودند
 کشتی صحبت علت که ورت میشود و بر خاکستند و بعد بشاهزاده فرموده بود معلوم شد فلانی

بابی متعصبی است و از صحبت های توانائی با اینکه شاهزاده کمال ارادت را بجان خان
 زاده داشت نکل نموده و امر الله و خرب الله را دوست داشت و همیشه بقدر قوه
 حمایت مینمود و در پهن نظر طران با حضرت آقا میرزا اسد الله روحی فداه شناسدیم
 و مدت ها خدمت ایشان بودیم منزل بودیم و کتابت معیشت در نهایت قناعت
 مینمودیم و اکثر شهبازان اصبح یا بصحبت امر الله مسرور و مشغوف بودیم و یا سبب معیشت
 کتابت میکردیم و آنچه مرزوق میشدیم بگفتنش را اتفاق مینمودیم و بسیار شد دور دور
 آتیه قناعت مینمودیم چه هر چه از هر جا میرسید ذخیره و فکر فردا را حرام میدانستیم و
 در انوقت در طران و همه بلاد ایران در شوی و کمیا کرمی شایقی یعنی بادیه و قدیس
 قلع و امثالها را تبدیل بطلا و نقره نمودن بسیار رواج داشت و اکثر نفوس علی الخصوص
 غنیها و وزراء و طبای با این مرض موزی مسری نرسن صعب العلاج بودند و چه شروتها
 زخارف الآف الوف دود کردند و شش زدند و غمهای حاضر موجود اندامی و هم تصور
 نمودند و عجب تر آنکه همه هم معتقد بودند دارند و خوب میدانند که اینک این سخن مستور
 العالم میآوردند و مینوشتیم و اجرت دو و پنجاه مقابل میدادند چه که یقین داشتند این
 مرتبه کوه را اطلاع خواهند نمود و بهتر اینست که هر کس را هم کمان بینموندند که در ای این
 علمت و او انکار مینمود و قسم یاد مینمود که ندارم یقینشان بشیر شد که دارد بر
 اینکه خواننده را کالت اخذ نماید این قصه را ذکر مینمایم میکند شتم از خانه مرحوم میرزا
 محمضان قاجار صدر اسم دید در شوی چادر زده است با آنچه کوچکی سبک کرده است با اصطلاح
 در ادبش دم و دودی دارد و معتقد فانی هم در آل ان صحبت شده دید کارخانه عرفان
 بانی در کار است و عرفان بیبا فذ فانی هم خوبتر و خوشتر یافت میدی بینه ای حاضر بود

ملاحظه نمود اگر فانی مرید او شود میتواند امر او غنیها را اسیر خود نماید و با دعای کمیا بخارن
 کند فانی را مخاطب نمود که خدمت در شوی را طالبی ذکر شد البته ظالم فرمودند غیر ضامن
 ذکر شد سبب در شوی منوط است فرمود پیدا است تو صاف و پاک و قابل ترقیات و
 لایق وصول بمجارج بلند انسانیت و ارشاد هستی ذکر شد از مهمت در شوی و در سنت
 فرمود خوبست چندی با من باشی ذکر شد ای و الله فرمود منزل داری عرض شد
 بلای و لی از الان ترک منزل و شیان نمودم و خدمت در شوی بر غنا و ثروت دست
 و عرت بمراتب راجع و اولی است و از الان دست از دامن شما بر نمیدارم و بیح
 و منقادم باری از روز و شب در خدمت در شوی بعضی منازل رفتم و وقت و تقطیر
 در شوی نمود و آنروز آن شب را بصفا در خدمت سید مندی در شوی بود و عرفان
 با فیها نمود که در شوی در حق فانی متوهم بعضی علوم موهومه شده و فرود صبح ذکر فرمودند
 در شوی ممتی و بتو علم کمیا و خیر را میدهم و کذا لکن سر نه تو تعلیم مینمایم که چون چشم
 کنی تو خلق را یعنی و خلق ترانه بینه صحتش تمام نشد و فانی برخواستن فرمود پو خود
 محتاجی و نداری و باید بصداقت و لایقیت سالها خدمت کنی و در اول منزل کرد
 مرشد لوزانی ضمیر همه این مراتب مقامات را بفانی میردادند و دانستم در روز چون در شوی
 تو نگاه کردم ترا محتاج دیدم چون فرمودی تند و غیر ضامن خدمت میکنی فانی حاضر شدم
 و بیکر چه خواست صحبت کند عمتنا کرد و رفت و سینه دهن این علوم موهوم را در فانی
 نمود و مدت ها اظهار ارادت مینمود و هر قدر هم با سنده لال از خود نفی و سلب مینمود در شوی
 که فانی در ای این علوم و مراتب است مینفرد این است فرق یقین و در هم چه که فانی
 یقین داشت میدار اینست و این مراتب مقامات را خیر است که بین علم و حرد

در سفر طهران قبل از این سفر با شخصی از علمای عفاى حکامى شوشتر آشنا شد و سؤال نمود مولانا
 بحجت و معجزه قرآن چیست اگر بفرمائید در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و ترکیب است از جهت
 عید هجرت تمام و برهان کامل نیست اولاً عرب نسبت باهل عالم سیصد یک نیست و در
 عرب هم علمائیکه علم فصاحت و بلاغت را کالبد آنند در هزارانی کثیر و در نفر و در نفر
 البته بیشتر نبوده اند و یقیناً این نفوس هم مسلمین کل نبوده اند و اصول دین هم تحقیق است و
 و تقلیدش باطل است معذک بر خود عرب و اعم عالم که ابد از لسان عربی اطلاق
 ندارند چگونه حجت تمام و بالغ میشود اگر گفته شود تقلید قصداً و بغفانانند و جز تقلید در این
 موقع را ہی ندارند مل عالم از علمای خود تحقیق نموده اند و تقلید علماء قرآنرا علاوه بر این که
 فصیح و بلیغ ندانسته اند استغفرا ند غیر فصیح بل غلط و بلاطلم و ترتیب کمان نمودند و اگر گفته
 شود از هر طایفه و ملتى معدودی بروند و در سبب بخوانند و بیشتر فصاحت شوند بیشتر مل
 قور و شبهه دریب در حجت قرآن میشود که حجت باید از اول تام و بالغ باشد و پهن
 عامی و عالم و زبان دان و زبان ندان و اعم قریه و بعیده باید یکسان باشد چه بدایت
 کل مقصود است و رحمة للعالمین است و ثانیاً شاید ندانسته و عالم شده مروند و شاید بعد از
 خواندن هم تصدیق نمودند چنانکه علماء و فضلاءى نصاری در مصر و بر شام در علم فصاحت و بلاغت
 شیرا یافتند و بر فصاحت قرآن اذعان نموده اند و علاوه علم کتابی است هر قدر بخوانند
 بیشتر میدانند و صدی ندارد و مآخذی برای حسل تصور شود و فو قش برای حق جل جلاله پس
 از این راه محال است بحجت و معجزه بودن قرآن ثابت شود بلکه هر قدر بیشتر تحقیق شود راه شبهه
 و اعتراض و احتجاج و ایرادش بیشتر میشود و اگر گفته شود خبر از بعد فرموده آلم غلبت
 الودم فی ادنی الارض و هم من بعد علیهم سیفلیون و اشار به صبر کرد تا واقع شود و حجت

از یوم اول باید تمام باشد و آنکی رمال و جواهر هم از بعد خبر میبندند اجتهت نیست
 و اگر گفته شود از هر علمی محلی در همه آن مذکور است در جمیع کتب شمس او اوباء و
 فصیح بل کتب قصص و حکایات بنا سبقتی اجمالی از علوم مذکور است و اگر بگویند
 و ارای علم اولین و آخرین است برای احدی حجت نیست زیرا علم اولین و آخرین
 منحصر بطالع و مشارق او امر رب العالمین است آن عالم منصف از عمان نمود
 فرمودند آن با معجزات با هم معجزه است و تمام و کامل است عرض شد اگر این
 میفرمائید این مستدر را هم تشریح و توضیح نمائیم نمود این بر اینرا هم میخواهی خراب
 کنی عرض شد لا والله میخواهم جواب یصح استکوت برای اعم عالم تحصیل کن فرمود
 تشریح کن ذکر شد هر امت قبل کتاب پیغمبر خود را معجزه و فوق طاقت بشر و نظم و
 ترتیبش را خارق عادت و پیغمبرش از ادای علم اولین و آخرین و آگاه برضا بر
 و سید ابر عالمین و اول مرآت عالمی از حضرت رب العالمین میدانند و الی یومین
 به معجزات لانهایات از پیغمبر و بزرگان این خود بلکه از قبورشان حکایت و روایت میکنند
 و ثابت و راسخند و همه این مراتب را در امت بعد و کتاب بعد و معجزات پیغمبر بعد
 منکرند بی میتوان گفت که انکار ملت قبل مناط نیست چه که همه منکر دارند باید از مثبت
 شنید فرمود چنین است عرض شد معجزه بالغ چیست که همه وقت بتوان نشان داد و همه
 جا بتوان برد و هر نفسی از عالم و جاهل و عاقل و غافل و کامل و ناقص و دور و نزدیک
 و کور و بینا بسهولت و آسانی معجزه بودن آنرا بفهمد چنین نیست فرمود چنین است
 عرض شد آنجا باشد شاید فرمودید حضرت رسول اکرم مرده را زنده فرمود و مؤمن
 و موقن شد و بغفانی که فرمودید کذب یا اشتباه دانستم چه قسم ثابت میفرمائید متحیر و مهتوت

شد و فرمود صحیح است پس تکلیف نیست و حجت بر عرض شد منیب انم فرمود این
 نحو استدلال درین علماء اسلام نیست و تو از سر حشره علم سیراب شده حقیقت
 بگو عرض شد حضرت قائم اینمین روح العالمین منداه در قرآن معجزات منقوله
 احتجاج بر نبوت و رسالت و ختمیت خود فرموده بلکه انکار فرموده و لو کنت اعلم ان
 لا سکره من انجیر و ما منی التو من فرموده و ان انا الالبیر و نذر لقوم یؤمنون
 بر ان کافی حسی انی فرموده قل لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب و لا اقول
 لکم انی ملک فرموده و ان اتبع الا ما یوحی الی ربر ان قاطع و ال سیوی الاعلی و البصیر
 فاروق بین حق و باطل من فرموده و استموا بالله لئن جاتکم آیه لیسئمنن بها از لسان
 کفار و ذکر نموده قل انما الایات عند الله و ما یشرکم انما اذاجات لا یؤمنون شهادة
 حضرت واجب الوجود است و میفرماید و قلب افندتم و ابصارهم کالم یؤمنوا به اول
 مرة و نذریم فی طغیانهم لیمهون بریکرو انیم و لها و چشمها را ترا چنانکه مؤمن نشدند اول
 مرتبه (و آیت غیر کتاب خواستند) و میگذریم اخبار را در طغیان خودشان کوران و در
 مقام دیگر است و ان یرو اسبیل الرشد لا یخذوه سبیلاً و ان یرو اسبیل البغی
 یخذوه سبیلاً و لکن بانهم کذبا ما اتوا و کانا عنما خافین اگر بپند راه رشد را نمی
 گیرند راه هدایت و اگر بپند راه سرکشی را میگیرند از راه خدا پرستی باین کوری و
 گری و خدای گرفتار شدند بجهت اینکه آیات ما را تکذیب کردند باین مقام که بر
 سید کریمیت و ناله نمود و اظهار داشت و قسم یاد نمود که این تعالیم تعالیم خداست
 و حقیقت حال را پیمان کن ذکر شد جمیع عرائض مقدمات اظهار حال است مطمئن
 باشید ان کتاب خداست و در این کتاب خدا خلق عالم را محسوس و محسوس است و

منتشر فرموده نفوسیکه اقرار کردند تو رسول خدا و قائم اینمین هستی و کتابت از
 خداست بقدریکه باین اقوال و افعال و اعمال و کردار و فن اکاری و شهادت انسان
 و عالم و فاضل و متقی و بیسنا و شوا و زنده و پانیده و برگزیده و ملک و روح و استی
 و رحمانی و راضی و مرضی و مطمئن و کامل و بالعثمان من فرموده و نفوسیکه گفته اند
 بالله کاذبی و کتابت از خدا نیست کور و کور و کنگت و مرده و کافیه و فاسق و
 بخیل و دنی و پست فطرت و ظالم و شیطان فرمود هر صفت خوبیکه تصور شود به
 مؤمنین و موقنین نبوت و رسالت خود نسبت داد و هر بدی که متصور است به
 منکرین و معصین و آیات را تلاوت نمود فرمود صدق الله و رسوله چنین است
 عرض شد هزار و دویست و هشتاد و زیاده از ظهور مبارکش گذشت اسلامیکه میفرماید
 ظهر غریبا و سجد علی ما کان غریبا فطوبی للغریب ایشانی ترقی نمود و عزیز شد که بر کس
 بر قدری پشتر نفس پرست و ریاست دوست و جاه طلب بود خود را پشتر به اسلام
 نسبت داد نماز خواندن و مسجد رفتن و ساختن و زیارت رفتن حتی روضه خوانی و حتی
 حمام و لباس زهد همه فخر و مباهات شده است فرمود چنین است ذکر شد پس
 حال بنحواسیم ترا زونی تحصیل نمایم که مسلمین را بکشیم و امتحان نمایم تا بدانیم از لغو
 هستند که بحقیقت و کیبونت مؤمن اند و یا بواسطه عزت و ثروت من حیث لا یشرکون
 اظهار می نمایند محک و ترا زوی هر چیزی بحسب اوست ترا زو و محک آیات الله است
 چنانکه حدیث است که آن در قیامت بصورت انسان ظاهر میشود و مؤمنین
 خود را شفاعت میکند باید وجود مبارکی ظاهر شود من عند الله و صاحب کتاب آیات
 من عند الله باشد و با کتاب و آیاتش مسلمین محک و امتحان شوند فرمود صحیح است

ولی این محکم و امتحان شان حضرت قائم عجل الله فرجه است عرض شد علامات و
 امارات ظهور همه ظاهر شد و فرمود بی پس ظهور مبارکش چه شد ذکر شد برانی و علم
 بر صدق هر داعی الی اللهی اعظم از استقامت متصور و معقول همت قال لا والله عرض
 علاوه علی کل ذلک اجماعیت آیاتیکه در قیامت و اعلامها و ساعت و اشهر اطهار
 و حساب و میزان و حجت و ناز و امثالها نازل شده است از نشانهات است و لا
 یعلم و یله الا الله و التراسخون فی الاسلام و کذکک حدیثنا صعب مستصعب لا یحکم الا ملک
 مقرب او نبی مرسل او مؤمن متحن انعم الله علیه للایمان ملک مقرب و نبی مرسل احدی
 نیست مؤمن متحن بالا جماع اصحاب قائمند سوگند یا نمود که حجت من جمیع جهات بر من
 بالغ و کمال شد و یقین نمودم که قائم موعود منتهی قان بحجج علامم و آثار و دلایل و بر این
 وسطوت و قوت و قدرت غالبه میباشند جدا الله بهم الفالیون و یا بی الله الا ان یتیم نوره
 ولو کره الکافرون ظاهر شد و اعلام لیهک من ملک عن ینه و یحیی من حی عن ینه
 بر اعلی الاعلام منصوب گشته و از علم الیقین گذشته و یمن الیقین رسیده ام ولی شخص
 بزرگوار آیه الله را ندانستم کسیت و قسم داد و بجز و تضرع و انتم را گروث که بران تمام
 و حجت بالغ شد طاقت صبر نماند آنوقت از ظهور رسیده ستین حضرت اعلی و فی سینه
 استین نظیر امره و یعلو ذکره و بلا یا و زایای و ارد و بر آن مظهر عزیزی الجلال که
 در حدیث فرموده است یوردون علیه مالم یرو علی جده و کذکک میفرماید علیه کمال
 موسی و بهاء عیسی و صبر یوب فیدل اولیائهم فی زمانه و تنهادی رؤسهم کاتحادیه
 رؤس الترتک و الله یلم و یقتلون و یحرقون و یکفون خائفین و حلین مرعوبین تصنع
 لارض من داسهم و فیئوالویل و الترتک فی نسائهم اولئک اولیائی حقاً و حبس و نفی

و اسیری آنحضرت و حدیث ما نور آذربایجان لاندنما من آذربایجان لایقوم مد امری
 از محتوات است و شهادت آن مشرق ظهور حق لایزال بمنال را در تبریز روایت و
 حکایت نمود و خدا گواه است چون شکی گریست و گریستیم و بعد از بیان مبارک نشانه
 اشراق تفسیر آیه نور و حر و قات مقطعات داده شد تا خطبه اش را میخواند چند مرتبه
 سجده کرده و منمود علم اولین و آخرین طایف حول ناطق در این کتاب مستطاب
 و کتاب را بر دو سواد برداشت و منمود امر اجعت نمود از شدت اشتغال و
 انجذاب قوه ستر و گمان نداشت تا کید کید بر ستر و صیر و علم و سکون و سکوت نمود بعد
 از ایامی معلوم شد که با اهل بیت و محارم خود صحبت داشته و رحمت زیاد بر او وارد
 شده است با کمال خوف و اضطراب حال خود را حکایت نمود که چاره جز ستر و گمان
 نداشت چیزی نگذشت ستر و پریشان و پشمانش دید هر چه صحبت داشت دید از بیم و خوف
 حواس کوش دادن ندارد و بعد از مدت ملاقات شد و اظهار داشت از لاندنما
 و پدید بینی بهتر چیزی نیست فانی شوخی گمان نمود بعد اظهار داشت در بران و اقامه
 حجت و دلیل شما با مثل و نظیر ولی نورانیت و روحانیتی که باید برزگان داشته باشند
 ندارد عرض شد هزاران نفوس عالم عامل کامل عاقل صادق که از هر قبیل و هر جنس
 با استقامت کبری جان دارند روحانیت و نورانیت نبود ذکر کرد و تو و امثال ترا
 که دیدم جاننازی میباشید و جان و مال و نام و ننگ نزد شما با قیمتی ندارد و آنها هم
 مثل شما ذکر شد از کجا روحانیت و نورانیت سابقین اولین را دانستی فرمود اگر
 دانسته بودم لاندنما نباشد بودم آنها هم مثل اینها ذکر شد روحانیت از
 شنیدی و از کجا باور کردی ذکر کرد از امثال شما شنیدم و لفظ بی معنی یا قائم تصور

دوم ذکر شد یافتن تو دلیل بودن نیست و صیحه است ولی من دیگر گوش
 صحبت دایمی نمیدهم منکر شما با هم نیستیم متابعت و همراهی شما را هم دور از عقل
 میدانم و بعد فانی از طهران حرکت نمود و در مراجعت سهواً نمود گفتند و روانه
 و مجذوب شده و بشوشتند او را برودند مقصود از این عرایض مفصله مشروحه آن که
 دنیا و ثروت و عزت و رخا و نعمت آن و عیال و اطفال و معیشت و محبت آن
 حجابیت عظیم و پرده ایست بزرگ غلیظ که چشم را کور و گوش را کر و قلب را مژ
 و نسیا را پاره کرده و بی بهره از همه روحانیات و الهیات مینماید و در نفس نفس
 و هوای اسیر میکنند که مانند خراطین بآب و گل زمینی مشغولش نمایند و از لذایذ
 و حظایط عالم انسانیّت بکلی محروم و مایوسش میکنند و اگر چنین نبود و ظهورات نظایر
 قدسیه باین شان مخالف هوای بریه نبودند صادق از کاذب و موقن از منافق
 و خدا پرست از هوا پرست و مجاهد از خافل و انسان از حیوان ممتاز و مفصول نمیشد
 از حضرت امیر خلیفه است که میفرماید موسی و هرون چون مقابل فرعون شدند و او را
 دعوت فرمودند بشارت دادند که اگر مؤمن شوی و نصرت نمودی عمرت زیاد میشود
 و مملکت آباد و وسعت مملکت بسیار و سلطنت و عزت سلطنت ابدیه آن سخن از نعم است
 و کور از دیدن قدرتهای صمدانیه بخضار خطاب نمود که این دو دیوانه مرا باین بشارت عظیمه
 طبله میجوئید تا بن افکار و ایه خود نمایند اگر مستجاب الدعوه هستند لباس شعی کهنه
 چرا پوشیده اند بخواهند تا خدا ثروت و عزت و غناشان بدهد و از این لباس
 چرک حقیرانه ذلیلانه خارج شوند و امر کرد که کوههای طلا و نقره زیادوی در بارگاه ملکوت
 شس ریخته اعطای مال الذهب و زینت و افتقار اللصوف و لیس بعد میفرمایند و لیس خرا

السموات و الارض چون اراده فضلیه رحمانیه تعلق گرفته است که در طلوع مشارق
 مطالع و هدایت و فرادیت او تبارک و تعالی ایمان مومنین با ایشان از شایسته دنیا و دنیاهای
 پاک و مطهر باشد از این جهت است که مشارق و مطالع امرش را در فقر و ذلت
 ظاهر میفرماید استی و کذکات در فقر و ذلت ظاهر و مظلومیت کبری و وحدت و
 و کبریت عظمی و غلبه و قدرت و قوت اعدا وقت اجناس اطهار امرانند ممدون و
 باستقامت کبری قیام نمودن و مقابلی کردن مسر بلا و ابتلائی و غلبه نمودن لکل
 اعظم شاهد قوت و قدرت و سلطنت حضرت رب الارباب است باری از طهران
 خدمت حضرت آقا میرزا اسد الله اصفهانی روحی فداه بعزم دار السلام
 علی الله و متوسلاً الی الله حرکت نمودیم و پیاده روزی دوسه فرسخ بزمختی که
 حقیقت و جوهر رحمت میدانیستیم راه میرفتیم و بنستی قناعت متمسک بودیم که محتاج
 شویم و بقدری مسرور و راضی بودیم که فراموش نمیشود و حسرت آن حال را داریم و
 هر وقت مجبور از یاد تر راه میرفتیم مجبوراً چند روز از خسته کی و ابله پاید توقف نمایم
 و بعضی قری و جهات هم منزل نمیدادند و گرایه منزل زیاد میخواستند گاهی طیب میشدیم
 و وقتی برمال و زمانی در خانه نویس و هنگامی تسیر اجنه داشتیم و الحمد لله مؤید و موفق بودیم
 که آنچه میسر کردیم و میفکند مفید و مشرواق میشد و التفر در تسبیح المذورات و بعد از آن بدین
 منزل نمودیم یومی حضرت آقا میرزا اسد الله عصری بود بدین تیمور شاه علی الهی
 تشریف بردند و این شخص با اینکه کرد و بی سواد بود نهایت تلبیس و چالاکي و چالاکي را
 در بودن قلوب ساده دلان و در دیدن عقولشان داشت و اتفاقاً اهل آن مدرسه
 فایزاشناخته بودند و تدارک ازیت کرده شخص خدا ترسی فایز اخبر داد و حضرت

آقا میرزا اسد الله هم مراجعت نفسیه نمود بفرم خانه تیمور یک ساعت از شب گذشته
از مدرسه بیرون آمد و در اولین مدرسه که روی اسلام کرد و منزل فانی را سوال نمود چون
دانست فانیست گفت رفیقیت خانه شاه تیمور است و ترا خواسته است فانی تبیسه
اذیت اهل مدرسه و خبر دادن آن شخص و رفتن آقا میرزا اسد الله و خواستن فانی که حفظ
النهی و نجات رحمانی و تائید ربانی بود و تبسم داشت چون بخانه و ملاقات تیمور
رسید جمیع اگر امانت تیمور ذکر نمود و ارادت اظهار داشت و لذت چند روزی نگاه
داشت و ملاحظت نمود و اظهار کرامت خود و تسخیر و تصرفش را می نمود و فانی تصدیق
مینمود و اظهار ایمان و ایمان مینمود و ضمناً اکثره لیسات و تزویرات عوامانه اش را
دانست مثلاً میخواست حرکت کند و جانی برود و پهن راه دوسه جا تغییر لباس مینمود
جانی سفید پوشید و میرفت و وقتی سبز زرد و سرخ و سیاه و اگر او هم در پهن راه
این لباسهای مختلف الاوان اورا میدیدند و چون مرید با با هم ملاقات مینمودند یکی
میکفت شاه از بارت نمودم سفید پوشیده بود دیگری میکفت سیاه و دیگری زرد و
سرخ در یک حرکت این تغییرات البسه را میدیدند این را کرامت و بهر لحظه بشکل آن بت عباد
برآمد میکفتند و از این قبیل کشفیات و کرامات بسیار داشت و کلیه علی اللہی او سادات
اورا می نمودند چه او خود مدعی بود در مرآت حاکی از حق و حقیقت خود را میسپایانید و بعد
از حضرت اعلی خود را مرجع ذکر مینمود و راه ریاست دانسته لذا ستایش حضرت اعلی
و سید ریاست خود نموده بود و با سپهر اهل شریعت و خود را دارای حقیقت و حقانیت
می نمایانید باری بعد از چند روز یقین نمود که فانی و آقا میرزا اسد الله مؤمن ثابت
راسخ شده ایم لکن از رفتن دارالاسلام منع نمود و چون قوه بیان و برهان حضرت

آقا میرزا اسد الله را دید ایشان و فانی برای تبلیغ علی اللہی نامور با صفهان و شیراز نمود
و خرجی کافی داد و بیرون آمدیم و با هم صحبت و مشورت نمودیم که جهت و علت نذار که بزرگتر
و نیاید لیسات تیمور از عزم و جزم نه و فی الله خود منصرف شویم و با مصروف اولم
بدار اسلام برویم بی صد اقی و خلاف امانت و دیانت و عفت و صفا است لذا
مراجعت نمودیم خدمت تیمور و قصد و عزم قبل خود را ذکر نمودیم که بهم نیز نیم خرجی و پانچ
مرحمت فرموده این نزد خود شما میگذاریم و بدار اسلام میرسیم اگر برکتشیم و برای
تبلیغ امر شما خواهیم برویم خرجی را قبول می کنیم و او چون امر مبارک حضرت
اعلی را در ظاهر اذعان می نمود و میخواست برساند من هم مروج امر حضرت اعلی و
حاکمی از آن مظهر الوهیتم لکن قبول نمود و بعلاوه اظهار خلوص و ارادت هم نمود
و خود را از بنده گان حضرت بکسب الله جل ذکره الا عظم نمایانید با اینکه اظهار امر
نفرموده بودند شهرت بزرگوار ایشان آفاق ایران را روشن نموده بود باری باخیر
او از همدان بکرمانشاه و صحنه رفیقیم و در صحنه هم بعضی از سادات علی اللہی که انظار
خلوص باید الله مینمودند ملاقات کردیم و از کراماتش بگرد رفیقیم و جمیع ایالی کردند
آن اطراف علی اللہی هستند لکن ظراً امر الله و اجباء الله را دوست میدارند و
سه چهار فرسخی کردند سید برکت منزل داشت و از سادات مشهور مسلم مقدم بر کل بود
رفتیم و زیارتش نمودیم ظهور حضرت اعلی را ظهور الله میکفت و بهمان قواعد علی اللہی
متمسک بود و چند روز بخدمتش بودیم و از امر الله صحبت مینمودیم بحقیقت و خلوص و
از حضرت اعلی ستایش می نمود و اشعار و غزلیات و مدائجی دارند از پیروان سادات
خود بزبان گروی که در حال تجردی از خود مانند غزلیات صاحب ثنوی میخوانند و تالی

وحی آسمانی و اخبارش بر محقق الوقوع میداند و در آن غزلیات از ظهور مبارک حضرت
اعلی از شیراز و حبس و زجر و شهادتشان صراحت بشارت میدهد و از ظهور حضرت مکرر
طور با هم ظهور حسینی و خروج یا آخر ایشان از ایران و ارتفاع ندای مبارکشان و اظهار
امرشان از اونی الارض که ادرنه باشد بسیار بشارت دارند که عالم تجدید میشود و کفر و
ظلم و ضلالت و غیرت و جهل و سبقت با بیان و مظلومیت بعدالت و هدایت
و عدالت و کمالات انسانیة و احساق کفوئیة و صفات طیبیه طاهره تبدیل می شود
و چون اخبار از آن فرموده بودند و اعتقاد ثابت جازم هم بصاحبان آن بشارت داشتیم
بیت نمیدادیم بجز آنکه بشارت را امیداد و از ازل ساکت بود تا اینکه
گاهی باد و بکامی بکنایه و زمانی صراحت و وقتی بسختی اظهار نمودیم که قوت مخالف
فعلت است اگر صادقی چه باین مرید با اظهار تنگنی و پندار و هوشیاریشان نمی توانی
لذا از همین غزلیات و اشارت آورد و خواند که ازل در بیکل رب با هم رب بار محاربه
و منازعه می نمایند و بالآخره آتشی از دهان رب بیرون می آید و او را محو و نابود می نماید
و بحکیم و عذاب الیم گرفتارشان میکند از زمین و زمینین این بشارت صحیح و واقع چون
ازل را وحی میدادیم و هم از سید برکت ایوس شدیم و هم علی اللہی را
متواتر دانستیم و هم این تصور و قلوب فانیان چون بزر شد و کذلت طمیت شیراز
مرحوم آقا عبیدالرحیم را قوت و ارباری سید برکت یا بر که را و داع کردیم و بگرد آمدیم و عالم
دار اسلام شدیم و بهشت و بهشت منزل هم بیشتر تا دار اسلام نبود و سه چهار منزلی
مصروف تمام شد چیزی هم که بفرستیم نشانی کناره راه میل عرب چادر زده بودند
و ما را بمصیبت بردند و دوست داشتند و نگاه داشتند بعد از یک روز یادور

حضرت آقا میرزا اسد الله راضی بر حرکت و فانی در اقامت شدیم فانی حرکت نمود و
که تا بغداد و شمشیر است پیاده و کرسنه وارد شد و دید چند سوار عثمانی بنیاد میرزا
پیاده همراه آنها شد آنها بر خسته کی و ضعف فانی تعطف و تملط نمودند و قدری سوارم
کردند فانی بکلی سبقت و ضعیف شد چه که روز سیم بود با پیاده بودن چهری نخورده
بود و قوه غائبه رسیدند و نان خوردند و قوه و فانی را ضیافت نمودند و چون خدا
شد و قوه آشامیدیم جانی گرفتیم و خوابدم همراهان داشتند ضعف و ناتوانی فانی از
نخوردن است لذا بر ملاطفت شدند و دند و بر تریب پنج فرسخی عالی اجاره کردند و تا
بغداد سوار رفت و حضرت متصاعد الی الله زمین المقربین روحی لمرتبه الفدار رسید
بغداد شریف دارند و که گشت آرزوی حسراج اجاب روحی فدایم و گمان دارند لذا
بواسطه اجاب بزیارت حضرت زین و سایر اجاب مشرف شدیم و متصاعد الی الله
مرحوم آقا میرزا محمد اصغمانی وکیل عمومی فانی بود و فانی بر ایمان و اقبالشان و بغداد شریف
داشتن ایشان مسوق نبود بلکه طرفین یکدیگر را نمی شناسیم چه که فانی کوچک بوده است
که ایشان با هم شرف شان بعبتات عالیات مشرف شدند و مجاور شدند و بواسطه حضرت
زین المقربین یکدیگر را شناسیم و فانی بمنزل خود بردند و عیال ایشان کمال طفت
و عطف و رحمت و نوازش و خدمت رسانند نمودند و اخیر احسن نیت و سیرت و
سریشان سبب شد که باسم الله و محبت الله با جمعی دیگر از اجاب از بغداد نفی نمودند
با حضرت زین المقربین و بعد از چند سال حضرت زین و عیال و انجال ثلاثه ایشان
جنابان میرزا نورالدین و میرزا امین و میرزا بشری روحی لهم الفدار ابصر و فضل اذن
شول عنایت فرمودند و در جوار رحمت کبری مقروستقر بر ایشان مقرر فرمودند و با

بیت اول ایمان حضرت اعلی

ثبوت و رسوخ و توبه و توشل به امن مبارک مرکزیشاق الله من اراده الله فرخ مشعب
 از اصل قدیم سر الله الا قوم و غصن الله الا عظم جسم سال بمثال بنده آستان اقدس این
 ظل شجره ایسا و لو احمد بوضوان بقا در سینه عروج فرمودند روحی لثرتبه الفدا و صلح حرم
 عموراهم عنایت سنده بودند و در پیری واقفاده کی بخدمت اهل حرم قدیس منقره و متبایه
 گردید و آنوقت حضرت آقا میرزا آقای منیب منیر بقدا شریف و اشتمد مرحوم آقا میرزا
 مهدی کاشی و آقا سید مهدی دبی و حضرت آقا میرزا جواد مرحوم که از خواص مؤمنین حضرت
 اعلی بود و احسن انقص را حفظ داشت و تفسیر سینمود و جمال اقدس ابی را وجدانیت
 و فردانیت در جمیع مراتب و مقامات سبتایش می نمود و از ازل ساکت بود و جهره رده و
 کتیب میرزا آقا جواد می نمود و حضرت منیر هم شخص بزرگوار رحمانی شسیم کلوتی صفات
 بود و حضرت زین ام معلوم سه چهار ماه در خانه عمو بود و گاهی هم زیارت حضرت منیر در بیت
 مشرف میشد و وقتی هم منزل مرحوم آقا میرزا جواد روحی لثرتبه الفدا میرث و از پیانات
 این شخص تعجب مینمود و گاهی بیهوش مینمید و وقتی بعد از آن خود چه که از پیاناتش
 تناخ اشتمام میشد و بخلافش از پیانات حضرت منیر روحی لثرتبه الفدا مسرور و مشرف
 و مجذب میشد و منتفع و مستفیض باری از دار ایسلام و حده کبر بلای ممسلی روث و بطوان
 و زیارت مشرف شد و عمره را طاقات نمود و چون مرحوم عمو او را دلالت فرموده بود و عمه از
 تقلید و موهورم نکند شسته بود میانشان گرا همت بود و بعد از دو سه روز عذر خواست و
 زیارت بخت اشرف شتافت و مدتی بامید تبلیغ و انقای کلمه الله با علما و طلاب عرفا
 و اهل دانش معاشرت مینمود و بنماز جماعت و گاهای مجالس درس حاضر میشد و یکی از آنکه بخت
 علامه اش بسیار بزرگ بود که از دو طرف دو شش میکند شت پین دو نماز و شش را بوسید و ذکر

نمود نماز جماعت سنت نموده است با عدالت امام جماعت و عدالت شمار از هر
 جتی تحقیق کرده ام و محقق شده است الا ضحامت و کبر عمامه که لا بد کرد و نه آهسته
 میکنند و سر از حمت میدید و علاوه اسراف است و الله لا یحب المفسرفن فاینرا
 متحیر و معطل و متعجب نموده لکن حل این مشکل را تنها دارد و نه مود و تقیما شتافرا
 است عرض شد الحمد لله و انستیم بزرگی عمامه شاه تعظیم شعائر الله است و کذ لکن
 در زادی مسجد شخص و سواسی نماز مینمواند مثلاً در مرتبه آل آل میگوید یا کبرتبه الفدا کبر
 پست مرتبه اش اش میکند و اشهد اشهد میکند یا کبرتبه اشهد ان لا اله الا الله
 میگوید تا آل نمود تا نمازش تمام شد سلام کرد و سوال نمود شما یکی باغی خانه دارید
 فرمود مقصودت چیست عرض شد در حشر کبر برای حساب انجناب حاضر می شوید
 صد که در آل آل و در دست کرد در اش اش و کذ لکن از هر کلمه عبارات صلوة کرده با
 زیاده از واجب است حضرت ایرد متعال حل ذکره میفرماید زیادتی و لغوهای کلام
 بخود او روکنید و در آنوقت و آن جمعیت و شدت حرارت شمس محل داشته باشد
 این اوزار مرده که محل بر آن جناب نموده اند در آن محل بریزید آن بخاره کبریت
 و شمر مود میدانم مرض است و انشاء الله بجا به حد اشفا میدهد و بی طاقات نشد
 و بعد تشکر نمود و بقاعده نماز مینمواند و بعد از آن چه نفر از تقلید و و هم نجات داد و دست
 امر الله و خرب الله نمود میرزا ابراهیم خانی بود مرشد از امراء زاده های تبریز در جوانی
 اموال خود را بقبر اتمت نمود و بخت اشرف آمده و کارخانه ارشاد و مرشدی را
 بخوبی ساخت و کرامت اول و علت گردیدن عوام با و همین اتفاق و ایشار اموال
 و وطن را بغربت ترجیح داد و اولاد و بعد که هتس بسیار شد و اموال زیاد می صد

مقابل انفاش تحصیل نمود و احدی را که معده و دیکه خدام و محرش بودند بخود راه نیند او
 و نفوسی که طالب اومی شدند باید پر دلیل او را ملاقات نمایند و سر بسپارند و بعد بپایند
 او را نیم ساعت با کمال ادب و سکوت زیارت نمایند و فانی باین نفوس آشنا
 میشد و اگر میشد بعد از خرق تقلید و شکستن بت موهوم بحضرت معلوم دلالتشان نمود
 و الا بجا بده الذین جا به و افینا لنهینهم سلنا در اصول دین دلالت می نمود چنانکه
 چند نفر را تبلیغ نمود و بدار اسلام خدمت حضرت فرستاد و در تحقیق اصول دین هم
 شرایط تحقیق و سلوک الی الله و مجاهده فی سبیل الله را که هو حق مشر و حاکمان می نمود
 که مستی بود و امر الله می شد مثلاً ذکر میشد جسمانیات و روحانیات مطابق یکدیگر است
 چنانچه نظیر رتبه باید ترقی نماید و ششم بر تبه قبارک الله احسن الخالقین برسد
 و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة
 علقه فخلقنا العلقه مضغاً فخلقنا المضغ عظاماً فخلقنا العظام ثم انشأناه خلقاً
 اخر فبحین است دین الله و کلمه الله و امر الله چون ندای مظهر امر الله در هر طوریه
 بلند شود باید طالب سالک مجاهد فی سبیل الله اول طور صاحب امر قبل را ملاحظه
 نماید که وجد آفسرید امن و دین سببی از اسباب ظاهری از خزینه و دینینه و بزرگی
 و طایفه و عسکر و علوم ظاهره امر الله را اظهار و بایست که همه اهل عالم منکر و معترض
 بودند و جمیع اسباب منبر و مدافعه هم از قبیل خزینه دولت و ثروت و عسکر و توپ
 و سلطنت و سطوت و علما و حکما و عرفاد اشهد او بقوت التیبه استقامت نمود چون
 این ختام را دانست و دید باید انصاف داشته باشد و بچشم انصاف در صاحب
 امر قبل و صاحب امر بعد ملاحظه کند که بحضرت مسیح بچه مؤمن شده ام که حضرت رسول

انرا بیشتر و بیشتر و خوبترند از چون باین هم فایز شد باید دوستی و دشمنی او با قبایل
 مثل هم باشد چه که حب اشقی یعنی و یصم باین قسم رسید باید مرات قلبش را از مسموم
 قلبیه از آباء و اجداد و علما پاک و ظاهر باشد بود تا تفاسیر و معانی که در تورات از
 علای تورات شنیده اند معتقد و جازم اند هر قدر اول اشراق حضرت کلیم و وحدت
 و غربت و ذلت و مسکنت و قوت استقامت آنحضرت را مقابل فرعون ظلم و جبر
 نمود ملاحظه نمایند و نصف هم باشد و محبت و دوستی که بحضرت کلیم الله دارند بطور
 حضرت روح الله همان قسم و بیشتر دارند ولی تعلیمات و معتقدات قلبیه که از آبا شنیده
 و تفاسیریکه از علای تورات در ظهور و علامات آمدن حضرت مسیح شنیده و اعتقاد
 کرده و جازم و ثابت اند هر قدر بیشتر تفکر و تدبر و متفکر نمایند و نصف و بفرض
 باشند و دوستیشان برود و مساوی بل بطور مسیح بیشتر باشد حضرت مسیح را که ذبیر لغو
 باشد خواهند دانست و لویین ثابت در سموات منقوله قلبیه شاهد صادق امین است
 که لشکر و انصاف و دوستی هم ناقص و ضعیف و خیال بود و است باین مقام هم
 مشرف شد که السالک فی المنج البیضاء لن یصل الی وطنه الا بکف الله عما فی یدیه
 التاسیس حال باید فراغت قلب باشد تا عظام امریه کوم قبولیه بگیرد چه اگر فراغت قلب
 نداشته باشد آن مقدمات قلبیه کل ضایع و باطل است و تصور آنی است نوده است
 بلا نتیجه و اصل است از مجلس که برخواست همه را فراموش نمود تجارت و زراعت
 و ریاست و امارت و مدینه و نماز جماعت و مسایل شرعیه دارد فرصت حفظ و
 نگه داری این مقدمات و مقامات را ندارد و باین مقام بلند هم متصاعد شد منقطع است
 مشاهد میکند مؤمنین حضرت را سب و لعن و عین و نفی و اذیت و عارت بینمایند

و بر کشتن و ریختن خونشان تشنه اند الله طفل امره الله متولد نشود و لو هزار سال بگذرد و
 مکان خود هم مراتب مذکور را حاوی باشد تا متولد نشود البته بصیر و سمیع و ذوق و پس
 و ششم تازه فایز نخواهد شد ذلت تقدیر است نیز العلیم و از این هم کاهی روشنتر و در حضرت
 و محکمتر ذکر نموده است که تا ساکت الی الله بحقیقت از صمیم قلب هر طتی را دوست نازد
 و عوائد و قوا عدل را خوب نداند مجاهد ساکت نیست چه مثل ادب حل اروپ کلاه
 برداشتن است و ادب ایرانیان کفش در آوردن و هر دو یکی است چه مقصود است
 باری بعد از چهار پنج ماه از کتف اشرف در نداشت و بصره و حمزه رشت در ورود حمزه
 نه دیناری مصروف داشت و نه آسیبا پیکه بفروشد ناچار بگفته در اویش که متعلق به
 حضرت مرحوم حاجی جابر خان ولی حمزه و شیخ عرب بود و او شد و بسکون و طینان
 منزل گروث داشت در اویش آمد و شد می نمودند و ضیافت میکردند که به اند فایز
 کیت و صفت و حرفه اش چه از سکون و طمانینه فانی توهم داشتند بعضی علومه موهوبه
 از قبیل کیمیا و جفر در حق فانی نمودند عیان و تجار و امراء مراد نموند و فانی هر شد
 انکار می نمود بر عقایدشان که فانی و ارای این مراتب است میفرود و حاجی جابر خان
 دیدن نمود و فایز انجان بر دو کمال محبت و رعایت و ملاحظت را نمود و شبها در خلوت
 مؤانست می نمود فانی بتوکل و توسل و تضرع و فراغت قلب از ماسوی الله و شریک ساکت
 مجاهد او را دلالت و دعوت نمود تا خود از امر حضرت اعلی و استقامت کبری و شهادت
 آن مظهر کبریا و جانبازی و سخاوت کبری و بزرگی و وحدانیت و فردانیت جمال قدس
 ای در هیچ کجالات انسانی و حشلاق رحمانیه و غنا و ثروت بسیار و عزت و شخص
 اول بود نشان در ایران و از همه گذشته بچسب و اسیری و تنسی و ال سبتن و بوحدهت و غریبت

و کربت راضی شدن و دو سال بی نام و نشان بودن حضرتشان حکایت و اظہار حیرت
 و از فانی جستجو نمود و چون صادقش دید که با حق بقدر یک مبدی است و می توانست انظار
 داشت و اثبات نمود و بقدری از امر الله آگاه شد و امر الله را دوست داشت
 که خائف و مضطرب شد و فایز اخرجی کافی داد و روانه بوشهر نمود و از شهر
 بشار آمد و در این سفر شیراز قوت اجاب حضرت رب الارباب بیشتر از سفر قبل بود
 بشانیکه جناب آقا عید الرحیم مرحوم را که طرد و روی نمودند بجست آنکه نسبت من نظیر
 اللهی کمال قدس ای می داد و حضرت اعلی را بیشتر میفرموده ازل را اسم بلاستی
 میدانست احترام مینمودند و محبت داشتند ولی تصور اعراض ازل را هم احدی
 نمی نمود و در این سفر با شجاع الملک نوری که محاربه در نیریز با حضرت و حید روحی
 له مه الاطهر فداء نمود و آشنا شد و او با اینکه عداوت داشت و معرض بود از
 فضل حضرت و حید و بحر شان در علوم و فنون مخصوص تفاسیر قرآن و توافق
 احادیث و اخبار مضاد را باستان و شجاعت و استقامت کبر ایشان و
 فداکاری اجاب نیریز ثبانی ستایش می نمود که میفرمود آقا سید محی و مرید ایشان
 در استقامت و جانبازی بر شهدای عیبات عالیات سبقت گرفتند و کذک
 صندوق دارشان زاده محمد یحیی میرزا بود که سردار عساکر با نذران بود ذکر نمود
 که سه مطلب را هر کس بگوید و رعیت یکی هر کس بگوید من مؤمن شدم و اخلت
 شدم و بعد بر کشته یا داخل شدنش را دروغ میگوید و یا بر شمشیر را و یکی هر کس بگوید
 ملا حسین مرا زخم زد در روح است هر کس را زو نور می جان داد و یکی هر کس
 بگوید فلان شخص را ملا حسین رو بر وضعت زد کذب است فرار مینمورد از عقبش

در کتب

رسیده و تماشا کرده و کذکات شجاع الملک ام حضرت اعلی و حضرت قدوس
 حضرت باب الباب و حضرت طاهر و حضرت وحید و حضرت قائم علی زنجانی
 روحی که ما هم المظهره غذا و محاربات و شهاده نشان از جمال اقدس امی روحی
 و روح الوجود بوده اند که نمود و میبخت همه اینها را مقدمه ریاست بزرگ
 روحانی برای خودشان فراهم فرمودند و شمشیر سلطانی نگذاشتند و کشتند
 و غارت کرده و اسیر نمود و هر یک را بطرفی انداختند و محو و نابود فرموده و لایحه
 منجم ذکر و لایحه و از شیراز از راه میرزا بزرگ آدم و در نزد میرزا حسین خردی که در
 شیراز تلاحیمین بن احباب معروف بود بغانی رسید و خواست بغانی باشد از نزد
 نمودیم و در اردستان دو شب ماندیم و حضرت فتح اعظم حضرت آقا میرزا خلیفه
 حضرت آقا میرزا حمید علی و حضرت آقا ملا علی اکبر زواره ای و احباب روحی را با ما
 نمودیم و حضرت طاهر اکبر از کلام حضرت اسم الله الا صدق ظاهر صادق مقدس
 بودند و در شیراز حضرت صادق امام جماعت بوده اند و در مسیر بلبل و ظهور حضرت
 اعلی بشارت میدادند جناب مقدس ایشان را حاکم شیراز حسین خان میکسر و چوب
 میزند و چهار میگذرد و در بازار او محله ای شیراز میگردانند و اخراج میکنند و پیاده
 زاده را حله کمر بان میروند و از کمر بان بعد از صدقات و اذیات لانهایات میزد
 میروند و از یزد کذکات بعد از لطافت و مشافقت بطیس و تون و بشریه و بلاد خراسان
 سان و همه جازیر شمشیر و زنجیر و اسیری بودند و بشارت ظهور را علامت با بینه و برهان
 میدادند تا در مشهد مقدس در ظل ریاست مرفعه حضرت باب الباب که در احادیث
 و اخبار بسیار است ریاست اسود که از خراسان و مشرقی بلند شود ریاست قائم است

نشانی

بشاید بویش و بوسینه روی برف باشد و در ظل آن علم مبسبین بهشت میروند و از بد
 نمازندان و بعد از شهادت ۳۱۳ نفر در طهران چنانچه در حدیث مذکور است جناب
 مقدس را میفرود شدند و جناب ملا علی اکبر و جناب آقا میرزا حمید علی در قریب آنجا باشند
 شهید میشوند ولی بخواست خدا رقی داشته اند و شب از قریب آنجا خود را بیرون و بزنجیر
 زیاد خود را بعد از دو سه ماه بارستان میرسانند و چون حضرت شهید بن شهید روحی قده از
 و قانع حضرت اصدق و الدشان البته کتاب بسوطی نوشته اند فانی با جمال کذا شیت
 و کذا شت و ارد طهران شدیم و حضرت آقا میرزا آقای میرزا روحی لثرت الفدا شریف
 و سوره اصحاب از قلم حضرت رب الارباب با فحارشان نازل و اصل شد و حضرتشان
 حال فانی را میدهند که تو چشم بحال قدم جل جلال الله ان عظم است که فانی را خواستند
 دستور نازل فرمودند زیارت کن و هر یک آیه اش را زیارت نماید یک عالم مسرت
 و اطمینان در خود مشاهده مینماید و یک جهان بصیرت در فانی خلق میشود و چند آیه میباشد
 چون خواندم در نهایت مسرت از حضرت میرزا سوال نمودم سید محمد ازل را خواندند و با
 ازل سید محمد را و یا هر دو با هم بر اعراض و اعراض و حاجت و عبادت و
 بر از شده اند نشانی حضرت میرزا مسرور شدند که در سن فانی را بوسیدند و فرمودند عداوت
 جمال قدم سبب اتفاقشان شده و یکدیگر را بر عداوت اغوا مینمایند نشانی آن سوره اصحاب
 فانی را بنجد و مشتمل نمود که بعد از قریب پنجاه سال پسری که اصل جودت و برویت
 و نحووت است هر وقت آن سوره مبارکه را میخواند و یا آن حال را یاد میآورد ورم از
 کثرت سرور از خود بخورد و مست و مدبوسش میومد این است بیعت و حیات
 جنت و نجات و مسرت و روح ساری در حقیقت موجودات و بیعت نشانی این است

اقدام و از زیارت آن سوره مبارکه جمیع اشراط ساعت و علامات قیامت
 و امارات آخرت و شواهد موت و قبر و سوال طایفه و اسرار بخت و آثار حشر و
 ظهور طاقه و بروز قاره و وضع میزان و امتداد صراط و حضور اولین و آخرین
 و صفوت نبی و مرسلین و اصیاف و اولیا و مخلصین و مقربین را طرف مبین و
 غافین و محبتین و منکرین و معرضین را در یسار و کوش و تسبیل و رحیم مختوم
 و جنت و الآنها و نعمها و فیها ما تشبهها الهیها و عذابها و نیرانها و حیاتها و آفاتها
 و سید درهما بیون ذرا غافا سلکو با چشم ظاهر و حقیقت و قرآن و کتب آسمانی
 مؤمنین بخود را شفاعت و از دستم پیرای میجویند و حضرت رسول از متوقفین تبری
 می نماید و قال الرسول یا رب ان قومی اخذوا فی القرآن مجورا و شتمت الاصوات
 للرحمن فلا تسبح الا انما و عنت الوجوه للرحمن القیوم و قد غاب من حمل فلما را دید و دست
 و موقن و مطمئن القلوب شد و از زیارت آن مبارک سوره دانسته شد که قبل مؤمن نبود
 بلکه منصف و مجذب بوده چه عرض شود که فاینرا چه عالی و سروری و روحی و لوری و
 جووری حاصل شد و حالات قبله بکلی تغییر نمود و بین احباب و ازلیها فصل و تراخ
 و زد و تکیب و مجادله و محاجه واقع شد مختصر اطلاق شد که ظهور مبارک حضرت علی
 ظهور موعود و سرفان بود و ثمره شجره تربیت حضرت رسول و ائمه طاهیرین روح الیقا
 لهم الفداء بود و در یوم اخذ ثمره از علل و نذایب و طرائق مؤمنین بحضرت خاتم
 النبیین و شرف آن چون شکره شود از صد هزار نفر یک نفر مگر شجر رسالت هزار بود
 و شصت سال شد و حضرت علی در هفت سال بشانی بشارت رسیده بود و راهها را
 موده اهل پانز استعد و منتظر کرد و محبت و عبودیت جمال قدس من نظیره اند را

باسم و رسم طلعت امین ارفع ابرع ابی در قلوب کشت و جمال قدم جل جلال باسمه
 الاعظم در سر ستر از قبل از شهادت حضرت اعلی و بعدش از ثمانیه و تسع الی دوه و با
 و دوازده و سیصد و سال بشانی تربیت اهل بیان فرمود و سقایه نمود و حفظ و حرا
 کرد و پیوند نمود که در لوم کشف نقاب لیس لطلعت حجاب الالانور و لاوجهه
 نقاب الالانطور از صد نفر مؤمنین بیان نمود و نه نفرشان نجیب و مقصود من
 فی الامکان موقن و مؤمن و مدعن و مطمئن القلوب و الاقیده شدند و از جان و خان
 و لسان و دودان منبر یاد بر تانها سمنانند و یابند الایمان ان آمنوا بکم فامننا
 بر تانها غفر لنا ذنوبنا و کفر غنا سیتانها و تو فامع الابرار بر آوردند و رقص کنان و
 پاکوبان تبر با نگاه شتافتند حضرت آقا بختی روحی له الفداء چون بشهد خود رسید
 اظهار مسرت نمود و شکر نمود و سجده کرد و فرمود در ولایت ما حادث است
 ان شخصی که جلو و از مال سواری عروس است چون عروس را میآورد و اما با طلعت
 و انعام میدهد و این چند لیره را بدتهاست پنهان و ذخیره نموده ام برای حال و
 تسلیم نموده بود و دیگری بمیر غضب در وقت شهادتش خواش میکند که قدری از ک
 کردن امر که بریدی صبر کن ملاحظه کنم توه تحمل دارم یا ندارم میر غضب هم بعد از
 بریدن د جاری شدن خون با میدیکه تبری نماید و حسلاص شود تا مل نموده دود
 مبارک خود را از خون پر میکند و نقره میزند ای مردم بشنوید و شاهد باشید بخون شهادت
 میدهم که حق ظاهر شده و دیگری میگوید ما بهای جانها را باقتیم و جانب جان باقتن
 بشناقتیم مقصود این است که صد نفر موقن ظهور حضرت اعلی نمودند و نه نفر مگر بیان
 شدند و کفر در مغازه تقلید و طمعت تحمید و الذین کفروا اولیا و هم الطاغوت کفریم من انور

ان فی الظلمات انا و مظهر صم کلم عمی فقم لایرجون شد و ان فی الاقوال البشر و سا طیر الاویس
 گفت چه که حضرت اعلی برای احدی راه عذر و شبهه دریب و توقف و اعراض
 و صبر و سکون کنه داشت بلکه تجسس را منع فرمود و تا بل را عذاب الیم و احتیاط را
 در ناز و طلب بیتنه و بر بان را سخط و غضب الهی فرمود و محدود بوقت و زمان و
 مکانی فرمود و نیز بار بار فرموده و غیر من ینظره الله فی تو اذ من ینظره الله فی الظهار
 نماید غیر حضرت اشعری صاحب آیات نبوت سواهی جمال اقدسش صاحب کتاب
 من لدن رب الایات ایهتات نبوت و ون طلعت امنتش صاحب شریعت
 جز او تبارک و تقدس ناسخ احکام بیان نیست غیر آن شمس مشرقه از افق احدیت رفت
 اختلاف و جامع احزاب نیست و اوست موعود و در جمیع کتب و صحف و زبر و تورات
 و انجیل و قرآن و بیان و او جل شانه است لفاء الله بلسان نبیها و مرسلین و او عظم
 سلطانه است جمال الله در کتب الله رب العالمین بهاء الله مظهر و مظهر مشیت اولیه
 در هر طور و من اول بالطلع شمس البهاء الی ان یعرب خیر کلم فی کتاب الله طوبی لمن
 نظر الی نظم بهاء الله فانه ینظر و لا مرد لظهوره فی کتاب الله اذ انشرت الاشاره من
 شمس البهاء و دلت الدلاله من امضاء اقتضا و حکمت المرآت فی وجوه الایات بالبداهه فینبذ
 زوال النقطه منطقه السماء بالظهور سیمیه فان اذ احسن یدی الله و اقول جسی الله لا
 الا هو و مثل هذا فی کل العالمون در این آیه مبارکه صریح و واضح و مبرهن فرموده اند که
 شمس صعب است و ظهور جمیع علامات و اشارات و دلالات قضائیه و مضائیه و همچنین ظهور
 بدار و قضا ازل و ارتفاع آفتاب در منقطه وسط آسمان و ظاهر شدن کلم موسی در طور
 سینا و محسوس شدن طلعت حضرت اعلی پن یدی الله و فرمود نشان که بس است کجا

مرا خدا نیکنه نیست فدائی جز او تعالی عزه و امر فرمودن کل را که در ساحت اقدس
 آن طلعت لایزال بی مثال تاسی بجفرت اعلی و صاحب بیان نمایند و امت آبان بشر
 و حید فری شهید نمایند و اقیانوس انوار از این مشکوه صمدانیه فرمایند و کذا که و یمن
 عند طلوع شمس البهاء کل الفجار من اهل الفرار عن الاخیار من اهل القرار تا آینه تمیز دهند
 نزد طلوع شمس البهاء همه فجار را که نمانند از اخیار که در مقصد صدق قرار میگیرند علیکم
 یا بهاء الله شانه الله و شانه کل شی فی کل صین و بعد صین و قبل صین و تستفیدن من دون
 من ینظره الله بالجنته الالهی اذ اخذ قمیص یوسف البقاء من یدش و العلی الی اعلی ام
 لتجد عرف یوسف البهاء ثم فند علی را سکت لترتد بعیر او تجد فکت خیرا در این وقت
 بگیر پیر این یوسف حی لایموت ابدی سرمدی اهدی الذات و الصغبات را از دست
 بیشتر علی اعلی او پس بگویند انرا با بیانی بوی خوش یوسف بهار این عظیم کن و بر سر
 بگذارد تا چشمش روشن شود و دولت آگاه گردد و علیک یا بهاء الله و ذوی قربتکم
 بهاء الله فی کل صین و جان بر تو باد ای بهاء الله و اقربایت بهاء الله در هر صین و انی و
 در همه جا کلمه و اسم بهار العظیم و شایش فرموده و مبداءش با فرموده مثلا ماه را از اول
 روز و اولش را یوم بهار و سال را نوزده ماه و اولش را شهر بهار و کذا که واجب بود
 اند که اول بهار ای ۵ مرتبه الله ای تا آخر هر روز اسمی را ذکر نماید و در جواب حضرت
 وحید است تا اینکه میفرمایند اگر او را عارف شوی با علم علمای پان عارف با و نشد چه که
 (دلیل آیه وجود اثباته) است و اگر دیدی اعلم علمای پان متوقف است در امرش
 و او را با اسم انسانیت خواندی نمی نکرده حرف نفی را برای اثبات مظهر احدیت و از این هم
 صریح تر و واضح تر فرموده اند که شجره اثبات با عراض از آن مالک اسما و صفات شجره نفی

میشود و بجز اثبات در اصطلاح حضرت اعلیٰ مشارق ظهور حضرت مکمل ظهور و همچنین امرها
ازاد صرف نور و ظلمت بحث میشود در لوح خود ازل بازل امر منسب نموده اند یا اسم الازل یا
یا حتی انا حتی فی افق الاهی سمع واری کل من یذکر فی بزرگی آیه و اما خیر الذکرین شهادت
یده که من زنده هستم در افق الاهی (افق بیکل شخص و عرش ظهور است ای شنوم و
می نم هر کس ذکر میکند مرا بزرگ کردن من آن جبال حدیث را در من بهترین ذکرین هستم
باظهر بیان حال سببی این را نامه و رسمه نشان داده و نمایان شده و ازل را امر بیان شهادت
فرموده و بگوید این از تصریح و کنایه این از شرح فهمانید که آن جبال لایزال بی مثال را
بذکر من لا کفرنا یدعیسی چون من فدکاری نمائید و من مومن بهترین ذکرین یعنی بنده
شما خوانم و همچنین در لوح آخر است که با هم و حید خطابش فرموده اند که بدان چون شمس
غروب کرد احدی نمیداند در که غروب کرده است (اگر دعوی و مرآت بودید است
در که شمس غروب نموده) و طالع نیشو و تایوم من بظهور الله است رب العالمین
از این قول بیانات اختصاصی است تا اینکه میفرمایند بر آینه تحقیق که رقم جوهری در ذکر
من بظهور الله که مذکور میشود بزرگ من و اشاره کرده میشود با اشاره من و نه با آنچه نازل
شده است در بیان پر پر نیز سپه نیز اینکه محجب شوی بیان و آنچه نازل شده است
در بیان و پر نیز و پر نیز اینکه محجب شوی و احد بیان بجه نفر مومنین اول را حروف
حی فرمودند و وجود مبارک مقدیس اعلیٰ که بر حروف حی افزوده شود نور او میشود
که عدد حروف بسم الله الرحمن الرحیم است و عدد لا اله الا حقاً و عدد وجود است
و عدد واحد است و این نوزده را واحد یا تیه نامیده اند یعنی بخود طلعت اعلیٰ از
ایمان بحسب ال تقدس امبی محجب نشود یعنی محض شنیدن ندا آتنا بگوئید و از من سؤال

کنید تا اینکه میفرماید اگر بدانم من تو که از حروف حی من و مرآت ظهور من هستی در ظهور
او مومن نمی شوی و نصرانی می با و مومن می شود امروز حکم دون ایمان در حق تو میفرمایم
و نصرانیر انور چشم خود قرار میدهم تا اینکه فرموده اند بدرستی که من اول مومن من بظهور
اندر هستم و کفرتم از با کورهای حدائق عرفان آن جبال ذوالجلال با کورهای ایات او
جل جلاله را قسم تبراب تربت اقدس صراحت و وضوح و بداهت و ظهور این اثر مبارک
اولین و آخرین را کافی است چه با اینکه در ظاهر محفور مبارک مقصود و محبوبشان
در بیکل جهانی و عرش رحمانی مشرف نشدند میفرمایند اول مومن با و مهم و کبریت ایمان
بحضرت و حدیثش و کبریت زیارت ایات عظمتش و حدیثش از من برداشتم
در حالی که در آن سببین آلف الوف حجاب نور بودند و مومن بحضرت اعلیٰ حضرت بود
یکت کلمه فرمود تو بواقد اقرب للملکوت الرب الجلیل و من قال ای که بند نعال و را باز کنم قسم
و آمد امر راه را برای اوصاف کنم اورا بیشتر حضرت سیح میدانند و از حضرت اعلیٰ
بیت مجلد کتب و صحف منتشر است در ادعیه و مناجاتشان همه جا تقدیس و تزیین
جمال محمود موعود را میفرمایند و در کتب اولیه شان که ذکر بابت است همه جا خوا
باب و بیشتر میسر نموده اند و در سایر کتب و الواح شان سطرهای زیارت می شود که
بذکر من بظهور الله مزمین است و آن جمال ذوالجلال بنطقی کل شنی باننی انا الله
لا اله الا انا و ان ما دونی خلقی ان یا خلقی ایامی فاعبدون و آیامی فائقون بصدرها
بزار در چه بیشتر حضرت اعلیٰ از حضرت یوحناست چه همه بیانات و کتب و
الواح را بیان نامیده اند و بیان فارسی و عربی را هم بیان اسم گذاشته اند چنانکه
کتب و صحفشان هر یک اسم مخصوص دارد بیان فارسی و عربی هم اسم مخصوص این دو

کتاب مستطاب است که جوهر الجواهر نام کتب و صحف آنحضرت است و بعد از خطبه
 بیان فارسی است قوله علی پانه و منظم نموده موده خلق کل شیء را بعد از کل شیء با و امر که نازل
 فرموده از ساحت قدیس و مشرق ساخته از شمس جو خود تا آنکه کل شیء بزرگ کل شیء
 در کل شیء متکمل در کمال گشته از برای ظهور قیامت آخری تا آنکه جزا و جود کل شیء را جزا کل
 شیء ان کان من نیابعد له و ان کان من اثباتا بفضله زیر علم او کل شیء قبل از خلق کل شیء
 مثل علم است کل شیء بعد از خلق کل شیء و قدرت او بر کل شیء قبل از خلق کل شیء مثل قدرت
 اوست بعد از خلق کل شیء لم یزل الله کان عالما بكل شیء و قادرا علی کل شیء له الامتاء
 احسنی من قبل و من بعد یسبح له فانی السموات و الارض و ما بینهما لا اله الا هو الغنی رب العوالم
 و بعین یقین نظر کن که ابواب دین پان مرتب گشته بعد از کل شیء و در ظل هر بابی طایفه موت
 و ارض باذن الله مسجند و کفر مقتدند و محمد و کل در یوم ظهور الله که ظهور نقطه پان است در
 آخرت او راجع با و خواهد شد و هر گاه بعد از کل شیء از نفوس مستننه منیه راجع با و شوند هر کل
 شیء ظاهر گشته مقصود این است که ثمره پان ایمان عد و کل شیء است حضرت من نظیره
 الله و عد و کل شیء ۳ سید و شصت و یک است و بعد پنج مرتبه فلتستر عن فی ذلک
 میفرمایند و می فرمایند خداوند استراحتی است چه بسا ابواب کل شیء نزد او نباشد و خود
 فرماید خلق پان را و سمو اتیکه در پان مرتفع شده کل رمطوی فرماید و قبضه قدرت خود
 مثل آنچه در قرآن ابواب متکثر و لا عد لها مفتوح شده و در یوم میکه عود خلق قرآن شد نزد او یک
 نفس که یکت باب ذکر میشود بود و گذلکت یفعل الله ما یشاء و حکم ما یرید لایشل عما یفعل و کل عن کل
 شیء یسئلون تا اینکه میفرماید عود خلق فرقان و بد خلق پان در ارض باسط شده که با کوه بوده باشد
 و کینفر چینی می نظره روایت بود از این آیات مبارکه مقصود این است که بد انیم نقطه پان

روح ما سواد فداه در بشارت ظهور فوق بایکین فی الابداع کوشیدند و خروشیدند و
 ناله کردند و تضرع نمودند ابواب شهبات و ارتیا بر از جمیع جهات بسته شدند و راه
 ایمان و ایقان و اطمینان را باز نمودند از جمیع جهات باب اول از واحد اول لا اله الا
 الله حقا صلاصل دین است و این در قیامت آخری نیست الا نفس من نظره الله
 الذی یطبق فی کل شیء انشی انما الله لا اله الا انارت کل شیء و ان ما دونی خلقی ان یخلق
 ایای فاعبدون هر نفسی در هر دینی این کلمه را گوید شبحی است از کلمه مطهر ظهور آن دین
 و مطهر ظهور بعد اعی است از کل الی قوله تعالی قد عرفناکم ان یخلق الیسیمان علوه وجود کم فی
 کلمه ربکم ان لا یخجلن من نظره الله فان ما یطقیون به مثال ظهور قبله فی انفسکم و ما یطقیون
 به ما قد شهد الله علی نفسه انه لا اله الا هو الیه یمین الیقوم تا اینکه میفرمایند اذا شجیح
 المرایا لایرجع الا الی ما قد بدأ و اذا ارتقت المرآت ما فیها من مثال الشمس یرجع الی ما قد بدأ
 زیرا اشباح را با راجع می شوند مگر آنچه بد شده اند و وقتی که برداشته شد آنچه
 در مرآت است از مثال شمس راجع میشود باصل خود و نیست بد و عودش مگر در حسد
 مرآتیت الی قوله تعالی و من قبل الله ربی و لا اشترک به احد و ان ذات حروف
 السبع باب الله لن ادعومعه با او یومن من نظره الله فقد فاز بهذا الباب باب دوم تا
 آخر پانزدهم رجعت حضرت خاتم النبیین و ائمه طاهرین و صدق طاهرین و حضرت مهدی
 صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین را ذکر میفرمایند و چهار باب را شمار فرموده اند که
 میجو امید اسم مکنون مصون که با ابواب اربعه تعبیر شده و یا انوار عرش و یا ملائکه سیکه
 و اسطه وحی و زرق و حیات و موت مذکور میشوند حساب نمایند این نوزده باب و
 اول است و در باب واحد ثانی ذکر حجت کافیه بالله باقیه کتاب الله است و پنج مجرای

با کتاب الله تعالی نماید تا اینکه میفرماید آثار حق چون شمس است و آثار مؤمنین با او و در اعلی علم و ایمان و عرفان باشند و علم و البصر من فی الابداع مانده از اراک و کلب است و بعد استغفار میفرماید که کیف یقترن بحر الازل بحر الحوادث و کیف یعرف الاول بذکر الحمد و سبحان الله و تعالی عن کل الاشارات باب الثانی از واحد ثانی کسی بآنچه نازل شده است در بیان محیط نیست الا من یظهره الله او من علمه و اذن نیست برای احدی که تفسیر کند یا زکمر حروف علیین را بمن یظهره الله و مؤمنین با او حروف دوز علیین را با بواب نار او چه که مؤمنین در ظل اثبات ثابت اند و در نهم در ظل نفی غانی باب سوم از واحد ثانی از جانب خدا بر خلق دو حجت است یکی کتاب است و یکی نفسی که کتاب بر او نازل اول حجت باقیه است الی یوم من یظهره الله و ثانی حجت است ما دام مشرق است و از چین غروبش حجت اند بر خلق شده اند و اول آنست که بقول او که الان نازل میفرماید حجت می شوند و عمل بر ایشان اگر در یوم ظهور محبت شوند از کسی که ایشان را حجت کرده و بعد مثل شهدا و اولای سائرا بعلم میزنند که بقول آنکه حجت شده اند و بعد میفرماید که از برای کتاب صامت کتاب ثابت و بدستیک کتاب ناطق من یظهره الله است اگر کسی تجاوزه از حد و در بیان نماید اوینده است که اطاعت کرده است من یظهره الله را و از جانب او شهید است قبل از ظهورش و چون ظاهر شود منقطع میشود ایمان از هر صاحب ایمانی پس وقتی که منقطع شد ایمان چگونه باقی میماند شهادت و دلالتی که منسوخ ایمان است پس بر پیرزید ای شده که حکم گنبد بر خالق و باری خودتان فمالهؤلاء من تسع تسع عشر خردل من ذکر خیر عند الله باب چهارم از واحد ثانی از برای هر چیزی روحی است و روح ایمانی توکل علی الله و متکب بجل الله

و انما یالی الله است چنانکه امروز توکل و توکل و انما یظهره الله است در یوم من یظهره الله با وحل ذکره است باب پنجم از واحد ثانی هر اسم خیر که در بیان نازل شده است مرادش من یظهره الله است و حقیقت اولیه و حقیقت ثانویه اول مؤمن باوست الی ان منتهی الی آخر حد الوجود و هر اسم شر که نازل شده است مرادش نیست که در آن روز حزن آنی است و حقیقت اولیه مثلا اگر ارض ذکر شد مقصود آنحضرت است که اعلی عرف جنت است و در جنت و ارض دون خیر مراد ارض وجود معرض عن الله است و منزل میکند تا میرسد بارض تریبی که مقرر آن معرض عن الله است که منتهای انتهای نار است در ارض نار اگر چه فوق سریر عزت باشد یا اعلی الرقصان و ذلک ادنی النار الی ان منتهی الی آخر حد الوجود باب ششم از واحد ثانی فی ان لیسیمان میزان من عمنه الله الی یوم من یظهره الله من تبعه نور و من سخر من عنده نار باب هفتم از واحد ثانی مراد از یوم قیامت یوم ظهور است ای اهل بیان ترحم بر خود نموده و ثمرة طول لیل خود را باطل نموده که اگر آنچه مؤمن میان مستند در حین ظهور آیات او کفایت اندر بنا و لا اسرک به احد او ان هذا هو عندنا الله من مظهر نفسه لن او عو منه شیئا و آنچه باوستید اطاعت او نموده که ثمرة بیان ظاهر کرده اید و الا قابل ذکر نیستید باب هشتم از واحد ثانی از برای موت اطلاقات لانهایه است عند الله و مراد حقیقی مردن نزد شجره حقیقت است از نادون او و انما البرزخ بین الظهورین لا یظهور بین الناس باب نهم از واحد ثانی از برای هر روحی قبریت و کل در یوم من یظهره الله راجع است بنفسی که بعثت او بعثت کل است و حشر او حشر کل است و خروج او از قبر خروج کل است اگر نفسی بعد از ظهور من یظهره الله بقدرتی یا اشاره فصل شود بین او و ایمانش شمر بخشیده است او را ایمان بیان باب و بهم از واحد ثانی سؤال در شتر

مؤمنین من نظیره الله سوال می کنند که چه مومن شده ای جواب می گویند آیات الله آیات
 من نظیره الله را اظهار می نمایند اگر مومن شدند من عن الله آیات رحمت و رحمتان را
 بشود و اگر اعراض و توقف نمودند کلمه نعمت باب یازدهم از واحده ثانی بعث هر شی
 بکلمه من نظیره الله است زیرا که خلق آن شی هم بگویند ظهور قبل او بوده باب دوازدهم از واحده
 ثانی مراد از صراط در هر ظهوری امر و ایمان باوست سبحانک اللهم لما أخذنا ایدی الی
 آمنوا بالسیان یوم الیقظه بفضلک علی ان ترق علی الصراط اقرب من کل شی باب سیزدهم
 از واحده ثانی بیان میزان حق است الی یوم من نظیره الله که اوست میزان و امر اوست
 میزان و احوال اوست میزان و کلمات اوست میزان و دلالات اوست میزان و ما
 فیب الی الی میزان باب چهاردهم از واحده ثانی حساب هر نفسی بکلمه الله است
 بیک کلمه اتی اما الله لا اله الا انار رب کل شی منظر ظهور حساب کل کرده شده و سه سب از
 ظهور من نظیره الله سه حساب است و اگر سبع شهر و سبع اسبوع و سبع یوم مقرر فرماید مختار است
 فضل الله بایشا و حکم بایرید لایسئل عما یفعل و کل بما اکتسبت ای هم سبیلون باب پانزدهم
 از واحده ثانی مراد از کتاب آن جزیت است که از قبل نقطه حقیقت ظاهر شود و آنچه من نظیره الله
 کتاب بخط خود نویسد کتابی است که بخط الله نوشته شده اللهم عظمی کتابی معنی لم یزل
 الله در شان بدیع است و خلق جدید است و حکم تازه است اگر چه حقیقت باطنیه همه
 مخل شی است درین بطون ولی آنچه در ظهور مد فرموده باب شانزدهم از واحده ثانی در
 است در عاست ای کسی که مستوی شد بر عرش رحمانیت خود پس عرش غیب شد در ذات
 خود چنانکه عوالم کرد و غیب در عرش و در قرآن نزول بیان حقیقت اولیه منحصر است
 با میر المؤمنین و همین قسم اول جنبت در جنبت متولد اند الی اول ظهور من نظیره الله قسم بذات

مقدس الهی که از برای اهل بیان حقیقی اعظم از ایمان با و اطاعت بوده و نیست با
 هفدهم از واحده ثانی فی ان التار حق هر کس در ظهور من نظیره الله پناه با و بر او از نارنج
 یافته و منسی اعوذ بالله پناه ایمان باوست باب هیجدهم از واحده ثانی فی ان الساعة
 آتیة لا ریب فیها ساعت در هر ظهوری نفس ظهور است و حقیقت اولیه منتظران
 ظهور الله فان الساعة تماتینکم بقیة و انتم الی الله در کلمه تعرضون باب نوزدهم از واحده ثانی
 درستی بیان تحفه است از خدا برای من نظیره الله حضرتی بار خداوند خدای من
 قدر کوچک است ذکر من و آنچه ضوب من است در این وقت میخواهم نسبت دهم
 او را بتو پس قبول فرما و آنچه ضوب من است بفضلت و تو بهترین فضل هستی ملخص و
 ثمره مختصر دو باب بیان عرض شد و همین قسم است تمام ابوابش که شخص در عمر هر عملی را
 باو تعالی شانه ذکر فرموده اند الی باب العاشر من الواحد التاسع که باب دهم از واحده نهم است
 و آخر پانست و طهارت نفوس است و منوط است بایمان من نظیره الله لعل درکت
 کنی من نظیره الله را طهارت محبوب نزد او که فراغت قلب است از محبت دون او بدان که
 هر ستمی که بشنود آیات من نظیره الله را با ایمان با و داخل نار نمی شود و هر عینی که نظر کند
 آیات او را با ایمان با و در جنبت بوده و خواهد بود و هر لسانیکه ناطق شود بآیات او در
 جنبت بوده و متکلم می شود به تسبیح و تقدیس لم یزنی که نفاذ برای او نیست و هر که بنویسد
 کلمات او را با ایمان با و خداوند مخلوق نماید یا در از آنچه محبوب اوست در دنیا و
 آخرت و بر صدریکه حفظ کند کلمات او را خداوند مخلوق نماید او را از محبت خود و پهری
 حُب کلمات او را داشته باشد هر آینه محل نظر الهی بوده و هست و اگر کل در یک کلمه
 الله اعظم سیر نمایند کل فایز بایمان من نظیره الله میشوند و نفسی هر ظهوری در ظهور بعد

ظاهری شود و الا بطور من نظیره الله که کل آن روز مدعی اثباته خوش بود که میکت تجربه
 میان و اگر هستی خواهی دید که کل ما میان بحر میان بازنده اند ولی از آن محجب پس یک
 گفته نفوس خود را بقدری که میتواند انتهی کرد خانه کس است یکت حرف بس است
 ابد اراه توقع و تجسس و احتیاط برای نفسی گفته اوده اند و بهانه سر زمین بیان می این
 که ازل را وصی حضرت اعلی کمان نموده اند و حال آنکه ذکر و صیانت ابد نیست و کذا
 که در لوح خود او بخود او ام میفرمایند شهادت بده که من زنده ام در افاق ابی و همچنین
 لوح او باو میفرمایند شمس چون غروب نمود احدی نمیداند در که غروب کرده است
 اگر اوصی بود میدانت و کذا لکت در لوح اوست که در غیبت بر احکام و اقیه ای
 الا الله مطلق نیست اگر وصی بود مطلع بود و یقین داشت و بهانه دیگرشان فکر مستغاث
 است در آن روز قیامت را پنجاه هزار سال میفرماید و حضرت اعلی هزار بار
 تکرار فرموده اند به بیانات شستی که پنج دقیقه بل پنج ثانیه تمام شد و گذشت انصاف
 لازم پنجاه هزار سال را پنج دقیقه به پان حضرت اعلی تصدیق نمائیم که گذشت و
 دو هزار یک سال را به پان حضرت من نظیره الله جل جلال ذکره الا عظم که حضرت اعلی
 خود را بنده و اول مومن و بشرف فدائی و تعالی و سایر تحفه برای او و شرفش را بیان او
 ذکر فرموده اند و مخصوص بهم فرموده اند بسیار و آنچه در پان نازل شده است بلکه
 بواسطه پان که حروف و وجود مبارک خود آن حضرت باشد محجب نشود قبول نمائیم و تصدیق
 کنیم و علاوه همه تصریحات ظاهره مؤکده در باب عاشر از واحد سلج است قوله تبارک
 و تعالی و بیسح ابی اعلی عدد از اسم مستغاث نیست و بر عدد اللهم که طرح کنی واحد بعد
 واحد عدد اسم احد ناقص می شود و اگر الف و لام بر او زیاد کنی که اسم مستغاث شود و حساب

کنی اسم مستغاث را عدد اسم حی زیاد میاید و در یوم قیامت منظر آن ظاهر شده که
 دل علی الله بوده انتقی عدد اللهم صد و شش است واحد واحد که نوزده و نوزده است
 طرح کنی صد و شش نوزده و او هزار و چهارده می شود سیزده که عدد واحد است کم میاید
 الف و لام بر مستغاث زیاد کنی مستغاث می شود بیجده که عدد حی است زیاد میاید
 و صحیح است که آن سنه سنه ظهور است و یوم قیامت است و منظر آن ظاهر است
 که دل علی الله است و علاوه بر همه این آیات بیست و نجات از یوم شهادت حضرت اعلی تا
 حال داعی الی الله جز جمال اقدس حضرت بهاء الله در ارض کیت و کجاست و کجاست و کجاست
 یکت نفری را که ازل و از لیا مومن ب حضرت اعلی نموده اند کیت و آسمش به باری
 طهران سه چهار ماه با از لیا طرف بود و عجب این است که اول هر مجلسی از لیا بودند و
 بر این ظهورتندس صدانی اعتراضها و احتجاجها داشتند و در وسط مجلس از ازل تبری می
 نمودند و در آخر مجلس با اظهار ایمان بحال سبحان می نمودند و یا نعوذ بالله من غضب الله
 حضرت اعلی را هم انکاری نمودند و در مجلس لب بهین تم و کذکک و کذکک منظر
 لا تعنی الآیات و النذر عن قوم لایؤمنون و صمکم ککم عمی نعم لایرجعون و اموات غیر
 اجیاء و لایسرون ایان بیثون شدند و نزدیک عهد نور و نور بود از طهران بعزم
 ارض ستر که اذنه باشد حرکت نمودند و فرودین جناب متصاعد الی الله اقامیرا محمد علی
 که خدا علیه بهاء الله را که از اعیان و امرای قزوین است طاقات نمودیم و در منزل
 ایشان بعضی اجبار زیارت نمودیم و این شخص میفرمود در ویش بودم و جناب حاجی
 میرزا کوچک نایب القدر شیرازی ارادت داشتیم و او را قطب و ولی زمان میدانستیم
 و حضرت ظاهره علیها بهاء الله قزوینی که بسم و فضل و بختن تقریر و تحریر شهیر و مشهور

و منادی و منجذب و تدانی امر اند بود و بواسطه ایشان وقایع عظیمه قزوین واقع شد
 که غیر عقول و حقیقه خارق عادت بود لذا از جناب مرشد مذکور حال مقصد و مقصود
 سید باب را استیصال نمودم در حالی که نگه کرده بود بر فراست و نشست و با کمال خجرت
 فرمود شرحی بر سوره کوشه نوشته است که اگر قلش را بنیدازد و بگوید این است مخرجه
 من اولین و آخرین از بر داشتن قلش عاجزند و لکن خدمت مرشد مذکور بود که خسته فرمود
 باین صحبت مؤمن بحضرت اعلی شدم و در ستر ستر تعجب و تحیر نمودم و بقل و ادراک او خیزیدم
 که اولین حضرت آدم بود و آخرین جلال مبین قائم البیتین می تواند قلش را بر داند باین
 بزرگاری و علم لدنی خدمت تو در امثال تو نماید بدون آدم و ملحق بحضرات شدم و تفسیر
 کوشه و کتب و آیات مبارک را زیارت نمودم و موثق و مطمئن القلب شدم و در این
 شخص ذکر نمود کلمات ازل را غیر مرتب و غیر فصیح میدیدم و حل بر عدم فهم خود می نمودم
 تا اینکه بیانی از او دیدم بکلی متصل و بطنی دانستم و هر قدر میخواستم برایش تفسیر و تفسیر خوشی نیام
 ممکن شد و چون او را وصی منصوم میدانستم از این جلوه در قلب که فلان بیانش که
 حطش بود بلا معنی بود تو به می نمودم و میخواستم خود را منصرف نمایم نسبتوا شتم و چون
 ظهور مبارک شد و پرده برداشته دانستم و دیدم که این جسم بلا روح و اسم بلا سعی بوده است
 و از قزوین بزنجان رفتم و حضرت ابابصیر و حضرت آقا سید اشرف روحی لقطرات
 و مهابت افکار چون گره نار محبت و نور معرفت و استقامت زیارت نمودم و بعضی دیگر
 و زنجان ملا ابراهیم مرحوم که اهل کوی پای اصفهان و از اجاب ساده صادق محبت
 موثق بود طاقبت نمودیم و دسته اردادیم تبریز بغانی برسد و همراه با درنه مشرف شویم
 چه که ساده بود و زیارت بسیار در امراتش نمود و بود از جمله در اصفهان یک سال

از ندان بوده است و بکرات آیات شدید نمودند که بول بدید و نداده بود و کوشه
 بود غریبم و کسی را ندانم و فعلی و عملی می نمودم و معیشت میکردم و می گفت میدانم
 اگر یک دینار و آدم و یاد انستند خانه و ملک و بضاعت دارم همه را خواهند غنا
 نمود و علاوه خلاصی نخواهم داشت بعد از یک سال آزاد و خلاص شدم و بقریه خود و غنا
 بخدمت دیدم بر آدم بطبع اموال جد و همت نموده است و گشتم لذا صد تومان ذخیره شدم
 برداشتم و شبانه فرار نمودم بزنجان آدم و زنجان بر روز نیشاهی و یک شاهی قناعت
 می نموده است و کسب و تجارت می کرده و هر چه پیدا می کرده است زیاده از صد تومان
 ملک و اعانت با زنده گان شده آدمی نموده است و از صد تومان سالی دوست و
 سیصد و زیاده پیدا می کرده و صرف فقرای اجاب نموده است مثلاً ده سال یا
 زیاد تر در زنجان تجدید لباس نموده بود شست و شوی نموده و کتف را بکوشه و کتف
 می کرده است چون حالش را دانستم سزاوار دانستم با او همراهی کنم و او را بحضرت
 مقصود برسانم فرمود مطالبات در بازار دارم میگیرم و تبریز تو میسر هم فانی تبریز
 در حجره عموزاده بود دید ملا ابراهیم در حجره نشسته و گریه میکند و صحبت میدارد بیرون
 آدم و او را در خلوت خواستم معلوم شد قریب چهار صد تومان داشته است و پیاده
 از زنجان بیرون شده است و باد و نفرد ویش همراه شده است و اظهار این
 نموده اند که ما هم میخواهیم با درنه برویم لذا نقدی اش را تسلیم آنها نموده و اذن
 که صرف نمایند ولی قناعت ولی قناعت نموده اند که تبریز و جوی و اریم تو میدیدیم
 حال که تبریز آمده اند و ذکر نموده اند میر ویم حکومت خبر میکنیم و تر بگشتن میدیدیم
 آقا میرزا حسن آقای تفرشی علیه بهاء الله در کمرک بود و ریاست داشت با ایشان ذکر

و در ویش را گرفتند و آنچه باقی بود گرفتند و جناب ملا ابراهیم دادند و فانی بدار
 ابراهیم گفت باید باست را تجدید کنی و از ابا تو مسافر شو ابراهیم شد بگریه و واسطه فانی را
 راضی نمود که در غمی که آخر حدیث است تجدید لباس کند و چون خوی آیدیم آنچه داشت
 جو را بپوشی خرید که از دنیا نیست است و ساحت اقدس از زخرف دنیا مقصد
 و بخوانیم تقدیم نمایم و باز همان توفیق قناعت میسر نمود و یوترون علی تقسیم و لوکان بهم
 خصاصه شنیده بودیم بسیار دیدیم ولی این وجود مبارک بر حمت و مشقت تحصیل میسر بود
 و بر خود برضا و مسترت سخت میگریخت و بجنوع و محبت و کمال اظهار خلعت ایشار نمود
 گاهی با صراحت یک چاهی و یا گوشت و غذای دیگری تناول میفرمود و لذتی چون خوردن
 و خوراندن نیست و متصوره و بارزته اثر و مآدم با ما جریزی حاجی کریمانی ای
 شدیم ذکر شد این زحمات و بشارات حضرت شیخ مرحوم و حضرت سید علیل رشتی برای
 این بود که حاجی محمد کریمان در سر سفره مقنع بسر کن را الهی او عاقد قائم موعود در صلا
 و دوره ظهور اسم باطن است و مظهر قدیمه مطالع اسماء الله و صفات الله هستند و
 اولیه خلق الله الاشیاء بالمشبهه و المشبهه بنفسها و جمیع اسماء حسنی و صفات علیا راجع
 بحضرت قائم و ائمه اطهار است و قیامت اجساد غیر معقول است جمیع مذاهب
 و مشارب و طرق را در نمودن لازم داشت این شریعت و احکام بود و اسم باطن
 بر باطن است آن حکم میفرماید چه شد و چه بود و مقصود هست حقیقه متفکر و متحیر و
 مبسوت شد و ذکر شد این همه فضایل اهل بیت را گفتن و نوشتن اگر حاضر بودند مطیع و
 متقا و شان می شدیم و خود را در راه محبتشان فدای می نمودیم حال چه فایده بر این
 مترتب است سواي اختلاف و نزاع و روج و مجادله تصدیق نمود که این نیست

بجیت دوم

اولا به طلب مهم عزیز محبوبی باید باشد که از اسرار است و خلق قابل ظهورش نشده اند
 و اگر شد این اسرار را که طایفه ای به سه بازار گفتند دور بالای و از اظهار نمودند باطل
 و در هل رقص کنان بشند فدا شتافتند میگویند منصورانی انما الله گفت و شهیدش نمود
 خوش نوشت اتی انما الله یعنی شهادتش شا به صدقش بود با آن شجاعت و ثبات و
 استقامت خون هزاران نفوس نوشت ما بنده هستیم و حضرت اعلی خودشان شهادت را
 قبول فرمودند باری مؤمن و مجذب شد و بعد شنیده شد خراب و لا مذمب شده است
 تا وار و علیه شدیم و در خدمت جناب ملا ابراهیم و میرزا حسین شیرازی که ملا حسین
 با رضی تر مشرف شدیم و زیارت و حضور و مشول مشرف و فایز شدیم بجیت ثالث که عظم
 از بجیت اولین و آخرین است فایز شدیم در تفسیر آیه مبارکه است آیه الذین احسنوا حسنی
 و زیاده طفل بودم در کرمان حدیثی را خواندم که مقصود از زیاده لقا الله است در یوم قیامت
 که عظم جیانت و لکن هر نفسی مرزوق و موفق و مؤید و مفتخر و متباهی بشرف حضور شود
 یثانی مست و بخود می شود که حکایتی تو اندکند و فانی از آنوقت این حدیث را دست
 داشت تا بفضل الله دانست چنین است از حضرت حاجی سید جواد کر بلانی مرحوم که
 از اصحاب و تلامذه حضرت اجل حاجی سید کاظم رشتی اعلی الله مقامها و از مؤمنین اولیای
 و مرآت حضرت اعلی بود شخص ازلی از حال و وجه مبارک حضرت اعلی روح العالمین
 الله اسئوال نمود فرمودند باین جمال و سیرت دیده نشده است و حسن آنچه از حضرت
 یوسف شنیده بودیم از ایشان دیدیم چون آن شخص ازلی بود و نفوس هم ازلی حاضر بودند فانی
 دید این بان مرحوم حاجی سید جواد را شاید بران بر از لیت القصاصه الی الله کان کنند
 لذا از حسن و جمال من سجد مساجد قدسه ملکوت البجالی و اهل لقا با به جبروت انظره و

بجیت سوم

سؤال نمودند موافقین حسین بدانند دوست و دشمن هر کس بگوید من توانم در دست
 در چهره مبارک نظر کنم کاذب است بزرات و کرات تجربه کردیم و امتحان نمودیم و جد
 کردیم که رخسار و شمایل مبارک را زیارت نمایم توانستیم بعضی اوقات انسان چون
 بحضور مشرف میشود شانی والد و حیران و مجذوب می شود که بحقیقت منصف و مدبوش
 و بکنی بخود و عالم را فراموش می نماید و وقتی هم که بخود نیست و میخواهد وجه مبارک را زیارت
 کند و حضور نظر و بصر نماید چه قسم شمس را چون نظری نماید اشعه ساطعه اشس مانع می شود
 و تیر میزند و چشم را تیره می نماید و از چشم چشمه آب جاری می شود همین قسم چون حضور نظر
 زیارت جسد مبارک نماید از چشم آب می آید و ممکن نیست نفسی بتواند تشخیص دهد و برای
 فانی هم این حال مشهور شد ایام ارض سید که قریب هفت ماه مشرف بودیم مجذوب و منصف
 بود و سید از پا و در بکنی فراموش بود و بعد از چهارده روز سال چون بقعه مبارک که
 نور آفتاب طاف اعلی طور تجلی بر موسی ارض مقدس عکاس مشرف شد و سه ماه مشرف
 بود میخواست لوبن تاج مبارک را بداند و زیارت کند هر وقت بمشول فایز میشد فریاد
 می نمود تا روزی باغ رضوان را بمقدم مبارک فرین و معطر و منور فرموده و تحقیق جنات
 موعود و غیب و شهود بان رضوان ساجد بودند و در اطاقی که حال موجود است و سید
 و کرسی و بعضی اشیا مختصه بحضور در آن اطاق محفوظ است و مشرفین زیارت نموده
 نه از تناول میفرمودند و دو سه نفر در اطاق و جمعی بیرون ایستاده بودند و در حال
 پیمثال لایزال ذوالعظمه و بحلال بودند فانی از وراء اجباب و اصحاب فابین زیارت
 تاج و بلج پر بختساج را نمود کانه گوئی در شرقی و لا غربی و لا جنوبی و لا شمالی و چه
 دید چه زیارت نمود آن حال هم وجدانی است و حکایت و روایت وجدانیات

حکایت و مستخرج است مثلاً در نظر زیارت تر با هم مشرف شوند هر یک بقدری عطف و
 رأفت و رحمت رحمانی را بنیر او باره و عوشش مشاهده و زیارت می نمایند که هر چند
 گوید خدای من است با اینکه همه شخص واحد را زیارت نموده اند و پان مبارک هم واحد
 واحد نبوده مع ذلک این قسم در عروق و شرابان و قطوب و عقول و وجدان جاری و
 نافذ است و برای هر یک عالی و وجدانی حاصل که اگر نخواهند برای یکدیگر بیان کنند
 ابد امکان نیست منتسی این است که میگوید من مست و بخود شدم مخاطب هم گاهی مست و
 بخود شده است قیاس حال خود میکند و یا میگوید بسیار حال خود را فراموشی روحانی
 دیدم طرف مقابل هم از این تصویری می نماید و یا میگوید مخطوط شدم که گفتم مقصود این است
 که وجدانیات و روحانیات و نورانیات و رحمانیات و ماینب الی الالهیات متقد
 از جسمانیات طبیعیات و امکانه و از منه و اعراض و ماهیات است مثلاً طفل غیر بالغ را
 به زبان و پان بخود نفسی مراتب بلوغ و مدارک و مشاعر بلوغ را برایش بیان کند با
 اینکه از طبیعیات و تعبیراتش سهل است ولی در طفل مشاعر اکش هنوز حاصل
 نشده است روحانیات که از مجرد است بطریق اولی و این حال و وجدان اگر بنیاید
 اند و مطالع امره و توفیقات اند و تأییداته و امداداته برای نفسی مستقر و متکون شود و برقی
 وقتی و شبحی مستودعی نباشد و آلوده بخود بینی و زنگ خود پرستی نشود راه ترقیات و صعود
 بمعارج روحانیات برایش از حجب جهات منسوخ میشود و لازال العبدیت تریب الی بالتوکل
 تحقق نماید مقصود این است که از افاضات حضور و تجلیات انوار ظهور مکمل طور و سینای
 نور حکایت نتوان نمود بی تاج مبارک سبزه بود و در نهایت خوبی دو گفته شده بود
 وقتی یکی از علمای اصنفهان سؤال نمود مشرف بحضور منظر ظهور حضرت مکمل طور شده

عرض شد که الحمد لله اشکر والتمنه والفضل والموتبه بی کرات و مراتب منسرمه
 بر این دو لایحه و حج حقانیت میجو اہم ذکر کنی آنچه دیده و اور آن نموده میان کن آنچه
 خواست بفهماند آنحال و جانی است و حکایت و روایت جسمانیات ممکن است
 روحانیات قبول نمود و توانست از جان کند عرض شد قبل از مشرت شدن تنبلی
 دیدن صد هزار معجزه جسمانی و عقیدانی و روحانی و عمل مسائل لا تخصی و ششم در تفسیر
 نموده بودم و چون بر تو انوار جمال بخشید عالی حاصل شد که معجزات منویہ و کشف
 اسرار معضله جسمانیہ و روحانیہ را سراب قیہ یکیشند آب جان میکند دیدم نہ آب
 فرات و شراب لہور حیات و نبات منسرمه مودہ دیدی کہ این حال و وجدان برایت حاصل
 از دیدایت بگو ذکر شد دیدم در پشت شتر درخت خرماسیر فرماید ندیدم سنگت رزہ
 در دست مبارکشان جواهر شود و یا تبسج و تملیل ریت جلیل نماید سوسمار شہادت بر حقانیت
 آنحضرت و دیدم و دیدم تکرار نمود فرمود دیدہ آیت را بگو ندیدم ذکر ندارد عرض
 شد وجود مبارکی کہ در لہا سبس انسان جسمانی بود جمیع حرکات و اطوار و جلوسیس و قیام
 حتی نوم و تغذیہ اش معجزه بود و حتی خوردن و آشامیدنش چه کہ در جمیع کالات لایمانیہ
 و صفتهای کالیہ و جالیہ و جلالیہ و اسماء حسنی الہیہ و صفات علیای ربانیہ و حسبیہ
 فرید پیش و مانند و عدہ و عدہ لا شریک له و عدہ و عدہ لا نظیر له و عدہ و عدہ
 لا شبیه له و عدہ و عدہ لا شیل له و عدہ و عدہ لا وزیر له احد و عدہ و عدہ
 لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احد بود منسرمه مودہ و الہامی در ظہران از اعظم زرار
 بود و ایشان حضرت عباس اقدسی مشہور آفاق و از قرار معروف اول شخص عالم است
 عرض شد والد و دلشان بیچیکت عرش ظهور نمک لور نمودند و صاحب شکر و کتاب نہ او

و عدہ او تعالی عرش ظہور و مراتب لم یلد و لم یولد بود و اگر جناب شاد و مقابل مراتب
 بفرماید من فلام انصورت مرآتہ حاکم از انجناب میگوید من فلان ہستم و یا استغفار منیما
 لا تخصی مخطوط شد و منسرمه مودہ جواب محکم متقنی است کہ تاوی صد ہزار جواب صوابست
 و لکن زونی بیانا ذکر شد وجود مبارک اقدس را در میکل انسانیت زیارت نمودم
 کہ الانسان سرئی و اناسرہ را در حضرتش بصیر و بصیرت مشاہدہ نمودم و خلق اللہ الانسا
 علی صورتہ و مثالہ را عینا ہویہ حقیقہ کینونہ ذاتیہ دانستم و دیدم فرمود ہمہ اینها و لو
 معجزہ است ولی ممکن است بحدب کہ تصور غیر واقع است کتیر نمود ذکر شد کل
 و صلا علیہا و لیلی لا تقر لہم مذاکا اذا انجبت دموع من خود تبین من کی تمن تا کا کواہ
 عاشق صادق در آستین باشد فتمنوا الموت ان کنتم صادقین منسرمه مودہ بانصاف مرآت
 و عدل نمی توان حال بہا نیہار را بحدب کہ نوع جنونست نسبت و او چه در دستھای فطرت
 و ہوش و عقل و معرفت و حجت و استقامت و ثبات و دانش و ششہ ذکر انسان بجا
 کافر اجرانی کند و پاروی حق بگذارد و اعراض کند و باز ہم میگوید زونی بیانا عرض
 شد ایسا نیگہ در جمیع شئون انسانیت چون آخرین است دیدم کہ جمیع شفقت و رافت و
 عطوفت و رحمانیت اولین و آخرین را جوهر کثیفی ثانی پس شفقت و مہربانی او حکم قطره
 و دریا دارد بل ایستغفر اللہ و جمیع علوم و فنون و رسوم و حکم و سیاسیات و طبیات و
 الہیات عالیین را جمیع کنی و حاضر و موجود ثانی مقابل و انانی و جینی او قدر ذرہ و آفتاب
 ندارد تمام توانائی و قدرت و قوت لوک و سلاطین و انبیا و برسطین را چون میزان
 کنیم نسبت بقوت سلطنت و قدرت و عظمت جبرائیل و یحییہ ظہور رحمانیت و ربانیتش حکم
 نمی از بجز ندارد و توبہ الی اللہ فرمود ہمہ اینها معجزہ رحمت است و از حق سبحانہ و تعالی

و از روش مجال است عرض می توانستید بفرمایید تو محیط و همین بر عالم و برضا و بر سایر
 طبقات ناسنسستی چگونه این حال را تحقیق نمودی و بحقیقت دانستی فرمود حال میگویم
 عرض شد بدون حرکت ریح و مسافرت و سیاحت نمودن و دیدن همه نواح بزرگان عالم
 بر صفتی از صفات او روحی و روح الوجود لوده القدر را ملاحظه نمودم بجز خود و جمیع عالم را
 از آنصفت دیدم باری چون وجدانیات حکایت ندارد از آنچه حکایتش ممکن است عرض
 میشود چون اول ظهور اشراق نیر آفاق بود از حال و ایمان و اقبال اجاب طهران و قزوین
 و زنجان و تبریز که مرور نموده بود سوال فرمودند طانی عرض نمود چون عرض شدیم
 و بحال همیشه خود آیدم فرستادند که شرح حال اجاب را بعرض رسانم هر چه میدانست
 از بر نفسی عرض نمود از جمله حضرت متصاعد الی الله حاجی محمد باقر قزوینی بود که از تجارت معروف
 مشهور بود در ایمان و ایقان و اشتغال و انجذاب بر کل تقدم داشت و قائم بخدمت
 و نصرت و جان فشانی بود عرض شد واسطه رفت و بعد از دقایقی بالوح منبج متحرری
 حاجی مذکور مراجعت نمود که این شخص در دار السلام مشرف شد و بعرضه مسلت شروت
 و نعمانود که نصرت امر الله و خدمت اجاء الله نماید و این مبارک لوح بدیع منبج در حش
 نازل که میفرمایند مسلت تو قبول شد و ابواب عزت و عنت از هر طرف برایت باز میشود
 و لکن بریز و ترس که عنت سب غفلت و اجتناب نشود و تو مشرفی و خواهی دید که خوف
 این شخص را بشانی غلبه نماید که از خدا و امر الله بگذرد و چیزی نمیگذرد و ضرر کلی می نماید
 عریضه میکند و توبه و انابه میسیناید خداوند ضررش را تبدیل بنفع میفرماید و در تجارت و
 العاده ترقی می نماید و اول تاجر علییه و تبریز میشود انیرتبه پشتر منور و غافل و محجوب میشود
 و چون قارون انما اوتیه علی علم میگوید در این مرتبه جمیع اموالش میبرد و دستش از کسب

و تجارت کوتاه میشود و از تدارک عاجز میشود و تائب و راجع میشود و بقصر و قناعت
 راضی و ایام عمرش را در خدمت امر الله صرف نماید و عاقبتش خیر و موفق بتوفیق
 عظیم میشود و فرمودند آنچه فرمودیم نظم سه در که کل واقع خواهد شد و خواهی دید مشرف
 بودیم که خبر رسید جواد برادر کوچک حاجی مذکور را در تبریز گرفتند و حبس کردند و حاجی
 هزار تومان داد و برادرش را خلاص نمود و از تبریز بسرعت حرکت باسلامبول سبستاید
 و بعد از ورود میرود خدمت مرحوم مشیر الدوله سفیر کبیر ایران و از امر تبریزی می نماید
 و سه موه ملاحظه کن اقل ظهور اقصان اوست و امر فرمودند عابرین و مارین اجاب
 در علییه اور الملاقات نمایند و فانی از اورنه مرخص شد و ۱۴ ماه در علییه بود و عدلیت
 شنیدیم قطن زیادی خریده است و قطن شانی تنزل نموده که علاوه بر تمام شدن دارایی
 خودش دین کلی هم می ماند و توانی بخیار و یا کمتر بطلبکار با میرسد و لذت عریضه میکند و
 توبه و انابه میسیناید و لوح مقدس منبع مبارکی بافتخار شش نازل میشود و بشارتش می
 فرمایند بنفع عظیم و ریح جسم و در مصر بودیم مسموع شد قطن فوق العاده ترقی نمود و ثروت
 حاجی دهه مقابل شد و اعتبارش صد مقابل و هزار و در سودان و خرطوم شنیده شد
 غافل و مغرور شده و چون اورامو عطفه نصیحت کرده اند بعضی از دوستان که فایده
 فیما آتک الله دار الآخرة و لا تنس نصیحت من الدنيا و احسن کما احسن الله الیک و
 او همان قسمی که خبر فرمودند انما اوتیه علی علم عندی گفته بود و بعد خبر شدیم لوح منبج رحمتی
 در باره اشش نازل و صواته نازل آنچه خدا بخواهد از زخرف و زینت حیات از تو گرفت
 لترجع الیه و تگون من الراسخین اش کبرین و بعد از هفتاد و هفتاد سال در تبریز خدمت مشرف
 شد فرمود بعد از نزول آن مبارک لوح گانه منبج دیوار و پرده اطاق گوش داشتند

و اطاعت کردند و آنچه پدید آمده بودم از اول تجارت همه رفت و این خانه از عیالت
 و این لباس که پوشیده ام از حیاطی اطفال است و کنگت چون ازل بر اعراض و
 اعتراض و عناد و تمتم و افترای بجمال مقصود تمام قوای ایسی قیام نمود بوالی اذن
 عریفه نوشت در وحی و جسمی لکت الفدا عنوان عریفه اش بود که والی تقدیم حضور
 مبارک نموده و همه دیدیم و دیدند و بعد یا ایها العزیز قد جسدک بیضا چه فرجایه اذن
 ان الکیل و از جمال قدم جل جلال اسم الاعظم شکایت نموده که معاش با ما نیستند این
 عنوان عریفه و مقدمه ذکر مقصودش و شکایتش در هیچ شایقی حق بدو نه مشتبه نشده
 و مشایبه نبوده و نیست و جمال قدم دارم اعظم حضرت سلطان عبد العزیز خان مرحوم
 نازل فرموده اذن یا رئیس اسمع نداء الله الکت ایمن القیوم انه ینادی بین الارض
 و السماء و یدعو الکل الی النظر الای الایه و در همین سوره مبارکه و صحیفه متدبر
 خرمیفر مایند در اجلس از آج سلطنت و رفیق مملکت و بجایایم کشته شدن او را فرمود
 از مقصود این نبود مقصود عریفه ازل بود که بحضور مبارک والی تقدیم نمود و بدقت در
 کتب و افتراش را وضع و میرین و ثابت فرمودند و پیغام فرمودند بوالی مقصودش
 اذیت و تنگ حرمت است و اگر در مجلسی که تشریف دارم حاضر شد آنچه میگوید است
 و اگر نتوانست مقابل شود بدین مقصودش انتفاح و القای شبه در قلوب ابرار است
 لذا والی خواست که در مجلسی که تشریف دارند والی هم حاضر است حاضر شود چنانکه
 همه مقابل ندارد و ضعف و مجر و جمل و تمتم خود را هم خبر دارد در فرار و طفره بر
 خود تصور نمود و القای گریه و قلوب والی و امراء و ابالی اذن از جمال مبارک خواست و
 جواب داد اجتماع من و ایشان ممکن نیست چه که من بخانه ایشان نمیروم در حالی که خانه

جمال مبارک اباره نموده بودند و باو عنایت فرموده بودند پس بخانه ایشان
 نمیروم در حالی که خانه ایشان نشسته است تملیس و تزویر و فرعونیت است و ایشان
 هم که بخانه من تشریف نخواهند آورد و خانه حکومت و دولت را هم ایشان بمذہب
 شیعه غصب می کنند و البته تشریف نخواهند آورد این عذر تملیسی ایسی را بحضور
 مبارک من بیده از ته الامور بخوبی که با کین پیشاء عرض نمودند فرمودند یا اینکه مقصدش
 القای گراست است در قلوب مع ذلک تکیهش بی ما نمائیم روز جمعه وقت نماز جمعه و
 اجتماع جمهور مسلمین در مسجد سلطان سلیم میقات لاقات و الی هم حکم فرمود که حاضر شوند
 و چاره جز قبول و اطاعت نداشت و در داخل هم مرحوم میر محمد مکاری شیرازی
 که مؤمن بحضرت اعلی بود و با عقاید اسلامیش من دون مینه و بر بان ازل را وصی حضرت
 اعلی گمان نمود و تصور نقص عهدش را نمی نمود از حضور مبارک رحمة للعالمین تنایب
 اطمینان نمودند و اگر ازل در مجلسی که تشریف دارند آمد صادق است در آنچه میگوید
 و میر محمد بهین را میزان صدق و کذب قرار داد و باین عزم استقامت نمود یوم میقات
 ما بین مسلمین و نصاری و یهود آن مدینه بزرگ مشهور شد و کلمه یوم الزینه حضرت کلیم الله و حرم
 و فرعون را شنیدند و حال حضرت شیخ اقدسی چه که باین اسم اجلالا و تعظیما ذکر می نمود
 با میرزا علی که کذب و منکر است و ازل از خوف اسم خود را میرزا علی گذاشته بود در
 مسجد مجتمع میشوند لذا روز جمعه از صبح تا قبل از ظهر این سالت از خانه امر الله که مسکن جمال
 قدم بود تا در مسجد از حمام حمام نمودند تقیمی که عبور و مرور صعب و مشکل بود و نیست
 جمال ذوالجلال از خانه امر الله و عده بیرون تشریف بردند و خلق من حیث لا یعلون
 اسلام و صلوات تعظیم و افتادن و بوسیدن پای مبارک مسرور و راه باز میکردند

و طلعت ذی القعدة و ابجبروت چنانکه آداب عثمانین است دست مبارک را حرکت
 میدادند و در جایگرم و بارک اندک میبستند موندند تا داخل مسجد شدند خطیب بالای
 منبر خطبه میخواند ساکت شد و با فراموش نمود تشریف بردند و جالس شدند و اذن
 فرمودند خطبه بخواند و از خطبه و نماز فارغ شدند و ازل نیامد و شنیده شد تارض نموده
 و عذر خواسته است و چون در جمیع بلاد عثمانی مولویها یعنی در اوشش که خود را
 نسبت بصاحب شوی مولوی میدهند تکبیه دارند و هر جمعه مجتمع میشوند و ذکر میکنند
 یعنی یا الله و یا هو میگویند و میچرخند و شیخ مولوی در وسط حلقه شان ایستاده است
 و در اوشش دور او حلقه زده اند و در عرفاتش مطربها با انواع نغمات و تغنیات
 طرب انگیز مشغولند فرمودند مولوی باز دیدی از ما طلبکار است بر ویم تکبیه مولوی
 و برخواستند و والی و اعیان و امراء و علمای این شهر عظیم مشرف بودند حضور مبارک
 غنیمت دانستند و در خدمت مبارک مشرف بودند و والی و شیخ الاسلام و علماء و حکماء
 و امراء ادبا و خوضها و خوشها چهار پنج قدم خلفت جمال قیوم راه میرفتند و بسبب
 مبارک جاری و گاهی تفصلاً و لطفاً جمال مبارک می ایستادند و تقدم و تقرب حضرت را
 امر میفرمودند و حضرات هم همان مکانکه بودند می ایستادند و تمنای نمودند و نزدیک
 می شدند باین جلال و عظمت الهیه و از تکبیه شیخ مولوی شدند در حالی که شیخ در وسط
 ایستاده است و در اوشش چون حلقه اطرافش یا هو میگویند و میچرخند کبریه طرب
 مقدمه و سبب و علتی ایستادند و ادب و تواضع نمودند و ساکت صامت ساکن شدند
 تا تشریف آوردند و جالس گشتند و بهر نفسی را اذن جلوس دادند و تفصلاً جانان
 دادند و اذن شروع نمودن در ذکر شیخ فرمودند و در مدینه شهرت عظیم غریبی نمود

که امروز شیخ انندی وارد مسجد شدند خطیب فراموش نمود و داخل تکبیه شدند
 شیخ و در اوشش ذکر فراموش نمودند شب بعدش فانی و بعضی مشرف شکریم رو
 و روح الوجوه لفضل وجوده الفدا فرمودند چون با آن جمعیت وارد مسجد شدند خطیب
 خطبه را فراموش نمود و چون تکبیه داخل شدیم نغمه عجب و حیرت کل را اخذ کرد و از ذکر
 ساکت شدند و خلق چون بوجه تربیت شدند این را خارق عادت کمان کردند و نسبت
 بقام اقدس دادند قسم محبوبیت آن طلعت لایزال این بان مبارک عالی متعالی
 از کرامات و معجزات و خوارق عادات اولین و آخرین نزد فانی اعظم هم و علی
 یحیی و حسین و اقوم و اسی و اظهر و این و امبی جلوه نمود و بشانی مسرور و متعجب
 و شاکر م فرمودند که صفحش را توانم چه که بسیار کرده اش وساحت نمودم و بزرگان و
 مشاهیر هر طایفه و قبیله در و ساء روحانیه شریقیه و طریقیه و حقیقیه و مشایخ و
 حکما و عرفا را بسیار ملاقات نموده و خوب دیده و دانسته که همه در هر شانی هستند و
 شان پدید می و لاند بی فکرشان و نشان این است که بزرگوار می و قوت قلب و کرامتی
 و لو بخواب دیدن باشد و یا باطنها را فرست که چنین کشم و چنین شد باشد در ضعی و
 مسرورند حتی اگر نفسی مجیسی وارد شود و جانی بخواب جالس شود و بگری کند او را
 بالاتر و یا محل آخر بشان مکان میکند بل طهارت میکند که در او تصرف کردم حق در حبیب
 شتون و حرکاتش از سوا ممتاز است و وحدانیت و فردانیت و صمدانیت و عظمت
 و جلالش را عاقل بصیر در تمام شئونش مشاهده می نماید بی کاهی حکم باله اش بعضی مطالب
 و وقایع را قبل از ظهورش میخواب خبر کند و خلق را مستعد فرماید بر و یا تقیر میفرماید و یا بوی
 ربانی نسبت میدهد و زمانی هم بر سهیل حکایت و فیاضیت و ترقی دادن و بصیرت

نشیند و قوت قلب و استقامت عنایت فرمودن کشف بعضی مطالب را میفرماید
چنانکه در ارض سبز و ارض تقدسه سخن اعظم کبریات و مراتب اختلاف پناات و
عبارات همیشه موند که اگر نفسی در اظهار ام حضرت اعلی و صدقات و بیات و حسن
و نفی و شهادتشان و صحف و زبر و الواحشان ننگر و تدبر و تبصر نماید میداند که همیشه
حق سبحانه و تسالی بپذیرد بانی و تقدیر صدقانی و قوت قاهره اش کرده و دستش
بالای دستهاست و وقتی میفرمودند در حبس و زندان و خلاصی و نفی در استلا
و از اینجا بعلیه و از غلبه بارش سبز و ارض سبز کجا و چه جا و عکاک حرکت دادن
تا تل نمائید مشاهده می کنید که کل ریح تبارک و تقدیس بقوت قاهره غالبه همیشه
کرده و سلاطین و ملوک و معرضین و معترضین و قوای قهریه جبریه شان و تدبیر
و سیاستشان همه حضور مخصوصه الهیه و لا یعلم جنود ربک الا هو بوده است
و همیشه سبب قوت امر الله و ارتفاع کلمه الله و تشریفات الله و سطوع انوار الله بوده
و علت ظهور اشکات انبیاء و مرسلین و بروز مواعد کتب و صحف و زبر و اهلین
شده او املی که در صفهان از ام مبارک حضرت اعلی با فانی صحبت مینمودند و الواح
و آیات زیارت مینمود و قوت بر این و غلبه دلائل و احوالیت و عظمت و ایت
حج را مشاهده می نمود یقین میکرد که امر الله و ظهور الله و اشراق انوارش موعود و
بعثه اللهم مقام محمود و چون تنها می شد شهادت و وسوسه شیطانیه و موهومات
مسمومه قبله غلبه مینمود و این عقیده که مرور و عبورش مختص از جمیع عقبات است بجان
کنند تعمیر شده و یا شب اول قبر و ملائکه با کزهای آشی تفسیر کرده و یا مرور از صراط
ادق از شعر واحد از سین و اخر از نار و امتدادش هزار سال تشریح شده و یا هم

وان منکم الا و ارد با کان علی ربک تمام مقصیاً ثم تجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیما هم فیها
مغنی کرده اند بر اتب عظم و اکبر و اشد عقوبه و امن عنونه است و خدا عالم است
که چه قدر کریم و چه شجاع که تا صبح آبی نخواهد بود و راحت نمودم و چه روزی که از
شدت فکر خوردن در آن شب اموش می نمودم و بهر وسیله برای خلاصی از این فکر متوسل
شدم مگر ز سستی و موقن می شدم و بعد مضطرب و متزلزل، اینکه در خواب دیدم با
جارجی در بازار قادی صفهان ندای میکند ایها الناس حضرت خاتم النبیین در فلان
خانه تشریف دارند و از آن خانه موند هر کس بخواد مشرف شود برود مشرف شود و
یک نظر زیارت آنحضرت اعظم از عبادت ثقلین است فانی شاف و وارد پیش
و التوضیح عمارت ندیده بود و رفت تا رسید بر ترقی فانی که قضای است مستف و
اطرافش حجرات و غرفات است و منظر ذی الجلال راه میروند و بعضی هم
کاملت بلا حرکت ایستاده اند فانی مشرف شد و بی اختیار قفا و روی بسیار کت بد
رحمت فانی را موند فرمودند ایستاده فرمودند کسی می تواند بگوید که بعد و فی الله و انصاف
لوجه الله رقم و وارد شدم و زیارت نمودم که همه عالم شکر گشوده باشند و بخوانند
اورا بکشند که چو داخل شد و اگر این قسم نباشد بحقیقت نمی تواند بگوید مقصود جز خدا
نداشتم فانی پیدار شد و خود را مظهر و سرور و شاکر دید و شجاعت بکنی زایل شد
و سرار شهادت و صدقات و اذیات مؤمنین را در هر ظهور بوقعت دانست و
بعد بر غلبه و اتم و قوت قلب و جهالت و حقارت و ضعف ایمانی عقاب او را که خود تعجب
می نمودم و میخندیدم که در پداری همین مطالب را با تمام ششیده و در آیات
رحمانه و آیت و صحف سوره قبله زیارت مینمودم یقین می نمودم و بخوابی یقین کردم باین

رویا نتیجه بیاناتی بود که شنیده بودم باری چهارده سال زیاد تر و کمتر گذشت و
 ابد آن نظر نمود و در ارض ستم هفت ماه مشرف بود و روزی کیم تبه و دو مرتبه
 و گاهی بیشتر بشارت مشول بصرف فضل فائز می شد تا شبی در قهوه خانه ساعت چهار
 پنج خدمت حضرت آقا میرزا محمد قلی روحی لقرتبه اللها و جناب آقا محمد باقر قهوه پیچ
 روحی فداه نشسته بود و روز را هم مشرف نشده بود و قوه جبارت و مناسب
 مشرف شدن هم نداشت و کمال اشتیاق را داشت و در ستر قلب متوجه و متفرغ
 بود که او را ک حضور نماید و امید بود چه که وقت گذشت بودفته در قهوه خانه باز
 شد و حضرت غصن الله الاعظم روحی و روح الوجود لطفه الذاتیه الاولیه فداه که آن
 ایام ستمی سید الله بودند فرمودند پاپرون چون پروان آمد جمال قدم و اعم اعظم
 در فضای نیت مستقیم میفرمودند و سلسبیل بیان مبارک جاری و بعضی هم می
 دو و آفتاب سجده کرده و روی پای مبارک نهاد و بدست مبارک بلند نمودند و
 فرمودند کسی میتواند بگوید فی الله و خالصا لوجه الله و ارسدم که همه اهل عالم
 شمشیر کشیده باشند که او را بکشند که چرا و از دشمنان است همان پان چهارده سال
 قبل و همان جمال پشمال قبل و همان عمارت جلوه نمود و بر دیوار پیت چون نقش دیوار
 منسحق و میت شد و خورده خورده آن انصاف رفت و شاعر زیارت جمال پشمال
 شد و حکایت این قصه مقصود استغفر الله و اتوب الیه ذکر معجزه نیت بیان تا کتبت
 جمله اراکات بر خرابی لکت حق سوار باد پران چون خدنگ حمد و ثنا و شکر و ستایش
 فانی و من فی الالاش است و از آتش بیعت صحبت مخلص فرمودن فانی شد و اول
 فرستادند که قصه نیت و عزت چیست گریست و بدامن مبارک حضرت ستم

انند متوسل شد که فائز انجامد و انکه از بند و میل فائز نخواهند آنچه صرف اراده
 مبارک اقدس است ام فرمایند و فانی را هم توفیق بخشند و تائید فرمایند که بتوانم
 تاسی بار اده مبارک نمایم و در عالم نه کسی را دارم و نه خانه و نه خانواده و نه
 حضرت احدی ش ستمی ام باری یس از الحاح و ابرام و شفاعت حضرت ستم ماسوا
 فداه قبول شده بودند که بخدمت ام الله مؤید و موفق و منتقم و مهابی و مرام فرام فرمایند
 و قرار شد بروم در علیه اقامت نمایم و واسطه ارسال و رسول و عبور و مرور اجاب
 باشم و جناب حاجی میرزا صفائی بود مرشد مرحوم حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله و امرا
 علیه و مصر و ایران و دو سال کیم تبه بجست ترویج کسب و تجارت و دعوا فریدی مکه مغفله
 مشرف می شد و پهن دو سال در ایران و علیه و مصر گردش میکرد و علاوه بر مشرفی با
 فضل هم بود و در ظاهر صلاح کل بود و با جمیع طرق و مذاهب همراهی داشت و راه گزین
 و متفر برای کسی نمیکند داشت و بحضور مبارک جسم و علیه بکرات و مرات مشرف شده
 بود و با اینکه نهایت خضوع و خشوع و محبت و ارادت و بطرفی و بیطرفی را اظهار نمود
 باطنش غیر ظاهرش بود و فرمودند او را ملاقات خواهی نمود بحکمت صحبت کن و مشرف
 شدن او را برای سیاحت و اطلاع از هر جانی اظهار دار استر و بکن و ذهابت و
 مذمکت را همواره ملاحظه نما و کلم التامیس علی قدر عقولهم را نظر دار نه هر چه دانسته
 میشود گفته میشود و نه هر چه گفته شود و قش آمده است و نه هر چه قش شده ایش
 حاضر شده است دانستن و حضور ابل و وقت شرط گفتن است والا گفتن بی
 و نتیجه بل مفروض است و این و صایا و نضایح و موا عظ در اکثر الواح مبارک نازل
 است مقصود ملاقات با جناب حاجی میرزا صفائی مرحوم و ملاحظه حکمت و ستم

عقیدت را مخصوص امر صحیح اکتفا فرمودند و با کتب و الواح خط حضرت کلیم روحی تبارک
ترتبه الفدا و خط مبارک حضرت سید احمد و خطوط خوش بعلیه اسلامبول آمد و میرزا
حسین هم با فانی بود و بسیار خوش و مسرور و مویه و موفق بودیم و هر هفته الواح مقدسه
مبارک که با طواف میروند زیارت می نمود و با احباب معاشر و مؤانس بود چه که هر که
وار و میشد بجزم زیارت با چسب روزی برای تهیه و تدارک و یا اذن اقامت نماید
و لذت در مراجعت و آنچه متعلق بشنون کلی بود از قبیل خرید جناس و اشیاء جنایب
متصاعده الی الرفیق الاعلی آقا محمد علی بن بابا که فرستادند و شمس الصفا فی روحی لرتبه الفدا و آنچه
روحانی مکتوبی بود حضرت کلیم مرقوم میفرمودند و جناب آقا محمد علی از فانی چای میسند
خرید و فرستاد چای خوب درینا جناب مذکور در نهایت محبت و ملاحظت فائز نصیحت
و دلالت فرمود که تومب اتی این چای در حرم و محضر مبارک اقدس صرف میشود خوب
بود وقت میمندی و تجریمیکردی این نصیحت ناصح مشفق و رفیق موافق را غرور و جل فانی
نه پسندید و جواب خلاف غیر صواب نوشت و ادب و محبت و تقدیم ایشان را در جمیع
مراتب بر خود ملاحظه نداشت این جواب رفت و از قدم قدم فضال العالمین شاکر العالمین
رحمان العالمین لوح مبارک منسجم بدینی در حق فانی مذنب عبور حاصلی منور نازل که
و اعمال و افعال مقبول است و برضا مزین و شرف است از زیارت لوح منسجم
بزدن و خطا بجزم خود مطلع شد و دانست اشتباه عظیم و گناه بزرگی نموده چه که از
الواح مقدسه مبارک و بهفت ماه در جوار مشرف بودن با نادانی و غرور جوانی این مقدار
ادراک و احتسایس نموده بود که سنت سنیه این ظهور عظیم قدم و شیوه مرتضیه این
خطوط میرانور اگر چه است که باز پائنه شفت و عطف و سیاط ارافت و عنایت و

ظهورات رحمانیت و سیما ریت و عفا ریت و قصالتت مجربین و ذنبین را
تادیب و تربیت و سیل انبایت در و شش عبودیت می آموزند و لذت نامدم و
و مضطرب و پریشان و آسب و راجع و متعل و متضرع و مبتل و باز بدامان مبارک حضرت
سرتالی متوسل شد و هر قدر انوار شمس اسم ستار شتر و کلام بحر رحمت زیاده تر و اظار
و عطف و شتر و شرف و شیت فانی بیشتر و زیاده تر محلا از شدت جملت و افعال فانی
راحت نبودم و در ثانی متوسل شدم که ظهور ارافیه فائز از دیکت است تمام کند و
بلا کم نماید آنچه صلاح و فلاح فانیست که در ظل امر اندم مویه بر خدمت و موفق طواف
مبارک شوم اثر بلا حظه امر فرماید این مرتبه نامور مسافرت مصر و تبلیغ امر الله بکلمت
و پمان حسن اعمال و فصال و علاق شد و مطن القلب و منشرح الصدر و مسرور
النفوس شد که در پیش منفور و گناهش بطراز عفو و رحمت مزین و بصرف فضل تبدیل
سیاقش بحسنات فرموده و در آن حال نشاط و انبساط و مسرت و بهجت و در خود دید که ظواهر
اظهارش را بنویسد و اکتفا به غافلذنوب و ساتر العیوب و مبدل الکر و بالخرج
و التسرور و محال الظلمه بالنور بجوت چهارم در مسافرت مصر و اسیر
سودان بخصوص که بشارت زیارت و طواف بعد از لوح المنع اقدس بود علاوه
بر اینکه وقت مرخصی از ارض مصره اقامه بشارت بقاء الله در ظواهر ظاهر فرموده بودند
و حرکت بمصر نمودیم و مرحوم حاجی جعفر تبریزی روحی شده ایم که عین حرکت مبارک
از ارض مصر بدست خود قطع بجز خود نموده بود شفقانی خست الله و روح رئیس ذکرش
نازل ما ذون بود که برای تجارت مصر رود و در کشتی اتشی در خدمت ایشان بودیم
ویلی دور از هم بودیم شانی که گویا ابدان شایسته میتم و پیکان ایم با اینکه کمال مرحمت و

بجوت

عظمت را داشت چه که با سپردن بودند امر از من آمدن حکم در راه کشتی و در
 مصر با فانی جهره مراد و معاشرت نماید الابدست آویزی و فردی چنین چیزی که احدی
 نداند این شخص فانی را می شناسد این بیک شایه کرفاری فانی در مصر در روزی که در مصر
 شدیم جمیع ایرانیهای علییه بایر این مصر نوشته بودند بهمان اقلیات و جعلیات قبل
 قبل قتل در هر ظهور نوری پیغمبر بهای امام باهیا با جبریل پاکات و جیشان مصر آمد
 تبلیغ نامه ایستاده و ستم مردم میآمدند بتماشای فانی و می گفتند این قسم ما نوشته اند و ما
 آمدیم بر سریم و بد این شاعر است از دامن مبارک حضرت خاتم النبیین بر روی
 و از تولای ائمه طاهیرین سلام الله علیهم اجمعین گذشته و سبب از اسلام و مسلمین خود
 را خارج نمودید بر خود اسامی ائمه معصومین و ملائکه مقررین را که اشتد و خود را آن
 انوار و استید و امثال این فرخرفات اقلیات بسیار و پیشمار حال حکیم ما مور حکمت
 و سترتیم اگر انکار نمانیم البته محل بر خوف و ترسزل و عدم استقامت می نمایند و علاوه
 هزاران هزار رحمت و رحمت و اذیت و هتک حرمت خواهند نمود و هر ساعت از
 فلان تبری نما و لعن و سب کن و فحشان عبارات و کلمات بر آنت خود را ثابت نما
 ملاحظه شد و دانست و دید حکمت در این مقام ثبات و استقامت و اظهار محبت
 و عبودیت است و در این حال اگر بر دفع شجاعت و اقلیات و جعلیات و تشابهاتشان
 گوشه این اقلیات را محقق خواهند دانست و اگر بر حقیقت بر این اقامه ننمایند
 و اذل و خسر است و البته مقصود و کمان میماند کور کورانه مؤمن شده ایم و از بنده و بر
 عاجزیم لذا توکل علی الله نمودیم و بذیل امداد و توفیقات و تایدات القوه الغالبه
 و متوسل شد زبان بیان کشود که اولاً اصحاب نزاع و جدال و قیل و قال متوسلیم که

در جواب

و می توان بجست و ملاطفت و آداب انسانیت معاشرت و صحبت و مؤانست گفتگو
 نماید حاضریم که گشت مطلب و جواب بر مشکلی بگویم و بنایم ملترنم و متعدد شد عرض
 شد اولاً آنچه را شنیده اید و القانوده اند این حزب از اسلام گذشته اند و دست
 از دامن مبارک خاتم نبیاء و ائمه معصومین برداشته اند و لغو باند خود را الله
 اظهار داشته اند و دستفراواند اسامی ملائکه مقررین و بزرگان دین مبین را بر خود گذشته
 اند کذب و افتراء و تمتم و بهتان است که خلق را مغرض و معرض نمایند و فرار و گناه
 کنند و صحبت ندارند و از انصاف چشم پوشند و راه اعتساف پویند و تقرب بخوبند
 و بر مردم چنان آنگه بکشند قرآن کتاب خداست و متابعت آیات و تناسخ واجب و
 راه هدایت است و در این کتاب مستطاب حضرت رب الارباب حکایت مؤمن آل
 فرعون را برای مسلمین و مؤمنین بقرآن فرموده و قال رجل مؤمن من آل فرعون
 یکتُم ایمانه اقلقون رجلاً ان یقول ربی الله و قد جاؤکم بالبیتات من بکم ان یکذبوا
 فعلیه کذب و ان یکت صا و یصکم بعض الذمی لیدکم ان الله لا یدعی من هو مسرف کذاب
 فرمود مردی از قوم فرعون که پنهان میکرد ایمانش را آیا میکشید کسی را که میکشید خلافت
 من است و تحقیق آمده است شما را با بیانات اگر هست کاذب بر اوست دروغ او
 یعنی البته تمام میشود و عقاب خواهد شد و اگر بوده باشد صادق میرسد شما را بعضی آنچه که شما
 وعده میدادند استکار خواهد فرمود کسی را که اسراف گفته و دروغ گویند است
 شهادت استیصال القدر صحیح استب آن مظلومیت که هم شنیده اید و شهادت این
 نفوس مجریده از کینه از علما و فقهاء و حکما و عرفا و زادا و امراء و عظام و سادات و نجباء و
 کسب اینقدرشان و قدرنداشت که مسلمین اقلانسی بمؤمن آل فرعون نمایند و امر او را بخند

گزارند

که از نه فرمودند چنانکه علمای کذب فرمودند و این نسبتها را دادند و منی از معاشرت
فرمودند عرض شد حال کتابی خوانده اید و یا از واعظی شنیده اید و یا جانی دیده اید که
خلان ظهور ظاهر شد و یا فلان امام بر ترویج دین اندی قیام فرمود که عمل کنند خوش آمدی و استقبال
نمودند ظهور مبارک خاتم النبیا و کذب و رد علمای ادیان قبلیه و ظهور حضرت مسیح و
تکفیر و تدمیر علمای یهود و قنواهی جمهور علمای اسلام بر شهادت حضرت سید الشهدا
روحی در روح العالم مظهر میند و لفظات رده الشریف فد و لالت و هدایت بود که تانی
بعلمای تمانید و علاوه اصول دین اجماعی است از صدر اسلام بل متفق علیه کل ادیان ظل
و مذاهب است که تحقیقی است و تقلیدش باطل است و در کتب آسمانی و قرآن آیات
بسیار صریح است که تقلید قبول نیست و مرد و است اما در حدنا آیات علی ائمه و اما علی اکبر
مقدمون را حضرت رب العزیز و العظیمه رد فرموده و توجیح و تمهید و توجیس نموده و اما
و حدنا آیات علی ذلک و اما علی انار هم مقدمون را کفر و ضلالت و غوایت و جهالت
فرموده و مجاهده را بر کل واجب و فرض فرموده علی حکم قرآن و احادیث ائمه
آن سید بزرگوار را قائم موعود میدانیم و دلایل فاقیه و انفسیه از صریح قرآن و صریح
اجتبار بر مذمعی خود بسیار داریم و خود را مؤمن و موقن و بنده قائل میدانیم و
سابقین اولین را تقدیم نمائیم و بحجت اهل بیت و راست گوی آن بزرگواران ندان
و مطمئن شده ایم و خود را خاک کف پای امثال حضرت سلمان و ابی ذر و اصحاب خلیف
ائمه میدانیم و میخواهیم و کذلک برای تبلیغ نیامده ایم و خود را قابل اینجه نسبت نمائیم
این امر بر همه غیبه انیم تا چه رسد به تبلیغین بی فریضه ذیعه هر مومنی است که درین خود را
بقدر و اندازه که میدانند برای طالب سالک بجا منصف بیان نماید و لکن بحجت و ملا

و اگر صحبت و اظهار مینه و بران و حجت و دلیل از مجادله بانسی می حسن گذشت حسد ام
عید انیم جهاد فی سبیل الله در این طلوع میرا قدیس صمدانی بروح در یگان و اظهار حجت در
برهان و اتفاق و ایثار مال و جان و مظلومیت کبری و تحصیل کالات انسانی و صفات
زبانی است اگر گشته شوم قد عمدت الله شهیدیم و اگر نتوب الی الله و نستغفر الله بکشم عذیب
و عقاب من قتل نفسا کانا قتل الناس جمیعا مستحکم و جسمانیات طبق رو و عانیات است
بل اعلی و اعظم یعنی اگر در دلالت و هدایت صحبت از محبت و ملاطفت تجاوز نماید و او محبت
باشیم چون بگردت رسیده است حکم من قتل نفسا کانا قتل الناس جمیعا را دارد
مجلاتاسه و چهار روز بنظر نقض و جدوت و لجاج و احتجاج ناظر بودند و معالجه می نمودند
بعد در نهایت محبت و کمال رافت معاشرت فرمودند و قریب یکماه اکثر شبها و
روزها خانه ای اعظم تجار و کبار ایرانیان همان می شدیم و بخوشی و سرور قلبی دعوت
می نمودند و حقیقه میل و محبت داشتند مثل مرحوم حاجی میرزا جواد شیرازی معروف
که اول و اشرف و واجب تجار و اعظم ایرانیان بودند و حضرت اعلی ماسواهنداه را
زیارت نموده بودند و کمال استعجاب از حال و خلق و خلق و روحانیت و نورانیت
قبل از نوع و ابتعای جوانیشان می نمودند حتی میبستند حدود نجابت و اصالت و طهارت
و وقار و فضایل و خصایل انسانی و حد زمان و فرید دوران بودند و کذکت مرحوم
حاجی محمد حسن کازرونی که نمون شد و ایمانش را استر فرمود و مرحوم حاجی میرزا محمد
رفیع که طالب صادق و محالک محبت مجاهد بود و در منازل و محلات این اشخاص بسیار
دعوت شدیم و کمال بهر ای را فرستادند و از این قبیل اشخاص از هر قبیل مراد بود و
مساشرت می نمودند و حقیقه هم محبت صادق بودند و صبح و عصر هر جا موجود بودیم

مجلس روضه خوانی جمعیت و از دو حامی میشد و مرحوم حاجی ابوالقاسم شیرازی از تجار
 بزرگ صاحب ثروت و عزت و در منصوریه مصر تجارت داشت و آقا حسین
 کاشی مرحوم با او صحبت داشته بودند چون شنید تشریف آورد و دیدنی و گفت کفر بود
 و ستور از همه امالی ایران آمد و رفت میکرد و با اینکه سایرین هم اظهار محبت نمودند
 جنابش حال خود را ستر میفرمود و اعتماد بخت حضرات نداشت بجز آنکه در سن هشتاد
 سالگی شبانی مشتعل و منجذب امر الله شد که پرده ستر و حجاب را بکنی دید و شقیقه و فرقیه
 و سوخته و افروخته گشته اند که دید و در قرشش را که در شیراز بود عقد نمود و جناب آقا حسین
 حسین کاشی داد و آن مرحوم را فرستاد از شیراز عیال و طفلانش را آورد و خانه خوبی خرید
 در حالی که بیست سال در کار و انصرافی منزل داشت و با کمال قناعت و امساک بود و جمیع
 حالاتش تغیر نمود و قلع جدید و بیست مجید شد خوش بخت و جلالت و طمینان
 و بخش بجاوت و کرامت و فضالیت و جلالت نظورات علمیه و حکمیه و کشفه و شهود
 تبیل و تحویل شد و مصداق حدیث میسی الرجل حیانا بخیرا جابلا و یصبح شیئا کرمیا حالما
 که دید فرمود مال خوبست فی سبیل الله صرف شود و الا وبال و طلال و ضلالت و صد
 لیر به علیه تقدیم حضرت سفیر کبیر مرزا حسین خان شیراز که علیه رحمة الله و غفرانه نمود و ذکر
 آورده سزا خواست چه که بواسطه تشریف داشتن حال قدم داسم اعظم گرفتن تذکره
 آورده برای ایرانی بسیار صعب و سخت و ممنوع بود و نفوس که میخواهند زیارت
 و عتبه بوسی مشرف شوند تذکره شان با اسم حجاز و مصر و بیروت و شام بود و در ط
 بولی که اسکله آورده است پیاده می شدند و او آخر آورده این هم ممنوع شد و حاجی ابوالقاسم
 مذکور مهاجرت الی الله نمود و مانند کوه ثابت و راسخ و چون دو کوه نار محبت و نوریت

مراحت نمود و در خانه اش را باز کرد و بشارت و حکایت مسافرت و مهاجرت و
 طوائف و زیارت و مسترت و ثبات و استقامت خود را برای اعالی و ادانی
 میداد و قسم بخدا که در آب گرون و جاری نمودن عند لفظ سهلست از تغیر دادن
 شخص بقضا و سائله غنی ذی ثروت و بختی هم تبدیل شود که عقل تصورش را نتواند
 و حال اینکه طبعی است و حدیث نبوی است پر میشود پسر انسان و در حصلت
 در راه جوان می شود حرص و طول آرزو و فضل الله حرص و امل این بزرگوار روحانی
 رحمانی نکوی می کرد که حرصش در تبلیغ امر الله و طول املش در انتشار و ارتقاء کلمه الله شد
 یحیی بر حمت من شایسته حاجی میرزا حسینی بود حکاک شیرازی مذهب و ایمان و مشرب و
 عرفانش منوط به عاشق و عیش و عشرت و تهنیه و تدارک اشش و تزیین فرایش بود
 و در این مقصد بر وبال رافدای این حال بد مال میسند و فضل مصر در ستر ستر او را
 تظلم نمود و کجاست که ایرانیان را از مراد و معاشرت فانی بترساند و خالی کند
 و خودش با فانی معاشرت و خصوصیت و اظهار صداقت و محبت نماید که نفوس را
 که سزا آورده می نمایند شناسد لذلله از یکجا ایرانیان ترک معاشرت نمودند
 و شبها بکفر و د و نفر ستر او ستر معاشرت میسند و بسیاری هم اظهار ایمان
 نمودند و کاذب هم بودند فضل و حکاک بخمال فتنه و اخذ فانی و نفوس مومنه افشا
 و مصر هم حریت و جدان و آزادی او بیان بود در ظاهر با اسم دیانت و مذهب
 نمی توانستند متعرض نفسی شوند تا ایس ابلیسیه و تسولات نفسانیه شیطانیه فضل
 و حکاک را بر آن داشت که فضل بواسطه حکاک اظهار طلب و پنهانی و مجامع و اطلاع و
 آگاهی نماید لذا چند شب خلوت در خانه حکاک طلاقات شد و صحبت و استیتم و مهر مجلس

بعدی پشتر اظهار صداقت بغیرض و مرضی و محبت نمود حتی دو شب ستر با حکاک منزل
 فانی آمد و محبت با مراند و شکایت از خلق داد و نام و تقالید و هوی پرستی ایشان نمود
 و در پیش حسنی بود کاشی چون حکاک متعلق متلون که بعد معلوم شد همه جا محض کلاه بردار
 با اجباب مرادده می نموده است و جانی شا بنزاده بوده و کاهی امیرزاده و زمانی
 خوش نویسی با اینکه اصلا سواد نداشت و وقتی عارف و مرشد و بینگامی سیاح
 و درویش و سید و از نجبا و اعیان این هم در مصر بگانی طغی شد و بقدری محبت و
 ثبات و استقامت و جان فشانی میکرد که فانی را شیفته خود نمود و امیدوار شد بخواهد
 خلوص و ولایت و قوت نفیس و حسن بهیرت و سریرت و امانت و دیانت و کمال
 و عصمت و استقامت او سراج امراند در مصر روشن خواهد شد و هوشش انقدر بود
 که کتیب و الواح مقدسه را همواره آهسته تلاوت مینمود و هر قدر اصرار میشد بلند بخواند
 خصوصاً و ادبار اضی نمی شد و عذر میخواست فانی کمان نمود شاید سواد ندارد و وقتی
 جمعی حاضر بود یا نوشت فلان چیز را از بازار بخر و پیاور فارسی دان هم نزدیکی نبود
 رفت و آورد و فانی یقین نمود سواد دارد و بملاحظه ادب با ترس غلط خواندن میخواند
 ولی صد هزار افیس این هوش را در پهبوشی و فراموشی صدق و صفای صرف مینمود
 و اینکه مومن بود ایمانش بحصول رحمت و عزت و ثروت و عملا و سیادت و نفیس
 غالب بود و خود را واسطه بین فانی و حکاک و فیصل نموده بود هر روز یکبار صحبت مرتب
 منظم ساخته پرداخته خود از ایشان یعنی حکاک و خان براسی فانی میآورد و از فانی
 برای ایشان میبرد ولی بعد معلوم شد نزد آنها اظهار ایمان مینموده است بلکه آنها را چشم
 و گوش و عقل خود در چشم امراند نموده و آنها این حال را از او تشبه و حکمت کمان نمود و چون

و حاجی میرزا صفای مرشد که از قبل من بری و پسر کل شی و خبیر علی التهانیر و التهانیر
 باکان دمایکون خبر فرمودند که او را ملاقات مینمائی و ایمان و ایقانت را ستر کن
 و عقبه بوسی و مشرف شدن او را از سیاحت و آگاهی از هر امری اظهار کن مصر
 آمد و در جامع از بر منزل نمود و بر زیارت و طاعاتش روش بغراست شناخت و یا
 سر آن نفسی معرفی نمود خدا عالم است چون مصافحه نمود و جالس شد بعد از تعارفات
 رسمیه و آداب عاده اظهار داشت تو میگوئی قرآن هزار و سیصد سال است نازل
 شده است و علما و عرفا و حکما در این طول مدت بر هر آیه و کلمه اش تفسیر و تعابیر
 بسیار پیشتر نوشته اند و آوردن مثل یک آیه اش جن و جنین را عاجز داشته اند و
 علوم اولین و آخرین را در آن یقین نموده اند و در این مدت باید در هر مجلس و جمعی
 و محفل و مسجد و منبری همه خلق ستایش و محامد قرآن و آیاتش را شنیده اند لذا
 عظمت و جلالت قرآن و فصاحت و بلاغت و حسن نظم و ترتیب و ترکیبش اعظم
 معجزه و اکبر محبت و از قوه بشری خارج است ثابت و راسخ در قلوب شده است
 حال صبر کن سیصد سال از نزول آیات این ظهور نور کند و آنوقت بلا حظه
 نماید چه قدر اعظم از قرآن است حال فانی چکنده و چه جواب گوید و قسم ایمان خود
 با آن شهرت عظیمه بیشتر کند ملاحظه شد اگر سکوت نماید و فی الجمله ملاحظه کند و صحبت نماید
 و اظهار رحمت و برهان کند البته مقصود مذنب است و وهی بر امراند وارد آورد
 است که قابل تدارک و توبه نیست لذا جواب داد فرمایش اهل عالی تمام است
 و صحیح ولی الآن می توانم به لایل و بر این آفاق و انفسی زیادتی آیات این
 اشراق شمس صمد اینرا بر آنحضرت ثابت کنم و خود آنحضرت را حاکم و حکم قرار

میدانم تبسم نمود و در شفاهای خضوع و محبت فرمود منکر نیستیم صحبت ترا حکایت میکنم
 و قبل از اظهار امر در بوشهر زمان تجارتشان بشرف زیارتشان مشرف شدم و بشامی
 باهوش و کماست و فطن و فراست و متبع و بصیرت ذاتی فطری و ایشان
 دیدم که بعد از آنکه شنیدم سید جوان امی شیرازی در بوشهر ادعای بابیت و بیعت
 فرموده و بکه معطر حرکت نموده است دانستم ایشانند و بعد حسن القمصان
 کوثر و بعضی بیانات دیگر زیارت نمودم و چون قبلاً خدمتشان رسیده بودم و
 میدانستم تحصیل نموده اند و بیاناتشان از فطرت است لذا میتوان خارق العاده
 شمره و حقیقه بیاناتشان از افلاک و انتم و تبریز رقم که مشرف شوم موانع و
 عاجز لا تخصی حاصل شد باری و بعد جناب حاجی منزل فانی هم چند مرتبه تشریف
 آوردند و اظهار پفرضی و مطرفی مینمودند و از جمال قدم و اسم اعظم بیشتر ستایش
 میفرمودند و ام حضرت اعلی را مقدمه ام حضرت بهاء الله جل جلاله ذکر میفرمودند
 و چون مشرود در کنه روحانیات و الهیات با ادعای مرشدی و قطبی داشت امر
 سیاسی بجان مینمود و در عین و اخذ فانی هم غلبت کلیه داشت بلکه مؤید و محرک
 بود چه که مسموع الکلمه و نافذ الحکم لهی الکل بود و مرحوم میرزا حسینخان شیراز دله مرید
 مستفاد او بود و فضل مصر بدون اذن و اراده اش حرکت و سکون نداشت و مرحوم
 آقا میرزا جعفر آقا از مشایخ سکا در تقریر و بیان حد مثل جناب حاجی میرزا صفای
 عاجزی نمود و در داغش فکر ریاست نبود و در آورده هم بحضور مبارک مشرق ظهور
 نور حضرت مکمل طور مشرف شده بود و مجال مین را اعظم و اقدم و اعلای اولین
 و آخرین میدانست و چند مجلس فانیه الاوقات نمود و ستایش و نیایش لا تخصی می نمود

و خود را بنده و فدای حضرت سید الهی میدانست و انسان سترگی و انا سره را
 مصداق حضرت غصن الهی تفسیر می نمود و کذ لک مرحوم شیخ افندی که از مشایخ عرفا
 و صوفیه و تحفه و جمعیت در اویش و اهل طریقت بود مؤمن شد و صاوق بهم بود
 بعد از واقعه فانی اقامت مصر نتوانست و خارج شد و بعد از ریاست و عزت و
 راحت و عنسا و ثروت گذشت و رفت و بر حمت ایزدی پیوست رحمت و
 عفا ریت فضا ل قدیم را برایش سایل است و کذ لک شیخ مولوی دشت
 فاضل و بزرگوار و صاحب تحفه و بسیار محترم و مقبول امر او اعتراف و اعلا و افاضل
 و حضرت فدوی و جمیع ارادت و اطاعتش داشتند از ظهور حضرت اعلی خبر داشت
 و با جمال هم از اشراق نیر آفاق در عراق شنیده بود و از بیانات مبارک زیارت نمود
 و حتی بعضی چون بهفت وادی و چهار وادی و سوره طوکر اسواد کرد و نگا داشت و
 با اندازه مؤمن و مؤمن بود و میفرمود ما با اسم اهل حقیقت هستیم و اهل بهاء حقیقت
 هستیم و کینونیت و هونیت اهل حقیقت و مرات فانی را دیدنی نمود و کرات بترا
 دعوت نمود و نزدیک بود بواسطه ایشان با االی مصر هم صحبت کنیم و امید و ایا
 بسیار داشتیم و شب پست و یکم رمضان المبارک که شب شهادت و عروج امیر
 المؤمنین روحی و روح العالم لمرقه الشریف قداست که شب ایامت نزدیک
 و نزد جمیع فرق اسلام شب عزیز است و لیل القدر است و خیر من الف شهر
 و ابواب جهان منتهج و بهر شایسته متمنی در آن شب بدون حساب داخل حنبت میشود
 متصل فانی را دعوت نمود که شبی ایست که همه ایرانیان مشغولند و با دعیه و صلوات و
 مناجات صبح می نمایند حتی نوکرهای فصلیانه هم میروند بر ویم خانه او و خالی از اغیار

و قاریع الببال مواسنت نمایم شخصی بود لاندب عرفان مآب تعلق خوش صحبت
 و از هر جانبی مطلع و ادیان را در می نمود و در ایران فایز را می شناخت و محبت داشت
 مصر آمد و در کرامت در اشفید و مدعی شد که جو ایشان را می دهد و بطلان شان را
 ثابت میکند و بعضی بجبت فهم خودشان و تجربه او و فانی او را آوردند و بفرمان فانی چون
 فایز او دیدند و شخص واسطه فرمود مؤمن باین امر و او امر قبله میست ولی فایز او دیده
 و میداند قوه تعالی با او در شانی از شئون نازم و لایسلم و بی انصافی هم ولو بر
 حاضرین مشتبه شود بر خود شش اولاً در طرف مقابلش ثانیاً مشتبه نخواهد شد و از انصاف
 و حرمت و عقل و انصافیت هم بی عیب است و چون قنصل فایز او عده خواست همین
 شخص فرمود رفتن خانه قنصل مخالف است و پرو حزم است چه اگر قنصل قصد اذیت و
 جس و سوء قصدی نسبت به او داشته باشد مصر از ادبیت و ممکن نیست بتواند متعرض تو
 شود مگر ترا با اسم مهمانی و محبت بخانه وزیر علم دولتش ببرد و نگاه دارد و بهر نسبت و
 دسترنی و اذیت و جفائی زند و نماید و دولت مصری و دول اخری راه چون و
 چرا با و دارند و انگهی کسی را نداری که بدول شکایت کند و مقابل قنصل بایستد و فایز
 صحبت او را بر صفت نفیس و عجب و هم و عدم تعیین تعیین نمود و در مصر از او پرسید که اگر
 سیر است با فحار و حیات و نجات ابدی فانی از علم سلطان قدم و تیر اسم اعظم جواب
 عرفیه و لیلانه عاجزانه جا لانه اشش لوح مبارک بدیع ضعیفی نازل بعضی آیات بیانات
 فضلیه اش این است قوله جل برانه و عظم سلطانه و احاطا العالمین رافقه و انعامه و
 احسانه و لاله غیره قد صفا ضعیف است و ضعیف است فی بعدک عن مطلع الانوار ان اصبر و
 لا تجزع فارض باقضى الله لکت و الله لوفی اجور الضابرين اما ایت سبحی و بلانی و صبری

و استلانی ان اتج سنن ربک و ان من سننه ابتداء عباده الا بخار لا تحزن من شیء من کل
 علی الله ربک و انه یؤدک و یقرتک و ینصرک و ان ینسک لفرقی سبلی و الذلّة لای
 افرح و کن من الشاکرین کذکک القینا ک قول الحق لئلا تنزل عین نزول البلاء
 علیک و کنون کاجل الثابت الراسخ فی امر مولاک و کنون من الفرغین الی آخر پانده
 الحقی العالمین چه قدر صریح و واضح و محموم نزول بلا بر فانی بشارت فرموده اند
 که هیچ تفسیر و تفسیر و تا ویلی جنبه بلا ندارد و بچنین القافر فرمودیم ترا کلمه حق را تا تفسیری
 داشت نزول بلا بر خود و بوده باشی چون جل ثابت راسخ و این لوح مبارک را هم
 بر ای بسیاری خواندم که چنین بشارتی فرموده اند و از حقیقت است و البته واضح خواهد
 شد و آن شخص لاندب هم که اسمش آقا کریم بود و حال نظر هم آمد بیانات بشارتیه
 همین لوح فضلیه ابدیه را شاهد آورد که تو مؤمن و موقنی و خبر فرموده اند ذکرش پس فرار
 از قضاء الله حتی ممکن نیست و چنین سعادتتی در خود ندیدیم فانی و میرزا حسین شیرازی
 و در پیش حسن شب میباید بخانه قنصل فرستیم و نزد او و آخرین هم در ظاهر ادب
 اسلام را حفظ می نمودیم و لویاتی کتاب جدید و شرح جدید را هم بدلائل قاطیه و
 انفسیه ثابت میکرد و هیچ عالی ترک ننمود و خانه قنصل چون نماز مغرب را خواند
 قنصل و اتباعش صرف بملیس و استهزاء افتد نمودند اما صلوة عشاء را نکرده است و
 منع شود و ذکر کرد صلوة جماعت ممنوع است مگر در صلوة میت و در آتش از جمیع
 جهات حجت را تمام و بالغ نمود حتی لوح مبارک منسج و بشارت بلا و ابتلا سیکه
 بگانی فرموده اند برایش تلاوت نمود و بسیار تعجب کرد و اظهار نمود این صریح است
 و حتمت و قابل تاویل نیست و من منتظر ظهور این خبر و بشارت می شوم و اگر در

شد قوه خدمت خواهیم نمود و خدا عالمست که به قسم بلا و ابتلا باشد و بی هیئت صورت
 باشد و از شهدای فی سبیل الله در این ظهور و استقامتشان هم بسیار ذکر نمود و مصادیق
 آیات و احادیث را در هر موقعی نشان داد و کل را تصدیق می نمود و تا قریب بصر
 انستیم و موافقت نمودیم بعد برخواست و پیرون رفت که مراجعت کند بعد از نیم ساعت
 خبر کرد که قنصل غدر خواستند و اگر میخواهید بروید فانوس حاضر است این صحبت
 و حرکت سبب تخریب و تعجب شده که با آن ملاطفتها و اظهارات محبت این حرکت صحبت
 یعنی چه در هر حال بر فاست و فانوس بی لازم بود مشاهده نمود هر چند قدمی که
 میرفت بر فانوس و عده نفوس مسفرو تا بقدری و چهل کرن صفت اطراف فانی و
 آنگاه نفر جمع شدند و بوقت هر شست نه تفریحی را گرفتند که گویا هر یک رستم و از ابطال
 رجال جنگی هستیم و بقتی تا محبسی که آماده نموده بودند بر دزد که پاروی زمین نبود و در آن
 محل گردن از بخور و پارا در کند گذاردند و برهنه نمودند و جمیع لباسها را بردند و از ضرب و
 شتم و آذیت کوتاهی نمودند و بحدائق در نهایت سیر و رجور بودیم و صبح شده بود
 که باب حبس را مسدود و مقول نموده رفتند فانی و میرزا حسین و درویش حسن ماندیم
 و چون اظهار سرت و شکر کرداری نمود مشاهده کرد میرزا حسین قدری مکر و طول
 و درویش حسن لاکتھی در زاویه محمول باری بر قتمی بود میرزا حسین را تسلی
 دادیم ولی درویش نه بشانی پریشان و پشیمان و دل ریش است که بتوان تفسیر
 داد و خورده خورده اسرار درویش را ظاهر نمود و آنروز تا عصر کسی از حال فانیان
 نپرسید و عصر آمدند و پیرون بردند و تجدید وضو نمودیم و نماز خواندیم و غروب
 شد و چای آوردند و افطاری آوردند و تناول نمودیم ولی از کثرت شستیم و سب

استرا

کتابخانه مجلس

و استراحت هم مملکت بود و رفتند منزل و آنچه داشتیم تر و تفصل حاضر کرد و از آن
 و الواح مبارکه و خطوط خوش و قطعات و اشیاء مرغوبه چینه که قیمت میرزا حسینیان
 تفصل خوبی شد و پشترش تمت آخرین و بعضی کسند لباس و فرایش که بسیارش از
 ما بود برای ما آوردند که از شما باست و از سایر اشیاء سوال نمودیم که چه شد چه
 که معلوم بود ولی گفتیم این کسند فرایشها و لباسها از ما نیست بقدری اذیت کردند و
 شحاتت و ظلمت نمودند که نادم از اظهار شدیم و بعد آمدند و نخط و مهر فانی سند
 گرفتند که جمیع اشیاء متزل را ما تسلیم گرفتیم سوای کتب و صحف و آیات را نوشتند و آوردند
 که باید چنین بنویسی و آند و نفر هم مضامین در این وقت معلوم شد درویش حسن سواد
 نداشت و گویا سندی هم که گرفتند سوای کتب و صحف مقصودشان تحصیل سند بود
 که این کتب و الواح از فانی است باری کتب و صحف را نزد حکومت مصری بردند
 و نمایانند که مدعی الوهیت و ربوبیت و شرع جدیدند با اقترا با و تمتهایک همیشه
 بر ظهور فوری نسبت میدادند و بین اشخاصی میشدند که خواستند اعلی حضرت سلطان
 امیر از ابا کشند و توانستند حال بخیاال مصر و کشتن جناب خدیوی و تصرف مصر فانی
 و لایحه دست و اعوان و انصار و بمفکر و خیالهم از مصری و ایرانی و ترک و سایر
 ممالکت دارند و ملک هم عقیم است و محبتش ثانی عظیم و محبوب القلوب است
 که مثلاً فلان که خدای قریه بسیار کویا اگر تصور کند فلان طفل را وضع بزرگ و بالغ
 شود و بخیل که خدای از او بگیرند در حالی که نمیداند پانزده سالگی و بکره خواهد شد
 و وضع عالم صیبت مع ذلک از حال در تدبیر و تدویر بلاکت و تدبیر آن طفل صغیر است
 در اینمواقع مطلبی که صد هزار دلیل محکم کذب داشته باشد و یک دلیل ظنی احتمالی

البته آن دلایل قوی محکم مسموع و مقبول نشود بلکه کسی را قوه اظهار آن دلایل صادقانه نبود
 نیست و آن ظنی احتمالی را دلیل قویم و برهان عظیم بشمارند بجا سال حضرت
 حضرت خلد اشیمان شاه شهید ناصرالدین شاه سلطنت فرمود و بر سالی است
 و سی مرتبه محض غارت کردن و چا پدیدین ضعیفای وقت سر آمد و اظهار خدمت و
 دولت خواهی نسبت میداند که در فلان خانه اسلحه بسیاری موجود کرده اند و ذخیره
 زیادی اندوخته نموده اند و چون داخل می شدند و غارت میکردند نه ذخیره بود
 و نه اسلحه حتی کار و گوشت پاره کردن هم نبود مع ذلک بحضرت نسبت قبول می نمودند
 و در این مدت آنچه بهایشان بار بدلایل اظهار داشتند که بهائی غیر با بی است
 و مطیع سلطان و منقاد دولت و محب و خیر خواه است ابتدا مسموع و مکرر و مقصود
 این است که باین تهمت خدیو مصری را خائف و مضطرب نمودند و تفصل اذن داد
 که هر کس را از این حزب میداند اخذ کند از روز سیم هر کس با فانی مراده نموده بود
 اخذ کردند و حبس نمودند و از منصوره حاجی ابوالقاسم را ضبط کردند و چون خواستند
 زنجیر کنند آن پیر روشن ضمیر زنجیر را بدو دست گرفت و بوسید و بسم الله البی الاهی
 فرمود و نزدیک مجلس فانی محلی برای آخرین مهلتا نموده بودند و قریب سیصد نفر از ایرانی
 و غیره را تفصل گرفت حتی از قناری و یهود ایرانی و شنیده شد بعضی از امانی مصر را هم
 بستند است سر او نسبت میداده است که منزل فلانی برای چه رفتی و از او
 رشوه میگرفته است که حکومت مصری خبر ندهد و نفوس را که میآوردند صحبت ایشان را
 فانیان می شنیدیم و در هر حال از حبس و اسیری فی سبیل الله نهایت مسترتر داشت
 الا کاهی که تنها بودیم از حرکات و اقوال در ویش حسن پریشان می شد و العیاذ بالله

صبح و عصر و شب که از اول و او باش قنصل می آمدند بجهت حاجات ضروریه از
 دامت و شامت و سرزنش و شتم و بیبشان آرزوی مردین و ندیدن آنها را آیمند
 و شبی از اعظم امانی ایران و بعضی امرای مصر دعوت نموده بلاد و جشن عظیمی بود
 فانی را خواست باز بخیر دوست بسته فانی را اجضا کرد و چون وارد شد خدا کوه است
 مجلس این زیاد و کوفه و اسیرای بکملار امشود دید و خواستند فانی را روی پا
 ایستاده نگاه دارند تا سوال و جواب نمایند فانی سلام داد و نشست و تفصل خطاب
 نمود که همیشه شان او میآید البته دلا و ابتلا و جس و اسیری بوده است البلاء للانیا
 ثم للاولیا ثم للامثال فالامثل و شان غافلین ظلم و اذیت و تهمت ای اهل مجلس از این
 شخص سوال نمایند که چه فتنه و فساد از فلان ظاهر شد که مستحق عذاب و عقاب
 شد و تلاوت نمود لا تقولوا لمن اتى اليكم اسلام لست مؤمنا وان جاكم فاسق
 بناه فتینوا و لا تجادلوا اهل الكتاب الا بالحق هی حسین در کدام شرع و قانون قبول
 مدعی بدون حضور مدعی علیه مسموع است و مدعی این غریب و حیدر کیمت بقوت قلب و برهان
 صحبت داشت که اشاره نمود در جیش و بید و روزی هم بعضی امانی از با بیان
 که بزیارت پت اند میفتند آورد و جس که قدرت و قوتش را با آنها نمایند چون
 داخل شد با چوب دستیش فانی را زد و گفت راست کو تو اسمت چیست ذکر شد
 حیدر علی گفت تو با سامی متعهد خوانده شده جبریل و کاتب وحی و امیر المؤمنین
 ذکر نمود فانی که چنین عرض نموده و دیگری بحضرت تفصل عرض کرده است فرمود
 علی عرض شد قائل ایتم خودش را عرض نموده است اسم او هم شیطان است زیرا
 الشیطان یا مکرک بالسنوء و الفحشاء وان تقولوا علی الله لا تعلمون چه بگوید دیگری

و گفت پنجاب سفیر جبارت می کنی و ز قند شخصی را آوردند در حبس چون وارد شد
از فانی لباسهای برادرش را مطالبه نمود که نزد تو امانت گذارده و برادرش را
اسم برود فانی مذکور داشت نمی شناسم و خبر ندارم قدری درشتی و سختی کرد تا
خدا مفضل فرستد آنوقت فانی را بوسید و ذکر نمود عبد الله بخت آبادی بیستم و ششم
بودم و مصر آمدم که زیارت که منظره دیدم منوره مشرف شوم شنیدم تو مجوس و
میجونی و دانستم البته هر چه داشته غارت کرده اند و دلیر عثمانی دایم شوم
بتو برسانم و دلیر گذار شدت ز فانی و ملاحظه نمودار ای بتو نیست سوای اینکه
بروم نزد مفضل و بگویم عباس و وسی هستم و برادرم لباسی در علیه بغلانی سپرد
باین آقا تا دیدن کنم و وجه را تقدیم نمایم اگر فانی را هم نگاه داشت راضی و شاکرم و
اگر هم مخص نمود حامد و سرورم و میدانم نگاه میدارد چه که همه میگویند این طایفه از نجبا
و سادات و علما و صاحب اصل و نسبند و عباس و وسی که ای بخیل دلیل از این
طایفه نیست ماری شش هفت سعادت با فانی بود و بردنش و مراجعت نمود و
در جده بهین شخص خدمت مرحوم حاجی میرزا صفای مرشد سابق الذاکر میرسد و رسماً
نوکر و خادم او می شود و بسیار هم کارش خوب و راحت بوده است و حاجی
صفای از حال آقا عبد الله مطلع بوده اند و میدانستند بادر نه رفته و مشرف شده
بحاجی مرشد خبر میدهند از او سؤال میکنند جواب میگوید اگر در خدمت قصور نمودم و در
امانت قصور مقصر و مذنب هستم و بعد انم را اجیر نموده بلی مشرف شده ام فرموده
بود چه دیدی جواب داده آنچه از نسبیاء قبل شنیده بودم از این ظهور موعود و مقام
محمود دیدم ذکر نموده بود چگونه تو دیدی و علما و فضلا و حکما و عرفا و قطاب و اولادین

ذکر نموده همان کسی که فضلا و حکمین زمان حضرت خاتم النبیین ندیدند و ندانستند شبان
و خرما فروش و سیاه جشی و سلمان فارسی دیدند و دانستند و بخدمت و نصرت
و جانفشانی در سبیلش موفق و مؤید شدند میگوید مرعبا خوب حاضر جواب هستی چند
لیره زیاده از مواجب مقررش میدهد و میفراید از جده بمصر برود و بمدینه منوره
و داع میکند و مخص میشود بعد با خود میگوید این همه سختی و زحمت برای این بود که مواقع و
مقابله بکنم براب نعال مبارک آن مظهر حی لایزال مشرف شده و از نور جمال حسین
آن مطلع طلعت ذوالجلال منور شده زیارت کنم و مشرف شوم حال بچه فاعده و
که ام بر بان از این مقصد عزیز و مقصود محبوب بگذرم باری در راه مدینه جناب حاجی
میشود و مؤخذ میسما که بتو کفتم از جده بمصر بروی جواب میگوید زیارت روضه
منوره از اطاعت آنجناب اعظم است میگوید پس باز بمن باش چون سابق و وقتی
میگوید تو از هر جتی صدیق و امینی و عاقل و باوفائی لذ نصیحت بتو میکنم انسان عاقل
بصیر راهی که رفتش زحمت دارد و سنگلاخ و بی آب و علف و آبادی و پرزد است
نیرود در ایسکه شاه راه و آباد و عمار و امن و راحت است میرود این راه تو صد سال
دولت سال بعد شاه راه میشود و حال راه پر خطر است باید خرد نمود میگوید صحیح است
فرمایش حضرت عالی باید امثال ما با برویم و زحمت بکشیم تا شاه راه امن راحت پر
نعت شود که امثال جناب عالی بر راحت و عرت مرور فرمائید میگوید علت چیست
شما با این جسادت و شجاعه هستید و بان شتم حاضر جواب میگوید فتمنوا الموت ان
کنتم صادقین و پان صدق هم تامل و تعقل و تدبر و تفکر لازم ندارد و روحی بقوه
استقامت الفدا و ذکر شد الطاقی که سایرین را حبس نمودند نزدیک مجلس فانی بود و

و صحبتشان شنیده میشد روزی شخصی را بجزم این که دردی کرده است آوردند در صحرا
فانی شنید که میگفت این باسار این نیست بتواند کلی تمام و قلع و قمع نمایند زیرا اول در
شیراز سبز شدند و شیراز گرفتند و بستند و زدند و کشتند و اخراج بلد کردند و عارت
نمودند از آباد و اصفهان سبز شدند آباد و اصفهان تیسر و هلاک کردند از یزد و کرمان
و نیریز سبز شدند و اینجا کشتند و سوختند و اسیر کردند و سرشان را نیزه کردند و عیال
و اطفالشان را اسیر نمودند در کاشان و قم و طهران سبز شدند از ایندین و بلا و ریشه شان را
قطع کردند از خراسان سبز شدند و علم بلند کردند و به از نذران رفتند و کیمیا سر باز و عساکر
دولت چه قدر کشته شدند تا خرمن باسار سوختند و بیاد دادند و یقین نمودند تخم این امر
بکلی از زمین برداشته شده و در فردین و زنجان بیشتر و زیادتر سبز شدند و عارت
کردند و خواب کردند و اسیر کردند بقسمی که اسم و رسمشان محو شد از تبریز و آذربایجان
سبز شدند و دولت و ملت با هم همدست و همجان شدند و باب را که نشاء و موهبت
بود کشتند و تدریس و تدریس اهل سیاست مثل این ندانستند چیزی نگذاشت باز در هر بلاد
و قریه و دینیه بسیاری سبز شدند و درخت بارور پرثمر کشتند در فتنه و آفت طهران که
حضرت بهایونی بعضی سوء قصدی نمودند و حفظ الهی شامل شد و حضرت ظل اللهی محفوظ
و مصون گردید بقدری از این طایفه در طهران و هر جانی بدون تحقیق محض نسبت کشتند
بصیقل از خون سیل جاری شد و عقلا یقین نمودند که محو نابود و معدوم و منقود کشتند
بعد از سبز شدن و قوتشان بیشتر و دولت هممه و پیمان شدند و از بعد از بعثت اسلام
و از علیه با در نه بردند و منع شدید نمودند حال در مصر بروز کرده اند و سبز شدند
اینجا هم گرفتند و زجر شدید نمودند و توبیخ و تهدید و تحقیر و توبیخ کردند و خدا عالم است

که در کجا سبز شوند تمام کردن این طایفه محالست و دیدید هر قدر بیشتر سخت گرفتند
و در تدریس تدریس نمودند بیشتر شد و کذا در میدان بخار و رازند که در دست
حمایت با پهلامی نماید و دولت و ملت را موعظه و نصیحت میکنند و شنیده شد با این واسطه
بسیار از پیش نمودند و چهل و پنجاه و خاتمه قنصل از دیدن خدام و اجزایش در جهنم
و عذاب الیم همین بود و در قلب و در جدان بقدری مسرور و شادمان که از وصف خارج
است و بعد از سه روز وضع اکل و شرب اول را تغییر دادند شبانه روزی نصف
نان که قوت لایموت بود میدادند با آب بسیار کمی که از شدت ضعف قوه حرکت
نداشتیم و آن دو لیره حاجی عبد الله چند روزی الاذیت لسانی درویش حسن
راحت نمود اجموع اجموع و لعطش لعطشش برای فانی اعظم از هر عذاب و عقاب میشد
و بسیار در حضور و بدون افاعی و ثعابین و عقارب جنمی اجزای قنصل فانی العین و
سبب میبود که تفرقه فانی و شهرت ابی با و بهند و ذکر شد قریب از یازده از سیصد نفر
گرفت و یکروز و دو روز بیشتر حبس و زجر نمود و از سه چهار لیره تا پانصد گرفت و
شریعت و قانون و سنتش این بود که هر کس را هر قدر و چه میکرفت چون میخواست
مرخص و آزاد کند با چند نفر عمده جنمی باید پاینده نزد فانی و بعد از سبب و شتم آب درین
بروی فانی بیند از نما ایمان و اسلامشان ثابت شود و مسلم پاک شوند و واقع
شد بعضی از فانی تجلت میکشیدند و در وجه فانی نظری نمودند و سبب را زیر می انداختند
دو زنجان از ایشان می نمودند و محبوسان میکردند که در چشم فانی نظر کنند و آب درین
میزان شبی ساعت شش آمدند و درویش حسن را بردند بعد از چند دقیقه میرزا
حسین را بردند بعد فانی چون بقضای قنصل خانه رسید ملاحظه نمود که کسی گذاشته اند

قنصل و مأمور ضابط مصری نشسته اند و جمعی غمال دوزخ حاضرند و جمعیر دست بسته اند
 و زنجیر کرده اند فایز را هم بعد از ذکر کردن قنصل که بجهت فتنه از این است و جبریل و غیره
 نمودند تسلیم دادند و دو دستیم را از عقب محکم بستند و زنجیر بگردانیدند با اسم الله و
 محبت الله در گردنم گذاشتند اسامی یک یک و پدر و وطن را نوشتند و تسلیم
 ضبطیه نمودند و بهفت نفر ایرانی بودیم و یک نفر مصری معلم انگریزی که متهتم شده
 بود بدو سستی با فانی چه که نزد فانی فارسی میخواند و عبد الوهاب زنجانی و باشم کاشانی
 که رفیق و برادر فانی بودند در ظاهر خادم و حاجی ابوالقاسم اصفهانی و شنیدیم
 از میرزا جعفر آقا که فایز را دیدن نموده بود مؤاخذه نمودند و او سخت جواب فرموده بود
 و شفیق افندی هم که مرشد و صاحب تکبیر بود نتوانست مصر اقامت نماید اما حاجی
 ابوالقاسم شیرازی رحمانیر قنصل مصر و سفیر علییه هزار لیره گرفتند و داد و بترسی
 نمود و از حبس خارج شد و بانخص مسیحی ده لیره برای فانی فرستاد در حالی که نمیدانست
 کجا برده اند آن مسیحی سودان می آمد داده که اگر آنجا است با و برسان و رسانید و حاجی
 مرحوم میشود روحی لرتبه الفدا و دامادش آقا سید حسین کاشی حمایتی آبلین بود و از
 ظلم قنصل همه با شکایت می نمودند و او را هم تحریک قنصل شنیدند نمودند که کم شد و چون کسی
 نبود مدعی شود خویش از میان رفت روحی لهما الفدا و خدا انا است که بقدر مسرور
 و شاکر و راضی بودیم از جهته خلاص شده ایم و بخت و ضوان میر ویم و بشائی تغییر حاصل
 برای کل حاصل که در ویش حسن و بخیر و بیکر حاجی ابوالقاسم اصفهانی در زیر زنجیر
 میخوانند ما ندانیم از رضای حق کلمه بخارنا پیشتر از سلسله و اشعار بجهت برکت
 شواب استقامت و طلیسمان میخوانند با علی صوفیانشان نفوسی که از ایرانی و مصری

در طریق حال و شرح و سرت فایز امیدند بعضی حیران و بعضی گریان و برخی
 و شادمان بودند و مخصوص فانی از هر نفسی که آثار غضب و سخریه مشاهده می نمودند
 حافظ شما باشد می گفت تا داخل ضبطیه شدیم و در محلی که قائلرا حبس می نمایند فایز را
 منزل دادند و دستهارا باز کردند و زنجیر را برداشتند و چون صبح شد با مجامیس
 صحبت نمودیم از جرم و گناه ما پرسیدند جواب دادیم منید اینم قنصل ایرانی چه نسبت
 داده متهتم قنصل نفسی بستید ذکر شده گفتند این محل مخصوص قائلین است و چون تحقیق
 شد معلوم شد که محل قائلین است و فایز متهتم قنصل نموده اند بلکه متهتم نموده اند که از
 دین اسلام خارج شده است و دین و آیین جدیدی بدعت نموده است لذا
 فردای آنروز با مأمور ضبطیه که پاشا و کبار مأمورین مصرین است عریضه عربی عرض
 نمود که اول عدل و قانون این است که هر متهتم بذنبی باید بقدر اتهامش مجسب باشد
 و فانیان متهتم قنصل نفسی نسبت قنصل بعد اوت و نقیصاتی که با فانیان داشت نسبت
 تجدید کتاب و شرح جدید داده است و لدی التحقیق بر اولیاء امور کذب و افتراء
 و تهمت چون شمس بی رابعه النهار آشکار و هویدا خواهد شد این تهمت و نسبت را
 به نفسی نمی توان داد اقل از ازل علم و حکمت و ارباب کیاست و فطانت است و
 محل قائلین منزل و اوان از قانون عدل خارج است چون عریضه را ملاحظه نموده بود
 اینها مجامیس را از دین خارج خواهند نمود و محلی مفروش مخصوص مامعین نمود و
 آزاد و مسرور بودیم روز سیم که نجم آمدن مجلس ضبطیه است قنصل آمد و وقت نامور
 ضبطیه را دیدن نمود و هتمی صحبت داشت که از این وقت بعد مسجونین را از ملاقات
 منع نمودند و یکشب زنجیر کردند و بعد زنجیر نمودند و چون معقد بودیم و همه می گفتند

حتی تا مور ضبطیه هم فرمود که دولت مصریه دولت قانونی است و بدون استتقان
و تحقیق بانفسی معامله نمی نمایند لذا فانی چون میداشت که الواحش را البته حکومت
دید است تدارک نمود و عریضه مفصل مبطوطی بحضرت خدیوی عرض نمود که حق سبحانه
و تعالی محیط زمین برغیب و شهود است و جمیع اشیا، مرآت اسمائیه و صفائیه او تعالی
شانه است هر یک بقدر و اندازه خود و ملوک و سلاطین مطالع و مشارق سلطنت و عظمت
و جلالت او تعالی سلطانه هستند و اگر بعد و تحاقق و رعیت پروری و احقاق حق
مظلومین و ابطال باطل ظالمین بشانی قیام فرمایند که ظاهرشان و باطنشان یکی باشد و
طرفی سوازی رضای مالک الملوک را ملاحظه نفرمایند در ظاهر و باطن و حقیقت و کینونت
مرآت جمیع اسماء حسنی و صفات علیا و مظاهر لازال البعدیت قرب الی بالنوافل حتی
اجته فاذا اجبت کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یرى به الی حدیث میشوند و این
همان مقامی است که لایطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی در حضرت رسالت نمبره
اقتاب است و در هر نفس مقدیس از الایش بمنزله مرآت است و از رحمت
و اسعه محیطه سائل است که حضرت خدیوی ایده الله تبارک و تعالی آیتها جهان نمایی
ملکی و ملکوتی رحمانی باشید و بدون مینه و برهان امری را قبول نفرمایید باری عز و جل
را برای ما مور ضبطیه خواندم و دانستند مظلومیم و این نسبتها از تالیسات مفصل است
و متوجه شد که برساند و در مجالس تحقیق هم خود حاضر شود و امید داشتیم که تحقیق خواهد
و سیه روی شود هر که در او غش باشد شب نمیکند در ضبطه بودیم بعد از نصف شب
که همه خواب بودند و بودیم آمدند و دست هر یک را از عقب محکم بستند بقیسی که اثر آن صدمه
در دست فانی باقی است و قطار زنجیر کردند و تسلیم بچاه سوار مسلح نمودند و پروان

و از سیرا هیکه سنگلاخ و پر خار و خاشاک بود پیاده یا ضعف منیه می بردند خورد
خورد سوار با و صاحب منصبشان دانستند فانیان شجاع و دلیری نیستیم که بتوانیم با
پنجاه سوار پیاده بدون اسلحه محاربه نمایم و اینقدر اهمیت و تحویف نمودن از
تذالین المیسی است و از کناه و حال و سبب ابتلا سئوال کردند جواب صحیح صدق
که همه شواهد و اماراتش از وجه و حال و اقوال فانیان ظاهر بود شنیدند با
اینکه از تالیسات یکی این بود که این نفوس در حالی که کینفرشان با صد سوار
مقابل است در حال و قول هم نشانی سا حرنه که می نمایند مظلومیم و ضعیف هستیم
و مظلومیت سنت آیین ما است مع ذلک کله دانستند جنینش کذب و افتراء است
و اول دست فانی چون آماس کرده بود و بسیار در میگرد باز کردند و کم کم
دستهای آخرین را بعد زنجیر را هم برداشتند و بنوبت فانی و بعضی را هم سوار
میکردند و از احادیث و آیات قرآن بر حسن عقیدت و حقیقت اسلامیت و صبر
و شکر خود میخواندیم و آنها قنصل و ارفاض راست و لمن می نمودند و فانی و حامی خیر
و تنه منسلت می نمود و مجلس نم البر بود و تا مصر شش هفت ساعت تا نزدیک تسلیم
چنانکه تسلیم گرفته بودند و دستها را بستند و زنجیر نمودند و خارج بلد نگاه داشتند و بگنج
خبر دادند و مجلس را معلوم کردند و مجلس بردند و حکومت در مجلس مخصوصی با آمد و
تسلیم گرفت و امر بود که همه در یک سلسله باشیم و در محلی که تاریک باشد و در مجلس
هم مسدود و مقفول نمایند و باب مجلس را سوراخ نمایند و سر زنجیر را از آن روزنه
پروان آورده بدست عسکری محافظ نوبت می باشد و روز چون شب بود و شب
هم چراغ نبود آن شب بنا گذاشتیم لوح مبارک نفوس را خواندیم بجا تک

یا هو یا من هو یا من لیس احد الا هو هر شت صد اصداد ایدم و بلند خوانیم و آیات سن
 یک نفر میخواند چون عساکر شنیدند و داخل شدند چراغ آوردند و فانیان ترا زدند و ایشان را
 که بختیقت ذکر الله بود باضطلاح خودشان هم ذکر الله داشتند و سبب مجتشان شد و بخیر
 برداشتن روز در حبس را باز گذاشتند و مراتب بودند چون صاحب منصب نامور
 میکند شد در مجلس راهی بستند و کم صاحبان مناصب و اعیان و تجار و اهل آینه
 و هر کس ملاقات می شد بر حال فانیان ملاحظت و عطوفت مینمودند و هدایا آوردند و
 محتبها نمودند و قضای حاجات را میخواستند و ادعیه بر حفظ و پیشرفت امورات خود
 میکردند فانی هم بترتیب در ادعیه از بشارت ظهور مبارک حضرت اعلیٰ علیه السلام
 اقدس الهی و اشراق شمس الوهیت نیز ظهور مکرر طور را بر بی و مناجات مینوشت
 و پنجاه روز اقامت آن محل بود و مینه قوت یافت و بسیار خوش گذشت چه که از
 دنیا و مافیها آزاد و فارغ بودیم و حاضر شهید شدن حتی فکر می نمودیم که اگر در حال
 خانه تفصل شهید می نمودیم چون بسیار ضعیف بودیم خون کم داشتیم حق رؤف عطوف
 بصرف تقنالت و رحمانیت خواست شهدای در پیش رضای مبارک اقدس و
 باسم مقدس شش خوشان بسیار باشد و نوران نماید بین امید خود را تسلی میدادیم و
 مسرور بودیم باز شبی آمدند و فانیان را بمصر برگردانیدند ولی رحمت ندادند و اذیت
 نمودند و بلکه ملاحظت و مهربانی بسیار نمودند و بعضی را سوار کردند و دوسه جا لوقه
 نمودند و راحت کردیم و قوه خوردیم و بسیار دلسوزی و نوازش نمودند تا نزدیک
 مصر شدیم چنانکه در آوردن اول دستار بستند و بخیر کردند و بودند بانهایت عذروایی
 که ما مور معذور و مجبور است بستند و بخیر کردند و قبل از صبح وارد ضبطیه مصر

محل اول نمودند و در ثانی عریضه با مور ضبطیه عرض نمود و قظلم کرد و از عریضه حضرت
 خدیوی که سوال نمود فرموده بود بخت تحقیق در سیه کی آورده اند راحت مسرور
 باشید و باید تحقیق نمودن بودیم لیسک من ملک عن مینه و یکی من حی عن مینه شب
 ششم باز سوار آمد و چون اول بستند و بخیر کردند و برگردانیدند بفرم البحر و لو هر سه
 سوار با ما مورشان علیحه بودند ولی بهمان سوارها و صاحب منصب اولی حال اسرا
 فی سیه پس الله را برای آنها و کل تفریف کرده بودند و همه نوازش و محبت نمودند و
 پانزده روز بودیم روز شانزدهم آمدند و بر دکل را لدی الحدادین مستخدمین حکومت
 و بخارین و پای راست بکنیفه و پای چپ دیگر براد حلقه آهنی که محققا چهار صد مثقال
 بود گذاشتند و آن حلقه را مربوط دو حلقه کوچک آخری نمودند و بخیر ثقیل عظیمی که سه چهار
 ذرع طولش بود در آن دو حلقه کوچک نمودند که دو نفر مربوط بودند بفاصله طولی بخیر
 یکمی دو ذرع و از گذاشتن آن خلقات و بخیر بقدری اذیت وارد شد و صدمه خوردیم
 و درد و وجع شدید دیدیم که هر قدر میخواستیم خود را ری نمایم ممکن نبود و ناله و زاری و
 خنده و مسرت با هم شده بود می نمودیم بخصوص که عساکر و نامورین و حدادین و بخارین
 و تمام حاضرین بر حال فانیان گریه و زاری می نمودند و لعن و سب می نمودند کار
 و صنعت و راه معیشت خود را که مجبوریم بر اذیت نمودن بندگان خدا و از بستن پا
 که فارغ شدند نوبت بستن دست راست بکنیفه و دست چپ دیگری رسید که در کند
 گذاشتند و کند خشی بود طول و عرض و همش کیزرع و نیم الا طولش از عرض و همش
 بیشتر و چوب را بقدر گذاشتن دست خالی نموده بودند و جا برای دو دست و دستار
 در آن محل خالی شده گذاشتند و رویش را با چوبی دیگر با میخ محکم نمودند و این کند رحمت

و از پیش براتب زیاد تر از حلقه مدید و زنجیر پا بود چه که زنجیر بار بصعوبت و سختی ممکن بود با دست گرفتن و حرکت نمودن و پا با او دستهای بهم بسته شده حرکتش غیر متصور است و کند و نفر را بهم چسبانده بود باری از دو ساعت قبل از ظهر تا بعد از مغرب مشغول این اعمال بودند و مستلای باین حال بودیم و بعد از دو ساعت از شب گذشته دخل واپور نمودند و در انبار و افور آوردند و صاحب منصب و عساکر یک یک اسلیم گرفتند و اسامی و اوطان کل را نوشتند و صد سر باز و یوزباشی و چاوش محافظه داشتند و بعد معلوم شد که قنصل چنان حکومت مصری را ترسانید بود که اولاً و افور بار تجارت قبول نموده بود که در اسکله آمد و رفت نشود و از حال مطلع شوند فانیان نزدیک هر آبادی میر رسیدیم کل را داخل انبار می نمودند و در انبار حتی شبها گشت می بستند که مباد نفی فانیان را نباشد و نماید ثانیاً مصروف عساکر و مواجب و مصایف پانزده روز و افور را حکومت خسارت نمود که کسی نداند کسی است در و افور و صیت و کلیت واحدی از حال آگاه نشود باینکه این عساکر بهم چون مأمورین و شفقتان را بر این ضعف دیدند و حال و مظلومیت این اسرامی فی سبیل الله را حق سبحانه و تعالی محبت و مهربانی فانیان را بر قلوبشان القاف نمود و هشت روز در آن واپور بودیم و لباس همان لباس خانه قنصل بود که در قم البحر چند مرتبه عساکر بند شسته بودند و اکثرش بقدری کهنه و کثیف شده است که قابل شستن نیست یوزباشی و طالبان واپور و اجزایشان هشت پیراهن بلند مصری که عادت است مصر را و بیس لباس می پوشند برای فانیان گرفتند و دوختند و آوردند و لباسهای را بواسطه مربوط بودن دست و پا درست در آوردنش ممکن نبود و بعلاوه قابل تم

پاره کردند و در آوردند و عساکر در نهایت محبت با آب گرم و صابون همه را خوب شستند و آن پیراهن را پوشانیدند و بقدری راحت و آسوده شدیم که گویا عید است و بمقصود رسیدیم و چون گوش عساکر زده شده بود فانیان سحر است و تسخیر اجنه دارد لذا هر یک تمثالی می نمودند کتایشی میخواستند و حرز خطی میخواستند و متلاً عرض شد از شبارت طلوع تیرین اگر مین و معالنه غافلین با آمد و منظر بیت العالمین می نگاشتند و چون در حرز با نسیکه دیده بودند بعضی طلسمات و اسماء ملائکه و حروفات مفروده اجدیه و اعداد هندسیه بودند برای تاسی بقوم طلسماتی از اسم اعظم و حروفات اسامی اجناب و با عدد اسمشان نوشته می شد و اسماء ماکولات و مشروبات و طبوساتی را که برای فانیان بدیه می آوردند میخواستیم چون فانیان و پیران ایل و کوشتا ایل و چاهی ایل و توتون ایل و پیران ایل و امثالها و این عرض شد برای نمونه که با آن همه استلا چه مقدار سرور و مجبور و شاگرد و راضی و مست و بخود بودیم و حضرت جعفر اشعری والی سودان از مصر بسودان میرفت و باندازه هم در مصر البسته از قضیه فانیان آگاه شده بود و علا و در کتباتیکه باسم او بود حبس فانیان مکتوب بود چون باصوان که آخنه حدود مصر است و از آنجا بایرکشی رفت بکنز لرا تشریف داشت و فانیان را اسلیم دادند از صاحب منصب و قاپطان سؤال نمودند و افور کیفیت جواب عرض نمودند در پاکات مکتوب است و پاشای مذکور را ملاقا نمودیم و صحبت داشتیم که گاه با محبت فرمود نمیدانم قنصل ایران خود تا از اجزای او که نسبت تجدید دین و کتاب و شریعت بشما با و او و شما را اسلاطین و ملوک کش فانیان با اینکه حال شما معلوم است فقرای اهل طریقت هستید و در سیاست و امورات

دولتی مدخله نذارید ولی مخزون نباشید شما را راحت می نمایم و بحافظین سپرد بقدر
 قوه ملاحظت نماید و پاشا حرکت نمود و سه روز در اینجا متوقف روز نهم عساکر تجدید
 شد و شتر آوردند برای این اسرا که سوار کنند حال چکنند و چه گونه سوار نمایند
 زیرا امر بوط و بسته یکدیگر میگیریم و بخشش فرسخ خشکی است هر دو نفر را دو طرف
 شتر بسته و کرباس زیادی اطراف هر دو نفر را بچسبند و دست و دو پا را
 روی جواز شتر کنند اششد و چون سخت بود و فوق این اذیت متصور نیست و
 چاره هم ندانند این بخشش ساعت بخشش مرتبه شتر را خوابانند و فانیان را باز
 کردند و قدری راحت نمودیم و تسلی دادند و عذر خواستند که مجبوس را قبل
 بسودان برده اند همه دزد و قطاع الطريق و قاتل بودند و دست و پایشان بسته بود
 سارده میگردید حضرت پاشای والی سودان امر فرمود شما را اسوار کنیم و سواره جز
 این شکل قسم دیگر ممکن نیست آنها بر حال ما قلوبشان می سوخت و فانیان هم صدمه
 و درد و اذیت بسیار داشتیم معذکات آن حال شکل بستن یکدیگر را مشاهده می نمودیم
 بی اختیار میخندیدیم و با این حال زنده رسیدیم باز بفرسنگ و اینجا کشتی با دبی
 بود و سوار شدیم آمدیم محلی که آسمش را فراموش نموده است و حکومت و ریاستش با
 شیخ عرب است و دوازده روز آب و علف و آبادی نیست صحرائی است از ریکت
 و رمل و راه معلوم نیست نفوسی در اینجا تعیین شده اند از حکومت که راه را میسند
 باید این نفوس این دوازده منزل را با ما برین باشند تا با زبرد بنهر نیل خدمت
 شیخ نکایت گردیم که این قسم که قبل سوار شتر نمودند برای ما کشتن آسانتر است تا پیر
 فرمایند که فی الجمله براحته برویم و علاوه بر اینکه شیخ رقیق القلب و دوست فقرا

بود و الی هسب سفارش فرموده بودیم تحت آوردند و بر شتر بستند و هر دو نفر هفتی
 نیم نشسته بودیم و کتبه هم داشتیم و بر اثب خوب بود و هر نفر برای هم یک شتر آب و نان
 برایش حمل نمودند و اینجا دیگر عسکر مصری نیست اعرابی هستند که همیشه کار و شغل
 و طریق زندگانیشان از شتر دادن بگومت و مجاریس بردن است و مردمانی هستند
 بسیار قستی القلب و بیروت هر نفری دو شتر داریم و چهار نفر شتر دار و محافظ و
 اینها در اول منزل فمانندند که با ما بچسبند و اگر مرد کوشش را بریم و بریم
 ما با مالک الرقاب شما هستیم آنچه آب بود خودشان و شتر ایشان خوردند و نان
 شاید بهشت نفر شتمت کثیر را داده باشند از خوف زدن و بخش شنیدن تشنگی و گرمی
 خانه قنصل و مصر محمد شده بود یکی از فانیان حاجی ابوالقاسم نامی اصفهانی بود فانی
 با او گفت سوال کن که عسکر محافظ من و جمال من کیست نشان بدهید که آنها اگر مرا
 نزنند و بخش کفشد بدانم حقشان است نه تخم و کدر نشوم بخاره تا پرسیدم که همه بر او
 هجوم نمودند و کار کشیدند که بکشند و زیاد او را زدند که همه محافظ تویم و همه جمال تو
 و همه ما با مختاریم آنچه بشما بچسبیم و با دست و پای بسته هم هر نفری لابد باید قدری
 پیاده راه برویم که شترشان راحت کند و یا خود بخوابند و در این حال لقمه میسرور و
 شاد بودیم که همواره مضامین و قصص مضحک پیدا می نمودیم و میخندیدیم و بسیار
 هم خود محافظین و جمالین را اسباب ضحک و سرور می شدیم و گاهی ملامت و سر
 زنی ما می نمودند که مجاریس بسیار برده ایم و دیده ایم همه با اینکه مثل شما بل سخت تر با
 و دستهایشان بسته بود و علاوه لباس و اسب با نشان و ماکولاتشان از خودشان
 بر میداشند و پیاده بجزئی راه میرفتند شما انسان میتید پیاده نمی توانید راه بروید

تا باز رسیدیم برود خانه نزل که از جهت آب راحت شدیم و چهار پنج روز در
 باهمن جمالها و محافظهای وحشی صرف بودیم تا وارد بصره که بلده ایست از بلاد سودا
 شدیم تسلیم نمودند و رفتند بسیار مسرور شدیم که از آنها خلاص شدیم آوردند یکس
 و تسلیم بجان و نامور نمودند داخل مجلس شدیم ملاحظه شد تارکیت و کوچکت و بسیار
 کثیف و عفیف است و جمعیت هم بقدری است که راه نفس کشیدن نیست تا چه
 رسد حرکت کردن برات سخت تر از قبل شد و از هر جهت در ضیق و سختی گرفتار
 بعلاوه اگر نخواهیم حرکت کنیم فحش میگویند و اذیت دستی و لسانی می نمایند تحیر و
 و مبسوت و متفکر و محزون و مکدر و در خون چشم از عفت و نکایت کنیم و یا از
 کثافت از ظلمت بنالیم و یا از پشه و گیت و شبش غرق کثافت و نجاست بودیم
 و معاشر با خراطین و عقارب از هر طرف نیشش بود و گزیدن کلینیم و چاره از
 که بجوییم باری اظهار داشت که عرضی بامور ضبطیه دارم و بسکرتوبت کمی الحاح نمود
 که عرض کند و فایزخواست عرض شد فانی خوش نویس است و میخواهد قطعه
 بنویسد قلم و کاغذ موجود کنسید تا بنویسم فوری قلم و کاغذ و اسباب چیز نویسی حاضر
 نمودند نوشت اقروض امری الی الله بسیار مقبول واقع شد و احترام نمود و در خوبی
 کرد و ذکر نمود و نفر ما خطاطیم و یک نفر طبیب و دو نفر حکاک و همه حاضریم در هر
 خدمتی که رجوع فرمایند همه را خواستند و در محل چاوش منزل دادند موقفا فانی
 و میرزا حسین قطعه نویس و دو خانویس شدیم و حاجی علی کرمانی طبیب و لیبیب بود
 ولی طب قبل را اطلاع داشت و عبد الوهاب و آقا باشم حکاک شدند حاجی
 ابوالقاسم هم از اول روز که از خانه تفصل ضبطیه آمدیم کار و شغل و اوقاتش حصر

در خواندن صلوة و ادعیه است و با فانیان جوشش ندارد و تصور قطعی نموده
 کثرت صلوات و دعوات و جوشش نمودن با فانیان یا اورا از حبس خلاص
 خواهد نمود و یاد حبس مرشد آب و مستجاب الدعوة خواهند اورا شناختند و
 حسن هم هر جا فرصت می یافت اظهار میداشت طبایخ خوبی بستم و زر عجمی را
 خوب میدادم طبع نمایم و علی افندی انگلیزی دان نوحا اویب و لیبیب و نطق
 و مجلس گرم کن بود و شب راهم با بجا خواستیم که بحقیقت مجلس فانیان تبدیل
 بهما نمائید و مقرری نان حکومتی را محتاج بودیم بعد از دوسه روز یک لایحه
 الخیرات از فانی خواستند و یکی از میرزا حسین و سه چهار روز الی یک بهفت
 مینوشتیم و دو مجیدی بیاض میدادند و حاجی علی را هم از طبابتش به ایا میدادند
 و کذک از حکاک بسیار راحت شدیم و هر چه پیدا و موجود میشد تسلیم چاوش
 نامور صبحانه می شد که حق نشت و نعمت نشت و از همراهی نشت علاوه بر ایس
 بعضی هم ادعیه حرزیه می نوشتیم و به ایای خوب میدادند ولی در این مدت
 هر قدر بهر کس شکایت کردیم و التماس نمودیم دستها و پاها را از هم باز کنند قبول
 نمی شد و می گفتند نمیتوانیم اگر تفسیر بدیم بیس و جزا داریم و رحمت و اذیت مثل
 این ارتباط متصور نیست بخصوص در قضای حاجت و مبال که تصورش ممکن نیست
 و عذاب الیم و عقاب مهین جهنم و جیمی چون او فرض نتوان نمود باری قریب چهل روز
 بر بر اقامت شد چه که آن احتیاطهای حکومتی گذشت و نگاه داشتند تا از
 هر طرفی مجابیس جمع شدند کشتی با دی برای خرطوم و بدون مجابیس نمانیم
 آوردند و از بر بر خرطوم اگر باد مراد باشد سه روز است و حکومت تدارک

شش روز را داد و مجوسین شهادت دادند و عساکر محافظ و عمال کشتی هم در آن روز
 نفر بودند سوار شدیم و با او نبود هر جا بنر تل عرضش کم بود و خشکی نزدیک عمده کشتی
 پروان میرفتند و بار لیسان کشتی را میکشیدند و هر جا پس بود کشتی میبایستاد و بسا
 بود می بستند که بزرگ بود و اما زالت و دناست و توخش و بر بریت و وزوی و
 بی باکی و هتاک و فحاشی و جوخواری و درنده کی این نفوس از تقریر و تحریر تصور
 و بیان خارج است مثلا با یکدیگر افتخار میکنند و بغایان نظر با حقار و داشتند
 که فلان مثلا در دو سال پانصد خانه را خالی کرد و نفوس را کشت و زخم زد و فلان
 بیشتر و فلان چند مرتبه از حبس حکومت فرار کرد و فلان چند نفر سواره و پیاده را
 زد و شمشیر کرده اید تنگ داریم با شما با بشیم روزی زنانه مذنبات مقرض خوان
 برای انجام کار ما مورین و مقرض کم شد و محو و نابود گردید و فانیان نسبت با خیرین
 محترم بودیم و کل منته شدیم فانیان سوامی سپید آمدی که پوشیده ایم چیزی نداریم
 لذا از جستجو گفت که محفوظیم یکت رفتیش نمودند تا رسیدند بغیتش کوریکه قرار
 بسیار تلاوت می نمود و باین واسطه هم عزیز و محترم بود فانی دید که در زانکش تفسیر
 کرد و آثار اضطراب از چهره اش نمایان اورا هم تفتیش نمودند و ندیدند و در مرتبه
 بنامی تفتیش را گذاشتند چون بجو رقاری قرآن رسیدند باز حالش دگرگون شد
 و نیافتند بنای زدن و اذیت نمودن یکت محابیس را گذاشتند فانی اش
 سوخت و از حنین و ناله مسجونین برافروخت و انقضا کور را برای استخلاص
 آخرین راضی شد و سوز باشی نامور تغییر حال کور را دو مرتبه بیان کرد و بالاخره
 مقرض را از مقعد کور فارغ قرآن بیرون آوردند و روزی خوابیده بودیم

کینفر خوابیده است و چیزی چون باد بخان میخورد و میخیزم که باد بخان از کجا است
 و تجسس نمود کثوف شد که بر میل عسلی است و یکی خوابیده و با قوه جوشی عمل در آورد
 و در باز باز کرده بدان خود میریزد فانی قوه جوشش و دست اش را کمان با بخان
 نموده است این نمونه وجه از خرمین حالات محابیس است اما بواسطه نبودن
 بادی و ششش روز در کشتی و قوت ششش روز داشتیم آخرین و ما مورین و خدا
 کشتی ذخیره داشتند و علاوه در کشتی گندم و نخود بود پخته و نخته میخوردند و علاوه
 بهر آبادی میرسیدند ما مورین بیرون میرفتند که محابیس افندیان همراه است و
 گرسنه اند و بره و برنج و نان میگردفتند و میخوردند و زیاده اش را بسایرین که
 بتاک و بیباک بودند میدادند و قنعت ما کور سنگلی و صبر و سکوت بود چند روز
 بر این منوال گذشت که باب قناعت مینویم و بهلاکت نزدیک شدیم آمدند که
 اگر پیاده میستوانید در دو ساعتی آبادی است ناچار راضی شدیم و بجنگ آمدیم
 کند دست باری است بسیار سنگین و زنجیر پاسبی ز کین و چند روز قوت
 ندیده ایم در دست الیم سستی و تهاون در راه رفتن نمائیم خوب است و فحاشا
 است و عذاب همین بجز زحمت و محنت و مشقت و اذیت بحال مرده رسانند
 فانیان را با بادی و افشادیم بهوشش و کوشش ما مورین ترحم نمودند و قوه شیرین
 دادند و چون مرده ایم قدهای چوبی آوردند که در آنها خمیر گرمی بود اذیت
 ما مورین میمان شده اند مجوسین هم از آوردن و خوردن شادمان فانیان مستحیر که
 این صیبت آتشی کردیم و خمیر بار روی اشش ریختیم که پخته شود از هم متلاشی شد
 محابیس آمدند و گفتند اینها پخته است بخورید و شروع بخوردن نمودیم علی افندی

مصری گفت چاره نیست باید بدو جوع نمود فانی بفرمود سوال نمود این صفت و این
 علی افندی جواب مضحکی داد که از خنده خشکی و کرسینگی را فراموش نمودیم و سه روز
 در آن قریه که چند خانه دار عرب بود توقف شد و ادعیه بسیار برای هر کسی
 نوشتیم و قطعه برای شیخ عرب و بعضی را معا لجه نمودیم و بقدر سه چهار روز به
 ذرت نخته کشیده و نان ذرت هم اهی نمودند و چون بکشتی برگشتیم نامورین چون
 قبل تحقیر و توهین نمودند و از آبادی نداشتند قلم و کاغذ و مرکب نمودند و در کشتی
 بقطعه نویسی و دعای نویسی نامورین را نمودیم و رسیدیم بمیدان بیدریه یک
 راه بربر و خرطوم است بلده ایست هواش از بربر بهتر است ده دو از ده روز
 توقف نمودند و منتظر باد شدند ولی ببله نبردند و تسلیم حکومت نمودند شبها
 در کشتی بودیم و روز را با عسکر سلیه میرفتیم و برای ابالی قطعه نویسی می نمودیم
 و حکاک و طبابت و موعظه بسیار بالنسبه در این بلده خوش گذشت زیرا از
 بدایا و تعارف و ناگولانیکه برای ما میآوردند عساکر و نامورین و محاسب کل
 شریک بودند و منتفع میشدند و چون باد آمد و مراد حاصل شد سه روزه آمدیم به
 خرطوم و ابالی در خرطوم تشریف نداشتند پاشائی نایب الحکومه بود فانی از تسلیم
 نمودند فانی سوال کرد که نامه با صفت فرمودند نمیدانم میگویند شما با کتاب جدید
 و شرح جدید بدعت نموده اید و مخرب اسلام هستید و مال را مال الله و عیال را
 عیال الله دانسته اید و سلطان کشید و رؤسای روحانی و جسمانی را میخواهید
 محو و نابود نماید عرض شد هر چه بر کس نسبت به نفسی به حکومت عاده باید تحقیق
 فرماید و صادق را از کاذب جدا کند و یا باید طرف قوی را بگیرد و حمایت کند

و صدق داند و ضعیف را کاذب و ظالم گوید فرمود هر چه هست را حج تقبض خود شما
 باست عرض شد عرض و سوال فانی هم همین بود که تکلیف حکومت عاده قانونیه
 قبول کردن از تفصل مدعی است و یا تحقیق و تدقیق و عدالت و حقانیت انصاف
 و مروت است من مودبا و خلی ندارد اما امور و معذوریم عرض شد چند
 حکم فرماید بین ما و تفصل ما باری مذنبینی که از جهات بحر طوم میآوردند و خطا و گناه
 و جرمانه ثابت و محقق شده است در جرمانه نشان نوشته شده که همیشه
 ایدی است یا میعاد دارد باید در مجسّمات شاقه مشغول باشد و یا جهات
 سله و فانی از جرمانه تعیین خطا و ذنب و تشخیص حسم و جزا نشده بود
 همین قدر بود اعجاب منفایشان حرفشوده است و (فشوده) پانزده روز از خرطوم
 میگذرد و از بدی هوا قبور مذنبین است و مجرمینی را که منفی و یا مجسّمات
 مجسی است یکجا عتی خرطوم در پابان و در نهر نیل با پش اطرافش است و آسمش
 تر سخانه است و آسمش از سماش عالی است در آنجا میسرنده که کت مذنبینی را
 که باید بکشود و ببرد چون کشتی فشوده سه چهار ماه یک مرتبه حرکت می نماید می برد تر سخانه
 و زحمات شاقه دارند و فانی از جرمانه مجسّمات خرطوم نگاه داشتند تا جعفر پاشائی حکم
 کل سودان آمد و فانی از خواست و توارش و در بجوی فرمود و سر فرمود مسرور
 و شاکر باشیم بقدر قوه اسباب راحت شما را فراهم خواهیم نمود و امر فرمود بر سر
 بر سخانه و آهن پاره او کند دستهارا بکسند و بزنجیر خفیفی بر پا بکند از بند و ضمانت
 سفارش فرمود ما را از حمت ندهند و امر بکار کردن نمایند و از سایرین جدا
 باشیم و چون مخص من مود فرمود محبت امر بست قلبی چراغی انیمان عاقل کشف

مجت خود نسبت کسی که دانسته و دیده است مجتین او را ازیت میکنند و صد
 میرزند جس و نفی می نمایند بل غارت می کنند و میکشند و اسیری نمایند بکند بر فرزند
 اینک مجت دار و ستر کند فانی سکوت نمود و مرخص شد و از ترس خانه قطعه بقطعه علی تو
 یا لائی فی الهوی العذرتی معذرتی معنی الیک ولو انصفت لم تلی و بخط ریزه اطرافش
 حدیث قدسی مشهور از نوشت من ظلمنی وجدنی ومن وجدنی عرفنی ومن عرفنی عشقنی و
 من عشقنی عشقته ومن عشقته قلته ومن قلته فانه یته هر کس طالب من شد یا من مرا و
 هر کس یافت مرا شناخت مرا و هر کس شناخت مرا عاشق من شد و هر کس عاشق
 من شد من هم عاشق او شدم و هر کس را من عاشق او شدم کشته ام او را و هر کس را
 من کشته ام او را من یه و خون بهاء او شدم و کیف تنگتر جاب بعد ما شهادت به علیک عدو
 الذم و التسم چگونه انکار میکنی مجت را بعد از وقتی که شهادت میدهند بر مجت تو
 شود عدول گریه و ناخوشی زکت و رخسار و این قطعه را با یوزباشی مامور حبس خانه تقدیم
 نمودند موده بود این حکیم فاضل عاقل است و جواب با بران و بیت در منتهای
 ادب داده است و در لیر بخشش داده بود و اما ترس خانه طویله و ممالی است
 بسیار بزرگ و مسقف و در و در و در حبس بر بر که و صفش گذشت محل خوبی است
 نسبت باین ترس خانه چهار صد نفر جمعند و هر نفری دو شبر جا دارند و بعضی بوساطت
 و تا پروتعارف و تعلق محابیس دو شبر راه و چهار کرده اند و نیم تختی گذاشته اند
 که رویش می نشینند و می خوابند و فانی را با بیس همان پیراهن بند بست که در واپور
 مصر مامورین تعارف نمودند و گفته شده است بقدریکه سائر عورت نیست چه
 که در او آخر صفر سنه ۱۲۸۸ غفور داخل واپور شدیم و رجب وارد خرطوم شدیم و لیر

داویم هشت پیراهن خریدم و زیاد ترش را بوزباشی دیون شدیم و روز و منزل بوزباشی
 چیز می نوشتم و سه شب را در آن طویله و ممال تنگ جان میکنیم و معذب بودیم
 و چاره و راهی هم نداریم حضرت جعفر پاشای حکمران یوزباشی مامور را خواست و از حال
 فانیان پرسید عرض نمود از گرمی و عنونت و ضیق محل بسیار صدمه و ازیت از
 فرموده بود اطافی از بوزباشی و خوب و حلفت خارج مجلس بر پا کنند و شهار را آنجا بجا بیاوریم
 که عسکر نوبت چی آمد و رفت را مشاهده نماید و از آن جنم خلاص شدیم و یک عالم
 مسرور و شاکر با اینکه همان محل هم بشانی گرم بود که بملق و تعارف عساکر بود
 هیچ زاری نمی نمودیم یک ساعت و زیاد تر بیاوریم نزد او ایستاده مؤانست نمایم
 و واقع شد چون هر چند قدم اطراف حیث خانه عسکر ایستاده است و متصل نمره میگوید
 که خواب نروند و خواب رفته معلوم شود و مؤانده کرد و تفنگ را از عسکر میگیریم
 و عسکر راحت میگرد و میخوابد و عوض عسکری نمره داده و آئین و ثلاث میگیریم
 بشکرانه اینکه زیر آسمان سستیم و طرف آبجوزی نداشتیم و کذکک طرف طباطبائی
 چه از حکومت بهر مجبوسی مقدار معینی ذرت میدهند بختن و صلایه کردن و خمیر نان
 که در شش بکفایت و نمت محسوس است و بر حمت باید بهر زم جمع نماییم و تعلق و التماس
 از محابیس طرف طنج کردن بگیریم و چندی ذرت را طنج می نمودیم و بدون نمک
 چه که قوه خریدن نمک نداشتیم همین قسم میخوردیم و چون فی الجمله وسعت حاصل شد
 ذرت را داویم با جرت نان میگردند و شب اولی که نان ذرت خوردیم چون شب
 عید مسرور بودیم و همین قسم چون طرف آب خریدیم و کذکک چون فرس بوزباشی
 تحصیل نمودیم و کذکک وقتی که نیم تخت برای خوابیدن و نشستن موجود شد چه قدر

شکر و مسرت داشتیم و بجانندت بهشت و نه ماه که در ترسخانه بودیم هر روزی
 بجنتی مسرور بودیم و شکر می نمودیم و از هر طرف اسباب بخشایش کنشایش مالکت
 افزیش موجود می نمودند و آنچه بولسی بود نصرانی مصری اول غنی سودان و فضل
 دولت ایران در پس دیدن من سر نمود و کمال محبت و حمایت در عایت نمود لباس
 و قهوه و اسباب قهوه و چراغ و فرش فرستاد چهار عیسی شکل صلیب نوشت بعلم
 جلی و اطرافش نوشت اعظم اشکال و اقدمش شکلی است که انسا از ابان شکل بجوار رحمت
 محبوب و مقصودش میرساند و چون حضرت عیسی در حال صلیب مجیب و اصل شد لهذا
 این شکل احب و اعلی و ارفع از همه اشکال است یکی برای بولس فرستاد و یکی برای
 قنصل المان که پر دستمانی بود این سماء و رو چای و اسباب چای فرستاد و هر روز
 چای میدادیم و بعضی محبوبین را قهوه و چای میدادیم و از خرطوم تجار و اعیان مسلم و نصرا
 و یهود مراد و می نمودند و کذکت از ضابطه عسکریه و ملکیه و همه با ایدایا و هر یک چیزی
 میخواستند فانی هم مال خودشان را صرف خودشان و راحت و عزت خود می نمود و از
 حکایات عجیبه غریبه یوسف نامی بود که از کثرت دزدی یوسف فارلقب شده بود چون
 فانی از او آمار شرارت و دنائت و فضیحت مشاهده نمود بهمراهان سپرد که با این صحبت
 و موالت نمایند و آشنان باشند هر قدر از این شخص دور تر و در کنار باشند از شرش
 پشتر آسوده اند و زنی هم بود مذنبه و مجوسه آن زن را هم نکاح کرده بود و میان چهار صد
 مجوسه با هم میخوابیدند و با آتش نماند سلامی بود و اسلام تا اینکه حکایت کرد
 دیدیم دور روز و دو شب است یوسف و زرش کرسنه اند و قوتی نیافته اند برای فانی
 رقت قلب حاصل شد و با خود گفت اگر در این موقع با او همراهی نکنم لدی الله مقصرت

توکل علی الله نمود و یک خیره طلا که یک مجید پانص است در کاغذ سیگار و توکلون که پشت
 و تقدیم نمود که این سیگار را بخیر و پاشام چون گرفت و خیره را دید بقدری اظهار
 خضوع و محبت و خشوع و مودت بل عبودیت و قدویت نمود که خود را بقافی نسبت بشناخته
 از هر چیزی با و ملیل و رضامتت میداد و همیشه دعا می نمود و متنا می کرد که وقتی بتواند
 طاقی کند و خدمتی نماید تا اینکه شنبه نیشتر محبوبس با هم از مدتی قبل اتفاق و تهیه کرده بود
 که فرار نمایند و چون در تیکه حکومت برای قوت لامیوت مجربین میداد مقدماش تا
 مان شود با خود سجود است و همه ملک سودان عادت است مان قدرت میخورد و در
 کردن و مان کردنش این است که بقدریکت روز و زیاده ذرت را در آب میریزند و
 بعد کم کم بر میدارند روی سنگی که طولش دوزیع و عرضش کیزرع کتر و قطرش
 ربع یا خمس زرعت و این سنگم قطر اعلاش اعلی است و اسفالش نفلی میریزند و
 سنگی دیگر یک شبر زیاد تر طولش است و دو جایی دست برایش تراشیده شده است
 و در طرف بندی می نشینند و ذرت صلایه می کنند که مانند خمیر بسیار رقیق می شود و در
 ظرف دیگری از این خمیر رقیق میریزند تا بقدر احتیاج خمیر موجود و ترش شده باشد
 آنوقت ساج لایق است از این خمیر رقیق میریزند و مان بر میدارند و هر قدر
 پشتر صلایه شده است نانش نازکتر و لطیف تر است و نازکیش چون برکن است
 و گاهی بین خمیر را میگذارند تا خوب ترش میشود و مان می کنند و این نان ترشی بسیار
 مرغوشان است با این سنگه لیمو هم فراوان است و شرابشان هم از بین خمیر است
 و تهیه مسجونین بر لای فرار کردن این بود که شبها مشغول بصلایه کردن می شدند و دیگر
 با سوبان زنجیر پایش را میساییده و صدای صلایه کردن ذرت مانع از صدای سائیدن

حدید بود بعد از نصف شب پادشاه از این میباید و در مجلس هم کثیر عسکر و پوچی است
در اینجا یکی باز میکنند و عسکر بر میسند از نزد فرار می کنند و عساکر از عقبشان داخل
نیل میشوند چهار نفرشان را گرفتند و چهار فرار کردند معلوم است فردای آن شب
چه سختی و زحمتی خواهد بود برای مقیدین و روز خدمت و نصرت کردن یوسف فار
بنفاتی رسید و صبح آن شب رفت نزد یوزباشی مامور ترسخانه و گفت نزد و عجم
سوان بود و دادند بانها و زنجیر ایشان را سائیدند و پرون آوردند لذا از صبح آن شب
تا فردا قبل از ظهر فانیان و همه محابیس را عقید و مربوط و زنجیر کردند و حکم شد آن چهار
نفر را که گرفته اند باز زنند و تیر باران نمایند و مامور حبس هم تجدید شد و همه سجونین
مضطرب و متزلزل که فردا چه خواهد شد فانی از قرآن تعالی نمود و سوال کرد که فردا
برای ما چه خواهد شد جواب از قرآن آمد قوله تعالی و تری المجرمین یومئذ مقرنین بین
الاصفا و می پنی آن روز مجرمین را قرن و ردیف شده اند در اغلال فانی بسیار کرد
و شاکر شد و برادر با شاکر داد که یقیناً فردا در این جمع مجوسه پس کسی که زنجیر است
ماستیم و باید بر خود حتم نمایم که خدمت همه را بجان و دل نمایم و او کتا به کاریم و تبا
کار نفسی که نکشیده ایم و قدمی خالصاً وجه الله برداشته ایم و از هر جتی رویا
ولی اول اینکه در این حبس بکناییم و ثانی در این قضیه که سوان داده بشیم مظلومیم لذا
البتة ما را از عذاب و عقاب استثناء خواهند نمود و شد که فردا یوزباشی دستور کرد برای
دیگر و عساکر بسیار آمدند و چهار مشنقه مرتفع نمودند و تمام محابس را باز زنجیر
بردند و کردیم چون حلقه نشاندند و فانیان هم شسته منتظر و مطهر بفرج زبانیت
هستیم و عساکر هم از اطراف محابس صف زدند و اندام میر آلای داخل حلقه محابیس

محابیس

محابیس شد با بعضی مامورین و شش شیر را کشیده راه میروند و عتاب میسپارند که
بفخته میر آلای شد مود اجمام در قضیه فرار اشرار داخله نداشتند و متمند و از زنجیر
خلاصشان نمایند و مامورین آمدند با کمال مهربانی و شفقت فانیان را باز کردند و چون
میخواستند آن چهار نفر را تیر باران نمایند نتوانستیم مشاهده کنیم و داخل محبس شدیم
و از ناله و جنین آهسین پریشان و در نخونیم و قضی ما امضی و تا سه شبانه روز همه
محابیس مقید و معتد بودند و فانیان بجان خدمت نمودیم و قبل از که شد منقاری ایدی
فشوده بود و در ترسخانه موقتی بودیم و مقارن روزیکه فانی خیریه را یوسف فار بدتر
از گفتار داد بر قلب حضرت جعنه پاشای حکمدار من الله القاشد و مصر نوشت
که اجمام تربیت شده اند و صاحب کالاتند و فساد عقیدت و شرارت و فسادی هم
ویده شده و عاقل و حکیمند اگر اذن شود که خرطوم محبس و منقایشان شود ضرر ندارند
بکافیشان با االی مرسد لذا امر آمد که در ترسخانه باشیم و بنشوده بگردند و یوسف
فار و قریب صد نفر را حرداند و بردند این شد ثمره خیریه که از دادن خیریه یوسف
بنفاتی و برادرش راج شد این است که خیر و شکر بمنزله تخم و بذراست و البته
درخت بارور پرتر کرد برای صاحبش من لعل مثقال ذره خیراً یره و من لعل
مثقال ذره شراً یره پان اصدق الصادقین است شیخ الاسلامی داشت
خرطوم کور مادر زاد و بسیار فاضل و عالم و باهوش و فراست و فطانت و
کیاست کتوب مفصل مبطی که چهار جزو بود از ظهور مبارک حضرت اعلی که مدعی
حقیقت و ظهور ولایت شدند و ادعایشان مخالف علمای شیعه اشعی عشریه شد لذا بر
تمت و اقراء و اذیت و جنایات نمودند و امر را سیاسی و فقه جونی و فساد خوا

فانیان

نمایند و حکومت و دولت و سلطنت مستقر را خائف نموند و بر قلع و قمع و
 محوشان اتفاق نموند و هر قدر منع و زجر نمودند و زدند و بیستند و غارت نمودند
 و تالان و تاراج کردند و کشتند زیاد تر شدند و چون ارادت و توراتند بود و مظهر
 موجودش ملک الملوک ملک و ملکوت بر شعله و نورانیت و روحانیتش افزود بالاخره
 تدبیر سیاسی عقلی حتی شان این شد که مدعی حقیقت و حقیقت باقیست که سید جلیل القدر مشهور
 بصلاح و نجابت و اصالت و بزرگواری بود فتوای علمای سونیکه در این وقت قلمداد شد
 تا این آتش خاموش و این ذکر فراموش شود و شهید نموند و تدبیر اول که قلع و قمع بنا
 و شانی که مؤسس را از میان بردارند هر دو تدبیر بسیار صحیح بود اگر امر خلقی ملی بود
 چون من اند بود زبانه کشید و وجود اقلی بر امر قیام فرمود و بر قوت و قدرت و تصرف
 و جذابت یک به بل بصد است و واقفم بامر الله را گرفتند و جس کردند و بقدر
 یکت که در اموال و املاک و عماراتش را بردند و غارت نمودند و در ظاهر چون دولت
 بسته رو بس حمایت آن قائم بامر الله که نقب بهاء الله است نتوانستند شهید نمایند
 بدار اسلام بندادنی نمودند و در اسلام شهرتشان بیشتر و فوران نارشان بر آید
 دو تین عیبتین ایران عثمانی متفق شدند بر احسان از دار اسلام و احضارشان
 بعینه اسلامبول تا بجای محو نابود و معدوم و منقرض شوند و چنین کردند و تدبیر
 حکم بود اگر من اندرت العالمین نبود در علیه صییت بزرگواری و ظهورشان گوش زد و دل
 و مل عالم شد مجالس کردند و عقل و سیاسی دانا و تدبیرین جمع و حضرت بهاء الله را
 بادره فرستادند که مومنانند و نیامیتا کردند و صحیح مشورتی بود اگر قوتی قدر لایزال
 سته و لایوم حامی و عاریس و مروج و مؤیدش نبود و چون او تعالی سلطان بهیابان

و نگذارند

و نگذارش است در درنه آتشش آفاق را روشن نمود و جلالت و عظمت و همینه
 و سلطنت ملکوتی و رحمانی شان بشانی است که در محضرشان با کمال عطف و رأفت
 و خضوع و خشوعشان نفسی قادر بر تکلم نیست و خشعت الاصوات للرحمن فلا تسبح الا هم
 این وجود مبارک ولی اللهی مصداق است و عننت الوجوه للحمی القیوم را این مرآت
 و چون نفسی در محضر قادر بر عرض حاجات ملکی و ملکوتی نیست مرآت حاکی از ان مرآت
 اسماء و صفات این و حیدر زمان و نسل فرید دور انشان المسمی بستر الله است و
 حضرتش قائم مقام آن زجاج وری لا شرقی و لا غربی است و جمیع افاضل علمای
 ملل و اکابر حکمای عالم و اعظم امرای دول بخدمت او مشرف می شوند و بوجه
 لایت الناس فی رجل و الذهر فی ساقه و الارض فی دار مشر و عابشارت ظهورین
 و قائم مقامی حضرت ستر اللهی کجاست و مستی نمود که چون ایران را تحت بندیم بمصر
 آیدیم که دین خود را حفظ کنیم قنصل ایرانی مصر بتد ابیسلمی متهتم نمود و قضای الله فانیان
 بسودان آورد و قصاص قبل از جنایت و خیانت معقول نیست آنحضرت بر وی خدمت
 حضرت پاشای حکمدار و راحت و آسایش این اسرای فی سبیل الله را بخوابید حال و
 بهیبت فانیان گواه است و نفس آگاهی مشاهده می نماید که فانیان قوه حافیه
 از بر سودان نداریم مجملات شیخ الاسلام جزوه فایر بالتام برای حکمدار تلاوت نمود
 و البته هر سبغ و مرضی را آنکه صدق و صحیح را از کذب و سقیم تمیز می دهد لاجلالت که
 تر سخانه را مزین فرمود و انجام رهنواست حاضر شیکم سوال فرمود و مکتوب
 مفصل را شیخ امین کدام نوشته اید هشت نفر بودیم با علی اقدسی مصر هر یک یک
 ما پاشا قسم فرمود و فرمود شنیده ام شما مردمان صحیح در است با کوشش شهید حال در

جواب یک سوال هشت نفر مختلف نمودید فانی عرض نمود اولاً این نفوس از کثرت مسرت و بخت که طرف عنایت و عطوفت سعادت حضرت اجل حکم کرده واقع شده است و مدبوش شده اند نمیدانند چه می شنوند و چه میگویند و ثانیاً در محضر بزرگان صحبت تمام کردن شان با فقرای ضعیفای غربانیت ثانیاً شاید چون زبان نمیدانیم هر یک تصور و گمانی نموده ایم و بجان جواب عرض کرده است را بعداً در هشت نفر یکی صادق است کناه غیر صادق راجع بصادق نیست پاشانهاست مسرت را حاصل نمود و گریشان داد و اذن جلوس فرمود و بسیار بجزئی و مهربانی و عطوفت فرمود و فرمود از اولی که شما با ملاقات نمودم تا حال در راحت و آسایش شما کوشیده ام و باز هم میکوشم و حکم نموده بودم زنجیر را از پا بردارند و فانی را بکسب خردم ببرند و چون بکسب خانه خردم آوردند بمیرا لای منم بود که بمأمورین مجلس بسیار در باسخت نگیرند و روز با راجت با خود در شهر و بازار برویم و شبها را در مجلس باشیم و ذرت را هم تبدیل فرمود بنان کندم و یومی یک حقه گوشت کوفته کوفته مقرر فرمود و چنین کردند و نوشتند و از مصر اذن خواست که در مدینه منزل بگیریم و کسب و کاری مشغول شویم و چون بکسب خانه شهر آوردند عبد الوهاب و بشم و حاجی علی بنای حکماکی که اشتمند و بسیار هم خوب بود و حاجی علی ضمتا حکمت هم می نمود و حکمای مسلم و نصاری چون مراعات فانیان و خدمت و نصرت فانیان را میخواهند از طبابت حاجی علی اعراض می نمودند و علی افندی معلم انگلیزی شد و پاشای حکمران کتابخانه داد فانی و میرزا حسین بنویسم کاتب شدیم و حاجی ابوالقاسم از ما با خارج شده و داخل مجلسین بود و متصل نماز میخواند و در مجلس خانه و کان باز نمود و از بازار با کسب

که سخنین میخواستند میآورد و میفرودخت و غنیمت مستفیع میشد و علاوه مان کسندم و گوشت کوفته کوفته را بفانیان فروخت و بنان ذرت قناعت میسند و در اسکان و قناعت فوق ما تصور اگر کثرت و بعضی از شبها بنان کندم و گوشت کوفته کوفته را همانی می نمودیم و گاهی هم نان کندم از خود او میخریدیم شبی فانی خواست رفقا را بخنداند و میزان بخل حاجی ابوالقاسم را معلوم کند چون شام صرف شد پول نماند که از او خریده بودیم داد و نماند که همان شب خود او خریده بود پولش را نداد و ذکر نمود شبها قبل قصد نیت همانی شمار نموده بودم و امشب نمودم و پول نمانی را که خود شام خریده بودند و این سحاره دتهاراه رفت و خود را بخش داد که باز مغبون شدی و با ختی بالا آمد نزد فانی که مومن ساده و صاف است و غش و تر و بیز دارد توحیه قبل از شروع نمودن بخوردن جنبه کردی که در مان همان مینی باری در این مجلس از هر طرفی اسباب عزت و راحت و نعمت من حیث لا یحسب بر فانیان محیط و مهاجم بود ولی آنچه تحصیل میشد خود با نهایت ملاحظه و قناعت در خود صرف آمد و رفت امر او عیان و عطره وارکان و مأمورین و ضباط میسندیم مجلس فته خانه و چای خانه بزرگان برد شد حتی گاهی بعضی که آشنا بودیم وارد می شدند و بوضع قهوه و قلیان و قهوه و قهوه میخواستند و در نهایت ادب و احترام داده می شد و چون بر میخواست پول بمانی و قلیان را بدهد و بعد از گرفتن معذرت میخواست سماور و قهوه و شیشه هر صبح عصر برای کل حاضر است و بعداوه رز ایرانی که پلو ایرانی است متصل میخواستند و جواب می نمودیم ولی اکثر این مصاریف متعلق بانی است چنانکه هدایا و تقارفات و تحف برای فانی بود و تمام اهالی حتی امرای و نصاری فانی را و ارای علوم غریبه چون سحر و جادو

و تسخیر اجنه و شیاطین حتی تسخیر آفتاب را مستعد بودند اما میکه در ترسخانه بودیم شخص شیخی را
 آوردند که تسخیر اجنه دارد فانی پرسید چه قدر تسلط داری گفت طلسمی روی ناخن با کرب
 بنویسم شب جن نزد کسی که ناخن او نوشته شده است میاید ذکر نمود استادتستی
 الا آن خیرت میکنم اشب اجنه بر تو هجوم میآورند و ترا میزنند و کرم مضطرب شد
 و بالبحاج و التماس عفو شش نمود و مقرر داشت اجنه نزدش برود ولی او پیش نگفتند و اما
 سودان کلا گرفتار موهومات ظل صلیقه متواضعه است مثلا طایفه در خرطوم و اکثر بلاد
 سودان هستند و معروف و مشهورند که دل انسان را میزدند که چون نفسی ناخوش میشود
 بخصوص ناخوشی صفت بنی مخصوص اگر زن باشد یقین میکنند قلبش را در دیده اند و چند
 روز نسوان با ساز و آواز اطرافش هستند و عیش و عشرت مشغول تا اجنه بیایند
 و بگویند چه بدی لعلان شخص بیدار و دعا گیرید تا دلش را بر گردانند و بسیاری هم همین
 قسم معالجه میشوند و فانی معروف بود تسخیر آفتاب دارد و بسیاری طالب میشدند که تعلیم
 نماید وقتی شخصی را چهل روز از خوردن گوشت و روغن منع نمود و بر باضت بسیار
 کم خوردن و شب بیداری و تاریک نشینی و مداومت در فلان ذکر امر نمود بعد خبر کرد
 که در دایره که نشسته و ذکر میکند در شبی عقارب و در شبی افامی و در شبی کرک تا در
 شب بر شب نوعی از گزنده و درنده بر تو هجوم میآورند اگر از دایره خارج شوی و
 برسی ناخوش می شوی و چون شب اول عقارب دیده بود خود را پوشانید و بود و از
 ترس ناخوش شدن از دایره خارج نشده بود و صبح آمد مخالف و مضطرب بنشین نمود
 از خواندن ذکر و تسبیح در دایره که بیم پلاکت است و قوه تکلیف نداری از این فکر و
 خیال و این مقصد که حرف و بال و ضلال است بگذر و کم کم گوشت بخورد مزاج را قوت

ده این شخص قصه خودش را برای اکثری حکایت نمود و تسخیر شمس و تسخیر فانی
 مسلم شد و کذکات دیگری تسخیر خواست بعد از رحمت دادن با و ذکر نمود تسخیر
 شمس این قسمی که خلق کمان می کنند حقیقت ندارد مقصود اصلی حقیقی تسخیر شمس نیست
 که انسان چون عرفان الله فایز شد و ترقی نمود و بعد تبه ایقان و طمینان فایز شد
 و در ظل سرادق تسلیم دارد آنچه شود خواهش اوست بشا نیکه شمس کو یاد در
 اطاعت اوست آن شخص اول بصحبت موهوم فایر معروف نمود که تسخیر شمس دارد
 و این ثمانی که صحبت صحیح محقق معلوم شنیده همه جافانی را نسبت بیدینی و فساد عقاید
 داد که منکر تسخیر شمس است این است مقدار مدارک و مشاعر اکثر خلق و درین مجلس
 که روز را بیرون می رفتیم شهر را هم بعضی مر اجبت می نمودیم و ضباط و مامورین نشسته
 اغماض می نمودند و از کثرت محبت ستر میکردند بشی طر آسوا می فانی و حاجی ابوالقاسم
 بیرون مانده بودند و چاهوش با یوز باشی با هم که ورت و نزاع نمودند چاهوش
 ساعت از شب گذشته چاهوش رفت بمیر آلا می از یوز باشی شکایت نمود که از اعجام
 رشوه گرفته است و شب بیرون رفته اند و سیاه اند و یوز باشی بسیار خفا
 و مضطرب شد چه که در قافله نشانت اگر صبی را مامور از آن داد و شب در خارج
 جسنی نه ماند چند سال جس باید شود لذا یوز باشی با کمال پریشانی که خانه ام خراب
 شد فایر از خواب بیدار نمود برخواستیم و سیم و سها و آتش کردیم و هر قدر تسلی دادیم
 راحت نشد بالاخره با و گفت حال که گفته است بیرون رفته اند و نیامده اند فایر هم
 اذن بده علی الظلوع برو در میر آلا می را ملاقات نماید شاید بچول الله حد باب ضرورت
 نماید آن چاره پریشان التفریق تیشبت بکل شیشش راضی شد و اول آفتاب رفت

خانه سیر آلای و آن ایام اسمعیل پیکت ایوب میر آلای و نایب الحکومه بود و با فانی حسن
 حقیقه خلوص محبت داشت و خبر دادند در اندرون خواست و تقصیل حال یوزباشی را
 بمرض رساند چاوش هم که بخود او شکایت نموده بود و ذکر شد چون صباط و نامورین محبت
 و عطوفت و رأفت حضرت عالی را باین اسرای فسترا میدانند از شب پرون بودن
 اغماض می کنند و یکم می رید اگر از یوزباشی مواخذه شود من بسد نامورین بر این بخت
 خواهد بست گرفت فرمود آسوده باش و یوزباشی را هم بشارت ده که مواخذه مستو
 نیست قوه خور و در مخص شد و یوزباشی را تسلی داد سه ساعت از روز گذشته بود
 که در سیر باز خانه چاوش را خواست و مواخذه فرمود که آنوقت شب جمعیت مسجونان
 چرا گذاشتی و آمدی نزد من اگر حرکتی می شد کی مانع و دفعش بود و چاوش را بستند
 و تا زیانه زدند یوزباشی مسرور و شاکر و فانیان عزیز و محترم شیم و بر قوت و اعم
 مالی اندود که فانی ساخر است و هر قدر هم تبری و انکار می نمود بر عقیدت و
 توهمشان میفرود و حضرت حبیب پاشا معزول شد و پاشای آخر منصوب شد و کمال
 رعایت و حمایت را فرمود و در حکمرانی این شخص شاخص جواب است حامی جعفر پاشای الی
 سابق که فانی از آزادی نامیند و در بد ساکن شور و لانه و آشیانه نمایند آمد و از آن دادند
 و حکم در لایق بسیار شاکر و حاکم شد که در حکومت و ایالت حضرتش این اذن رسید
 و یکسال اجازه منزل فانی از خود بخت و شکر ارحمت فرمود ولی ششماه امارت
 نمود شاکش بسیار و شاکرش معدودی و نسوی برای تحقیق آمدند و ابواب مراود
 با او مسدود نمودند و کار بر او سخت شد و چون فانی را کل پغرض میدانستند با ذن این
 بود آنچه شده است و نیست و او اندک اگر خدا نخواسته از شاکر صادر شده است حقیقت
 و تسلی را و ذکر نمود

توبه و انابه نماید و بین خود و خدا مستعد شوید که باز گشت نکنید تا رحم فرماید و باب
 فرج و مسخری مفتوح فرماید و اگر صادر نشده حمد و شکر نماید و فرج و مسرت نماید و بر
 تسلیم و رضای با قضی الله بنهید تا غیرت الهی احقاق حق و ابطال باطل فرماید و بعد
 اسمعیل پیکت ایوب که میر آلای بود و نایب الحکومه و بغانی محبت و عطوفت حقیقی داشت
 یوازه پاشا شد و امور عسکره کل با دراج و نوشت و فانی در مدرسه دولتی معلم صرف و نحو
 نمود و کاتب اعلانات دولتی و بشهریه مهندستش و چون میرزا حسین با فانی بود
 کاتب اعلانات او را قرار داد و نصف روز بکار میرا در کتابت فتا آن مجید صرف
 می نمود و مدت اقامت سودان سه نسخه کتاب مستطاب کلام قدیم نوشت و چهل و پنجاه
 دلائل الخیرات و کتب ادعیه و اشعار و تواریخ بسیار و در همان سال شتاد و پنج که فانی از
 در مصر فصل نگاهداشت حرکت نیز حال قدم و اسم اعظم هم از اوردن بینه مقدمه نور او
 طوی طور تجلی بر موسی معجد انبیا و اولیا ارض مبارکه عکاسه لکن فانی مطلع نیست و بواسطه
 مستعدده نصاری و هیود و مسلم عرفیه عرض نمود با درنه و بشرف مشول مشرف شد خواه
 الیاسی بود نصرانی طبعی منصف که قرار تبریج بر تورات و انجیل میداد و ام الکتاب
 و نسیجه کتب و صحف میدانست و حضرت رسول ماسواه فدارا اعظم و مقدم بر
 سابقین میفرمود مترم شد که عریضه بدیه من در شام و سورتیه طایفه و شریک و رفیق
 دارم میفرستم نزد آنها و تاکید میکنم با درنه برسانند و جواب بگیرند و فرستند و چون حال
 قدم جل جلال اسم اعظم را وارد حکامی نمایند و در قنده تشریف داشته اند و دخول و
 خروج اجناس بسیار سخت و صعب بوده یعنی که چند نفر از کبار اجاب از قبیل جناب
 مرفوع آقا میرزا محمد علی فائینی و جناب نیل و امثالهما سه چهار پنج تنها تفاوت در طراف

عکا و جمال حیفا زحمت و مشقت فوق العاده مسرور و شاکر بوده اند که عسی و لعل
 بصرف فضالت فرجی حاصل شود و بانی مفضوح کرد و دیا اظلا بر حانته تبارک و تعالی
 از خارج عکا همکل مبارک اقدس و حرکت جمال منزه و بلب فرمودن دست بیده
 امور از زیارت نمایند در چنین حالی جناب حاجی جاسم بغدادی عرب را می فرمایند برود
 سویس و از حضرت حاجی سید جو ایزدی روحی شد اهما راه سودان را پیرسد و
 پیاده بدر ویشی خود را بسودان برساند و فانیانرا پیدا کند و بحایات الله و الطافه
 المسبوقة المحیطه المسمیة علی العالمین شبارت دهد و در صحنه خراطوم بودیم و روزها
 بیرون می رفتیم که جناب حاجی جاسم رو حین داد تشریف آورد و خدا عالم است
 چه حیات و نجات و مسرت و بهمت و شفقت حاصل شد و از اشراق آفتاب از افق
 عکا و سجن اعظم حکایت نمود و چهل روز با ایشان بگذرد دست بیکتا و محبوب بسمت
 و سختی جس عکا و ضیق و سختی و تنگی آجا هم مخزون و و خون و هم مسرور و ممنون بودیم
 چه که میدانستیم بد الله فوق ای بیم و فرستادن جاسم را برای هر کس حکایت نمود مسلمان
 یادی نمودند این فعل فعل مبهی موعود است و این دفا و برزگوری و فاه مقام محمود و
 کندک نصار که این قسم رحمانیت و فضالت شان حضرت مسیح و مخلص و محیی عالم
 و بسیاری از املی بلد و امرای مصری و ترک و نصار افانیان و جناب جاسم را دعوت
 می نمودند و کمال صراحت و نهایت وضوح از امر الله و اراده الله و احکام الله رو حان
 تهذیبی ملکوتی پیرده ولایت الله همین القیوم که اصل مقصود است و مسلمان بودیم و
 می نمودند و هر مجلسی شبارت میدادیم حتی حرکت دادن و تشریف فرمائی عکا و فرستادن
 جاسم را برای احوال پرسی اسراء فی سبیل الله و شواهد متمولوت ان کنتم حادستین

وز لر لواحقی نقول الرسول والذین آمنوا معی نصر الله الا ان نصر الله قریب و
 کاین من بنی قاتل معیه ربیون کیشرفا و بهتولما اصابعهم فی سبیل الله و ما ضعفوا و
 ما استکانوا و الله یحب الصابین میخواندیم و درین طلوع شمس حقیقت سیف حدیث
 و جدال و نزاع مرفوعت و جهاد و جهاد اکبر است یعنی هر نفسی باید بجهد و جهدی
 و کوشش توفیق ربانی و نایب صمدانی را استقبال نماید که حالش حال ملکوتی آسمانی روحا
 شود که کشته شود و کشته حیات و ماتش را برای خدا و تحصیل رضای خدا بخواد و اعظم
 نعم جنات و اکبر و اقدسش نور رضا الله است و آنچه ذکر می شد منکرنداشت
 و جاسم با ما در خراطوم بود که جناب خواجده ایلس لوح مبارک مقدس طبعی در جواب
 عریضه فانی آورد و از تشریح آوردن جاسم چه قدر مخطوط شدیم از زیارت لوح ابدع منع
 هزار مرتبه بیشتر عیب کردیم و جشن گرفتیم و برای بعضی هم خواندیم منابر برای خود خواجده
 ایلس و حقیقه محذوب بیان مبارک شد بنوعیکه میگفت اگر میتوانستم خود را مؤمن
 و موقن بنبوت نماید صاحب این بیان را اعظم سابقین و پدر جاوید مسیح یقین نمودیم
 و بسیار هم خوش فغم و منصف بود و لایل و بر این و امارات و اشارات و بشارت
 هم ذکر می شد جمیع را تصدیق می نمود و معینر نمود صحیح است و مقرر و مقرر می نمود
 کتب آسمانی نیست و جز تصدیق و اذعان چاره ندارند و من هم دلیل فویم
 صحیحی که نبوات بلا اصل است و من عند الله نیست نه ارم الاراد یقین نمودن هم
 که مثل تو مطین القلب شوم نیافته ام و حسرت حال ترا گاهی دارم و گاهی هم حیرت
 می نمایم که عقل و وراثت و کیاست و فطانت و اطلاع چه شده است و چه دیده که ما
 نمی بینیم که این قسم تغلیب شده و جس و اذیت و غربت و وحدت کبریت و مشقت

۱۳۷

و محنت را بمرت قبول نموده و تا سودان بودیم و بعد اتم تا ایام متمدی سودا اینی
 ارسال و مرسل داشتیم و از بعد خیرش منقود شد و قتی با نوشت در قصص الانبیا
 مذکور است خضر و الیاس بر دوزنده اند وادی در اینهای خشکی و دریا هستند و
 بجمع ظاهر و باطن حقیقت و کینوت و عصا و جوارح خود شهادت میدهم که کتب حقیقت
 و شان هر دو قائمی چه که مراد بقصود و محبوب و منظور و مسجود و من فی السموات
 و الارض رسانیدی باری از زیارت لوح منبج و مر اجت نمودن جناب جاسم
 مستر آسالی چهار پنج لوح مقدس منبع باثما رفایان نازل می شد و حضرت حاجی سید
 جواد که در پرستید بر خدمات امر الله قائم و موید میفرستادند و اخبار ساحت اقدس
 و سواد الواح مقدسه را ایشان و کاهی جناب متصاعد الی الله آقا میرزا جعفر علی ارومیه
 روحی لترتبه الفدا که بخلین شریفین ایشان آقا بهرزا جلال و آقا میرزا یوسف در اداره
 حضرت آقا احمد آشنیدی صاحب روحی فداه بخدمات امر الله و اجاباء الله مشغول
 میفرستادند و بزرگواری حضرت آقا احمد و قوت استقامت و جانفشانی و
 خدمات بزرگی گماهر الله و میثاق الله نمودند اهل بهای دوروی زمین دیده و میدادند
 بعلاوه هر کس ایشان را شناخته و یا با سم شنیده ایشان را اول پاشانی خادم قائم فدائی
 مرکز میثاق میخواندند لذا فانی را قوت جولان استمایش ایشان نیست اجره علی الذی اقامه
 و ارفعه و ارتضاه و اصطفاه و استبانه و انجبه و حضرت اسمعیل پاشای لواء
 ترقی نمودن سریق و حکمران جمع سودان شد و دارفور را که مملکتی است متصل بسودان گرفت
 و ملک دارفور را محترماً با عالمه اشس بحرطوم آورد و بمصر فرستاد و برتبه مشیری سر
 انداز شد و هر قدر ترقیش زیاد تر شد عطف و عنایت در فاش لبغانی بیشتر مثلاً

میرالاه بودن و نایب الحکومه بودنش منزل فانی نیامد و در ایام فریقی و مشیریش
 بسیار شبها محض مؤانست تشریف فرامی شدند که لابد فانی شبها را باید خدمت ایشان
 شرف شود و شخصی از علمای مصر ناظر در سه و مطبوعات بود که فانی و میرزا حسین در اداره
 او بودیم و او بر فانی حسد نمود و بنای رد و توپین و تحقیر سری و جبری گذاشت و
 بسیار با خود عهد بست نمود که فلان عقاید اطفال و جوانها را با سلام ست و ضمایع نماید
 و چون پاشای حکم در در سفر بود استشهاد نمود و نکایت کرد و سینه بسیار نمود و بشانجه
 بسیاری با فانی ترک مراده نمودند و فاسد عقیده داشتند و فانی متوکل علی الله و متوسل
 بذیل فضل الاعظم الا قدم ساکت و صامت و صابر و شاکر بود تا سادت حکم از مظهر آو
 منصور امر اجت فرمود در حالی که وسایط او بسیار است و اشغال فانی جز الی الله نیست
 اور از نظارت در سه و مطبوعه عزل فرمود و امرش را بحاجس تحقیق راجع نمود و جنایش
 ثابت شد و از خدمات دولت بکلی احسره جش نمودند و خانه نشین و دوستان و
 اقاربش از او تبری و پزیری نمودند و بغانی برای امورات خود طبعی شدند و که کت کت
 مدیریه خرطوم معنی بود و میباشی از اول ورود فانیان کمال ملاحظت و همراهی را در هر جهتی
 با فانی داشت بلکه راهسنانی میفرود و مدافعه از فانی بسیار نمود و بقدر قوه جلب نفع
 و دفع ضرر میکرد و با اینکه از عسکری نفری ترقی کرده بود بالفطره و بالذات اصیل و نجیب
 و بلند قامت بود و قائم مقام شد و مدیر خرطوم و پسری گذشت برتبه میرالای سرافراز
 شد و غنی و صاحب املاک و عمارات بود و اصلاً از اشنی عشریه بلاد سوریه بود و هر سال
 برای طایفه خود وجهی اعانه میفرستاد و عموزاده او و اقاربش را خواست و آمدند
 خرطوم و کمال مرحمت و نوازش را نسبت با آنها نمود و همه وقت محبتها بیکه نسبت با او

بودند زمانیکه عسکر لغز بوده است بحکایت میسند و همین دلیل اصالت فطری است
 زیر اکثری چون بغنا و ثروت و عزت و رخا و راحت و علا رسیدند و دیده شده است
 از فقر و ذلت و قتل خود تنگ دارند بلکه اقارب خود بلکه پدر و مادر و برادر خواهش از
 بخورند و نمیدهند و از نسبتشان عار دارند باینکه در هر جیتی فخر برای اول سلسله است
 که بقوت زحمت خود ترقی نموده و حسن تدبیرش با تقدیر بار اداء الله موافق شده چندان
 رحمتش کند پاک فطرت و سبک سیرت بود و مصطفی افندی بود در کس فارسی خوب میدانت
 و عارف مسلک و اهل طریقت و در عسکر تیره نور باشی و بسیار خلیق و کریم و متواضع و عظیم و
 عبادت و زهد و ذکر خواندن و شب بیداری انوس بود ایامی که ترسناک بودیم باموت
 آمد داشتیم و یونانیو ما بر محبت و وفا و مودت و صفا افزوده گوشت و حیوانی نمیخورد
 و بر ریاضت موهوم معقول معتقد خورده خورده دانست و آکا و شد نخوردن و تارکیت
 نشستن و در خود خط کشیدن و خواندن صد یا حسنه اربابا الله و یا رحمن و یا رحیم سبب
 وصول بمقصود نیست بلکه علت ضعف فیه و عقل و بهوش است و از انوار حضرت معلوم
 کاسته و ظلمت ضلالت جهل زیاد می نماید و ذکر حقیقی اشتغال قلب است بجهت الله و
 اشتغال قوا و است بار و نور معرفت الله و با حضرت غیب النیوب و رب المشارق و المنان
 بنفسی راه ندارد تا حضرت مقدس از هر لغت و اشاره را دوست دارد و با شناس
 پس مقصود از محبت و معرفت و اطاعت و عبادت شناسائی و انقیاد و ولی امر است
 تعالی احسانه رجال و همسیر تجاره و لابیغ عن ذکر الله و با فانی نشانی مانوس شد
 که اکثر اوقات با فانی بود و میباشی و قائم مقام و میر آکامی امیر لواء و وکیل مدبر و مدبر
 و در وقت صبح که با موریتن خود میرفت و عصر که مراجعت میسند و لابد فانی را دیدن

میکرد و کمال محبت داشت وقتی ترک مراد و معاشرت نمود و چون وفا و بهوش
 او را میدانت میدانت که خلل و فتوری در محبتش حاصل شده است از طریق
 سماع و وهم و تقلید و علا جش بی اعتنائی و نرسیدنست و ذکر شد فانیان پشت
 نگر بودیم و چون از حسن آرا و شویم هر یک بکاری مشغول شد و میرزا حسین شیرازی
 که در لسان عظمت حسن طوی مذکور چون از شیراز برآمد و در نزد بانی طحق شد و با
 هم بودیم و در ارض سیر مشرف شد و در علیه و مصر و راه سودان و ترسناک و عسکانه در
 بند و کتابت و معیشت و خدمت در مدینه دولت همه جا با فانی بود و ترک نمود و محبتش
 با ما تند پشتر از آخرین و در عقیدت نوعا و لو ستر می نمود لا ینهب و طیبی شده بود
 و در عمل هم فاسد و بی عیارت اوضح فاسد العقیده و فاسد العمل و فاسق الحال بود
 و در ظاهر ستر می نمود و فساد حال و قباحات اعمالش سبب فساد عقیدتش شد و مصطفی
 افندی چون کاهی مامور و زمانی مدیر و از اسب ار پنهانی مدینه و بهر نفسی مطلع و آگاه
 احوال و افعال میرزا حسین را دانسته بود و اتحاد و اتفاقش را با فانی بلکه اطاعت و
 انقیادش را از فانی معتقد لذا بنجید که چنین فاسق فاجری را چرا فانی بخود
 راه داده و طردش نموده است و فانی از معاشرت نمودن مصطفی افندی که
 آن زمان پیک و مدیر بود رسالت و صامت شد و سبب و علت را استفسار نمود
 تا یک ماه و زیاد تر که نشست و بظاهر هم که حاکم و فانی مجبوس و سجون بعد کتونی
 نوشت که چه در این مدت از نیامدن پیرسیدی و بلبش رسنوال نمودی فانی
 شعر را که خود اولیاء میخواند در جوابش نوشت بنده پیر خراباتم که لطفش نیست
 ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست چون ملاحظه نمود فوری شاست

و آمد و همرا بوسیدیم و گریستیم و از بجز و فراق ناله نمودیم و معذرت خواستیم و
 بعد عنوان نمود حال و اعمال میرزا حسین علت سوءظن شد و برنجیدم و کناره کردم و
 بعد بخاطرم رسید خوبست اظهار غمناک شاید غم صحیح داشته باشی که من از آن غم
 غافل باشم اگر فعال و اعمال او را فرض کنیم آگاه نمیشویم که باهوش
 و فراستی پس میدانی چه منتش نمودی اگر منتش نمودی و قبول نکرد و ممنوع نشد چرا
 طروش نمودی فانی بستم نمود و ذکر نمود سبحان الله حضرت عالی صفات الهی باین
 نسبت میدید و بعد میرنجید فرمود یعنی چه ذکر شد بلی میدانم و نصیحت هست نمود و اثر
 در صحر و صیاء نمود اگر طروش کنم کل مطلع میشوند یا نه فرمود کل مطلع میشوند عرض شد بلی
 جمال حضرت ستار تشبث شد و انقضایش را لدی الخاص و العام رهنی شد عسی نسیم
 ستار ستر اعمال فانی و او فرماید و اسم غفار و ذنوب فانی و او را پیا مرزد و عفو فرماید
 نسیم موهبت انوار و آفتاب فضائیتش سبب توبه و انابه فانی و او شود برخواست
 فایز ابوسید و فرمود هزار باب علم و عمل از این قول و فعل و حال بر من مستخرج شد
 و ذکر نمود علامه بر این طریقیش با تدبیر هم مخالفت است و مدبر از اسماء بزرگ
 ربانی است شبهه نیست محبتش بگفنی بعد اوت تبدیل می شد و حال خود را انکار و هزار
 منکر من نسبت میداد و خورده خورده از صراط صدق و حقانیت بکلی منحرف میشد فانی
 سبب ارتکاب ذنب عظیم بلکه کفر و الحاد و شرک باطنی او شده است از صمیم قلب و حقیقت
 تصدیق نمود و هزار مرتبه بر محبت و اعتمادش افزود و چون این میرزا حسین با اینکه
 انواع و اقسام تدلیسات و تزویرات در امر الله نمود و در مبانی بقدری در فسوق و
 فجور شهرت داشت که حجاب ایمان فارسیهای زر و دشتی بمبانی و یزد و کرمان شده بود

و همیشه در خطر ریاست و امارت سیر می نمود و حتی بگریه در ایام اشراق نیز آفاق لوح
 مبارک منبسط را بنی الجبل تغییر می با سم خود شهرت داد و تلقا من لا یعرب عن علمه شی
 عرض شد و سبب صحن مبارک گردید و فانی خائفش نمود و توبه و لالتش کرد تا آنکه بعد
 از غروب آفتاب جمال پیمثال حی لایزال خود پرده خود را برید و از ظل امر الله خارج شد
 و گرفتار امراض و ذلت لائخصی گردید و در اسوء حال فانی شد و بعد اب الیمین و
 بعد اب الآخره کسب راج لذافانی قصه او را تذکار برای خیار و ابرار ذکر نمود که
 بدانیم آنچه را در شریعه الله حکم و واجب نموده چون سته ضروریه اکل و شرب و نوم
 و نطق و حرکت و سکون و سبب علت بقا حیات است و آنچه را نمی نموده چون
 سماعت مایه هلاک و ماتت و ناچار اگر نفسی او امر را عامل نشد و نواهی را بگفت
 ایانش تبدیل کفر و ضلالت میشود بخصوص غرور و عجب و خود پسندی و خود بینی از هر دو
 اعظم و از هر خطائی اثقل است و اگر نفسی بر آورده است حق تعالی فضل و ستش را
 میکسیرد و موفق بر توبه و انابه و رجوع میشود و اگر موفق نشد در راج بعد از حال و اعمال
 خود شد باید ذکر کنیم و مراقب باشیم که خود بان مرض مهلت گرفتار نشویم و این مصطفی
 پاشای یاد لقب هم از یمنکان و پاکان و بزرگان بود و امید و ارادت عنقران و بخشش
 رحمانی شامل حالش شود و کذلت از نفوس سی که بگفنی محبت نمود و همه وقت همراهی فرمود
 شیخ مسنی اعلمی شیخ الاسلام بود که از امر الله و ظهور مبارک و ارتفاع نداء الله از آرا
 مقدسه باز آرزو مطلع شد و بعضی الواح مقدسه را و بعضی آیات لوح سلطان ایران و لوح
 رئیس رازیارت نمود و مؤمن و موتمن نشد ولی محبت و خاضع بود و زاینجه ناظر در سه
 در افتتاح فانی می کوشید و نسبت نهاد عقیدت و افتاد و اضلال میداد این شخص حلیل بر

صحت عقیده و ایمان و ایقان فانی همه جا شهادت میداد و بجان میجوشتید
 و کور بسیار دیده شده است و اکثری پر هوش و فرستند ولی بهوش و فرست این
 شخص فانی ننید و ننیدین دلیل نبودن نیست فوق کل ذی عقل عاقل و فوق کل ذی علم
 عظیم از صدای پانخض رامی شناخت و واقع شد شخصی که ملاقات نموده بود صدای
 پایش آمد پرسیدم کیست فرمود این شخص غریب است و قبل صدای پایش را نشنیده
 و کتاب مطبوعی را که یک مرتبه بجم و ابواب و فصولش را بدست میزان می نمود هر وقت
 بر مطلبی را میخواست بخضار یا تلامذش میفرمود و مژده فلان را باز کن و یا خود کتاب را
 میکوفت و بقیاس باز میفرمود و بندرت یک ورق و دو ورق مقدم و مؤخر بود و در
 حضرت اسمعیل پاشای ایوب رتبه و نشان آمد و جشن عظیمی گرفت از مدافع و مزکیه و
 انواع سازها و رقص و فوج فوج آمدن بجهت تبریک از عساکر و صاحبان مناصب
 عسکری و ملکی و عیان و اشراف که احدی سر را از پانمی شناخت در این حال
 این شخص محترم شیخ امینی در قصه و حکایت و تبریک و نهیت این رتبه و نشان و مقام
 قصیده ساخت سی و دو بیت که هر مصرعش تاریخ آن سال بود و بعد از خواندن تمام
 صحار تعجب نمودند و از عجایب و غرائب و نوادر شمرند و بعضی خارق عادت و
 معجزه ذکر نمودند جلالت پاشا بفرمانی فرمود چه میگوئی عرض شد کمال فطانت و هوش
 و حقیقه نادر الوقوعست ولی چون این آمد و رفت و شور و شوق و حرکات و اطوار را
 نمی بینند لذا عاقلش جمع است که گویا در محل خلوت و عده جالس است و قوه علم و فضل
 و جامعیت هر وقتی بر آن افزوده شود و حسیه زمانست در سودان از حق کمال عجز
 و استمال سایل است که انوار آفتاب اسم غفار با برابر محشود و منتمش فرماید سال

هنرمند و ششم سودان بود که جناب متصاعد الی الله حاجی علی بن کلبی بی روح و متعارج
 رحمة الله حاجی عبد الرحیم یزدی بنده صادق مستقیم خالص مخلص جمال اقدس ابها
 روحی لرتبه الفدا خوی بزرگ حضرت حاجی محمد و آقا میرزا حسین و آقا احمد افندی
 صاحب سابق الذکر که در پی تشدید تمام همت بر جان فشانی در خدمت مرکز یشاق الله
 قائم و مؤید است امر امن لدن امر قدیم کریم محض ملاقات این اسرار عظمی سبیل الله
 سودان و خرطوم تشریف آوردند و بزیر ایشان مشرف شدیم و عرف خوش
 قمیص یوسف مقصود از محبت و مودت و استقامت و عفت و عصمت و نیکو
 کاری و بزرگواری ایشان استنظام نمودیم و آن ایام کار ملکی فانیان خوب و بواسطه
 مؤانست ایشان حال ملکوتی ایمانی روحانی هم خوب شد و خواست ایشان بر او
 ماه بخار در وقت نمود اگر کار و تجارتی فراهم شود توقف و اقامت برای ملاقات حضرت
 و آلا در پکاری مخالف ذکر شد الحمد لله جمع تجار و غسیبای سودان کمال محبت و اعتماد
 دارند و تجارت سودان هم باخیر و برکت است ولی دوسه ماه قابل نیست و در
 بقدر بخش نیست فرمود پیشتر اقامت مینمایم باری اسباب تجارت عمده و معاظه
 بزرگی بر ایشان تدارک شد که بیج شش نفر اعضا د اجزاء داشتند و بساحت اقدس
 عریضه شد که محلی باسم الله باز و تهیه تجارتی جلاله دیده شد که هر ششماه و یا سالی
 از ساحت اقدس برای جیات و مفارحت و ملاقات فانیان پایید و بدین راه
 مبارکه باشد و صد هزار حمد و شکر حضرت مقصود را که بصره فضل من دون استحقاق
 و استعداد و بجز قبول و شرف رضا و امضا فائز نشد چه که آن مقامی است که لا
 یحیی علیه ولا یحرم سائلیه ولا یقظ عن باب راجیه و ایشان اقامت نمودند و خوب

هم تجارت کردند و در سال ثانی فانی راجی بود دیگری از طائفین تشریف پا و رند
 و ایشان مخالف حرم و تدبیر میدانستند که دیگری تا آشنا شود و راه معاشرت با اهل
 سودان و تجارت را پیدا بر ضرر بر آید و اورد می شود و مال مردم است و خلاف
 امانت و در استکار است ذکر می شد فرارش راجع بگانی است و چون شد و باسم
 الله است البته و الله یضاعف لمن یشاء بغیر حساب برکات من حیث لا یحسب
 شامل خواهد شد فانی عریضه و تقاضای ایشان عریضه و تقاضای نمودیم و چون بطبع در صفا
 نفسی حواری الله و لقاء الله و اعظم حجت در رضوان مقدر درین علم مشهور در نمی گذار و سودا
 برای ملاقات درات تراپه فانیه و یاریج تجارت دنیای دنیای باید الا محض اطاعت
 و جانبازی لذا وسایط و نولای جناب حاجی علی مفتبول و فانی را امر بهر ای و اعانت
 ایشان فرمودند و بعد از آن تجارت بزرگ عزیز محترم باخیر و برکتی شد
 و بسبب شهرت و ارتفاع امر الله و اسم الله و کلمه الله که در دید چون دولت علیه
 انگلیزیه باد دولت مصریه در قوانین عدلیه و حفظ حقوق بشر متحد و متفق بودند و بیخ و شرابی
 ز رفیق و عبید بقانون اعلام ممنوع نبود متفق شد که حکم از سودان سعادت خوردون
 پاشای انگلیزی قانون دان با هر درسیاسیات باشد لذا سعادت اسمعیل پاشای
 ایوب حسنرول و حضرت خردون پاشا با مار و ایاست سودان با جلال و شمت بی پایان
 منصوب شد و ناظر محزول متحد دل خانه نشین دشمن دین فائین این ضعیف حقیقت
 مسکین جانی گرفت و بکرت آمد و آغاز بد کوئی و بدخواهی نسبت بگانی نمود و در
 اقتضاح و نسبت هر گونه فساد عقیدت و قباحیت فرد گذاشت نمود و بر شوه و تطبیح و
 تحریف و تحریص جمعی را کاشت که در استقبال کردن قبل از ورودش حکم از جدید را

از فانی بر کمان نمایند و خاطرش را از این وانی آزرده کنند و بختی اصرار و ابرام
 و تکیس از هر طرفی نمودند که فکرش از فانی شوش و خیالش پریشان شد و از تحصیل
 انگلیس و فاضل حال فانی را پس بد بخلاف بد خوابان بدستین خوب ذکر نمودند و تقدیر
 آنها مدت و کوشش نمودند این تفویس روح و ستایش فرمودند بشانی که اول ورود
 در سلام عام قبل از ملاقات آخرین فانی را احضار فرمود و توقیر و لوازش نمود
 و فانی هم نیت و تدارک نموده بود که در ورود و تبریک و تهنیت حکومت و ایالتش
 تحفه تقدیم نماید آنسینه و جامی تحمیل نمود و در عرض و نیم طول و یکت فرغ و نیم عرض و
 خواست بزبان و خط انگلیزی نوشتند غردون پاشا هزار سال عمر کند و خطار برهان
 میزان درشت نمود که در شتی قلم طول چهار کتدم شد بحسب بزرگی آنسینه و خطار
 روی حیوه و زیق مرتسم نمود و زیق را تراشید و صاف نمود که خط تقسیم زجاج
 بود و بانی مرآت و آنسینه و بجای خط ورق طلا گذاشت و در روز سیم بواسطه فصل
 انگلیز تقدیم نمود و بسیار بموقع و محبوب و مقبول واقع شد و همه تماشا نمودند و تمسین
 کردند و صد لیره انعام فرمود و یکی دیگر هم خواست که بانگستان براسی
 خواهرش بفرستند و فضل هم یکی خواست و خوبتر و محترم و مزینتر تمام نمود و بحضور
 و چون وقتی که از ارض ستر متفق فرمودند و عده و بشارت مشرف شدن بعد از
 فرمودند و کذکات در الواح مقدسه مبارکه عنایتیه علیه السلام ببول و سودان بشارت
 بشارت مشرف شدن را فرموده بودند کذکات موفق و مطمئن بود که خلاص خواهد شد
 و باین واسطه هر وسیله متوسل و چون بحضور بر بسیار اظهار استنمان فرمود و
 فرمود هر چه انعام کنم هدیه ترا مقابلی نماید خود تو معتین کن چه چیزی در دست یافت و

عرض نمود چیزی نخواستیم مگر خلاصی و بجات از سودا از اسیر نمود عریضه کنید و ذکر کنید
 من غیر تحقیق ما را این سخن آورده اند و پیرایم از آنچه نسبت داده اند و علاوه ملوک را
 حق تصرف در وجه انبیا نیست این شان مالک الملوک و سلطان استلاطین ملوک است
 و از عدل حضرت افریقا رجا و منت ما را یکم فانی از آزاد فرمایند که بوطن خود مراجعت
 کنیم و دعا گو باشیم و چون آقا عبدالوهاب و درویش حسن صاحب عیال و طفلان و
 خانه و کار بودند بوطن خرطوم را برضا خواستند حاجی علی و حاجی ابوالقاسم هم رضی
 نشدند با فانی عریضه دهند و علی اقدی مصری و ما ششم با طراف بلاد سودان سفر
 نموده بودند فانی و میرزا حسین عریضه دادیم و امضا نمودیم و از جمال قدم و نیراسم
 اعظم هم در حق فانی و او بنارت فرموده بودند که مشرف بشویم و عریضه فانی را
 عیناً ساعت غردون پاشا تکرار نمود و نفی جوس را مخالف قانون ذکر فرمود
 و خلاصی آمد بشرط رفتن مبصر در حرکت از خرطوم و دخول در وافر جمع امر او را
 و تمام ابالی خرطوم برای دواعی و تماشا حاضر شدند و چند نفر از مسلم و نصاری هم تبار
 مشایعت نمودند و آثار محبت و وفا از وجوه گل ظاهر عاقبت مظلومیت این عت
 و عظمت شد در بنیامی و در علاوه بر حصول روحانیات و الهیات و شرف
 مشول که مقبول فی الجنت است کیفیت نشاء و ادخلوها السلام آمین و اما میرزا سخنان
 قفصل ظالم بسودان رسیده بودیم که ایر اینها می مصر بطهران از ظلم و عد و نشس نظلم
 نمودند و خارق العاده از حضرت تاجداری سلطان شهید جنت مکان امر تحقیق
 آمد و خیانت و جانت و شیطان صفتش محقق و ثابت شد و جمیع اموالش را که بظلم
 تحصیل نموده بود و بعد گرفتند و لو بها جانش ز رسید تا برای او عذاب الیم بود

و نیز خارق العاده حکم کاتبین تمدان مغلولا بطرانش بردند در ارج بسوء اعمالش شد
 و وارد بر بریکه بان تحقیق و عدلت و فارسی و اسیری قبل وارد شدیم شدیم
 این گرفته تمام ابالی حتی مدیر بوافور استقبال نمودند و همان مدیر بودیم تا شتر را
 سواکن گرفتیم چه که ایام حج نزدیک بود و تا جده و انور سه روز میرود و در راه
 هم بسیار خوش گذشت بهر جا آبادی بود دیدن می نمودند و ضیافت و محبت
 نمودند و سواکن شیخ عرب مدیرش نهایت محبت و عطوفت فرمود و ایامی را اقامت
 نمودیم و چند قطعه برایش نوشتیم و واقور از خود شیخ بود و تا جده همان شیخ بودیم
 و در جده حرم شدیم و لبتیک اللهم لبتیک را که تحقیق و هویت بصره فصل و موهبت
 حضرت احدیت از قبل برای طواف و زیارت صاحب بیت و حرم عرض کرده
 بودیم بلسان هم شکر عرض نمودیم و چون بیکه معطر مشرف شدیم حضرت شیخ
 سلمان معروف مشهور بشیر رسانیدن الواح عزیزیه قدسیه که فیص یوسف مصر اجدید
 روحی لقرتبه الفدا و جناب حاجی محمد بن مرحوم حاجی عبدالرحیم روحی له و لقرتبه
 ایبه لهندا و اقا سید علی اکبر و بهی که اسم الله و اقا سید مهدی باشد مشرف بود
 و بخدمتشان مشرف شدیم چه حالات بسیار بد که قابل تعجب نیست از سید مهدی دعوی
 دیده می شد مثلاً در دستهای نخل بشانیکه راضی می شد و کجری دیگر بر همان کتیر با
 کسی کسی احسان نماید از مساحت اقدس بیکه مشرف میشد است قند و چای و یک
 شیشه سرکه انگبین از حرم مبارک عنایت فرموده بودند مگر حکایت می نمود که
 و اریم ولی دیده نشد تا وارد مساحت اقدس شدیم جناب حاجی محمد و حضرت
 شیخ سلمان روحی شد ابا اقدسی از سوء حالات و خلق و بی جانت حکایت می نمودند

که فانی کرامت و کبر درت بل سابقه عداوت کمان می نمود شیخ سلمان مرحوم جبره
 حضور لبرات بخود او نشد مود تو انسان نیتی و آنچه کبکی معذوری و باین صحبت بخت
 میجو شید و زکش متغیر می شد از آن رفتار و گفتار هم نمیکند شد و امرارش
 پشتر می شد در قنینه طور و ماه ماندم از شدت پکاری و خشکی کاهی دوز بازی
 میگردیم شرط و قرار دادن و گرفتن هم نبود مع ذلک چون مغلوب می شد
 یا متغیر میشد کل را کدر می نمود و باینج بازیرا هم میزد و ممنون می شدیم که کدر
 نشده است و کدر نموده است و فانی کثرت بخشش را کمال کرامت و سخاوت
 و انفاق و ایشار تصب محمود و اعظم از و پشرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة
 تغیر میکرد که بزرگواری و کرامت واقعی این است که در حال وسعت اسماک نماید
 و برای محتاجین ذخیره کند و شدت سوء خلق را معنی می نمود که چون حق تبارک
 و تقدیس مشرق و نوار است و بر عرضش رحانیت مستومی و بر کرسی قدرت
 جالس است و دونه معدوم صرف و مفقود بخت است و اگر شخلق صفا و
 نورانیت و تجرد و دکائی که حق را بجن بشناسند نازند و ناظر بصفت و حالاتند
 اینجا بدخلق بنایاند که کل محتاج وقتیریم و عاجز و حقیر بشانیکه قوه گرفتن زمام نفوس
 سرکش خود را نداریم و نفس میکشد و میرد تا اسفل درک نیران لذا افعال و اعمال و
 احوال عباد میزان معرفت سیلطان بمثال نبوده و نیست باینکه فطرت میزاست
 و خوب را از بد مشرق میکند و مع ذلک و هم تقلیدها را من حیث لا اعلم
 و لایستخرا از صراط مستقیم منحرف می سازد مثلاً سنوات بسیار از بزرگترها و انا
 زبای خود شنیده است باینها بد مردمانی هستند و چون ملاقات می نماید محاسن

احسراق و فضایل اعمال و خصایل حمیده مشاهده می نماید میگوید یا من اشتباه
 کرده ام که خوب دیده ام و نقصان و ضعف ایمان من است و یا میگوید یا خدایا
 تیلیس کرده اند که خود را خوب بنمایانند و یا هر دو با هم توام شده است تصور
 خوبی آمده است و همین قسم است خلافت شنیده فلان شخص بزرگواری است و از جملا
 مختار الواج بسیار با شتارش نازل و ندیده او را دوست میداری و بزرگ و
 بزرگواری شتاری و چون ملاقات می نمایند در اول مجلس از او کبر و غرور و خود بینی
 و خود پسندی مشاهده می نمائی نسبت خطا و بد دیدنرا بخود میدی و بلکه از دید خود و
 تصور خود تو ب می نمائی با فانی نخعی خستری وقتی هم منزل بود و مر شد آب ملاحظه شد
 در سرترا خود را آرایش می نماید و قبل از خروج از منزل باید در آینه نظر کند و یک شوش
 اگر مرتب و منظم نیست مزین کند و واقع شد با هم میجو استیم خارج شویم از فانی تجلت
 کشد آرایش نماید و همراه پرودن آمدیم چون قدری راه رفتیم گفت بر میگردد منزل
 و بشما می رسم چون رفت و آمد و بمار رسید مشاهده شد خود را ساخته و پرودخته است
 بسیار تعجب نمود و چون در حکا رو تکلی و کوتاهی شاعر و مدارک او انقض و تفرص نمود
 ملاحظه نمود این حال و مراقبت را کمال انسانیت کمان نموده باری مقصود تحقیق این
 مسئله بود که حالات کسیه اگر ترک نشود در ریاضت و مراقبت دفع و تبدیل به
 حسنات نشود یعنی حقیقت خود را حقیر و فقیر و عاجز و جاهل نداند و بحق متعال و ولی مرتن
 بواقعیات متوسل نشود و پناه نبرد و آرایش و پیرایش خود را پیش و دلش بخواند
 هر قدر حق سبحانه و تعالی شتاریت و پرده فرماید و غفاریت و رحمانیت نماید
 و انماض و نظایلت کند آخر همان سنیات حالات و قبایح اعمال پرده اش را

پاره میکنند در سوای خاص و عاشق نماید و خسر دنیا و الآخرة ذکک هو الخسران
 اسپن کرد و مصداق هر که را پندازی از خاک پست تر بلکه هیچ از او بهتر شود چنانچه
 در عین شخص مشهور اظافرا عیاناً ملکاً و ملکوتاً دیده شد و هر نفسی هر قدر با اظهار محبت
 و ارادت نمود آخسر او را بر جانید و قتی در نهایت حدت و شدت همه طائفین حول و
 مجادیرین و مهاجرین و مسافسین را خطاب نمود که جمیع متکبر و مغرور و خود پسند
 و من خاضع و خاشع ولی شما با منیدانند و من میدانم اعوذ بالله من ذکک الوهم و اجل
 باری با این شخص و جناب حاجی محمد دخل کشنی شیدم از جدّه و در جیل طور دو ماه بجهت
 ناخوشی مکه معظمه در قرنطینه نگاه داشتند و بعد از خلاصی و دخول دریا چار شبانه روز
 گرفتار تلاطم و طوفان دریا شدیم که حتی مستقیمین واپور و معلم در رئیس بزرگ کل با این
 شدند کشتی روی آب خود حرکت می نمود و ما مورین همیا غرق و سراسر شده بودیم
 که رحمت الهی شامل حال شد و دریا ساکن و ساکت گردید و باد در پهن کشتی راز و یک
 ارض مقصود دیدند ز ما مش را گرفتند و با اختیار حرکت میدادند و مرده دار و بیروت
 و بزیارت حضرت آقا محمد مصطفای بغدادی روحی فرستاده که از مومنین و مطمئین سابقین
 اولین اند و طفل بوده اند و با مرحوم والدشان در خدمت حضرت ظاهره علیها برهان
 الله الابی و روحی لرتبه التوراء فدا از که بلا و بعد او تا بقرون مشرف بوده اند
 و از اجله و وجه اهل بها از اول بوده هستند و در هر امتحانی هم قبل از کل صفا و نور است
 و خلوص خود را ظاهر نموده اند و در جمیع جهات بر کل تقدم ایمانی و خلوصی و اطلاق
 و قیامی و قوت قلبی و سمو استقامتی و علو ثباتی دارند در نهایت غیرت و شدت و حدت
 و حرارت در توفی و تبری عینی محبت و خلوص ارادت نسبت به متقیین ثابتین اهل صبح

کمال نفسه و تبری و پزیری و دوری از متسر زلین ندیدین منافقین ناعقین
 ناکسین ناکسین ناقصین علیهم با علیهم که جمال قدم و اسم اعظم اعداء الله شان فرموده
 و بان الذی نقض العهد بلیعنه الملك و الملكوت اخبار نموده و ذریات و انجال و حفا
 شان را هم چون خود کاتم هو الولد سراسر به تربیت فرموده اند حسین افندی اقبال و علی
 افندی احسان و ضیاء افندی بسو ط روحی لهم الفدا که بفضل الله وارث صالح
 و نجم بارغ آن وجود مبارکند و طراکت نفس واحد بر خدمت موقوفند و حتی اطفال صغیر
 شان از ندی حجه الله لبین حیات ابدی نوشیده اند و در آغوش عنایت و عطوفت ربانیه
 تربیت شده اند و خدمت اهل بهار اکل بجان مشتاقند مقصود این بود که در پیروت بزیارت
 این وجود مبارک بهای فطرت بهای سیرت بهای خصلت بهای نفرت بهای حالت مشرف
 شدیم و ضیافت فرمودند و بسیار خدمت نمودند و بوی قمیص یوسف قدس اہبار از ان
 مبارک وجود استشاق نمودیم و از پیروت عریضه تقدیم نمود که مسئلت اشراق
 نیز اذن مشول بود و چون قبلاً گرا را بشارت مشرف شدن فرموده بودند این آیه
 مبارکه قرآنی را عنوان عریضه قرار داد الحمد لله الذی صدقنا و عده و اورثنا الارض
 نتیقونی اجمتہ کیف نشاء حمد خدائی را که رسانید ما را بوعده اش و وارث فرمود
 ما را از زمینی را که جا بگیریم در بهشت هر جا را بنخواهیم و چون شور و جذب و جنونی در سر بود
 و سر در وجود فوق العاده در ضمیر مضمیر عرفان باقی نموده گمان کرد میتوان از نفوس
 مبارک مقدسی باشد که سبقت بگیرند حضرت مقصود را در ارادت او تبارک و تقدس
 و ارادت خود را و ارادات جمال اقدس فانی نمایند و بکنند آنچه امر میفرماید لذلک کیف نشاء
 کیف نشاء عرض نمود یعنی جا بگیریم در جنت هر جا را تو میخواهی چنانکه تو میخواهی و عریضه بقای حضور

روحی در وجود بوجود آمده اند و در اول از قبل و بعد خواسته بودیم
و ما دوست و چون و انور موجود نبود از خشکی آمدیم و در خدمت پیر روشن دل
پاک ساده مستقیم خادم صادق جمال اقدس امی آقا محمد علی صباغ یزدی که از مشهورین
مؤمنین سابقین بود و از حرکت و ارسال بعلیه اسلام بامیر خوری مستخر و
تباہی و همه جا همه وقت بر خدمت و جانفشانی مؤید مشرف شده و از لقا و زیارتشان
مخطوط و مسرور و شاکر گشته ایم بجز خدمت ایشان و منزل دیگر در خانی بودیم و روز
سیم بعد از منوره عکاک که در قرآن می فرماید ضرب پنجم سور له باب باطنه فیه الرحمه
و ظاهر من قبله العذاب و در مقام دیگر فادخلوا الباب سجداً وارو و در مسافر خانه
که ما نماز حق سبحانه و تعالی است و تورات بشارتش را فرموده و کذک شیخ و ابی
و کوشش را نموده و در اخبار و آثار بصره و کنایه المبح از تصریح فروده اش مذکور است
مشرف و زیارت حضرت آقا میرزا محمد روحی نداه که بشراعت و منقبت و منافع
خادمیت مسافر خانه مستباهی و مسافر از بود مشرف شدیم و سه نفر بودند که جمیع طائفین
سحل و مشرفین اهل بها آن را نفس را منتجب و مصطفی و برگزیده و جوهر الجواهر و خلق شده
و مبعوث شده برای آن خدمت میدادند این حضرت آقا میرزا محمد برای خدمت
مسافر خانه و حضرت حسین آقا روحی له دلشانه و استقامت و بصره و بصیرت و انجالی
القدر برای خدمت حضرت سید الله اقدم غصن الله اعظم و میرزا آقا جان علی علیه السلام
برای خدمت پیر ظهور نور الله نور السموات و الارض مرسل و مبعوث انبیا و مرسلین
صد هزار حجرت خود پس نشدند و تا یوم آخر خدا بین بودند و خود را قابل و لایق نشان
و مقامی ندانستند حضرت آقا میرزا محمد شش با کمال ثبوت عروج فرمود روحی لرتبته الفدا

حضرت حسن آقا نور ثبوت و عرف خلوص محبتش قلب را روشن و مشامها را مطهر نمود
و بس امید داریم که با حسن عاقبت منتهی شود چه که عاشقان کشکان معشوقند بر نیاید
کشکان آواز و بر دنیا و آخرت و ملکوت اما جالمیشاق الله پشت بازده و قدم
کذاشته و محبت ولی امر الله بخوانسته و از هر کجای آسوده است ولی میرزا آقا جان خود
پسین و خود پرست شد و بسوء عاقبت رفت باری و مسافر خانه خدمت ایشان مخطوط
بودیم و حضرت سید الله عنایت فرمودند و در ظاهر ظاهر چشم و گوش عنایت فرمودند
چه که چند سال بعد چشم ضعیف شده بود نشانیکه از گوشستن و خواندن محروم الا بر حمت و
چون مسافر خانه بقدوم مبارک مزین و منور و معطر فرمودند و مشرف شدیم و عطاقت
و مهربانی و بندگی و از فرمودند و از چشم و گوش سؤال فرمودند و حیرت را بعضی رسانید
تفسیر آیه مبارکه که کتاب اقدس را فرمودند که میفرمایند سرانرا شدند و موسی زمین است
و فی ذلک آایات للذین الی مقتضیات الطبیعه بنظر و انی برای امراض استیسه چشم و
گوشش و امثالها که نشان موسی سرخو بست و افق مرض و جالب صحت است از اول
سر تراشش و مویش را بگذار و ثانی بنویس و لوروزی ده کلمه است و خوردن خورده
هر قدر چشمت بهتر شد زیاده کن باری فانی صاحب چشم و گوش شد و ضعف آن طفل این
بار و در رفع شد و حال که رسن شستاد و با بجا و از است هنوز ضعف چشم و نقل گوشش
بمرتبه ایام سودان سی و پنج سال قبل زرسیده است و بعد بخدمت انحصان و طائفین
مشرف شدیم و الحمد لله رب العالمین و سلام علی اهل البیاء من الله مؤید المخلصین
الناجین بجهت چشم شب را بشوئ و مشرف حضور مشرف و فایز شدیم از
قبلیه الله هدی محبتین کور فرقان روحی لم الفداست از المبح الکلام الی الله فالصنوا چون

بجهت چشم

بجز در سید کلام سکوت کنید و در آن میدان کلت اعلی مبارک البالغین من الاولین و
 الآخین قدم نگذارید السبیل مسدود و الطب مردود بلی فرمودند حاجی علی رافر ستادیم
 سودان دیدن کند و مراجعت نماید زخرف دنیا می دون اورا مانع شد و تو موفق شدی
 اشکر ربک بهذا الفضل العظیم حدیثی در اسلام زیارت نمود که ملائکه انواع واقسامند
 طایفه دایم الصلوة اند و خربی دایم الذکر و فوجی دایم الركوع و جماعتی دایم السجود
 اعظم از کل ملائکه هستند که واله جمال ذوالجلال اند مصداق این حدیث شریف را
 و عکا و طائفین مشاهده نمود قریب صد نفر مهاجر و مجاور و مسافر بودند و بایکدیگر در کمال
 محبت و اتحاد و خلوص و دواد و از صحبت و معاشرت و خدمت بهم مفتخر و مسرور و حقیقت
 جنت و نعمشان میدانستند و اکثری هم کسب و تجارت داشتند و بامری مشغول بودند
 و قانون و سنت شده بود که از سه بغروب مانده تا دو سه از شب گذشته بعضی را بصر
 طبع مبارک رب العالمین احضار میفرمودند و مشرف می شدند لذا تمام این نفوس از
 سه بغروب مانده دست از کار و شغل کشیده هر دو سه نفر و سه چهار نفری در جائی
 از اطراف بیت مبارک بعضی مثنی می نشستند و بعضی ایستاده و جمعی نشسته و
 نفوسیکه مرجع اشغال باهریه بودند در بیرونی حضرت من اراد اللہی در قهوه خانه قدمت
 حضرت حسین آقا و جمعی در بیرونی نشسته و یا ایستاده و یا راه میفرمودند چه که مبارک
 از بیرونی و اطرافش مشرف و مقابل بود و حرکت و مثنی مبارک را زیارت می نمودند
 و بسیار هم می شد که محض فضل و عطا و بدست مبارک اشاره میفرمودند و میخواستند
 و مصداق ادخلوها بسلام آمینین ظاهر میشد باری این نفوس متحده کتف و واحده
 که فدای یکدیگر بودند برای هر یک یا هر جمعی که اذن حضور میرسید بقدری مسرور می شد

که ایضا

که احدی را نمی شناخت و بسرعتی می شناخت که در دیوار را بجزب و شور و قص میآورد
 و اگر با صحبت میشد نمی شنید تا برود و مشرف شود و بخت لقا که اعظم انجان
 است و ابی الرضوان و لارات و لاسمعت و لاطهر عین و سمع و علی قلب فایز شود
 و بعد از مخصی بفاصله و فائق و ساعتی بخود بیاید و نفوس را بشناسد و صحبت
 کند و بیانیکه فرموده اند از صد نفر یک نفر بتواند سر و پاشکسته و آلوده بمشعر
 خود حکایت و روایت کند اما از دیدن و وجدانیات احدی قادر بر بیان و اظهار
 نبود حضرت رسول خاتم النبیین اشرف المرسلین روح العالم فدائه مجوس و سجون نبودند
 و بظاہر اسیر و زیر زنجیر و تهدید قتل و شمشیر نبودند بلکه بسلطنت و غلبه و شمشیر کشتن
 و گرفتن و بستن و اسیر کردن مأمور و ناچار نفسیکه بر این شون قائم و ظاہر است
 نفوس از ادخال نقد و بخوف و رجا از او متمق و زردش خاضع و خاشع اند علی الخصوص
 مومنین که مجتهد دارند و حجت معلم بزرگ است برای آداب حضور محبوب معذک
 کلمه مومنین مذعنین در مثنی بر حضرتش تقدم می جستند و در بین صحبت آنحضرت
 صحبت می داشتند و صدایشان را حضور مبارک بلند می نمودند و حضرت در حرم شریف
 داشتند تا مل و ممبر نمیدوند که خود بیرون تشریف بیاورند و آنحضرت را صدا میگردند
 و میخواستند و بدون اذن مشرف میشوند و در و لائم و ضیافات بعد از فراغت نمیفتند
 و آن حضرت باین وساطت تحمل رحمت میفرمودند تا عاقبت جبرئیل از سدره المنتهی آید و
 لا تقدوا بین یدی اللہ و رسولہ لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ان الذین ینادونک
 من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون و لو صبروا حتی ینخرج الیهم لکان خیر الیهم و اذا کلتم
 فانتمشروا و امثال ذلک که صراحتا نهیشان فرمودند و ادب

ت

تعلیم شان فرمودند و آفتاب عظمت و اهتد و جلال سلطان لاهوت سیکین
 و وقار علی الظاهر محروس و محکوم و مخلوب و مظلوم و با اینکه هر کس هم مشرف می شد
 کمال عطوفت و عنایت و ذابغ و نوازشش را می فرمودند حتی شوخی و مزاح می فرمودند
 که نفسی که مشرف است بخود آید معذک نفسی در محضر مبارک از مقبل و معرض عالم و جهان
 عاقل و عاقل نتوانست ده گانه مرتب عرضی نماید و البته گفت و سستی حاصل نمود حتی
 بعضی بقصد و غرم محتاجه و مجادله مشکت حضور نمودند و تفصلاً و اتماماً للحجّه و اکمالاً للنیة
 تشریف پیشگاه بارگاه عظمت و جلال یافتند و چون پرده را برداشتند و آنگاه صوت
 مبارک را نمودند که بفرمایید و انوار وجه آفتاب انور جلالت را زیارت گردند بی اختیار
 سجده کردند و داخل شدند و بعد از اذن جلوس جلوس نمودند و ابد قدرت عرضی و
 اظهاری و متوالی حتی جوانی سواهی تعلیم تسلیم اظهارند اشقند بعضی تقلیب شده با کمال توفیق
 ارادت و بعضی محبت و نفوس هم با غفلت و جهالت مرتخص شدند و سحر نسبت دادند و
 مؤمن عرضی می نمود می توان تحمل ادب و فنا و محویت نمود ولی مفروض داخل شدن و
 مقبل خارج شدن و دشمن وار و شدن و دوست مرتخص شدن و مجال احتجاج
 مشرف شدن و عرضی نمودن و بعد از پیرون نرسدن از شدت اغماض سحر نسبت دادن
 کبر محل شود و جلا آن فیضی که از حضور نفسی حاصل می نمود لایذکر لایصف لایحیدر لایغیر
 آفتاب آمد دلیل آفتاب پست و چهار سال اشراق انوار از مدینه منوره عکا بر این
 و مسأله مشرق و نور پاش بود تا نه سال از مدینه پیرون تشریف بفرمودند و چون حضرت
 ستر الهی جوهر الارواح لبعو دینه الفد ازین باغ رضوانه اخذ کردند و مدت شش
 هفت سال زحمت کشیدند و عمارت ساختند و حقیقه رضوانش فرمودند و جوایز

جمال ذوالجلال تشریف فرمای بلخ رضوان شوند در ظاهر هم محبوسند و منجوسند
 بی اذن حکومت باشند متصرف و اجزای حکومت را بر آن داشتند که مفتی اقدیب
 مرحوم که ریاست دولتی و ملتی داشت و اول شخص بود و ارادت حقیقی خالص بهم
 بخدمت سرکار آقا داشت فرستادند حضور مبارک و مشکت نمودند که باغ رضوان
 بمقدم اهل رضوان بستان فرمایند حضرت ستر الهی با سواه فداه مفتی مرحوم را که از
 اجتهاد علمای این صفحات بود و ریاست دولت و ملت داشت و بحقیقت خلوص ارادت
 و محبت بخدمت من اراده الهی داشت کما شتند و تعلیم فرمودند که برود در باب
 اندوخی مبارک را بگوید و مشکت اذن حضور کند و مشرف شود و مشکت و استماع
 نماید که باغ را بقدم مبارک اظهر انور مزین و معبر و مشرف فرمایند و چون مشرف
 میشود روحی و روح الوجود لعلطفه و لاویه اهدا برای مفتی تو اضع میفرمایند آن شخص
 شاخص طویل خود را روی پای مبارک میاندازد و بدین مبارک متوسل می شود و میگیرد
 و عرض میکند حاجتی دارم و بگویم متوسل و بدین مبارک تشبث شده ام هر قدر
 هر امر میفرمایند که دامن مبارک را بکند و بر حسیز و التماس و الحاح مینماید که تا حاجتم
 بشرف بقول و امضای مبارک مشرف نشود دست بردار نیستم می فرمایند چه میخواهی
 اجابت میفرمایم جل جلاله و عظم ادبه فانی اجابت و میفرمایند کما شت پان مبارک
 اقدس اطاعت میکنیم بود مجله مشکت مینماید که باغ را در وضه رضوان فرمایند و بخت
 رضا و شرف قبول مغتر و متبایش میفرمایند و مرتخص می شود و مژده قبولی مشکتش را
 برای متصرف و دولتبان می برد و کل مسرور و شاکر میشوند و جشن میگیرند سزاوار این
 سلطنت مکتوبه این مژده بودیت و رقیقت و محویت و جان فشانی غصین الهی و قیوت

فرع منشعب از اصل قدیمی است که باین جلال عظمت در سخن عظیم امر الله
مرتفع و علم قدرت و جلال الکی را فوق تصور مشیده ملکوتیه و رحمانیه بلند و مانند
جلت قدرت و عظم سلطانه و سبق احسانه و تمت حجت و احاطت رحمت و عدت کلمه عظمت
نعمته و ظهرت بنیاته و احاطت الارضین و السموات آیاته و لا اله غیره مقصود این که
روحانیات لایذکر و لا یوصف است و حیاتیات و محسوسات این نیز عظیم را مقایسه
بنظورات قبلیه نماید عسی و لعل بقدر فنا و نادانی خود عظمت ظهور را بچشم ظاهر مشاهده کنیم
و ادراک کنیم که قبل عقول و مدارک و حجت و ایمان و ایقان و عرفان بمنزله لفظه و علقه و مضمون
و عظام و لحم بوده و نتیجه و ثمره اش بلوغ بمقام حسن الخالقین فقبارک الله الملک الحق
الیقین و این ظهور اقدس صمدانی و طلیح امنع ربانی مقام بلوغ عالم انسانی و رتبه اعلی
و اشرف سنوحت رحمانی و نتیجه و ثمره اش نفوذ و جریان تعلیم و صایابی جمال مینان سبحانی
بقوت و قدرت عبودیت و جانفشانی من اراده الله چون جان فضایل ملکوتیه و وحدت
اتحاد انسانیزاد را کلبه امکانی حکمران است سبحان الله مالک ملک و الملکوت
از قصه کوئی خارج شدیم سه ماه مشرف بود تشریف فرمائی قصر مرزعه شدند که بسعی و کوشش
و حسن تدبیر سرکار آقا گرفتار شده بود و فضلا فانی را خواستند و در قصر
بشرف مشول فایز و متصاعد شد و شب را اذن فرمودند مشرف باشد و بعد از مشرف
شدن که حقیقت مانده است بجمع معانیه و کیفیت و بهوت و جنت در رضوان است
با کمال آلاء و تصور با و عرفها و انهارها و اشجارها و ثمارها و از بارها و ما قدر فیها
که من لم ینق لم یدر آیدیم پایین و مانده آسمانی جنانی جسمانی تساول نمودیم
و علاوه از حضور بهم عنایت فرمودند خدا یا نادانیم و ناوانیم تو قدر دامن کن و لسان

دلب شاگرد رحمت منسه باید چون در قصر جای خواب نبود در خدمت حضرت کلیم
روحی لثراب تریبه الفدا بزرعه انستیم و صبح نیز مشرف شدیم و مرضی فرمودند و چند
مرتبه هم در باغ رضوان مشرف شد و آیام عید رضوان را در منزل حضرت کلیم
رضوان گرفتند و منزل فانی بهم سپید و بی آن مبارک پست بود و چون خارج منزل
متدد بود و غیاب را هم منزل داشتند از جمله یک یا پاشائی رئیس کمرگها و اردو عکا
شده بود و در آن خارج برایش منزل معین نموده بودند و عصر اول رضوان از اندرون
پرون تشریف آوردند در حالی که رئیس کمرک و اجزایش نشسته اند بلا اختیار
برخواستند و باینکه عادت و آدابشان تنها گردنت تعظیم نموند و بمحبت و تمجید و اله
جمال پیمثال ذی الجلال شدند و چند قدمی مشرف نمودند و عنایت و عطوفت
بحضرات فرمودند و داخل اندرون شدند رئیس و الچه حیران سوال نمود این بزرگوار
کیست روح القدس است یا ملک الملوک ملکوت عرض شد و اله حضرت عباس
افندی و جناب نبیل علیه بهار الله و غفرانه هم آنجا تشریف داشتند و موافق
بودیم و اکثر شبها مرحوم متصا عدالی الله در ویش صدق علی و آخر شبها حضرت
مرفوع آقا میرزا محمد خادم مسافر خانه روسی لترتبه الفدا هم و احسن تشریف
میاوردند و در جوار بارگاه اقدس صحبت و موافقت می نمودیم و شب چون روز
فیروز بود و بسیار می شستیم و مسرور و مخطوط و مشغول بودیم و شبی جناب درویش
تشریف برد و خارق العاده بین الظلوعین تشریف آورد و متلی بخوردن تریاک بود
و ترک کرده بضمیق لثیبس متکشته طبای حاذق حکم بخوردن کمی می نمایند و در باغ رضوان
خشاش کشته بودند مسلت بیناید تریاکش را او بیکر برای احتیاج یک لیره عنایت

میفرمایند که صرف حفظ صحت خود نماید و علاوه از شهریه اش پنجاه قروش ذخیره
 نموده و شب تک نفس لغتبی شدت می نماید که نزدیک پر و از بوده است فرمود
 دیدم یک لیره و پنجاه قروش در اسباب من باشد با انقطاع و تجرد و توکل مخالف است
 آمده بعرض رسانم و بعرض رسانید روحی و روح الوجود لغتبی الفدا فرمودند
 ما ذخیره را دوست میداریم روحی بصیرت الفدا فرموده بسترین و خوشترین ذخایر
 این است که لیره را امتنع و چاهی گرفته بحرم اقدس فرستم و تقدیم نمود و بجز قبول نایز
 و چون بسترین ذخایر عرض شد متبسمان فرمودند بر بانس تمام و دلایش متعین است
 و چند مرتبه هم در او آخر شب نزدیک بصف شب که چشمها خواب چشمهای عطوف پروردگار
 در حسیریان و چشمهای بندگان مشتاق زیارت محبوب آفاق روشن و بیدار و ذلک
 من فضل الله و چون اذن مرخص شدن دو پانزده روز بعرضه و واسطه مسلت تاخیر شد
 و اجابت فرمودند سیم را حضور مبارک حضرت غصن الله اعظم مشرف شد و از
 احترام فراق و اشتیاق بعرض رسانید فرمودند اگر ضامن میدی که پانزده روز دیگر
 مشرف باشی و بعد بکمال سرور و فرح مرخص شوی ما ذوقی تعظیم سروری تشکری نمود
 روحی و روح الوجود لعطوفه الفدا فرمودند بشرط ضامن فرمودیم عرض شد سرکار
 بتتم فرمودند و عرض شد قصر محل جلوس مبارک اقدس مشرف و مقابل و طرف
 راست پرونی سیر کار آقا بود لذا داخل و خارج را ملاحظه میفرمودند و مشرف شدن
 فانی برای صیت و اجابت فرمودند حضرت سرالهی هم مشهود لذا از فوق فرستاد
 که نزد مسافر خانه مراجعت کن چه که پانزده روز دیگر هم نماندی و با اینکه منتی اموش
 احضارش و مشرف شدنش بود و بایوس شد مع ذلک چون بصورت مزاج بود و

عرف عنایت از آن محبوب بقدری لذت بخشید که تا مسافر خانه پر و از نمود و چون
 رسید در ظاهر ظاهر رسید و کل را بوجد و سرور آورد و در این پانزده یوم رحمتی
 سرالهی بقدر احتجاب و ادبار و تیردن و اعصار مشرف شد و بجهت یافت
 و مسترت نمود و هر گز نمی شد پر قسم عنایت میفرمودند عقول و مدارک
 خلقی کنجایش احصای بخشایش را نذر و تا چه رسد باحصایش و چه رسد باظهارش
 و شکرش انه هو الشاکر الحمید بفقرو ذلت و حقارت و اسارت بودن مجبوراً
 بر بند و بغزت و راحت و عننا و ثروت و اختیار آدمیم و زخرف و اسباب
 تقدیه و ذهب غیر مسکوک داشت حضرت غصن الله الاظهر روحی لذات تراب ترست
 لعنه فرمودند که میفرمایند این اموال و اندوخته ات اگر برود در ارضی هستی عرض
 شد مثل اول می شوم زانیکه از ایران خارج شدم نداشتم حال هم که داخل می شوم نداشتم
 باشم ایمان و قبایل و محبت و ایقانم ریح و نفع و غنا و ثروت و ذخیره و اندوخته
 ابدی سردی دارم ثانیاً خود عنایت فرمودی ثانیاً تقدیم نمود و قبول فرمودید
 و در ثانی بخشیدید و بدانند انت مقصود را و گذشت در مرخص فرمودند از مواعظ
 و نصایح و بدایع فضایل عالم نهایت که در صحف و الواح مقدسه نازل شده است و در
 این سه ماه حضور آن فرموده اند مختصر مفید و ثمره عزیز و حمیدش را اگر فرمودند و غنا
 هم امر فرمودند چون بچاک ایران رسیدی آثار و آیات ملک محنت را از روی بینی
 بسیار که بعد برایت هر جا خواستی بفرستد و با آن کار و اینکه هستی نوشجات نباشد
 و صریح بود که پان مبارک اقدس برای حفظ بود و مرخص شدیم و از راه موصل و
 دار السلام آمدند که برویم و اسلام علی اهل دار السلام الذین دخلوا فی ظل سوادق

و در بیروت و حلب و دیار بیک اجاب را ملاقات کنیم و در موصل حضرت زین العابدین
 و اسراء الله علیه السلام بهاء الله را زیارت نمایم و نوش جان کنیم همراه است حضرت زین
 سواد کنند و هر جانی بخدمت اجاب رسیدیم و از حسن معاشرت حضرت من آرزو
 اندهمه با بچه نسبت ارادت و عبودیت بخدمت عباس افندی نزد جمیع مومنان
 عثمانین و اعیان آن مدن و بلاد عزیز و محترم بودیم و هر کس که بجنود و
 حضرتشان مشرف شده بود حقیقتاً بنحزب و شیشه حالات و کجالات و اخلاق بسیار
 بود و در ستایش و مدح برفانی پیشی میکرد و با اینکه مسافرت خشکی زحمت و مشقت
 بقدری عظیم است که المشرق قطعه من السفر از قبل وارده است برفانی بواسطه عبودیت
 بخدمت عباس افندی و محبتش و مهورین و بزرگان قطعه جنت و رضوان شد تا بمو
 بلقاء و زیارت حضرت زین و احب الله روحی فداهم مشرف شدیم و مرحوم متصفا
 الی الله آقا میرزا محمد وکیل روحی لترتبه الفدا هم از اسراء بود و با مضطرب درین
 پیری ارسای دوز شده بود و فایز این نشان بر دند و بافتند و عسرت و جمعیت
 کمال رعایت و محبت را ایشان و محترم صلح و نیت و صهرشان مرحوم متصفا
 الی الله آقا محمد تقی بنفانی فرمودند که بخل و شرمسارم و جز دعای منفرت بر آن
 متصافین و موفقیت و توفیقیت برای بازماندگان ابناء و بنات و صهر مرحوم
 عموم و سینه ندارم و اجاب موصل و حضرت زین نمونه ساحت اقدس و مدینه
 مقدسه عطا بودند و کمال اتحاد و اتفاق و یکجائی داشتند و در خدمت و رحمت
 از یکدیگر سبقت میکردند و قصد و اعلی جز غیر رضای مبارک اولاد و طوائف و زیارت
 و تقای مبارک نماندند و تا سبب محفل البر که هم نموده بودند و از درجه محفل البر که

بجست ششم

بنا

تجارت می نمودند و کوچک و بزرگ اجاب در این محل شرکت و سهم بودند و این
 قرار که هر نفسی هر روزی چه قدر مصروف ضروری لابدی دارد و باید هر وسیله
 مشروع مصروفی این مصروف را پیدا کند از ده شاهی نیم شاهی تسلیم محل البر که
 نماید آنکه ده شاهی مصروف دارد ماهی پانزده شاهی بدهد و آنچه زیادتر یا دتر و
 اینوجه تجارت شود و هر یک از سهام و شش گانه چین اضطرار و اتصال حق گرفتن
 آنچه واده است با فرعش دارد و از همان روز باز باید کالسابق بدهد اگر کسی هم
 موصل است و وقتی از ابالی اورپ مروری نموده اشتاد دوست شده از بنا
 و وضع محل البر که مطلع و میگوید این اساس بقا و دوام و غلبه و عزت و بهایگیری است
 چنانکه قبل از ظهور مبارک در طهران یکی از اورپا پشایان بقانی فرمود شاتام می شوید چه
 که هم جرم و عزتشان صربان است که چون مثل خودی را دیدید دیاکان کردید دیگر
 میتوانی مثل خود کنید فوری از کسب و کار و معیشت و زندگانی دست میکشید و
 قدر و جاهی و تملکی برای روزیاش و با بقرض باشد موجود کرده برای صحبت
 خوانست بجای میسر وید و هر یک از شما با هم شنید فوری با تمهیه یا بلا تمهیه شتاب
 لذ مضطر و متاصل خواهید شد روزی خانه میفر و شنید و وقتی بلوغ ملک منفعت
 و زمانی و کان و بالاخره پریشان می شوی و مجبور بر غربت بر غربت و وحدت
 و کربت و فرار از لذت امتنان مشقت و افکارشان و پریشان و فراموش خواهد شد بخصوص
 و محاربتان دولت و ملت و الهی ملک است جواب داد صحیح و سداد حق و صواب
 است لکن از امور خلق ملکی بشری باشد ولی چون منسوب الی الله است و او
 شان است مظهر موجود و توفیر و حافظ و حار شش قوی قدیر و بزرگ حکم است

له مصون و محفوظ است و در ترقی و علو است مقصود این است که در علم سیاست
 من مبرهن است که آن حال اول که تاسیس محل البر که است شاید بقا و ترقی و نمودار
 و اتحاد و اتفاق عالم گیری است و حال ثانی که حصر اوقات است در اجتماع عیش و
 عشرت و فراغت قلب از کسب و معیشت بخریبنا و زوال و محویت میشود و لکن هر
 رزقی مقدر و مستر است طفولیت را رزقی و بلوغ را نسیبی و جوانی را قوت و قدرتی
 و کمال عقلا تدبیر و سیاستی است و چون مرتبی و مسلم بصیر و آگاه است بر زمانه
 باقتضایش روزی میدهد و تربیت میفرماید بجهت مصلحت امر آتیه مسرور
 و تنعم بودیم و مکاری گرفتیم و حرکت (پرواندوز) که آخر حدود عثمانیت بودیم
 و ابا لیس کرد و بسیار خوش آب و هوا و صفا و پر نعمت و از زانی و فراوانی است فامور
 ترک اند و بواسطه تذکره حکومت رفتیم کی از مأمورین عکا آمده و بزیرات حضرت
 عباس افندی روحی و روح الوجود فداه مشرف شده بود و فانی را شناخت و کمال
 محبت و رعایت را نمود و ابالی و اعمیان و عرفاد علمایش از سفر سلیمانیه حضرت
 مقصود روحی و روح الوجود لذات تراب مرقد المبارک المنور المعبره مطلع و آگاه
 بودند و بواسطه آن مأمور ده دوازده روز که اقامت را و ندوز بود مراد ده نمودند
 و سؤال و جواب بسیار شد از امر الله مطلع نشدند ولی بعبودیت تیرا عظم قلوبشان
 روشن شد و رساله گشت گشت از محفلی حضرت عباس افندی شاید ده سواد تافانی
 بود برداشته و حاجی آقا جان نراقی که کربلای آقان بود و منفرین و با احباب نراق
 معارض مؤمن و موقن و شیفته و فریفته و سوخته و کخته امر الله شد و بجان فشانی و
 صفا و نورانیت و روحانیتی ظاهر شد که از فانی و امثالش گذشته و پابر سر ملک و

ز خارش گذشت سال بعد شصت و پنج و طغیان شیخ عبید الله شیخ طریقت از اهلسنت
 بروز نمود که با جمعیت بسیار برگرفتن ایران شتافت و پنجاه گرو و خسارت و بیخای آقا
 شد و دوسه هزار نفر رغبت یکمانه را با اسم رافضی بودن گشت و غارت نمود و ساو
 چپاق را محاصره نمود و تجار زراعی احباب و کربلای آقا جان روحی سزا هم مضطربین
 متاصلین بلا زاد و در احدی ساوه مندر ارمی نمایند و کرسنه و نشسته و آزرده و
 افسرده و خائف و مضطرب و عاجز شده اند در حال و عدت و کربت عرض می کنند
 خدا یا تو کربلای آقا جان و کربلای آقا جان تو اگر این قسم کرده بودی روحی بودی بعد فرج
 میرسد در راحت میشود و لوح منبع مقدسی با شکارش نازل میشود قریب این مضامین روح
 بخش دل نشین امی و لعن من دد الف نجوای کربت و محنت ترا شنیدیم حق با تو است
 و آن ربک محکم و یو پیگ و الحمد لله ابواب برکات من جمیع جهات بر وجه او و
 سلیل حلیل جانیش باز شد و حاجی آقا جان و حاجی نصر الله در ملک و ملکوت ترقی نمودند
 و پدر پسر روشن ضمیر و پسر جوان شجاع مستقیم و پسر روحی لها القهار و از آنجا بسا و جرات
 که اول خاک ایرانست و ابایش سنی و اکثر تجارش بهمانی و نراقی و بسیار ایشان آبا
 خوب مستقیم که منم اخوین تمصا عدین الی الله حاجی نصر الله و آقا اسد الله علیهما رحمة الله بهاء
 الله بودند و در کار و اسیرانی که حضرات بودند منزل گرفتیم و خورده خورده فایسته
 بواسطه مراد و با احباب و احباب بواسطه خصوصیت بلا سابقه با فانی مصروف شدیم
 و چهار پنج نفر تبلیغ شد و شهباز بسیار فانی از اغیار در منزل بسته آیات و مناجات
 میخوانیم و صحبت امر الله می نمودیم نصف شب گذشته کسی بسیار آمده در زد چون باز
 شد با کمال ادب عذر خواست و اذن دخول خواست و وارد شد و کبریة اظهار طلب

و کسب اطلاع از امر الله نمود و فرمود شما با معروف شدید باسم امر جدید و آنچه
تقریب در حالات شما باشد خلاف تقوی الله و منافی آداب اسلام و انسانیت
دید نشده و امر را واهی و بی اصل چنانکه معروفست ندانست تا مشب
قصود و عقب جمع حجرات بشیند و ملاحظه نماید بر جمعی که مجتمع اند بچه مشغول و مسرورند
جائی دیدم قمار می کنند و محلی غنیمت و مکانی حساب تجارت و منزلی از شما با خدمت
و مکانی ترقی و زیادتی شمار از بسیدینی علما میگویند و اطاعتی صحبت شما است و یله
میگویند سپوده سخن باین درازی و امر باطل باین قوت و شجاعت و فداکاریست
و باین محل رسیدم شما گاهی ادعیه و زمانی آیات و صحبت و لشکومان از خدا و پیغمبر
و ائمه اطهار سلام الله علیهم جمعین شنیدم و شواهد حقاقت این ظهور است از آیات
و اخبار که دانستم شما بخدا پیوستید و سزاوار هدایت حال پان کنید و صحبت
کردیم و همایش مؤمن و موقن شد و دیگری کتاب مبارک انقاز گرفت که در محل
خود شب بخواند و حقیقت امر الله را بداند و در خان منزل داشت فرمود شب ششم
شروع بخواندن نمودم ترسیدم کسی باید و پرسد و بپند که کتاب با پهاست جان
و عالم را آباد و در طاق را بستم و شروع نمودم توهم آمد که شما با در این خان مستقیم
و اول شب است و در منزل را بسته ام کسی باید میگوید لابد کتاب با پها را بخواند که
باب را مسدود کرده است خواهد چنان حال آمد که هر کس بفرود اول شب خواهد آمد مقین
میکنند که کتاب حضرت نردمن است و خواهد نام که آن شب بر خیزم و بر حجت
بخوانم بجای کتاب را بر دم در آخر طوبی که داشتم و آدمم متفکرا میخیزم که چه قسم این کتاب را
بخوانم و مطلع شوم مگر منجز بایه مبارکه الا بذکر الله نظمن القلوب شد قرا آوردم و

و تلاوت نمودم تا بهین آیه رسیدم ملاحظه شد قبل از این آیه است لولا نزل
علیه آیه من ربه قل ان الله یضل من یشاء و یهدی الیه من اناب چرا نازل شده است
بر پیغمبر آیه از پروردگارش بگو خدا هر کس را میخواهد گمراه میکند و هدایت میدهد باید
کسی را که با و رجوع و انابه نمود و بعد می فرماید و جبین من یمین نفوسی مبشده که
مؤمن شده اند و مطمئن شده است قلوبشان حیرت و طلب و مجاهده پشتر شد و
بجز و ذلت و روسیاهی رو بخدای غیب و ان مهربان نمودم و از او راه نجات
و آب حیات خواستم کمر تبه این قلمم وارد شد که تراز خواندن و بودن کتاب نردت
خائف و هراسان و لرزان و پریشان و پشیمانی چه قوت قلبی داشته است
آنکه این را ابتدا نوشته است و از قلب و لسان و علمش جاری شده است
و این معجزه ایست که بشر از او عاجز است و چه قدر قوی القلب است که قوتش در
سیما ری بثنانی نافذ شد و اثر نمود که بجان آهنگت مشه با نگاه نمودند و شبانه
قوت یافت که روز در حال تجارت و خرید و فروش و آمد و رفت هر وقت فر
داشت سواد بر میداشت و علت هدایت بسیاری هم شد آب که جوشنه کی آورد
بدست تا بخورد آب از بالا و پست و چون اول خاک ایران بود بر حسب دستور
اعمال اقدس نوشته است و آیات آنچه داشتیم بحجاب آقا سداقه روحی تریبه انفسا
سپردیم ولی اشیاء قیمتی و نقد و طلا می غیر مسکون را با حضرات صحبت داشته
بودیم که میخواهیم نقد نموده بامیسنی بدیم که بشکرت تجارت نماید که مصارعت
کردش بلا تبلیغ امر سلطان ایجا و تحصیل شود و صلاح دیدند که در تریزه صلح دید
حضرت متصاعده الی الله حاجی احمد سیلانی روحی تراب تریبه انفسا که از سابقین

اولین السابقون السابقون اولئك المستبرون و شهرین تجار است با کسی شرکت
 نمائیم و نه حضرات و نه فانی ملقت شدیم که چنانکه کتب و آثار را میگذاریم که بعد
 تر بر سرانند خوب است زخرف و کیا دون هم که رافع احتیاج است بسیاریم
 چون قضا آید بسبب ابله شود و البته حکمتها در این غفلت فانی مستور بود بسیار
 هم ظاهر شد مکاری گرفتیم و با تیه و تدارک بیشتر از پیشتر و قریب صبح از ساوجبلا
 حرکت نمودیم سرخ نرفته بودیم که از پشت تل پست سی سوار کردیم رحمت در قافله
 و اسباب فانی از قبل نشان کرده فانی و میرزا حسین را از مال انداختند و مال و
 اسباب آنچه بود بردند و در حیب فانی نوزده لیره بود در پنی که نرسد ازین جوی
 نشان کرد و انداخت و بعد از برون رفتن برگشتند و فانی و میرزا حسین را برهنه
 نمودند و چیز کهنه بعد از انما سیس برای ستر عورت دادند و زیر جامه را هم بردند و فرستادند
 و مکارها هم بعضی عقب استرهای خود رفتند و فانی و میرزا حسین در پابان سو چون
 مطهرن شد که دور شده اند آن لیره را برداشتند و نزدیک صبح برهنه رحمت
 بسا و صلاقی نمودیم آقا سید احمد و احباب مطلع شدند و لباس آوردند و پوشیدیم
 و وجه را بجناب آقا سید احمد دادیم که تدارک مختصر لباس و اسبابی فرماید و چاهی
 صرف شد و رفتیم بکجومت عارض شدیم و حضرت میرزا حسین خان نخل حضرت
 اجل صاحب دیوان مرحوم حاکم و والدش شیکار آذربایجان از حضرت و لیبند کردون
 بیایونی مرحوم منصور مظفر الدین شاه و او خواه ملکوتی صفات و دستکاه بود و در
 دو نامور فرستادند بایل میمش و فانی هم با نامورین رحمت برد و مرتبه نامورین بر
 خود جره و برای آمرین خود ستر آتعارف و پیشکش گرفتند و بایوسا مراجعت نمودیم

جناب نصر الله خان روحی فداه فرانش ناشی حکومت ساوجبلاق و کلانتر طبر بود
 و از احباب بسیار خوب که حقیقه نثر نشان مهانخانه احباب بسیار با فانی بجیت
 و همراهی فرمودند می فرمودند شکایت بکجومت و ایالت و سلطنت ملکی فایده ندارد
 خدا خواسته است و عریفه بحضور مبارک مالک الملوک ملک و ملکوت عرض کن
 خدایا همین که میفرمائی مال مراد اول خاک ایران بسیارید که از بعد برایتان بایارهای تجار
 بیارند باید مال بنده ات را هم بفرمائی و یا الهامش کنی که بسیار د و بعضی احباب هم
 فرمودند که خواستیم بگوئیم ملاحظه نمودیم عالم السر و الخفیات فرموده چه افضولی
 و صلاح بینی کنیم چهار ماه توقف شد و بمرات امر برای رئیس بیل میمش آمد و بالاخره
 مرحوم متصاعدالی آقا میرزا عبد الله خان نوری علیه بهاء الله الاهی جدا کردی
 حضرت آقا میرزا عزیز الله خان روحی فداه که از تفضل خون و برادرش و ثبوت
 و رسوخ و استقامت و جان فشانی خودش در جمع مراتب ملکی و ملکوتی سراج و بلج امر الله
 و موصوفت باسم الله و معروفترین اجباء الله و محترمترین اصفیاء الله و مقبولترین
 اولیاء الله خود و برادرش میرزا ولی الله خان روحی فداه نردا و لیای دولتی ایران
 و طهران و قنصل و سفراء دول خارج مسموع الکلله اند و بعبودیت و نسبت امر الله و شهادت
 پر و برادرشان فی سبیل الله مشهورند جدا دریشان حضرت آقا میرزا عبد الله خان فرانش
 خلوت حضرت ولیعهد شاه خدایشیمان بودند و برای انذا اموال با حشمت و جلال و
 خیمه و خنجرگاه و خدم و حشم و سوار و پیاده و دستکاه حرکت بایل فرمودند و فانی
 خدمت ایشانست و خدا گواه و آگاه است از مشرف بودن بخدمت ایشان و حسن
 معاشرت و خلوص محبتشان فانی منجذب حال و احسن ایشان شد و شکر میگوید که مال را برود

که بزیرت چنین بزرگواری شرف شود باری وارد شدند و استقبال نمودند بسیار
 حرمت و عزت نمودند و فانی سفر سیم است که بایل آمده است و دانسته است
 بخت و مهر بانی ممکن است از اینها اسباب و یا نصف و ثلث قیمت را گرفت
 و حکم و امر و زدن محال است لذا با اینکه مدعی بود بسیار بملاحظه و ملاحظت و محبت
 معاشرت میسر و بشایکه بغانی محبت داشتند و میخواهند هم ثلث و نصف اموال را
 بپزند حضرت خان معظم در شتی نمود و سخت گرفت و آنچه نصیحت شد قبول نفرمود
 که تو نوکری کرده و با موریت نرفته اگر سستی شود پشاید بشود و ضایع بشوم بین مور
 و امر او تعرض نمود و نوکرش کرد ویرازد محمد آقای رئیس مجلس آمد باو هم سخن
 و در شتی صحبت فرمود و او اشاره بزود نمود اگر او چون مور و ملخ بختند و خان
 معظم محترم و خدم و ششم و تابعینش را بقدری زدند که قلعه محمد آقا در بلندی حبسست و
 و مهمانخانه اش عمارت فوقانی بالای سر در قلعه و آبادی محل رعیت پای کوه نیم فرسخ
 از قلعه دور است و بقدری حضرات رازند و تاراندند که تا آن آبادی سرو پای
 برهنه بقوت چوب و چاق برودند و هر قدر فانی وساطت و شفاعت میسر نمود و مقبضه
 بالا حسمه طحی محمد آقا شدم که چون تشه و خان برای فانی بود بقوت و مردانگی و غیرت
 بغانی بخش و از جرم و جبارتش عفو و انعام فرستاد عن نمود نرند و کاری
 نه داشته باشند و بعد از ساعتی در ظاهر صلح کردند و کفش و کلابی حضرت را آوردند و
 آوردند سوار شدیم و بمهمانخانه مراجعت نمودیم و از دو ساعت قبل از ظهر تا دو شب
 مانده است و جنگ و صلح و نزاع و آشستی شد آنوقت سوار آوردند و بایقادی
 نان خوردیم و چهار روز و لوا احترام می نمودند و با سبی که میخواهیم خدمت کنیم و ملا فی نیم

نگاه داشتند و بختت حبس بودیم و گویا فرستادند نزد روسای ایلیات و در باره
 خان و جواب حکومت تکلیف خواستند و بعد از چهار روز مخص کردند و منزل
 بود و اساق و حبلق حضرت خان کتک خورده اقامت نمود و صبح که سوار شدیم دو
 سه ساعت از شب گذشته رسیدیم و از سا و حبلق و تبریز و حضرت و لبعید نمود
 شده شد و این عصیان و تهدید و تحویف خورده خورده منجر بعصیان شد چنانکه محمد آقا را
 خواستند و آمد اما با پانصد سوار مسلح لانه با کمال عظمت خلعت هم دادند و اذن
 مراجعت نمودند و هر قدر حکومت تدارک استعداد برای اخذشان بیشتر می نمودند
 هم تدارک مقاومت بیشتر تدارک اگر او بجائی رسید که غزم گرفتن ایران و
 کشتن ارفاض را نمودند و فتنه شیخ عبید اللہی تمیخ عیش و عشرت اولیای امور و
 عدم مراقبت در حفظ و حراست جمهور گردید و شنیده ای باری چهار ماه در سا و حبلق
 برقت آمد و عریضه و کایت پیوده رحمت و شفقت کشیم و رحمت با اولیای
 وادیم و با این که همان بودیم مصروف هم نمودیم شمه توقف و اقامت اقبال
 پس فاضل امین الشریعه سا و حبلق که از اهل سنت و جماعت بود شیخ طریقت که
 سی چهل هزار از او مریدش بودند مروج متضاد الی رحمت الله و خفرانه والد
 حضرت شیخ باب که زیاده تر از مغفور والد مرید و درویش از کرد و غیر هم اطراف
 هستند و در امر آنکال ثبات و استقامت را دارد بشایکه محلش محل اجابست
 و بعضی از اهل طریقت خود و عرفای سنی و طریق اخیری را هم تبلیغ نموده و نزد ظقال
 به این بختت خاضع است و کذکنت بعضی از تجار و کسبه تبلیغ شدند این رنج توقف
 و اقامت و برکت غارت نمودن و فتنه و سکنت و چون از اولایش فارغ و مجرود

بودند خواست بتانی و توقف هر جانی باقتضای مسافرت تبریز نماید آمد میان
 دو آب که شهرچه خوبی است و یک محله اش کرد و یک محله اش گرامی هستند
 که در سلطنت آقا محمد خان قاجار بعد از گرفتن کرمان و کشتن و غارت کردن و
 خراب کردن بسیاری را هم از کرمان اسیر و زنجیر کرده میان دو آب آوردند و
 این فتنه هم از فتنهای عظیم است که در صحایف تاریخیه مذکور است و این خسرات
 عظیمه و شداید کبیره و قد میر و خرابی جان و مال و راحت و ناموس ایرانیان
 از تالیخ مداخلات روسای روحانیه بود در امور سیاست و مملکت چنانکه حال حم
 بمین مرض مملکت ایران و ایرانیان منبند و چه وقت خدا رحم کند باید وسیعات ایرانیان
 بصرف فضیلت و سبقت رحمت عفو کند نماید و بتضرع و انابه تبدیل جنات نماید و تقوی
 بقوت قلب و استقامت کبری بر آنیز و وسوسه فرماید که این سدا بوجی و حجاب
 با جوجی و خرو جالی را بشکنند و بر وارند و ایرانیان را آزاد و ایران را آباد و ورشکند
 و بلا و نمایند و لیس ذلک علی فضل بعزیز اللهم آید اولیاء الامور علی تدارک مافات
 عنهم و وقتهم علی اصلاح حال الجمهور و امنع کل مفرور متکار مغرور عن الدخول فی مصالح
 عبادک و اغناک یا رحمن و یا رحیم و یا خفور و جناب آقا میرزا حسین اخوی زک
 حضرت و رقله شهید روحی لیزاب مضمحه الفدا التشریف داشتند و از دولت وقت
 هم ریاست علمی داشتند مشرف شدیم و فارغ البال و مرقد الحال مشغول و نموید بر تبلیغ
 شدیم و ضیافات و مجالس تبلیغ و تلاوت آیات و مناجات تاسیس شد و از محبت
 اجاب بسیار خوش بودیم و مکاریها نیکه هم راه بودند شبی که در نیم فرسخی ساوجب
 مارا چاییدند و برهنه نمودند خرمینی یافته بودند مقبول برداشته بودند و پنهان کرده بودند

که ملاحظه نمایند کار با چه مشبهی میشود و ذکر شد جناب آقا میرزا حسن سمت ریاست
 داشته و ابالی اکثری با ایشان خلوص ارادت داشته و بعضی هم خوف و طعناً اظهار
 محبت می نمودند و خرچین را آوردند و بختومان انعام گرفتند و لباس و اسباب احتیاج
 بود و بقدر صد تومان برای فانی فایده نمود و برای آنها زیاده تر نمی شد چه که باید بستر
 و رحمت صرف نمایند و آیدیم تبریز و زیارت حضرت حاجی احمد میلانی سابق الذکر که از جمله
 اصحاب حضرت اعلی و سابقین مومنین بحسب ال قدس ای بود و اجاب مشرف شدیم و
 نوشجای را که فرستاده بودند تسلیم فرمودند و بخدمت حضرت آقا میرزا عبد الله خان
 لنگ خورده و حضرت اجل آقا میرزا عبد الله خان سر رشته دار که اول شخص بعد از
 صاحب دیوان و فدائی امر الله روحی شراب تربتها فدا بود مشرف شدیم و بسیار
 از اجزاء صاحب دیوان مقبل و موافق بودند ملاقات نمودیم و خواستیم باز شکایت
 نمایم حضرات منسرم بودند زحمتی است بلا ثمره و نتیجه خواست خدا و اراده غالبه
 قاهره این بود که تو مقصدس و مطهر از زخرف و آرایش شخی سر بس
 باشی و حرکت بقرون نمودیم و وارد منزل حضرت آقا میرزا محمد علی گد خد روحی
 بر قده الله شدیم که قبلاً در بیعت ثانی شرح حالشان مختصری عرض شد و زیارت
 حضرت سمندر و حضرت عموجان آقا محمد و او فرماد روحی لها الفدا که دو سراج و پنج
 بنای و دو بنده صادق خام جان فشان امر الله از اول تا حال بوده اند و هر قدر هم
 دو چار اقلانات مکتبه و امتحانات ملکوتیه شدند بر نورانیت و استقامت و محبت و خدمت
 و نصرت افزودند خدمت ایشان و اجاب مشرف شدیم و از حضرت سمندر استلقاضه
 علمی اطلاق و استضاء خلوصی نبوی استقامتی و از حضرت عموجان حالات ملکوتی

اقتباس نمود و بعد از چندی مرخص شد و در طهران شدیم برای سیر و تماشا
 ضمناً هم راه تحصیل معیشت برای تبلیغ امر سلطان اهدایت روز نیک شنبه بمدرسه و
 موعظه و نماز ایستادیم حاضر شد و صحبت از تورات و مینات و امارات و ولالات
 ظهورات نمود بطرس صاحب که رئیس و معلم بزرگ بود بسیار خوش آمد و فایز
 بعد از فراغت مجلس نگاه داشت و صحبت از هر عابئی داشتیم و فایز استیاج اطلاع
 نطق محبت پرستانی شناخت و بسیار اظهار محبت نمود و شیران دعوت کرد و چون
 فانی اراده رفتن نمود کالسه آن ایام مخصوص با مرآه بود و خواست مال سواری جا
 کند حضرت آقا میرزا سید اله روحی فداه که همراه و هم سفر بودیم در راه دار السلام
 و مختصر حالشان در بیت اول ذکر شد و حال مجاور ساحت اقدس و ساکن حفا
 هستند طهران تشریف داشتند فرمودند لازم نیست همه جا آب و سینه و مانع کلستان
 و بوستان و چاهای خانه هست و پیاده اند و احسن و اسهل است و فانی پیاده
 توجبه شیران نمود در راه بطرس صاحب ملاقات شد که بطهران مراجعت می نمود
 سوار کالسه شدیم و با او مراجعت نمودیم و از صحبت و حالش ظاهر بود که در حال
 فانی متحیر و مبهوتست سؤال نمود از امرآه و وزراء و شاهزادگان و اعزّه و اعیان
 طهران که را ملاقات نموده ذکر شد اولاً تازه وارد شده ام ثانیاً نخود تربیت
 و تهذیب خود مشغولم و با کسی کاری ندارم بر حیرتش افزوده و آن روز را تا شام با
 او بودیم و معلوم شد بعد از خروج فانی سپرده است که بنمید فانی با که معاشرت
 و دانستند که با بهائیها معاشرت و بهائی است روز موجود چون رفت اظهار
 داشت سالی صد هزار تومان از امر یکا برای ترویج امر حضرت مسیح بایران و طهران

میاید و تو بهائی هستی میخواهی در مدرسه و مجمع ما با نفوس شکار نمائی و تبلیغ کنی باید
 برای خود مجلس تدارک کنی ذکر شد نیامده است از مجلس شما با شکار نماید
 آورده است ترا ایضا نماید که بموجب و شهریه و زحرف فایه دور و زده
 دنیای دنیته اظهار ایمان مسیحائی و یا بصرف خدا ترسی و خدا پرستی عمل عرض
 میشود ثابت نمود و قسمی که بر افروخت و آثار بغض از چهره اش ظاهر که
 ایمانش برای زحرف و عزت و غنا و ثروت و حب ریاست است
 چون از این تدبیر معیشت مایوس شد چکند امور به تبلیغ است و اول رتبه
 تبلیغ نفس خود فانی است که کسب و صنعت و اقران را واجب فرموده
 اند چه کنم و چه تدبیری بجهت تحصیل معیشت نمایم و داخل بهشتل و کاری هستم
 چون هیچ نمیدانند سزاوار اجرت طفل نه ساله است و علاوه وقت هم برای
 تبلیغ نمودن ندارد ملاحظه شد کتابت کفایت ضرورت را ترا می نماید و علاوه
 مؤانست با آیات و اجراء الله است و مؤید و معلم و ملهم تبلیغ امر الله است
 لذا کتابت الواح قدسیه و صحن قیمه و آیات بیانات مشغول شد و در سر تر هم
 عنایات و عطوفات و رحمانیات ربانیه با ایکه میدانست سب تربیت و
 تهذیب است سب عنس و زعم و علت جعل جلال مائه ایکه خود را مستحق سزاوار
 نمود با الله من غضب الله عنایات لائحهی کان نموده بود چه که بعد از مرخص شدن
 با صدقات دارد و تحمل از آیات شصیده بخلاف آیام سودان که البته در و
 ماه یک مرتبه بنزول لوح مقدس منسی مسرور و زنده و مفتخر میفرمودند و نزدیک
 یکسال است با صدقات ساد و جیلاق و خدمات بهر جانی عنایتی فرموده اند و باین

واسطه پر مرده وافرده است و در بحیرت که حقیقت غفلت و ناشی از جهل و
 نقصانیت است غرق و نزدیک بهلاکت است و کلمات مکنونه را مینوشت
 این بیان اقدس روحی و روح من فی الانشاء لیبانه الاعلی الاعلی العنبر
 منکر و هوشیار و متنبه و سدارم نمود بیان الحق یا ابن الانبیا کن لی
 خاضعا لا کون لک متواضعا و کن لامری ناصرا لتکون فی الملک منصورا ای پس
 انسان خضوع کن بصرف لهیت برای من تا من هستم تو تواضع کنم و باش برای
 اعم ناصرا تا باشی در ملک منصور و مطبق لزاموفق شد بحساب کن نسبت اقبل از
 وقتی که حساب کرده میشوی یعنی عقاب بینی و مستحق عذاب شوی لذا آن تائیدات
 متابعه مترادفه مهاجمه غیبیه سودان که از چه ذلت و کسب و محنت کبری فانی
 بچه عزت و نعمت و راحت رسانید و در ظاهر هم جناب جاسم و جناب حاجی علی رو
 فدایها را بصرف فضالیت باحوال پرسی و بگوئی فرستادند و الواح مقدسه
 بسیار هم عنایت فرمودند که حرفش اعظم از خلق سموات و ارض است و
 بعد از خلاصی و شرف شدن هم خارج از حد احصایت فرمودند مالت
 هم که روش عنایت غیر مذکور است میفرمایند اگر دنیا و مافیها بقدر پر بال بکس مرده
 عند التقدیر داشت خود را مستولی نمی نمود پس از بعد هر قدر خضوع شد نمودی
 یعنی تو بندگی چه که ایان بشرط مزد کن حق سجاده و تعالی تو ضمت خواهد
 فرمود و بر قدر نصرت امر او تعالی شان را کردی در ملک منصور خواهی بود بشکر
 و حساب و تذکره و توبه و تقصیر فایز از زنده و بروحی مبعوث و مؤید منور که
 از آن روز از دیگری زنجیده ام هر وقت از یکی اجاب بی اعتنائی و بی

مجتبی نسبت بخود دیده است یقین نموده است تصور و تقصیر و ذنب مکنه
 از فانی بوده است و از خود رنجیده ام و خود را طامت نموده ام و تدارک
 مافات نموده ام و محقق شده است کنایه از فانی بوده است مختصر آنکه از آن
 ساعت بروح تازه زنده و فرخنده شد و برخواست و رفت منزل کی از
 اجاب و کلمات مکنونه مقابله نمود و صحبت داشت و تر و تازه و شکفته و افروخته
 شد بشائیه آخرین رشتعل نمود و اجاب طهران گرم شدند و مرادده نمودند
 و اکثر شبها و روزها مجتمع میشدیم و بقدری معدود و قلیل اجاب طهران روی
 فدایم مایل بملاقات فانی بودند که هر جا بودیم با هم بودیم و همه پریشان د
 گرفتار تحصیل معاش بودند و کمال قناعت زنده کافی می نمودند و مرحوم بابا
 که معروف دستمای بیابا بود سرایه دار خانه امین الدوله مرحوم بود و
 نهارش را بخانه اش می آورد و پیر و ماستی هم میفرودشش بهفت نفر را
 کفایت مینمود این منزل و این سفره پر نعمت بود و سفره جاهای دیگر نیز و ماست و شب
 آبگوشت بود و پین اجاب کسی که بالنسبه کارش خوب بود متواضعت ضیافت
 نماید مرحوم متصاعد الی الله اقا محمد کریم عطار و حاجی محمد رحیم خویش و اخوات
 و اهل تنش که طرافندانی امر الله و خادم امر الله و احواء الله بودند اما بسیار
 حکمت مینمودند و پنهانی مرادده میکردند چلو کباب خواست و پیغام نمود بحضرت
 اقا محمد کریم روحی لرتبه الفدا که سلطان شب را نه نفر بمنزل شما خواهیم آمد
 تدارک چلو کباب برای مهمانانما و چون حکمت مینمود و یا عذری داشت جواب
 فرمود تدارک نموده بجل تو میفرستم خانه مقتضی نیست و شب معلوم اجاب

منزل فانی آمد و تدارک خوب مگلی دیده بود و فرستاد و خودش هم آمد و شب
 بسیار خوبی و خوشی بود بهشت موعود حقیقتش در این عالم اجتماع اجزاء الله است بحیث
 الله و مانند آسمانی و جهانی هم توام بعد از تلاوت آیات و مناجات و صحبت
 و مؤاتت صرف شد و متفرق شدند فانی متذکر شد اول رتبه خدمت و تبلیغ
 تهذیب اخلاق و فراغت از خواص حیوانیه و مقتضیات جسمانی است و مادامیکه
 مشتهیات نفسانی موجود است و وقتی حلوکباب میخواهد و زمانی مرغ بریان شده
 و شراب کلاب و کاهی سما و قهقه و هلم جز آن خط سلوک و محور افکار اسباب
 چینی و غرض نفسانیت خواهد شد از آتش همت نمود که باقل و ضرورت و توفیق
 لایموت قناعت نماید و چنین کرد که در مدت سی سال هر جا همان میشد بشرط
 می نمود برای فانی یکوشت حاضر کنید برای آخرین کلمات شتی انفسکم خورده
 این حال طبیعت ثانویه شد که بالطبع و بدون ملاحظه آبگوشت را بر سایر مالکولات
 ترجیح میدهم و گوشت مرغ را کرده دارم باری بفضل الله مؤید شد و بغایت الله
 موفق بر حرکت و سیر بلاد و تبلیغ امر الله شد و بسیار واقع شد حرکت
 بفلان طرف و بلا در اصلاح میدید منتظر تدارک و تهیه و مصروف نمی شد حرکت
 می نمود و من حیث لایحساب میرسانید و من توکل علی الله فهو حسب برامی نمایانید
 و همه احباب با هم جا در کمک و اعانت حاضر بودند و خضوع و خشوع و محبت قلبیه
 و خالصا لوجه الله تقدیم نمودند و ادب بقند و چاهی تقدیمی می آوردند که کفایت
 اجاره مال هواری و مصارف راه را می نمود و لذت در جمیع مسافرات چاهی
 بعموم میداد و از نفسی مضایقه نمی نمود بخصوص مکارها و فقرا و پیاپی قافل

و لکن اکل تدارک نمی نمود یا ماست بود و یا شیر و اگر رفیق همراه
 تدارکی که میدید که مصروفش زیاده نبود حرفی نداشت و از آن روز که پیدار و
 شد و قیام و همت نمود اگر یک قدمی ندر داشت حق تبارک و تعالی بحق خودش
 هزار نسخ استقبال فرمود و اگر نفسی خضوع بر آورد ملکوت تو اضع رتبان
 زیارت نمود و اگر بقدر خرد دل و حبه و ذره و قطره نصرت نمود و افواج منصورت
 و مظفرت و انوار مؤیدت و موفقت و امواج عنایت در انت میج جات
 احاطه اشس نمود که قلم از تقریر و وصفش عاجز و قاصر است بلکه عالم و ممد
 امکان و عالم ایجاد و لو هر قدر مشاعر و مدارک و عقولشان ترقی نماید و معاف
 و لطیف و نورانی شود و قابلیت آن عنایات را ندارند و استعداد ادراک کردن
 و قدر دانستن نبوده و نیستند تا چه رسد بشکر نمودنش و تا چه رسد بفانی دانی کلیل جلایا
 انه هو الشاکر الحمید ششماه تنها بلا رفیق مسافرت نمود و بعد از مبرم فضائل قدیم
 صادر که تنها سفر نماید سنوآت بعد از نسین شغیق صدیق داشت و همه جانفیرت
 الی و ظفر ربانی استقبال می نمود و با اینکه توفیق از او تایید از او قلوب در تصرف
 او نفوس تسخیر او مدد از او حیات از او نجات از او خلوص از او ولایت از او
 تعالی شانه و احسانه است معذک کله هیه نفسی را که بقدمی موقش فرمود بفضل
 قدیم بملکوت قدم رهش داد و اگر نخواهد آنچه در سفر و طری دیده و اعترافات
 و احتجاجات و ایرادات و معارضات غافلین و مجتبن و جوابهای کافی شایسته
 و یا مراحم و طوفات و اشفاق و عنایات احباب هر جالی روحی فدایم را در
 سی سال سیاحت ایران بعضی رساند ماهی کتابی باید نوشت که از ناچار باید بنویس

اختصار بعضی بر تنه مفیده هم را نگاشت و از باقی چشم پوشید چنانکه وقوعات
 سه عده حرکت از اصفهان بگرمانش را قبل از اقبالش تا نو پنج رات اینجا دید
 پنجاه پنج صفر ذکر نمود باقی را هم با شماره و اختصار کفایت نماید وقتی با حضرت
 محبوبین آقا میرزا اسد الله و آقا میرزا علی محمد ابن اصدق که از قلم مشرق
 عبودیت شهید این شهید مفتخر شده اند از طهران بعزم مسافرت بحضرت عبد
 العظیم نقل مکان نمودیم که اینجا خط حرکت را معین کنیم ایامی توقف نمودیم و
 آمد و شدی شد فانیان و احباب کرم و تازه شدیم معظمین حازم خراسان
 شدند و مال سواری خریدند و هر چه اسرار فرمودند فانی همراهی کند و به
 خراسان برود و قبول نمود منتظرین بحر اسان و فانی با مکاری بهمان حرکت نمود
 صبح وارد شد و چاهی گذاشت و به نفسی چاهی داد پیاده خواست اظهار تلبه
 نماید که چاهش شیرین تر و رنگین تر شود ذکر کرد در این قافله جمعیت بسیار با او
 آتش شده است و هر کس چاهی میبهد ولی چون اکثر نصاری و یاجیل هستند
 لذا لطف تو آدم ذکر شد خدا عادل است در حشر اگر تو مسلمی و آب کوثر می نوشی
 و بهشت میروی و نصرائی از کوثر محروم و گنجهتس سرند عرض میکند خدا یا تو عادل
 این مسلم من هر دو از پدر و مادر و طایفه و اهل بلد و علمای خود او اسلام را و من
 نصرائیت را تقلید نموده ایم او زائیده اسلام نشو و نما نموده در اسلام و من
 زائیده در نصاری و نشو و نما نموده در نصرائیت حسرا اورا بهشت میری و را
 بجنم خدای عادل چه جواب خواهد نمود آنچه آن شخص گفت فانی جوابش را
 گفت عاجز شد بقریه و اهل قریه شاکست و آخوند اهل قریه را برای جواب فانی

بعین

بعین و ظمیر خواست و آمدند که مسلمین مثل حضرت سید الشهدا و اسلام الله علیه
 شفیعی دارند که خود را فدای امت نمودند ذکر شد نصاری هم مثل حضرت
 عیسی بی دارند که خود را فدای امت نمودند فرمود ما قتلوه و ما صلیوه و لکن شسته لهم
 مقصود از ایما را که را پان نمود و آخوند و کینفر بسیار خوش فتم و منصف و متقی
 بودند خلق را متفرق نمودند و دستند و با هم مراجعت نمودند که صحبتهاست صحیح است
 و میجوایم مقلد و اهل هوی نباشیم حقیقت اسلام را بحقیقت بدانیم هر قدر بیشتر پان شد
 میل و طلبشان بیشتر شد و تا آخر شب با فانی بودند و دستار دادند بهمان پانید
 و تحقیق و تدقیق نمایند و آمدند بهمان چون کما هو حق از اسلام و حجت در بیان آگاه
 شدند نتیجه و ثمره اسلام را پان نمودند که ظهور قائم است و حضرت قائم بیشتر
 بطهور حسینی است و یقین فائز شدند و بالواج و کتب مراجعت نمودند و در سفر
 که از آن طرف گذشت ملاقاتشان نمود و چند نفر را تبلیغ نموده بودند و آن شخص تلامذ
 ملا عبد الرسول بود و اسم آنقریه را فراموش نموده ام اینقدر میدانم خبر بوزه اس
 بقدری مشهور بود که بهمان میاوردند با اینکه از توابع طهران بود و چون وارد
 بهمان شد در محل با صفای خوبی که برای زوار بود منزل نمود و یکی از کلمه میها ملاقات
 نمود و منزل آقا پیودای علاقه بند را خواست خود او هم از احباب خوب بود و با
 او منزل جناب آقا پیودا قیم و طفلی داشت حیم نام تازه زبانش باز شده آمد و
 دو دست را بسینه گذاشت و تعظیم نمود و الله ابی فرمود نشانی فانی را منجذب
 نمود که پرید و او را گرفت و بویید و بوسید و با یک شب راه آمده و پیداری
 کشیده و خسته بود یکی تبدیل شد و تر و تازه و گرم و پر قوت بعد طفل با کمال ادب و

خواست و تلاوت مناجات نمود فانی دید آنچه از تلمذ قدیم تفضلاً علی ابراهیم نازل
 شده که اشهد تنی ملکوت امرک و جبروت قدارک و اشد ان بطورک الممت فستة
 المقبلین بواسطه خلوص ارادت ابوبن و حسن تربیت طفل فانی ملکوت امر الله و جبروت
 اقتدار الله را بقدر فادان سلام و تحمیش دید و زیارت نمود باری آن روز هم از آن
 حالی که از بی اسرائیل در ظهور و اشراق انوار رب جلیل مشاهده نمود قیمت و بهار هزار
 سال داشت و بعد در عریضه حال و قال و تلاوت مناجات آن طفل عرض شد قول الرب
 تبارک و تقدیس یا صغیر السن کبیر المقام قد بلغت فی صغرک الی مقام یدکرک مؤمن
 الانام طوبی لک و لمن سمع مناجاتک الخ مکرر در مجالس و محافل فخر و مبایات نموده که
 الحمد لله فانی هم مناجات ان طفل را شنید و از لمن سمع مناجاتک تمت موفور و حظ
 مشکور بایش و بقدر ششماه اقامت نمود و از اسلام و کلمی بسیار بشرف ایمان
 مشرف شدند و هر صبح و عصر و اکثر شبها مجتمع میشوند ولی با کمال سیرت و ملاحظه و
 حکمت عصری بود شخص زاهد عابدی را آوردند قدری با او صحبت داشت کوشش نداد
 و فرمود تا معجزه ظاهری حتی مشاهده تمامیم کوشش ننیدیم فانی متاصل شد و ذکر نمود
 نفسی بین خود و بین الله بظرت اولیة اصلیه کلام الله را از کلام خلقی تمیز میداد فرمود علی
 چنین است ذکر شد بیاناتی را تلاوت می نمایم کوشش فطرت بشنو و بفرما کلام کیست
 و لوح مبارک فارسی را بینه تلاوت نمود چند آیه تلاوت شد سجده نمود و شکر کرد و
 فرمود این بیان حق متعال است و ما بعد الحق الا الضلال و صد هزار معجزه در هر کلمه اش
 مضمون است و با علی است امانادی و بیشتر بطور اتم است و حقیقت صور اسرائیل
 و نقر ناقور رب جلیل است و از نسخ و تجدید شریعت هم بیرون آگاه شد و خواست

با احباب باشد بسیار منجذب و مشتعل شد و نصف شب گذشته همه را بیدار
 کرد که قصه دارم چون اظهار یقین و اطمینان نمودم در وضع هم نبود و با شما با لوم
 هر قدر خواستم خود را راضی کنم و نماز بخوانم نتوانستم بشما با هم اظهار کنم مخالف
 اعتراف و اقرارم است چکنم تا چار بقضای حاجت بمال رنستم و شال خود را
 فرش نموده نماز خواندم و خوابیدم و متفکر و متحیرم که چیست پیدار است یا خواب
 حقیقت است یا سیراب مسم شدم که بیچاره نادان این امر بقدمی غالب و عیاست
 و قوت برهانش نمایان که تو در بمال نماز خود را بپس آن خواندی بیج قوت و قدرت
 و معجزه و خارق عادی معقابی باین تصرف و تسخیر قلوب نمی نماید باری موفور و
 مستقیم شد و بقدری مشتعل منجذب که مراتب بسبب شد و کبر تب خلق هجوم نمودند که شمشیر
 نمایند و زخمهای متعدده زدند و از صحبتهای این شخص اقا محمد اسمعیل خطاب بود که در حال
 اسلام همیشه صحبت و پیام طعون و خبیث بود که فلان ملعون شاربش را نژده است
 و این خبیث رویش را ترا کشیده است و پایای ملائکه را قطع کرده است روز
 از در مدرسه میکشیم لری رفیقش را اینجو است و داخل مدرسه میشد بان لری فرمود
 که داخل مدرسه مشو گفت چرا داخل نشوم و سر نمود دیده ایم هر کس داخل شده است
 خر شده لری رسید و داخل نشد و از حال رفیقش که داخل شده پرسید فرمود بیان
 زودی خر می شود خورده خورده حسرمی شود و چون بیرون میاید تو ملاحظه کن مبادا
 ترا لکر زندی دندان بگیرد چه که هنوز بصورت و هیئت حسرنشده است برای رفع
 کسالت عرض شد و فانی مشهور شد و مترشش را در شب دزد رفت و هر چه داشت
 برد و حکومت امر بجز فتن فانی نمود احباب خبر شدند و فانی را بنو سرکان و سرکان برود

وسرکان خانی بود مطلع بر امر فانی را بخانه برد و خوانین و اعوان و نفوس را که
 گمان خیر و حسن نیت داشت دو نفر دو نفر و سه سه آورد و بعضی بر کتبه ایمان و ایقان
 و برخی بمقام محبت و حسن ظن رسیدند و پاره هم کمر مستغرق فرست من فتور فر
 نمودند و بتوسرکان میرزا اسمعیل خانی بود مسلم صوفی مشرب زردشتی
 مطلب مرشد آب عالیجناب خود را بزدان پرست نامیده بسیار خلیق و کریم
 و تاریخ دان و مطلع و باخبر از صورت ادیان و نعمت و احسان بجان خود جمعی را
 زردشتی نموده فانی وار و بر او شد و با اصطلاح تصوف و خضوع حقیقی بحضرت زردشت
 علیه السلام تصحبت داشت و بعد از صرف نهار در بالاحاقه خانقاهش که منقش
 بصور کواکب بود که در ساطع فیض قیام می یافتند و معبدش بود و اردشیر فانی را
 تو که نمود خوانی دیدم که این حضرت بهاء الله سر الله ما خدم چشم و خیمه و حشرگاه
 تمام وارد منزل من شد و امر من نمود خیمه اش را بر اعلی الجبال مرتفع نمود و بعضی
 از خواص حضرتش را فرمود در بلده منزل بگیرند و متفرق شدند و صبح و عصر می آمدند و زیاده
 می نمودند و میرفتند و چون تو وارد شدی دانستم بهائی هستی و بنده فدائی حضرت بهاء
 الله هستی عرض شد صحیح است من سر بود حال خواب مرا تعبیر کن ذکر شد بنویسم و همواره
 محتوای خدمت شما میگذارد ساعت آخری که میخواهم بروم و وداع میخانیم در حضور
 فانی باز گنید و بخوانید و نوشتن تو موفق تصدیق و اذعان نمی شوی و امر الله علی
 و قاهر و مهین است و خیمه امریه اش را بر اعلی شوامع جبال عالم ایجاد مکن میفرماید
 و بواسطه تو نفوس از بلده می آیند و مؤمن میشوند و مانع ایمان است حسرت و معاصرت
 و سخاوت است که گمان نموده میتوانی قانون پوسیده سه هزار سال قبل را که حقیقتش را

ندانسته و صورتش را تو هم نموده تجدید نمائی و زنده نمائی و اشتباهی است بسیار بزرگ
 باری میدانست عدد نه را دوست میداریم که گمان کل و نه سراج و نه قسم تا گواهی
 حتی بقدر قوه میخواند نفوس هم از نه کمتر و زیاد تر نشود و ذکر می نمود این بلبلد اسلام
 و جمعی را بحضرت زردشت مؤمن نموده ام و ایشان مرا وقتی و مختار خود نموده اند و
 گوی رانشان داد که دهنه نموده ام و چون کسی مرحوم شود بقانون فارسی یا غیره میرم
 و مسلمین میریزند و همه با ما را میکشند و باین واسطه دین را زنده میبایم ذکر شد و هم نقلید
 نه آنها ترا مختار خواهند نمود و بر فرض محنت را نمودن تو قوتی که نفسی بد بخدمه سری ندارد
 قوه خلقی قادر بر این حشرق عادت نیست قوه خدائی لازم و قوه خدائی با بهائی است
 و هر چه خواست برود کند داشت و نه روز نگذارد داشت بسیار از خوانین و ابالی
 سرکان و توسرکان مراد نموده و با ایمان و ایقان و محبت فایز شدند و صبح
 آتش میزد و باتش منضوع و خشوع می نمود و چون آفتاب طلوع مینمود سجده میکرد و بطرف
 ارض مقصود هم تنظیم رکوعی می نمود و از کلمات نامات میدانست و وقت وداع تو
 محوم را کشود و خواند فرمود بهیشتی که من ترا شناختم تو هم مرا شناختی من در حق تو
 دعا میکنم که در ظل امر مبارک بهاء الله جان نشانی نمائی و تو هم در حق من دعا کن که در امر حضرت
 زردشتند کاری نمایم هم را بوسیدیم و سوار شدیم فانی و او حاضرین کریمیم و
 با کربیه ذکر شد دعای شمار حق فانی مقرون با جابت است چه با اراده غالبه محیطه
 موافقت ولی دعای فانی در حق جناب عالی مردود بقافی است و راه صعود و اجابتش
 مسدود است خدا پامرز و دشمن از نفوس بود که خوب می توانست در ظل امر الله
 بخدمات بزرگ موفق شود غرور خضوع و خشوع و حسن خلق و سیرت خویش و علم و کرم

و اتفاق بتوتم باطلش انداخت و از عمرش ثمر ناس و حرمان برداشت و از
خیال و هم خود گذشت و موهوم رازیر پانکذاشت و حضرت معلوم و اسمم سیرت
نشاخت باید بخدا ناه نمود و انانیه بخدا انانیه بر حج اوست و استناد و احتمال بر حال
ولو هر قدر خوب باشد شرک و خود بینی و خود پسندی و خود پرستی است حضرت یوسف
میفرماید و ما ابره نفسی ان لنقیس لاماره بالسوء الا مارحم ربی و از تو سرکان بنماید
و دولت آباد رفت و هر جانی آیامی توقفت نمود و بعضی موقت بایمان و ایقان شدند
و از آنجا بر دهر رفت و چند نفر احباب مستقیم مشتعل داشت و بواسطه قدرت و
قوت و طغیان طاغوت بسیار خائف و مضطرب بودند و طاغوت و نمرود و دیگری هم
که جمال پر وبال باشد در ستر محکم شد و راضی با قامت فانی نشدند و مراجعت لظرف
نمود و حضرت بن آقا میرزا اسد الله و آقا میرزا علی محمد روحی فدا بیا هم که از حضرت
عبد العظیم ایشان بجز اسان تشریف بردند و فانی بهمان قبل از فانی وارد شده بودند
و منطف و منصور و مسرور و مجبور بودند چه که بعد از حرکتشان بجز اسان جمال و حال
نمود سیرت با حجاب خراسان در ستر ستر بنویسد و ناعق بجز اسان آمدند و انانیه
ان تقر لوالیه و این مکتوب را میگیرند و تقدیم ساحت اقدس می نمایند سماء حکم و
ستاریت و غفارت و بجز رحمت و فضالیت را نوشته جمال پر وبال ثباتی مخزون و
مکرمی نماید که پرده ستاریت از سوء اعمال و حکم بغیر ما انزل الله او دیده میشود و
لوح مقدس منبعی که آثار سخط و قهر الهی از او ظاهر و ضلال جمال نازل در مکتوب فانی
هم جواد ناقص بامر مبارک اقدس طغیان و ضلالت او را مینویسد و مفتوحا برای
حضرت سمن در روحی فدا میفرستد چه که سمن در خصوصیت زیادوی با جمال داشت

و از ملاحظه اش حضرت سمن در پریشان و پشیمان از همراهی جمال می شود و محض تدارک
فانیر بقرون دعوت شمر نمود و بواسطه فانی منصورین منطف سیرت را هم دعوت
نمود و در خدمت ایشان قزوین خدمت حضرت فاضل حلیل نعل قاینی روحی لستریه لفظ
و حضرت سمن در حاجی خلیل و حاجی عبد الکریم و احباب قزوین روحی فدا هم که جوهرت
و ثبات و استقامت و خضوع و خشوع و مرابای امر الله و فدائی کلمه الله مشرف شدیم
و حضرتین مؤیدین منصورین آقا میرزا اسد الله و ابن اصدق رجز میخوانند و اظهار
غلبه میفرمودند روحی لستریه لفظ حضرت فاضل نعل عظیم قصه را که در شنوی انه
شیر و کرک و در باه میگوید سمن مودند که آخرش شیر از رو باه پرسید قسمت باین خوبی از
که آموختی گفت از سر شکسته و بچون آغشته کرک حال شما با دیدید که حال او چه شد
رجز بخوانید و فرم کنید و متذکر و متنبه شوید و بخدا پناه برید و از خود بینی و خود ستایی
احتر از کنسید و مشغول بخود باشید از لقمان پرسیدند که ادب از که آموختی فرمود از بی
ادب باین حال باید این فانیان که میجوایم بنده خدا و فدائی امر اقدس ایسی باشیم فروتنی را
از سرگشتان پاموزیم و خشوع را از طغیان فانی از زبان حضرت فاضل بقدری محظوظ
شد که شاید در هزار مجایس حکایت نموده باشد و از بزرگواری این حضرت فاضل کجی هم
این بود که در تقریر و بیان بر کل سبقت داشت بشانیکه مثلا اگر میفرمود آب گرم و
خشک است و آتش سرد و ترکی قوه مقادیرش را انداخت و ثابت میفرمود و بعد
بسیار زیارت نمود و دید در وقتی که بجز پانش متلاطم و با کمال حرارت صحبت میفرمود
یک کلمه سحائی و یا مطلب عنی میفرمود و نفسی متذکرش می نمود و یا خود متذکرش
فوری باز گشت ببنمود و اظهار غفلت و اظهار اشتباه خود را می فرمود و باز از

صحبتهای حکمتین این شخص بزرگ بود که انسان از عجز و جهل و ضعف و حقارت و
خطا و سستی سرشته و تحمیر شده است و آنچه قوت و قدرت و علم و حکمت و غلبه و صواب
و حسن است از حق سبحانه و تعالی است لذلک در هر مقامی خود را باید خالی و جاهل
و اسیر نفس و هوی و اندوا از نسبت صفت ذاتی خود انسرده و آزرده از کسی که نسبت
داده است نشود از او ممنون و شاکر و مسرور باشد و از حال خود آزرده شود و بجز اینها
برود و از نفس اماره نجات خواهد مجلا نه روز اقامت قریب بود و از هر جتی از اوست
مقصود حکایت می نمود و بطهران آمد و بعد از چندی بخراسان و در سمنان و شاهپور
و نیشابور احباب قلیلی که بودند ملاقات نمود و بالعرضی صحبت داشت و بسیار وار که بدین
انحصر آه از قلم مبارک مالک ملکوت بقامت سباهی است و اردشد و در منزل متصلا
الی الله حاجی محمد کاظم صفهائی روحی لثراب مرده الفدا که از اصفهان بعد از
جس و زجر و اذیت و زحمت و غارت و دادن پول بسیاری رحلت بسیر و از فرمود
و در سبزوار و ملک حسرا سان در خدمت و جان نشانی حضرت سلطان الشهداء
صفهائی روحی لذات تراب تریبه الفدا بود و در نسیق شفیق و مرثیای ایشان هم
وار شد و مدتی بهمت و خلوص حاجی مرحوم مذکور اقامت نمود و شبانه روز به
تائیدات ملکوتیه حاجی محمد کاظمی و احباب خضرانی بتطهیر و تزکیه خود و نفوس موقن و مومنین
مفقور شرعاً رتبه الاسلام مسلم خراسان که مجتهدی نظیر و عالم شهم بود و از
امر الله مطلع و باندازه موقن و از قلم سلطان قدم و نیز اعظم هم بوج اقدس این
منقحر و لوح مبارک مسیح را الفافه نموده و کلای زیر عامه اش کتبه حفظ حرز نمود
مگر ملاقات نمود و این عالم تحریر در مسئله تحمیر بود و را خاطر علیّه و شئونات قدرتی

و غلبه سلطنت ربانیه و عظمت و کلیت از ظهورات قبلیه و ثمره و نتیجه جمیع نبوت
در رسالات و موعود جمع صحف و زبر و کتب و الواح بسیتین و مرسلین است
موقن و مدعن بود و در مسئله کی خوارق عادات مذکوره در کتب قبل و بعد تو
داشت و تحمیر بود و کشف حقیقتش منجی است فانی اصرار نمود از چه قبل معجزات اظهار
فرمود سنگ ریزه در دست مبارک حضرت رسول جواهر شد و سوسمار شهاب و
بر رسالتش داد ذکر شد معجزات و خوارق عادات ظهورش از انبیا حق لاریف
ولی اهل به افضل الله عاقل و حکیمند و میانیکه طرف مقابل بتواند انکار و تکذیب کند
و نسبت و هم داشتند و بدینی نماید از حضرت اجل عالی سئوال می نمایم سنگ ریزه
بام مبارک تبدیل جواهر شود اعظم است در اثبات اعجاز و خارق عادات یا سنگ
ریزه باشد و بام مبارک قیمت و ثمن و بهایش از هر جواهری بل جواهرهای عالم بیشتر
شود و سرمود این بر اتی اعظم و اکبر و اظهر و اعلی است ذکر شد حجر الاسود اگر در
پایانی و سنگلاخی اشاده بود ریاضتی بر سایر سنگها داشت که چشم زیادهایش را
مشاهده کند و آنرا بردارد و سرمودند داشت عرض شد بام مبارک مسجود عالم شد
و تقییل و بسیدنش تقرب الی الله و قیمتش از جمیع جواهرهای روی زمین بیشتر شد
این معجزه حضرت رسول احدی از منکرین اسلام و ملل کذب قبل میستوانند انکار نمایند
فرمودند و خود ایشان فرمودند اما قصه سنگ ریزه را همه منکرند و اثباتش ممکن نیست
مگر داخله اسلام تعبداً قبول می نمایند و از عرض فانی بسیار مسرور شد و فرمود
حقیقت معجزه را دانستم و کشف شد پس خوشتر سوسمار را هم بیان نمائید بیشتر
و مخلوط شویم و همین قوت پان اهل بها و حاضر جوابی و حقیقت کونی و کشف

مطالب و نشان معجزه بزرگی است . ذکر شد سوهار چند مرتبه شهادت داد و فرمود
یک مرتبه عرض شد زمان این شهادت چه قدر است فرمود یک نایه یا نیمی دقیقه ذکر شد
چیز نفرشیدند فرمود محدودی ذکر شد مکن است اثباتش فرمود محال است
عرض شد نصف باقی بقدر سوهار نیست که سی سال است در قطب عالم
می نماید و کسب دلایل و براین حج و پیانت اثبات می نماید که حتی سبحان و تعالی
مظهرش ظاهر شده بسیار خندید و زدن و موقن و خاضع شد و یکی هم در الوهیت و
بشارت منزل بیان که آنمخلوق بی کاشان اتنی انا الله لاله اتارت مایری و مالایری
ان یا خلقی ایای فاعبده و ن متحیر و مهووم جوابهای شانی کافی عرض شد و تصدیق نمود
و از بعد شنیدم فرموده بود مطالب صحیح است و برهان تمام و حجت بالغ و نعمت کامل
ولی من حقیر و عاجزم خدای قوی تیر باید خلق اطمینان و ایقان بفرماید و از سیر
عبودیت مرکز بنیاق النبی بنا جاتی منقح و سیر افزا میشود و نفس مطمئنه گرفتار
مرصیه فائز میشود بسیار احباب را در هر جمعی همراهی فرمود از جمله روزی اول قیام
سه چهار طلبه وارد خانه مرحوم حاجی شدند و داخل مجلس شده در کمال غضب و خجسته
ذکر نمودند آن شخص بهائیکه اینجا است کیست و کجا است آمده ایم که برهان بطلانش را
ثابت کنیم حاجی مرحوم فرمود بسیار خوب ما هم خیلی میخواهیم کسی پیدا شود جواب
گوید و با اقل صحبت کنند که ما هم در بین نفوس شریفه جای حرف شد قانع ذکر نمود
در دیانت حضرت بهاء الله هم مجاوله سلمی و دینی حرام است الا بالتی ہی احسن
و هم جدال و نزاع لذابانی حرب و اسلحه با خود ندارد و حضرت تشریف آورده
برای مجاوله در نهایت شدت فرمودند بی ذکر شد مجبورم اسلحه از خود شما بگیرم و

و با سلاح خود تان جدال کنم فرمود ندیعنی چه ذکر شد کج دلیل حضرت رسول
العالمین فداه مؤمن شده اید از صبح تا بعد از غروب آنچه ذکر نمودند مبرهن و محقق
دلیل نبود بلکه دلیل فانی اوقات میداد بعد از عمر نکرات و مرات فرمودند ای
بی انصاف بیروت جدلی ما برویم سنمیر هزار و سیصد سال مرده را زنده کنیم شاید
برایتونبوتش را ثابت کند حضرت رسول وجود مبارکی بود که مثل امیر المؤمنین
مثل سلمان مثل ابوذر و بلال با و مؤمن شدند و آنروز از صبح هر کس آمد بر ایست
تا شامند و خارج نشد شخصی بود صوفی مشرب و خوش صحبت و حاجی پیر معروف
حاضر بود فرمود که جواب این برهان حضرت را من بگویم فرمود حضرت بهاء الله
هم دامادی دارد مؤمن با دست این مقابل امیر المؤمنین فلان شخص را فلانجا
دیده که شارب و سپیل ندارد جواب داد دیده ام فرمود داماد حضرت بهاء الله
از عکا دست انداخته است و سببش را گفته است چنانکه امیر المؤمنین از
کوفه دست انداخت و سپیل معاویه را کند چنانکه امیر المؤمنین از
فارسی زردشتی است در نزد محاسن بلندی دارد و غنا و ثروت بسیاری و
بزرگ فارسیهای یزد است و در امر حضرت بهاء الله موقن فداکار است اینهم
مقابل سلمان شبانی است در کرمان بی سواد و شاعرت و مؤمن حضرت بهاء الله
و قصیده هم در سببش مقصودش انشا نموده است این هم مقابل ابی ذر حاجی
عبریت غلام حضرت حاجی میرزا محمد تقی افغان نزد جمیع ناس معروف با مانت
و دیانت و عفت است و موصوف بحسن سیرت و سربرت این هم مقابل بلال
فبتوا و تحیر و او خربوا لفسد و انی الارض و فتنه ناکه لعن الله من یظلمنا را بیدار

گفته حضرت شریعتی در رحم الله من اظفار ارام صدق شد و آن طلب را از مدرسه و
 سبزوار احسراج فرمود و بعد با جناب آقا غلام حسین اصفهانی و جناب آقا محمد
 صادق یزدی روحی نشاند ابا برای تبلیغ بلا و اطراف خراسان حرکت نمودم که
 جنابین تجارت مشغول باشند و فانی به تبلیغ وارد قریه شدیم ذکر شد عالم اینقریه
 شخص زاهد خداترسی است سرشیمه زیر درختی منزل گرفتیم و عریضه نوشت و
 زیارت آن عالم را آتینا نمود فوری شریف آوردند و صرف چای شد صحبت
 بسیار از هر جهت تا اینکه قسمهای مویکد یاد نمود که مقصودی جز رضاء الله ندارم و در
 علما و فضلاء هم حقیقت و صدق نیست و کذک در صوفیه و عرفا صورتی است بمعنی
 و اسمی است بی مستی حق و اولیاء الله در جمیع اعصار مستولی و گرفتار و مردود و مطر
 از بلاد و دیار بوده اند شاهد صدق تحمل بلا است و برمان حقانیت قبول ازیت و حفا
 و من طالب صادق و مجاهد پیغمبر هستم فانی بشانی از صحبت او مخطوطا شد که کمان
 نمود مؤمن است و چون اسم ام الله ذکر شد زکاتش تغییر نمود و اذن خواست برو
 و مراجعت کند و رفت و آنروز از خانه بیرون نیامد بسیار شاکر شدیم که
 ابالی قریه را خبر نمود و بر فانیان نشوراند و از آنجا به شیروان که شهر کوچک ظریف
 پر نعمت با صفائی است رفتیم و بنای صحبت گذاشت و اظهار داشت چون هفتاد
 و سیصد سال از نبوت و رسالت حضرت ختمی تاب گذشته است و اکثر مسلمین از مینه
 و برهان اسلام بجزند و تقلیدی که در جمیع ادیان مردود است گفت گفته
 اند بر خود واجب دانست سیر و سیاحت و گردش نماید و خلق را دلیل و برهان
 و حجت اقبال و ایمان آن سرور پیغمبر ان پاموزد و در زبان و شبا اکثری دعوت

دعوت نمودند و از عالم و عامی و حکیم و عارف و غنی و فقیرشان بکمال محبت و خضوع
 حاضر میشدند و همیشه سه جا بود چون مجلس روضه خوانی مباحث بود و حتی نوان اگر
 خانه بودیم در محلاتشان و اگر باغ بودیم با چادر می آمدند و پانزده روز باین منوال گذشت
 و کل تسلیم و اذعان داشتند که بیانات در نهایت اقیان است و برکل واجب است
 تعلیم گیرند و چون چنین بیانات محکم و متقنه سیکه شواهدش آیات کتاب و فطرت الهی
 و عقل است شنیده بودند اکثر کمان نمودند که فانی در لیالی و اسفار خدمت حضرت و در
 منتظر خالی و همی آنها میرسد و بسیار محبت داشتند و اظهار سرت می نمودند و حسین
 دانست که اگر اظهار نماید در نهایت محبت بی درنگت اقبال می نمایند لذا اینقدر اظهار
 شد که اینطایفه چه میگویند و چه اذعان دارند و فروداشتند و تفرق و از طرف نایب
 الحکومه پیغام آمد که از تو خلافت اسلام دیده نشده ولی تیرسم حرکت کن و از این خاک
 خارج شو چنانکه کبرات حضرت روح روح الوجودند و او اینین معاطله نمودند و چون
 میرفتیم دوسه فرسخی مزرعه بود دوسه نفر آمده بودند آنجا و خواستند شتابانم
 نوشتجات و الواح و آیات خواندیم بسیار گرم و مشتعل و مجذب شدند و رفتیم تا بنای
 بزرگی که اعظم و اربابهایش با کمال و با سواد بودند و از صحبت شناختند و علاوه
 از شیروان هم خبر رسید بود که چنین کسی در شیروان است لذا جره صحبت داریم
 و نه روز با صرار نگاه داشتند و با کمال خلوص محبت و ایقان مشایعت نمودند و وارد
 قوچان شدیم و دوسه روزی شهرت نمودیم مرحوم شجاع الدوله حاکم مقتدر سلطی بود
 و حضرت فاضل قاضی نسل اعظم روحی لثرتبه الفدا و حضرت شهیدین شهید روحی فدایان
 راطاقات نموده بود و چون شخص معروض مغرضی هستم که بظاہر بیغرض خود را اینما بناید

و ستر روایات کذب و تمسک نسبت میداد قوچان آمده بود و چندی همان شجاع الله بوده است لذا مخصوص ملاقات شجاع الله در اجبت رفع و دفع شبهات و القاء معرضانه آن شخص میخواست و لو که پیش آمد و رفت میسر نموند و مستور میشد فانی خواست که در خلوت محرمانه آمدن فانی را عرض نمایند فانی را خواست و حاضر شد و اظهار داشت سیاحت فرمود در سیاحت عکازنه و اهم مبارک آورد دیده ذکر شد بی فرمود چه میگویند و ادعای ایشان چیست ذکر شد خود را موعود جمیع ادیان میدانند و از آنچه از انبیا قبل بر اویت شنیده ایم و از بیانات و آیات پیمات فارسی بسیار تلاوت نمود و در آخر ذکر کرد از این طایفه نیستیم الا بی معرضانه مشرف شدم و بی معرضانه آنچه دانسته و دیده است عرض میکند فرمود تا نفسی موقن نباشد این قسم صحبت نمیکند و اینقدر از پیمان ایشان را حفظ نمایند و تو از این نفوسی و با من بی پرده صحبت کن مودی و منضم غنیمت عرض شد اگر فانی مؤمن و موقن است باید حضرتش را در جمیع جهات اطاعت کنم و فرموده است اگر طالب سالک مجاهدی یافت شد با او از دلایل ظهور حضرت مکمل طور اظهار نما و حضرت چهل طالب سالک نیستند زیر ابی است وجود مبارک اقدسی که ده هزار نفس در زیادتر بختش را بجان جانز افدا نموده اند از اتحاد و افراد ناس نیست و باید با تعظیم اسم مبارکش را ذکر نمود و چون تعظیم نمودید طالب سالک مجاهدیستید خدا پامزدش فوری فرمود حضرت بهاء الله جل ذکره و بعد شبهات و افکيات آن شخص را ذکر نمود و عرض و مرض او را ثابت و کذب او را مبرهن نمود و خواست محلی و هماننداری برای فانی مشخص نماید بسلت و التماس عذر خواست و قبول نمود و چه که همس از آمدن در منزل متعلق بکجاست ملاحظه داشتند

باری قدغن فرمود که هر صبح باید در خدمت صرف چاهی شود و بعد از فراغت نهار مرضی شود و بقدر پنجاه روز با او بود و از جمیع جهات حجت تمام شد و از آنجا و اقبال نمود و از بعد از ظهر تا آخر شب فوج فوج میآمدند و صحبت میباشتم و از آنجا می نمودند و مرحوم حاجی عبد الحسین انوی مرحوم حاجی محمد کاظم که در سبزوار منظرشان بودیم خادم صادق امر الله بودند و تجارتشان قوچان بود و ستر او را دیده بودیم و واسطه ارسال و مرسل بپست ساحت اقدس و جهات اختری بودند فانی عریفه نمود که در سبزوار جبره صحبت داشتیم و الحمد لله همه بمنصور و مؤید بودیم لوح مبارک میسی در جواب عریفه فانی نازل و مزاج میفرمایند که تو استر را به حکمتی نمودی باید صد بخوری و الله هو الغفور الرحیم و تبدل اسیات با حسنات این قبیل مضامین بود و فانی دانست که امری و حادثه برای فانی واقع خواهد شد و خبر داده اند ولی چون تبدل اسیات با حسنات بشارت فرموده اند باید بسم الله و بی سئل الله واقع شود و جناب حاجی عبد الحسین سابق الذکر فرمودند آقا میرزا حسینی است نشی شجاع الله وله اگر صد هزار نفر عاقل عالم فاضل حکیم فطن بشماریم از کل مقدم است و شخصی است لاندی طیبی دائم اسکرولی دیدنی است خبر کردیم و عصر منزلش رفتیم و شب را ماندیم تا غایت از آفتاب برآمده نشستیم و صحبت داشتیم از هر طرفی صحبت می نمود که راهی برای تبلیغ بکشاید ملتفت میشد و مسدودی نمود و از کثرتیکه خوش محاوره و تقریر و خوش فهم بود هر قدر فانی را عاجز می نمود و خلوص محبتش بیشتر میشد و همتم در تبلیغش زیادتر تا صبح شد و خواستیم مرضی شویم ذکر شد از کتب و الواح این امر زیارت نموده فرموده مرضی شد چرا فرمود نخواستم دو جلد از دست یک کتابخانه کتاب داشت ذکر شد بجا حجت

و غرض و مرض است این همه کتاب که داری و همه را مهمل و موهوم میدانی اطلاع بخوانی
 بسبب چیست که از خواندن کتب ما و اطلاع مقاصد ما فرار داری فرمود فلانی زینم
 زدی و عاجزم کردی از اول شب تا حال با تو کشتی گرفتم و آخر تو غالب شدی و در آن
 میکونی کتابی بفرستی بخوانم کتاب مبارک ایقانه فرستاد عصری نوشت شب
 برویم منزلش و پیرون خانه اش کتاب را میخواند و منظر بود تا وارد شدیم و جالس شد
 و کتاب را باز نمود و فرمود تا حال کتاب بخوبی و تمامی و فصیحی این کتاب نوشته شده است
 انبیا و حکما و عرفا و علما کل عاجزند از آوردن یک سطر و یک مطلبش و صاحب این
 کتاب ولو خدائی اذعان کند حقش است و ثابت میفرماید و کل باید تصدیق نمایند
 و شب را گاهی کتاب را میخواند و وقتی ستایش میمود که در این کتاب مشعر و مدرک عقل
 و ایمان و ایقان جدید بدی در خلق فرموده است و در دوازده مرتبه خواند و خوا
 سواد کند حاجی عبد الحسین داشت و تقدیش نمود کتاب احکام خواست و کتاب
 اقدس رازیات نمود موقن و مطمئن نبوات و رسالات و ظهور آتد شد و خمهای
 شرایش را داخل آب کرد و زمین باغش را بختی نمود و تریاک و حشیش را ترک نمود
 و امش را تبلیغ نمود و بجانهای علمادش و محتاج نمود و هر قدر پیشش نمود فایده نکرد
 بسیار بر دلالت و هدایت نمود و شانی علماء را عاجز نمود که از شجاع الله و له خراج
 فایز خواندند و ملاکاطی بود بعد از شیخ العلی از محدثین مسلم نافذ الحکم حتی خراج و یا
 جس فانی را خواست و شجاع الله فرمود با او صحبت کنی چون عاجز شد و هم
 عجزش را دیدند و دانستند آنوقت جس و خراج حتی قتلش منوط بقبوی شماست و
 اگر خراج شود نسبت ظلم و بی انصافی میداد من راضی نیستم که بلا ذنب نفسی را

خراج کنم مجلا حضرات و فایز مجبور بر مقابل شدن و صحبت داشتن در خانه اش حضور
 نمود علمای اسلام و اعیان و امر آء و ارد شدند و خدام و فرایش و تماشاچی هم
 بسیار است فانی ذکر نمود شخصی مؤمن تورات است و کتاب خدا دانسته است و میگوید
 در تورات پنجاه مرتبه ذکر شده است شریعت تورات و احکام تورات ابدی است
 و حضرت عیسی نسخ تورات نمود بحکم تورات مدعی کادش دانستم و بحکم تورات که میفرماید
 اگر نفسی کلامی را خود گوید و مغرورانه بخند نسبت دهد البته باید بپذیرد لذا شهیدش
 نمودم و نفسی مؤمن باخیل است و میگوید صریح باخیل است آسمان زمین ممکن است
 زایل و فانی شود و لکن کلام ابن الانسان لن یزول ابد بحکم کتاب خود استغفر الله
 انخضر تر اکاذب و توب الی الله باطل دانستم خدای عادل بچ برهان مؤاخذ و عقاب
 میفرماید ذکر کردند در تورات و باخیل این نصوص و تصریحات نیست حاضر کردیم و ثابت
 نمودیم شبهه تحریف نمودند ذکر شد اولاً تحریف کتابی که امی بان کتاب مؤمن و موقنند
 عقلاً محال و مستنع است بر فرض اگر سلاطین و جمیع علماء و بزرگان متفق شوند که کلمه را
 از کتاب زیاد و کم نمایند و یا بردارند و کلمه دیگری بجایش بگذارند البته عاجزند زیرا کتاب
 یکی دو دانست و در یک شهر و یک مملکت نیست در عالم منتشر است و باز بر فرض
 محال اگر سلطان مقتدری حکم کند که کتاب را از هر کس بگیرند و از هر جا بیاورند نفوسی را
 البته تقوی آتد مانع میشود و کتاب بر استرمی نمایند و حفظ میکنند ثانیاً آنانرا نزلنا الذکر
 و اناله لیا فطون در جمیع کتب نازل است و ثالثاً هر امتی بحکم کتاب خود مشاب و معاتب است
 سابقین کتاب را تحریف نموده اند لاقین که نمیدانند و من عند الله میداند بچه قانون
 معاقبتند و رابعاً همه جای قرآن بصریح بیان میفرماید مصداقاً لما بین یدیه مصداقاً لما

لما معكم ولما جاءكم كتاب من عند الله مصدق لما سمعتم فيا ايها الكتاب هو اهدى منها با
 اگر تحریف شده است پس بدینسی چه مصدقا لمانهم چه معنی دارد و حال آنکه
 موجود نیست و خبر هم ندارند پس باید که بکتابیکه در آتش بیشتر از تورات و قرآن است
 چنانکه قرآن حاضر و موجود است تورات هم باید حاضر و موجود باشد و علاوه از همه این
 بر این محکم و دلایل متقنه فوری ظاهر شده بود که مخالف هوایشان باشد تا کتاب را
 تحریف نمایند که تمام حاضرین حتی بعضی از علمایشان هم اذعان نمودند که این بران تمام
 جناب ملا کاظم تجرید منصوص درسته آن و اخبار متمسک شدند چنانکه صریح است
 یخرفون الکلم عن مواضعه عرض شد تحریف کلمه است از آنچه برای آن وضع شده است
 الکلمه لفظ موضوع مفرد از جواب و احتجاج عاجز شدند و حضرت شجاع الدوله فرمود
 صحبتهاش جمع حکم و متقن و بلا جواب است جناب ملا کاظم که شیخ العلماء بودند
 شد و قهر کرد و خواست بر خیزد فرمود سرکار شجاع الدوله حمایت بانی میفرمایند حضرت
 شجاع الدوله عذر خواست و حضرترا نشانید ذکر کردند اگر این شخص مسلم است چرا
 از تورات و انجیلی که ما خبر نداریم استدلال میکنند عرض شد همه شنیدند و دیدند که
 با کتاب تطاب قرآن تطبیق نمودم فرمود از تو سؤال میکنم قرآنرا کتاب چند امیدانی
 یانه ذکر شد خدا و جمیع بسیار و اولیاء و صفیاء و ملائکه و غیب و شهود و حاضرین را
 گواه میکنم که قرآنرا کتاب الله و متابعتش واجب و جمیع آنچه در آن نازل شده است
 محقق الوقوع میدانم فرمود نقص کتاب است و لکن رسول الله و خاتم النبیین ذکر
 شد در تورات و انجیل این مضمون محکمتر و صریحتر است کشف سرکار شجاع الدوله
 بشنید عاجز شد و متمسک بتورات و انجیل شد ذکر شد از شاهد تورات و انجیل میکنیم قابل

و لکن رسول الله و خاتم النبیین البته صادق است فرموده است منم آدم و نوح
 و ابراهیم و موسی و عیسی یا فرموده است کشف فرموده است ذکر شد صادق است
 یا ستغفر الله ادعای بلا حقیقت فرموده است کشف حق و صدق است و یقین است
 ذکر شد همین قسم که نسبت انبیا قبل بانحضرت صدق است هر کس هم از بعد پاید است
 و صدق است اما انبیاون فانا شامل سابقین و لاحقین است حضرت شجاع الدوله
 فرمود جواب این استدلالش را چه میفرمایند جناب ملا کاظم فرمود سرکار خاتم
 النبیین از محکمات است و این بیانات و اخبارات از تشابهات تشابه را باید رد
 محکم نمود فانی عرض کرد چنین است خاتم النبیین را علمای اسلام معنی و مقصود
 بهتر میدانند یا ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین کشف البته ائمه معصوم و محیط
 همین اند و آنچه معنی نمایند حقیقت است و شبهه در آن راه ندارد ذکر شد در خطبه پنج
 البلاغه و زیارت حضرت رسول از امیر المؤمنین است الخاتم لما سبق و الفاتح
 لما استقبل الخار کردند خواستیم کتاب حاضر کنیم و ثابت نمایم جناب ملا کاظم فرمود
 صحیح است در پنج البلاغه و زیارت هست و خوانده ایم شبهه نیست که حضرت رسول
 بر صدق و دعوتش معجزات آورد و خوارق بسیار از او ظاهر شد معجزه این ظهور
 چیست ذکر شد بهر قسمی که معجزه حضرت رسول را برای منکرین از امام قبل ثابت نمایند
 هزار مثل از برای حاضرین ثابت میکنم باز کشف سرکار شجاع الدوله بشنید باز
 تثبت منکرین امام قبل شد حضرت شجاع الدوله فرمود بی انصافی نمیتوان کرد و حضرت
 فلان و استدلالش صحیح است چنانکه حضرت رسول در این مجلس تشریف ندادند که
 معجزات را مشاهده نمایم صاحب این امر هم در این مجلس حاضر نیست تا امتحانش

کنیم و چنانکه ام قبل منکر حضرت رسولند شما هم منکر این شخص بران فلانی تمام است
 و استدلالتش کامل و محقق بالغ بهر بران و دلیلی که معجزات حضرت رسول را برای
 منکرین ثابت میکنید او میگوید حاضرم بهزار مقابل ثابت کنم باز جناب ملا کاظم
 تعرض نمود برخواست و فرمود که کار شجاع الدوله میخواهند امر در همه حاضرین را
 از اسلام بزار نمایند و همه را با بی کفند و پین سرکار و علما گفتگو شد و بکدورت تروت
 شد فانی برخواست و ذکر کرد عرضی دارم و متمسک به کار حضرت شیخ العلماء
 بشوند و قبول نمایند کفایت حضرت صحبت ذکر شد حضرات بفرمایند و فانی مترجم و
 مترجم میشود از منکرین و مضر ضیق قبل ذکر می کند و بنیل کتاب مستطاب است آن متوسل
 و از شواید غیر کتاب بگذرد و جالس شدند ولی با کمال غضب و عتاب قلیان آوردند و
 فانی ساکت و حضرت ملا کاظم فرمود ما مسلم و مؤمنیم باید از قرآن حکایت و آیه
 نایم عرض شد صدق و یقین و سوالی دارم فرمود بگو عرض شد اگر احادیث و آیه
 مخالف با قرآن شد تکلیف چیست فرمود قرآن را باید گرفت و آثار مخالف را
 گذاشت عرض شد اگر مطلبی و پانی درسته آن کمر نازل شده است و خلافت
 کجا چکنیم فرمود کمر بر متابعت باید نمود و مخالفش را اگر بتوانیم با او تطبیق کنیم و الا بکنیم
 عرض شد از اول است آن الی آخر قرآن همه جا خوارق عادات منقوله و معجزات
 مرویه را از خود نفی و سلب فرمود و همه جا وحی را حجت و کتاب را کافی فرموده و
 همه جا مجادل آیات را وعده عذاب فرموده و همه جا مؤمنین و مومنین بکتاب آیتش
 فرموده و هر حسن و فضلی را بتقلید و ظل کتاب نسبت داده و همه جا کفین آیات را
 کور و کنگت و ضال و مضل و خرد سکت و دوحش و مرده و کافر و نجس و

شیطان و عاجز و ذلیل و جاہل و حیوان و اسل مجیم و عقاب فرموده لکنایه و لا
 استعاره و لا حقیقت و لا مجاز ذکر خوارق عادات مشهوره پین ناس نیست بلی
 اقربت الساعة و انشق القمر نازل است او لا تخدی نفس موده و نفر موده فانتوا
 بشق و سیران کنتم صادقین ولی در ذکر کتاب فانتوا بآیه من مثله ان کنتم صادقین فرمود
 ثانیاً مفسرین قرآن نوشته اند از علام ساعت و قیامت است و ثالثاً از امر
 القیس است و انت الساعة و انشق القمر را بنا مورخین عالم البته اگر واقع شده بود
 از عجایب و غرائب مینوشتند جناب ملا کاظم فرمود و صریح کتاب ماست و ما مؤمن
 و مؤمنیم و حجت است و تو خود اول گفتی که آنچه در این کتاب نازل شده است محقق
 الوقوع است عرض شد محقق الوقوع است یا محقق مفهوم المصوبین دو ماست فرمودین
 صحبها مردود است و صریح کتاب ماست فانی عرض نمود صریح کتاب ماست مسل
 سقطت النجوم قل ای دربی اذکان القیوم فی ارض السرا یا ستاره با از آسمان بخت
 کجوبی قسم بحد اشجاع الدوله و حاضرین شهادت دادند که دیدیم ستاره ها از آسمان
 فوج فوج بقدر دو ساعت بقسمی میریخت که زمین روشن شد و بسیاری بخصوص مسافری
 و زار عین و بیدار با دیدند و اشجاع الدوله فرمود با حضرت و الاحسام السلطنه
 بودیم با سوار و عساکر بسیار و بعضی خواصیده بودیم و بیدار کردند و نشستیم و جمع شدیم
 و تماشا کردیم و تعجب و تحیر نمودیم و بعد از زوار کربلائی معلی و کتبه مظهر هم سوال نمودیم
 و از دل خارجه هم پرسیدیم کل اظهار رویت نمودند و ککن قصه شق القمر منتهی میشود
 بروایت بعضی از مسلمین جناب ملا کاظم و علمای اعلام متحیر و متفکر و مبهور و سکت
 که بچه شبه رو نمایند و جواب گویند حضرت فاضل مجتهد ملا کاظم با کمال سترت و جبراً

فرمود اگر نجوم از آسمان ریخت این نجومیکه حال در آسمانست صیبت فانی هم با کمال
 خضوع اظهار داشت اگر مستر شگفت و باره شد این که حال در آسمانست و باره
 نیست صیبت که فوری بی اختیار از حاضرین قهقهه خنده بلند شد و حضرت شجاع الله
 فانی از صحبت نمی نمود و امر با حضار نماز فرمود و این مختصر مجمل صحبت بهفت ساعت است
 و بعد از صرف نماز و برداشتن سفره و آوردن فلیان و چای فرمود ما خواستیم مطلبی را
 بحقیقت بفهمیم هر قدر بیشتر صحبت شد باب شبهه دریب در اسلام و ایمانان بیشتر
 باز شد باید اسلام و ایمان خود را حفظ کنیم جناب ملا کاظم کفایت و از هم باز شد و فرمود
 بی چنین است این اشخاص در القای شبهه کردن و از صراط مستقیم منحرف نمودن
 و گمراه کردن کمال مهارت و تسلط را دارند ده آیه متشاب و هفت حدیث آماد
 حفظ کرده اند و مکرر بر گمراه کردن ناس محکم است اند فانی ذکر نمود و لو فانی از صحبت
 منع فرمودند ولی این کلمه را عرض میکنم و امید عفو دارم جناب آقای مجتهد شما آیات محکم
 تلاوت فرمائید و احادیث متواتر بخوانید و خلق را گمراه نکند و باز صدای خنده
 بلند شد ولی شجاع الله که گذاشت تبرض و کدورت بجز شود فرمود جناب آوند بیانی
 بفرمائید که ایماز تازه کنیم و این کثافات را شستشو نماید جناب ملا کاظم
 با جلال عظمت فرمود سرکار خداوند متعال در کتاب مستطاب و فرمان واجب الاتباع
 خود هر مطلبی که اهمیت دارد و جمیع باید پدیدار و بهوشیار باشند که از آن عظمت نیاید
 و تجا و زکند سوکنند با فرموده و مطلبی که بیشتر اهمیت است و مرتبه و بیشتر از سه مرتبه
 و در سوره و الشمس یازده مرتبه قتم تکرار فرموده و الشمس و ضحی و القمر از آنها و التنا
 اذا جلتها و اللیل از اینها و التنا و ما بینها و الارض و ما تحتها و نفس و ما سواها لیسها

بجور با و تقویها قد اطلع من رکبها و قد خاب من دسها بعد از یازده مرتبه قتم فرموده است
 بتحقیق رستگار شد هر کس نفسش را تزکیه کرد و پاک و پاکیزه نمود و ضرر و خسارت کرد
 هر کس که نفس را آلوده نمود و تباها کرد فانی عرض نمود سه کار اذن بفرمائید عرض کنم
 فرمود ابداً صحبت مدار برخواست و از حضرت ملا کاظم خواست شفاعت کنید
 سرکار اذن فرمایند مختصری عرض کنم جناب ملا کاظم سه کار عرض نمود اذن
 فرمائید این شبهه دیگرش را هم اظهار کنند سرکار فرمود و بگو عرض شد یازده مرتبه
 همین بود که فرموده که فانی تزکیه نفس نموده و حضرات دسیه نموده و تباها کرده اند
 چه که بهفت ساعت است آنچه عرض کرده است در هیچ کتابی نخوانده و از معلمی نشنیده
 مفاهیم و وجدانیات خود بوده است که با آیات آفاقیه و انفسیه و کتب ربانیه و
 صحف قیمه تطبیق نموده و شاید صدق تزکیه اش آورده است و آنچه آخرین
 فرمودند مطالبی است که در کتب خوانده اند و ما انزل الله من سلطان است
 بر خواستند و خوب ظاهر و آشکار بود که فتنه و آشوب شدید می خواهند نمود و قصد
 این شد که چون از خدمت سه کار مرضی شود از قوت چنان خارج شود و نگردد فتنه
 قائم را پدیدار کنند چه که پندار کن را معون فرموده سه کار اذن مرضی یعنی رفتن بمزبل
 نفرمود و تانزدیکت غروب نگاه داشت و اظهار ایمان و ایقان فرمود و بحقیقت
 دانست و شناخت مظاهر و احوال را و چون مرضی شد و بمزبل آمد دید اعضا و اجزا
 شجاع الله و اعیان و بعضی از علی حاضرند و کل سرور و شاکرند و از غلبه امر الله
 اظهار وجد و جوهر می نمایند و تا قریب صبح نشنند و تلاوت آیات شد فانی هم ملاحظه
 نمود اذلاً سرکار شجاع الله بقدری مقدر است که کل از سطوت قهر و غضبش خائفند

و جرات فوضا ندارند و ثانیاً اگر بروم حل بر ضعف ایمان و ایقانم خواهد بود متوجه شوک
 علی الله منتظر تا دیر ربانیه و توفیقات سبحانه شد و موقن و مطمئن القلب است
 که آنچه بشود سبب و علت ارتفاع کلمه الله است و اگر بحول الله و توفیقات تبارک و تعالی
 موفق بر استقامت شوم برای فانی هم سعادت است صبح شد و خوابدم ناگاه خبر
 آوردند خلق چون جرابو با چوب و چاق مهاجم منزلند لباس پوشیدم و بحجاب آقا غلام
 حسین و جناب آقا محمد صادق عرض شد خوب است استقبال مهاجمین نمایم تا آیات و
 نوشتجات محفوظ ماند و شماها کوشا نشوید شاید بتواند آتش فتنه را خاموش نماید و
 بیرون آمد و گرفتار دو هزار گرفت شد و بالین و سب و شتم و ضرب داخل و بیرون
 شدیم جناب ملا کاظم ایستاده و از دهام ناس اطرافش جمعند محض اینکه شیعه هستند و از
 دادن و خواستن و آوردن بجهت قصه حضرت سید الشهدا روح المقرین له الفدا
 نمی توانند منع کنند لذا آب خواستم که تا آب میآوردند حجت را تمام و بالغ نمایم فرمود
 پا و رید خواستم صحبت کنم فرمود نهش را بگیرد و گرفتند و آب آوردند گرفتیم و خواستم
 جناب ملا کاظم دوید و چوبی بیفزود و فرمود حال بهم ترویر میکند و میخواهد خود را شبیه
 شهدای فی سبیل الله نماید باید سنگسارش نمود و بکیر چه وار و آوردند تا خارج شهر رفت
 از سنگ و چوب و چاق و آتش و زخم حق عظیم محضی است و چون بخارج شهر رسیدیم
 اطاق کوچکی بود فانی را حبس نمودند و قریب نیم ساعت بعد آمدند و گفتند جناب آخوند
 فرمود که اگر آیات و نوشتجاتش را داد خارجش کنید که برود و کسی او را از دست نگیرد
 و اگر نشان نداد البته سنگسار و پاره پاره اش کنید فانی و اسنت ملا کاظم میخواهد
 فتوای قتل فانی سندی داشته باشد لکن جواب داد و شب نصف از شب گذشته

سرکار فرستاد و جمع آیات و نوشتجات فانی را خواست و گرفتند و بردند و همان
 نزد سرکار است این صحبت فانی آتش نمودی را برد و سلام نمود و دو سه نفر و وسایل
 اش را بشهر رفتند و بعد از یک ساعت مراجعت نمودند و فانی را بیرون آوردند و خودشان
 مقابل خلق ایستادند و گفتند بر و هر جا میخواهی بکنند آتش خلق عقب فانی پایند
 و تا فانی پیدا بود میدی ایستاده بودند و حلقه از آمدن منع می نمودند و چون بسیار
 شد قریباً راطرف راست را بنظر آوردم قریب ظهر بود بان قریه رسیدم سر و پای
 برهنه سر و دست و پا و کمر خون آلوده لباس پاره پاره شده گمان کردند فانی
 حکومت اذیت نموده و از حکومت فرار نموده است و چون صحبت داشتند و سؤال
 و جواب نمودند رقت قلب حاصل نمودند بر آتش و صحبت و نوازش خونهار اشتند و زخمها را
 مرهم گذاشتند و بستند و جاهای آوردند و نهار دادند و فانی را بخانه بردند و خورد و خورد
 صحبت داشتیم و محقق و معلومشان شد فانی سبکناه است و مظلوم و باهم مشورت نمودند
 و متفق شدند که فانی را مستور کنند و حفظ کنند و بعد بمشرف مقدیس برسانند آنروز و آن
 شب را در آن قریه بود نصف از شب گذشته سه و چهار سوار وارد قریه شدند
 و از فانی سؤال کردند و اهل قریه انکار کردند فانی صد ایشان را شناخت و دانست
 که دوست هستند ایشان را خواست و آمدند و ذکر کردند و از ده سوار آقا میرزا حسین
 عقب تو فرستاده و هر سه سواری بطرفی رفته اند و پنج هزار از حضرات گرفتیم و با هم
 همراه آورده بودند بگذا و اهل قریه دادیم و وداع نمودیم سه فرسخ راه بود و
 قبل از صبح وارد شویم و فانی هم خسته است و درد دارد و هم سواری نمیدانند فانی
 بر مال بستند و تا بخانه جناب آقا میرزا حسین در قوجان وارد شدیم از شدت

گریه و ناله ایالی پت فانی هم متأثر شد و گریه فانی سرگذشت خود و بیبارگی
 آخری عنایات و عطفاتی که بغانی من عنده اند شده است و مصداق ظهور لوح مبارک
 منیع که میفرمایند باید حد بخوری و لکن الله هو الغفور الاریه ذکر نمود حضرت بهم ذکر
 کردند ترا بخارج شهر برود بودند که خبر شدیم وضوضا و غوغائی دیدیم که بیم بود در آن
 خانه هم هجوم نمایند و سرکار هم وقتی از خواب بیدار شد که تو شاید یک نفس سحر هم
 بودی و چون خبر شد بجای حالش تغییر نمود که احدی توه ننگم با او نداشت و زیاده
 از ده نفر پانی در پی باغشهای بسیار نزد ملا کاظم فرستاد و فحشهای شجاع الدوله
 بود که مثلا میگوید آتم ان بفلان زنت و بجناب ملا کاظم شریعت را و بفضله
 اسلام را حواله نموده بود و بکلی ملا کاظم و علما انکار میکنند که با او اطلاع ما
 طلاب و سادات فتنه و فساد نمودند و آقا میرزا حسین فرمود دیدم سرکار
 بقدری متغیر شده است که از فرستادن عقب تو غفلت نموده لذا شب سوار
 فرستادم ترا پیدا کنند و بپا دارند و شسته بودیم از عنایات الهیه شکر می نمودیم
 که خبر دادند امروز شجاع الدوله خالق العاده صبح پرده آمد و کلمه سر موده
 بردند و داخل مدرسه شوند و باب مدرسه را ببندند و جمع طلاب را بر زنند و بچندند
 و بپا دارند و بعلما و چند نفر سید و آخوند دیگر هم بگیرند چیزی نکند شکر آمدی و
 پنج نفر آخوند و سید آوردند محض تا عصر آن روز جو بکاری کرد و همه را حبس نمود
 جناب آقا میرزا حسین حضرت شجاع نوشت که فلانی امحض خدمت لبر کار آورد
 و حال اینجا است چون اسم شجاع الدوله هم حسینقلیان بود جواب نوشت حسین
 منی و انامن حسین و پنجاه تو باختم لعاش فرمود و نوشت تو از عمده

شروع بر نیامی فلانی اول طلوع خانه من باید و بگوید سرکار فرستادم را آوردند و
 چون بخانه شجاع الدوله وارد شد با شکر انگشت خورده صبح شده خبر دادند یک ساعت
 گذشت که سیصد چهار صد نفر زن و طفل با گریه و ناله و زاری آمدند نزد فانی و فانی
 شفاعت نمود و مرتضی و آزادشان فرمود سیدی بود از اعزّه و انعیای خراسان
 روزی ذکر نمود آثار و خصائص جمیع انبیا و اولیاء نزد حضرت قائم است ذکر شیح
 فرمود ذوالفقار حضرت امیر المؤمنین میگویند شش شش بود و چون از غلاف پرده
 شش ذرع میشد و چون بدشمن میزدند شصت ذرع بود ذکر نمود خصائص انبیا شریفی
 بود یا آسمانی فرمود آسمانی عرض شد خلقی بود یا خدائی خدمود خدائی ذکر شد
 پس باید با بصیرت آسمانی و حقیقت رحمانی دید و دانست فرمود من بیندیم اگر شمیری
 باین صفت و علامت دیدم مؤمن می شوم ذکر شد شناختن امیر المؤمنین مقدم است
 و اصل است یا شناختن و دیدن شمیر فرمود البته مقصود شناختن امیر المؤمنین است
 چون امیر المؤمنین را شناختی قوت دست و بازویش را دانستی آنوقت هر چه را
 شمیر قرار فرمود تسلیم مینمائی باید نظر و بصیرت بازو باشد شاید قلم شبیری را
 شمیر قرار دهد شمیر کشنده بود شاید بخوابد حال شمیرش زنده کننده باشد فرمود صحبت
 صدق و صحیح است ولی تا من حسین شمیری پنجم تصدیق و ادعان تمینایم ذکر شد
 امر و داعی الی الله حاضر و قائم و قیوم است بروید و مشرف شوید تا مشاهده نمائید
 فرمود بزار تومان مصروف لازم است بروم اگر حسین شمیری پنجم حکم ذکر شد تا
 غمی مثل خودت را ضامن میدهم که اگر مراجعت کردی و من فرمودی دیدم آنچه فرمود
 کرده اید بدون گفتگو و مهلت بدهد و این صحبت گذشت و این گفتگو را فروخت

و بقوت قایمه غالبه و قدرت نافذه ربانیه و حکم لایعلها الا الله باین شان برود سلام
 و رسمت و انعام شد آن سید در طاه انامم ذکر نمود و اندان شمشیر امیر المؤمنین را دیدم
 که شمشیر خدائی شد و از عتقا بقوچان آمد و چون شجاع الدوله رسید بر تو چو که دشت عرض
 شد قریب و صاه فانی از قوت و نفوذ امر الله و جانبازی اجب آلاء الله بشارت میداد
 و سر کار هم از شجاعت و قوت قلب و علو استقامت خود حق سبحانه و تعالی بصف
 فضل خواست هر دو را بر عالمیان ظاهر فرموده و لوح مبارک منعی که خبر از گرفتاری
 فانی بکنایه اربع از تفسیر میفرمایند برایش تلاوت نمود و ذکر کرد حضرت شجاع الدوله که سبب
 ظهور هو الفطور الرحیم شدند و مصداق پندل الله اسمیات با حسنات سجد نمود و حضرت
 متصاعده الی الله فنشاند کپیر آقا میرزا اسید حسن و الد حضرتین اعلین حاجی سید علی
 و آقا میرزا محسن و حضرت حاجی امین روحی فداهم از یزد و مشهد مقدس بعزم طواف
 مطاف طاه اعلی وارد قوچان شدند و شجاع الدوله عرض شد نسبتاً نزد حضرت اعلی
 و ایمان شایسته ایست و عزم طوافشانرا نیز عرض نمودند اعمارت خوبی داشت
 در باغ خارج شهر بر ایشان منزل معین فرمود و خواست دیدن کند محض حکمت امر
 فرمود ملا کاظم اول دیدن نمود و بعد خودش بزیارتشان مشرف شد و کمال تعظیم و توقیر را
 فرمود و شجاع الدوله حکم فرمود که فانی پانزده روز قوچان بماند جناب آقا میرزا حسین
 نشی یا باشاره او و یا از خود بگفتی من فرمود خوب است بی اذن حضرت شجاع الدوله
 حرکت کنی چه که تا قوچان خالفت است و راضی هم نمیشود اذن بدو که بروی و البته
 این وقایع را همیشه نگاشتند و تر از مشهد خواهند خواست بکنند و علاوه
 یک شهر دشمن جا بل معتقد بودنت تحت بزار خطر است و برای سرکار البته مشکلات

حاصل می شود و لذات فانی و جنابین آقا غلام حسین و آقا محمد صادق حرکت بطرف سبزوار نمودیم
 از راهیکه آمده بودیم و هر جایی توقف نموده بودیم تا مزارع قصبه راهیم تقاضای نمانیم بچشم
 ششم سر و ج از قوچان بود در قصبه بودیم مطمئناً مشغول تبلیغ و بسیاری طالب که یکی از
 اجباب وارد شد و ذکر نمود که سی سوار از مشهد مقدس بر یکی فتن تو و حضرت افغان
 بقوچان آمدند و سیه کار شجاع الدوله فرمود فلان سبزوار رفت و حکومت خبر و داشت
 ترا بگیرند و تسلیم نمایند و مرا فرستاد خبر کنم که سبزوار نیروی از سپه پادشاه برود برود
 و در حق حضرت افغان کپیر با یالت خراسان نوشت این شخص سینه بخند سال از علما
 و شاهیر تجار و مؤمن با سلام بود و دو ماه مشهد مقدس بود و نفسی نسبت بانی باو
 ندادند روز قوچان بود و رفت بانی شد پس معلوم میشود مقصود اتمام و توپین من است
 و بعد از حرکت و رفتن سوار با حکم سر مودلا کاظم را از قوچان با کمال اقتضای بیرون کردند
 فانی آقا محمد صادق را بسزوار فرستاد و با جناب آقا غلام حسین دو سوار اجباب برای
 راه دانستن برداشتم و از پابان و کوه که ابد آبادی نبود و آب چشمه و رودخانه
 بود داشت و در روز و در شاهرود شدیم اجباب در شاهرود بسیار بودند منم مرحوم
 شهید آقا میرزا عبد الله شیرازی و اخویشان حضرت آقا میرزا احمد روحی و سید ابوبکر
 وارو شدیم و تمام رفیقان و منزل مرحوم متصاعده الی الله آقا سید نصر الله کاشانی رئیس
 پستانه همان بودیم مرحوم عالم فاضل متعاریج الی جوار رحمة الله ملا محمد مهدی با فردوسی
 ندیم و امیر و علیس ناکم شاهرود بود مرحوم آقا سید نصر الله را خواست و ذکر نمود
 لشکران سلطان رسید که مراقب شوند فلان از هر طرفی میگذرد بگیرند و بطهران نفرستند
 اجباب مضطرب شدند و فانی را بخارج شهر بردند فانی مال سواری داشت مالی هم

برای اسباب و خدمتکار از شخصی اجاره نمودیم و آقا غلامحسین سبزواری و کینفر جاب
 فانی را برای بلدی راه که اگر در استیم مراقب عبور فانی هستند از پرا سر برویم و در نفرتم
 تا جرجاب با فانی از شام برو و حرکت کردیم و کل از خود مال سواری داشتیم و اجاب
 بودیم سوای شخصی را که مالش را برای حل اسباب و خودش را برای خدمت برداشتم
 و تا سنان شش منزل است با کمال مسرت و خوشی و در سنان شدیم و در دالان
 کاروانسرا منزلی گرفتیم و تمام رفتم و زقا کباب خواستند و گوشت حاضر کردند
 و کباب دست میگردند که چهار فرآش حکومت وارد شدند و کاروانسرا دار اطهار
 داشتند که امر قبله عالم است از جمیع کاروانسرا داران التزام گرفته شود که اگر فلان
 شخص عبور نمود و خبر حکومت ندانند چه قدر خوب و چه قدر جریمه بدیوان اعلی دادنی باشد
 هر قدر بخاره اطهار داشتند فلالی علاتش صیت و امارتش چه روزی سیصد نفر
 وارد میشوند و خارج میشوند بر سر فرض اسم همه را بر سریم فلان شخصی را که حکومت میخواهد
 البته اسبش را نسیر میدهد چه قسم مترم و متعدد شوم قبول نمودند و بجزر و ظلم التزام گرفتند
 و چند قرانی هم خدمتانه گرفتند و رفتند اجابانی که بلفانی بودند بقدری مضطرب و خائف
 و متزلزل شدند که شخص غیر که مال بقانی داده بود اضطرابشان زیاد است و چون بسیار
 محبت دیده بود گرفتاری فانی را رضی نبود ناچار باو گفتند فانی تاجر بوده
 و ضرر کلی کرده و طلبکار بسیار داشته و فرار نموده حکومت خواسته او را بگرد
 اینجا جای وقت و تفکر و تبصر است که بر مؤمنین با الله متوجهین الی الله چه قدر
 سخت میشود که راضی باقیع اعمال نسبت بخود می شوند که ایمان و ابقانشانرا پنهان
 نمایند مجلاً فانی ملاحظه نمود اگر تا شب توقف نمایم البته اضطراب زقا کاروانسرا را

تفت میکند و می شناساند نه صرف شد و حرکت نمودیم و رفتیم فانی دیدم امان
 کمال ترس و پریشانیا دارند یکی میگوید خدا یا تو مبدانی طاقت چوب خوردن ندانم
 یکی میگوید قوه و اعنی ندارم مال مردم میرو و چه جواب گویم قرب دو فرسخی فته بودیم
 بقدریک میدان از راه خارج شدیم و پیاده شدیم و با حضرات بیسی و نفر تاجر و
 کردیم و عرض شد انصاف این است و صلاح و صلاح این است که شما بروید و فانی
 بمانم که ندانند با هم بوده ایم که محفوظ مانید راضی نمی شدند و بهر وسیله و تدریجی
 متوسل شد که اگر شما با ما من باشد چون تاجرید و طبع مال شما بیشتر دارند لهذا برای فانیهم
 خطر شتر است و دواع کردیم و آن و نفر رفتند آن شخص غیر فغان بود و گفت من
 دست از تو بر نمیدارم و از جنس شما هم نیتم تا بگر قناری تو گوش رشوم بانو هستم بعد
 ملاحظه شد آن شخص اجاب نام که برای بلدی راه آمده بود گاهی میگوید از راه رفتن
 هلاک می شوم و خطرش بیشتر از راه است و وقتی میگری که خدا یا زبانه را لال کن و حفظ نما
 که تبری نمایم برایش گرفتاری فانی مجسم شد و یقین کرده بود او را هم بهرستی بود را
 نمودیم که منفصل شود و از عقب بیاید نزدیک غروب بود با آن افغان سوار
 شدیم داخل راه شدیم و میرفتیم تارک شده بود که از عقب شنیدیم دزد رسید
 و خود را حفظ کنسید بر فانی هم مجسم شد که سوار برای اخذ فانی است قدری راه
 رفتیم بچشمه آبی و آب انباری رسیدیم با خود گفتم پیاده شویم و همین جا بمانیم و منتظر
 فرج شویم آتش کردیم و چای حاضر نمودیم چند نفر سوار رسیدند و پیاده شدند
 و چای خواستند و نوشیدند و در نهایت سرعت رفتند و معلوم نشد کیستند و کجا
 و چه جا و بچه ناموری میروند بعد از مدتی مذکور شد عقب فانی میرفته اند و صاحب

منصبشان شناخته و انماض نمود و دستور داشته است صبح از آنجا رفته است لکن
 کل منزل می کنند و در سفر تا جبر اجباب را امید دیدیم و حکمت با هم معاشرت نمی
 نمودیم و همین قسم خائف و مضطرب و مرافق و منتظر و گاهی مطمئن و امیدوار
 شش منزل تا طهران بودیم و در قیم چون بحضرت عبد العظیم رسیدیم و مشرف شدیم
 حضرت متصاعد الی الله مرحوم حاجی ملا علی اکبر روحی لرتبه فداه را خواست و زیارت
 نمود و با کمال قوت قلب و ارطه آن شد و خدمت اجباب روحی فدایم مشرف
 شد و محافل و مجامع تقدیس و ترتیل آیات و اجتماع بر پا و نماز شد و ملا رضای اعظم
 همدانی در مسجد شاه منبر میرفت و هر روز تمتهای و افتراهای هیتجه محرکه که تشنفته و
 قسا در برابر فرورد و بهائیهای مظلوم را بوزد در منبر نسبت میداد منها قصه قوجان
 فایر ابا صد هزار قبایح اعمال و عقیده نسبت میداد منها نمود با نقد و استغفر الله فلان گفته
 یاد کتابشان نوشته است بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و این
 تمتمت را در قوجان هم در دینز مدرسه نزد جناب ملا کاظم که آب خواستم و آب خواست
 پا و زنده ام کرد و من فایر ابا کبیر نه در حضور فانی نسبت داد و ان الشیاطین لیسولنا
 الی اولیائکم از جناب ملا کاظم جناب ملا رضا رسید و از جمله صحبتهاش چهار
 پنج سال در منبر بجهت آنکه خلق را از امر الله منصرف کند بطور تقین ظهور قائم موعود در آن
 بشارت میداد و اتفاقاً سیصد هم نزدیک بود و سید مهدی و هجی که تا در منزل
 امر الله بود بقدری مغرور و محترم لدی الاخیار و الاغیار بود که در حالیکه در خانه حضرت
 والا تایب استلطنه ابن سلطان حاکم طهران و وزیر جنک مجوس بود حضرت والا
 جلوس و شمی مقدمش میداشت و خودشان براده بکرات کفکش را گذاشت و حال

مصدق پان مبارک روحی و روح الوجود لبسیانه الا علی الا علی الفدا شده (و هر که
 می دازی از خاک لبت تر بلکه هیچ از او بهتر) با اینکه از زخرف فانیه نزدش
 بسیار است بعلاوه لباسها نیکه دارد و احباب برایش تمام کرده اند تا سی سال
 پوشش تمام نمی شود با لباس مندرس کثیف از شدت بخل میکرد و معروضین
 امر الله در پیروت که سابقاً سلامش میکردند بگرا همت جوایشانرا میگفت حال
 میروند و نشان با کمال تعلق با کمال تعرض جوایش میگویند این شخص قزوین بود و
 اول محرم سینه وارد طهران شد با عزت و عظمتی بسیار که تا چهار فرسخی پیاده
 نمودند و فانی با جمعی دیدش می رفتیم در راه ذکر نمود خوب است بملا رضای اعظم
 همدانی بگویند مهدی موعود اول سینه وارد طهران شد این مزاج و شوخی فانی
 بقسمی مشهور شد که ملا رضاشنید و در منبر ذکر نمود و بقدری اجباب ملاقاتش را دو
 میداشند که روزی شب هر جا بود موعده و با وعده هجوم می نمودند و مجالس
 سیصد چهار صد نفر جمعیت میشد با اینکه اجباب طهران آن ایام محققاً چهار صد بودند
 اعیان و اخیار و تماشاچی هجوم می نمودند حتی شی در خانه همان بود که منزلش بابت
 مرحوم آقا محمد کریم عطار نزدیک بود و بعد از صرف اکل برای خواب منزل آن مرحوم
 آمد سیزده چهارده لاله پیش اجباب محترم در دست داشتند فانی حال او را
 حال مقربان در گاه حدیث ندید و توبه می نمود و بعلاوه آن احترامات و جمعیت
 مخالف حکمت داشت و بعلاوه کتاب مستطاب برین را مقابله می نمودیم این پان
 مبارک حضرت علی روح العالم لبسیانه الفدا را که در ذکر جمال قدس ابی است
 فانی حنظ داشت ان عرفته با علم علماء البسیان ما عرفته دان رایته و اقصا

فی امره ثم ذكرت عليه اسم الانسان ما انفتحت حروف النفي لاثبات منظر الاحية
 يعني ان شناختي ان جمال اقدس منع رتبتي و قول اعلم علمای پان شناخت
 انحضرت را چه که هر نفسی نامور و مکلف است خودش بشناسد و تقلید در این مقام ممنوع است
 و بعد تا کید است و ان رایته و اتفاقاً امره و اگر دیدی ان اعلم علمای پان واقف
 در امر او است یعنی مؤمن نیست ثم ذكرت علیه الایه پس ذکر کردی در حق آن علم
 علمای پان ذکر انسانیت نفی کرده حرف نفی را برای ثابت کردن ظهور منظر الاحیه
 کتاب معتبر و خود پسند ان رایته و اتفاقاً امره را داشت و فانی ذکر نمود آن کجوج
 عنود گفت این عبارت نیست و کتاب من صحیح است و آنچه خواست و حاضرین خوانند
 و اصرار نمودند که لازم و واجب است و بدون ان غلط است و دلیل آوردند
 که اعلم علمای پان که مؤمن و موقن ظهور منظر احدیه است گناهش صیبت که اگر در
 حق او اسم انسانیت ذکر کردی نفی کرده حرف نفی را گوش نداد و قبول ننمود و کتاب را
 صحیح نکرد و همه بجای دغ و رش را دانستند ولی چکنند از ساحت اقدس آمده است
 و من عند الله است فانی از این حال بسیار رنجید و یقین نمود این حال مقبول در گاه
 احدیت نیست ولی اظهار کفر و توهمین امر تقدیر اند لذا اقامت
 طهران را نخواست و بیخبر حرکت نمود بجهان و سلطان آباد فرایان رفت و هر
 جانی توقف نمود و اجتاء الله از زیارت نمود و بهمت و خلوص و لهیت اجتاء الله
 نفوس بشریه ایمان بالله دار و شدند و مجالس و ضیافات بسیار شد و حضرت
 معصومه قم آمد و از قبل هم آمده بود و دو نفر بر او در مذاق بودند که مشهد محمد
 حسینش بر حمت ایزوی پیوست روحی لرتبه الغدا و استادم محمد رضای انوش

باپسر آن مرحوم آقاید الله روح فدایا در این سال ۱۳۲۸ بطواف مطاف علی و
 حضور حضرت عبد البهاء با محبت و انجذاب و اشتغال و استقامت و تقدیر ملکوتی
 مشرف شدند و در الواح مبارک نیت ظهور حضرت مکلم طور نهرین مذکور شد و فطرت این
 اخوین و ذریاتشان فطرت اولیه ایمانیه حقیقه تقدیریه است و برادر چهار صد تومان اول
 اقبالشان داشته اند از فطریشان بر روز کرده که بطور الله فخر شدیم و جان و مال از
 خداست و باید در راه خدا صرف شود باید با کمال جدت و روز حلاجی کنیم و بقوت
 لایموت قناعت کنیم و آنچه از راس المال بیشتر میشود تقدیم نماییم و یا نصرت نماییم و فقرا
 و ضعفا و ایتام و اراذل اجناسیم و از چهار صد تومان سالی ششصد و نهصد و زیاده
 پیدا می کردند و صرف امر الله می نمودند و در خانه شان کمال قناعت را داشتند
 و همگان چاهی میدادند و خودشان بلا حظه سرور همان یکت پیاله میاشامیدند
 امثال فانی و ارومی شد فوری شیرینی یا لباسی از بازار میخریدند بخانه میبردند
 که فلان آمده است این را تعارف آورده است اهل خانه هم می گفتند همانش کنند
 باین قسم اهل بیت خود را تجیب و تشویق و تبلیغ نمودند حامی می بودند ولی حال واقفان
 از فطره اولیه و الهام و تأیید و توفیق حکایت مینمود حضرت حاجی سید جواد کربلایی
 پیر مرد نورانی رحمانی بود که حضرت بهایونی شاه شهید با موکب سلطانی عبوری نمود
 ایشان هم عبور میفرمودند ملاقات نمود و از خاصان پرسید و اکثری با هم انزوم را
 با هم بهائی می شناختند کیست عرض کردند یا کردند خدا عالم است فرستاد زیارتشان
 تمنا نمود و وعده خواست و ملاقات نمود و حاشا شان را بوسید بسیار احترام نمود
 و پنجاه تومان انعامشان فرمود و از ملائمت حضرت آقا سید کاظم رشتی روحی لرتبه

الفدا و از مومنین ظهور حضرت اعلی از سیاهم فی وجهم من اثر التمجید و از فی
 و جوهر هم نضرة انیم بودند از قم بیزد و کرمان تشریف میبردند و در کار و اسرار
 منزل و اشهد و انجین از خانه شان شام آورده بودند و از امر آنده صحبت میداشتند
 حضرت حاجی سید جواد فرمودند آهسته صحبت با رید مردم میکندزند و می شنوند
 و موضوعی نمایند مردم مشهدی محمد حسین فرمودند جناب عالی اشب میروید و فلانی دو
 روز دیگر کسیکه در قم است و با خلق قم محشور است و باید ملاحظه و احتیاط کنتم
 و برادرم آمدن جناب عالی و سلامتی بتم مقضی است دیدن کنیم و ملاقات نمایم و
 از امر آنده صحبت نمایم و البته مردم خورده خورده مطلع خواهند شد و ما را ازیت خواهند
 نمود چکینم خدا خواسته است ما را معروف کنند و مبتلی و محتمل نماید و قوی
 قدر سلطانست ما با ضغای فقرای عجم چگونه میتوانیم بر خلاف اراده غالبه محیطه
 همسینه حرکتی نمایم از قبل در ظهور حضرت ختمی تاب است که چون آنحضرت اظهار رسالت
 و بعثت خود را فرمودند شبی بزرگان قریش حضرت را دعوت نمودند و احترام و
 تواضع کردند و ستایش و نوازش نمودند و مهربانی کردند و بعد عرض نمودند ما با شما
 که بزرگترین هستیم و پست اندر خادم و حافظیم و عند العرب سید و عزیز و محترمیم و این
 صحبت نبوت و ادعای رسالت تو محتر ب بیوت ماست و با دم اساس سیادت
 و امارت و شرافت ماست غنار تبدیل فقیر میکند عزت را تحویل بذلت مینماید از این
 خیال مجال بگذرد و از این وبال کلال صرف نظر کن بر خود و ما و اجداد و ذریات و طایفه
 و عشیره رحم کن جز صدمه و اذیت و مشقت و فقر و ذلت و روسیاهی دنیا و آخرت
 این نهال امل ثری ندارد چون نصیحت و نصیحت را بانتهار رسانند آن معدن غیرت

و قوت و آن شمس جهان نبوت و رسالت گریستند کفار قریش مسرور شدند که صحبت
 و نصیحت آن بخردان از خدا بخبر در آنحضرت اثر کرده است و پشیمان و پریشان
 شده اند و چون از سبب گریه و ندب پرسوأل نمودند آن حقیقت صدق و مظهر صدق
 الصادقین ارحم الراحمین فرمود من که از نزد خود بر خدای پیدار لا تأخذه سنة
 و لا نوم قیوم محیط محسبین بر کل دروغ نه بسته ام او امر فرموده بگو بنمیرم و مبعوث
 بر گزیده ام آن سلطان مقتدر مختار را ملاحظه فرموده و امر فرموده من خبر بشری حقیر
 و ضعیف و عاجز نیستم چگونه میتوانم عصیان و مخالفت مالک الملوک و سلطان سلطان
 الملک و الملکو تر نمایم الی آخر فانی دید و ذکر نمود که همان صحبت معدن نبوت را این مومن
 بالله و موقن بآیات الله بفطرت اصلیه اولیه فرموده و بر این انجین و زبانشان از چهل
 تا حال بلایا باریده و هر اذیت و جنائی و نقت و ابتلائی بر ثبات استقامتشان افزود
 لا تزل لهم العواصف و ما حرکتهم القواصف قاموا و استقاموا و قالوا لا اله الا الله ربنا ورب
 من فی السموات و الارضین چون فانی یادگیری بتم وارد میشد بقدر قوه نگاهش میداشتند
 و در تبلیغ و آگاهی خلق بجان میکوشیدند و قتی آمدند ذکر نمودند شخصی است حقیقت میت
 و خدا ترس است و امین و صادق ولی بسیار هم متمسک بعلم است اگر جانی ملاقات
 مینمودی و صحبت میداشتی امید قبالت هست قرار دادیم در خارج شهر جنب نخبه
 کستانی فانی اسباب پاهای حاضر کند و بار رفیق خود مؤانست نماید آنها عبور کنند و
 تعارف نمایم و جالس شوند و راهی برای تبلیغ باز کنیم آمدند و صحبت داشت بسیار
 هم شکفته و خندان و ممنون و تشکر شد و چون شناخت و دانست فانی کیست مقصود
 چلیست با کمال محبت و خضوع فرمود بیانات صدق و صیح است ولی عذر منجوا هم

چه که علما اعلام صحبت با این طایفه را حرام فرموده اند ذکر شد در مسائل جزئیه فرجیه
 تقلید صحیح است و این مسئله از مسائل کلیه اصولیه است تحقیق واجب و تقلیدش
 باطلست فرمود یا مخصر کنسید مخصر شوم و یا صحبت دینی و مذهبی ندارد از
 جاهای دیگر و بلاد و عادات گفتگو نمودم و از او پرسیدم بسیار خوب شما صحبت
 با فایز در دین و آئین حرام میدانید اگر بخوام مسئله تیر از علما سوال کنید و جواب
 گرفته برای فانی پا درید ممکن است و یا این را هم حرام میدانید فرموده باشند
 چه قبل مسئله باشد نمی توانم قول بدهم ذکر شد پس مسئله را عنوان کنم تا بر تکلیف
 خود عرضه دارید فرمود بسیار خوب عرض شد سوال حجت مترجم مجید و
 معجزه بودن این کتاب مستطاب عظیم از چه راهی است و چه صیفت اگر تفسیر
 فصاحت و بلاغت و حسن نظم و ترتیب است این قسم جواب بگو چون این است
 از قبل ذکر شد تکرارش لازم نیست فرمود بسیار خوب مسئله نیست ولی بسید
 می برم و جوابش را هم گرفته میآورم فانی نوشت و این ساده صاوق برود
 علما چون دیدند آن بحاره را بسیار زدند و سب و لعن کردند و خواستند
 کنند که بهائی است این ظلم و بی انصافی و عجز علی سبب آگاهی و اقبال او شد
 و کذک کاشان بسیار رفت و بسیار هم اقامت نمود و اجابش بسیار مستقیم و
 مشتعل و ثابت و منجذب الی ملکوت تقدیسند و از قبل و بعد در اجتماع و اتفاق
 و تاسیس مجامع کمال سی و کوشش را داشته و دارند و چون اکثری نشاج و بافنده اند
 و در این سنوات رونق ندارند و فقیر و بی بضاعتند و جناب آقا علام علی والد جناب
 آقا مهدی خادم روضه مبارکه مطاف ملا اعلی روحی فدایا بانی بضاعتی و عوامی

سر طقه تمام اجابست و خانه اش محل ورود عابرین و مابرین و مبلغین و اهل کاشان
 و جمع مطالب امراند و مسائل مفضل را خوب میداند و این اهم موهبتی است من الله
 مخصوص این بزرگوار مومن باند که مطالب عظیمه را در لباس مزاج و امثال
 مفرجه مضحکه بیان میفرماید و بسیار حاضر جواب و همان نواز است و بسیار
 واقع شد جمعیتی در خانه اش وارد شده و از ماکولات خمس و عشره شانزده کفایت
 می نموده است و همه را کافی شده هر قدر کم بوده است بر امثال و حکایات مضحکه
 میفرموده است و کمال مسرت و جلال موجود بوده است و اکثر ضیافت و ملاقات
 چون بسیار فقیرند این است که بقدر جمعیت نان تدارک و مهیا می کنند و کوششی که
 ربع و خمس آن نان را کفایت و ربع گوشت هم دهنه است حاضر می کنند و دهنه را
 میگویند و با پایا ز سرخ و برشته بنمایند و آب بسیاری که نانها را کفایت کند میریزند
 آن گوشت را هم کوپده بقدر شکل یک نخود درشتی چون آب میجو شد در آب میاندازند
 و فوری بختمه است و گاهی هم ترشی داخل می کنند و ساور و چای حاضر میکنند
 و قدر بقدر نخود بسیار کوچکی خورد می کنند و هر پاله دوسه از آن نخود پهلوش میکنند
 که بترکی دیش لمه است و بملاحظه حکمت دوسه ساعت از شب گذشته وارد میشوند
 و میگویند و می شنوند و آیات میخوانند و مناجات مینمایند استدلال می کنند و تبلیغ می
 نمایند وقتی هم شام صرف مینمایند ولی چاهی متصل است و حقیقه شبشان روزی
 روزی روز است خدای آگاه گواه است همواره آن محافل تفتیه تیر همه در نظر است
 و تنها آرزو دارد و نشسته اند تا صبح قبل از اینکه هوا روشن شود متفرق می شوند
 و اگر مسافری از خارج وارد است هر شب همین قسم مجتمع می شوند و اکثر فقرشان

فرا و ایام و ارا و عجزا و غبارا مقت می نمایند و این جوهر محرزده اند که یوترو
 علی انفسهم ولو كان بهم خصاصة بعد از شهادت حضرت سلطان الشهداء در و رشحات
 دمه و دم اخیه الفدا که بواسطه اموال و ثروت آن شهیدین فی سبیل اللہ جزای ظلم
 امام جمعه را کور و کر کرد و با حضرت والا ظل السلطان مخالفت نمود و خلق را بر حکومت
 شورانید روز چهارم شهادت آن شهیدین مظلومین بود که امام جمعه را حضرت والا اند
 صفهان مجبوراً مجبوراً حرکت داد چنانکه در لوح برهان معاتباً با و از قلم من فی قبضه
 از ته الامور نازل شد و فسوف تاخذک نجات العذاب من کل الجهات کما اخذت
 قوماً قبک انتظری الایه قدمت علی اطفاء نور الامم سوف تخذ نارک الایه بل ظننت
 انک تا کل باجمعه بانظلم لا و نفسی کذک یخبرک انجسیر چون حفظ نمود تمام آیات
 اخری عرض شد رجوع فرمائید لوح برهان تا بشاید کلوک قدرت و قوت ربانی
 فایز شوید و باین واسطه خدام امام جمعه و مفسدین اطرافش متواری شدند که کفرشان
 آمد کاشان و با احباب شناسنده بود و خود را مؤمن و موقن نمایانده بود و بسیار
 کلاه اجبار با اسم محبت برداشته و احباب بجان خدمت و اعانتش می نمودند و فایده
 اتفاق و بد خیالیش را دانست شبی در مجلس حاضر بود و صحبت هم حاضر فانی ذکر نمود
 شخصی از مردن بسیار می رسید با خود گفت بروم شهری توطن نمایم که مردن نشاند
 بر شهری رفت دیدی میزند و من را کرده تا شهری وارد شد که قبرستان نه داشت
 اقامت نمود و مسرور و شاکر بود تا دید این بی خردان مرده خوردند دنیا جفته و طایفه
 کلاب من را کرده شهری وارد شد مشاهده نمود شخصی سفره نانی و کوزه آبی برد
 دارد و جمعی لا اله الا الله محمد رسول الله کویان با او میرود و تفحص کرد معلوم شد

آن حامل نان و آب مرده است و آخرین مشایعت مرده سینا بند بسیار تحسب
 نمود و با خود گفت لازم است حقیقت این واقعه را بدانم با آن جمعیت شد و رفت
 باغی رسیدند و در باغ باز شد و آن شخص وارد شد و آخرین فایده خوانند و مرا
 نمودند این شخص متحیر و سهوت و متفکر شد که چه حکایت است بالآخره مصمم شد که داخل
 باغ شود و حقیقت را مطلع شود آمد در باغ را کوید آمدند کسیت ذکر نمود غم پریم مرده
 فوری در باغ را باز نمودند و داخل شد و باغ بسیار خوبی است و بسیاری هستند
 پیسج و تقدیس و تهلیل و تحمید و تکبیر حتی لایزال مشغول و مسرورند استقبال نمودند
 و او را بوسیدند و محبت و نوازش نمودند و مشاهده نمودند سفره نانی و کوزه
 آب بر نفسی موجود است و غذا می خوردند و با آنها بود و گریه شد و خلوت پنهان از
 آنها سفره را باز نمود و بقدر اشتهایش خورد سه چهار روز باین منوال خود را
 نگاه داشت بعد دید مرده با با هم میگویند داخل بازنده است و باید او را شناخت
 و دانست بالآخره همه را حاضر نمودند و ذکر کردند که درین ماه از نده هست می شناسیم
 ولی خوبست خود اظهار کند و اگر خواست بیرون و با ما باشد و الا از باغ بیرون رود
 و اگر اظهار نداشت ناچاریم او را بمیرانیم صحبت فانی باین مقام که رسید شخص منافق
 ترسید و اظهار نمود من زنده ام و از استیصال و اضطراب خود را داخل شما نمودم
 حال مرا همت بهید شاید مطالب شما را بحقیقت بجهت بماند شما بمیرم ذکر شد لا
 اکره فی الدین اگر خواستی و طالب شدی حاضریم کمال محبت با تو صحبت کنیم و چون
 الای مجلس متفرق شدند او هم رفت و از کاشان هم رفت این قصه را محض تذکره
 و مسرت قلوب ذکر نمود و شخص سیدی و اعط بالای منبر هر روز بلور انصاف

و تدین از امر صحبت میسزوده است که ایها الناس والله و بالله من طالب سالك
 مجاہدیم و غرضی جز رضای الهی و شناسائی ز دارم اصول دین هم تحقیقی است و تقلیدی نیست
 بهایش اگر مطلبی دارد چر این اظهار میکنند خدا شایه است صادق و ستر هم میکنم و از ایشانرا
 ابد ارضی نیستم اگر حقیقت دیانت و حقیقت را دانستیم از عالم میگذرم و اگر هم باطل است
 کشف حالشانرا نمینمایم اگر بر بان تو استم قانعان کنم نعم المرام و الا فلا اذیت
 و اقتضای احدی را رضی نیستم آیات شناس هم هستم و علم هم دارم بیایند با من صحبت
 کنند احباب بغانی ذکر نمودند که این شخص چنین میگوید خوبست اقلاً امتحانش نمایم فانی
 با اینکه میدانتست بلا فایده هست محض اطمینان قلب و مسرت خاطر احباب رضی
 شد و مناجات با قلرضی الحجاجات نمود که خدایا ارسال رسل و انزال کتب فرمودی
 برای هدایت خلق و اکامای و پیمانی و شنوایی و حیات جاودانیشان تا نبوات بطور
 حضرت ختمی بآب روح العالم فداه منتهی شد آنحضرت را بختی چون قرآن که جمیع
 من علی الارض از آوردن یک آیه اش عاجز بودند و لو کان شهد ایشان جمیع شوند
 و ظمیر و مجیر که بگوشند ظاهر فرمودی و کفار و خالفین و کذبین هر طایفه اعتراض نمودند
 و احتجاجی کردند قومی آنها و جدنا آبا ئنا علی آتیه و انا علی آثارهم مهتدون گفتند
 جمعی ان بذاللا اساطیر الاولین و بسیاری لوشاء لقلنا مثل هذا و طایفه انما
 علمه بشر لسان الذی یجدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین و حزبی لولا نزل علیه
 آیه من ربّه و بعضی ان الله عبد الینان لا تؤمن لرسول حتی یاتینا بقرآن تا کلمه
 النار و برخی لن تؤمن حتی توتی مثل ماوتی موسی و دیگری فأتوا بآبائنا ان کنتم
 صادقین و قبیلۀ استموا بالله جدا ایمانهم لئن جائتهم آیه لیؤمنن بها و جمعی ان کما

بذاموا الحق من عندک فاعط علینا حجارة من السماء اذ ایتنا بعد اب الیم و یاره لن
 تؤمن لکت حتی تقیر لنا من الارض فیوعا الی اخره و نعوذ بالله و نستغفر الله چه نسبتها
 و تمها و اقرا بائیکه باحضرت دادند و ساحر و مجنون توب الی الله کفشد و چه اذیتها
 و صدمات و مشقاتی که بر آنحضرت وارد آوردند حتی فرمود ما اودی نبی مثل
 ما اودیته تا اینکه یحق الله الحق بکلماته و یسطل الباطل و امر الله و دین الله غالب شد
 و ابی الله الا ان یم نوره و لو کره الکافر و ن بر اعلی الا اعلام مرتفع شد و هزاره
 دوست و شصت سال گذشت و قائم موعود اسلام را بهمان مینه رسول الله و جتیک
 حضرت خاتم النبیین را بر عالمین مبعوث فرمودی ظاهر نمودی مسلمین بر عقبه پیوسته و
 نصاری و عبده اصنام برکشند و همان اعتراضات و احتجاجات و ایرادات را
 کمر کردند توفی بادی و راهسنا و مقدر و توانا دستشانرا بگردانند از ضلالت خجالتشان
 بخش بردند و دادند و پست روز در جواب طغنه زد آخر جواب نوشت که از تو
 خارق عادت و کشف ضمیر را که عرفا و مشایخ صوفیه داشتند میخواهم مسایلی را بفرماید
 بیان کن صحت و دل نما جواب نوشتیم که با علم و فضل و حکمت و اطلاع و هر روز تلاوت
 قرآن و بسیار آیاتش را از حفظ داشتند خارق عادت را که بصیرت قرآن با حضرت
 مرسل الانبیاء و المرسلین رسول اکرم از خود سلب فرموده و میفرماید لو کنت اعلم
 الغیب لاسکتکرت من الخیر و ما لستی التوء ان انا الا انذیر مبین قل انی لا اقول کم
 انی ملک و لا اقول انی اعلم الغیب انما ابشایخ صوفیه نسبت داده اید و عجبسته
 مینه ایمان و اقبال خود را داده اید و عجبسته اینکه از فانی خواسته اید و حال
 مکتوب فانی صریح بود که از مؤمنین این امر اعظم است و از کاشان میکند شسته است

۱۳-۱۴

دوستان الهی اظهار داشتند با جناب چیزی بنویسد لذا نوشت و باز هم حاضر است
 که هر جا رسیدن منسبت نماید حاضر شوم و اتمام حجت نمایم بعد از چندین پیغام نمودن
 امینی که کسی مطلع نشود ندارم و ملاقات برای من و تو هر دو منفر است جواب نوشت
 معاذیر آنحضرت از اول معلوم بود ولی چون مدعی شده بودید که طالب ساکت مجاهد
 و تحصیل رضا را بر عالم و آنچه در اوست ترجیح میدهید و همین و جان هشتم
 منو که منسبت نموده بودید و که ادعای آیات شناسی فرموده اید خواستم اشتباه
 آنحضرت بر فرد آنحضرت واضح و محقق کرده همیشه نفوسی که رضای الله و امره را بر عالم
 مقدم میداشته اند چشم بصیرت و قلب درایت عیسی و خدا شناسی داشته اند
 فتنه و الموت ان گنم صا دقین و نفوسیکه خط ظاهری نموده اند از روحانیات
 محروم و ممنوع بوده اند آیات شناسی و مجاهدی پس اهل اندکسانی هستند که غیر الله را
 فدای رضای الله نموده اند و آنحضرت در منبر سوگند یاد فرموده بودید که رضای
 الهی را بر عالم ترجیح میدهم و در این مکتوب نوشته اید محل امنی نیست و ملاقات برای
 هر دو منفر است انا لله الحمد بر آنجناب و اکمالا و شکر الله لکنه برای خود عرض میکنند که
 آنجناب با فضل و علم و غنا و ثروت و ریاستیکه چون از منبر پائین میانید فوج فوج
 دستا نرامی بوسند و اظهار ارادت مینمایند محل امنی ندارید فانی با عوامی و ایمی بود
 فقر و ذلت و حقارت و ودعت و غربت و کربت بفضل الله در کاشان قلا پنجاه
 خانه حاضر دارد که صاحب پت خود مال و عیال و اطفالش را فدای میکند و نیکو
 در خانه کیست و که بوده میخواهید تا معین کنم خداش پیام زده فرموده بود من شما با
 می شناسم و کاری ندارم شما با هم بمن کاری نداشته باشید مقصود این است بر

فانی از مجمع مدن و بلاد ایران نوشته گذشت و پیشتر توقف نمود و با صفهان رفت
 با آنیکه همشیره زادگاه و عموزاده بایش و عمه زاده با و خالوزاده با و خاله زاده باش
 اطلاق پنجاه شصت نفر بودند نه آنها فانی را شناختند و نه فانی آنها را مدتی در خارج
 شهر در نجف میبود و بعد و دی از اجاب معاشرت مینمودند و جناب حاجی
 سیاح که در حقیقت اول وزیر و محرم حضرت و الا نخل است سلطان بود و با من بود
 میخواست این حزب را ظالم کند حضرت و الا را با این حزب مظلوم را یکسان نموده بود
 بسیار مراد نموده و او هر چه خواست فانی را فرساید تطبیح نماید و فانی او را بر
 صلاح امیدوار نماید شد و بیست نه سال فانی و اجاب باین وبال مبتلی بودیم
 بسیار هم همین مقصود مسافرت نمودن و بیاحت اقدس هم مشرف شد و چون از این
 مقطوع شد چه او ایات و جنابشیکه نمود و از صفهان با با ره رفت و نفوس مبارک
 در آباوه چون جنابان حاجی علیخان و دانی حسین که در الواح قدسیه شمس عوض دانی با
 طبق و منقرش فرموده اند و حکیم نفوسی مؤمن و شغل بودند ملاقات نمود و در
 منزل جناب بانی بود و با بسیاری صحبت داشت و اکثر ایام و لیالی در باغ بانی
 و یا باغ حاجی علیخان روحی فداها محل اجتماع و ضیافت بود و بسیاری مراد نموده
 و چون این نفوس از اعتراف و ابله و غنی و ملاک بودند امر الله در ظاهر محترم بود و حاکم
 و بزرگش مرحوم میرزا حسین خان روحی لثرتبه الفدا بود و فدائی امر الله و مال و دنیا
 نزدش قدرند داشت و بعد از آن متصالی الله خویش مومن و مومن است
 و سرهای شهدای نیریز را از شیراز بطهران میردند عاقل بصیری بسبع حضرت هالو
 پا و شاه رسانید که روس شهدار را بطهران پا و زند و ناس شاهه نمایند قصه بر

که بلا و حضرت سید شهید آید روح العالم له ما هم الفدا را تجدید نماید و سبب اقبال
 ناس میشود لذا امر صادر شد بطهران بزند و دفن نمایند و بآباد رسیده بود و دفن شد
 و حال شنیده شد آن محل را عمارت بسیار خوبی و باغی و گلستانی نموده اند و عظمی
 عظیمی هم میگذرد و این عمارت و باغ و مدخلش وقف امر الله و محل ورود و زیارتگاه
 شده است و از آباده بقصد و عزم حج و زیارت بیت الله و اجتهاد الله روحی فدایم
 حرکت نمود و فتح آباد خدمت حضرت روح مجرد و نورسپین متصاعد الی الله رب
 العالمین آقا میرزا مهدیخان روحی لثرت الفدا و نفوس مقبله موقته مشرف شد و
 مخطوط و مسرور از وضع مجالس و تشریه و تقدیس و محبت و استقامتشان شد و از
 آنجا بزرگان که نیز احباب جمعیتی داشتند شب داد شد و فردا شب حرکت نمود و
 وارد شیراز منزل نجوم ثلثه و مصابیح نورانیه اعلام امریه المتصاعدین الی الله حاجی
 میرزا غلامحسین خان و آقا میرزا سید علی روحی لثرتها الفدا و حضرت آقا میرزا محمد باقر
 خان که حال فدائی امر الله و جانفشان میثاق الله است شد و این جواهر مجروده ثلثه
 حقیقه از اعلام مرتضه و آیات تحوینیه این ظهور نور حدیث چه که در ظاهر نسبت
 جسمانی نداشتند و بعد از دخول در رضوان ایمان و ایقان بشافی با یکدیگر متحد و یکی و
 یگانه بدون قرار و مدار و التفات و خواسته تن به صرف فطرت و انجذاب الی ملکوت
 و حدائیت و فردانیت کشف و احد و وجود واحد شدند که در دون شخصیات مشروطه
 ربانیه در جمیع جهات یکی بودند غنا و ثروت و حساب و نفع و ضررشان بمرکت راجع
 بکل بود که این قسم اتحاد و وحدت از قبل دیده نشد و از آیات مخصوصه این ظهور
 صمدانیه بود که بعد از عروج و صعود آن نجین با زین این نجوم روشن حضرت آقا میرزا

بقره خان کسان و بازمانده کان و ذریه ایشانرا چون کسان و ذریات خود بلکه بستر
 و خوشترنگا بداری فرمود و تربیت و تعلیم نمود و عزیز و محترم و مسموع بلکه از حسن
 توجهات این خان روحی لوفاته و استقامت الفدا که دیدند و فدائی و سفر بشیر از غریب
 و هر دو سفر در منزل حضرات ششماه و یکت سال بود و بقدری شد و خالصا وجه الله بقا
 محبت و مهربانی و عطوفت و مهربانی فرمودند که از تحریر و تقریر و توصیت و
 تمجیدش فدائی بسی عاجز است اجر هم علی الله الذی خلقهم و عرفهم و آید هم و اقامهم و انعم
 و اعلمهم و علاوه از همه رحمتها و عطوفتها پشت و نه سینه سالی صد و پنجاه و دو بیت
 تومان و بیشتر مصروف مسافرت و اقامت فانیرا بکمال خضوع و محبت عنایت فرمودند
 و منزلشان محل ورود مسافرین و مسکنین بود و علاوه ضیافت و ولائم منزلشان و منزل
 آخرین بسیار میشد مخصوص منزل این وجوه ثلثه واحد و محل احباب بود و در شیراز بود
 که حضرت در قار و روحی لثرت الفدا را مابین یزد و اصفهان ضبط نمودند و باصفهان برفتند
 و حبس نمودند و حضرت متصاعد الی الله آقا سید احمد افغان روحی لثرت الفدا بشافی مجتهد
 و فدائی امر الله بودند که خود و طایفه و عشیره و غنا و ثروت را راضی بود فدای امر الله نماید
 بفدائی نوشت در مکاتیب خود بنویس و جمیعی بخواه که بر وسیه بروید و تکلیف از ظلم ایران
 نماید فدائی نوشت این خیال مخالف نصوص صریحه الهیه است ما اهل بهایان امور بانعت
 و انقیاد سلطانیم و باید بطولومیت راضی باشیم و در حق سلطان دعا کنیم و صبر کنیم و در
 ثانی نوشتند و تا گید فرمودند باز فدائی جواب عرض نمود این فکر باطلست و حضرت است
 اگر شرت کند برای همه احباب بخصوص شما چه که غنا و ثروت دارید حضرت است آن
 مرحوم بقدری عاشق امر الله بود که نوشت میدادم برای کل منصر است ولی راضی و در

که ما هندی امر الله شویم و لا بد چون نفوس را شهید نمایند امر الله در تضرع شود
 باز فانی نوشت نباید اهل بهان و خیال خود را فدایمانند باید فدائی بر فناء الهی
 باشند و شکر آنجناب باطلت مجمل حضرتش از این فکر منصرف نشد و چون اول قائم
 و خادم امر الله بود و در ساحت اقدس مقبول و بمرادش هم محبوب و مخالفتش عسیر
 مقبول و عزم مسافرت یزد هم بود لذا عریضه نمود که حضرت ایشان در این عزم
 جازمند امر مبارک است و حرکت نمود و یزد بخدمت حضرت افغان کبیر حضرت قاسم
 میرزا محمد تقی روحی فداه که شبهه فلقند صورت و سیره حضرت اعلی و در جمیع صفات
 کمالیه و امانت و صداقت و عفت و محبت و استقامت و بزرگواری و نیکوکاریها
 مسلمین امر آه و در آه و علماء و عیان ایران بودند بشانیکه مرافقه های بزرگ و
 مشکلات عظمه دولتی و ملتی را بحضرتش راجع می نمودند و با اینکه کمال شهرت را با نام الله
 نسبت داشتند اول شخص یزد بودند و سایر افغان روحی فداه هم در ظل ایشان در مرتبه
 حضرتش بودند و منزل حضرت آقا سید احمد بویچه فداه وارد و احباب و ائمه
 روحی فداه هم را ملاقات و زیارت نمود و محافل تبلیغ و مجامع تقدیس و مجامع
 ترغیل آیات پناات آراسیمه و پیوسته شد و بسیاری که فریفته خلق و غوی و حالات
 ملکوتی رحمانی حضرت افغان بودند بواسطه افغان وارد امر الله شدند و بقدر دوازده
 توقف نمود و حضرت آقا سید احمد مرحوم بر آنخیال مجال پر وبال جازم ذکر شد از
 حضرت افغان کبیر شکر نمایم راضی شدند و فرمودند عالی این حرکت معلوم است
 نظر بحسن عاقبت است ذکر شد عاقبتش هم ضرر و خسارت است چه که مبرهن
 می شود خودی و خود پسند بوده ایم ایشان امر الله و فانی انکار وارد عرض نمود

اولایک نفر دیگر اگر با حضرت متفق می شد استلا صورت ظاهری در قانون مشورت
 داشت حضرت آقا میرزا اسد الله روحی فداه را بتلکراف از صفهان خواستند
 و به چیری تشریف آوردند و عزم ایشان را اجا و او با امضا فرمودند فانی خز عسیر
 راه مسراری نیافت تا اینکه متفق شدیم که از یزد هم عریضه کنیم و در مطلب بود
 ابریشم نمر دول و ثانی هر یکش مقبول است تلکراف بسبب وار شود که اثر حاصل نمایم
 و چون امر مبارک اقدس هم بحضرات افغان یزد و شکر از روحی فداه هم شده بود که
 عشق آباد را آباد نمایند لذا فانی با حضرت شهید استاد علی کبر بنده یزدی روحی الترتیب
 الفدا و استاد و محمد رضای بنای یزدی حرکت نمودیم که ایشان در عشق آباد کاروان
 سیرانی و دو تکابین و سوت برای حضرت بسازند و فانی هم بخدمات امریه مشغول باشد
 و قائم از توجه با صفهان و طهران من لدن امر حکیم ممنوع بود در خدمت حضرتین وارد
 فاران شدیم و فاران هم بواسطه حضرت کربلانی میر محمد حسین بیک و میر بای فاران
 مجمع احباب و احباب جمعیتی داشتند اقامت نمودم و نار محبت مشتعل شد و احباب
 گرم و منجذب و باب رحیب و سیمی بهمت و خلوص حضرت مفتوح شد و شبانه روز
 آمد و رفت می شد و نفوس بشریعه رحمانیه وارد شدند و از یزد و حضرت افغان آقا سید
 احمد روحی فداه لوح مبارک منسجج جواب عریضه شیراز فانی را رسال فرمودند و مقام
 حضرت آقا سید احمد را با ملکوتی عطوفت و رحمانیت که لذتیت و جانفشانی ایشان را
 شهادت میفرمایند نمی آید صریح میفرمایند و فانی هم از عشق آباد منع و حضرتین ستاین
 امر میفرمایند و از یزد هم نوشته اند یزد و شیراز فانی شهرت نموده است و عشق
 مخالف حکمت است عریضه کرد و خدا یا حکیم صفهان و طهران و عشق آباد را تو نهی نمود

شیراز و نیز در هم دوستان صلاح ندیدند و در فاران جواب عریضه نیز در هم نکران
 بسزوار آمده و از بسزوار بفران فرستادند که بیچیک از دونه ابریشم راحل
 نمایند و مرحوم حاجی محمد کاظم سابق الذکر فایز ابوتوجه بسزوار که تفضلاً علیه و علی
 اجانه از قلم قدم مدینه خضراء منتظر شده است و عده خواست چنانکه تون جلس تمام تطفاه
 تعظفاً علی اصفاء الله فاران مسمی شده بسزوار آمد و باز ابواب تبلیغ مفتوح شد و چیزی
 بمشهد مقدس و تشابور و فیروزه مسافرت نمود و چون بزد حضرت افغان کسیر حاجی
 وکیل الدوله حاجی میرزا محمد تقی روحی فداه مصارف سفر و حضرت فایز ابوالکمال اخصار
 بخلت و منوفیت قبول نموده و پیرجانی نوشته که فانی هر قدر در بهر بخوابد بپندارد
 خضراء تدارک طهران دیده شد و از طهران تدارک مشرف شدن ارض اقدس و جواب
 عریضه فانی از سماء رامت و آفتاب عنایت و بحر رحمت و ابر مکرمت و نسیم موهبت
 عنایت شد تفضلاً و تملطفاً و ترضاً بصرف فضائیت اذن طواف مطاف طلاء اعلی
 عتبه بوسی استمان اقدس حضرت کبریار امن غیر اسحاق و استمداد فرمودند و چون
 از موقفات قانات طهران بعریضه وصلت با فایز اتمنا و مسلت نمود و بود لذت حضرت
 محول الاحوال من فی قبضه قدرته از من فی السموات و الارضین امر و اذن رفتن طهران
 و وصلت و اقتران و بعد عزم طواف را در لوح شان متعاقب لوح منبج اول فرمودند
 و بطهران رفت و دو ماه اقامت نمود و آنروزه موقفه ثابته مستقیمه مشتمله بچندین چهار
 پاتره سال با فانی بود و بخلوص و للهیت و خضوع و خشوع و قناعت و صدقاتی خدمت
 فایز نمود که حق متعال گواه است کمال بخلت و شرمساری از اول قدم و بر حمت حضرت
 محبوبش و مقصودش پیوست و موسل بدامن مبارک شفیع المذنبین و انطفاً

فیوضات رب العالمین است که آنروزه و فایز انریق بحر رحمت منسباید و حضرت
 افغان دو مال سواری و یک ریق طریق هتسم معین فرموده بودند و از حال قدم
 جل جلال اسمه الا عظم نامور بود که بلا ریق خرنماید و از طهران جناب آقا علی اصغر
 مرحوم که صند و قدر حضرت صاحب دیوان مرحوم بود و بواسطه شهرت از خدمت
 ممنوع و جوان بسیار مستقیم با محبت فطن با فرستاد و کیاست بود با خود برداشت و از
 فردین هم چون حضرت نیل ابن نیل آقا شیخ محمد علی مرحوم که در محبت چون برادر بزرگش
 حضرت سمندر روحی فداه هم در خضوع و خشوع ضرب المثل بود و در علیه اسلامبول تجارت
 داشتند حضرت سمندر مظل و وارزه سیزده ساله ایشان آقا شیخ احمد را که حال در مرد
 مرجع خدمات امریه است فرستاد و کند لک میرزا حبیب الله مرحوم این حضرت اصدق بود
 لترتبه الفدا انوی حضرت شهیدین شهید لمحن شدند و از درشت شدیم حضرت عند لیب و
 اکثر اجاب رشت از وضوی سنه سیصد طهران نزدیک و وسال است مجوسند و محرم
 سیصد دو است و بعضی بواسطه مرض شده اند و از مرض شده با جناب آقا میرزا محمد
 رشتی کوه ثبات و استقامت و سراج محبت و معرفت روحی فداه است و فایز از او
 فرمود با نهایت حکمت در تاریکی شب بخانه ایشان وارد شدیم و صحبت میداریم و الواح سجده
 و کتب آیات و مناجات مفتوح است و حضرت بوهر محبت و خلقت و حقیقت خلوص ارادت
 آقا میرزا ابراهیم خان روحفداه ابتهاج الملک هم شریف دارند و در زنده و خبر
 کردند که چند نفر قرآن با کدخدای محل آقا میرزا مهدیر امینو اینها تغییر کرد و نوشتی ترا
 جمع دست نمودند و جناب آقا میرزا مهدی شریف بردند و مراجعت نفرمودند کل
 مضطرب شدند خدا پامرز دشمن مرحوم آقا علی اصغر بحضرت ابتهاج الملک عرض نمود

باوشانو گری کرده ایم و میدانیم اگر ما را حکومت بخوابد و فلان با ما نباشد ابدی نقلی
 نیست و مرخص میکند ولی اگر فلانی باشد اهمیت پیدا میکند و همه حتی شمارا هم نگاه خواهند
 و کار بسیار سخت میشود صلاح و صواب این است که حضرت عالی فلانی را برودارید
 و بروید اگر گیر کردید مثل حال است و الا آنحضرت بیرون باشید چیزی نمیتوانید خدمت
 کنید و ما را هم خلاص کنید حضرت ابتهجاج را این پسندید و الهام دانست باران هم
 در نهایت شدت بود برخواستیم از پراه در تاریکی و آب و گل و نهر بعد از مشقت
 خود را منزل حضرت ابتهجاج رسانیدیم و لباس آوردند و تغییر دادیم و ایشان هم تغییر
 لباس دادند و حکومت رفتند که بمانند چه خبر است و زود برگشتند که خبری نیست
 و صحبتی نبود و محقق است که از حکومت نفسی ما مور بافتند آقا میرزا مهدی نبوده است و
 صبح حقیقتش معلوم میشود و صبح معلوم شد که در کجای محله روضه خوانی بوده است و از جانب
 آقا میرزا مهدی نختومان برای صرف تعسیریه در ری گرفته اند و در منزل حضرت ابتهجاج
 بودیم و با کمال محنت بعضی را ملاقات نمودیم و با حجت اقدس توجیه نمودیم و درستی
 استی از باطوم بعینه شخصی از علما بسیار صحبت میداشت و بعلم و فضل خود مغرور بود
 فانی سئوال نمود قوله تعالی لن تنالوا البر حتی تشفقوا عما تحببون کمقصودش صیت فرمود
 چون مال را بسیار بر نفسی دوست میدارد میفرماید بخوبی و بگونی نیز سید تا آنکه انفاق
 کنید از آنچه دوست میدارید یعنی مال و ثروت را که دوست میداری انفاق کن
 ذکر شد ایمانم را بیشتر دوست میدارم و خدا هم را هزار مرتبه بیشتر دوست میدارم
 چکنم و چه قسم انفاق و ایثار کنم آن عالم منصف متفکر و متحیر شد و بعد از چند دقیقه سکوت
 فرمود نمیدانم اگر بدانی و بگویی ممنون و تشکرم نهایت از انصافش مسرور و شاکر شدم

و ذکر کرد

و ذکر نمود انفاق ایمان و محبت حضرت متان چون انفاق و ایثار علم است که برای
 سخنبران و طالبان از ایمان و محبت الله پان کنی بسیار نکست و خوشحال شد خدا تو پیش
 و در عالم منصف نادر الوجود است یعنی عالم ظاهری و اما عالم ربانی بقدر علمش علم
 و فروتنی و سجایای محبوبه وارد درخت هر قدر ایبارشش بیشتر است شاخه بایش بر زمین
 نزدیکتر است و بعینه وارد شدیم و بر زیارت مرحوم مصباح عدالی الله آقا شیخ محمد علی
 روحی لمرتبه الفدا فایز شدیم و سنسوزندار چمنه آقا شیخ احمد شازار رسانیدیم و از نعمای او
 لغا و زیارت و صحبت ایشان لذت ابدی یافتیم و حرکت و توجیه با حجت اقدس نمودیم
 و لوتها بکار و کنا بکاریم و از خطایا و سنیات و قبایح اعمال و احوال خود مجمل در و سببیم
 ولی بجهت نشانی ستاریت و غفارت و رحمت و فضیلت الهی مجذب و
 مشتعل و مسرور و آرد که گویا از خود فانی حس مستور است و با کمال جذب و شور
 و فرح و جهور است و در و انور شخصی از فضیلتی عکما از حضرت عباس اقدی روحی لمرتبه
 مقدم اجانه الفدا استنایش نمود فانی ذکر نمود در ایران از تا با نشان بسیار است
 و شنیده ایم ولی حالات و عقاید و تعالیم و محور شمار و سلوکش از امیدانم فرمود شخص عباس
 اقدی در جمیع صفات کمالیه و جلالیه و جمالیه اول شخص است و مثل و شبه ندارد و هشت
 نه روز با هم بودیم بقدری مدح و ستایش نمود که فانی ذکر نمود میخواست مصر برود و
 واجبست اول خدمت چنین نزد کواری مشرف شوم و استمداد تقاضا کنم و استنفاض
 نمایم و او آمده بود و قبل از فانی حضور مبارکشان عرض کرده بود که سه ایر نیز انجیب
 نمودم لقبی که میان مشرف شوند و بفضل الله وارد مدینه شدیم که میفرماید باب باطنه
 فیه الرحمه و ظاهره من قبله العذاب داخل شهری شدیم که حضرت داور من الهمی

يقودني الى المدينة المحصنة فرموده است و انبسيای بنی اسرائیل تنها و آرزوی زیارت
 و طواف و آنکافش را داشتند بارضی مشرف شدیم که معراج لولاک لما خلقت
 الا فلک بود بتمامی فایز شدیم که حضرت حی لایزال قدیم حکیم فرموده اخلع نعلیک
 انک بالواد المقدیس طوی و حضرت امیر المؤمنین فتوحوا ظهور مکرم موسی من الشجرة
 بشارت داده و این اذکار برای تقدیس و تزیین این بارگاه است در محضر سلطان
 وزراء و امرآء و اعیان و علماء و حکماء و عملا و باآداب و قدر دانی مشرف میشوند و عا
 که چه مقامی است و چه مقام عزیز متعالی رفیع محبوبی است مورد ضعیف حقیر و پسته جنبند
 صغیر هم وارد می شود و مطلع وجود و مشارق سحر و بیکه از چهار سال دسه و ده و نه
 سال قبل بوحی دورین ربانی بشارت امروزه و این روز نوروز نیز و یکم جمادیه هزار
 سال تعبیر شده است فرموده اند مثلشان مثل مقربان سلطان است و امثال این باد
 نازان غریق بحر عصیان که پیش پای خود زانیده است اگر مثل پسته و مور شود بحق حق رحمت
 و شاکر و ممنون و میسرور و مجبورم بجست ششم تاخر رسید و شکر الله علی فضله الوفور و
 الحمد لله اذ ان مؤید المخلصین بجست ششم در مشرف شدن مرتبه ثانی پس
 وارد مسافرخانه شدیم و حسین را بنحاکش معین نمودیم و بزبان حضرت اقا میرزا محمد
 روحی لثرت الفدا و بعضی مسافرین و مهاجرین روحی فداهم مشرف شدیم حضرت
 من راده الله روح الوجود لوجوده الفدا طلوع فرمودند چه آفتابی اشراق نمود و چه
 طلعت و جمالی و حسالی در بیکل انسانی زیارت نمود من کتک خواب دیده و عالم تمام
 کر من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش و انا جناب ایران سئوال فرمودند و
 اصرار فرمودند و ناظره عنایت فرمودند عرض شد انا جناب طرأ با اختلاف مشرب

بجست ششم

وآداب و مفاهیم و مقاصد شان بیس و ذلت و اسیری و گرفتاری و ضرب و شتم
 و سب و لعن و غارت را قبول نموده اند بامید فوز طواف رضای مبارک حضرت مقصود
 فرمودند بی چنین است الحمد لله کل مؤید بر استقامت می سال است رضای مبارک
 قطب عالم با علی التذات فرموده و میفرماید ای اهل عالم من شما بار انخواهیم مراراً و بعد
 و حضرت رسول میکشت و اسیری نمود که خستگر از زندگی ابدی و مصالح خود آگاه فرماید
 و جمال قدم و اسم عظم مبشر بن فضالیت در حاکمیتش را بجمع علائم و بشارت و تأیید است
 عالم فرستاده است و چنین نیست که شاید نماید و کوشی نه که این نمای جان بخش را
 بشنود در حق خلق دعا کنید و اجابتی هم که مؤید بر اقبال شده اند اگر برضای مبارک که دستور
 العمل مبارکست و در جمع الواح است و همه میدانند رفتار می نمودند حال اکثر ناس شریف
 رحمانیه فایز شده بودند رضای مبارک تقدیس و تزیین و اعمال مرضیه ملکوتیه و مهر با
 حقیقی تمام بشر است و آیا ویس مباحثید و از خدا انخواهید که اجاب و اولیاء و صغیران
 کاینی و یلیق لبستم الی الله بر طواف رضایش مؤید فرماید این سان مبارک بقدر
 بر فانی لذت داد و بجست بخشید و بصیرت عنایت فرمود که روح دیگر چشم و گوش
 و مشر و ملک جدیدی عنایت فرمود با اینکه پان تازه نشینده بود چون جذابت و
 خلافت داشت حلق روح بجست جدید نمود و شب بمشول و حضور امنای عالین
 و مشر عزت و مقام قدیس تفرید و جل الله المقدر العزیز الفرید که در بیکل انسانی
 تجلی و اشراق فرموده مشرف شدیم ذکر قویان و وقایع و وقایع مجلس شجاع الدوله
 مرحوم و مباحثه و احتجاب و غفلت و جهالت آخوندگار فرمودند و بزرگی و بزرگواری
 و علو استقامت و انجذاب حضرت شهید ملا علیجان مازندرانی بار فروشی روحی

لقظرات و سه و ذرات تراب مضجعه الفدا و ثبات و استقامت ضلع آن شهید فی سبیل الله را
 فرمودند که نایب سلطنت بحضرت شهید بشارت خلاص و خلعت و ستمری و لقب داد
 و کمال مهربانی و تواضع نمود که همین قدر بگوئی از این امر خبر ندارم منخص شیوی و با انعام
 و خلعت و عزت و غنا و ثروت و سیماوت و احترام بوطن و اهلش خواهی رفت بخود
 و اطفال و کسانت رحم کن فرموده و نیار با آخرت و ذمب را بخدمت و عزت را
 بدلت فی سبیل الله و حیات عاقبتی را بجایات جاودانی تبدیل نمائیم و بقر بانهگاه
 بسرعتی می شافت با سبکبندی زنجیر که قرآشها بجزش نمیرسیدند و بشانی مسرور
 و محمود و مطمئن بود که نفوس از دیدن حال او مؤمن و موقن و منجذب و مدعین شدند
 و کذلت ضلع آنحضرت ائمه البهائم حضرت علویه خانم را اولی مازندران وقتی که اسیر
 کرده بود پر رسید تو گفته من حضرت صدیقۀ ظاهره ستم فرموده بود گفت ام و حال
 میگویم یقین نمودم که ذریه حضرت صدیقۀ هستم که فی سبیل الله اسیر شده ام این قول
 بیانات مبارک و بعد از آن فرمودند زیارت آنحضرت شهید را در محضر اقدس
 تلاوت نمودند و این حضرت طاعلی جان در رتبه خود در خلوص و فداکاری و درستی درستی
 در صف اول و صف حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء روحی لفظرات
 و ما ششم و ذرات تراب تر ستم و رشحات مداوم الفدا بود فانی سفری مازندران
 رفت و سه چهار ماه زیست از خدمت ایشان و زیارت اجاب مازندران و سینه
 نوری با آقا سید محمد رضا و آقا سید ابوطالب شهید زلوی روحی لتر ستم الفدا بود و حضرت
 طاعلی جان بقدر چهارصد و پانصد نفس الهالی با هفت و یک و اطرافش را تبلیغ و ترویج
 فرموده بود و مازندران بخصوص خارج مدش بویاتش حصار و دیوار اطرافش ندارد

وزنهاشان خود را ستمی نمایند و مردی ایشان خوش لباس و پاک و پاکیزه نیستند
 و کار و صنعتی جز بخریج کاری و فلاحات و بهیزم آوردن ندارند آن مرحوم مقرر فرموده
 بود که همه خانهها دیوار و در داشته باشد و جمع نوان از صبح چادر شبی سر نمایند و موک
 خود را ستر کنند و هر یک علاوه بر فلاحات صنعت و طریق اکتسابی داشته باشند
 و هر خانه محلی برای عبادت و ذکر و تقدیس و تسبیح ربانی پاکیزه و فرش شده موجود
 باشد و بعد از فراغت از ذکر و صلوة لباس کار و فلاحات بپوشند و نزدیک عرب
 هم خود را پاکیزه نمایند و لباس پاک بپوشند و جمعا یا متفرقا داخل نمازخانه شوند و
 تلاوت آیات مشاجات نمایند و بعد از صرف تمام شب نشینی و صحبت امری بر روند بجز
 جانی و نفوسی را هم قائم و مراقب و مسلم و مرتب و مرتبشان مقرر فرموده و صحبت
 درشت و زشت بکلی ممنوع و ممنوع و برای اطفال ستم از پسر و دختر معلم و مربی تمیز
 و مجال خود و سه برادرزاده عیالش را تربیت فرموده بود که آیات را بسیار خوش می شنیدند
 و خوب می خواندند و خوب معنی و تفسیر می نمودند و اکثری تجارت خرید و فروش نمیداشتند
 و تقبی تربیت فرموده بود که باین طایفه علی جان با این که معروف بودند و همه
 آخوند باد شمشان نتوانستند بر حرکتی از حرکاتشان ایراد و اعتراض نمایند و این وجود مبارک
 بشانی منجذب الهی الله بود که نشسته و صحبت میرداشت و یا نفسی بوحی میخواند پریشان کردن
 و شادمان می شد و بخود خطاب مینمود علی علی نشسته و راحتی و خدایت میفرمود یا علی
 ذکر ت لدی الوجه مذکور چو از زنده چو خود را فدا نموده چو اسیر یا دینگینی و بعد از شهادت
 آن شهید بزرگوار ایشان علویه قائم با آنکه میست و سه ساله بوده و در عنقوان شهاب بذیل
 عصمت شکت شد و اقربان قبول نفس فرمود و جوانی و اوقات عمرش را صرف خدمت

امر الله نمود و با طراف بلاد مسافرت نمود و بعد از صعود بحسب مقصود هم باذن اجاره
 مقام مشهور بطوان مطاف لقا علی و رضا و تقای مبارک حضرت عبدالبها مشرف مؤید
 شد مختص بر حمت من بشمار حضرت متصاعد الی الله اقا علی حیدر مرحوم شیروانی در طهران
 بود و در سراسر ای حاجب الله و له در مرتبه فوقانی که محل غزوات منزل داشت و قلیل
 داشت بقمار بازهاست مرض میداد توامی ماهی سه چهار هزار و چون رعیت روس
 بود بقوت دولتش میگرفت و از مریدهای مرحوم آقا سید عبد الکریم و این سید مومن
 بحضرت اعلی و بسیاری نظیر حضرت اعلی در شیروان و قفقازیه دعوت نمود حضرت
 صورتش مینامیدند خود بر خود این لقب را گذاشته یا تابعین خدا عالم است و کذک است او
 تماشایی بوده و یا تابعین او تاسخ از پناات او فهمیدند خدا عالم است و این شخص یعنی
 آقا علی حیدر با فانی آشنا شد و اظهار اقبال نمود و چون بساحت اقدس حرات
 مشرف شود در جامه که بلوغ بدیع مینماید سرافرازش فرمایند و کذک برگزینی خدمتی
 منقحر و مستجابی و ارجمندش فرمایند و مسلت نمود و عنایت فرمودند و در رجوع
 خدمت بواسطه حضرت من اراده الله التماس و استدعاشد و اسطه ارسال و
 رسول فانی پست از طهران بساحت اقدس و از ساخت اقدس بطهران بفر قبول
 و شرف اجابت مؤید شد و ایشان و فانی را مسرور و منقحر و ارجمند و بلند و سرافراز
 فرمودند ولی در حق فانی و صده بقرضا و شرف مضافتر شد که عرایض فانی و آیات حضرت
 ذی الجلالی بتوسط ایشان باشد و چون یک پست بامش آمد اجاب را خبر نمود که هر
 میخواهد عریضه نماید پاوردمیزستم و عرایض متعدده تقدیم نمود و ایشان در پاکت
 باسم او عنایت شد این مرتبه بسیار مدن و بلا و نوشت که عرایض جوف پاکت من بساحت

اقدس مشرف شود و در پاکت باسم من با جابت مؤید و سیر افزایشوید از سایر
 بلاد هم رجوع بایشان نمودند و پنج ششماه بصرف خلوص از ادت مرجع آمد و رفت
 پست ارض مقصود شد ماهی پست و پست و پختومان از خود با کمال مسرت و شکر
 گذاری صرف پست مینمود ملاحظه شد شخصی که سالها در طهران بوده و با جانی ارسال
 و رسول نداشته هر هفته صد و صد و پنجاه پاکت سفارشی برایش سپاید و برود
 البته اسباب خیال و اضطراب اولیای امور میشود لذا از ایشان خواسته شد
 تجارت مشغول شوند مود مایه ندارم حضرت همین روحی فدا شده بختند
 توام بصرافت طبع فرض دادند و حجره نشست از شیراز و یزد و اصفهان و تبریز
 پشتر رجوع بایشان نمودند و بقسمی تجارتشان رونق گرفت که دو کاتب و دو شش
 متصل در کار بودند و خدام بسیار و برای هر خدمتی نفسی و نفوس و مرغی شتر ادا
 و یوما فیوما شهرت عقل و درایت و امانت و دیانت و عفت و قانون دانی
 و کثرت مهربانی و درستی و راستی و نیکو کاریش مشهور تر و مسلم تر شد بئانه که
 بنفشه یکروز باید در مشورت سفارت دولت بهینه روس حاضر شود و یکروز مشور
 وزارت خارجه ایران باشد و یکروز هم در مشورت تجارت در محل وزیر
 تجارت و در هر مسلم آنچه رای میداد صحیح و عدل بود و مقبول کل و تجارتش
 هم منظم و کارش مرتب و اکثر ایام ولیای بتمش ز در خدمات امر الله و اصلاح
 حال احبب الله صرف مینمود اکثر صبح و عصر و نهار و شام را یا مهمان داشت
 از اجباب و یا هر جا اجباب بودند مهمان می شد مجلا از اول رجوع خدمت
 با و هفت و هشت سال و از تجارتش پیش سال پیشتر شد که حضور نمود و در وقتش

قریب صد هزار تومان و بعد از عرض حالات و افعال و اقوالش در اسفارت
 روس نوشت و ضبط نمود و مرحوم حاجی محمد رحیم روحی لرتبه الفدا با حضرت
 شرکت بود یعنی با جناب مشهدی عباد الله پیک برادر عیالش و فانی بجناب حاجی از
 کرمان نوشت بر خدمات آن جناب ایشان آبخواب و جناب مشهدی عباد الله پیک که
 رعیت روس و ملقب بقوام التجار است و مؤمن است قیام نمایند آن مرحوم
 نوشت قوه نداریم و مرحوم آقا علی حیدر درایت و کفایت هزار نفر را داشت
 ثانی جواب نوشت و افعال و اعمال و احوال و اقوال قبل از قبالتش را شایسته آورد
 که هزار یک نفر هم کفایت و درایت نداشت این قوت و قدرت و کفایت و
 وفطانت و ذکاوت بخلوص ارادت من الله بر آن مرحوم افاضه و عنایت شد آن جناب هم
 در ایمان و ایقان از ایشان مقدمید و مرتبای امر الله و موقن مطمئن اقلید و اگر بان
 جان فیشانی بر جنبید موقن و مؤید بر خدمات آن مرحوم بل اعلی و اعظم خواهد شد و از
 کرمان بطهران آمد و کمال کوشش و جدرامندول داشت و رجوع بپست را ب حضرت قوام
 التجار و جفده نمود و با خلوص ارادت درستی بقیام و بهمت و فداکاری و
 آن مرحوم مؤید و موقن شد و توانستند این مقام ارجمند و رتبه مقدس طلب را حفظ نمایند
 مقصود اثبات و بیان این مطلب محسوس بود که بشر نانش نادانی و ناتوانی و با به کار
 و کنه کاری و نافرمانی و هرزشتی و زشتکاریست و حول و قوت و قدرت و حکومت
 و سلطنت و ستاریت و غفاریت و رحمانیت و فضالیت و هر حسن و جمال و عظمت و
 اجلال و اہبت و کمالی طائف حول اراد الله و کلمه الله است هر قدر بخواست خدا
 فضل محیطش مؤید شویم خود را در ظل فضل و رحمت ربانی بکشیم همان قدر نقائص ذاتیه

و خصائل سوئیته حیوانیه و خصائص ناسوتیه شہوانیه عجزیه جلیلیه بحالات عنایتیه و فضائل
 موبتیه و مواهب ملکوتیه قدرتیہ علمیه تبدیل می شود چنانچه خلوص عبودیت و استقامت
 حضرت ملا علی جان و حضرت آقا علی حیدر روحی لرتبه الفدا و هزار مثال این
 بزرگوار را در این ظهورت سدس صمدانی دیدیم که چه قدر پست و حقیر بودند و چه قدر قوی قیام
 در ملک و ملکوت امیرشان فرمود و جای این دو قصه در بشارت و بجست ششم بود
 و غفلت و فراموش نمود و در بجست ہفتم بمناسبت عنایت الهی مناسبت حاصل نمود
 و عرض شد و این هم موبتیه است مخصوص برایشان اللهم ایدنا علی قیاس الانوار
 من اجابتک المخلصین و وقتنا علی کتاب الایمان و اوائک الثابتین انک بضعا
 عبادک و عجزاء ارقانک رحمن رحیم عطف رؤف کریم و مجلس ثانی روحی که با شکار
 فانی نازل ہو لمبیس الحکیم حق جل جلاله از برای ظهور جوهر معانی از معدن اسرار
 متان طین مبارک تلاوت فرمودند چه حالی حاصل شد و بچه عوالی متصاعد و بچه
 و رضوانی داخل و چه مشاهده نمود و چه شتم و چه نحو و بچه صوت و نغمه و آواز سبح سبح
 رب للماکون و الروح و قدوس قدوس محبوب من فی السموات و الارضین را از جواهر
 وجود و مطالع سجود حضرت مقصود دید و شنید و دانست و برضوانیکه مارات عین
 و لاسمعت اذن و ما خطر علی قلب وار شد و ملکوت عظمت و جلال و قدرت و قوت
 و اجلال و حکومت و سلطنت حتی لایزال پشمال را مشاهده نمود که فانی و من فی الوجود
 از تقریر و تحریر و تشبیه و تمثیل و تقدیس و تزیین و اشارت و توصیف و تعریف و
 حکایت و روایت و ذکر و ثنائیش عاجزیم و جز الفاظ و عبارات نداریم و آن
 حال مقدس و متعالی است که بقالب الفاظ در آید و یا بیان تعبیرش نماید و یا نفسی

تواند آن وجد از تفسیر نماید که بر ذالجر قد ذخره و مسج الریح موجب یقذف آدر را
 فاطم ثابک و اعرق فیه و مع عنک اسبانه لیس مسج مغشراً و مت و میت بحر الله
 فی رعد حیاته بحیات الله قد عمراً و لکن این حال انی است و برقی فوری است و بطویع
 انگش و خلق مکانی بشری ناسوتی از مواهب مخصوصه الهیه است و در هر نفسی بعد
 استعدا و فضلی او تجلی و ظهور دارد از طرفه العین و زیاتر و افعال و اعمال هر
 نفسی گواه این حال است و شنیده نشده که در نفسی سه چهار ماه باقی باشد الا در حضرت
 بهیچ روح لغو نشود و همو استقامت الفدا حضرت امین قبل از این امین حال روح حقیقت
 حکایت نمود حضرت بدیع آقا بزرگ آتش بود و مشرف شد و ابد تصور این
 حال و مختار این وجد از ایشان منی نمود و یک مرتبه یا بیشتر و در قبول مشرف شد
 و مرخص شد و حیفا رفت و جبهه کوچک یک شبر و نیم طول و شبر کمتر عرض و قطر
 چهار یک شبر عنایت شد که در حیفا با چند لیره با و بر ساقم و نمیدانم در جبهه چیست شایسته
 در حیفا ملاقات نمودم بشارت دادم که انانی دارید و عنایتی در حقان شده است
 و فرستیم خارج شهر در کرمل جبهه تسلیم نمود و بدو دست گرفت و بوسید و سجده نمود
 یا کئی هم مخوم از او آراهم گرفت و پیست سی قدم دور از من رو بساحت اقدس
 نشست و زیارت نمود و سجده کرد و انوار بشارت و نصرت و آثار بشارت و نصرت
 از چهره اش با هر ذکر شد مکن است لوح مبارک منسب را زیارت نمود فرمود
 وقت نیست و نسیم مطلبی است که باید بیشتر کند حیث ابد این حال را مکان می کرد
 و این ناموریت تصور و تخیل کرد بر ویم در حیفا که فرموده اند و جی بشما تقدیم نمایم فرمود
 ببلدی ام شمارید و بیاورید رستم و بر شتم و ایشان را آنچه تفحص کردم نیافتم در فتنه

بودند و پروت نوشتیم بهندید و بودند از ایشان خبرند اشتم تا خبر شما و نشان را
 از طهران شنیدیم و دانستیم در آن جبهه لوح مبارک حضرت سلطان بوده و آن پاکت
 لوح مبارک متدیس بشارت شهادت آن جوهر شات و استقامت و جناب حاج
 علی مرحوم اخوی حضرت آقا احمد پرتسیدر و حیفا ایها میفرمود از طرا بزین تا تبریر بعضی
 منازل خدمت میرسیدیم و همراه می شدیم بسیار شاش و خندان و صابر و شکور و
 تلیم و خدمت بودند و جز این نمیدانستیم که مشرف شده است و مرخص شده و بخبر آن
 وطن مراجعت میساید و بمزات و کرات دیده شد صد قدم زیادتر یا کمتر راه میرود
 و از راه خارج میشود و رو بساحت اقدس افا ده سجده می نماید و شنیده شد که عرض
 میکرده است خدایا آنچه بفضل بخشیدی بعدل کبیر و قوه خطش را اعطا فرما آقا شیخ
 محمدی بود میدی و اعظم مشهور و بولهم و خیال باقی تصور نموده بود که همین شتم که حضرت
 اعلی روح العالمین شده اظهار امری فرمودند و بابی علمی و بی اسبابی جاری فرمودند
 من علم و اسباب و شرت هم دارم بهتر و خوبرو می توانم تا بیس نمایم و بجیت مستعد
 نمودن ناس در مینر با شماره و کنایه و استعاره و در مجالس خلوت از ظهور مبارک
 حضرت اعلی حکایت می نمود و بقدر قوه در ظهور مبارک اظهار شبهه و ریب و ایراد
 و اعتراض می نمود چه که این حزب را مانع از اظهار خیالات و افکار خود میدانست
 و بسیاری از صحبت و شبات و احتجاجات او چشم و گوش و بصیرت حاصل نمودند
 و از او محرف و بصراط مستقیم و بناء عظیم راه یافتند و مقروض مستقر نمودند و قتی
 حضرت آقا میرزا اسد الله در حیفا اه طرف بود و اظهار نمود شما با این ظهور را ظهور
 و سابقین او لین را بیشتر و دلیل و منادی میساید با ظهورات حواری عادات و

انوار قدرت و آثار عظمتش زیاده از این باشد و مجاوله بطول انجامید چه که برود
 عالم و فاضل و بقا عده منطقی سوگال و جواب میفرمودند و فانی عامی امی
 و افسرده شد و ذکر نمود این ^{ظریف} منع اقدس سلطان ظهور است و اولین تمام
 قرآش در راه صاف کن و جارچی بودند نشانان بهیبه از فلان ظهور فلان
 تصرف و تخییر و اثری ظاهر شد تا هزار مثل و فو قش را فانی نشان دبد بعد از
 طفره بسیار ناچار در اشراق حضرت اعلی شور و انجذاب و اشتغال حضرت
 سلیمان خان روحی لعلو استقامت الفدا را بر بان ذکر نمود که بدن مبارکش را پاره
 کردند و شمع گذاشتند و روشن نمودند و بدنش می سوخت و میکنداخت و آن بزرگوار
 بشاشت داشت و رقص کنان میخواند آنکه دایم هوس سوختن مامیکرد کاش
 میاد و از دور تماشا میکرد و پاکوبان یک دست جام باده و یک دست زلف یار
 رقصی چنین میانه میدانم آرزوست تقنی می فرمود فانی ذکر نمود این جذب و
 اشتغال در تاریخ از تواریخ امم عالم شنیده شد و این تصرف مخصوص ظهور حضرت
 اعلی است ولی اولاً این بزرگوار بحضور حضرت اعلی مشرف نشد با مر جال قدم دهم
 اعظم تبیر زورث و جسد مقدس مشبک حضرت اعلی را بطهران حمل نمود و منجذب
 بحال اقدس ابعی بود و محرک با مر مبارک و ثانیاً تا همان ساعتی که او را گرفتند به
 جمعیتی در خانه اش بودند و منتظر و مترصد غلبه و از زمانیکه گرفتار شد تا ظهور آن
 جاننازی و فداکاری محققاً است و چهار ساعت پیش نبود معذک باستقامتی جان
 را بجان فدا نمود که حیره لناظرین و عبرة للعالمین بود شیخ محمد فرمود صحیح و صحت
 عرض شد حضرت بدیع از ارض اقدس تا طهران سه چهار ماه پیاده با فرمان و بشارت

شهادت خود آمد و چون اخذ شد ذکر نمود بشارت گشته شد نم را فرموده اند و حضرت
 شاه شهیدت مکان فرمود ترا نمی کشم تا کذبت ظاهر شود و دغش کردند که
 رفقاً و بهرمانش رشتان دهد همراهی نداشت و امدی او را نمی شناخت و بحضور
 همایونی عرض شد تغییر حال و حسن و فرعی از او در حال سوختن و کد اختن دیده شد فرمود
 عکس را بر و آید و پیاورد چون ملاحظه نمود با کمال سکون و طمانینه و وفار نشسته
 و خود را تسلیم نموده شد مایش قبل را فراموش و امر شهادتش فرمود جاننازی حضرت
 خان در مقام انطفه است و جاننازی این جان پاک مقام احسن انخالفین بل بلوغ
 کمال عقل و نهایت فداکاریست ذکر نمود نمیتوان از انصاف گذشت این تمنا
 موت ظهورش هزار مرتبه بیشتر از موت خان است وقتی استعدا شد که در وقت
 نزول آیات مشرف شود و قبل هم بسیار مشرف شده بود و سمع و قلب و نوآد و بصیر
 و طاهره و باطن از این چشمه عذب فرات نوشیده و از این مأده قدسیه بهیبه
 احدیه مرزوق شده و از این شراب طهور مزاجا کافور مست و مخمور و می پرست
 کشته ولی این گزته چون اذن مثول یافت و پرده برداشته شد سلطان سلاطین ملک
 و ملکوت استغفر الله جمیع عمالم مخلوق بکلمه مطاعه است و مجبول باراده محیطه بر کرسی
 مستوی بودند و آیات چون غیث اطل نازل است که گویا در و دیوار و فرشت و ستغف
 و زمین و هوای آن مقام اقدس همه معطر و منور و همه کوشش و همه هوش و همه
 مسرور و مجبور و متحرک و همه سمع شده بود حضرت اعلی میفرمایند رضی که مفر
 کرسی آن جل بی مثال نایز الی است ذرات ترابش همواره بلسان فطرت ناطق است
 لا اله الا انا و ان ما دونی خلقی ان باکل الارضی ایامی فاعبدون چه حالی بود و چه

مقامی من لم یذق لم یدر و الحمد لله اکثر ناظرین چشیدہ و دانستہ و لذت نش را یافته اند
 یاری بیخ و قیقہ یا بیشتر آیات نازل شد و بعد فرمودند تو بسیار در وقت نزول
 آیات مشرق شدہ اگر جمیع اہل عالم درجین نزول آیات از مشرق آسماء و صفات
 بسکت حضور و استماع نمایند فضلا علی العباد و اکمال اللزیمہ و اتمنا للبحیثہ و ابراز الحجۃ
 اذن عنایت میشود ولی چون ادب را دوست میداریم و بیان امر فرمودہ ایم تجاویز
 از حد ادب را بصرافت طبع مبارک اقدس منجواہیم اصل بیان اقدس کہ عذب فرات
 در روح حیات و کون نجات در روح ساری در حقایق مجردات و موجودات است و نظیر
 نیست و ناچار آن معانی مجتہدہ و مقصودہ صافیہ زلال در مجاری مغایم مثال فانی
 و عبارتش چون اراضی جزرہ است و بمثل بلج اجاج میشود روحی و روح الوجودی
 الاعلی الاعلی القدا بیان مبارک اقدس این بود کہ جامی نمائیم و جل میثوم قسم بانوار مشرقہ
 الزائق و حدائق و منہ و اینست تبارک و تقدیس این بیان مبارک اقدس عظم و
 اعلی و اہر از جمیع آیات پینات و ملک و ملکوت در فانی جلوه و اشراق فرمود
 و ثب این ذشب اصفا فانی در منبر بخلق امر نمود سورہ توحید را بنویسند و ترجمہ کنند
 و بہر نفسی بدہند کہ کل بدانند حق سبحانہ و تعالی لم یلد و لم یولد است و بہا شہما
 بالوہیت حضرت بہاء اللہ معتقد و ثابتند در لوح مبارک مقدس منیبی جواب اعتراف
 در ابان مضامین فرمودہ اند کہ حضرت کلیم اللہ از سدرہ اتقی انا اللہ شنید و
 اذعان نمود و مؤمن و مؤمن شد و اعتراف نمود یعنی تو ہم از سدرہ انسانی با جمع و
 افصح و ابلغ بیان بشنو و بعد میفرمایند لعمری اتقی انا الانسان لہی المظلوم اعظم است
 از آنچه ادراک نمودہ اند انتہی مضمون بیان مبارک است و این است کہ حضرت سبح

خود را ابن الانسان فرمودہ و این است الانسان مسری و انا سترہ و انا کشف است
 حق لم یلد و لم یولد است حضرت والدشان روحی لہر اب تریبہ الفدا بندہ خدا و این
 و حیدش فرخ شعب از اصل قدیش مرکز حیفا شش حضرت عبد البہار ماسواہ فداہ است
 پس لم یلد و لم یولد است بلکہ ایمان و ایقان و عرفان حضرت احدیش ہم لم یلد و لم
 یولد است چہ نسبت خاک را با عالم پاک حضرت نوح انه لیس من اہلک استماع
 نمود اگر عراق با حنلاق موافق شد الولد سرا بیہ است و الا یخرج المیت من الجحیم
 مصدق است روزی مشرف بود ایستادہ بود و مشی میفرمودند و بحر بان
 متلاطم و متواج و آفتاب فضل و عنایت مشرق و تابندہ و درخشندہ فانی خواست
 پای مبارک را زیارت کند و بسوسد و مدتها بود این تمنا و آرزو داشت و آن
 وقت را بخیال خود فرصت یافت چون رو بروی فانی تشریف میآوردند جای خود
 چون نقش دیوار بود و چون روی مبارک را بطرف آخر میفرمودند فانی فرصت
 می نمود و یک قدم و دو قدم و سہ قدم بقصد و عزم خود را انداختن روی پیر
 مبارک و بوسیدن و سجدہ نمودن از جای خود حرکت نمینمود و چون توجہ بطرف
 فانی می فرمودند ہمینہ جمال و جلال فانی را بقر خود راجع و جہادش می فرمود سہ
 چار مرتبہ این قسم پیش رفت و بر کشت ملاحظہ فرمودند و فرمودند چہیت ترا
 شتقدم مرۃ و تا آخر آخری متبشما و بدست اشارہ فرمودند ہا ہا تا بایست با ایستادہ تھا
 آرزوی دل و جان و روان و جدان بود و حال حصولش نامول و ممنوع شد و بتقاعد
 طبع و عقل و محبت باید محزون و مہوم و دلخون و مغموم شود بقدری این بیان و کثرت
 دست مبارک مستر بخشید کہ ذرات تراب جسدش را کہ با دہر طرف بر دازان کلکہ

مسرور و فرخنده و متعجب و متعجب است الی الابد التبره و روز ششم امر خاصی
از مصدر امر صادر شد که در و افورده روز بعد با بران حرکت کند و روز قبل از
میسا و بصرف فضل اذن پانزده روز دیگر ابرام غنایت فرمودند و اوست عالم و
خیر و بصیر که به قدر مسرور و متشکر و مجبور و حامد گردید و در فضلها و عنایتها و عطاها
که اگر ذره و قطره و پرتوش بر جمال ترشح و تابان شده بود لاندک و انصعق و در آیه
فاشعا متصدقا من خشية الله وینفجر منها الانوار و یظهر من تحتها الانوار و یتبس الانوار من
الابرار و لکن خاکستر قابل دلایق نبوده نیست و بعد از دو ماه ا یوم متوکل شد
بدان حضرت ستر الله و داخل پر و بی مبارکشان شد و شرفیاب گردید و اذن جلوس
فرمودند و تفقد و تفضل فرمودند و فرمودند بگو و تعظیم نمود و مکرر فرمودند عاخر
ذیلا نه منکره از بعض رسا ید آیام موت نزدیک شده و باید از بهشت پرورن رویم و
اگر حضرت آدم کندم خورد و امر بهبوط و خروجش صادر فانی مرغ بریان شد و کباب
بره و برنج صدری و کز اصفهانی و فواکه بهشتی و انواع و اقسام نهامی جنتی از جبهانی
و روحانی با تشبیه الانفس و تله الاعین و سیر الاقداه تناول نمود روحی و روح
الوجود بوده القدا فرمودند و افور پانزده روزه است که مشرفی اگر ضامن معتبر
میدهی که دو و افور و بیکرم که یکماه است مشرف باشی و ده ماه که کمتری مشرف بوده
مشرف باشی و بعد با کمال روح و ریجان و مسرت و جدان مرتخص شوی یک ماه
دیگر هم مشرف باش فانی ظاهر تعظیم ادبی تشکر سرور می نمود و باطنها و روحها صد
هزار سجده نمود و طکونی شاکر شد بعد فرمودند ضامن بد و عرض شد ضامن هم سر کال
آقا چون با بجست و مسرت بی پایان مرتخص شد و از پر و بی مبارک کن بیرون

جمال قدم و نیز اعظم در قصر مبارک دخول و خروج فانیرا ملاحظه فرمودند و بی
و ظاهر بود که مشرف شده است برای مشلت اذن اقامت و رافت و عطا و
سره الهی هم لایحیت آلبیه و لایحرم سائلیه و همه هم میدانشند که امر و نهی و اذن
و حکم حضرت ستر الهی امر و نهی و اذن و حکم جمال کبریا بی لایزال است از قصر مبارک
فرستادند حال چون مأذون باقامت و توقف شدی زد و بمسند خانه عزت
کن وقت برای مشرف شدت بسیار است با اینکه مسوق بمشرف شدن و ناموش
حصول مشول و شرفیابی بسیار امیدوار بود این پیغام و بشارت چون از قبل مزاج
که جوهر غنایت است بود بقدری فانیرا مسرور نمود که در هوا رقص می نمود و روی
زمین نبود پاکوبان و دست زنان و لاله کنان بسیار خانه شاد و اینجا ظاهر
رقص نمود و وجد و خوشحالی کرد و بشارت داد و جمیع تبریک و تمینت نمودند و قیام
از شب گذشت در حال یاس احضار فرمودند و از سر و چشم و حقیقت و قلب
دوید و متصاعد شد و بحضور نایل و مرزوق شد روحی و روح الوجود لقامه المحمود
عرش جلال و جلالت مشهورند الفضل علی غصنه الاعظم و تطلقا علی سره الاقوم و اطهارا
لجلاله و ابراز العظمه و جلالت فرمودند چون مأذون شدی باقامت یک ماه دیگر
حق مشرف شدن و حضور داشتی دلی و اسطرات عظیم و خلیل و مقبول و عزیز است سزا
وار است بیشتر از پیشتر مشرف شوی و حامد و شاکر و مسرور باشی و بعد فرمودند
ایام دار السلام ما خود در قهوه خانه میرتیم و مجالس می شدیم و خارج و داخل و
پیکانه و آشنا و دور و نزدیک را ملاقات میفرمودیم و دور از نزدیک و پیکانه را
آشنا و خارج را داخل و امر الله را خدمت و کلمه الله را نصرت و اسم الله را بلند

میفرمودیم همان خدمات و زحمات و مشقات و بیات و ادیات آن ایام مبارک را
 زیاده و زور در نه و بر این شتی بیشتر و غوغا و بهتر غصن اعظم در عکاسی شده چه که
 در بعد از ظاهر امجون و مجوس نبودیم و امر الله هم صدیکت حال شهرت نداشت
 و معارض و منازع و مخالفتش صدیکت حال نبود و در ارض ستر هم با بعضی ملاقات میفرمود
 و بعضی را اذن حضور عنایت می فرمودیم اما در سخن اعظم با احدی ملاقات نکرده بودیم
 و ابواب معاشرت را بکلی بستیم و تمام زحمت را آقا تحمل نموده اند برای راحتی
 آسایش ما حسن حسین و در حدی مقابل عالم و امم شده اند و ما را راحت کرده
 برای ما اول قصر مزرعه را گرفتند و اینجا بودیم و بعد قصر بچی را و نشانی بر خدمات
 امریه قیام نموده و مؤید که بنفقه همیشه فرصت مشرف شدن بچی را ندارند و با ما
 مواظب و بنزد آیات بنیاد مشغولیم و ایشان بر حمت و شفقت و محنت چه که شرف
 با این خلق زحمتش از هر زحمتی بیشتر است و چون از حضور مرخص شد به انشب را
 تشریف فرمای قصر بچی شدند و فانی بعد از دو روز اذن حضور فرمودند که بچی
 بطواف مؤید شود و حضرت شیخ احمد اصفهانی مشرف حضرت اعلی و جمال کبریایی و ظهور
 عبودیت طلعت ابن الهی روحی و روح من فی سوادق البیت لهم الفدا و عصمه الرجوع
 این مسم تشارت منموده و کنایه ابلیغ از تضرع سه ظهور را که ظهورین بیشتر و بیشتر ظهور
 عبودیت است نشان داده مضمون بیان شیخ است مسلمین موعود و ظهور قائم در حجت
 حسینی هستند و حضرت حسین با حضرت قائم ظاهر میشوند ولی حضرت قائم ناطق و دایمی
 الی الله است و حضرت حسین صامت و داعی الی القائم است تا ۵ سال یا ۶ سال
 یا نه سال که قائم را شهید نمایند و هر سه خبر صحیح است و مصداقش ظاهر است

و حضرت حسین غسل و کفن و دفن حضرت قائم را میفرمایند و از آنوقت تا سیزده
 سال یا ۱۱ سال یا ۱۲ سال تهنه و تدارک سلطنت و قیام بر دعوت بهری خود
 میفرمایند و در سینه حضرت امیر المؤمنین از آسمان نازل میشود و حضرت امیر را وزیر
 و سر دار لشکر خود میفرماید و بر سلطنت رحمانیه را بانیه قیام میفرماید پس از
 ظهور حضرت قائم و حضرت حسین تا نزول حضرت امیر توزه سال است و فانی
 این بیان شیخ صلوات الله و سلامه و بهانه را با ظهورین اقدسین رب البشرین
 در رب المفرین و اشراق نیر عبودیت حضرت سید المرسلین تطبیق نمود و عریضه نمود و
 تقدیم کرد و حضور مشرف شد و حسین فرمودند و تصدیق نمودند و فرمودند بیان غصن
 اعظم و قوت و تصرف و تخریبشان حال معلوم و ظاهر نیست بعد معلوم میشود که فردا
 و حید اعلم اسم اعظم را در قطب عالم چه قوت و نفوذ و رحمانیتی مرتفع می نماید و چگونه
 علی الارض را در حیم صلح و سلام جمع و داخل میفرماید از قبل عرض شد بیان حضور بر
 احدی نیست و حکایت و روایت نماید و لایب بطین و خاشاک جمل و و همسم خود میآید
 و بقدر دقیقه اظهار عنایت منمودند و چون در قصر جالس بودند و انوار جمال غصنشان
 از باغ جمال میدرخشید بر کس مشرف بود زیارت می نمودند که چه انوار بخت و نصرتی از
 جمال لایزال بی شمالی نوار و مشرق می شود و نور آن میفرمودند کلا و لکر آن که تا باغ چها
 و قریش استقبال نمایند و مرتبه مشرف شد از بعضی طائفین بنحایت اظهار کدورت
 فرمودند تا اینکه منمودند اگر ممکن بود بر نفسی اول و رود دیده عکا غصن اعظم را
 ملاقات نماید و در خدمتشان در آن فیض حضور مکمل طور نماید و در مراجعت هم بعضی از اجاب
 مخلصین ثابین را ملاقات کند و از دیده خارج شود و برود این جمال ملکوتی رحمانی او

اقرب بود چه که افکار خلقی و حال بشری و عمل ناسوتی مشابه نموده آنچه دیده تقدیری ملکوتی
 تزیین حیرت مندی بوده و بعد فرمودند اگر نفوس چشم داشته باشند آثار حق بدون مشبه
 میشود و از مشابه بعضی طایفین و لو هر قدر غیر موافق باشد بیشتر بر عظمت و جلال و
 کبریائی و قدرت و قوت و تصرف و تنجی و بی نیازی و ستارت و رحمانیت و غفارت
 و صبر و حلم و حق تعالی مطلع می شود می شنویم کذب و سکوت و ستر و اغماض میفرماییم و گمان
 گمان مینماید باور نموده ایم و امر را بر ما مشبه نموده است مرفوع میرزا علی محمد حیات
 اصفهانی بخل سعید کریم مرفوع آقا محمد جوادلندره دوز بساحت اقدس و حضور و طواف
 مرزوق و مؤید شده بود بسیار طایم و خلیق و بشاش و مزاج بود در اطراف حرم
 و زیر عرش بسیار طواف و زیارت و با احباب صحبت و حکایت مستر آمیز فرج
 بخش نموده بود و تعلیقه بغانی نوشت که خواججه عبدالنصاری عرض کرده خدایا
 اگر یکبار بگویی ای بنده من از عرش بکنند و خذ من و من زیر عرش و اطراف بار
 گاه جلال و عظمت بسیار خندیدم حال آرزوی شنیدن ای بنده من را دارم فانی
 تقدیم نمود فوراً در بای بخش خداوند آفرینش بخش و خردش بخش آمد و نه مرتبه بان
 متصاعالی رحمت ریه و این تا بود تا ای بنده من و نه بار یا عبیدی در لوح امین
 اقدس اعلی نازل شد از قبل در حدیث قدسی است من تقرب الی شرفاً اتقرب
 الیه ذرا عاکوبیا از خلق بشری ناسوتی است و از حق ذرا عی ملکوتی رحمانی که یک کلمه
 که بجز صفت و مقدس و متعالی از زمان و مکان چون تشنه نماید عالم امکان را
 پر مینماید مثلاً معنی و حقیقت کلمه صلوا و صوموا و حجوا و اتقوا الله و زکوا
 انفسکم او خدا تعالی و امر بالمعروف و اعراض عن الجاهلین اولیس انظر لمن یحب الوطن

بل لمن یحب العالم او همه باریک و ارید و برک یکیشا خسار او سر پرده یکانگی بلب شده
 چشم یکانگان یکدیگر بینید این قبیل بیانات ملکوتی سبحانی چون در عوالم الهی مظاهرش
 ظاهر شوند و آثارش با هم سرگرد عالم ایجاد را پر کنند نماز خوانند از زمان مبارک
 حضرت رسول تا یوم اشراق مقام محمود را جمع کنید و مشاهده نماید که چگونه دور و
 زمین کجایش از آنرا در این مطلب بالتبع ذکر شد مقصود توضیح و تشبیح این معنی بود
 که یکدم رو بخت برداشتن با اینکه در دو توفیق هم از اوست هزار هزار فرسخ او تعالی
 استقبال میفرماید و عنایت میفرماید من فی الامکان قادر بر شکرش نیستند او تبارک
 و تعالی از قبل بندگانش بصرف فضل و حمد و شکر عنایات و عطوفات لایذات
 با استحقاقش را فرماید انچه بود که در شب بیعاده مرخص نمودن بود که بقصر سجی
 اذن مشول یافت و مشرف شد بیانات مبارک این مضامین بود که اگر نفسی در استیج
 از طهران بدار اسلام و اقامت دوازده سده در انتقام و از آنجا بعلیه اسلامبول
 و از علییه بارض ستر و از ارض ستر بنگا که معهد و مطاف جمع بسیار و مرسلین و او بیا
 و مقربین است تفکر و تدبر و تضرع نماید چشم سر و سر و عقل و هوش مشاهده و محوش
 میشود که کل من عند الله بوده و همه بخواست و اراده محیط غالبه و تدبیر و تنجیر تصرف
 قدسی قید بر هر حکیم بصیر مستخر رب العالمین حسین علی العالمین بوده و دید الله فوق ایمیم
 و قدره الله فوق اقتدر العالمین است ملاحظه نما نفوسی که انصاف را گذاشتند و
 اعتساف را برداشته و بتدلیس و تبیس ابیسی خوفاً لسلطنتهم و عزتم الفانیه مار این
 سخن عظم فرستادند چه شدند و کجا رفتند قدر انزل لهم الله من القصور الی القبور
 و لا یسمع منهم ذکر ولا رکز و ربک فیهذا القصر المتعالی المشید و امر من مودند بعضی

آیات لوح ریس را در محضر اقدس تلاوت نمودند و بعضی از بیانات لوح مبارک
سلطان ایران را و مرتضی فرمودند و بعد از صرف شام از صلوات غایت فرمودند
و آوردند و سفره موده بودند که بطلان بگویند بخورد و با خود گوید باید مرتضی شد
و دیگر واسطه نمود و مسلت نکرد و برضاه الله راضی شد و طلب رضا نمود و جمع صبر
و برکات و سعادات و توفیقات و تأییدات منوط بوقت طواف رضاه الله است
و شیرینی و حلالت آن بیان مراج مبارک که بخورد و با خود گوید مرتضی شد همیشه در
کام جانست و جان و روان و وجدان و ظاهر و باطن را سرور و محبوب و مشرف
و پرور و جذب و شیرین دارد و امید است لایزال ذاتی لاینگی باشد و صبح
باران شدت می بارید و عصرش حضور مشرف شد روحی و روح الوجود لغایت الفدا و لیا
الفدا سر مودند نظر میاید میجویای با آرد آوری و نیروی که باران شدید است کویان مرتبه
باران رحمت الهی را میجویای شفق و واسطه نمانی این بیان مبارک اقدس و مزاج جمال
انور مقدس که هر نما امید بر امید واری نمود فایز اتم رسید و انمود بخصوص که اکثر
بارانهای رپیی پیشش روز امتدادش است و چون مرتضی شد بیان مبارک را بطایین
بشارت داد و طرا معتقد و ثابت جازم شد که سر و اباران است و فانی
مرتضی نخواهند نمود و علاوه فرود داد که اگر باید اباران است و لیمه بد که موی
آسمانی رحمانی و زمینی جسمانی مزوج باشد و علاوه کلا همین هم حضور مشرف شوند
و جمع از صمیم قلوب از درگاه رب الربوب باران روز بعد از شب را تمنا و مسلت نمودند
و سرورین و مطمئن خواهند بود و صبح بجزال الله آسمانی بود در نهایت صفا و شایسته
همین تفصیل و وقایع و امید و آریا و لیمه و خواستن همه را که باران قطع نشود

در ظاهر ظاهر بخصوص من لایعرب عن علمه من شئی عرض نموده باشند باری رح
معلوم و محقق شد که فانی و طایفین بیکت سبحان الدعوه سیستم و منی من ذالذبی
شفیع عنده الا باذن مصداقش ظاهر شد و صبح مشرف شد و سفره موده
خلق خوش و بخوشی همراهی با خلق نمودن راه تبلیغ است بر چه طرف مقابل میکوید و لو
بر قدر و همس و تقلید و معنی باشد باید اذعان نمود و خود و طرف مقابل را مشغول بلی
اقام نمودن نمود که آنش هم لحاج و عشا و منجر میشود زیرا خود را مقهور و مغلوب
مشاهده نماید و بر غفلت و احتجابش می فراید باید ذکر نمود صحیح است این قسم هم در حلقه
بفرمایند صواب است یا خطا البته بادی و محبت و ملاحظت طرف مقابل کوشش میدهد
بفکر جواب ساختن و دلیل پرداختن مشغول نمی شود و طلب را اذعان می نماید و چون
ملاحظه نمود که مقصود مجادله و غلبه نیست مقصود انقای کلمات و صدق است و اظهار
انسانیت و رحمانیت البته انصاف میکند و کوشش و چشم و دل فطرت اصلیه اش باز
میشود و فضل الله تعلق جدید و صاحب بصیرت دید و سمع تازه می شود و بسیار از نتایج مذکور
مفروضه مجادله و غلبه را ذکر نموده فرمودند غرض اعظم هر صحبت بمعنی ارجحان کوش
میدهند که طرف مقابل میکوید از من میخواهند استفاضه نمایند و خورده خورده از ریه بیکه
نزد نمایند و او را شر و درک میبخشند و مرتضی شد و ظهر بعد از نماز احضار شد و بعد از
عمایات و عطفات مخصوصه ربانیه و داع نمود یعنی تعظیم و در قلب سجده و چون در
درگاه را عیبوسید نزدیک تشریف آوردند و آهسته فرمودند سفارشش تر از نفس
اعظم فرموده ایم اما قسمی نموده اند که صعود و غروب جمال اقدس و آفتاب طلعت انزه
بر قلب حضور نمود و از خطورت توبه میسومند و از تصور بدرگاه بارگاه پناه می برود و از قصر بیکجا

و برای وداع پروردگار حضرت من اراده الهی مشرف شد در فوقانی خانه مرحوم خواب
 عجب و شریف داشتند و تعمیر و اصلاح میفرمودند که از عمارت جنب آن عمارت که محل
 عرض و فرش حضرت ذوالعرش المجید بود و نقل باین عمارتیکه حال در همان طاق جلوس
 قیامی نوعی مبارک آثارشان موجود است و زائرین زیارت و طواف و تقییل و سجده عتبه
 مقدسه اش نموده و نمایند و اندو چون مشرف شد عرضیه بحضور مبارک اقدس نموده
 بودند که دریا ملاطمتش بسیار است اگر صلاحست فلان و بود خارج عکا چند روز توقف
 نماید صدر عرضیه و تحفظ فرموده بودند صلاح در رفتن است و خدا حافظ است مطمئن باشد
 عنایت فرمودند و زیارت نمود و مسرور و شکر و مطمئن و مفتخر شد و وداع نمود
 بکفا آمد و داخل و افور شد و چهار نفر بودیم و در علیه زیارت منسج غیرت و قنوت
 و سر شپیه انقطاع و تجرد و وحدت حضرت حاجی شیخ محمد علی پل پل انجلی کوچک حضرت
 سمندر که در قزوین بکرات و مرآت و دفعات مشرف شده بود و در مهمانخانه رحمتشان
 مقیم شده و کذک در علیه و از زیارت و تعایش بوی خوش ارض مقدسه را استشمام
 نمود و بیاد کوبه رفت و اولی بود که ذکر امر الله بعضی جا بهر مجرده آنجفات راننده فرمود
 بود و زیارت جناب ملا ابوطالب که حال در جوار حظرة القدس مقیم است و حضرتین
 روحین مجربین آیتین ایشان آقا علی اشرف که لذت بیانش همواره کام جانرا شیرین دارد
 خدا یا با بجد و کوشش خود ترا عارف نشدیم تو بصرف فضل و کرمت دست ما را گرفتی و
 بلند فرمودی و بارگاهت راه نمودی و آقا بالا که حال بهر دو خادم قائم جان ایشان
 امر الله مشرف شد و حضرت ملا صادق شهید که جوهر الجواهر فقذرتیه بود
 در طهران و همان بکرات زیارتان نموده و چون کمره نار و نور مشغول در روشن بود

در حالیکه بر زمین نشسته بود که در هوای سمای قرب قدس متصاعد است و چون راه
 میرفت آشکار بود که سیار است و در پرواز و اجباب موجوده از بی حکمتی ایشان
 شکایت می نمودند بعضی که دخول ایشان را در بیوتشان سزا راضی نبودند و ایشان حضرت
 فاضل ربانی و عالم صدیقی آقا ملا محمد علی مرفوع روحی لتراب ترتهما الفدا را تبلیغ نموده بودند
 و به هم وارد شدند و پس از بحیثیت و اظهار محبت حضرت ملا محمد علی از بی حکمتی حضرت ملا
 صادق شکر نمود که بی حکمتی ایشان مثل من متعصب جدلی حکمی فقیه اصولی را تبلیغ نمود و الا تصویب
 حقاقت این امر حق صدق نتیجه و جوهر الجواهر امام ربانی را می نمود و در جواب رد و انکار
 جناب میرزا ابوتراب باد کوی فانی ایمان و ایقان و گذشتن از مسجد و مسبر و ریاست عزت
 و ثروت ایشان و مرحوم اخویش حاجی ملا علی را از آیات و شواهد حقیقت این امر عظمی در باب
 نکاشت قل ارا یتیم ان کان من عند الله و کفرتم به و شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثل فامین
 و استکبرتم ان الله لا یهدی القوم الظالمین اولم یکن لهم آیه ان نزلنا علی بنی اسرائیل را
 شاهد آورد و در رشت و انزلی ادرک فیض حضور مقتبستین از مشکوٰۃ ظهور حضرت مکارم ظهور نمود
 و در قزوین حضرت سمندر و عموجان آقا محمد جواد منسج باد و حاجی خلیل مرفوع و حاجی محمد
 و علی همت خان مرحوم و حاجی محمد اسمعیل نخل حاجی خلیل و جناب جناب و سایر جناب و حاجی
 فدایم را که هر یک سراج روشن و زجاج حافظ امر الله و مرثیای کلمه الله و قائم بر عهد
 و جان نشان حزب الله مشرف شد و وار و طهران گردید و در خانه قرینه خود و رقه
 موقنه قانته وارد و زیارت و لقای اجباء الله در آن میت و سپوت آخری فایز و شرف
 و ستیفیض و مستفید و مستنیر شد و علاوه بر آنچه در الواح مبارکه قدسیه موکداً امر
 بحکمت فرموده از حضور اہم تاکیدات آکیده فرمودند حتی دخول میتی را که باسم

امر معروفست و یا نفوس معروفه را داخلیت غیر معروف مقابل عیون نبی فرمودند
وقایع هم تازه وارد شده و بغایات لانهایات مؤید گشته و خود عاقل حکیم و بدست
علیم و بصیرت بی نظیر توأم نموده و بعبارت عامیانه خودمان با د اورد و دارد و فانی
ابالی اشتها و بقوتای طواغیت آن محل اجزاء الله را زده و اسیر کرده و غارت نموده
اند و سی خانه را خراب کرده اند و بقدر چهل و پنجاه نفرشان فرار کرده بطهران آمده اند و
میخواهند مشورت در نوع و کیفیت دادخواهی و عرض بدربار پادشاهی نمایند و چون فانی
از ساحت اقدس مر اجبت نموده معلوم است عشاق نیز آفاق که مال و جان و عمر
و اولاد و اطفال و ناموس خود را فدا نموده اند چون مجنون چه قدر طالب و شایق طلاق
در زیارت و بوسیدن و لیسیدن سگ لیلی هستند و علاقه عنایت و محبت خاصی هم
بفانی داشتند مشورت هم داشتند و بفانی پیغام نمودند و ملاقات و مشورت نمودن
خواستند فانی هم با نهایت اشتیاق بزیارت و در لجنه ایشان نظر حکمت پختنفر را خوا
که دو ساعت از شب گذشته تشریف پا دارند و حضرت مقرب در گاه متصاعد الی الله
حاجی ملا علی کبیر روحی لمرقه الفدایم تشریف داشته باشند چه که بنف دولت ملت
در دست آن مرفوع بود و اینقدر هم تدارک رفع جوع را از ورقه موقفه خواست و حضرت
احباب تالان و تاراج شده استخار و بی اختیار در مساجد و قریب پنجاه نظر وارد شدند
نشینند و گفتند و شنیدند و مسرت و خوشی نمودند و شکر بلائی عنایتی را نمودند و ایشانرا
ساحت اقدس را شنیدند و تلاوت آیات شد مشورت نمودند و سه چهار ساعت از
گذشت برخواستند که بروند فانی ملاحظه نمود و خمس کفایت خوردنی موجود نیست و بعد از
بتائی هم داشتیم و صبح زد و فعله و عمه و بنا میآید و حضرت هم اشتها رزی و با هم هم

معروف و حکمت هم ناموریم لذا عذر خواست و حضرات تشریف بردند و در
اندرونی شد که خبر کند آنچه موجود است برای حضرت حاجی ملا علی کبیر و پختنفر
پا دارند مشاهده شد و ورقه موقفه ثابته بقدر کفایت جمیع نان و کباب و پنیر و ماست و
سبزی موجود کرده بسلاوه تدارکی که نموده و چون ذکر شد حضرات رقتند و جملاً
تکلیف ماندن و غذا خوردن و خوابیدن نمودم آن ورقه موقفه مطمئنه پریشان و گریان و
مالان شد که نفوسی قدر در بدو بچسانه و لانه و آشیانه شده اند و در منزل تو وارد
نصف شب پریشان نمودی جواب خدا را چه میگوئی حکمت ملاحظه نمودن اشخاص و وقایع
و حسن حرکات و علت اشتغال نار محبت الله است در قلوب و این حرکت حالیه این
نفوس صرف بچگمی است و لوازم ماکولشان فراهم شده بود خوب بود اقللاً و لا از خانه
خودت مطلق شده بودی و کسب تکلیف نموده بودی خدای آگاه گواه است کویا عالم
بر فانی تنگ و تاریک و سیکنین شده بر غفلت و زلت و جهالت و حقارت و عدم
بصیرت و خطای بزرگ و اشتباه عظیم کبیر خود که هیچ طفل صغیری نمینماید متذکر شد
و این غفلت و ضلالت ظلمت جهالت را اثره غرور که کبیر بصیر من دانست و دید و کرد
و پریشان پریشان شد و صحبت و غفلت خود و صحبت و تدارک نمودن و متذکر بودن
ورقه موقفه و پیدار کردنش مرا با نوقت با عالمی جهالت و روی سیاهی بجفرت حاجی
سابق الذکر و اشتها ر دیهای حاضر عرض نمود و توبه و انابه و تضرع نمود و همه شفیع
خواست و بجزای سینه و خطا و اشتباهش حضرات طرار اهرشی شش نفر را دعوت
نمود و معذرت بسیار خواست و حتی اشتباه ناشی از غرور خود را اعلان کرد و سیلا و
نوشت که چون فانی نفسی گرفتار غرور نشود که این شجر ترشش حنظل حیم و زقوم غذا

الیم است و بساحت اقدس ہم بعرض رسانید و در حق اشتهار دیها و در ^{مخلص}
 و تفضلاً ^{مخلص} در حق فانی لانهای غنایت منور مذکور در طهران بخدمت اجاء اللہ و
 نشر نجات اللہ سه چهارم موفق شد اما حکیم برفتن اصفهان و اقامت و تحبب نفوس
 و معاشرت با عموم و القای کلمہ جان بخش مستعدین و ملاحظہ حکمت کلیہ حتمیہ صادر و حرکت
 نمود و قم و کاشان و منازل راہ علاوہ بر اینکه از زیارت احبباء اللہ جان و بصیرت
 یافت نفوس را ہم بہت و خلوصشان بشریعہ رحمانی دلالت نمود و اصفهان در خانہ
 مرحومین متصاعدین الی اللہ آقا محمد علی تنباکو فروش که در ساحت اقدس عروج نمود
 و آقا محمد حسین اخویس که اصفهان و بورژہ شان مرحوم متصاعد الی جوار رحمت اللہ میرزا
 عباسقلینجان و غلام رضا خان منتقل شدہ بود و خانہ و باغ و کل کاری و نہر و عمارت
 نو فانی و تختانی در نہایت تیرین و لطافت و صفایش بدرجہ کمال منزل گرفت و بہت
 میرزا عباسقلی و خلوص غلام رضا خان تعلیل زمانی پنجاہ خانہ اہل حق کہ متوطن اصفهان و
 اقارب روجین مجرین بودند تبلیغ شدند و این نفوس ہم اکثر بل کل چا پار و خدام
 چپر خانہ ہا و نائب منازل و بلاد و مدن و ریس استخانہ ہا ہستند و باین واسطہ ارسال
 و مرسل با بلاد و ساحت اقدس جاری و محکم و مطمئن شد و نفوس مبارکہ بمنجذبہ
 الی الہی از قبیل جناب شہیدی یوسف پیک و محمد علیخان و ہمان میرزا عباسقلی و غلام رضا
 خان بدعا خلق شدند و ابواب تبلیغ مفتوح شد و با اعیان و امراء و اجراء و اعضاء
 حضرت و الاطل السلطان آشنا و مراد و معاشر شدیم و بعضی مومن و موقن و بر
 محبت و بعضی فانی را کما ہویشا خستند چون از صحبت و معاشرت و پیشش لذت
 مسرند و مستغنی میشوند ظہار نمی نمودند و با اسم سیاح و عارفان آمد و رفت نمودند

و حضرت والا ہم در سہ مطلع بود و ستر میفرمود و با حاجی سیاح کہ محرک خیالات عالیہ
 افکار عالیہ حضرت والا و این حزب مظلوم مصلح عالم را میخواست بکمت پیشرفت تصویر
 طنونی و توہم جنونی منقلب نماید و ظالم و مفسدین اہم کند در کشتی بودیم او میخواست
 فانی و حزب اللہ را تاج لفسائیت خود نماید و فانی میکوشید بر خیر خود آکا ہش کند و
 آقا ازین امید بدون ضرر و اذیت اجتناف رخش نماید و اہل بیت حضرت سلطان الشہ
 و جناب حاجی میرزا محمد صادق نخل حضرت محبوب الشہداء کہ صہر سلطان الشہ آقا
 محرم و مرج امورات زرعتی و تجارتی باز ماندہ کان شہیدین بودند تی بود تا مذکور بود کہ
 با حضرات باز ماندہ کان حضرت عم بزرگوارش محرم حریم مقصود و عازم مطاف حجاز
 وجود شوند و خائف بود و حرکت خود و حضرت را مجال میدانت و حق داشت چہ کہ ^{شرف}
 مارگزیدہ از ریسمان و حرکتش خائف است بقدری بر این وجودات مقدسہ و وجودات
 منیرہ اذیت و جفا و ظلم و شقت و بلا و نار نمودی نہ گرفت کہ گویہ را میگذاخت و قوت
 الہیہ برد و سلام و جنبت و نعیش فرمود و ہمان علل و اسباب در حال حاضر تر بود
 بحول و قوۃ الہیہ حرکتش از حضرت والا اذن منور بود و جہرہ با اسم کہ مغفکہ با کمال عزت
 حرکت منور نمودند ہفت نفر حضرات بودند و ہشت نہ نفر اجاب قدماشان و بطواف مطاف
 جواہر وجود و اعتمکات و زیارت و سجود مشرف و مؤید بخش بر حمت منشاء مائل کشید
 و بشانی الطاف و عنایات رحمانیہ رہبانہ در حقشان مشرق و نوار کہ ہر آن صد ہزار جان
 و پدر و مادر و برادر و خواہر و ثروت و وطن را رایگان قدمی نمودند و نخل و شہر مسافر
 منفل بودند و بعد از اقامت و طواف نزدیک یک سال بعضی ہا کہ سمت خدمت داشتند
 قبل مرتخص فرمودند و اہل بیت و تجلیں شریفین حضرت مرفوع آقا میرزا عبدالحسین حضرت آقا

میرزا جلال که بشارت نسبت الی الله متباهی و بشارت آمل الهی مقدر بشیر نشان والده
 و والده و والده شان را اقامت فرمودند و حضرت حاجی میرزا محمد صادق روحیه را
 مخص و بعضی مفسدین و معاندین امری و شخصی ایشان در صفهان باشتغال نازنده کمال حد
 داشتند و بقدری در مجالس و محافل گفتگوی ایشان بود و دشمنان مستظرف که بور و شان
 که چکت و بزرگش از پاره پاره کند و اموالش از اغارت و پوشتاش از خراب نمایند و کسانش
 و اعتبار کریان و نالان که پرتو باشد حتی مرحومه متصاحبه الی جوار رحمة ربها والده حضرت
 حاجی از فانی خواستند بایشان بنویسند برود نظران جنیدی اقامت نمایند و فانی بستان
 اندیس تفصیل وقایع و حوادث را عرض نمود و منتسای تفضل و ترجم و حفظ و صیانت نمود
 در جواب فصل الخطاب حضرت رب الارباب بشارت حفظ ایشان و اجاب نازل و متنا
 هم تعلیم فرمودند که جناب حاجی بخوانند و واردیت شوند کلهارای ارض قابل ذکر نبوده
 و بیستند و بر ایشان فرستادیم و عمر نامعزز او آورد شدند و اکثر علما و امرآ و اعیان
 و تجار و غیره هم دیدن نمودند و با اینکه همه میدانستند کجا بود و حضرت از آنجا که آشته با هم
 و حاجی زیارت شما قبول گفتند و چون ایل پت حضرت سلطان الشهدا بیخو استند حرکت کنند
 نوشتجات و آیات و الواح مرقع و نذیب شده شان که در ظاهر اقلاده سزا تو مان
 تمام شده بود و از جواهره لا عدل لهمای خزینه و کتابخانه ملکانه بغانی سپردند که غیر از
 حضرت حاجی میرزا آقای افغان روحی لیزینه القدا فرستند که اگر حضرات را اذن اقامت
 فرمودند بگفت جوف بار بفرستند و آقا میرزا عیسیائی بود یزدی تاجر و مؤمن و عامل
 آهان در صفهان بایشان سپرد و قبض گرفت که برسانند و قبض حاجی میرزا آقا را بدین قبض
 خود را بگیرند و حضرت محبوبی ابی الفضائل روحی رشحات قلبه القدا هم صفهان را بمقدم شرفشان

فرین و چون کلیایکان از توابع صفهان و در صفهان هم تحصیل فرموده اند طلب بزرگ
 مشهور و علمایش از خوب می شناختند و ملاقات نمودند و دیدند این شخص شخص قبل نیست
 فضل و علوم و فصاحت و بلاغت مشهور و در درجه اولی مذکور آنوقت قطعه بود و حال
 دریای منطاط هم قرار است آن زمان ذمه بوده و حال آفتاب درخشنده نواری از شایسته
 مسئله متحرکین در علوم و فنون و نطق و بیان در باره ایشان بعد از ملاقات ذکر نموده بود که
 این شخص را اینقدر مستط در تقریر و بیان و مقدر در اظهار حجت و برهان دیدم که اگر صد مثلاً
 مثل من بگم بگمیدان شاه محمود علمای بزرگ شهیر باشد ایشان چون خردس علمای بزرگ
 چون از آن بر می شنید و بلع میساید نفسی قوه مقابلی ایشان را ندارد این حکایت محض تمین و
 تبرک ذکر شد از ساحت اقدس امر بگفت فانی از صفهان نازل شد و فانی قبض میرزا
 عیسی را بحضرت ایشان سپرد که چون قبض حضرت فانی را و قبض او را در فرمایند و طهران حرکت
 نمود و میرزا عیسی قبض فانی را داد و تسبیح خود را از حضرت ایشان گرفت و ایشان هم
 برای فانی از سال فرمودند و بجهت شهرتشان و غلبه و جاهله از صفهان به تبریز حرکت فرمودند
 و فانی بعد از انجام ما امر به حرکت با صفهان به نرم شیراز و کرمان و یزد نمود و بقم و کاشان
 بقدر لزوم توقف نمود و این ستر او را این سفر صفهان بعد مشاهده نمود که حضرت مسیح
 روحی و روح لوجود شده فرموده المدعوین کثیرین و لکن آنستخون قلیون و این مضمون در
 قرآن مکرر نازل شده بختص بر حمته من بشاء هر بلد و مدینه که وارد می شد و چسبند اقامت
 مینمود اجباب کرم و مجذب و انس و حشم میشدند و بر تبلیغ و بشیر و حجاج و تریک آیت
 و انظار حج و عینات تمت مینمودند و نفوسی بدرجات طلب هم بستقامت و قبالی و مجاهده
 و محبت بر میخواستند که امیدواری کلی حاصل میشد که در اندک زمانی بلد و مدینه بلد و مدینه

بماند خواهد شد و امر آنده غالب و محسین و نافذ در شریان و قلوب اکثری می شود آن بساط
 بر چیده و آن جمعیت متفرق و افروخته یا افسرده و پشمرده می شدند و کبریات و مراثت
 چنین واقع شد و در حالی که کاشان افواجاً افواجاً طالب ملاقات و استماع آیات نبوت
 بودند ضوضا و غوغای شد که فانی پروردگار و مستقیم متفرق شدند و تازه و آریون
 هر یک بقسمی خائف و هارب شدند و نصف شب وارد صفهان شد و خانه جناب آقا رسید
 هاشم نزدیک بود وارد شد شبانه برخواستند و سوادش کردند و مشا به شد مخزون و
 پریشانند از سبب سؤال شد معلوم شد یوم قبل حضرت آقا میرزا اشرف را شهید نمودند
 اند و در جستجوی گرفتن فانی هستند و این بزرگوار شهید چند روز قبل از شهادت خوابی دیده
 و برای اجاب در مجلس اجتماع حکایت فرموده بود که دیدم حضرت اعلی ما بین آسمان
 و زمین تشریف دارند و بدست مبارک بمن اشاره فرمودند که پیا و من در خود قوه پرا
 دیدم و بلند شدم و عبا یم افتاد و نزدیک جمال اعلی شدم فرمودند به من نگاه کردم
 چمن خلق عالم را دیدم بهستم مجتمع و متفقد و نورانیت از وجوه کل ساطع است و بیک
 اینک بتسبیح و تقدیس اتم اعظم ابی نطقند و خودشان و حاضرین طراً تقیر نمودند که
 باید از نفس تن امکانی با وج قضای لامکانی جوار رحمت ربانی پرور نمایند و سه روز
 بعد با شخص محبتی که میخواست است فانی و ایشان را گرفتار نماید مقابل می شوند
 و اظهار طلب نمایند و صحبت میفرمایند سه چهار مجلس و ضمناً از فانی سؤال نمایند میفرمایند
 طهر نیست و در درسه چهار باغ عصری بجای و عده میخواست و بعضی اجاب از حال و کار
 او آگاه بوده اند و ذکر نموده بودند که نزد و پنجهان شود این بیو ذای سخن خوبی است
 فرموده اند افوض امری الی الله و تشریف میبرند و خود آن شخص و فراترهای حکومت

ایشان را بدار آن کوه میبرند و شب را حبس می نمایند و صبح صلیب را مرتفع نمودند
 که صلیب زنده و چون بسیار ضعیف و نحیف بود و آثار مظلومیت و سکینه و وقار ایشان
 ظاهر جمیع اعضا و اجزای حکومت حتی بعضی شاهزاده با شفاعت نمودند که خود را
 بخون این سپرد میمالانید قبول نمود و چون خواستند که آن شهید مظلوم را بلند کنند در
 شکست و آن روز موقوف شدند در حاضر کردند در شانی جمیع امر آراء مسئلت نمودند
 که برای حضرت والا کشتن این شیخ نیکمنت ندارد بل مشوم و مذموم است این مرتبه بنیاد
 حدت و شدت فرمود علما حاضر شوند و با او صحبت کنند اگر قتلش بدست خدا از دست
 آقا بخنی خلاصش کند و فردا علما حاضر شدند و حضرت والا جلوس فرمود و امر آراء و
 بزرگان مجالسند و هزار نفر ایستاده قنطرنده و حضرت اشرف را حاضر کردند و سؤال نمودند
 با کمال جرئت و فصاحت فرمود از این امر که نسبت میدهد خبر دارم و بی بهانی نیست میگو
 بتری کن میفرماید بری و سپیدم از هر منقری علی اللهی و هر ضالی و مضلی و از هر مدعی
 کاذبی میگویند باسم و رسم و شخص پیرا بودند را اظهار کن میفرماید بتری باسم در سلام
 بدعت است حتی سب احسانم با شما هم بصیرت است آن مؤکد امنی بقوله تعالی و لا تسبوا
 الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا لیسلموا و من شهد منکم بانچه مسلمین
 شهادت میدهند و حال که وارد شد سلام کردم و حق عظیم میفرماید لا تقولوا لمن اللقی
 الیکم اسلام لست مؤمناً میگویند سلام تو برای حفظ جانست است میفرماید نشان نزول
 آیه مبارکه هم این است چون در محرابه مسلمین بر کفار غلبه نمودند و کفار رسد ار کردند و
 لشکر اسلام تعاقب نمودند و رسیدند بکافر محراب نشان و او سلام کرد و مع ذلک او را
 کشتند لذا این آیه مبارکه نازل و علاوه من خود میبند بیستم و از همین مجتهد حاضر آقا میرزا

مخبر باشم اجازه دارم و علاوه در اصول دین تقلید ممنوع است و بعضی صحبت میفرمودند
 که نفوسی که در خارج ایستاده بودند مفردات کلمات نرانی شنیده اند امراء و علماء
 بعضی میخیزند و عذر میخواهند و میروند و اقا شیخ محمد تقی مشهور نجفی میگوید استغفار
 و صحبت نمیتوان از او اقرار گرفت باید اذن و او شهود پاینده آنچه دیده و شنیده را
 از خود اذ شهادت دهند آن مظلوم شهید میفرماید این حالی که در وسط مجلس باز میخیزد
 هر نفسی وارد شود مشاهده می نماید و می شناسد بفرمانید بخیر را بردارد و من
 بیک طرف مجلس با آخرین نشیمن هر کس که شهادت میدهد اگر شهادت صادق است
 گوش نمیداند و شهود طلبیدند در این وقت هم بسیاری از امراء و علماء و اعیان
 از مجلس بیرون می آیند و مرحوم شاهزاده عباسقلی میرزا متغیراً بیرون میروند و چون
 بر میخیزد میفرماید پس مرد را میخواهند بظلم بکشند و خودشان مدعی هستند که عالم شرع
 باری بعد از استماع شهادت زور ریس مزورین فتوای قتل میدهد و با پیری صلیب را
 استقبال میفرموده است یعنی که فرشته نامیر سیده اند و دار را بوسیده و انا لله وانا
 الیه راجعون نموده و مصداق بیان مبارک تیر اشراق شد یا این الانیان تحت
 ان تموت علی الفراش استشهد فی سبیلی علی التراب و تكون امری و منظر نوری فی
 علی الفردوس فانصف یا عبد روحی لذرات تراب مرده و کمال من استشهد فی سبیلی
 خدا باری توقفنا فانیرا در صفهان سلاح ندیدند ناچار با باده حرکت نمود و در آباده
 خارج بلد باغ جناب قائم خادم امر الله مشهدی حسین باقی روحی عینا چند روزی
 خدمت بعضی رسید و بعد حضرت حاجی علی خان رشید شجاع قوی القلب استقیم داد
 حضرت ذبیح حاجی محمد اسمعیل کاشی روحی لقرینه الفدا که در لوح ریس بعد از خطابات و عتاب

۱۰۰

قهریه سخطیه و خبر بفرستند و دولت و مملکتش و خرابی و خون چون بود جاری شد
 در حشمان نازل قوله تبارک و تقدیس دع ذکر الریس ثم اذکر الانیس الذی استیک
 بخت الله و انقطع عما سواه و خرق الاحجاب علی شان سمع اهل الفردوس صوت حسنه
 فتعالی الله الملك الایة تشریف آوردند و فایز اباسم خالوی ضلعش لب حضرت ذبیح
 بردند و اقامت بر خنیر و برکتی بود و نفوس مبارک تقدسی از اهل امانت آباد و در
 غوک و کوشک و قرائی اطراف بشرف اقبال و ایقان و استقامت فایز شدند و جناب
 اقا میرزا کوچک شیرازی روحیه با فانی بود و بخلوص و التمیت خدمت نمود و نسبت
 اقدس هم مشرف شده بود و آیدیم بفتح آباد خدمت حضرت اقا میرزا احمد بخان و
 و اجاب مشعل مجذب روحی شد اهم مشرف شدیم در آنجا زیارت لوح مبارک بنی
 که جواب عریفه و بصرف فضل قبول تمنای شهادت فایز فرموده اند بقوله تبارک و تقدیس
 این مظلوم شهادت میدهد بر شهادت اجناب اشکر ربک بهذا الفضل العظیم در باره
 حضرت سلطان الشهداء چند سینه قبل از شهادت قلم علی بر شهادت شهادت داد
 بان الشهدی و یکم و یحدم امر مولا الی آخر پانه المبارک ذکر شهادت و مظلومیت
 حضرت اشرف و تشکث شمل ظالمین نازل و بعضی پانات مبارک اقدس که فضل نازل
 اتمار عرض مینماید و بذیل فضل ولی امر و عهد الهی متوسل و تثبت است که باقی است
 فرماید چه عاقبت مجهول است قول الرب تبارک و تقدیس جذب دولتی در
 عشاق ظاهر که جوهری از جوهر شیشه قصد کان خود نموده و عاشقی از عشاقی مشی
 و سبقت بسته ان الظالم اقرس و الشعبان فاعز و بلع سبحان الله اعمال و افعال
 سبب حیرت ملأ اعلی است در عباد و جاهل تاثیر نموده جذب ظهور و ندای مکرر طور و اظفار

۱۰۰

اسرار و بروز آثار و سطوع انوار امام و جوه ظاهره و لکن بی ثمر ملاحظه میشود و بی اثر مشاهده میگردد چه که اعمال حجاب شده الی آخر پانہ المبارک الاعلی الاعلی چه که لوح مبارک منسج حاضر نیست و از حفظ لایکم و زیاد و مقدم و مؤخر میشود و خطایش عظیم است و رفق شیراز هم خبر رسید خلاف حکمت لذل از فتح آباد بوانات و مرثیت رفت و بگو اصد مدت حضرت متصاعد الی الله آقا میرزا محمد باقر افغان روحی لترتبه الفدا که گوه ثبات و استقامت و جلالت و شجاعت بود و احباب ثابت مستقیم مشرف بودند و شبها مجتمع میشدند و نفوس خلوص و تقشیران از انوار آفتاب ظهور نورانی و افروخت شدند و روز بار امرو و مطالعه تورات و انجیل و نبوات انبای بنی اسرائیل و حواریین حضرت مسیح صلی مشغول و شواهد ظهور حضرت مکمل طور را استخراج نمود و از آنجا بدج رفت و دو شب ماند و شنیده بود (شهر بابت) احباب جمعیتی دارند با شریقه وارد شد و عصری جمعیتی آمدند و هر یک بان خود و افور تریا ک کشی داشتند مشغول شدند فانی تحمل نمود و آتش و فرودایش را با کمال محبت نصیحت و دلالت بست که نمود و عجب این است که جمیع نفوس که باین بلا بستلی و معتد به لغزش می نمایند و طرأ تری و پزار می اظهار میکنند و علاوه بر این که ترک نمی نمایند نفوس را هم بستلی نمایند و بر فنیجان و حسن آباد بزیارت حضرت آقا محمد علی تاج سز اربع یزوی که از جواهر وجود فانی در امر الله و بجان و مال و عیال و اطفال بر خدمت و جان فشانی قائم مشرف شدیم و جمعیت احباب در بهرام آباد که در فنیجان است و ستاری اطرافش بسیار است و حسن آباد که منزل خود آن فانی است بود غیر نداشت و جمیع بنور و نار حسن اعمال و اخلاق و احوال و محبت و خلوص و لکنیت آن بزرگوار بستر حشمت زندگی ابدی رسیده اند و شهباز از سه چهار فرسخی نفوس پیاده و سوار

از راه و پیراهن بحسن آباد می شناختند و کمتر ملاقات شدند که اقبال نمودند و بسیار مشهور شد و در منابر و اشرفیقا بلند نمودند مرحوم متصاعد الی الله یوسف خان ابن اسمعیل خان که حضرت حاجی عبدالرحیم فناد و والد حضرت محبوبین حاجی محمد و آقا میرزا حسین و آقا احمد و جمیع اہم را ظلماً وعد و انا چوب زد و اذیت شدید نمود و برایش برود سلام و جنت و نعيم بدام شد و اذن توجیش لباحت اقدس از امر حقیقی صادر و عیال خان معروض بنت عموش حاجی موسی خان دو برادر جناب فاضل کرمانی که او هم در حکومت سیرجان در فنیجان احباب بسیار اذیت نموده بود و در عیال و والدینها و عمویها طالب نفس امر عظم شدند و بحسن آباد خانه مرحوم آقا محمد علی آمدند و از خلوص و لکنیت آن مرحوم از ریحون محتوم و سلسبیل و تنیم محتوم حضرت قیوم آشا میدند و بحیات ابدی و متی سیرمدی فائز و مجذب شدند و بواسطه اشرفیقای طواغیت بودن فانی را درین آباد خانه جناب آقا محمد علی مرحوم صلاح ندانستند و بانها بیت قوت قلب و شجاعت دعوت بسلی آباد خانه و آبادی خودشان نمودند و در علی آباد شهرت امر الله بیشتر و جبرئیل و جلالت نفوس بواسطه خان یوسف خان و عیالش بسیار زیاد تر و خصوصاً آنچه یادگتر شد و غیر از غلام علیخان عموش که بتقصیب جاهلیت از دور رد می نمود و کجی ظاہراً رد نمیشد و بسیاری هم از خوانین و اعیان کرمان و فنیجان حتی از مخدرات از شتغال این دو وجود تیرین و قرین مشغول شدند و امر الله قوت یافت و کرمان رفت خدمت جناب آقا علی صفر خود بر بر که حامی است ولی حراف و نطق و هتاک و بی باک و قوی القلب و با فر است و کیا است است مشرف شد اول خوب است صحبت او را که کاشف حال و استقامت اوست ذکر نماید مرحوم متصاعد الی الله آقا سید علی کبر

برادر زاد آقا سید مهدی منافق پیدین تدم و ناقص با عنق جدید که شخص شخص بزرگوار
 عالمقداری بود که تمام در حلق و خلق ضد عمومی جهانش هر قدر او جان این خجاسع
 او جلال این عالم فاضل او بخیل این کریم او سیسی الخلق این حسن الخلق و حمایت انگیز بود
 و چون با شیخان باقی رحمانی شافقت تکریمیه آن مرحوم را برداشت و اسم خود را
 آقا سید علی اکبر گذاشت این وجود شریف برای تبلیغ کرمان رفت و جناب استاد
 اصغر خود بریز مشهور با ایشان مراد و نه خود و شیخ احمد و برادر ایشان پسران طا جعفر
 چون از بی بودند معروفش نمودند و متمم بفسادش کردند و حاجی محمد حسین پسر حاجی
 محمد کرمان متعرض شد و آن مرحوم از کرمان تشریف بردند خان مذکور استاد
 اصغر خواست که تو قصه کشتن مراد داشته و دوسه شب بخانه من آمده استاد اصغر
 بکمال جرئت میفرماید سه سال است باین محله نیامده ام و حاضر می چون کسی بی را بتر
 النهار برانت خود را ثابت نمایم میفرماید تو بیانی هستی میگوید اکثر ابا بی کرمان مراد
 می شناسند که استاد اصغر خود بریز هستم و در این فن خود برشته کردن و شناختن خود و
 حیوانات مشهور معروف ترین خود بریز با مسلم لهی الکلم در این صنعت میگوید میگوید تو
 بیانی هستی میگوید عرض کردم مراد می شناسند استاد اصغر خود بریز هستم میگوید با سید
 دجی چه آشنائی داشتی میگوید اول گویند تمت آمدن این محله و بیانی بودن لازم نیست من
 استاد اصغر خود بریز هستم حمام خنابسته خواهد بودم قلیان آوردند برخواست و
 قلیان گرفت و پیشاشت و نفرت تعارف نمود و برخواستم و شستم و صحبت کردیم و
 موافقت نمودیم و قلیان نوشیدیم و بسیار خوش صحبت و خوش خلق و خوبی بود و با هم
 پیرون آمدیم پول داد و بکمال خضوع غدر خواست که غریم و جای را نمیدانم و چای سفید

گویا در شهر کم است و عادت داریم زحمت بکشید بر جا هست و بهر قیمتی که
 خرید منزل فلان جا است تشریف پا و رید و دیدنی هم بنامید همان و وار و شده شهر
 شما هستم لذا با کمال صفا چاهی خرید و بمنزله شان رفت و با این که غریب بودند فروش
 و ظروف و سماور و اسباب پایشان کمال نضافت و نهایت لطافت داشت
 بشانیکه چشم و قلب را روشن می نمود چاهی نوشیدیم در پی دستمالی آوردند و کتا بهایی
 آن دستمال بود مطوف بلغافهای تر و دبریشی باز کردند و خوانند خدا گواه است بسیار
 کلمات و بیانات خوبی بود مثل ته آن من استاد اصغر خود بریز هستم و نمیدانم با پی
 صیت و کیفیت پرسیدم این بیانات کیست و از کجاست منم نمودند تو پیان و
 علو و سمو و حسن نظم و ترتیب و ترکیب و فصاحت و بلاغت و مطالب عالیه اش
 ملاحظه کن از کیفیت از بعد عرض میکنم عرض شد فصاحت و بلاغت و حسن نظم و ترکیب
 و ترتیب و علو مطالبش را من بی سواد نمیدانم ولی از شنیدنش گوش و دل و جان
 و روان و وجدان در اهتزاز و حرکت و جذب و شور و جوار و سرور میاید بشانیکه خود را
 فراموش می نماید فرمودند مقصود از فصاحت و بلاغت و مطالب عالیه چنین است
 که در دل مؤثر شود عرض شد می شود زیارت کنم فرمودند بی و برداشتنه و بخوا
 و بوسیدند آوردند منم برخواستم و گرفتم و بوسیدم و زیارت نمودم خطش بسیار
 بسیار خوش سرور نایش را و اطرافش را و سطور باطلای خالص بسیار خوش و خوب
 تمهیب نمودند و وقت گذشت اذن خواستم و مرخص شدم و از جیبی که
 و عتلم مشغول است که این چه حکایت و چه حال است خوابت یا بیداری است
 و از جیبی هم جلن و روانم آنجا است و بنخواستم بروم و دور شوم مراجعت نمودم

و اذن خواستم که فردا صبح مراجعت کنم و شب را از حیرت و عبرت آن وضع و حال
 و مسرت و نصرت آن مجلس و محل خواب بچشم زرف من استادم و صفت خود بر
 و بانی بنیتم و نمیدانم بانی علیت و صبح بسیار زود رفتم خدمتشان رسیدم و پیشتر
 شدم و بر عجب و حیرتم بسیار افزود در ثانی خواستم و قسم دادم که مرا از حال خود مطلع
 کنید بکنید بکنید بکنید روح القدس بکنید بکنید بکنید بکنید بکنید بکنید بکنید بکنید
 و لکن از بعد آنکه بدانیم تو مسلم واقعی و موقن حقیقی و اثنی عشری صادق خالص هستی پناه
 قسم بر اسلام و ایمان و اثنی عشری بودن خود یاد کردم و بعبلا و از مسائل فروغیه
 کلیه و جزئیاتش بیان نمودم که میدانم و هر مسئله میخواهید پرسید و امتحان کنید
 فرمود صبح است امتحان صادق را از کاذب امت از میکند فرمودند اصول این تعلیم است
 یا تحقیقی عرض شد تحقیقی نموده تحقیق و تقلید صحت عرض شد تحقیق دلیل و برهان
 داشتن مدعی هر مطلبی است بر آنچه مدعی است و تقلید قبول محض شنیدنست فرمود
 صبح است ولی تو سواهی آنچه در ظنونیت در کتب خانه تعلیمت کرده اند کجا چه با تحقیق کرد
 و بلکه ام یک علمای یهود و نصارا و مجوس صحبت داشته و بر این دین و آئینت را ثابت
 کرده و فکر شده آنها کافرانند و منکر مذهب و مشرک من صفات ثبوتیه و سلویه خداست
 تبارک و تعالی و امید انم و معجزات و خوارق عادات و آیات پناات حضرت رسول و
 ائمه اطهار سلام علیهم اجمعین را مؤمن و موقن و ذممن و مطمئن جناب حاجی محمد رحیم
 خان میفرمایند است بفرمایند ما را تبلیغ کنی میگوید جناب آقا زاده شاد ابرو و آقا
 قسم میدهم عرض مرا بشنوید بکنید من استاد اصغر خود و بر بر بنیتم و بانی بنیتم
 بانی بنیتم میگوید و بنیتم میگوید و بنیتم میگوید و بنیتم میگوید و بنیتم میگوید

بید

بیدید و میرود مطبش و از شدت و کثرتی بهم که زود صحبت میدارد و و پانش
 متصل الطرف مقابل فرصت گفتن بس است نمند بداری فرمودند بسیار خوب
 رسالت و نبوت حضرت ختمی تاب را برای حال منکره مکنه چه قسم ثابت میکنی مختصر عرض
 میکنم آنروز را با آنکه مکرر فرمودند و تا کهید کردند بروم دکان زرقم و تا چهار ساعت از شب
 گذشته از طلوع آفتاب صحبت کردیم هر سه بر بانی آوردیم با کمال طاحت و علاوت
 و تبتم و لطف نشان داد که انتم و دیدم بر بان نبود که سهل است بر خودم وارد بود
 و بر بان چهل تقلید و تو تم و نقیب من و دانی ایشان بود و حجت بر من و هر قدر هم
 الحاح و تضرع نمود که حال خود و اصل مقصود را بیان کنید با کمال راحت و مهربانی ساکت و
 را ضمیر فرمودند که بوقتش بیان میشود آنروز و شب هم که شدت و حیرت و محبت من بر
 مرتبه بیشتر از روز پیش است و عرض شدم و مجنون و ابر پریشان و سرگردانم که این
 شخص سید بچی است شاید از اقطاب است و یا از اوتاد است رجال الغیب است و
 از اولیاء الله حضرت بچونت صبح روز بعد بهم شتاقتم و از کتب و آیاتشان بسیار
 مقابل قبل لذت و بهجت یافتم ولی کنکم و لکن خود را نزدشان از موری حقیر تر و ضعیف تر
 می بینم و چند مرتبه فرمودند چه صحبت نمیکنی عرض شد هر چه میدانم عرض کردم و
 معلوم شد که بیسند است و نمیدانم کور و کور و کنگت و نادان آمده ام و زلیت کرده ام
 و دای بر من اگر این حال بود و بال بروم خسر الله بنا و الا حسنه و ذلک هو الخسران
 العظیم همین ذکر کردند منتظر ظهور حضرت قائم محل الله فرجه هستی و بر خواستند و بر
 و عرض کردم بی فرمود اگر سید صبح اینی بمان محبتی که حضرت رسول من عند الله نبوت و
 رسالت و ختمیت خود را ثابت نموده ظاهر شود و بفرماید قائم موعود و منتظر مستم

بید

تکلیف صیغه عرض شد باخبار و آثار رجوع مینمایم اگر با آن علامت است قبول میکنم
 فرمودند این مسئله محتاج است بشرح و بسط و دانستن حقیقت معانی احادیث سوال
 دیگر مینمایم که آسانتر است و بچشم عقل و عقاید نزدیکتر عرض شد بفرمایید
 فرمود ظهور قائم موعود و ظهور سفیانی از بنی امیه و ادعایش و کذبش حضرت قائم را
 در اخبار و آثار با هم و مقارن یکدیگر نیست عرض شد با چنین است فرمود سید
 فاطمی صحیح الحسب و النسب ادعای قائمیت نمیدانید و از بنی امیه هم شخصی مدعی مقام نبی
 و آن سید را کذب نماید و رد کند و تو بحقیقت صادق بیچیک را ندانسته در بادی
 نظر و بدانت که ام را قائم و کدام را سفیانی میخوانی و میدانم عرض شد مسلم و بدین
 سید فاطمی متبادر بدین است در قائمیت و بنی امیه در سفیانی بودن صحیحش که با مقام
 میرسد حاجی محمد حسین خان برمیخیزد و باندر و ن میرود و میگوید استاد اصغر بر و کمال
 و کار خویش و کسی متعرض او نشود و استاد اصغر فرمود مخصوص این قسم صحبت کردم
 که بدانند اگر چگونه بفرستند و حکم بدین یافتند و رسوایش می نمایم و سفیانی بودنش را
 بر کل ثابت میکنم حال برویم سر مطلب مقصود از معرفی جناب استاد علی اصغر است
 این شخص بصیر آگاه فرمود که زمان شیخیه قوت و نفوذ کلمه دارند و این طایفه را مانع و در
 خود میدانند و بقدر قوه میکوشند که این حزب در کرمان نفوذ نمایند و پس از آن با جعفر
 در نهایت عداوت با هم محبت با هم نمیکند و ارد میشود معاشرت نمایند تا او را مشهور
 می کنند و پند فرار و یا حبس و شهادت بهائی وارد شده می شوند و با اینکه
 عداوت و بغض و تعصب و نفاقشان را و کذکات و فتنه و فتنه و بیدینی و مزوری
 و شهوت پرستی و شدت طمعشان را شنیده و باندره هم میدانست چون بادی و

در حدیث

القلوب حق خاتمه الذنوب مبدل استیسات با حسنات است لذا برای اتمام
 حجت و اكمال نعمت ملاقاتشان را خواستم و از استاد خواستم خانه شان را نشان
 دهند و وارد شدند پنج البلاغه درسی میداد شناخت و ادب و تعارف
 و اظهار محبت نمود و خورده خورده اظهار داشت امر مبارک را دوست دارم و
 ندانم ولی بعضی مشبهات دارم و مدتهاست مجاهده و صحبت با بهائیان نموده ام
 و مشبهاتم رفع نشده بلکه بیشتر شده چه که آخبر بگردد رسیده است عرض
 شد فانی حاضریم با کمال محبت صحبت نمایم و رفع مشبهات آنحضرت را بجا بیاور
 کافی شافی محکم متقن که خود اذعان فرمایند نمایم چون قبل برای القای شبهه در
 قلوب صافی بخیال شیطان خود تدارک نموده بود و کلمات از الواح قدسیه و آیات
 الهیه ترتیب و ترکیب و جعل نموده بود مثلاً از لوجی دو کلام و از لوجی سه و چهار
 و از لوجی بیشتر و بعضی هم از خودش ساخته بود و با اسم لوح مبارک منبع زینجان
 برای حضرت آقا محمد علی مرحوم و احباب فرستاده که ما عرفیه باحت اقدس
 نمودیم و ذکر محبت و خلوص شما را عرض کردیم و این لوح مبارک را مینویس با شما
 شما با نازل و چون فانی بزیارت آقا محمد علی زینجان مشرف شد آن لوح ساخته را دید
 و دانست و شناخت کرد و رویش را بخودش راجع نمود و عباراتی ساخت
 و حضرات شیخ احمد نوشتند که ما هم عربی نمودیم و خلوص ارادت شما را بعرض رسانیدیم
 این لوح مقدس بدیع بسرا فرازی شما را از قلم مبارک صادر و فرستادند و جناب
 شیخ احمد سوال نمود آیات چیست و ظهورش از کیست و تصرفش در کجاست و حضرت
 عرض شد معانی است مجزوه بر قلب مبارک مظهر ظهور بلا واسطه از حضرت غیب منبع

لا یدرک لایوصف لایشار لایعرفن القامی شود و در قلوب الفاظ و عبارات سهله
 ممتنه از لسان مبارکش ظاهر میگردد و با منع در دع من علی الارض در قلوب
 نفوذ می نماید و اطوار و آثار و انوارش از مؤمنین ظاهری شود یعنی مؤمنین
 موقنین با و باستقامتی موی می شوند که زوابع شداید و عظیم بلا یا دعوا صفت امتحان
 و قوا صفت افتتاز از هم مقابل می نمایند و هم بر عده خود میفرمایند و هم در اعمال حسنه
 و فسال مرضیه و احوال طیبیه طاهره و اخلاق ملکوتیه رحمانیه در علو و سمو و سمو و ترقی
 این تصرف و تسخیر نفوذ و حشاقت از حضرت رب الآیات البینات است و ممیز
 و عارف آیات هم نفوس مؤمنه موقنه اند که خود را تطهیر نموده اند و تزکیه کرده اند
 و سراب و هم و تقلید را از آب فرات فرق گذاشته اند و از تعصب جاهلیت گذشته
 فرموده و صیح است و لکن اگر بر مؤمنین مخلصین موقنین مقررین سابقین اولین مشبه
 شود تکلیف صیحت عرض شد قوی قدر در من رحیم مطلع بر ضمایر و سیر این راه شده
 میفرماید و برای نفسی مجال ریب نیکند از در فرمود تجربه و امتحان نمودم و کلمات
 مجمله خود را خواند که باسم لوح مبارک برای حضرات رفیقا اینها فرستادم و دانستند
 از من است پس آیات شناس نیستند و عریضه کردند و این لوح با قهار من نازل شد
 و مقصودش اظهار دو شبهه بود یکی میز نبودن حضرات است آیات را و یکی نفوذ
 یافته من آن بخطر بیال عدم احاطه علمیه حق منسجم و صده لا شریک له عرض شد عرض
 کردم که خدای مطلع بر ضمایر برای احدی راه شبهه و اریاب نیکند از در حضرات ساخت
 شما را شناسانند و مقابلش از خود ساختند و فرستادند تا ثابت و مبرهن بر جا بماند
 شود که آنها میز آیاتند و آنحضرت غریق در بحر اجاج تشبیهات فیهت لذیذی کفر و حبه

انکار جمع نبوت را نمود و از شدت خشم و غیظ اظهار داشت که صحبت و یاتی
 نینخواهم بشوم و بگویم ذکر شد آنچه فدائی از حدادب و محبت تجا و ز نمود و جلال
 انصاف را با اعتساف تبدیل نمودید و صحبت خارج داشتیم و زخواستیم و سپردن آن
 و شیخ مشایعت نمود در دلبسته خانه فرمود یک کله زنده میگویم اگر آیات حجت است
 خود آیات دارم و اگر تصرف حجت است در بسیاری تصرف کرده ام عرض شد خود حجتا
 شما شارع و مقنن هستید و من خداوند بامر الله قیام نموده ام فرمود بلی در سر سرتی
 خود صاحب آیات و شریعت و قانون هستم ولی در ظاهر با هم حضرت اعلی تبلیغ می نمایم
 و چون نفوس را مستعد نمودم احکام و اوامر و نواهی خود را اظهار میکنم عرض شد این بیان
 شما صدق و حقیقت است و از صغیر خود فرمودید که حقیقت موقن نبوت نیستید و او امرای
 او امر خلقی دانسته اید و مدبر و صانعی را اعتقاد ندارید و برای خود میخواهید تدارک
 و ریاست نمائید و چون این امر عظیم را غالب و محسین دیده و دانسته اید لذا دیده
 دانسته اید که باقلب و تلون و انماک در شوات نفسانیه نمی توانید در ظل این امر عظیم
 بریاست کلیه که مقصود اصلی وجدان و جان و آرزوی جان در وان است برسید
 و چون ازل را بی وجود و شعور دانسته اید بدیم وصایت موهوم و مرآتیت مذموم او
 چسبیده اید و با هم حضرت اعلی روح العالمین لرشحات و مه تمیشر بطهور الله رب العالمین
 فداه تبلیغ می نمائید و همین هم برهانی است کافی شافی و دلایل است واضح لایح که غیر
 حق تبارک و تقدس ممتنع است بتواند بفرماید من حقم و محال است در قوه شش
 کردن شریعت و قانون کافل حقوق اعم و جامع احزاب متفرقه عالم و معطی کل ذی عقل
 باشد و اظهار آیات بیانات فرماید و چون جان در کالبد امکان و اگر کون نفوذ نماید و این

هم بتوئیس و از فانی پذیرد و یاد کار داشته باش اگر تائب و راج نشدی و از خیال
 ضلال برده بال برگشتی بدان که یا خدا کند یا یمن و قطع عنک الوتین و لن یقدر
 احد ان یمینه عن اخذه و بطشه و عذابه و تقسمه بقدر نیساعت بیشتر هم سر پا بود
 صحبت نمودیم و بتولیس ابلیسی اظهار تبه و تذکر نمود و عسر ایض فانی را تصدیق کرد و
 قرار داد عریضه عاجزانه و لیلانه صادقانه عرض کند و توبه و انابه نماید و از سوء عقیدت
 و رفتار و کردارش پزیری جوید و از دریای منفرت و شمس کمرت مثلثت عفو و غفران
 نماید و محبت و صفا و داع کردیم و فانی بمنزل آمد با اینکه منزل را نمیدانست دو ساعت
 شب آمد با آقا خان نامی که او هم مثل خود او مدلس و مزور و خدار و مکار و مینفس نمود
 بچوچ بود و فضل و اطلاعش هم از شیخ احمد بیشتر و غنی و ملاک و صاحب ثروت هم بود که
 شیخ احمد و کسانش را دارائی می نمود و بسیار اظهار محبت و خضوع و مودت و خشوع نمود
 و پشیمانی و ندامت و روی سیاهی و مجلت اظهار داشتند و از آیات خود استند و دیدند
 داشتند در منزل نبود از حفظ بسیار تلاوت شد و با کمال محبت رفتند فرمایش شیخ
 و قانع را بجانب ایستاد و صبر بصیر حکایت نمودند و جمیع حرکات و اطوارشان لغت
 و میخوهند آتش فتنه و فساد بی روشن نمایند عرض شد ماشاء الله کان و مالک لکم کین
 سئوالی دارم نفوس سی که شیخ احمد و آقا خان بجزرت اعلی و وصی بودن ازل دلالت
 و دعوت نموده اند می شناسی همه مود جمیع را می شناسم و آشنا هستم و بسیار هم
 بخانه من آمده اند و عرضی هم ندانم را بر ایشان مشتبه نموده اند عرض شد ممکن و
 سهل است برای شما هر شبی چند نفرشانرا احسن کنی که بی خبر از این دو مدلس بمنزل شما
 بایند فرمود بسیار سهل و آسانست و آرزوی جان و روانست شب چپ نفر

آمدند و از صریح بیان ثابت نمودیم که ازل رتبه و صایت را نذر و معصوم و محیط و
 مطلع با انزل آمدنی بسیار نیست و معنی پانوات پانز اعتراف من نظیره الله
 و مؤمنین با واحدی نمیدانند و ازل اگر در طور من نظیره الله مؤمن شود مقام
 علمای فرقا زاده دارد که در بیان صریحاً و اضحاً نازل شده است و کل ایشان دادند
 دیدند و دانستند و از ازل و تابعین او تبصری و پزیری نمودند و افرخته و مشغول
 و مجذوب شدند بشانیکه خواستند پنهان از شیخ احمد و آقا خان پایستد و زفقایشانرا
 پادارند و از امر الله کما هو مطلق و موفق و مطمئن شوند چه اگر آن دو نفر مطلع شوند و بایند
 نمیکند از نه مطلب معلوم شود و منالطه میسپایند و باین منوال هر شبی چند نفری را خودشان
 میاورند و نفوسی که شب قبل بوده اند آخر شب میرفتند و آخرین می ماندند و اکثر را
 ابد اینخواهیدیم و روز بارگاههای منزل و اکثر اوقات در منازل اجناسیم و بواجب
 و نمت اجاب با بسیاری صحبت شد و بمرتبه محبت و اذعان رسیدند و بعضی ایام
 هم دلسین میآمدند و حضرت آقا میرزا علی رفغان محلاتی که از جوهر احوال مخلصین
 فدایهای امر الله بود رئیس پتخانه بود و مرجعیت کلیه داشت و بسیار میخواستند با
 ایشان راه پیدا کنند و خان مذکور را ایشان نمیداد و هر قدر اظهار ایمان و اطلاع
 نزدش می نمودند حضرت خان اظهار تبصری و بی اطلاعی و عدم ایمان میسپایند و بیفای
 و پولوتیک با فانی خواستند با خان معظم راه پیدا کنند و حضرتش را وسیله پیشرفت اغراض
 و امراض خود نمایند و فانی هم منتظر بود که اگر خیانت و نفاق و فساد می در ایام اقامت
 کرمان از ایشان ندید و حقیقت تائب و راج و پشیمان شدند حضرت خان محترم را
 از صدشان آگاه کند و بحایت و صیانت و رعایتشان دلالت کند ایامی گذشت

و اکثر نفوس را که آنها بحضرت اعلی و وصایت ازل دعوت نموده بودند معلومشان
 شد از ازل سینه از دهن بامر عزیز علام شده اند آتش حرص و حسد و بغض و
 عناد قلبی صمیمی شان بر آن سر و تخت و تهنیه فتنه و تدارک فنا نمودند و مجلسی ترقیب و ازین
 و فانی را دعوت نمودند فانی وارد شد ملاحظه نمود اکثر نفوس سی که در لیالی منزل جناب
 استاد اصغر ملاقات نموده و صحبت داشته و از ازل تبری نموده اند و بحال قیوم بدن
 و از انوار آفتاب حضرت معلوم روشن شده اند حاضرند و بعلاوه نفوس دیگری که زنده
 و نمی شناسد جالس اند و یک نفر هم از مشایخ شیخیه عددی در مجلس نشسته است
 سلام کرد و تواضع نمودند و نشست و بعد از تعارفات عادی شیخ احمد با فانی بخوی
 نمود که این شخص از مشایخ و بزرگان حاجی محمد کریم نیاست و طالب امر الله است
 چون تازه وارد شده دید صحبت و گفتگو میان مؤثر است و انگلی مشرف شد و این
 جایب مینات و معجزات قاهرات و خوارق عادات را بحشمت خود دیده و دانسته و آرا
 نموده اید فانی دانست تر و پر است بخوی جواب داد شما صحبت کنید بعد فانی هم
 بقه هفتم خود و از صحبت داشتن شما و امیرانی بدش می آید که چه بگوید آنوقت عرض
 فرمود صحبت من صلاح نیست صحبت تو صلاح است عرض شد ابتدا صحبت فانی صلاح
 صحبت جناب عالی صلاح است مگر او گفت و فانی گفت تا ما یوس از صحبت نمودن فانی
 شد بلند اظهار داشت حضرت اجل عالی زحمت سفر و محنت غربت را ندونی پس الله
 تحمل فرموده اید و گران را بعتد و م خود مزین و ابالی در امر و در ممنون و تشکر نموده
 این مجلس مینا و مرتب شده است برای شنیدن پاناه حضرت عالی و هدایت نمود
 و عرضی جز متابعت حق و هدایت نداریم هر مطلبی داری بظن ما بماند عرض شد زحمت

و مشقت سفر و غربت و محنت و عذت را ند و خالصا لوجه الله قبول نموده ام بر
 هدایت شدن و تمیز دادن حق از باطل و دانستن دلیل و برهان و حجت داعی الی الله
 فرمودند تو آمده برای دعوت خلق بحضرت بهاء الله جل ذکره و شانه عرض شد خود میدانی
 و میگویم آمده ام برای فهم مطلب و دانستن و تسلیم گرفتن بینه و برهان و حجت و
 دلیل قاطع ادیان ماضیه و او امر منسوبه الی الله قبلتیه چه اگر نفسی کما هو حق و مستحق عارف
 و ثابت و راسخ بر دلایل حقیقت و حقیقت ظهوری شد و لوطور بدیع اول باشد
 همان را میزان و مصباح و دستور العمل نماید و از روی بیانی و دانائی صدق و حقیقت
 و پاکذب و نفسانیت هر مدعی امری را تمیز میدهد بگفتند گرامان آمدن لازم نبود صفت
 ممکن بود ذکر شد ممکن نشد در مضمهان شنیدم بلکه نفسی را هم از مضمهان ملاقات نمودم و
 از الواح فارسیه و عربیه حضرت بهاء الله جل ذکره هم زیارت نمودم الواح در
 کمال فصاحت و بلاغت و مطالبش در نهایت روحانیت و نورانیت و کذکات
 صحبت و بیان و دلیل و برهان شخص بهائی هم در کمال اتقان و استحکام و همین نحو
 هم بان شخص بهائی عرض شد ولی من بکلی از بر این و دلایل ظهورات قبلیه بحسبم و
 آنچه تو برهان میگوئی چون نمیدانم برهان می پسندم پس لازم است بروم در
 خارج تحصیل حجت و برهان کنم و از روی تحقیق بچقیقت این امر رسیدگی نمایم بدقت
 ملاحظه شد و دلایل و براین علماء و محققین اسلام در اشات رسالت سیدانام
 چه در حجت است آن چه در ذکر معجزات و خوارق عادات که از آن مظهر اسماء و صفات
 حکایت و روایت و استدلالات می نمایند طالب ساکت مجاهد را قانع و ذعن مطمن
 نمی نماید و منکر ابر انکار و احتجاج و غفلتت منفراید در دلایل و براین ملاحظه

منو قتل و اخسرو او بن از پیت عنسکوت مشا به نمود و خوب دید و دانست
 که جمع ال عالم حتی عبده به نام مذعن بوجدانیت و فردانیت و سلطنت و عظمت الهی
 هستند و هر یک هم پیغمبری دارند که من عند الله میسر اند و کتابی دارند که پیغمبر
 من عند الله آورده و شریعتی تشریح نموده و هر یک هم پیغمبر و کتاب آسمانی شریعت
 ربانی خود را احسن کتاب و شریعتش را آخر شرایع یعنی کتابش را و شریعتش را باقی
 میدانند و هر یک هم معجزات و خوارق عادات و آیات پناات از پیغمبر حکایت کرده
 می نمایند و ثابت در آسمانند و هر یک هم پیغمبر و کتاب و شریعت باقی اند
 خود و پیغمبر و کتاب و شریعت و معجزات قبل از پیغمبر و کتاب و شریعت خود
 حق میدانند و پیغمبر و کتاب و شریعت و معجزات پیغمبر بعد از پیغمبر خود را با صراحت
 ابرام تکذیب مینمایند و حتی الی یومنا به از قبور پیغمبر و بزرگان این خود و از زاد و
 عمار خود کرامات و خوارق عاداتی معتقد و جازمند و بر این اعتقاد متکلف و
 ثابتند و کل هم معتقد و جازم و منتظرند که بعد از پیغمبرشان باید نفس بزرگوار
 مویذ من عند اللهی ظاهر شود که با عانت و یاری آن شخص موعود منتظر کتاب و شریعت
 و دیانتشان روی زمین را احاطه نماید و کل هم برای ظهور و آمدن آن موعود
 منتظر علامات و امارات و شواهد و آیاتی معتقدند و الی یومنا به منتظر اند و ناله
 و تضرع برای ظهور آن منتظر موعود خود مینمایند این است خلاصه معتقدات اعم
 موجوده در ارض که کلاً و طراً با کمال اختلافان متفقند و چون این مطلب مبرهن شد
 ثابت و مدلل و مبرهن شد که لایسین و لایسینی است و فانی بوسواس بدنی و
 تکذیب نبوت و حجت و دلیل قاطع ندانستن انبیا مستلزم دور مجالس و محفل ذکر مینماید

که تکلیف چیست و کیست که بتواند نبوت و رسالت یکی از انبیا را بحقیقت ثابت
 کند جناب حاجی عبد الرحیم که از فضیله شیخیه اصفهانند تشریف داشته
 فرمودند ندیدم که تو شخصی را که بتواند بحقیقت نبوت حضرت رسول را بجمع دلیل
 آفاقیه و انفسیه و عقلیه و نقلیه و حکمت و موعظه و مجادله بالتی ای احسن ثابت
 کند دلیل بر نبودن چنین شخصی و برهان بی حقیقی و حقایق انبیا نیست فانی
 بر بانس را بدی ضروری عقلی دید و امیدوار شد و عرض کرد کیست و کجا
 فرمود شخصی که بتواند با حدت و وقت و موثکانی تو مقابلی نماید آقای حاجی محمد
 خاندور کرمان و اگر بحقیقت طالب و مجاهدی سفر کن چون برهان او اش متقن بود
 بر امیدش افزود و میل بمسافرت نمود ولی عزم بزم نداشت و جناب
 حاجی میرزا مادی دولت آبادی از علمای معروف است و بیانی بودن مشهور
 و موصوف و چون یوم تقیه و سیر است لذا مدت خدمت ایشان میرشد و انظار
 نمودن امر بهاء الله را نمود فرمودند مطلع و آگاه نیستم و طالع نفسی حجت و دلیل
 از انبیا اولی العزم را بحقیقت ثابت کند اگر ثابت شد آن وقت تمییز و تفضیل حق
 از باطل و صدق از کذب سهل و آسانست و اگر ظهور سید باب ثابت شد که ظهور
 قائم موعود منتظر اسلام است ظهور بهاء الله قبل از جاری شدن شریعت و تحمیل
 دوره او باطل است عرض نمود بسیار خوب فانی مثل حضرت اجل عالی طالب ملاقات
 و شرفیابی حضور چنین نفسی است که بتواند صحیح و صدق و حقیقت حقایق کی از
 انبیا را ثابت کند و یا حقایق ظهور قائم موعود را با حقایق حضرت رسول
 تطبیق نماید ایشان هم فرمودند تکلیف تو مسافرت کرمانست ملاحق جعفری است

از علمای کرمان او و انحال کرامش قادرند بجمع دلائل ظهور قائم موعود را در سینه هزار و
 دو لیست و شصت هجری ثابت نمایند فانی بفرمایش ایشان عازم حرکت کرمان
 شد و عقل متقنی و حاکم است اول باید خدمت موثقین بظهور سینه ستین رسید و دلائل
 و بر ایشان را شنید اگر ثابت کردند نعم المرم چون اقرب زمان است اجتهت حسین و
 این واقف است و اگر حاجت نشد و نتوانست ثابت نمایند خدمت حضرت
 آقا محمد جان مشرف بشوم و دلائل و بر این پیش از ظهور قائم بسیار سلام الله
 و صلواته علیه و علی آله اصفا نمایم اگر صحیح و بیخ شکوت و بر این قاطع است بنویسم و حفظ
 کنم و ثابت در اسخ که شدم بظهور حضرت بجهت آله الله مقابل کنم و میزان نمایم و اگر خدا
 نخواسته بر این ایشان را هم علیل و تقیم دیدد اند بنوات ناخذ و مسبد و جنبای صحیحی
 و آسوده شود منتی برای حفظ جان و مال و ناموس بدین تعلیدی کفایت نماید زیرا
 متصور و معقول نیست اقامه نمودن بر این بر اینکه اشش وجود دارد و موجود است
 و وجودش واجب است و چون سوال شود که و کیاست و چه زمان بود است
 احدی نتواند ثابت نماید و بر اینی ذکر نماید که پیشتر اسباب شبهه شود حال پان
 حضرت عالی محل جناب ملا جعفر و حضرت شیخ از علمای شیخیه سخن فانی که باین مقام رسید
 شیخ احمد انکار نمود که ملا جعفر و پسرانش خبر و اطلاع از ظهور نوری بعبد اند اشراق شمس محمد
 ندارند و این تحت و اشتراء است یا شخص شیخ طرف شدیم مختصراً از بعد از ظهر تا سه از
 شب گذشته هر بر بانی ذکر نمود صحیح یا تقیم هزار شمشاد در ظهور و اشراق نیز
 اسم اعظم نشان داد که نتوانست انکار نماید و مجلس منتهی شد و متفرق شدیم و ازلی
 با یکدیگر ملاقات شده بودند براتب بر یقین و توجه و توسلشان افزوده که انکار او را

عزیز شخص شاخص شیخی را و غلبه مینه و بر بان امر الله را بخوبی احساس داد و ارکان نمودند
 و بعد از او قصه فتنه شیخ احمد را هم دانستند و آن شخص شیخی شیخ احمد حافظ بود و در محله
 موقوف بایمان و اقبال شد و ستر از حضرات معاشرت نمود و لو بر تبه استقامت رسید
 بولی تا او احسن اظهار ایمان می نمود و این حال مخصوص بابلی کرمانست بعضی کوستانها
 هست که اشجارش بسیار پر میوه میشود ولی بردوت هواش میوه را نمی تواند بر بار
 همچنین است کرمان و ابالی کرمان بسیارند و اقبال می نمایند مثلاً دو ماه در کرمان می
 بماند البته دو لیست و سیصد نفر اقبال کنند بعد از دو ماه مرتبه بدخلون فی دین الله خواهد
 میرسد و چون ابالی یا شیخی هستند یا صوفی درویش و یا قشری بلکه قشریان در سر بیشتر
 از صوفی درویش بی احتیای بشریت اند محض جلب معاش و تزیین فرایش نظا هر
 متمسک اند لذا جمع و جامله است و هر قدر هم شخص وارد حکمت و ستر کند و ملاحظه
 نماید از دو ماه بیشتر اقامت ممکن نیست و بعد از خروج نفوس مقبله درویش و ابالی
 و فاسق و فاجر بل لاندیپ و پیدین می شوند با یکدیگر قابل اصلاح نمینند و این طبیعت
 ثانویه ابالی کرمان شده است از معاشرت و مزوج بودن این فرق ثلاثه و اما ملا
 جعفر ازلی و پسرانش زمانیکه حضرت اسم الله الاصدق المقدر کبریا تشریف برد
 خدمتشان رسیده بوده است و مؤمن شده است و مقدس را حضرت قدوس کمان
 نموده و هر چه هر کس حتی پسرایش با و گفته اند حضرت قدوس کبریا تشریف نیاورد
 اند و توجه مت جناب مقدس مشرف شده قبول نموده است و مقدس را قدوس
 دانسته است و بر تملیس و تلمیس خود را این نام کالانعام ظاهر نموده که از تشریح
 شیخه و علما و حکومت محفوظ مانده است و بسلاوه بر احوال و عزت و ثروت زنده گان

نموده اولاً معاشرت و مراوده با احدی ندارد ثانیاً کبر و زخود خدمت خانه مینماید
 کبر و زعیالش شایسته کبر و زخود حسیب میکند و نامزد کان خبازی می برد و یک روز عیالش
 و کذک یک هفته خود رخت شونی می نماید و کچمه عیالش و کاهای هم کین جو و با
 کندم و یا از جوبات دیگر و یا سیوه و یا ده شای پول در شبها بعضی خانه های فقرامی بر
 و صبح و شام مسجد میرود و جمعیت مسجدش زیاد است و بعد از نماز عیالش را سرش
 میکشد و با احدی صحبت نمیدارد و از قبل از ظهر تا غروب در قبرستان خارج شهر است
 و نان در جیب دارد و می خورد و بقیه در دست راست و مرید با و هر کس ملاقاتش را
 بخواد در قبرستان ملکن است و این تجارت بزرگی است برای او که پدایا و تقارقات
 بسیار برایش می برند و سه پسرش کی صاحب مسجد بود و بزرگ ویرات پدرش شایستی و کی
 نریم و طبعه حکام و امرا و هر منکریرا حال بلکه قبیحی را در عالم معتقد نبود و منتهک در شهوت
 و تضانیات بود و هست مثلاً شهوت را نیز در ملأ از قوت نفس میکشید و شیخ احمد هم
 بتغلب و تلون و تلبیس با آقاخان تمشان در تحصیل ریاست کلیه جسمانیه و روحانیه و
 بتمشان حصر در خرابی و تدبیر امر الله بود که عداوت با امر الله دین ثابت را بتمشان
 بود و از کثرت طور تقلبات اقامت کرمان را نتوانستند و بهر شهری وارد شدند
 بعد از چند می یا فرار کردند و یا اخراجشان نمودند تا از ایران بیرون و بعلیه رفتند و
 از علییه بفرس و ازل را ملاقات نمودند و دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو
 با عیال بعلیه برای خرابی امر الله اقامت نمودند و آقاخان تیز ویر و تلبیس و نفاق تا شب
 و راجع بارض اقدس مشرف شد و در ظاهر کمال خجالت در پیش فرمودند و شتر عیالش را
 فرمودند و توبه اش را قبول ولی قصد و مامولش حاصل نشد و مخلص شد که تدارک مانع

نماید پس از مرتبه پشتر از قبل بر ضرر امر الله کوشیدند با شیخ احمد بالاخره با مردم
 سید جمال الدین افغانی در اذیت متفق شدند و تلبیسانی نمودند که اگر حفظ الهی و تدبیر
 و مراقبت و دافعه ستر اللهی غصن الهی حضرت عبد البهاء نبود ارض مقصود را
 تغییر و امر الله را تدبیر نموده بودند و چون خیانت سید جمال بر دولت علیه معلوم
 شد و اتفاق شیخ احمد و آقاخان با او این بود و دو نفر را بایران فرستادند و چون
 خیانت هر سه بر دولت علیه ایران از قبل معلوم شده بود لذا حکم شد در تبریز محسوس
 باشند و چون فتنه میرزا رضا در طهران ظاهر شد و حضرت تاجدار بر ایشان نمود
 و حضرت عبد البهاء با سوا فداه در الواح متعدده کثیره بواسطه جناب شهید بن شهید
 آقا میرزا علی محمد بن اصدق بصیرح بیان بصدرا عظم و اولیای امور خبر فرمودند
 خبر و اطلاع صریح واضح لایح حتمی فرمودند که از سید جمال الدین و هو انوا بانفس فترو
 صدمه و اذیت شدید بر ایران و ایرانیان وارد خواهد شد از حال بدانید و آگاه باشید
 که بعد از وقوع و ظهور نسبت باین حزب مظلوم که از اول الی الان داخل هیچ گونه فتنه
 و فساد می نشده اند و همیشه دور در کنار ازل فساد و فتنه بودند و هرگز بضر صلح و
 صلاح و دوستی و فلاح ملت و دولت و مملکت و رعیت را نخواسته اند و همیشه
 از او بدخواهان دولت و ملت اطراف او است و شاید در ده و دو و زده لوح مباح
 باختلاف پانات این معنی و مقصود نازل و بعد از وقوع و اخذ میرزا رضا و تبریزی
 و پزاریش از این امر اعظم و بدی شدن اینکه از حزب سید جمال الدین است بمه
 اولیای امور در بین جمهور ذکر کردند که از قبل خبر فرموده بودند این شیخ احمد و آقاخان را
 که در تبریز حبس نموده بودند روزیکه در طهران میرزا رضا را قصاص نمودند و تبریز هم

این دو نفر را کشید و سه سفر فانی بر فغان رفت و حسن آباد که آبادی حضرت مرفوع
 آقا محمد علی و کسانشان بود و به سه راه آباد که شهر فغان است و محل تجارت آن مردم
 بود و خانه و خان هم داشت و سه ماه اقامت نمود و آن متصا عدالی الله در خد
 امر الله و بدایت خلق الله نهایت کوشش و جان فشانی را فرمود و هر شب هر روز
 در نماز و شامش سی و چهل نفر حاضر بودند و بکرمان ایام معدوم و دیگره پشتر از نگاه شد
 اقامت نمود و بیشتر ممکن شد و صحبت با شیخ احمد و آقا خان در سفر اول واقع که فانی را
 بشانی معروف نمودند که جناب حاجی محمد خان در منبر اظهار داشته بود یکی از ظایف
 بهائیت در کرمان آمده است و باغوا و اصلاح خلق مشغول است چه ابرون نماید
 و اگر حق است جهره دعوت نمی نماید و من حاضرم که با او مبارزه نمایم و فانی ذکر نمود
 آقای محمد خان را من استجاب الدعوة میدانم و محتاج بمبارزه نیستند بعضی از ایشان
 فتوای قتل فانی را میدهند و صحبت فانی را باور ندارند و از حکومت گرفتن فانی را
 خواست و حکومت هتم حکم با خد فانی فرمود و حضرت آقا میرزا علی رضا خان سابق
 الذکر رئیس لیجان بود و علاوه بر جمیع منازل راه هم تازید اسب بسته بود و همه
 و اتباعش بودند فانی را با او کرا حجاب محرم خود شبانه فرستاد و تقریب حضرت مرفوع
 یوسفخان که قبلاً ذکر خلوص و محبت او و صلحش را عرض نمود که تقریب در کوهستان
 واقع و یوسفخان بجست فوشس هوایی و سردیش تشریف برده بود و بفانی هم
 قبل از این واقعه تعلیقه نوشته و وعده خوابی نه داده بود و بسیار محبت و نوازش
 فرمود و حضرت آقا محمد علی را هم از فغان خواست و ایشان هم با دو نفر طالب و
 دو نفر احباب آمدند و باب تبلیغ را مفتوح فرمودند و نفوس از رجال و درقات

بجست و کوشش حضرات بشریة قدسیه وارد شدند و نزدیک کواحد توقف نمود
 که از حضرت میرزا علی رضا خان تعلیقه رسید که از حکومت سوار بر فغان و سپهران
 برای اخذ فغانی رفت مشورت نمودند و با لاجسره با صرار مرمره ضلع یوسفخان
 که فرمود اگر بر فغانی جزئی ازیتی وارد شود عند الله ما مواخذ و مسؤل و معاقبم
 زیرا قوه حفظ و حمایت و صیانت و سلامت از خاک کرمان بیرون بردنش را داریم
 جناب آقا محمد علی برود بجست راه آباد و حضرت خان یوسف خان با خدم و حشم و
 جلاشان فانی را خروج از خاک کرمان مشایعت نمایند ولی از راه مشهور برویم برویم
 بشهر بابت و از راه شهر بابت بزرگیم و چون ایشان با فانی باشند اگر سوار
 برای اخذ فانی با طرفان رفته اند برسند و خبر شوند جبارت متعرض شدن ندانند و
 فانی سلامت بزرگ میرسد و از این قرار هشت روز در راه و منزل هم حضرت
 خان معاندان فانی بودند و سواری هم نرسیدند و از منزل کرمانشان
 که آخر حد و کرمان است حضرت خان روحی لاستقامت و لترتبه القدام اجبت فرمودند
 و کف احباب نوکرشان که رحمة الله فان تفنگ و ارغان منظم بود فانی را بزرگ منزل
 حضرت مرفوع آقا سید احمد افغان روحی لتراب ترتبه القدام رسانید و بعد از اطلاق
 زیارت حضرات افغان و احباب بزرگ با کمال سه و روشادمانی و شکر گذاری مراد
 بکرمان نمودند و سفر دیگری بعد از مدتی اقامت در خانه حضرت آقا محمد علی زیارت
 احباب و توبه و قبال بسیاری بخلوص و بهمت آقا محمد علی و احباب و رفتن بکرمان
 بقتله و وضوهای شنیچه کرمان و فغان و شیخ تقی مجتهد فغان حکم شد حضرت آقا محمد
 علی و فانی بکیرند لذا در خدمت جناب آقا محمد علی و یک نفر احباب که با فانی

حرکت بشهر با یک نمودیم و از راه و بیچ بیز در فستیم و در بیز حضرت مرحوم آقا محمد علی
 بطهران در بار عدالت شهریار شاه شهید و وزیر آء در بار بایونی بتکلفات مستنده نظرم
 نمود و جواب بایونی بگومت کرمان صادر که با بی مترض خلق نشوند و جناب آقا محمد
 علی را حمایت و صیانت نمایند و بریاست تجارت و لقب و سفارشات بسیار مرا
 بر فسخان با عزت و جلال خدا داد نمودند و سفر سوم در خدمت حضرتین الاجلین آقایان
 معظمین حاجی سید علی و حاجی میرزا محمود و حضرت ابی الفضائل روحی لهم الفداء از نجف
 بمرقت رفیقیم و سفر بسیار مبارک خوشی بود و با جناب آقا عسیر زاده جناب
 تخلص کلیمی جدید مشهدی بهائی الاصل و الحقیقه که کوه ثبات و استقامت و آیت محبت
 و معرفت است و در حقیقت از لسان مبارک اصدق الصادقین نر عبودیت مرکز پیشا
 الله شنیده شد و انتم مخلوقه ام نحن الخالقون یعنی این حلق جمیل و خلق عظیم و انوار
 ملکوتی رحمانی و این احوال جبروتی ربانی و این خضوع و خشوع و آداب انسانی و این
 تقریر و تحریر و نطق و بیان و جدانی و این محبت و مودت و اتفاق و ایثار و جانفشانی
 شخصیکه همه میدانند کلیمی بی سواد بی اطلاع عامی امی است نیست مگر از افاضات امر الله
 و تجلیات انوار کلام الله یختص بر حمت من بشارت و با ایشان از سمرقند در خدمت حضرات
 مراجبت بخارا و عشق آباد نمودیم و از عشق آباد عازم بیز شدیم و وارد سبزوار
 شدیم و منزل حضرت مرفوع حاجی محمد کاظم که همیشه وارد میشدیم وارد شدیم
 و حضرتش عشق آباد تشریف داشتند و بخل ارجمندشان جناب حاجی علی تشریف داشتند
 و چون در بیز در کربهای خوشخوار بهشت نفر از اغنام الهی را دیده بودند و کلاب
 و ذیاب بلاد کلا ب حرکت آمده و دوستان الهی سوخته و کد اخته و مضطرب و

پیشانی مع ذلک کوه ثبات و استقامت جناب حاجی علی جمع را جمع کرد و دست
 داد و بفضل الله کرم و نورانی شدند و بر جاننازی مکررا محکم بستند در محافل و مجالس
 آیات تقدیس اولیاء الله بسامع صوامع ملکوتیان رسید و هر یک بقوت شدید
 القوی استقامت کبری ظاهر نمودنشان سیکه غافلین بهوشیار شدند و دیدند و دانستند
 که این تشش را آبهای اعراض و انماض و بحاج و احتجاج و قتل و عارت بمنزله قاتل است
 و این سراج را باد ای درنده کی و کزنده کی و خونریزی و خون خواری چون فالوس
 لذا کوران بیسنا و کران شنوا شدند و بعد از اقامت ایامی مخصوصا شتر گرفتیم و
 کجاوه بستیم و عازم بیز شدیم تا اعدا از استقامت کبری اجساد دست شوند و لشکر
 ظلمات ضلالت بجنود انوار هدایت پرکنند و معدوم گردد و شهدای فی سبیل الله را
 زیارت کنیم و اسرای پدر و پسر و برادر و شوهر گشتهای غارت شده را بفضل و بیعت
 رحمانیه بشارت دهیم و چون در جمیع منازل ذکر شهدای بیز و روزبان شده بود
 فانی و جناب آقا عسیر الله روحی فداه هم از استقامت کبری و ثبات عطش
 اظهار تعجب و تحیر می نمودیم و از سنت الهیه که لن تجدن الله متبدلا ولا تحولوا کرمی
 نمودیم و تخمی میفشانیم و نویدی میدادیم و در تربت قدمت حب آء الله و صفیاء الله
 و جوبات قدسیه نورانیه که از بعد شهید شدند و حال و اشتغال و اوله و اخداشان
 شاهد شهادتشان بود مشرف شدیم و مستفیض و مستبشر گشتیم و بر آء روح مجتسم
 جناب آقا شیخ حسینعلی روحی لرتبه الفدا و احباب مشتعل نورانیه زیارت نمودیم و
 لذت و بخت یافتیم و نفوس سی هم بدعا از خلق و نفوی و حسن افعال و اعمالشان سبب
 چشمه حیات جاودانی رسیدند و آشامیدند و بکهار رفتیم اجاب ثابت مستقیم است

چه که دلیل و راه است نشان حضرت معلم که از علمای مستبحرین شیخیه و لقب عظیم علمی
 از حضرت بمشرف حال رحمانی آقا سید کاظم رشتی مقنن و قباای و پیمان فارسی را هم در کوه
 سواد نموده بود و حضرت اعلیٰ بمشرف حال اقدس ابی روحی و روح من فی سواد بقا
 لقبها القدسیه فداجب مبارک تصیح نموده زیارت نمودیم و هر یک سراج
 و باج و روشنی بخش بودند و شور و ولعی و جذب و ولعی و ثبات و استقامتی داشتند
 که فایز از منجذب نمودند و بخصوصان جمعی از کوشش و سلسل ایمان و ایقان آتاشمیزد و بر
 رتسیم و ادراک فیض حضور حضرت فاضل من و عی که از قلم مشرق عبودیت و قیمت
 قایدیش عرم احراق ملکوتیه و اعمال طیبه ظاهره و افعال قدسیه راضیه مرضیه
 و حقیقتان ادراک صادر نمودیم و اخوان و احباب نورانی روحانی پرورش و رخ زبانت
 کردیم و حیات و مسرت و جیدان یافتیم و با اینکه بسیاری از حسن تربیت حضرت
 ایشان و حضرت مرفوع و الدشان و اخوانشان بحقیقت فروغی شده بودند و فواید کثیر
 داشتند حضرتش در آنجا بسیار معذک در آن سفر و اسفار قبل و طهران و یزد
 بکرات عرض و التماس شد که چنین بزرگوارسی با این فضل و حسن اخلاق و تقریر و تحریر
 حیف است قدم بیرون نگذارند و علم جنب اند هم الفالبون را بر اعلیٰ الاعلام بلند
 نفرایند تا اینکه وقتش رسید و جذب مختار زمام صمت و سکون و خستیار و صطبا
 از ایشان گرفت و حضرتش را سوجنته و افرخته و در بنده کی جمال پنهان حی لایزال
 شمره آفاق نمود و جاجد عباد و طواغیت بلاد احکام قتل و غارت و طلیت بل
 و جوب کشتن و موضن صادر نمودند و بعد از اسیری و در بدی و کسند و زنجیر و
 مخاطرات عظیمه که عقول خلقی کمان نجات و حیاتشان را انداشتند به مسوول محسبیه یاد الله

فوق ایچیم نجاشان داد و عزیز و محترم و مسموع الکلمه شان منمود و بر سیر بلاد و بشارت
 اشراق آفتاب جهانتاب عهد و یشاق حضرت رب الارباب و طوان مطاف ملا
 و قیام لدی باب فتح فغلا علی العالمین موفق و مؤید شان منمود و الله یختص بر رحمت
 من یشاء و بفاران وارد و از فوران نار محبت و ثبات اجابش روشن و منجذب کشیم
 و مجالس و محافلشان بانوار تقدیس و تنزیه و عرف توکل علی الله و توجیه الی الله و تقف
 عما سوی الله و طراز محبت و خضوع و مودت و استقامت و خشوع منور و منبر و منبر
 بود و حضرت متصاعد الی الرفیق الاعلیٰ میر محمد حسین پیک و میرای فاران که ایمان و ملاک و
 اول شخص آن جعبانند و انجال نقیای نجایشان شاه خلیل الله و میر نصر الله پیک و میر
 رضی قلی پیک روحی مندا هم که هر یک مصباح روشن هدایت اند و جبل رابع متین
 و استقامت و خلف صالح و سرآبا نشانند و در روحانیت و نورانیت و اعمال
 و اخلاق و فصال و احوال حسنه مرضیه راضیه طاهره ملکوتیه مشهور فاض و عام و
 مقبول درگاه و بخدمت و نصرت و مندا کاری موفق و قائمند از زیارت و محبتشان
 مستفیض و مستبشر شدیم و بهمت و ظهور ارادتشان نفوس همه محترمه بر قبایل و ایقان
 سرخیم حیات جاودانی وارد شدند و از آنجا بشرویه که وطن حضرت الباب باب
 اول من امن حضرت اعلیٰ بمشرف طریح و اشراق کس ساء لاهوت اقدس انزه ابلیس
 و از خاک و آب و باد و هوایش رواج تقدیس و تنزیه آن موصوف و منوت بقلم
 حضرت احدیت را بقوله تعالیٰ لولا ما استوی الله علی عرش رحمانیه استنشاق
 و استشمام نمودیم و زیارت اخذت انذانی کلمه الله و رقه الفردوس و همیشه زاده
 جناب آقا میرزا محمد حسین ضریر که حقیقه در نبوت و رسوخ بصیر بودند و بخل رحمتشان

میرزا عبد الباقی و میر محمد حسین بیک که نایب الحکومه و فدائی امراند و اجاب
 بشرویه و خیر القری رحیمه اہم فائز و متمم و مزدوق شدیم و چنانکہ ابرار خیار
 و اسرار و مطالع الوارث بسیار کلاب و ذناب و سبع و درندہ اشش مشیار
 و دقیقه از شرارت و فتنہ و اذیت و منع و زجر مظلومین دل دادہ دل باخته و درکن
 نیستند بخصوص چون نفسی از خارج وارد بر آنجا ہر محبت شود طرأ ذند نشانز تیز و
 و چکش از باز می نمایند و برای دیدن و پارہ کردن ہمد ایستان می شوند مقلد
 بشانی مشعل و منجذب و مستقیم ثابت بودند کہ یکماہ و زیادہ ہر صبح و عصر و شام و
 نماز ہر جا موعود بود مدعویں ہی و چہل نفس و سی و چہل زیادہ ہم برای استماع آیات
 و ادراک بنیات حاضر می شدند و عاقبت عوام افضل من الانعام را شورانیدند و در بالا
 منار او کلمہ ستای جوامع مات الاسلام و مات الایمان و اشرفیہا و اسلاما
 و ادینا بلند نمودند و فانی بجدت محل پیغام نمود کہ حاضر است در محفل عام کہ از طرف حکومت
 شخص شاخصی و کاتب و محرری تشریف داشتہ باشند جمع جزئیات و کلیات منظور
 محمود موعود و کتب و صحف را بطو اہر آیات و تہ آیتہ و دلالات ظاہرہ از ایجاد
 مرویہ بنویسند و ائمہ اطہار ثابت نماید و سر مونی از ظاہر آیات و اخبار تجا و زت نماید
 بلکہ واضح و مبرہن نماید کہ منکرین این امر آیات و کلمات را تاویل می نمایند و از
 ظاہر شس پروں می برند و تفسیر برای می نمایند کہ در جزای مفسر برای صادق این
 خبر فرمودہ فلیتوبہ مقعدہ من النار پس باید شود شکم او از آتش و کلمات و
 استدلالات طرفین مثبت و فانی را بنویسند و بعد از ختم مجلس اولیای دولت ملاحظہ
 فرمایند و حکم فرمایند لہذا ساکت شدند و حکومت آتش فتنہ را خاموش نمود و

حضرت ورقہ مطمئنہ رضیہ فرقیہ روحا کہ ہوش و دانش و بنیش و تحریر و
 تقریر خدا داد بدون مرتبی و معلوم و مشوق کوی سبقت را از ابطال رجال ر بوده و
 بجان بازی برخواستہ و مشہور کہ ہی سریر سلطنت شاہ شہید خلد ایشان و وزیر
 و امرآء و عیان و علما و فضیلامی ایران بود ملاقات نمودیم الحق اثر بر قدم حضرت
 ظاہرہ علیہا من کل بہاء ابہاء مٹی نمودہ در جمیع حالات و احسالات و انقطاع و ہمت
 و برکت با فی زندگانی می نمود و اتفاقاً یو ایثار میفرمود و از بشر و یہ کہ تحت ایالت
 طبس و حضرت عماد الملک بود و ارد طبس شدیم و حضرتش حاکم عادل مدون و وفایت
 و مشفق و حافظ و محب حزب مظلوم بود و در دار اسلام بحضور مبارک منظر حاضر حضرت
 مکمل طور مشرف شدہ بود و چاقوی شکر اشی ہم با و عنایت فرمودہ بودند و در
 لغافہ حفظ نمودہ بود و افتخار میفرمود و بحقیقت خلوص ارادت داشت و لا تخصی بہ
 ستایش و نیایش می نمود خدا یا مرزدش و لو مغفور است و ابن از حیدر شدگان
 جناب علی اکبر خان کہ بعد از والد ماجد بقب عماد الملکی و حکومت طبس منتخر گشت شہید
 و فریقتہ و دل باخته و سوخته و دیوانہ امراند و کلمہ اللہ بود منزل بسیار خوب با صفا
 معین فرمود و ہمت و جان فشانی ایشان و حضرت حاجی محمد صادق خان مجاہد
 بزرگ تاسیس شد و از علما و سادات و امرآء و نجباء بسیار شرف ایمان و اقبال
 فائز شدند از آنجملہ جمعی از فضلاء بچہ ایستادند کہ کلمہ مبارکہ و کلمہ رسول اللہ و کلمہ
 اینستین از محکمات و ضروریات است و اخبار و احادیث و آیاتی کہ مخالف محکمات است
 انہار باید از قشایہات و انت فانی عرض نمود اگر پہلوانی آمد و پنچنفر از زمین زد و پنچنفر
 موکہ فرمود بعد از این پہلوانیکہ پنچنفر را زدند نخواہد آمد و بکنایہ و استعارہ و اشارہ ہم

فرمود که میاید و دیدیم چه سلوانی آمد و پنجاه نفر از زمین زد چکنیم و تکلیف چیست
 فرمودند بعد از وقوع مبرهن و محقق می شود آن محکات تشابهات بوده و تشابهات
 محکات عرض شد غایت المطلوب ذکر نمودند زیادتی این ظهور بر ظهورات قبلیه چیست عرض
 شد اولاً کتاب مستطاب ایقان مفتاح اسرار کتب مقدسه است و اهل بهایزادش
 عارف با سرار کتب قبلیه شدند این است که از بنود بودیه و زردشتیه و موسوی و عیسوی
 که چهار و سه و دو و هزار سال نتوانستند بران دعوتشان نمایند بهایان لقبی موقشان
 نمودند که جان میدهند و کلمه زشتی در حق حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت
 عیسی و حضرت رسول اکرم نمیکویند و این صد هزار هزار زیادتی است ثانیاً اختلاف
 در این امر عظیم را شش من جمیع جهات مسدود است زیرا حدیث و روایت مردود است
 آنچه مخصوص در کتاب است واجب الاتباع است و آنچه مخصوص نیست راجع به بیت
 العدل است و بیت العدل هم کمیت و اول هم ممنوع است و ثالثاً دو نفری که
 با هم در عقیده و مسئله مخالف شدند هر دو مذموم و بنابر راجع اند و مطرودند را با عالم
 بیت العدل است مختصراً جمیع احکام این ظهور بعست و کافل حقوق عالم است و جامع
 احزاب متفرقه است و رافع اختلافات امم است و از اینجا بسند آمدیم و بزبان
 جواهر وجود و سوانج بجز حضرت مقصود افان حضرت مبشر و سلاله شدای فی سبیل الله
 و زیارت تر نشان مشرف شدیم و بگفت و حسن تدبیر حضرت افان کبر حاجی میرزا
 محمدرضی وکیل الدوله ابواب تبلیغ و مجالس و لائمه و ضیافت برای تریل ایات و اظهاری
 حج و بیانات و اجتماع و ملاقات همسفر قبل نامس مقصود شد و بسیاری موقن و مطمئن القلوب
 شدند و جمعی محبت و ذعن و پذیرشها و ت نفوس را که آساری شد و در حقیقت اولیه

حسن معاشرت و حسن مذاق و کلمات نورانیه روحانیه و کلمات آسانیه و سبک
 روحانیه حضرت افان کبر و حضرات افان روحی فدایم که مسلم لدی الکمل و امراء و اولاد
 و اعیان و شاهزادگان و علماء و فضلا و ستمای ایران بود و کل جمیع حالات از استایش می
 نمودند و حسرت و حیرت داشتند که باسم الله معروف و موصوف اند مبلغ نیر و
 کرمان و اطراف حتی طهران بل خارج حسن اعمال حضرات بود و امثال فایز ایهاب
 تبلیغ و نشر نجات الله و سطوع انوار الله و اعلاء کلمه الله استوار میدادند و فانی و
 امثالهم بیک بقدر استعدادش از اطوار و رفتار و کردار و گفتار و علو استقامت و
 ستمو ثبات و محبت و عبودیت و آداب بندگی و رقیقت و فضائل انسانی حضرتشان
 کتیب و مقبوس بودیم روحی لهم الفداء و از یزد فانی بر فنجان و کرمان حرکت نمود
 و حضرت آقا حسن یزاند و حیفداه برای انتشار نفیحه سیکیه امریه بهند و ستمان و سفر
 سوم فانی بر فنجان و کرمان بود و حسن آباد خدمت حضرت مرفوع آقا محمد علی و احباب
 حسن آباد و فنجان رسیدیم و تمام احباب فنجان از نهایت متشکک و
 تشبیشان با مراد بقانی عنایت و الطاف مخصوصی داشتند و بسیار کرم و مشتمل
 و منجذب میکشند و ولائم و عزائم و جمعیت بل از دعایم میشد که هر قدر همت در ستر
 و حکمت می نمودیم نمی نمود و چند مرتبه واقع شد نفوس همه از عرفاء و شیخیه و علماء
 آمدند که فایز اطرم نمایند و تاسیس را پیدار و بهوشیار نمایند و بحال حدت و درستی
 و زشتی و سختی عتاب و خطاب نمودند و بالاخره از قوت و قدرت و غلبه کلمه الله
 خاضع و خاشع و پیدار و بهوشیار و محبت و ذعن گشتند و لو اکثری بعد از چندی با حضور
 و محبتشان با مراد لامذهب شدند و این حال در کرمان و شهرش بیشتر است و در

تو ایش کمتر و از آنجا که برمان رفت و جناب آقا میرزا علی نقی خان روحیفدا همسنگ
اصفهان را میسنگر افغانه بودند و با براندیس ظنی داشتند و بغانی مرحمت مخصوصی استقبالی
نمودند و مقررشان وارد شدیم و از محبت و حسن نیت و قوت قلب و شرح صدرشان
بسیاری از امر آ و عیان و علما صحبت داشت و اذعان و اقبال نمودند و برای خود
بیشتر و خوبتر مفید و شمر شد که بکلی خلق جدید شدند و فدائی امر الله و احب الله و بعد را
بر جا ریاست داشتند در خدمت امر الله و احب الله جان فشانها نمودند و باز بر بنیان
و حسن آباد مراجعت نمود و نفوس مبارکی که هر یک مشکوه بی و مصباح تقوی بود
بر شریعه ربانیه وارد شدند و از کاس ظهور مزاجت کافور مست و متعل شدند و بر زینت
و نصرت بخت نموده و لشکر ضلالت بقوت شدید القوی پرکنده نمودند و بصیرت و چوب
و عارث و غربت و وحدت و اذیت و جفا بر استقامت و ثبوتشان افزود و محبت
بیز نمود و بر مانده روحانی حضرات انسان و حضرت حاجی میرزا محمد تقی روحیفدا همسنگ
قسم تراب آستان روح القدس پاسبان از شدت روحانیت و رحمانیت و نورانیت
و انجذابشان موآید جهانی همسنگ روحانی و ماکل و مشارب زمینی هم آسمانی ربانی بود
و چون ظهور مشارق نور حضرت مکمل طور و اشراق جمال پیمثال حق لایزال غنی متعال اله غفور در
این خاکدان تنگ تاریک بصرف جود و فضل و موهبت و محض کرم و عنایت و محبت است
که خلق را از شئون تاریکی فانی بمقامات قدسیه باقیه ترقی دهند و متصاعد فرمایند من کرم
خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم و نه المثل الاعلی لذلایوان کیوان و عالم امکان
و جهان ناسوت بر ایشان اعظم زندان و بلا و ابتلائی بی پایان است و علاوه بر این صبر
زندانی و بلا یابی بی پایان برای ترقیات نفوس بشریه که با سایش زندگانی نمایند و بنحوی

خوبی و راحت و نعمت کامرانی کنند و چون اعضای انسانی اعضا و جوارح و ارکان بدن
شوند و معین و ظمیر و مجیر و عجز و عجز اربم باشند از الم عضوی تمام متناهم شوند و از صحت
و عافیت تمام اعضا سرور و شاکر باشند چه بلا یابی بی پایان را با قوت و قدرت
تخل میفرمایند که احدی قوه تخل یک دقیقه یک تو عجز را نذر بر عاقلی مشهود و واضح است
که انسان کامل با طفل نخواهد معاشرت کند و بحسن خلق او را سیرت خوش آموزد چه
قدرباید از مقام و رتبه خود تنزل و بسوخت نماید و رحمت و شفقت و اذیت لا تخصی
قبول نماید و اگر نفسی شبانی دنی الطبع باشد که حساسیت نماید او هم طفل و جاهل است
صحبت در عاقل کامل است و مدارک و مشاعر و عقول هم تفاوت و تباین و علو و دلو
مسلم و بدی است باز عرض میکنم و نه المثل الاعلی عقل کل الهی محیط بر ماکان و مایکون و غیب
و شهود از مقام تجرد و بساطت لاهیوتی تقلیدی تزیینی لایشاری لایذکری لایوصفی لایستی
لایدرکی لایبصرنی چه عوالمی را تنزل فرماید تا بعالم ناسوت منتهی شود و معاشر با ناس
العام شود این است که خاتم انبیا و سرور اولیا فرمود ما اودی نبی مثل ما اودیت هیچ
پنمبری اذیت کرده نشد مثل آنچه بر من اذیت وارد شد و این است که حضرت مبشر روح
و روح الوجود لرشحات و نه الفدا فرموده اند چه عالم است چه قدر از سن مبارک
جمال موعود پیمان گذشته باشد که اظهار امر خود فرمایند که از آنوقت سرور از آنصرف
نور حضرت مکمل طور از اعراض و اعتراض و احتجاج اهل بیان منقطع خواهد شد پس
تنزل و اشراقشان در این جهان بلا و ابتلائی است که از تصور اعلی العقول حاصل
بسی خارج است و معذک بلا و زرایا و شداید و مصائب و نوائب و متاعی را که
میفرمایند که از قوه بشری خارج است شاید بر قلبی خطور نماید که اگر قدرت و توانایی

دارند چرا دفع و دفع از یات از خود میسر نمایند و اگر نمود بانه عن تصور با و مستغفرا
 من خطر با عاجز چو این چنین امری که بلا یا و اذیتش لا تخصی است قیام میسر نمایند چو
 چون مقصود از کیه و تطهیر عباد است و ترقی و صعودشان بمقامات قدسیه باقیه انسانیه
 رحمانیه و غلبه و قدرت ظاهره مشهوره جسمانیه بر آرایش و آرایش نفسانیات میسر
 راه وصول بان مقصود مظلومیت و مقهوریت و ثبات و استقامت است هر قدر مشرق
 ترقیات حکومتیه رحمانیه بیشتر است اما اقدمشان جز چنین امر پر خطری شاه مناطق است
 که هر نفسی در هر حال و هر جا باشد و هر دین و آئین و زبان و مشرقی داشته باشد
 ناچار بکاری مشغول است و به نیم ساعت فکر بدون سؤال و جواب بانفسی خوب می تواند
 ادراک و احساس نماید که این کار و شغل و قیام و اقدام از قوه بشر خارج است و
 نوع انسانی از اظهار چنین امر پر خطری عاجز است و ممکن نیست نفسی بتواند اظهار نماید
 مگر اینکه بحقیقت پدر مهربان شفق رؤف رحمن رحیم عطاوت جمیع خلق عالم علی حد
 سوی باشد و بدان می تواند تعالیم و وصایا و نصایح و قوانین و آیین خویش را کشف
 راجع بمجموع امم و ملل عالم است و کل را با سایش حقیقی ابدی میرساند و کل را ترقی میدهد
 و تربیت و تهذیب مینماید و جنت و رضوان مقدر محتوم این عالم که نمونه و روزنه عوالم
 قدسیه مجردة بعد از خلق تعینات بشریه است ظاهر و جاری در عروق و شریان و
 نافذ در دل و جان نوع انسان نماید بر اظهار چنین امر عظیم خطیر قیام نمی نماید پس ثابت
 و محقق و مبین شد که اظهار چنین امر بزرگ عظیمی از قوه بشر خارج است واضح تر
 این که رافت ذاتیه و عطاوت فطریه اولیه اصلیه لاینفکی ربانیه که بصد هزار هزار
 از پدر و مادر مهربانتر و دوست تر است چه که خلق او تعالی هستند و داشتن قوه

اجرای

اجرائیه و دیدن و دانستن سوخت تری الارض کلهماخته الاهی مقضی اظهار امر
 و وضع قانون و شریعتی که کافل حقوق عالم و جامع نوع بشر است میشود هر حال و حکیم
 و سیاسی دانیکه در این قرن کرم و عصر عظیم بود دید و بحقیقت دانست که این آفتاب
 لاهوتی از افق ایران که مشرق زمین است اشراق فرمود و اهل ایران با جمیع
 اطفال نور و اخلاص و دانش جمیع قوائمشان قیام کردند زود و بیستند و جریه کردند و
 کشند و سوختند و غارت کردند و اسیر نمودند و خراب و ویران نمودند و دیدند نتوان
 خاموش کنند آخر الامر بعد از جس و غارت و اذیت لا تخصی که نفسی امید نجات ندانست
 حضرت و حیدر سید بیده از مته الامور انفسی بدار اسلام بغداد نمودند و مصدق
 و الله ید عوالمی دار السلام چون آفتاب فی رابطة النار بدخشید و لم دار اسلام
 عند ربهم و بود لیهم بما كانوا یعملون حرارتش بناید و جمیع عقلا و مدبرین و سیاسی
 و انهای دولتی و ملتی یقین نمودند که این انش خاموش و این امر کلی فراموش شد در
 دار اسلام روشن تر و تشریفش بیشتر و فدکاری و دستاویز زیاد تر شد بر آفتاب
 خود آگاه شدند و تدابیر خویش را بنا نهادند و بیستند به پدید آمدن و خشنود و مجالس و مجال
 نمودند و عقلا و وزرای دور اندیش بفکر و تدابیر خویش نقل و حرکت جمال بی مثال را
 بعلیه اسلام قبول صواب و صلاح دانستند و حرکت دادند و یوم اول حرکت که
 اول صبح و نفی ثمانی بود از دار اسلام اول عید رضوان است و اول رفع سحاب
 و کشف نقاب مشرق انوار حضرت رب الارباب و در ظاهر هم کلال و عظمت طوگشا
 حرکت واقع شد و در علیه انوار و حرارت و عظمت و بزرگواری بیشتر شد و بد
 مجاوره رسید و آفتابش بیشتر گشت و اعجاب العیاب آنچه دیدند و دانستند و تجربه

اجرای

کردند هر قدر سخت تر گرفتند و منع بیشتر کردند و بجان خود بکلی قلع و قمع نمودند شعله اش
 بیشتر و سوزندگی و فروزندگی اش افزونتر شد و شفقت و ممتدگرتش ند که متعرض نشوند و امرش
 بحد ابد ازند و از موعظه و نصیحت مؤمن آل فرعون که حضرت رب العزیز و العظمت نازل
 فرموده برای تذکر و تنبیه و تبصیر ناس مستفح شوند که ترجمه اش این است و آیه ۲۹ سوره
 مؤمن است فرمود شخصی که از آل فرعون بود و مؤمن بود و ایمانش اینها می نمود آیا
 می کشید کسی را که میگوید خدا خدای من است و آمده است شما را به پندت از پروردگار
 شما یعنی شما را با و تعالی دلالت و هدایت میفرماید اگر کاذب است که بش بخودش
 راجع است و البته تمام میشود و اگر صادق است میرساند شما را آنچه را وعده فرموده است
 پس نگرفتند و بر غفلت افتادند و منافق و مجیس جمال ذوالجلال را بادر نه قرار دادند و یقین
 نمودند این جنس نیامنیاست و لم کین مذکور می شود در آیه این علم و اثر کون و این برایت
 سرکون و این سراج خاموش و این ذکر فراموش شد که سهل است بر اعلی الالام
 منصوب شد و حرارت و نور آیتش باضعاف مضاعف بیشتر محقق و معلوم و ذرا
 و عقلمی دولتین شد که توین و تحقیر و تذلیل نبود تعظیم و تجلیل بود طاعت و مضطرب
 و پریشان و پشیمان گشته و بفکر و تدبیر میرفتند و بخوبی و همس زد ویرا
 موافق تقدیر دانستند بعد از پنج ششماه مشاورت خفیه و محاورات سریه سیاسیة مجلس و
 متفای نیر اسم اعظم و جمال اجلال جمال قدم را برین منوره عکاکه در جمیع کتب و
 صحف و زبر و الواح الهیه طلوع و اشراق ظهور کلمی ربانی و پدید جاودانی آسمانی را
 از آن مبارک مدینه بشارت فرموده قرار دادند و بچه عزت و ذلت و بچه عظمت و
 حقارت و بچه غلبه و قهاریت و منلویت و مقهوریت و مظلومیت طلعت پشمال حتی

علا لایزال

لایزال مشرق جمال و جلال ذوالجلال را با بساطه جفا و جیل کرمل که منتظر و متبشر بود
 که حضرت روح الله برابر سوار و با صفوت ملائکه و نقرة ناقور و صوت صافور از
 آسمان امر الهی باخیل متبوع نزول اجلال میفرماید وارد نمودند و مصداق
 آیات و اخبار و بشارات نبوات ظاهرو معلوم و مشهور گردید و اینکه عزت و
 باهم ذکر نمود عزت و عظمت و جلال و جبروت و غلبه و قوت و قدرت و همینه
 و سلطت و سلطنت ملکوتی لاهوتی است که بدون ادنی اسباب مکی ظاهری
 کلمه مطاعه و اراده محبطه میسر بانه اش چون بان و روان در کالبد امکان ممکن
 بود چه که ظهور هر امری علت میخواهد و چون علت مکی ناسوتی تدبیری عینی امکان
 نیست البته ربانی رحمانی است بلکه بوجدش و عدانیت و فردانیت حضرت است
 ثابت می شود و بغربت و کربت و مظلومیتش سلطنت و قوت و قدرت و همینه
 و اسما رحسی و صفات علیای حضرت غیب مطلق مجبول الکنه و التعت معلوم و محقق
 میگردد و اما ذلت و حقارت خلقی بشری است که مظلومیت و مقهوریت و وحدت
 و غربت و کربت و محنت عظمی و ذلت و مسکنت و رحمت و شفقت و اسیری و بلیا
 و زرایا و مصائب و لوائب لا تخصی را با اختیار و سرور قبول میفرماید بجیت
 حیات و نشاط و انبساط و آسایش و راحت و نعمت و عزت و سعادت و ظهور
 احساق و احوال رحمانی ربانی از نوع انسانی میباشی که نامور حرکت مبارک
 از ادرنه بکاز طرف دولت بود در کشتی دو مرتبه احضارش فرمودند و بهر مرتبه
 قریب یکساعت با کمال خضوع و خشوع مشرف بوده و عتابات و خطابات عظیمه غلبه
 و پیغامهای سخطیه قهریه بر کز سر سلطنت و اولیای امور شنیده بودند و او هرگز تکیه

علا

با صلاح میجو آسته چشم عرض کند و اظهار اطاعت و تقیاد نماید با کمال آذونهایت
 اضطراب می ایستاده و باد است متما می نمود تعظیم و تمثالی که عادت عثمانیه است
 بشخص سلطان می نمایند نموده و متمسکاً در قیام و رکوع را اوت افندم که کلمه تعظیم
 و تکبیر است بشخص حلیل امیر عرض میکرده که از کثرت تکرار این کلمه اجاب آیش را
 اوت افندم که آسته بودند و حال آنکه جمال قدم جل جلال الله الا عظم مجوس
 و اسیر و سجون و محکوم بودند و او صاحب منصب و امور و حاکم این است سلطنت و
 تصرف و جلال و ابنت قوتی قدر که من حیث لا یعلم و لا یشر رقاب فرعون
 و جبار را با غفلت و ارتیاب خاضع نموده و چون عرش رحمانی مستوی در
 عتبات گشت و آفتاب ظهور حضرت مکرّم طور از افق دینه که در قرآن می فرماید پس زده
 شد ما بین اهل جنت دیوار یک برایش ری است که با طش رحمت و نعمت است
 و ظاهرش عذاب است اشراق فرمود علاوه بر آنچه در طهران و دار السلام
 و ارض سرنی و منع تعصبات و عداوات دینه و مذهبیه و وطنیه و دولتی
 و ملتیه رانده بوده بودند و امر واضح صریح مؤکد لن یتغیر لن یتبدل ابدی
 صلح و صلاح و آشتی و دوستی و مهربانی با تبسیع من علی الارض و تاسیس و تحق
 عالم انسانی و اتحاد و یکپارگی و اتفاق نوع بشر را اظهار نموده و اعلان
 کرده بودند ثانیاً در ارض مقدسه که معبد نبی و مسجد اکرام و مسجد اقصی و واد
 طوی و بقعه بسین و طور تجلی بر موسی و معراج خاتم انبیا و حبه الما و اسب
 مقررین و مخلصین است تبسیع علامات و امارات و دلالات و پینات و اشارات
 و اشارات قیامت و اشراط ساعت را ظاهر فرمودند و دمیده شد در صوم

پس منصف و بهوش شد کسانیکه در آسمانها و زمین بودند مگر کسانی را که خدا
 خواست پس دمیده شد مرتبه دیگر پس بهوش شده با بهوش آمدند و برخواستند
 و ایستادند و نظر میکردند چنانکه در قرآن آیه ۹۷ زمراست روشن شد زمین بنور بود
 و این تفخ ثانی بود که تقبیر تقیامت لبری شده است و دیده شد که نفوس در کمال
 بهوش و دانش و پیش بجا بازی برخواستند و از این مبارک مدینه ثانیاً بقوت الهیه
 و قدرت ربانیه که تصورش از قوه بشریه خارج است نمی و منع اختلاف و عتبات
 و نزاع و جدال و قتال را بجمع تمامها و انواعها و اجناسها و کلیاتها و جزئیاتها مقرر
 و وحدت عالم انسانی که مرآت و عدالت و سه دانت ربانی است و کتاب
 و اقتباس کمالات صوری و مصنوعی ملکی و ملکوتی که حاکی از اسما و حسن و صفات
 علیای رحمانی است و محبت و داد و اطاعت و انقیاد ملوک و سلاطین و اولیای
 امور دولت و دین را که آیت سلطنت و جلال و قدرت و عظمت رب العالمین و
 انبیا و اولیای مقررین مخلصین از بر کل با وضوح بیان و اصرح بنیان و اتقن بر بان
 فرض و واجب نموده و سلاطین و بزرگان روی زمین را که شبان رحمت
 و پاسبان مملکت و حافظ و عاریس ختام الهی و بندگان خدایند امر بعد و داد
 و محبت و داد و صلح و صلاح که فلاح و نجاح و رشاد عباد است و اتحاد و اتقن حقیقی
 و صلح عمومی فرمودند و جمیع را کنفیس و احده بر برداشتن اختلافات و مبیانات
 و تعصبات و حمیات جاهلانه و حیانه دینی و مذهبی و دولتی و ملکی و وطنی و
 عشیرتی و کذاشتن شئون محبت و صفا و مودت و اخوت و وفادت و تعاون و
 تعاونیکه بیکدیگر در امور خیریه جمهور و خصایل حمیده و فضایل پسندیده و فتوح مدارس

و کتابت عتیبه و عتیبه و بر پاداشتن مرخصی نه پای عمومی و وحدت عالم اینست و
 جامعیت و عمومیت انواع و اجناس و افراد بشریه که با اختلاف السن و خطوط
 لسان یک لسان و خط عمومی هم اختیار کنند و کتب و تالیفات را آن لسان و آن خط
 عمومی باشد که عمر برای تحصیل السن و خطوط ضایع نشود و تمام روی زمین برای تمام ناس
 وطن واحد و قطعه واحد و مدینه واحد و کشور واحد شود چه کل اقصای و اقصان
 و اوراق و از بار یک شجر و امواج یک بحر و انوار یک شمس و متحرک یک زمینند
 امر مؤکد صریح لن تغییر ولن تبدل فرمودند و معاملات و مبادلات و مراعات و
 تغییرات احکام جزئیة فرعیة جسمانیة و اجراءات امور خیریه و جلب نفع عموم و
 دفع ضرر جمهور را به سوت عدلیه و سوت عدلیه را به بیت عدل واحد که حاکم کل
 و ملهم و مؤید من عند الله است راجع فرمودند و عبادات و احکام کلیه را با آنکه
 الله فی الکتاب و دخول در سیاستی از غیر اولیای امور نبی صریح و حرام مؤید
 مؤکد فرمودند و در کتاب اقدس جمیع آنچه عرض شد و یا محتاج اهل عالم و راه ترقی
 و تربیت و علو و سمو و تهذیب و تزکیه و بقای حقایق و اسماء و تقرب الی الله را
 روشن و آشکار فرمودند و با آنچه سبب حفظ و تربیت و ترقی و تزکیه قلوب و صفای
 عقول و انشراح صدر است امر مؤکد حتی ابدی سرمدی و از آنچه پست و بقدر
 میکند و اعمال را ضایع میکند و قلوب را کدر و عقول را مغبری نماید نبی صریح و
 منع عظیم اکید و آئی مستمری فرمودند و جمیع آیات و الواح را کتاب اقدس و در
 کتاب اقدس کل را امر بتوجه الی من اراده الله الذی انشأ من هذا الاصل القید
 و آنچه راند انستید راجع بفرع شعب از اصل قویم نایند فرمودند و با اینکه از ایام

طهران و اول اشراق نیر آفاق از افق عراق جمیع علامات و امارات و دلالات
 و اشارات و بشارات و تصریحات و تلویحات و کنایات و استعارات فعلاً و
 حالاً و قولاً و عملاً فهمانیدند و نشان دادند و مشهور فرمودند و وجود مبارکی که از یوم
 ولادت و طلوعشان اسم مبارکشان را ایستادند فرمودند و در طهران و در اسلام
 و ارض سراسر باین مبارک اسم مذکور و موسوم و موصوف و مشار و منسوت و
 معروف بودند و در ارض مقدسه حکما معلوم شد که این مبارک اسم اسم لاهوتی است
 و اسم ملکی و ملکوتی شان عباس اسم جد بزرگوارشان است و در کتاب اقدس و
 الواح قدسیه قبل از کتاب اقدس و بعد از آن کتاب مستطاب بحجج اسماء حسنی و
 صفات علیا موصوف و منقوتند بعد از جمال قدم و اسم اعظم بر کل من فی السموات
 و الارض مقدسه و سید و مولی و ظمیر و مجیر و واسطه فیض اعظم و وسیله فضل سبق
 اقدم و مرکز عهد قویم قدیمند علی العالمین و این عقیده ثابتة جازمه را اسما بحمیمیه جمیع ک
 بها بود و لدی الکل واضح و مبهرین و از بدیهیات اولیه که در جمیع صفات کمالیه و جلالتیه
 و جلالیه و حمید و فرید و بلا مثل و شبیهند و اول زجا به ملکوتیه لاهوتیه و مرآت
 الله نور السموات و الارض در ملکوت سموات و ارضند مع ذکات کله و با این است
 و ظهور کتاب اقدس و عالم امر و حلق و جمع کتب و صحف و الواح را کتاب
 عهدی که مصداق عهد و مواثیق آنها و خاتم النبیین است و جفت القلمها هو کائنات
 مصحح و مبیین و مؤکد و مخط مبارک اقدس مرقوم و بنجام عز قدس مفتوم و محتوم
 و ستر او ستر اعن الاخرین بنحرت امر الله و غصن اعظم و حمید فریستیم و تقویض
 فرمودند اگر نفسی در پیمان ستر و کتمان تفکر و تدبر نماید بر معاندات و مخالفت و مبادات

و تمام آنچه از تفسیرین از حدیث این خبر ظاهر شد آنگاه می شود و بر احاطه علمیه و تدبیرات
 مدبر حقیقی شهادت میداد و قبل از طلوع فجر روز هفتم نوز و زسیه ۱۳۰۹
 بملکوت جلال و جبروت عظمت و جلال و لاهوت اقدس انزه لا یعرف
 لا یوصف بمثال حتی لایزالش صعود و عزوب فرمود و خاک سیاه بر سر اهل
 عالم ریخته شد و عزاداری و ترنزل و اضطراب و سیاه پوشی روی زمین را
 احاطه نمود چه که در همان ماه صعود جمسال بی مثال اکثر ممالک شرق و غرب و جنوب
 و شمال را بلای و با احاطه نمود و در االی اروپ برسم و عادتشان علامت عزاداری
 و سیاه پوشی بود و در ایران و جمیع بلاد و قریش برای دفع بلا و روضه خوانی و
 عزاداری نمودند و جمیع اسواق و معابر و مساجد و منابر و تکایا بلکه خانه بار
 سیاه پوش نمودند و صدای گریه و نوب و زاری از ایرانیان بلکه اهل امکان
 بعمان آسمان رسید و چهل صعود حضرت مقصود بود که و بانی که در مدت بیست
 و چهار سال استقرار عرش ذی الجلال در عکا داخل نشد و بکرات اطراف عکا را
 احاطه نمود و داخل مدینه عکا نشد داخل عکا شد و اهلیر اضطرب و فافت و درین
 نمود و متصرف حکمران عکا و حکما مشورت نمودند و صلاح دانستند که چون ناخواسته
 داخل مدینه است باید نفسی خارج و داخل نشود تا خارج عکا مصون ماند و حضرت
 من اراده الله بواسطه غروب آفتاب جهات اب حضرت رب الارباب خارج عکا
 جوار بقعه مبارکه نورا در قصر بی تشریف داشتند و تدبیر متصرف و حکما که حضور
 مبارکشان عرض نمودند فوراً مدینه منوره عکا تشریف فرما شدند و متصرف
 و اهل را فهمانیدند که چاره فوری و علاج عاجل این است که االی بکوه و صحرا

و جاهای خوش آب و هوا که کسی می تواند برود و مدینه خلوت شود و پاکت کبیره
 نمایند و ناس بسیار می رفتند و مدینه را پاکیزه کردند و حضرت من اراده الله روح
 الوجود لعطوفه الفدا محض قوت قلب االی در عکا توقف و اقامت فرمودند و
 باین حسن تدبیر بانی االی عکا و خارج محفوظ و مصون ماندند و محفوظ و ممنون
 شدند و تمامی االی بر این مطلب کواهی داده و میدهند و فانی از کرمان
 بیز مراجعت نموده بود و خانه حضرت آفتاب کسیر اقا میرزا سید حسن
 روحی لترتبه الفدا منزل داشت و همان حضرت متصاعد الی آقا میرزا عبد
 الحسین آفتاب نخل سید حضرت متصاعد الی الله حاجی سید میرزا اخوی حضرتین
 آفتابین حاجی سید علی و اقا میرزا محسن روحی فدا ابا بود و بواسطه شدت گرمی
 هوا شبهارا در بام میخا پدیدم هوا روشن شده بود آدم پائین پیام مشاهده
 نمودم نور الافغان و قوتهم حضرت حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله روحی لمراب
 ترتبه الفدا خارق العاده نشسته اند و دانست خرم دیدی دارند و لباسها
 فانی حاضر نبود و کسی هم حاضر نبود که حاضر کند و بآن حال هم حضور حضرتین
 جسارت بود لذا در نکات نمود و حضرت ایشان تشریف بردند و فانی پائین
 پاکتی باسم فانی از حضرت من اراده الله ماسواهند اه محل فانی گذارده بودند چون
 کشود و خط مبارک بود ان النیر الاعظم المتکلم علی آفاق الامم قد غاب عن
 مشرق العالم و بلوح و فیضی من افقه الابهی و زجاجة ملکوته الاعلی و منصر من قائم
 علی نصره امره یکنو من الملائه الاعلی و قبیل من الملائکه المقربین الی آخره بانه زیاده
 نمود فانی از شدت بهت مرد و نقشه بلا حرکت و تکلم حتی گریه و اسف و حسرت

فراموش شد و بکلی منکوت و مرده مرفوع آقا میرزا عبدالحسین تشریف آوردند
 آن حال نصیحت را دیدند ایشان هم مبهوت و متحیر دیگری وارد شد که نکند و کت
 تا پشت و نه نفر شدیم و کل و اله و حیران و مدبوش بودیم بشانیکه قوه و جزا
 سؤال از سبب نداشتند نیکت یکساعت این حال بود که حضرت حاجی وکیل الله
 مراجعت فرمودند و صدای بلند گریه میکنند فانی هم گریست و حاضرین هم
 گریه حضرت حاجی و فانی گریستند چند دقیقه هم بر این حال گذشت تا اینکه از سبب
 سؤال شد لوح مقدس منبع تلاوت شد و تمام شد و قیامت عظمی و در تحریک
 عظیم برپا شد و صدای گریه و فغان و ناله و ندبه و بر سر زدن و خود را از
 انداختن و فریاد کردن از کل نشانی مرتفع که صدایش از پرونی داخل اندرون
 رفت با اینکه فاصله بسیار بود و نسوان آمدند آن حال را دیدند ولی خبر از وقوع
 مصیبت گبری ندارند متحیرانه و مبهوتانه آنها هم موی می نمایند باین منوال
 یک ساعت پیشتر حالها و از کون و قلوب پر خون و عیون همچون خون که حضرت
 اتقان اعظم زبان بشلی کشوند و موعظه و نصیحت فرمودند که امری بود محتوم و
 از زندان امکان و بلایایی بی پایان استمکاران بجز حلال و عظمت است
 خود صعوفه نمودند و برای بندگان چاره آواره شان وجود مبارک نصیحت
 بذال بصیر قوی مصیبت علی العالمین سرکار آقای سرتان را گذاشتند ناله و فغان
 شمر و مفیدیت باید کل بر عبودیت و فدویت سید کار آقا روح الوجودند
 قیام نمایم و بدامن مبارک متوسل شویم و در خدمت امر الله که خدمت اهل عا
 و خدمت بخودمان است بدل و جان بکوشیم و خود را فدای مقصود حضرت

مقصود کنیم و در ثانی لوح مینسج مبارک تلاوت شد معلوم و محقق و ظاهر و مبین
 و کشف شد که زجاج ملکوت اعلی و مرآت افق ابری این وجود مبارک قیوم علی
 الوجود و کل شاهد مشهور است لذا سبب تشریح کل شد و کل سجد نمودم و ستر
 عن العالم نه روز و شب بعد از اواری و تسلی یکدیگر مشغول شدیم و خبر مگرانی از
 عکایلیه اسلامبول و از آنجا بدولت علیه ایران هم شرت نمود و غافلین بغلبه
 ناخوشی و با و نهایت خوف و غایت اضطراب و ترنزل و عزاداری و سیاه
 پوشی و ناله و فغانشان کور کورانه جا بلاته اظهار مسترت می نمودند و یکت هفته بعد
 کتاب عهد سوادش آمد و کل زیارت نمودند و بهزار مرتبه بر ایقان و اطمینان
 اجتهاد الله افزود و کل دیدند و دانستند که این عهد و میثاق مبرم محکم متقن از
 خصائص این ظهور عظم و اشراق نور ظهور حضرت مکمل طور است و بر تسلی احباب
 و قوت قلوب اصحاب آنند و علاوه الواح مقدسه مبارکه هر هفته چون میان
 ربانی بهر شهر و هر طرفی نازل شد و با فشار اکثری صادر و احباب بقتی مشتعل و مجذوب
 و شیفته و فریفته پیان مبارک شدند که جمیع احباب بلاد ایران بنامی ارسال و
 رسول با یکدیگر را گذاشتند و هر هفته علاوه بر اینکه با سم و افشار هر مدینه و قریه
 الواح بخط مبارک میرسید ده و بیست و سی سواد الواح منبعه که با فشار در استان
 بلاد آخرین میرفت برای یکدیگر از معان میفرستادند و در الواح مبارکه
 صادره از قلم مبارک مرکز میثاق الله واضح و مشهور و ثابت و محقق فرمودند
 که جمیع کتب آسمانی همی کل جسمانی مشارق انوار رب العالمین را تعبیر
 بتمام و سحاب فرموده اند چنانکه غمام و ابر البصار را از مشابیه آفتاب منع نمایند

برین قسم ابعاد قلوب بواسطه سبک شیری جسمانی و لوازم ششون ناسوتی مکانی اقبیل
اکل و شرب و نوم و لقیظه و فقر و ذلت ظاهره از مشابده انوار ربانی که از افق آسمان
صدانی مشرق است محبوب می شوند و ما لهذا الرسول یا کل الطعام ویشی فی الاسواق
میگویند و حال چون آن سحاب مرتفع شد انوار شمس الی عالم را روشن و گلشن و
منور و معطر و مزین خواهد نمود و تحریر و تشویق بر تبلیغ فعلی علی عالی خلق فرمودند
و احباب را بر ائمت شتی بیشتر از پیشتر گرام و منجذب و قائم و ذاکر و متحد و متفق فرمودند
و حکمت نامور بهای در الواح مبارک نیز ظهور را مبرهن و مشهور نموده نمودند خودت
و جمودت و برودت و غفلت و صمت و سکوت و ستر و خوف نیست پداری است
هوشیاری است دست کاری است نیکو کاری است بردباری است
و همت و جان افشانی است و کوشش و فداکاری است انصاف بصفت
ربانی است تخلق بافلاق صمدانی است اقتباس انوار ملکوتی است و تکلم کردن
بقدر و اندازه و ملاحظه نمودن وقت و زمان و مصاحبت و مؤانست و مراقت
و موافقت با خیر ابرار است و دوری و مجوری از اشرار فتنه جوین آشوب
طلبان است و اطاعت و انقیاد اولیای امور و خدم و خول در سیاسیات است
و چون احباب سیر سلوک و منهج تویم و صراط مستقیمشان این دستور العمل و حقیقت
و صیای حال اقدس حضرت مقصود شد چیزی نگذشت که اولیای دولت علیه السلام
بر حسن نیات و مقاصد عالی این حزب مطلع و آگاه شدند و بر حفظ و حمایت و صیانت
این حزب مظلوم در هر وقتی بقدر و اندازه کوشیدند و از حسن تربیت مبارک
تعالیم ربانیه و نصایح و مواظبت صدانیه و دستور العمل حضرت مقصود اهل بهار محبوب

القلوب طوائف و ملل عالم نمود و چون ناخوشی و با دریزد شدت نمود در خدمت حضرت
اقنان روحی لهم الفدا بده بالا فرستیم که در آنجا باغات و باغین و عمارات عالی و
قصور سامیه مشیده برای صیغیه به برسانی مرتبه نموده اند رفیق و حضرت حاجی
اقنان و کل الدوله فرمودند خوب است کتبونی بعلی بطریق سوال نوشته شود که
دلایل و حجج و براین اهل بهار صدق و حقیقتشان بهمان حجت و برابری است که جمیع
انبیاء و مرسلین و اولیایان کلمه الهیه بان متمسکند و مستدلند و اگر این دلایل و حجج انکار
و کذب شود انکار دیان الهیه و کذب انبیاء و مرسلین شده و علاوه جمع کلمات
و جزئیات این ظهور موعود محمود در قرآن و اخبار نبوی و آمار ائمه اطهار سلام الله
علیهم جمیع بصریح عبارات من دون تمویح و اشاره و کنایه و تاویل خبر و بشارت
فرموده اند و مختصر شواهد ذکر شود و جواب بخواد لعل متذکر و مستنبه شوند و البته بعضی
هم که در قلوبشان خشیته الله است متذکر و راجع الی الله می شوند و نفس فروخته
فرعونیه هم چون مینه و برانرا غالب و قاهر مشاهده کنند لعل تذکره و انجیوا و فانی
عوام امی که بهره از علوم مصطلحه بین قوم و لو بحر فی ندارد و همیشه خوشه چین پانات
و جدانیات بندهکان ضعیفای مجرای جلالی الهی بوده است در مدت اقامت ده بالا
که البته چهل روز پیش نشد دلایل عرفان را نوشت و مقصودش جزوه مختصری
بود هر مطلبی که بآیه مبرهن می شد آیات بسیار مبرهن نمود و بحدیثی که شاهد آیات
مبارکات و کاشف معانی بود کفایت نمود و احادیث متعدده شاهد کاشف شایع
ذکر نمود و احادیث مختلفه و آیات تشابه را هم تطبیق نمود و بحقیقت واحد راجع
نمود و تشابهات را بحکامات و حجت را بر اعم عالم تمام نمود و بحجت رفع و دفع

بابتیہ کہ باوہن البیوت و تسوج عنکبوت خود را از فیوضات مالک الملک و الملکوت
 و تجلیات انوار ملک اللہ بیوت محروم نموده اند بعضی از بیانات و آیات مبشر جلال
 اقدس امیر حضرت اعلی روح الوجود لرشحات درم الشریف المبشر لیسب
 الشوریہ بشرق نیر مقصودہ الابی الفدا و خلاصہ و ثمرۃ البواب پان فارسی را مرتب
 ذکر نمود لیکن تمام مسکت و روح و نور و ازودہ بالا از خدمت حضرات افسان
 روحی الشاہد ہمسر و غائبہم و ظاہرہم و باطنہم ایضا امرخص شد و برای نش
 نجات اند و اعلاء کلمۃ اللہ بیوانات شیراز مرث و آیامی را در خدمت احباب
 و نور مجسم و روح مجر و فانی فدائی امر اللہ حضرت مرفوع آقا میرزا محمد باقر فانی روحی
 لرتبۃ الفدا مستفیض شد و بیشارات اشراق آفتاب میثاق سلطان آفاق مجالس
 محافل مزین و منور بود و بسیاری بہمت ان متصاعد الی اللہ و احباب آن جہات بہت
 اقبال و حیات جدید ایمانی مرزوق و مؤید گشتند و از بیوانات آبادہ آمد و چندی در خدمت
 احباب آبادہ بہت آباد و در غوک و علی آباد و کوشک و چنار روحی فدایم کہ بہت
 جبلت و استقامت و سراج و بلج محبت و عبودیت مشرف بود و جامع مطلق
 انوار و مشارق از کار و مجال نزول ٹانگہ و وفور خیار احمر ارشد و عرف خلوص تقدیس
 و جائقشانی رضوان قدیس جاودانی از تراب و ہوا ی آن جامع ساطع و لامع بود
 و ہر شب و روز و صبح و عصر ہر جا بودیم از صد و زیاد تر نفوس مشتعلہ منجذبہ حاضر
 بودند و در آبادہ ہشتاد و یک لوح مقدس منجذبہ مبارک حضرت من ارادہ اللہ
 بلا اسم و پاکت اسم فانی وارد و بفانی مرقوم فرمودہ بودند کہ نوزدہ آن الواح مبارکہ را
 قبل از خواندن و زیارت نمودن و در استن مطلب و پائش ہر کس مصروف شد از احباب

آبادہ و توابعش اسمش را بنویس و تسلیم نماید و باقیہ ہم ہمین قسم با حجاب بزرگ
 و بیوانات و صفہان قسمت فرمودہ بودند کہ خواندہ و زیارت نمودہ اسم ہر شی
 صلاح و انست بنویسد و برایش بفرستد و یا حضور تسلیم نماید و بانشار و
 فرازی ہر نفسی فرستاد و یا حضور تسلیم نمود از حال و افکار و ضمائر و سر آراہ
 و اہل و مرخوانش بصراحت خبر نہ فرمودہ بودند شخص انگیزی بود رئیس ملکہ
 خانہ انگیزی آبادہ ذکر نمودنی تو انم تصور نام شخص نیز بزمین منگن باشد و در خانہ
 جسمانی بشری و از ضمائر و سر آہر و گذشتہ و آیندہ نفوس مطلع باشد و حال از
 زیارت این الواح قدسیہ بافتخار این نفوس زکیہ کہ معاشرت و معاشرت نمودہ ام
 و خط سیر و حرکت و اطوار و حلافتا از ادانتہ این قوہ روحانیہ مصیبتہ محیطہ
 دیدم و آنخی بلا اسم بود و تو ہم ممنوع از خواندن قبل از نوشتن اسم تسلیم نمودن
 بودی و پاکت در حضور من کثودہ شد و جمیع در حضور من واقع شد و حمد اللہ مؤمن
 مستقیم منجذب شد و لو این قصص و روایات در این طور سلطان اسماء و صفات
 مقبول نیست ولی اقلہ ہشتاد و یک نفر بر ایشان حاصل شد و بسیاری ہم از آن
 اشخاص شنیدند لہذا ذکر نمود و از آبادہ با صفہان توجہ نمود و در منزلی با شخصی مقابل
 شد و بمناسبت حال علماء و حکومت و حضرت و الارا پان نمود کہ میرزا اسد اللہ
 خان بہانی کہ کوچک و بزرگ و علماء و اعیان و ارکان دولت اورا بہانی میداد
 و می شناسند وزیر صفہان است و خانہ اش امن و متزل بہانیان است
 و جمیع اعضا و جزآء و انجال و خانہ او بہانی ہستند و از کثرت درستی کاری و مہربانی
 و خوش رفتاری کل را ممنون و شاکر خود نمودہ است و با اینکه حضرت و الایسترا

از دیگران اورامی شناسد چون بصداقت و در استکباری خدمت میکند لذا اسما
 است و انماض می نماید ذکر شد علی چگونه ساکت اند و شیخ تقی نجفی که دشمن بهائیان
 و بر خویشان تشنه است چرا ساکن است ذکر نمود چون وزیر همیشه بر پیش طعمه با پر و آرد
 حاضر می نماید و میداند اگر غیر او وزیر باشد باین مقدار همراهی با او نمی نماید و اگر فی الجمله
 در طعمه اش تاخیر شود توصیف و ستایش می نماید که خان وزیر باین ایمان و تقوی را
 خلق نسبت میدهد بهائی است و پیاده بنگار برای زیارت رفته و همه عائله او بهائی
 هستند و همه قسم بهائیان را حمایت و رعایت و صیانت می نماید تا خازن برساند و لقمه
 و طعمه اش را چرب تر و شیرین تر و بیشتر کند مجازا از شدت تعریف و توصیف خان و
 مذمت شیخ نجفی فانی گمان نمود یا فاینرا بهائی دانسته و یا خود او بهائی است و چون
 تحقیق شد معلوم شد که بسیار در تقلید متعصب است و اعمال عمار را سبب نزول مسلمان
 و خردیشان از دین اسلام دانسته است و حسن فعال خان را ادعای برای داخل کردن
 مسلمان در آیین بهائی توهم نموده است و هر قدر خواست با او بفهماند و بنماید که بی شکر
 حنظل بار نیارود و حنظل شکر کند به تعصب تقلیدش مانع از انصاف و حاجب از قبول
 شد و در تأمین و پهن راه هم نفوسی بشریة اقبال و ایمان وارد شدند و در اردستان
 خدمت جناب آقا میرزا اشهاب که شهاب ثاقب هر ناقص مترزلی است بخل بتر
 حضرت فتح اعظم و انجال اشرف حضرت آقا میرزا رفیعاً روحی لمرتبها الله انجان آقا
 میرزا آقا و آقا میرزا احمدی و آقا میرزا عبدالحسین که برکت کوه محبت و استقامت
 و فتوت و شجاعت اند مشرف شد و جمعیت اجاب در این بده بسیار است و باب
 آنرا که منزل حضرات است و دوسه هزار نفر جمعیت دارد و از حسن اعمال حضرات

و حضرتین مرفوعین فتح اعظم و آقا میرزا رفیعاً تماماً مقبل و موقن و ساده و صفت
 و نورانی روحانید و نه روز و نه شب فوج فوج اجاب روحی شد اہم را زیارت
 نمودیم و در دو محله اخرا ایش هم اجاب بسیارند و بسیاری هم از شراب طهور فرج
 کافور مست و مخمور شد و وارد اصفهان شدیم و شب اول را زیارت تربت حضرت
 سلطان الشهداء و حضرت محبوب الشهداء روحی لمرتبها الله اشرف شدیم و بهانجا
 اندیم و بادعیته زیارت و طواف و ستایش و مجاہد شہیدین اعظمین شب را روز
 نمودیم و جمعیتی هم از اجاب حاضر شدند یک نفر دو نفر و نفر در طول لیل حاضر
 شدند که قبل از صبح بهنگام مراجعت نمودن و متفرق شدن پناه و دو نفر بودیم و ده
 و دوازده نفر هم از قرآنهای اطراف از غبار برای جلب زخارف و دیدار جمیع
 و شب مبارک میمونی بود و چون اهل حق یعنی علی اللہی اصفهان بهائی ثابت مستقیم منجذب
 خادم قائم اند محافل و مجامع بسیار شد و ضیافت و ولائم متعاقب یک اسبوح در
 محله و پوت اهل حق بودیم و با کمال ستر و ملاحظہ حضرتین حاجی میرزا محمد صادق و آقا
 میرزا عبدالحسین روحی فدایا یادگار و ثمر فواد حضرت محبوب الشهداء و بعضی از
 اجزای حضرت خان وزیر روحیت اہم آخر شب را تشریف میآوردند و یک هفته
 ہم پنج شب و روز در دولت سرای خان وزیر و دور و دور و شب در دولت منزل
 حاجی میرزا محمد صادق چون نزدیک یکدگیر است و فی الحقیقہ خانہ خدا و ضعیف با
 در این دو منزل روحانی مشرف بودیم و اجاب روز یا شب یک نفر یک نفر تشریف
 میآوردند و در همه منازل نفوس طالب مجاہد داخل و مشغل و منجذب و مطمئن خارج
 میشوند و حضرت خان وزیر در منزل خودشان در اندرون تشریف میآوردند و اکثر

باشان بشارت و بشاشتشان از پیادہ و سادہ و ہما برشان الی اللہ و مسافرانشان
 بنگاہ بود و این حال بزرگی و بزرگواری را کہ مانند ایاز مستغرق نعمت سلطان محمود بود
 و نقد و چار و قش را ہمیشہ در نظر داشت مخصوص حضرت خان و نقویس معدودی
 دید و اکثری چون از ذلت مسکنت بعزت شروت میرسند حال قبلشان را فراموش
 می نمایند و اظہار شکر و ہشامان است بلکہ حال قبلشان را بہر وسیلہ انکار می نمایند
 با اینکه عند العتل فخر و فضل از اول سلسلہ است و مختصراً با اینکه ہر جا بودیم و ہمہ وقت
 جمیعاً ملاحظہ حکمت را داشتیم و کمال مراقبت را می نمودیم مع ذلک شہرت نمود
 و شیخ رسید و حضور و اجتماع نامیس را در مسجد شاہ اعلان نمود و مہر رفت و ذکر
 نمود ای سلیمان ای مؤمنین حفظ پختہ اسلام بر ہر مسلمی واجب بلکہ واجب تر از ہر دینی است
 و کفر و الحاد و طایفہ ضالہ مضلہ بابتہ ضروری اسلام و مسلمین است و ما تا حال در ہلاکت
 و تدبیرشان کوشش و جوش زیاد داشتیم و خود را تسلی میدادیم کہ این شخص کہ
 خود را بہاء اللہ نامیدہ و الوہیت و ربوبیت ادعا نمودہ و ضعفای پیچارہ را بسیار
 کراہ کردہ چون از این عالم میرود امرش تو اموش و فراموش میشود و مانند
 مدعیہای کاذب قبل تمام و موجو خواهند کردید و حال معلوم میشود پسری دارد استغفر
 عن ذلک (براتب شستی در ہر جہتی از او افضل و اشجع و اعلم است و برتری و ج
 ام پر خویش بہتی بر خواستہ و میکوشد کہ ہم آن است بکل اسلام را بجا نماید و
 بر مسلمین جزیہ گذارد و حکومت و سیطنت ہم بقدری کہ می توانست گرفت و پس گشت
 و زجر نمود و اذیت کرد و اخراج نمود و کشت و حال ساکت شدہ و مثل قبل در
 اتلاف و تمام کردنشان میکوشد تا غیرت کشید و ہمت نماید و بہر قسم و واسط

توانید معد و مشان کنید و ما ہم دعای ہمین نامیم کہ خدا نصرتان فرماید تا این فرشت
 طاغیہ باغیہ را از صفحہ روزگار محو و نابو و نماید و خدمت بسیار بزرگی است بہ امام
 و اجر و ثوابش حجت و غرقات و حور العین و مانند تشبیہ الانفس و لذلک الایمان است
 و این بسی واضح است کہ اکثر بالطبع فساد را دوست میدارند و بقدر قوہ در انفر و ختن
 آتش فتنہ میکوشند و انجمنی حزبی را کہ کشتن و سوختن شان را صواب و اند و خود را
 مستحق ثواب شمرند بخصوص مجتہد جامع الشرائط بل اعلم ہم قوی بود و تحریر و طبع نماید
 و علی الخصوص چاپیدن و غارت کردن ہم از لوازم ہر قسہ و فساد دین است
 علی الخصوص کشتن و غارت کردن این حزب مظلوم کہ بچاہ و مجبور پناہ و ظہیری جز
 قوی قدر نداشتند چو خواہ شد و لکن قوہ غیبیہ الہیہ و معنویہ ربانیہ فوری از جیب
 قوت و قدرت بیرون آمد و رئیس تکران فحانہ این عزم و فتوای نجفی و سبحان ہاں را
 بطهران خبر داد چہ کہ وظیفہ اش بود و بعرض حضرت شاہ شہید خلد ایشان رسانید
 و مضطرب و متعیر شد و تکران سخت سخنانہ نجفی فرمود و کذکات بگورمت کہ حفظ و
 حمایت و حراست منہ باید لذک آتش افزونتر نمودی برای آستلاء اقدہ برود و سلام
 و سہل و کاستان کردید و بسیاری دیدند و دانستند و سبب از یاد یقین و طمانین
 شد و نیز علت پیداری و ہوشیاری بسیاری کردید و در اصفہان در روز نامہ آخر
 کہ در علیہ اسلامبول طبع و نشری شد بود کہ بعد از صعود حضرت مقصود بعضی اہمال و حال
 جمال ذوالجلال بر مخالفت و جدال با حضرت سرایت سہادت و ہم عہد شدہ از کذکات
 از فصلی نامہ انگیز و روس ہم این مخالفت را شنیدیم و بجد تکذیب نمودیم و این تصور
 خطورینی نمود و مجال میداشتیم و بر عداوت معاندین و دشمنی اختر حمل نمودیم چہ کہ دشمنی

انحراف بواسطه نسبتش با زیله مسوق بودیم باری قریب پنجاه روز اصفهان مقیم
 محبت و جان فشانی از خان و احباب اصفهان دیدیم و از مجالس و محافلشان عرف
 تقدیس و نور محبت و استقامت متضوع و ساطع بود و شاکراً حامداً ممنوناً مسروراً
 از اصفهان بکاشان و قشایش و قم و اطرافش رفیقیم و هر جانی با تقضایش ما ندیم
 و از روحانیت و نورانیت و قوت ثبات و استقامت احبابش بر علوم اراوت
 فانی آینه و در کل را کفیس واحد بر خدمت امر الله و پیداری خلق الله قائم مؤید
 زیارت نمود و بطهران وارد شد و از زیارت جو ابر وجود قائمین بهره نصیب
 برداشت و هر یک را آتش پرده سوز و شمع شب افروز و جمل ثبوت و رسوخ دید و
 ششماه اقامت نمود چه که خدمتی رجوع فرموده بودند که بعد از انجامش محرم مقصود
 شود و الحمد لله موفق شد و هر روز هم چهار پنج مجلس فکریه منعقد و در هر مجلس هم
 بندی موجود و نحمد لله تبارک و تعالی هر یک بقدر و اندازه روحانی نورانی میشدیم
 و از اوار ملکوتی مستفیض میشدیم و آخر ایام طهران از حضرت فرخ شعب از اصل قدیم
 قویم زیارت لوح بیخ منبع مبارک انفتخ و متباهی شد که میفرمایند سزاوار آنکه سیردن
 و بلاد و بشارت عهد جدید سلطان ایجاد را بر احرام حرم مالک یوم التنا و مقدم دار
 زیارت این مبارک لوح منبع و کذکات الواح متر از شراق که بعد از غروب شمس
 طیور لیل حرکت آیند و بغیق ناعق مرتفع میشود و کذکات الواح صادره از مرکز میثاق
 که مراقت حرکت طیور لیل و ارتفاع نفاق بشید فانیانیا نید که در سراسر بعضی محفل
 واهی سرکشی و تمرد است ده اند و حضرت مولی الوری تبارک میفرمایند علاوه بر این
 جمال بر جردی که خود را مقدم بر کل میداشت و فانی او را خوب می شناخت که

همیشه بهر تدبیر و حیل و تزییری متشبث می شد که برای خود ریاست کلیه فرودیه
 فراهم نماید و بعد از صعود بلا فاصله بدون اجازه توجیه بساحت اقدس نمود
 چون مراجعت کرد و ملاقاتش نمود آن انکار را بطبیعت مدیسیه اش را که قبل نپان
 می نمود دید حال با ستم ثبوت و رسوخ و خدمت بیثاق الله در کمال بروز و ظهور است
 این هم قوت داد نسکری را که از زیارت لوح منبع حاصل شده بود و کذکات از
 اول اشراق نیز آفاق از ارض ستر فانی خصوصیت مخصوصی با جواد فرودنی علیه
 ما علیه داشت و واسطه عرایض بساحت اقدس فانی نبود او هم نوشت محرمانه بتو
 مینویسم اولاً عنوان مکاتیب و مراسلات با احباب را فدایت شوم و روحی
 فداک ننویس عرض می شود و بعضی می رساند باشد ثانیاً مناجات در اول مکاتیب
 مرقوم منما ثانیاً غصن و فرع ننویس غصان و فروع بنویس کتوب جو از زیارت
 فمانید که خبری و حادثه و مخالفت ستری در ساحت اقدس موجود است و جواد
 و جمال هم ستر از مخالفین هستند و چون در ایام مبارک هم بیدنی و خود پرستی از او
 دیده بود لذا احتمال داد این کتوب را خود سرانه نوشته است و در هر سه دستور
 العملش را نوشت و در آخر نوشت اگر اذن مبارک بود دستور العمل مرقوم فرمایند
 بخط مبارکشان که نامور بود و الا از بعد برای فانی کتوب ننویس و چون جواب این
 کتوب هم نیاید یقین قطع نمود که طیور لیلی در خیال حرکت است و بغیق ناعق
 بلند شود و جواد و جمال هم از طیور لیل و ناعقین ستری هستند و در قلب و قوا و بتفرغ
 و ابتهاج منع شانرا سایل و توبه و رجوع و توبه و توششانرا امل بود دستور از کل می نمود
 و ابد بر قلب خطور نمی نمود که راس این فتنه و اصل این حرکت میرزا محمد علی و اولاد

جمال قدم جل جلاله باشند چه که این نفوس را باینقدر نادان و خود پرست تصور
 نمی نمود باری بحضور مبارک مرات من لایعرب عن علمه شیء و فی قبضته از همه الایمان
 عریفه نمود که از زیارت لوح مبارک مقدس و دیدن جمال و مکتوب جواد و بنویس
 جواب او برو قائل و عوائق و مشاکلی مطلع شد که نعوذ بالله من ظهورها و بروزها و انچه
 فرموده اید برای بشارت عهد جدید رب مجید باطراف حرکت شود مطمئن بتأییدات
 مبارک است و حرکت می نماید و لکن از پیکانه و آشنا و دشمن و دوست نفسی نیست
 که مرجع امر و مرکز مشاق و ولی عهد و قائم مقام حضرت اقدس حضرت من اراده الله را
 نداند و یا شبیه داشته باشد و یا تصور فتور نماید و قصه منبر نجفی و اظهار و اقرارش را
 که قبل عرض کرد و عرض کرد و امری تا منسکر نداشته باشد ناظر چه بگوید و اثبات چه
 امری نماید لذا عنوان صحبت و بیان این مطلب مشهور بدینی لیدی الکل را قرار مید
 که ای اهل با خوب میدانید و یقین دارید که از اولی که برایش اول تصور نیست هر ظهور
 نوری را علمانی انکار و استکبار نمودند که خود را آیات فهم و بسین احکام گمان نمودند
 و خلق بهم چون آنها را همین آیات الله و شارح کلام الله میدانستند با عرض آنها
 و اعتراض کردند البته همه در نهایت سرور و ایقان و کمال بخت و اطمینان میکنند
 چنین است و واضح است و صحیح است عرض میشود موقن و مدعن و معترف و مطمئن
 بنظور جمال قدم و اسم اعظم هستید که ظهور کلیه ربانیه است قما مآثره واحده خواهد بود
 گوشت و پوست و استخوان و عروق و شریان و اجزاء و ارکان و ظاهر و باطن و
 جان و وجدان همه با شهادت میدهند که لا اله الا الله البتة الاهی ذکر میشود بعد از
 جمال قدم اگر کتاب عهد نبود و تصریحی قائم مقام و ولی امر معین نفرموده بودند

توجه بچه و که می نمودید و متوسل و متمسک بدان من کی میشدید و که را قابل و لایق این
 مقام بلند اعلی میدانستید کلا طرا یک مرتبه صد البصای یکدیگر داد و هند یاد می کنند آقا
 سرانند آقای سید الله آقای عیسی عظیم آقا عیسی عظیم سرکار آقا سرکار آقا
 جز او احدی را نمی شناسیم و لایق این مقام منبع نمیدانیم و بی سال است رحمت حضرت
 ربوبیت ما را اتریت فرموده است که امر و زبده امن مبارک حضرت سرالشیخ
 فرج نقشب از اصل قدیش ناظر و متوجه و متوسل و مثبت شویم عرض میشود پس حال بیای
 متفق و متحد و یکدل و یک جان و متحد الکل شویم و آیات فهم و آیات شناس
 احکام دان و ممیز امری نشویم و جز حضرت من اراده الله را نشناسیم و هیچ بیان و
 تحقیق از احدی قبول ننماییم بدون اذن و امضای مبارک حتی از مبلغین که برای تبلیغ
 باطراف میرفته اند حال بدون امر و اذن مخصوص بخود راه ندیم و بر این حال قائم و
 وثابت و راسخ و مستقیم گردیم و عریفه را تقدیم نمود و از طهران حرکت بقزوین
 و زنجان و تبریز و مدین و بلاد دست راست ای آذربایجان و مشهد مقدس و عشق آباد
 و بادکوبه و خنجران و کهنه و نغلیس روشت و هر جا باندازه آنجا توقف نمود و احباب هر
 جایی هم روحیه اہم منجذب و مشتعل و شیفته و فریفته بنامات مبارک با سوا فدا
 بودند و در نهایت محبت و ایستقامت و غایت مودت و عبودیت بر خدمات
 و جان فشانی کمال جوش و خروش و کوشش را داشتند و بفضل الله و الطافه و تاسیبات
 حضرت شدید القوی عرض فائز که جز حضرت مولی النوری را نشناسیم و احدی را
 ولو بر قدر معروف و مشهور باشد و بزرگوارش دانیم و روح القدس خوانیم بدون
 اذن و اجازه مبارک را پیش ندیم کلمه جمیع احباب همه جایجان و وجدان

و جان استقبال نمودند و نهایت مسرت و ممتونیت و تشکر بعمد و متحد شدند
 و نوشید و مهر کردند و بحقیقت بر آن حال جازم و ثابت و قائم شدند روحی لهم الفدا
 و بعد از طی گوه و صحرا و بر و بحر و ارد پروت شد و برهماخانه حضرت متصاعد
 اند آقا محمد مصطفای بغدادی روحی لترتبه الفدا بنعم و آلاء روحانیه رحمانیه و مانده
 سمائیه ربانیه و جسمانیه فائز و متمم شد این بزرگوار که شایسته استقامت و کرمه
 ناز و لور محبت و معرفت و عبودیت و بصیرت بود و جمیع خصایل و فضائل ملکوتیه را جاود
 و جامع بود و علاوه بر صفت مخصوصه ذاتیه فطرته اش اینکه در اظهار حق و عدل و صدق و
 رد متعدي متجاسر در امور روحانیه بی اختیار بود و صبر و حلم نداشت و اعراض و
 مداینه ابدان میفرمود از زیارت و بیاناتش بر مخالفت و ممانیت و عداوت سری
 ناقض اکبر و بعضی دیگر و شبهاشان مطلع و آگاه شد و حقیقه آنز جرم حق حیات بر فانی
 دارد و فانی را مینا و آگاه فرمود لذا چون بمبدیته الله و جوار الله و آدیه الله و مسافرا
 خدا در شهر عکا مشرف شد عرضیه بحضور مبارک عرض نمود و بواسطه حضرت آقا میرزا
 اسد الله روحی فناء قبل از طاقاش با عموم طائفین تقدیم نمود که فانی جز سرکار
 آقا سعید بر نمی شناسد و ملاقات سعید را هم نمیجواید الا اینست که بصراحت طبع مبارک
 هر کس را اذن و امر فرماید حتی زیارت و طواف مطاف ملا علی قلیه مبارکه
 فرز روحی و روح العالمین لذات عنبت تراب تربته الفدا منوط باراده مبارک
 و الحقه و له النته و اشکره بآنروز در خدمت مبارک زیارت و طواف مشرف
 شدیم و حضرت وحید فریدش لجن مبارک زیارت نامه را تلاوت فرمودند
 به عالی حاصل شد و بچه نورانیت و روحانیتی موندند و چه قسم ملکوت رحمانیه را

دید و جمال قدم جل جلال اسمع الاعظم و عم نوال فضله الا قدم و آله غیره را بر سرش
 جلال و جلال لاهوتی لایزالی پیمثالی حتی ذوالجلالی متعالی اقدس انزلهش زیارت
 نمود و امر اقدس و کلمه مطاعه مقدسه اش را نافذ در قلوب و شریان عالم ایجا
 دید و بیعت و نصرت و مسترتی فائز و مشرف شد که بیعت سابعش نتایج و ثمرات
 شش بیعت قبلیش شد و من لم یذق لم یدر و حمد خدا را اکثر احباب از این مواید ملکوتی
 رحمانی بسیار تناول فرموده اند و بیعت فانی را بیشتر از فانی میدانند و سلام
 علی اهل البهائه و روحی لهم الفدا بر آئیه من الله و رسوله الی الذین عابدتم من المشکین
 فی حیوانی الارض اربعه اشهر و اعلموا انکم عن غیر منی الله و ان الله مخفی الکافین
 چون اول قصه ناقصین ناکسین ناکسین علی اعتقاد بیستم ناقصین عقول و ادراکات
 لذات نامی بقرآن عظیم نمود تملقات و شکم پرستی بعضی میرزا محمد علی ناقص اکبر را در ابتدا
 جوایش بحال سرکشی و بنی علی الله و بلند پروازی و ادعای بزرگواری انداخت
 و بعضی مفرقات و ترات بافت و اسم آن جلیات را آیات گذاشت و سزا
 سزا با طرف بلاد فرستاد و چون خاقیه عین و فضا و قلبش ظاهر شد غیر اتمد محض جز
 و که ورت لا تحصای سلطان ایجا دنبوده و نیست و محض حفظ امر اسد از قلم مبارک
 من انطق الاشیاء علی شانه العزیز المحبوب در باره اش نازل شد ما اورا نطق
 فرمودیم و او برکی است از برکهای این شجره الهیه و اگر تفحات قدسیه امریه از او
 منقطع شود از شجره مبارکه ساقط می شود و خشک می گردد و حقیقه همان ایام قطع
 شد و خشکید و پوسید کشت منستی از عیون مستور بود به که ستار العالمین پرده
 نمود زیر بحقیقت تأیب و نادم نشد و این نهال سرکشی را خود او و بعضی آبیاری

بیت هشتم

نموده

نمودند و همیشه و لومخی و مستور میداشتمد با سبب صینی و خیالات شیطانی
 مشغول بودند و بعضی هم طفتت می شدند و جنانکه مستور میداشتمد تا سنین او آخر
 اشراق نیز آفاق جواد و جمال با او در تفاق و خلاف و شقاق اتحاد و اتفاق نمودند
 و بعضی دیگر هم متفق نمودند و بناقض کبر فماینده که جمیع احباب ایران ناظر
 بجواد و جمالند و تو مرجع امر و اول شخص بشوی و امر برایت مسلم میشود و این تلبیس
 ایلیسی از اقوال و اعمال و افعال بعد از غروب آفتاب جهات تابند و اجمال از بهرکت
 مشهور شد و در ضمن حکایت هر جانی با تفاق قبالتان اشاره می شود و چون
 جمال بی مثال متواری و از افاق لاهوت تقدیس جلال و تنزیه اجلالتش پر تو بر
 عالمیان انداخت و مؤید مرکز عهد کریم قویم و پیشاق عظیم قدیش گردید مقدمه پیش
 رفت مفاسد مقاصد خود را دیدند که هر وقت هر یک از مجاورین و طائفین را در وقت
 نمایند و فرصت صحبت کنند بگویند مراقب باشید مشرک نشوید حق تعالی است و عده
 لا شریک له است و عصمت کبری طائف او تبارک و تقدیس است و این
 شیوه غیر مرتبه موهمه را پیش نهاد خود نمودند مجاورین مبهوت و متحیر و متعجب که
 یعنی چه مقصودشان صحبت و اشاره شان کبیت نفسی شسته است نعوذ بالله خدا
 و تاست و نفسی نفسی را شریک حق ندانسته و کسی مدعی عصمت نشده خورده خورد
 از اینکه دیدند حضرت من اراده الله میرزا محمد علی و من معه را بر ابراهیم شریقی
 از آیام اشراق تعظیم و احترام و تکریم میفرمایند و ناقص کبر و من معه هم از
 تعظیم و خصوصیتی که در آیام مبارک مینمودند بر ابراهیم بسیار کاسته اند و علاوه
 بکنایه و افعال و کفار هم تو بهین و تحقیر مینمایند و نسبتند مقصودشان تو بهین

مرکز میثاق است چون این را دانستند فی الجمله دوری نمودند یعنی در خلوت
 ملاقاتشان را اینچنین استند طفتت و متذکر نشد و اصرارش در این صحبت بیشتر شد
 مثل حضرتین آقا محمد رضای شیرازی و آقا میرزا محمود کاشی هم گاهی با کمال ادب و
 خضوع و نهایت محبت و خشوع بکنایه آمدنی و اسمعی یا چاره نصیحت و موعظه نمودند و
 بقصص و حکایات سوء عاقبت مخالفت و سرکشی و طغیانرا نشانند دادند و علاوه
 بر اینکه متنبه و متذکر و راجع و نادم نشد میرنجید که مرا اینچنین بکنایه موعظه و نصیحت
 کنند و حضرت من اراده الله ما سواه فداه ستر و اغماض می فرمودند و نهایت رفاقت
 و شفقت مخالفان نشان را متعابلی میفرمودند در حالیکه در آیام مبارک حضور حضرت من
 اراده الله بدون اذ نشان نمی نشستند حال چون وارد میشوند حضرت من اراده الله
 برای تو اعضان بر پامیایستند حتی در ولایت و ضیافات آنها را می نشانند و خود دست
 میفرمودند و در خلوت اول بکنایه و اشاره نصیحت و دلالت و بعزت ابدیه به ایشان
 می فرمودند و کم کم عصیان و طغیانشان حجاب و ستر را پاره نمود و چهره میفرمودند
 که سبب تضرع امر الله و خود نشوید و مایه اتحاد نار الله و نور الله و خودتان نکرید و علت
 تو بهین و تحقیر کلمه مطاع نشوید اعداء و غافلین را مسرور و امیدوار کنید احباب
 و متذکرین را خجل و محزون نماید و از اسوء و اخسر عاقبت اعمال و افعالشان
 در نهایت رافت و عطف و خبرشان می فرمودند و لکن لایزید هم الا کبراً و عروراً
 و طغیاناً و نفوراً و فانی نزدیک سه ماه مشرف بود و امور مسافرت مبصر شد و چون
 در ساحت اقدس ممنوع بود از لیم و بیم اقوال و افعال و احوال ناقص کبر از مصر
 کتوب صادقانه مخلصانه با نوشت که جمیع اهل بهامنتظر و متوقع بودند که بعد از

غروب آفتاب جهانبان جمال ذوالجلال همان خضوع و خشوع و اطاعت و تقیاً
 که در ساحت اقدس و اشتیاق بعینها در مقام مقدس مرجع امر و مرکز عهده قدس
 داشته باشید و همه دیدید آیام مبارک بی اذن حضور حضرت سترانه جالس می
 شدید و هر وقت برای طواف و مشرف شدن تشریف فرسهای بی همی می شدند کلاً
 و طراً با مر مبارک اقدس تبارع جمال استقبال و مشایعت مینمودید و حال هم دیدیم
 چون هر یک از شما با وارد می شوید کار آقا برای تواضع قیام میفرمایند و بعد از
 جلوس شما جلوس میفرمایند و همچنین دیدیم که از عکاسان و بهیج تعظیماً و اجلاً لایق بقصد مبارک
 حتی قیوم تشریف میاورند استقبال نمی نمایند سهل است بعد از آنکه داخل روضه مبارکه
 می شوند یک نفر از فوق قصر پایین میآید و شما بعد از همه و بعد از طواف و
 زیارت هم که مراجعت بجا میفرمایند همان مقابل روضه مقدسه عرض فرموده
 و داع میکنند و تشریف دارند که بالای قصر میروید و کاشی چون ناس آفتاب از
 مرغی میخواهید فصلاً از اینکه تا باغ جمال نمی کنید و یا آفتاب صبری نمودید تا تشریف
 بزنند آنوقت میرفتید و همچنین قبل دیدیم که کار آقا ذکر می نمودند و حال جناب
 اخوی تحیر داریم و نمیدانیم سبب تحقیر و توهمین مبارک در این آیام چه شده است
 بسبب خدمتی است که در آیام مبارک با مرانه و جمال قدم فرمودند و شما با را
 عزیز و محترم و مستغرق راحت و نعمت و عیش و عشرت فرمودند بشانکه شما هر روز
 در کمرش و شکار و خوش گذرانی بودید و حضرت نشان یک ساعت و دقیقه راحت
 و آسایش نداشتند و یا سبب علت این است که از اول اشراق نیر آفاق
 از افق طهران و عراق همه اوقات سید و مولی و معتقد و پیشوای تمام اهل بها

بدون استمنا بوده اند و یا مایه تحقیق زحمات و مشقتی است که از اتم عالم برود
 مبارک وارد شده و میشود و سلطنت و قیومیت و استقامت کبری بقوت شدید
 القوی مقابل ایستاده اند و اعلاء کلمه الله و نشر نجات الله و حیداً فریداً میفرمایند
 و شما بسبب و سلطنت و عزت و جلال سواری و گردش مشغولید و یا علت
 نقص کتاب اقدس و تاکید کتاب عهد مقدس است که اغصان باید طراً توجه
 بحضرتش و بر اطاعت و انقیاد و بندگیش که را محکم بزند و علاوه بر همه اینها
 و امثالش که از خارج داخل می شویم و آن رفت و خضوع و عطف و خشوع فوق العاده
 مرکز میثاق الله ما سوا هغه در نسبت بشما باشد همیشه نمایم و از شما نسبت
 بحضرت و حید فریش این حال بسبب و غرور و اکلیم و چه تصور نمایم و که امیکت را
 مؤمن و موقن بحمال قدم و فاضل و مطمئن بهمد قدیش دانیم اجاب حضرت
 رب الارباب نخل تبیس و اسیری و در بدری و غارت و زحمات و مشقات لای
 نموده اند عاशा و کلاً از صراط مستقیم و بنا عظیم و تمسک و تثبت بذیل فرخ شعب از صل
 قدیم منحرف شوند و دست بردارند میراث مرغوب لا عدل له که برای وراثت گذاشتند
 که وراثت فردوس و ملکوت ارض و سموات شوند این وجود مبارک است که
 در وجودشان قوت عظیم و قدرت کامله مشهود و موجود است و تقدیم حضور مبارک
 نمیدانم ستر و حفظ فرمودند و یا بناقض اگر عنایت فرمودند و از مصر رجعت
 نمود و مشرف بود که عریضه از حضرت آقا میرزا موسی خان حکیمباشی فروزینی روحی
 فدا رسید و جوش کتب جواد فروزینی که بحضرتش نوشته است و پراز شهاب
 و منخرفات و دستور العلمای شیطان و عرض نموده است جواد را چه حق دستور

العمل دادن است و چه حق محرابه چیز نوشتن و از این مکتوب جواد بید میباش ظاهر
 شد چه علاوه از کل کشف شد که پاکتس را مزین بنجام عز قدس نموده بحضور مبارک
 بسته شده است و بعد کشف شده است و نوشته اش را برداشته است و مشتیات
 نفس آماره خود را نوشته و در پاکت گذاشته و چسبیده و فرستاده است
 بنازم بصبر و بصیرت و علو ثبات و استقامت و کیاست و فراست این بزرگوار
 که با اینکه فخرم بنجام بود و انت تالیس و ترویر است و با اینکه ابتدای ایمانش بود
 و یک سفر بعد از صعود مشرف شد و منترش را هم خانه جواد و همانندارش را هم جواد
 مقرر فرمودند مع ذلک بدانش خدا و او تالیس جواد را دانست و از وفای معلم
 ملائکه گذشت و بحق و فامود و باین مضمون جواد بفانی و بسیاری نوشت و از قبل
 عرض شد و با ایمان و ایقان پست سال و سی و چهل سال و تربیت و ظل مبارک
 این سنوات هیچ یک لهم و نمودند که مکتوبش را تقدیم حضور مبارک نمائیم و بر
 تالیس بلیسیه او کماهی آگاه شویم و مواخذه نمائیم روحی له الفدا باری و شج عمل
 پرده ستر آوردید و حضرت مولی الوری احضارش فرمودند و خطاب و خطاب بخت
 سخنانه با و نه نمودند و مصداق نعوذ بالله من غضب الحکیم را حاضرین دیدند
 که او مخاطب و معاتب بود و لکن لرزه اندام کل را فرار کرد که احدی قوه تکلم داشت
 و چشم هوش آن زلزله الساعه شی عظیم را مشاهده نمودند و جواد خائبا خاسرا طرد
 شد و در روز در خانه نشست و بیرون نیامد و تدارک توبه و انابه نمود اما نفوس که
 در تالیس و الحاد بالو متحد همسر از بودند بخانه اش میرفتند و فانی از حضور
 مبارک مشلت اذن نمود که در خدمت حضرت ابی الفضائل روحیه اند که در شحات

بدانش مقوی قلوب و ارواح است بخانه اش برویم و بر سوء عاقبت آگاه
 کنیم لعل نیز گرا و بخشی و چون وارد شدیم و مواج فانی شد کرسیت و بفانی گفت
 و فاجه شده که با آن خصوصیات بسیار قبل سه و چهار ماه است مشرفی و بهمه جا
 رفته و بخانه من نیامده ذکر شد و فاذ صفات محبوبه لدی المحبوب است و باید در
 رضای محبوب و فامود و مخالفت ستری ترا بحق میدانست و فانی بحق نمود و حالها
 هم محض و فانی بعد از تقدیم در خدمت حضرت مولانی آمده ایم که از حجم نقض ملکه
 نجات داده بجنبت و فانی بعد از اظلت کنیم آیا در غیب و شهود امروز را بی برای
 دانستن رضا و غضب الی جزو توبه در گاه و توسل بدامن مبارک حضرت من اراده الهی
 میتوان فرض و تصور نمود گفت نه ذکر شد رضا و غضبشان عین رضا و غضب حضرت
 احدیت نیست گفت بهت ذکر شد سه روز است میدانم که از توبه بخیزده اند و قلب
 قلب عالم از تو کدر و مغیر است چگونه راحت نشسته و خاک بسرت نمیریزی
 و گریه کنی و طبعی نشده و توبه و تضرع و انابه نموده باری حضرت ابی الفضائل
 شفاعت نمودند و جواد را بحضور مبارک بردند و عفو و اغماض از گذشته هایش
 فرمودند و فرمود ای آن روز جمیع را منبرش دعوت نمود و بمقدم مبارک مزین و
 منور و معطر و مطهر کردید و تلاوت آیات و مناجات شد و چای و شیرینی صفت
 شد و مسروین و شاکرین متفرق شدیم غافل از اینکه توبه گران حرکت است و بما
 نقضهم میثاقهم لغناهم و جعلنا قلوبهم قاسیه یحرفون الکلم عن مواضعه و نوحوا
 عما ذکرناه و لا تنزال تطلع علی غائبه منهم آیه عا سوره آمده خداوند غیب دان
 در ستر آن می فرماید پس آنچه شکستند عهد و میثاقش از العن و طرد فرمودیم آنها را

که تحریف میکنند بیانات الهی را از آنچه منظور مقصود ربانی است و فراموش نمودند
 محظوظات تیرا که بان مسرور بودند و مفتخر و مستباهی بودند و تو بهموار مطلع میشوی بر
 خجانت شان الی آخر آیه همان روز از سرداب شبهاست و کارخانه عنکبوتیه است
 این تحریف بیرون آمد و شهرت یافت که جمال قدم قبل ذکره و شانه توبه را در
 خلق نمی صیخ فرموده اند و فرموده اند نباید نزد حلق اظهار کنایه کاری و تباها
 مینه و پین اند توبه کند و این شبهه از جهاتی تحریف مقصود حضرت مقصود است
 مقصود مبارک بسیار واضح و روشن است که کنایه را که نفسی نهانی و پنهانی نمود که
 غیر الله آگاه نیست استعارش نزد کشیش سبب عفران و آمرزش نمی شود و بعد
 شرک است و مفاسدش بسیار نه اینکه بزبان و رفتار و کردار ایشان زند و کرد
 و صد زند و اذیت کند و چون پشیمان شد از او معذرت نخواهد و کدورت و جدانشناختی
 همیشه باقی باشد و علاوه علی ذلک رضا و غضب الهی تحقق ندارد و در مطالع امر او
 تبارک و تقدیس و مظهر امر او تعالی و مخصوص مخصوص او تباهی و من اراده الله فرج
 مشعب از اصل قدیم و سر الله و غضن الله الاطمینان و مبین کتاب الله و آیات الله
 و مرجع امر و خلق که مرکز میثاق الله را بر بخاند و کدورت نماید و معذرت نخواهد که
 اظهار کنایه نزد حلق را نمی فرموده اند حسد ایشان را چنین کور و خرم نماید و چون
 جمال پنهان حق لایزال در قصر بهی شریف داشتند و محل عرش ذوالجلال در آن قصر
 بود و عمارتش و محلاتش متعدد و وسیع و مکمل و منظم و عمارت و قصر طوکانه بود
 حکم لایحییها الا الله و مرکز میثاقه و لوجر عیش معلوم است بهایا و تحف و تقیهها
 و حقوق الله از هر جایی میآمد سرکار آقا بدون ملاحظه دادنی تصرفی جمیع را بقصر

میفرستادند و کذکک در اصطبل قصر اسپها و ما دیانهای بسیار خوب عربی قتی
 تدارک و تهیه فرموده بودند برای سواری و گردش و شکار و آسایش قصرها و
 بعد از صعود و بروقت قصرها با هم زیارت سرکار آقا بکامیابند و در وازده سو
 مسلح جلو و طرفین و عقبشان بودند و بجلال و شوکت امیری و اردو حکامی شدند و سرکار
 آقا اکثر اوقات پیاده گاهی سوار برت سوار الایع میشدند و وحده زیارت طواف
 مشرف میشدند آن سواری با حشمت خود را و این وحدت سیه کار آقا را هم شا بد بر غلبه
 خود و مغلوبیت مرکز میثاق الله تو هم مینمودند و در همان ایام در الواح مبارک این مضامین
 بسیار نازل شرف تری الناقضین فی خسران مبین که طائفین الا اقل قلبی واجاب
 اطراف عالم ابد آمدند استند ناقضین چه اشخاص هستند اما خود ناقضین خود را می شناسند
 و میدانستند مقصود خودشانند و لاینا میسرور می شدند و کذب این خبر را یقین میدادند
 و از آثار و علائم غلبه خود یقین مینمودند چه که زخارف و اسباب عزت و شرف
 آماده و موجود بود و جمعیت شان بهم بسیار و سرکار آقا از تمام این شئون عاری و
 وحده و صد و علاوه علی ذلک کله هم سرکار آقا سپرده اند بر جرم متصاعد
 الی الله آقا فرج علیه بجهاء الله که ناظر بود که هر چه قصرها میخواهند و هر قدر فوری حاضر
 کند و شانی تیزیر و اسراف مینمودند که پیدا بود حضرت مولی الوری را میخواهند
 مقروض و بدیون کنند بیخ و شش مقابل مصروفشان زیاد تر از ایام مبارک بود و علا
 چای و قند و برنج و روغن صندوق صندوق و بار بار بقصر میفرستادند و علاوه
 طبوس از هر قبیل توپ و توپ بلکه عدل و عدل و کذکک هر چه در ایام سید قبض
 رسید عنایت میفرمودند و همان قسم بسته ام میفرمودند بقصر برسد و همچنین از حقوق

به و ن تصرف بر ایشان میفرستادند و خود قبض و حصول رحمت میفرمودند این
 عنایات و عطوفات را هم خوف و احتیاج تصور مینمودند و بر عصیان مینمودند
 و هر روز و هر شب در قصر بجز میرزا محمد علی و در حقیقت میرزا بدیع الله از خار و ضعیف
 خوب مینمودند و از داخله با دجیان دور غاب چین بسیار خلعت و انعام میدادند
 و برای خود جمعیت و یار و یاور و سپاه و لشکر برای معارضه با حق منبج ترتیب میدادند
 و ترتیب مینمودند و باینوسایط و اسباب چنانچه خود را قاهر و منصور و نظیر فر دانیست
 و وحدانیت و قدرت و قوت و عظمت و سلطنت حق منبج را مغلوب و عاجز و مشهور
 فرض می نمودند و در محافل داخله از خبر اینکه در الواح از ذلت و خسارتی ناقضین است
 سرتها و شاد می نمودند و بشارت میدادند که نزدیک است پرده برداشته شود
 و ما بین مومنین که ناقضین نامیده اند و مشرکین که ثابتهین نوشته اند فصل شوند
 و خردین شناخته و معروف شوند اگر یک نفر و دو نفری هم مشرک باقی مانده باشد
 چون دروغ خبر خوف تری ناقضین فی خسران عظیم را مشاهده نمایند البته راجع شود
 و خسارت و ذلت راجع بر کرمیثاق الله نمود بانه بشود غرور و استکبارشان
 بشانی ظاهر بود و دیده می شد که قصه نرود و فرعون و ابوجهل و علمای شیعه و
 سفیانی و دجال و ازل را فعلاً و حالاً و خلقانشان میدادند و غایز فرموده بود
 که مخص شدنش نبتی است و شبی که حضرات ائمان فردایش مخص بودند فایز را
 فرمودند باید با حضرات از راه پیشی با یران بروی و شب را برای و دایع قصرها
 بقصر میروی و میمانی و آخر شب میرزا محمد علی ترا خلوت میخواهد و محرانه صحبت میکند
 آنچه ظلم شدی و وجدانت خواست با کمال محبت و خضوع و نهایت ادب و خشوع

بعد از اذن خواستن جواب بگو و واقع شد آخر شب حضار نموده و سر
 شعاع را خراج نمود که با فلان صحبت محرانه دارم و بعد از خصوصیات لایزال
 اظهار نمود که محرانه از تو سئوالی دارم آیا احتمال میدی آنچه حضرت
 اخوی از جمال مبارک دارند منم داشته باشم ذکر شده اذن عرض جواب
 دارم گفت بی ذکر شد میدانم و موقنم که همه جا همه ایماه حسنی و صفات
 علما را با حضرت راجع فرموده اند و خضوع و محبت آنحضرت را تعظیم کرده
 الله بر کل واجب و لازم فرموده اند و در آخر کتاب عهد و امر صریح
 و وضع وصیت آنکه باید اخصان و ائمان و متبیین طرا بنصن اعظم نام
 باشند نازل شد حال هر قدر عبودیت و فدا و محبت آنحضرت در این
 مقام مقدس مشرفا بر شود آن پاناس مبارک پشتر ثابت می شود
 و هر قدر تشنگانه کاسته شود کاسته می شود زیرا جمیع ستایش و محامد و فواید
 از آنحضرت و آخرین فرموده اند مقیة و معلق بشرط است و آیات مبارک
 اقدس و توفیق و تشریح کتاب عهد مطلق است و مانند آفتاب فی وسط انهار
 روشن است که کوز باسد و تشنگانند از تخطر بقابی که مثل آن پان و بیت
 الله آنکه باید اخصان و ائمان و متبیین طرا بنصن اگر ناظر باشند آنحضرت
 داشته باشید حق سبحانه و تعالی ها بمنه و تعلق نمیزماید و توب الی از دلگشا
 نفاق نمی نماید پس آنحضرت نداری آنچه سر کار اقا دارند و کذتک
 مجال است و قمتن حق واحد لا شریک له و بی امرش را در گنجان و در نفر
 فرماید لو کان فیها الة الا الله لعنته تا ارباب متفرقون خیر نام الله لولا

القهار و علاوه از بهر اینها کیست در ملک و ملکوت که تواند در یک شان از
شون لایه سیر کار آقا ادعای مقابلی نماید چنانکه دیدیم حال قدم را
مقابلی نماید فانی صحبت می نمود که برخواست و گفت وقت خواب است
و فانی را مخص نمود پایین آمدیم و خوابیدم و صبح مراجعت بکنان نمودم و
بعد از ظهر در خدمت حضرات افغان روحی فدایم بعد از مشرف شدن
مبارک که آمدند و سجده و طواف و تضرع و ابتهال و اذان مخصی و مسلت
تایید و توفیق و کذکلت و تسل و بوسیدن دامن مبارک مرکز میثاق
و بیارادت تاییدات و توفیقات الله و مخص فرمودن شان بانفوسی که میثاق
آمده بودند در تقسیم حیف و بچای خانه مرفوع حسین افندی وارد شدیم و شب
در چای خانه سوای فانی و جنابان حاجی محمد اسمعیل یزدی معروف کندی
و اقا شیخ غلامعلی شیرازی ساکن مسی که رفیق سفر فانی بودند و حضرت حاجی
سید کیمای اصفهانی روحیه ازم که مشایبت آمده بودند از مسافران و میثاق
کنندگان احدی نبود و بخیر از فانیان متفرق شده بودند و نصف شب وقت
سوار شدن و اوردید شدت و عذر خواستند که من غیر قصد منزل حاجی میرزا
ابوالقاسم ناظر رفیقم و خورده خورده جمع شدیم و مانند وقت گذشت و نتوانم
شما را از خبر کنیم و فانی میدانست که اسباب چینی ناقصین بوده که القای
شبهه بحضرت افغان حاجی میرزا محمود خالص پاک جوهر ثبات و استقامت
نماند و اقله تبدیلی و ترویجی از مسافرت با فانی منعمش نمایند باری از
حیف و آرد پر تشدید منزل حضرت آقا احد افندی روحیه ازم که از قبل برات

و کثر ثبات و جانفشانیان نموده شدیم و حضرت حاجی میرزا محمود افغان بانوار
از مخالفت ناقصین خبر داشت یعنی در تشریح ایشان نمایانده و شکر کرده
بودند که این حضرت من اراده الله و اعصان چیزی نیست بعضی از طایفه
حول حضرت من اراده الله از قبیل آقا میرزا اسد الله و فانی قلب مبارک
انور از اعصان رنجانیده اند و زود است غرض و مرضشان در مخصر مساک
ظاهر و مکتوف شود و این اول بذرها نشان بود در قلوب صافی و چون سبز
میشد اشتباه شدن امر بود بر مرجع مخصوص و نقض عهد و میثاق شریف
می شد ولی حضرتشان غرض و مرض آنها را میسر دانسته اند لکن مسافر
با فانی با نظرت و جدانی و فراست ایمانی میخواهند و همراهی آخرین را هم
سرا میخواستند و بمصر تشریف بردند که مراجعت فرمایند و در خدمتشان
حرکت کنیم ایامی نظر شدیم تا اینکه نوشتند کارمان در مصر معطلی دارد و
معلوم نیست چه وقت فراغت حاصل شود و تو ما مور بهیستی هستی تا خیر و
تعطیلت جایز نیست فانی دانست که بخواسته اند و گذاشته اند حضرت
افغان با فانی مسافرت فرمایند و با این صراحت جواب صبر و تامل فانی
صواب نیست ولی مطمئن بطهارت قلب و تقوی الله و خشیت الله حضرت
افغان بود و یقین داشت قلب نور ایشان شوک شوک را قبول نخواهد
نمود و متوکلاً علی الله باریعین شفیقین شامین را سخن حرکت نمود و چون دست
فانی حرکت نمود حضرت هم حرکت نمودند که یکروز فاصله فانی ایشان
در ورود بمبسی شد و فانی بمسافر خانه اجاب فارسی مریدی حضرت

ز در دست علیه و علیهم بیا آند الاهی که سرای دار و خادش خرطومی بوم
شوم بود و او ر شد و قبل از شرح حال این جابل مغرور شکم پرست را بر من
رسانید و این ناقص رحیم بعد از صعود بار من مقصود مشرف شد و بانام
اکبر مربوط بود چه این ناقص ساکن مبدئی بود و ناقص اکبر هم دو سفر بمبئی رفت
و خصوصیت مخصوص و در بیدنی و شهرت پرستی با یکدیگر داشتند و در
ارض اقدس ناقصین پوهای چرب شیرین و طعمه های پرواری با وجود
بودند لکن بعضی مخرقات نالایقه تکلم نموده بود و در ایامیکه فانی مصر بود
با و قباچ کشار در قمارش را بوجه الله نوشت و بر تدارک و توبه دلالت نمود
و توبه نامه بحضور مبارک عرض نمود و علاوه اعلانی طبع کرد و با طراف
مدن و بلاد فرستاد که بلا استثنا احدی بر نفسی از بندگی و اطاعت
و انقیاد و توبه سر کار آقایی غصن الله الاعظم و سر الله الاقدم ماسواه فداه
و توسل بدامن مبارکشان سرچسپید و یا ادنی فتوه و تامل نماید از اهل بها
نیت و ناقص عهد و پیمان جمال قدم و اسم اعظم است و چون فانی
طلاقات نمود گفت که مرا می شناسختی و دیده و دانسته بودی که غصن
اکبر را چنانکه از من دور جمع شنون خود را اعظم از او میدانم نه قوه تقریر
دارد و نه قوه تحریر و نه قوه معاشرت بجهت انسان عاقل کول این
عول را بخورد و از دامن مبارک مرتبی و مرتقی و حافظ و حارس اهل بها
و مولی و مقتدی و محبوب و مقصود دست بر میدارد و فانی مطلقاً بی شک
در خوشش شد و ندانست که توبه نکرد حرکت است چنانکه این کلمه را

در توبه جواد نوشت و روز را با این بوم شوم زیارت اجباب می نمود
توسل بدامن مبارک و عده لا شریک له را و فانی بعد جمال قدم و عده
لا شریک مبرهن می نمود و همان پانزده که قبل از حرکت از طهران بحضور
مبارک عریضه نمود که میدانیم بخواه سبب کمر ای خلق عظمی بوده اند که
خود را مطلع بر تفاسیر کتاب و آیات و احکام الهی میدانستند و کذا لک
خلق هم معتقد بودند که آنها خوبتر میدانند و بیشتر تمیز حق و باطلند پس توبه
ایل بها متحد و متفق شویم و کتاب فهم و تمیز احکام نشویم پس دامن مبارک
ولی عهد جمال قدم را بگیریم و از هر چه و هر کس چشم پوشیم مگر از حضرتان
نموده تا ذهنی اجباب شد و ثابت در اسخ بر خدمت و توسل بدامن مبارک
خلق جدید رحمانی شدند و شبهار اکثر با او و یا آنها خانه حضرت متعاهدانی
حاجی سید میرزا افغان اخوی بزرگ حضرت آقا میرزا محسن روحیفه امیر
و حضرت مرفوع حاجی سید میرزا از کثرتی که خرطومی را فاسق و فاجر میداند
طردش کرده بود و بواسطه عنایت بنانی تروفانی با او هم حادث تعارف
و ادب میفرمود و در آن منزل خدمت حضرت افغان و بعضی خواص
میر سیدیم و حضرت آقا میرزا محسن فی الجمله از عرایض فانی بر مخالفت
ناقصین آگاه شدند و متصل می سپردند که مبادا حاجی سید میرزا مطلع شود
چه که بسیار غیور است و معتقد به بیانات حضرت شیخ احصائی در حضرت
اعلی است و ثابت و جازم و راسخ است که سر کار آقا و جمال قدمش
واحده بدون فصل و وصل با شاه هستند و اگر بشود نفسی ادنی مخالفتی

نموده است البته سب و لعن میکند و تبری میساید و جمع را مضطرب و پریشان
و محزون و متفرق می نماید و فساد بزرگی برپا میشود و تو برای اصلاح آمده و آیتها
و جدال عظیمی خواهد شد لذا حضور حضرت حاجی سید میرزا عبودیت و محبت ناطقین
بخصوص مبارکت ذکر میشد و تکلیف همسین بود زیرا حق علیه حکیم پرده برداشته
بود و در بیسی باکی از کبار ناقصین واقع شد صحبت مخالفت ناطقین و کتاب عهد
حضرت رب العالمین را در ضلوت مفتوح نمود که لعل نصیف و بخشی من سوء العواقب
او نمود بانه من ان نظرم بال کف جلال قدم جل جلال الله الاظم خواستند بحسب
عادت فلفی بشری صورت و صیت نامه بکارند و نکاشتند سر کار آثار و احوال
فداه بزرگش فرمودند و مصداق عبود انبیا و مرسلین قرارش دادند و احوال
شهر ایمان بالند شمرند و ذکر شد تنفر الله عن ذلک که حق قوی علم حکیم را بفعل
نفس نسبت دو ذکر نمود فعل فلو نسبت ندادیم بحسب عادت فلفی بشری خواستند
و صیتی فرموده باشند ذکر شد از این وصیت مقصودی جز صورت نداشتند گفت
نداشتند ذکر شد این بنا تا تر اقصه معنی برایش فرمودند الفاعلی است بلا معنی
و قوالی است بلا ارواح گفت ما با نباید این تدقیقات و تحقیقات را نمایم ذکر شد
مکلف نیستیم و یا کلام الله لغو و معطل است گفت رجا دارم از این صحبت صرف نظر
نمایم چه که منجر بکدورت می شود ملاحظه شد میگوید معتقد است و نسبت بحق علم
حکیم میاید فعل لغویر که تا امر و بعقل نسبت ندادند از این قسم خداوند سلب مشاعر و
مدارک ناقصین عهدش را فرموده و یک سفر هم بدعت جناب آقا خسرو
بمان فارسی که جوهر ثبات و استقامت است و فدائی امر الله و میثاق الله و

مؤید بر خدمت و جان فشانی است و سبب نوشتن این قصص و حکایات است
در خدمت حضرات پونه فرستیم و سه روز ماندیم و خدمت چمن خانه و انوار و سایر
آقا خسرو رسیدیم و خط موفور نمودیم و هر یک را بشانی محکم و ثابت و متوسل
به امن مبارکت دید و دانست که شهاب ثاقب اهل شبهاست و راجح شبهاست
یاث و حضرت افغان حاجی میرزا محمود در حیفداه در بعضی نرسیدار کوشیدند
که تاشیر از یزد در خدمتشان مشرف باشم ولی مقصدین نگذاشتند برتر
ایشان بیشتر اصرار فرمودند بیشتر اسباب منع فراموش آوردند بشانیکه حضرت
اغراض و امراض و نفسانیاتشان مطلع شد و بر ثبات و استقامت و
تشبث بذیل اطهر النور انسر و دند و مجمل مخالفت مرکز میثاق الله در انهم
عهد نیز اشراق دانستند و از بعضی با ملا حسینا جهرمی که مشغول و مستقیم بود و بعد
بواسطه خرطومی میدین ناقص رسیدین ناقص شد حرکت بجرم نمودیم و در عیاسی
ولار و مدن و قتراسی بین راه بدر محبت و معرفت ربانی بقوت تأیید شدید
القوی افشانه شد و بعضی اقبال نمودند و ذکر امر الله و ظهور الله در اینجها مشهور
شد و خلق بجنش و حرکت آمدند و بگفتند و بگویند و بخواهند و وارد جهرم شدیم و ابد
احدی متذکره بزرگتر الله و امر الله نبود تشویق و تحریر ملاحظه می نمود و بواسطه
او با بسیاری از احاطم و امراء و اطبایش ملاقات نمود و الله الحمد وله اشکر و
المنة قریب سی نفر نفوس زکیه موقن و ذعن و مطلع و آگاه و قائم شدند و سخا
روز فاینر انگاه داشتند و از الواح مقدسه مبارک که نیز ظهور نور حضرت محکم طور و سنان
مبارک مرجع امر آنچه با فانی و طاسینلی بود سواد نمودند و چون ایمان و ایقان داشتند

بجست ششم در شرق ۳۴۳ نیز عبودیت میثاق است

با عهد و پیمان نردان تو آمد بود لذا بحال ثبوت و رسوخ بر جان فانی مؤید گشتند
سراج امر الله را در آن شهر روشن نمودند و نیز کلمه الله را منصوب و علم میثاق است
بند و مرتفع نمودند و همه سعی و کوشش بهین فلاحین علی بود که چون از بعد نقص او
بروز کرد مبرهن و محقق شد که بد و کوشش و محرکش نفس و هووی و خود رستی
و ریاست بود و الازمال و مستحق بود که حق سبحانه و تعالی او را واکندارد که ناقص
عهد و میثاقش شود و به تمت و عداوت مرجع امرش تمت نماید و بعد از این
نفوس مبارکه که در جرم مؤمن شدند بشانی بر ثبات و استقامت مؤید و موفق
شدند که چون فلاحین علی می رفت و ناقص ناکس مر اجبت نمود و مسلم میباشند
که این نفوس با و اعتماد علی دارند بلکه او چشم و کوشش عقل و ادراک است و چنان
ثبات و قوت و استقامتی بر امر الله بعد از الله موفق و مؤید گشتند که مجال صحبت
و اتقایی شبیه حتی در اهل و اقارب و کسانش هم باونداند و طردش نمودند مجبوراً
بنفاق اظهار توبه و رجوع نمود و را بشس دادند و داخل محافل و مجالس شدند و با
وفاق تعاقبش ظاهر شد و با اظهار ثبات تعاقبش کوشش زد تا بتین کردید و غایب
صدورش کشوف چنان طردش نمودند که اقامت جرم و جلوس در خانه خود شرا
هم ترسید و ناچار راجع بمبئی و بابر هویان و تدبیرس متوجه این است قوت
و قدرت کلمه و عداوت و فردانیت و نفوذ و سرایان و تصرف و نیز امر الله
که با اینکه حبیب است و حیات بخاتشان کردید باین شدت سخت بدانش نهند
که صحیح است نغیب کلاب که راه رسوالت می نماید و لکن اگر کلب خواست
بمزد و بکیر و البته سنگش نیز تند و فانی از جرم بشیر از آمد و بزیارت جواهر لبت

بجست ششم در شرق ۳۴۵ نیز عبودیت میثاق است

و استقامت و تحلیق محبت و عبودیت یعنی حضرات اقصان سدره مبارکه آقا میرزا
آقا و آقا میرزا سید حسین و بخل سعید از جمله شان حضرت آقا میرزا محمد آدی روحی
فدایم و وجودات نورانیه و وجودات قدسیه روحانیه اجاب و کذکات منبج
فصل و دانش و معین علم و پیش فانی میثاق الله حضرت غدلیب روحی
الفدا مشرف و مؤید گشت و چون با حضرت غدلیب صحبت داشت و موا
نمود دانست و دید بصیرت خدا داد و نور رشاد آنچه فانی میجو ابد اظهار
کند از تمکات و توسل بدامن مبارک مرکز میثاق نیز آفاق و حصر تو خد و طبع
بان زجاج لاهوتی حضرتش خوشتر و بیشتر دانسته و القا فرموده اند که کل من علیها
فانی و اکت و وجه باقی بعد فناء الاشیاء و هلاک من فی الارض و السماء حضرت
عبد الجبار اسوا فنده را دانسته و شناخته اند ثم الذین یتو اعلی عهد الله القدم و سخا
علی میثاق العلی العظیم القویم و با کمال استقامت بدامن مبارک متوسل و مشبث اند
لذکات نهایت مسرت حاصل نمود و بدرگاه حضرت احدیت حمد و شکر نمود و ب
دانست که کلمه الله محسین است و بنفها متصرف در عروق و شریان موجودات
و کل فیروز و ذلیل و محتاجند و کلمه مطاعه غنی و عزیز و مؤید عالمین است بدینی
او مبلغ است و او مبین او مظهر القلوب و الارواح است و او منور الافئدة
و الابصار و بحول الله محافل و مجامع تریل آیات و توضیح و شرح نبات و قوت
و قدرت و هیمنه عهد و میثاق مالک ارض و سموات با نور تقدیس و تزیین و ذکر
و ثنا و محبت و صفای و وحدت و وفا پر تو عالم بالا و آینه جنت ابری گردید و از
شیراز مجدداً فتح ارسال و مرسل با طرف نمود و آنچه حضور الله اظهارش را میخواست

به طرفی نکاشت بلکه واضحتر و روشنتر و اجباب نیر زیر و سر و ستان و اطراف
هم جمعی شیراز بودند و بعضی مخصوصا شریف آوردند چه که از ساحت اقدس مرا
نموده و مشام روحانان نجات قدسیه رضوان اقدس را بجان مشتاق است
و بخداوند قوت نماید شید القوی و توفیقات ولی امر جنود نصرت و نظر از هر جوی بجوم
نمود و این جنود مهابم و افواج طلاء اعلی خلق و خوبی و صفات مرضیه حسنه و افعال
اعمال نورانی پسندیده اجاب الله بود که خلق جدید میثاق الله شدند و بر جان عثمانی
بر روح و قوه بدیعه منیه مبعوث و برگزیده شدند و از شیراز در خدمت حضرت
مرفوع متعاریج الی الله سلمان مشهور معروف روحی لثربته الفدا یا اوده شتافت
و از معاشرت و مؤانست این مصباح نورانی بهجت و مسرت لالتحصی یافت چه در
ظاهر عامی اتقی بسیار ساده بود ولی بحقیقت و باطن جوهر پریش و گوش و دوش
بود و مطالب مشکله و مسائل معضله را بدو سه کلمه عامیانه معلوم و مبرهن می نمود و با
نفسانیت بلکه خودی نداشت و قوه تعلق و مداینه ابد او را نبود لذلک خالصین
و مخلصین از اجباب بحقیقت خلوص ارادت بکفرتش داشتند و نفوس که مباحی
آداب بودند مجالست و معاشرتش را میخواستند و می ترسیدند که در مجالس ضایع
کنند معروفست و صدق و واقفست و وقتی جمال قدم جلالت باو میفرمایند در
مجالس بزرگانرا احترام کن و ذکر سوشانرا بمناسبت عرض می کند نهایت شوم غیر
جمال قدم و سرکار آثار بزرگ نمیدانم این نفوس را غلبنه میدانم جمال قدم و روح
الوجود بوده الفند اتم میفرمایند و اصطلاح این وجود و انانی بینا بود که امثال خود
که صاف و ساده بودند (شلیخته) و مبادی آو آبشار را غلبنه میفرمود باقی

در آینه از زیارت و ملاقات جوهر مجرده و اجباب نورانی اطراش عرف
تقدس محبت و استقامت رضوان اقدس را استقام و استمشاق نمود و بجهت
کل را کوه ثبوت در سوخ دید و آیات عبودیت الله الحق در آیات خلوص ارادت
دانست و همه تحقیق حقیقت را دانستند و بحقیقت وسیله نجات و حیات و روح
ساری نافذ در حقایق موجودات و فای عهد و پیمان مالک امکان و اکوان را دانستند
و دون حضرت قیوم بر سر شابد و مشهور را معدوم و لاشی دیدند و محسوسین ظل لوان
میثاق و محتملین زیر سایه شجره انوار اهل جنت ایمی شناختند و بر عبودیت و
محویت و اطاعت و انقیاد و مقام محمود نمودند چنانکه بخداوند همیشه اجبابش
ظاہر غالب بر غافلین و مجتبین بوده اند و همواره مامن اجباب در بد شده فی
سبیل الله بوده اند و از آبا و اجداد بر موافق آسمانی روحانی حضرت افغان و
حضرت افغان اعظم حاجی میرزا محمد تقی روحیفا هم وارد گردید و با اینکه نعم و آلاء
جسمانیه لالتحصی بود ولی نسبت بر روحانیات و نورانیات و رحمانیتشان لایذکر است
و اجباب روحیفا هم که بهر حق چشمشان باز است و کما فی فی و یلیق نور ثبوت و روح
منور و حضرت منیر شعب از اصل قدیم را مرآت جمال قدیم و یتیمی سہمیای
بنده پاسبان اقدس حنی علیم و افق غروب و اشراق نور مبین می شناسند و
بعضی در شبها ت جہنا کتاب الله و چهار ظلمات شسته اند و آنچه گفته میشد کتاب
صامت را کتاب ناطق واجب و امر الله را حافظ و حارسی و مروج لازم
و آیات را مبین و شارح فرض است و نعوذ بان الله اگر مرجع امر الله قوی و غیر علمیم
مطلع بر سر ایجاد و خیر بر حقیقت مبدء و معاد نباشد و نبض عالم و امم را در دست

نداشته باشد و مانند جان در کالبد جهان و جانان متصرف و حکمران نباشد مجتهد
بسیار میشود و اختلاف داخله امر اندر اسباب علت نزاع و جدال قرار میدهد
و بالاخره ناراند و نوراند خوا موش و بگای فراموش و طبعه اطفال بهوش می شود
و شبهه نیست که عقول متفاوتست و مدارک و مشاعر است و بلند و اغراض متنوع و
نفسانیات بسیار خون مطهر حضرت اعلی و هزاران نفوس زکیه مجرده و درجات
و بیات و مشقات و اذیات پنجاه ساله جمال قدم که کنوع و یکت شمس را یکروز و یک
ساعت احدی بل وجود قوه تخلص را نداشت ضایع و بهاء منشور میشود و علاوه علی
ذلت کله نصوص صریحه کتاب قدیس و توضیح و تشریح و تاکید و تصریح کتاب محمد
کل استغفر الله و تتوب الی الله لغو و بیهوده و لغو با الله معطل و مهمل میشود و یک ساعت
و دو ساعت استمدال و شواهد آیات بینات آفاقیه و انفسیه و عقلیه و موعظه و توبت
و مجاهدت باطنی حسن را تسلیم و اذعان می نمودند و در ظاهر صفا رضعتی نمودند و
بنوان آخر ذکر می نمودند جمال قدم جل شاناه الاعظم بسیار نازل فرموده از آیات
این ظهور حضرت مکرر تاویل و باطن و باطن باطن ندارد زمین ظاهرش مقصود است
و حجت است و دستور العمل است و واجب الاتباع است و آیات فارسی بسیار است
و آنچه از آیات عربی است بشانی سهل متنع است که در هزار کلمه عربی انگار نیک نفهم عوام
عربی ندان اقرب است اختیاری فرموده اند و علاوه کتاب لغت موجود است
و عربی دان مشهور ذکر میشود طبیب کتاب طبیبی نویسد و امراض مثلاً صد هزار
سال را علامات و اماراتش را ظاهر ابا هر امر کما من غیر تاویل و باطن معین میفرماید
و علاجش را هم با کمال وضوح مشخص می نماید و هر دو کانی را و هر کجایی را هم که برای

هر دانی و واء است بجمع طلا آتش نشان میدهد بکله شان میدهد در پاراضی انبات
میشود و خوب و بدش را هم فصل میکند و جوهر کثیفی از اتم تعلیم میفرماید و هر نفسی این
کتاب را بخواند معانی الفاظ و عبارات را می فهمد ولی تشخیص مرض و تعیین علاج و ترفیع
ادویه و مقدار استعمالش را در هر شخصی و هر وقتی حکیم حاذق میبزد است و شبهه نیست
حذاقت هم درجات دارد و فوق کل ذی علم علیم است و مستسی میشود حکیم حاذق
کتابی سیمای دانای پنهانی علم و چون طب طب جدید است هر قدر هم حکما حاذق و بصیر
باشند باید و واجب مؤکد است که دستور العمل و تشخیص امراض و علاج را از آن علم
و حد و حدود و لا شریک له بگیرند و البته اگر غفلت کنند در تعلیم طبیب اعظم و نفهم
خود آنها کنند معذب و معاقبت اند چه که خود سرانه معالجه نموده اند و بسبب بلاکت
شده اند و من ایکن نقیما کن ایکن الناس جميعا علاوه بر همه این دلایل برای
مصنف کتاب طب جدید مخصوصاً نفوسی که خود را حکیم حاذق مسلم گمان کرده اند
بتوجه با و و اطاعت او و گرفتن دستور العمل از او تقبی فرموده است که در حجت
آن علم باید جاہل صرف و مطیع بحت و بنده محض باشند همه مقدمات و نتایج را
قبول می نمودند و تصدیق میکردند و بعد با عقل تغییر سلوک حجت کتاب اند را بر آن
قوم می نمودند بشانیکه بجزارت مفاخرت می نمودند که زحمت کشیده ایم تا فهمانیده ایم کتاب
کل را کافیت و اکثری آیات میفهمند و مقصود را تمیزند فانی با طره عاجز و متحیر و
مبهوت که چکند و تکلیفش حسیت اگر بجد بایستد و صریحاً کتاب را با مبتین مخصوص
منصوص حجت و واجب الاتباع کوید چنانکه از قائم نسیم روح المعالین خوانده است
که کتاب و عمرت را برای شما گذاشتم و از یکدیگر جدا می شوند تا ظهور قیامت کبری

ورودیت عرض کور و استقامت نماید بگردت و بجاچ منستی شود و اختلاف
کلی ظاهر خواهد شد و برای ظهور محبت و صفا و الفت و وفا آمده و معاقب و سب و
و اگر چشم پوشی و اغماض کنی و مسافرت نمائی و این فساد عقیده گشت نشد برو
مسافرت و رحمت و ورود و خروجت بیفایده و لغو خواهد شد و علاوه بر این فساد
عقیدت و بطلان طوالت عقیده ثابت میشود و سبب خدالت ثابته عارین هم
شاید بشود لذا سه و چهار شب و روز راحت نداشت و در تکلیف حیرت داشت و
بدرگاه الهی تضرع مینمود و از شدید القوی صلت نصرت و ظفر و طلب توفیق و اصلاح
این حال بد مال اجاب صاف را میخواست و دواهی علاج این مرض مملکت عالم و امام
سؤال می نمود و نه الحمد و نه الفضل و الله علم و مؤید شد که بجزرت افغان اعظم عالم
میرزا محمد تقی روحی لرتبه الفدا بلتی شود و حضرتش را ظهیر و مجیر و مجار و پناه و ناصر
و یاور خود بر دفع و دفع این مرض مملکت و قلع و قمع ریشه این شوک شکوک استعدا
نماید لذا زیارت و حضور شانرا تمنا کرد و تشریف آوردند و مستدلین حسبناکتاب
هم دقیقه از فانی منفصل نیستند و حاضرند چکنم و چگونه در دنیا خوشی خود را بچشم عاقل
انظار کنتم حمایت و الطاف الهی که همیشه در سبکبیر عجز ای فقراء است تا یازده فرمود
و لوح مقدس نبوی از حضرت من اراده اند که با شکار شخصی نازل و قسم یا میفرمایند
که اگر اجاب مانند متمسک بعهد و پیمان را بانی بودند انوار امراتند زمین را بشت
برین می نمود تقدیم نمود زیارت نمودند فرمودند مقصود چیست عرض شد میان اهل با
نفسی هست که سرکار آقا را ولی امر الله و مرکز عهد الله اند فرمودیت عرض شد
این لوح مقدس چه میفرماید اجاب ناخوش و مریض اند عرض شد مرگ

که شناخته شود علاج و مداوایش سهل است و نموده بی چنین است عرض شد حال
باید مرض را تشخیص داد و معین نمود فرمود مرض مشخص و معین و ظاهر و مشهور و محقق است
عرض شد چیست فرمود کتاب را کافی دانسته اند و منصوص کتاب اقدس و کتاب
عهد مقدس را محققا مطلق و صاحب امر و قائم مقام مسالح ندانسته اند و متنی بود
که این مرض مسری مملکت را در بسیاری میدانستم و برای علاج و مداوایش عقب
وقت میباشد و انتظار فرصت و تأیید الهی را داشتم و حال وقت محتوم رسیده است
و اگر سکوت کنم مواخذ و معاقب و مسؤل و محذوب هستم و فرصت صحبت با خیرین ندانم قاصدا
ربانی اعظم و روح القدس در سانشان ناطق و فرمودند اصل این کلمه حسبناکتاب
شبهه خلیفه ثانی است که باین شبهه حق من گنت مولاه علی مولاه را غضب کردند و
عزت را از کتاب فصل نمودند و سیدی شباب اهل اجتهت یکی را منزول و مخدول نمودند
و یکی را مظلوما شهید نمودند و باین شبهه الله بی اسیر و در بدر و گوشه نشین شدند و
باین شبهه حقیقت و روحانیت اسلام مستور شد و باین شبهه حقیقت مجاز و معاینه
الفاظ و کوه صدف و اسلام جسم بی روح شد و نورانیت اسلام تبدیل بظلمت گردید
و کذک و کذک باین شبهه حضرت اعلی روح العالمین لرشحات و الهی القذات
هزار تیر شد و باین شبهه جمال قدیس الهی روح من فی سراق البقا مظلومیه الفدا انوار
بلا یای لا تخصی که از تحمل یک نوعش یک دقیقه من فی الانشاء عاجزند تحمل نموده و باین
شبهه هزاران نفوس زکیمه شهید شدند و باین شبهه خانه با خراب و اموال غارت و طفلان
و نسوان اسیر شدند بذریعه فتن و فساد ای امم عالم این کلمه و این شبهه بود و باین
شبهه جمع آیات قرآنی و احادیث مرویه را از موضوع و مقصودش بیرون بردند و

تحریف نمودند باین شبهه علت بعثت نبی است مستور ماند و اعجاز قرآن از چه راه است
 ندانستند باین شبهه معنی مجزوه و خارق عادت را باز نیامی مگر کیر اده معرکه است
 در اویش دانستند باین شبهه حشر و نشر و فقر و صراط و میزان و جنت و نار و شهر
 ساعت و قیامت و رجعت و ظهور و طوفان و صور و نقر و ناقور و تمام مسایل دینی
 که سبب قوت روحانیه و قوایم شریعت است و عقلانی روحانی است صورت
 و جسمانی دانستند و معنی رسالت خاتم النبیین رحمة للعالمین را نمودند بانه غضب
 الله دشمنی و در ماندگی و کفر ندکی فهمیدند و محلا موضوع اسلام و بهیئت مسلمانین لمن و سب
 و تبری و پزیری بین خود مسلمین شد از یکدیگر این است که در حدیث صحیح وارد
 یوم ظهور آن دو جنبه را از جنب روحیه منوره حضرت رسول اکرم پیرون میاید
 و ترو تازه است بد زنت خشک می بندند درخت سبز و خرم میشود ام میفرمایند
 دوستان ایند و یکطرف بیستند و دوستانشان میگویند تا حال که جنبه شان از ترو
 تازه و درخت را از بس تنشان سبز و خرم ندیده بودیم دوستان بودیم حال ظهور
 اولی چه که دو مجزوه هم دیده ایم و یکطرف میایستند بعد سلطان ظهور و مالک یوم
 نشوران دو درخت و دو جنبه را با تشریف از آن ام میفرمایند و معنی معقول و مشهود
 درخت حسب کتاب الله بود که در قلوب غیر صافی غرس شد و درخت دیگر غرس
 نفسانیت که سبب ظهور این کلمه بود و کذلت دو جنبه فاعل و متفعل غریب مخالفت
 و مباہلت اولاد آیین و شریعت حضرت محمدر طور و حقیقت نور سبب و لعن و
 تبری و پزیری از نفسی با سیم نبود ثانیاً استوای عرش رحمن بین اهل صفت
 و جماعت بود و دوستان میخوانند بعبه بوسی و طواف و زیارت مشرف شوند

مخض حفظ و راحت و آمائش ذکر شود زلف نمودند تا ان الامور مرمهونه باوقائها و کل
 زبان پستاندک بعضی بخردان سبک مغزان آنها را ترو تازه و آن و در شجره نفسی
 و مشبهاترا سبز و خرم توهم نمودند و امروز روز آرایش و امتحان است و
 روز محک و قناتان و روز فصل و تیر ثابت بر عهد و پیمان بزدانست و ناس
 خاکس علی عقوبه و روز آتش زون و ازین و بیخ در آوردن این شجره ملعونه در کافران
 و غار ریس آن است این است که نیز در حدیث صحیح آخر مرویست در قیامت کتاب
 اولین و آخرین را بر او ثابت میکنند چنانکه ثابت و مبرهن و محقق و مشهور شد که جمیع
 وفاد و نزاع و قتالی که از صدر اسلام و خونریزیهاییکه شده است و اسلام بین ملل و دول
 عالم حشری و درنده و جاهل مشهور شده است از این کلمه است و با جمله کتاب بلاستین
 بایه اختلاف و نزاع و تفریق و تشیت است و کلمه وحدانیت و حقیقت فردانیت
 بکثرات نفسانیات و ظلمات شهوت و غلبه شبهات تبدیل میشود و بالآخره محو
 و نابود میگردد این است که بعد از حضرت رسول روح العالمین فداء قرآن را سبب
 و علت ظهور نفسانیات بین خود مسلمین شده ار دادند و بعد از حضرت رسول و انزوا
 ال یتول ندای سبب لاصحی شد و مجتهد و مستنبط احکام لانهایه در نبج البلاغه از امیر
 المؤمنین است که میفرماید اذ اتد علی احدیهم القضیه فیکلم فیها برایه ثم ترد به القضیه
 بعینها علی الاخر حکم فیها برایه بغیر ما حکم به الاول ثم ترد به انین القضیه بین علی الامام الذی
 استقصاهم فصبوا آرائهم جمیعاً و الهم واحد و یتیم واحد و کتابهم واحد انما مرهم الله
 با اختلاف فاعوا ام نهام عنه فصوص الام انزل الله دیناً تا و تقصیر الرسول عن تبلیغه الی
 آخر الحدیث که مضمونش این است که وقتی که وارد میشود بر یکی از فقها و علماء مسئله

حکم میکند در آن سلسله برای خودش پس وارد میشود و همین سلسله بعینها برود بگری و حکم
حق کند برای خودش غیر از آنکه حکم کرد اول پس این دو حکم مخالف با هم میزنند و در نتیجه
اجازه داده است آن دور پس هر دو را تصدیق می کند و صحیح میگوید و حال
اینکه خدا ایشان یکی است و پیغمبرشان یکی است و کتابشان یکی است لیکن
فرموده است خدا ایشان را باختلاف پس اطاعت کرده اند یا ایشان از
اختلاف فرموده است پس عصیان نموده اند یا خدا دین را تمام فرستاده است
و حضرت رسول در تبلیغش قصور و تقصیر فرموده اند و حال اینکه میفرماید چیزی را در کتاب
باقی نگذاشته ایم که نازل فرموده باشیم و همچنین میفرماید هیچ تر خشکی نیست مگر
در کتاب مبین است و بشانی مذاهب مستنوع و متعدد و متکثر و مختلف شد که
بخی عباسی بجهت حفظ خلافت و سلطنت خود بزحمات و قوه جبریه مذاهب را در چاه
مذهب حصر نمودند و محلا اسلام حصر در احکام جهانیه و ریاست مجتهدین و تکفیر و تعین
یکدیگر شد این قصه در اینموقع شیرین است و شاید صادق این است حاجی ملا
گنی واقای سید صادق سنک لاجی از علمای اعلم مسلم طهران حاجی ملا علی و مینر و ملا
عام اورا آقا سید کاظم اسم گذاشت و معاشرتش را کفر و الحاد می پنداشت و آقا
سید صادق اورا ملا عمر می گفت و مراد دین اورا از جنس بشر و صاحب بصیرت است
و کذکب یکی عنال را پاک و دیگری ناپاک قومی میداد یکی از اهل بهادر کرده بود
جامل را بر عالم کجی و ایرادی نیست مقلد است و باید مجتهد را اطاعت کند و ما هر دو
مجتهد جامع الشرائط میدانیم باید اورا سید کاظم و اورا ملا عمر بدانیم و مقلدین
طرفین را بنحس زیر مقلدین آنکه عنال را پاک و آنکه ناپاک میدانند با یکدیگر می شناسند

و کذکب از روسای حاجی محمد کویچا پنهان شنیده شد که بعد از ظهور حضرت شیخ احمد حصار
از صد سال قبل آنچه عقد و نکاح واقع شده است که عاقدش علمای غیر شیخیه بوده است
بجدا اینها میسریم از اظهار این گفتار و کردار جاهلان و حشیانه و ابدانند که وقت
نیستند که خود و آباد خود را چه نسبت میدهند مقصود این است که این همه کوری و کوری
و توحش و جاهلی مبداء و معادش در بنا کتاب آمده است چنانکه اگر از روحانیات و
اخلاق انسانی نفسی ذکر می نمود اورا تکفیر می نمودند و ریختن خونش را حلال میدانستند
و قبل از ظهور مبارک حضرت اعلی او را طبعی و لایذیب و صوفی می گفتند و میگفتند
و بعد از ظهور بابی و این ایام بهائی سبحان الله اگر شخصی عباسی شیخی یا لباس عربی و یا
زیر جامه سفید می پوشید اورا تکفیر و تندی می نمودند و اگر کفش آرسی پامی نمودند
و من تشبیه بقوم فنو منهم می نمودند حتی اگر نفسی دستش را بعد از نماز و شام با صابون
می شست اورا لایذیب و بیای و بهائی و غیره می گفتند از پیران سالخورده سوال
نمایند تا صدق این عرایض محقق شود زیرا این ایام انوار ظهور چشمه را اولونافله مینامند
نموده و فضل این امر یک هزار مشاعر و مدارک را ترقی داده و عادات عقیده و عقاید
فاسده و بیبیه بسیارش فراموش گشته و همه این فساد عقیدت و طوبیت از آن کلمه
ملعون بود یاری راجع به پیمان روح القدس حضرت افغان شویم که نتیجه گرفتند که اهل بهائی
باید حضرت من اراده اند را در ساحت قدسش معدوم دانند و پیرا عدی اعتبار
و انکال نداشته باشند حضرتش و حضرتش را مالک امر الله و مبین آیات الله و شارح
کتاب الله و مفسر نجات الله و مروج دین الله و رافع اعلام کلمه الله بدانند و بشناسند
و کتاب ناطق و مرجع مخلق و قائم مقام حق و مولی العالمین و ظمیر و مجیر عالمین

تسفر
زنا بوده
است

خوانند و بر بندگی و اطاعت و انقیاد و شش کمر اجکم بندند و درون حضرت
و حید فریدش را فقیر و محتاج باو بحقیقت دانند و کل را حاظمی و عاصی و جال
شمارند این است صحتشان این است و دواى دردشان این است علاج مرضشان
این است دریاى اعظم شفای عاجل جمیع دردشان این است رسیدن سستی
دینا و آخرتشان این است روضه نشانی در محضر اقدس جلال اهی این است
مقتضای طیبس جاذب توفیق و تابدیشان این است راه تبلیغ و نصرشان این است
سر بایه پیشرفت امرشان این است علم نصرشان این است سراج هدایتشان
این است عزت و سعادت و عتقا و ثروت و نعمت و موهبت و نیادت
و بزرگواری و مایه بیکو کاری و بقای اهم و ذکرشان و کتاب اقدس را
خواستند و از اولش چند آیه تا ان الذین تقضوا عهد الله فی اوامره و تلصوا
علی ما عفاهم امر فرمودند تلاوت نمایند و تشریح و توضیح فرمودند که من تقبل
احد بما دون الاخر مصداقش فرع مشعب از اصل قدیم است و بعد از آنکه
متابعت نمودن احکام فروعیه نقض و کف است توجه و توسل نمودن لمبرج
منصوص مخصوص حقیقت شرک و اتحاد است و بر اثبات تنفی نقض عهد مالک ایجاد
و کذک از یک آیه و دوایه قبل از اذاعیض بحر الوصال که یا اهل السماء تسکوا
بحبل العبودیة لله الحق است الی طوبی لمن عرف مراد الله را خوانند و تفسیر و
تحقیق و تبیین فرمودند که کل اهل بهامو رتبتک بحبل عبودیت اند و متوجه الی
الله و اذاعیض بحر الوصال میکنند و کجی مقام توجه نمایند میفرمایند الی
من اراده الله و در کتاب عهد مقدس نقل فرموده اند که مقصود از این آیه

ببارک که غصن اعظم است تفسیر اور ان مقام با حضرتش شریک نفرمودند و چنانکه
حق منبع و عدله لا شریک له است شرح مشعب از اصل قدیش و عدله لا شریک له
اصل قدیم فرموده اند اصل حدیث و جدید نفرمودند و توضیح و تشریح فرمودند که
حریتی که مقصود حضرت مقصود است محبت و اطاعت و انقیاد و توجه و توسل
خالص ظاهر است بمرکز میثاق الله و حریتی که مبدء او معاد و اصل و فرع جمیع
فساد و فتنی روحانیات و جسمانیات است آزادی و توجه ند اشتن بمرکز و احد
علیم حکیم قوی قدیر است و منتهی فرموده اند آیات مذکور در کتاب اقدس را
بطوبی لمن عزت مراد الله مجلا از صبح تا ظهر بلکه الی عصر سبیل بیان حقیقت کشف
مطالب همه جاری بود و الله الحمد لله المشتملین و کوشها شنوا و قلوب مسرور
و صدور مشرح و انوار تقییس ثبوت و رسوخ و جوه النورانی و قلوب را رحمانی
ربانی فرمود و کل بیکد الی یکجان بحقیقت و وجدان توجه و توسل بمرکز میثاق الله را
نعمت و محبت و موهبت دنیا و آخرت و ملک و ملکوت دانستند و تسکون شبهه
حسبنا کتاب الله را از قلوب و عقول برآوردند و سوختند و بجایش حصر بصر و
نظر و توجه بحضرت مولی الوری را بتأیید و توفیق شدید القوی کاشتند و خوب و واضح و
مبهرین شد که نفسی غرض و مرضی ندانسته است سوائی تدقیق و تحقیق مطالبی که بصر و
بصیرت را از مشاهده انوار حقیقت منع می نماید و آن حضرتشان بحبل تجارشان شریک
نبردند و بکار دیگری نپرداختند و خورده خورده جمعیت زیادند جمیع را برای صف
نهار نگاه داشتند و موافق و نغمای آسمانی روحانی و موافق و آلاء زمینی بیانی
توام شد و عهد عظیم در روز فر نوروز جشن بر طرب و نصرت عظمائی شد

بشاید عرف تقدیس رضوان ایمیة مشاهیر و ماغمار معطر و سنگ تسبیح و تقدیس
بسماع اهل صوامع لاهوت رسید و در حالی که جالس و ساکن و ساکت بودند
مشهور و مرمی بود که در پروازید و در غم و آواز و با محب و مقصودشان در راز
و نیاز هر قدر ستایش آن مبارک یوم را نمایم ستایش ثانی از شنویش را نموده ام
و اظهار جزئی از سرانتهای خویش را نموده ام که بصر فضل من دون لیاقت و
استعداد و قابلیت تضرعهایش با جابت مؤید و سرافراز شد و بصدرت مقابل
مشول مرحوش نصرت و اعانت فرمود و کلا و طرأ احباب روحیة حقیقت
و هویت و کینه نشان دانستند کتاب بلا مبین و احد بصیر حکیم بایه اختلاف و بیعت
و تفریق است چنانکه اختلافات جمیع اعم عالم از اختلاف فهم کتابشان است و
کتاب صامت است و کتاب ناطق واجب و کتاب ناطق واقع اختلاف است
و دافع اعتساف و جاذب اعتساف است و جالب اهزاب متفرقه متنوعه تشنه
تباینه است بر سبها و احد و روح واحد و اتحاد حقیقی روحی و کتاب ناطق و داعی
الی الله و جامع انعام افتخار شده گرسنه تشنه سچاره آواره فرغ شعب از اصل
قدیم سر کار آقایی عین اعظمند و همه این توفیقات و تائیدات توفیقات و تائیدات
حضرت حاجی افغان اعظم روحی لرتبه الفدا و بعد از آن محفل مبارک جمیع محافل پیش
قوت و قدرت مرکز عهد و پیمان مهتر بود و حقیقت نطق جدید و بعث بدیع شدند و
بر جان فشانی مؤید گشتند و از یز و اذن مرخصی خواست و اردستان آمد و ایامی را
اقامت نمود و آنچه زان نهورش را آرزو داشت امان و جودات قدسیه کمال
وضوح مشاهد و یافتنی کل لغت اعلیه و بصیرت حقیقیه الحمد لله خستمان باز و بدین

مبارک متوسل و دون مضرتش را در راحت قدسش معدوم و لاشی می دانستند
و چون اکثر بل همیشه انعامی احمی بودند لذا مؤید بر بصیرت خدا داد بودند و استدلال
میفرمودند که هرگز یشاق نیز آفاق مظهر کلمه مبارکه لا اله الا الله هستند و مطلع و شرف
اشانند و در لوح سیمان جمال رحمان فرموده اند چون مظهر این کلمه نظر بکلماتی با لفظ
لا اله که کلمه نفی است بر الا الله که کلمه اثبات است مقدم ذکر فرموده از این جهت
همواره مشارق انوار رب محترم که کلمات اثبات بودند مغلوب و مقهور مجاز بر
حسب ظاهر که کلمات نفی اند بودند در این ظهور محلی طور کلمه نفی را از اول اثبات
برداشتیم و در کتاب اقدس بعد از غرض بحر وصال مظهر اثبات را معین مشخص
فرموده اند و مقدم داشته اند بقوله تعالی تو جهو الی من اراده الله الذی اشعب
من هذا الاصل القدیم و بعد طالبین حریت و آزادی را ذکر فرموده اند و در توضیح
فرموده اند پس طالبین حریت مظاهر کلمات لا اله و محال نفی خواهند بود و در
طلوع و اشراق مرکز یشاق که مشرق الا الله و مطلع اثبات است ناقضین عهد
و یشانند و کذکات در الواح قدسیه رب العالمین بسیار زیارت شده است
که بعد غیبت شمس و غروب آفتاب طیور لیل حرکت آیند و یقین ناعق مرتفع شود
و در بانات مبارکه مرکز عهد است که حرکت طیور لیل و ارتفاع یقین ناعق تزد
بس این طیور لیلیه و نفاق مظاهر نفاقیه نیستند مگر ناقضین که کلمات نفی مؤخر و کلمه
اثبات و مغلوب و مقهور مظهر الا الله هستند و چون ما با عامی و ساده هستیم و از
تواریخ قبل و علم و استدلال بی بهره و نصیب بیگانه ایمانی متقامتی خود را
دانسته ایم که اعلان کنیم و با طرف بفرستیم که نفسی بطرف اردستان از مبلغین

هر قدر مشهور و معروف باشد نیاید که باذن مخصوص منصوص حضرت و آلی امر الله
که البته راه منیدیم و سبب که درت میشود و نوشتند و کل امضا و مهر کردند
و هر جانی فرستادند روحی لهم الفدا ملاحظه صفای قلب و نورانیت فواد و قوت
ثبات و استقامت و علو توسل و توجه و سمو ایمان و ایقان را سر مایند روحی
و فوادى للذین ریا هم الفدا که حضرت آقا میرزا عبدالحسین است که دنیا و آخرت
و وطن و مال و ثروت و راحت و عزت و نعمت را فدای میثاق الله نمود و غیرت
و وحدت و ایسیری و کفر قاری و شدت و بلا ساخت و در خدمت حضرت آقا
میرزا اسد الله مازندرانى بسیر بلاد و تبلیغ امر مالک ایجا و چون جسم و جان حرکت
فرمودند و برات حبس شدند و صدمت لانا یته تحمل فرمودند و حکم قتلشان را
همه بغیر ما انزل الله دادند و نفسی امید نجات و حیانتشان را تصور نمى نمود آری بود
محمد و دره قویته قاهره بخانتشان داد و نفسی حتی خودشان هم ندانستند اسباب
چه بود و علت که و بفضل الله و الطافه آمدند در مصر لطواف حرم ربانی مشرف شدند
و بخلعت ناموریت انتشار کلمه الله دهند و سیستان توجه نمودند و حال تخریر برادران
مملکت و اسعه بخدمت و فداکاری با جنود و اعمال حسنه و افعال مرضیه و خلاق مکتوبیه
رحمانیه بفتح ممالک قلوب و تصرف مداین و حصان اشده نفوس از ذکر ما
سوی الله مشغول و مؤیدند روحی لها الفدا که فارس میدان ثبات و استقامتند
و چنانکه آقا میرزا عبدالحسین کانتشانی مؤیدند اخوین شان حضرتین آقا میرزا آقا
و آقا میرزا احمدی و حضرت آقا میرزا شهاب نهال رضوان حضرت فتح اعظم
روحی فدایم در اردستان مؤیدند و صفهان و طهران هر جا تشریف دارند

در کمال استقامت و شجاعت و قوت قلب بالشکر جمل و سیاه ضلالت متقابل
می نمایند و بر نصرت امر الله و وحدت اجبا الله مشغول و مؤیدند بخنی فتوای قتل آقا
میرزا آقا را داد و خوش را بر مسلمانان حلال و مالش را مباح نمود در حالتی که باید از
خاک و صفهان که محل حکومت است فرار کند آن مؤید من عند الله و قوی القلب
بفضل الله با صفهان آمد در نهایت جرات و جلالت حرکت نمود و معاشرت فرمود
با بخنی قوت و استقامتش را خبر دادند تقیمی خائف و مضطرب شد که آیامی در سیر
مراغه حتی مسجد و نماز جماعت را ترک و در خانه نشست و در خانه را بست و بالاخره توبه
از قبل حال آقا میرزا آقا اشتباه شده بوده بر قتلش قوی و ادیم حمد خدا را واضح شد
که مسلم ممکن است واحدی نباید متعرض او شود و بوطن خود مراجعت کند و برای آقا
میرزا آقا فرستاد که بی زما دینی ز تو رود مرن و آن شجاع و دل داده جان باختند
الله حکم ثانی او را گرفت و عمتنا نمود و بار دستان مراجعت نمود و این سبب بر کوا
انوار و اسرار حضرت آقا میرزا رفیعاً هستند و حضرت شهاب که شهاب ثاقب هر
تس نزل ناقص از خدا بخبری است سر و نور حضرت فتح اعظم است و از آنجا صفت
برخوان نعمت حضرت خان و حضرت اجباب و حضرتین حاجی میرزا محمد صادق و
آقا میرزا عبدالحسین نخلین حضرت محبوب الشهداء روحی لترتبه و له الفدا و اوردند
و حضرت اهل حق که خلق جدید یوم الله بودند جمعیت داشتند و بغائی حرمت مخصوصی
لذک است حکمت منزل حضرت والد و شد و بر حسب عادت سفرهای قبل شب دوم
بزیارات تربت فداییان امر الله حضرتین سلطان الشهداء و محبوب الشهداء روحی
لمفضیله و اشرف شد و اجباب چون غیث باطلن باریدند جمعیت شدند

نسبت بسیار بدان کم است و سرش کما هو مجهولست چنانکه اجباب شیراز که مومن
و مشرق طلوع حضرت اعلی است و مازندران و نور که وطن و موطنی قدم و مشرق بود
حضرت حتی لایزال است نیز نسبت بمدرن و بلاد اخری جمعیت ندانند ولی بحقیقت
سعدیه و سه مملکت و جوه نورانیه و احد کالف دار و حضرت مسیح روح الامین
فداه فرموده پیش پیغمبری در وطن خود قدر ندارد و این جسم کی از فضایل و خصایص
ظهور نور حضرت مکتوم طور و بیشتر طلوع حضرت احدیث جمال علی اعلی است که جمیع اخبار
شهادت بر بزرگواریشان در جمیع شعون دادند حتی از دو سه نفر از اهل علم شنیدند که
میفرمود هر کس خدمت بهاء الله نرسیده انسان ندیده و ادراک معنی انسانیت
در جمیع کمالات و فضائل عالم انسانیه اول شخص عالم بود حیف و صدحیف الی آخر
تو بجاته و البته قوت و نفوذ حضرت شدید القوی این سه بدینه را یک مرتبه فروخته
خواهد فرمود و فوران تار و نور محبت الله و معرفت الله و امداد ولی امر وثبات و
استقامت اجبابش جمیع حجات راحی سوزاند و قلوب را روشن میفرماید لامر
مربونه باوقایعها و کذلک اجباب بخت آباد که لوفند و جواهر ثبوت و خلوص و در
مقائش ذکرشان شد و دوستان زواره و اوستان که مصباح عبودیت و
محبت اند و قوت توجه و توسلشان عرفش شد و سته و سته تشریف آوردند و از
زیارتشان خطه موفور نمودیم و از اصغیان بقصر و از کان که از توابع و شش
فرسخی کاشان است آمد و نفوس را سینه این و دقریه که مشهور باسم آمدند
در جمیع اطراف و موصوف باستقامت نزد علماء و امر این زیارت نمود و از وجود
نصرت نعیم یافت و میر یک سراج محبت و عبودیت و انجذاب و حرارت دید و

وار و کاشان شده بمنزل جناب آقا غلامعلی و الدجناب آقا مهدی خادم روضه مبارکه
روح القدس پاسبان و روح الامین جار و بکش و کبانش نازل شد و از قبل
حال اجباب کاشان و اطرافش و شیرینی بیان جناب آقا غلامعلی بهر جانی بناسبتی
ذکر شد و محافل و مجامع بعبت و مسرت و حمد و شکر حضرت من اراده الله که حقیقت
حمد حضرت مقصود و مالک غیب و شهود است متعدد و متصل شد و اجباب اسلام
و کلمی و زردشتی و نصاری بشانی متحد و یکی بودند که تپه و تفصیلشان بدون معرفت ممکن
مانند آب و کلاب ممتزج و چون ارواح متحد مشاهده شدند و اجباب نوشن آباد و جوشقان
و فتح آباد و نواحی تشریف آوردند و مدایر سبحان ربنا الاهی و البنان آسمان سنان
و بخت این وجود متحده نورانیه در هر محفل نفوسی از طالبین حقیقت از سه ملت حاضر و کثر
مطلبن و موقن و بعضی محبت و فاضع خارج میشدند و با اینکه نقض ناقضین با سائهم مستور بود
از کاشان بعد تمی صحبت و بیان و تقدیم مقدمات می شد که اجباب تصریح می نمودند
با سائشان که اگر حجاب و رین و طائفین و سلفین و اعصان در توجبه ادنی قوت نمایند و در
تثبت بذیل اطهر انور جزئی تصور کل محمود نابودند و ناقض و ناکنند قسم بتراب ایشان اقدس
که از زیارت بعضی و انجذابشان در کاشان و قبل از کاشان بر استقامت فانی اقرب
و ملکوت قدرت و قوت و نفوذ سلطنت مرکز پیمان بر چشم ظاهر مشاهده نمود فانی آمده است
ایشانرا گرم و منجذب و مستقیم نماید از زیارت و اطهار و جدایان ایشان و حسن اعمال و فعل
و فصاحت و بلاغت بیان و طلاق لسانشان و شدت تشنگان به امن مبارک و حصر
توجهشان فانی منجذب و منصعق شد و سجده شکر نمود و قوت و تصرف و نفوذ کلمه مرکز
یتاق را یک هزار آنچه میدانست از این نفوس بجا هر عوام امتی دید و بعد از اقامت

ایامی و رفتن باطراف در خدمت آقا غلامعلی و زیارت کنوزاریه و تالی بحر
 احدیه بقم آیدیم در ایام اشراق اجاب قم باخوین ندافین نهرین جارین و انحال
 در طفال و کسانشان بودند روحی لیسم الفدار و بعد از زیارت بیانات مبارک
 حضرت من اراده الله حضرت مرفوع آقا عبد الرزاق تبریزی و جمعی از تجار تبریز
 و آقا محمد صادق تبریزی و آقا علی اکبر مهدی و بسیاری دیگر موفق بر اقبال
 و ایقان شدند و مشتمل و منجذب و مستقیم و ناطق و قائم و سبب اقبال بسیار
 گشتند و این جواهر مجروده اصلا شیخی بودند و ابتدا اجاب زر دشتی فارسی
 با حضرات بناسبت تجارت صحبت می کنند و الواح مبارک مشرق عبودیت
 زیارت می نمایند و شیفه و فرقیه بیانات مبارک می شوند و بعد فانی چند
 مجلس خدمتشان رسید و از بیانات سیدین سیدین مبشرین حضرت اعلی برایشان
 تلاوت نمود و جناب آقا غلامعلی و فارسیها استقامت فرمودند تا بجا آمد طلق
 جدید و بعثت حمید و فدائی امر الله شدند و قائم و جان فشان ولی ریش سفید وقت
 تدلیس ایلی جالی پیر کثرت حضرات را فریفته خودش نموده و اعتماد کلی با او دارند
 و فانی چون بیدینی و تدلیس و جیل و جب مفرط او را بریاست کلیه میدانست
 لذا میدانست که در این امتحان عهد و پیمان خواهد فتاد و غیبت اندهم و اضیاطا
 او را رونماید و یا غیبت کند و کلیه میخوانم حضرات بهتعامی متصاعد شوند که حق را بحق
 و طهورات ظاهره از حق بشناسند و مخلوق بکلمه الهیه را میزان مره رب البریه
 قرار دهند هر چه گفته شود جواب میدهند آقا جمال مجیز است لذا عنوان نمودند و نسبت به امر الله
 بدانید و مطمئن شوید و یقین کنید که این توجیه و اعتماد و احوال خود را از علمای شیخیه با کثرت

ارادت و محبت برداشتی چشم پوشیدید و امر الله را با مراند و ظهور ظاهره اش
 شناختید و عارف شدید و یقین همین داشتید و دیدید آن نفوس را که واسطه وسیله
 بین خود و حق جل جلاله دانسته و کمان نموده بودند بایه اجتاب و اریاب نشنا
 شده بودند و مظاهره جمال و سفیان و شیطان بودند فرمود علی چنین است
 عرض شد حال هم چنین است فرمود صبح است عرض شد آیا کمان و تصور می نماید
 در ملک و ملکوت نفسی با ادنی شانی از شتون کالیه لانهایته لهای حضرت من اراده
 الله بتواند مقابلی نماید فرمود استغفر الله محال و محتسب است و ما از زیارت
 بیانات مبارک و الواح قدسه حضرت شان موقن شدیم و بالو بیت حتی لایزال
 بمثال جمال قدم ندمین و مطمئن گشتیم عرض شد علاوه علی ذلک جمیع الواح قدسیه
 و صریح کتاب اقدس و توضیح و تاکید و تشریح کتاب عهد مقدس هم کل را بدون
 شرط امر توجیه فرموده است فرمودند صبح است ما در غیب و شهود توجیه و توستی
 و قبله و مجاور و پناهی جز این وجود مبارک اطهر نور نداردیم منتی این مرد ریش
 سفید پیر که پایش لب کور است بیغرض و مرض مید اینم ذکر خنده بزکوار می او
 و لهیت و حسن ظن شما معلوم و واضح است مقصود تشریح مسئله و توضیح مطلبی است
 که اس اساس دین است آیا دون جمال اقدس ابی را معصوم میدانند فرمود علی
 حضرت من اراده الله عرض شد عصمت جمال قدم ذاتی است و عصمت من اراده
 الله موهوبه فرمود اینها عرفان باقی است دستر نمودن حقیقت است رقی
 الزجاج و رقت الخمره فتنابها و تشاکل الامر: کما نأخر و لا قدح بهما نأقدح و لا
 خمر یعنی لطیف و رقیق شد کاسیس و لطیف و رقیق شد شراب پس شبیه شدند

بیکدیگر و مشکل شد امر عینسی فصل و نیز پس کویا خمر است و قدح نیت و کویا قدح است
 و خمر نیت و این مقامی است که از اشاره و فصل و وصل مقدس است ذکر شد خود
 میفرمایند بنده ام منمود صبح است ما هم بحقیقت موقن و ندعینم که بنده است و
 در آنساعت اقدس منع فانی و معدوم بخت بات صرف ولی همین طور که عاجزیم
 از ادراک الوهیت فضال قدیم بچنین عاجزیم از احساس و دانستن عبودیت و
 بنده بودن فرع تشعب از اصل قدیم بر بسجیک محیط نیستیم تا بدانیم و نفهمیم حق متعالی
 چگونه حق است استغفر الله و مرکز میثاق الله چه قسم بنده است همین قسم که
 عجز خود و جمیع عالم را نسبت بهر شانی از شئون حق دیدیم همین قسم عجز خود و جمیع عالم
 نسبت بهر شانی از شئون مرکز میثاق الله دیدیم ذکر شد از تحقیق این مسئله حال
 میگذریم و بجز برادر عالم وجود جز حق منبع و ولی عهدش معصوم میدانند فرمود
 معنی عصمت چیست عرض شد معانی لا تخصی دارد و در هر مقامی معنی مخصوصی دارد
 مثلا نفسی مقبل الی الله است و از نواهی کلی یعنی اجتناب ندارد و با و امر بجا
 یلیق متمسک نه ولی هرگز بر قلبش خور نتموده است که استغفر الله و توب الی
 الله شاید این حق نباشد این شخص در این مقام معصوم است که حق تعالی او را
 حفظ فرموده از شک و ریب این اونی زنبه عصمت است فرمود صبح است عن
 شد حال در صد و توضیح معنی عصمت نیستیم قبل عرض شد از تحقیق این مسئله حال صرف
 نظر میسایم محقق و مبرهن است که کل خلیقم و در رتبه امکان و بشریم و نادان
 و غاطی و مذنب این النفس الامارة بالسوء الا ما رحم ربی و بود نهایت زب
 دویع و متمسک بجل او امر و مجتنب از نواهی چون معصوم نیت ممکن است در

هم مسئله از مسائل الهیه تشریحی یا تکوینی اشتباه کند و خطا نماید فرمود و نسیم مقصود
 چلیت باید بغیر از مرکز وحدانیت و فردانیت بتفسی اعتماد و اتکال نداشت زیرا
 در رتبه امکان خطا و حسیض حمل و هوامی واقع است و کذلت ذکر شرح آیه مبارکه
 ما کذب الفواد ما رای شد و فانی بناستی ذکر نمود نفسی را ندیده اید و نمی شناسید
 و در اول ملاقات آثار غرور و نخوت و تکبر و فرعونیت از او مشاهده میسایم و
 آن شخص مشهور و موصوف بخصوع و خشوع و محبت و فناء و محویت است بعد که شناسید
 چه تصور خواهید نمود و بچنین نفسی را ندیده اید و نمی شناسید اول مرتبه نیک ملاقات
 بنمایید او را خوب و متخلق با خلاق ملکوتیه ملاحظه میفرماید و مشهور و معروف بپیری
 و لایذی است چون شناسید چه تصویری نمایند نسبت خطا را که میساید خدا
 رحمتش کند و لو محذور و مجرم است و در قطب جهان فی مقصد صدق ظل سدره طیاء
 مشهور و تنعم است حضرتش فرمود هر دو این دو شان را خود دیده ام اولاً قبل از
 اقبال هر یک اهل بهار را هر جا میدیدم اول مرتبه شناخته و ندانسته که کسیت نور
 محبت و عرف خلوص ارادت و صداقت و ایمان از او میدیدم و بعد که معلوم
 میشد بهائی است این حال را از او دام تدلیس یقین می نمودم و اشتباه خوب بینی
 بخود نسبت میدادم و کذلت در خلوت اظهار داشت اول دفعه نیکه زیارت
 جناب آقا جمال رفتم و قبل خدمتشان مشرف شده بودم آثار کبر و نفرو دیت و
 فرعونیت از او دیدم و چون در الواح مقدسه نیت اسم الله الجمال بعد زیارت نموده
 بود لندای نفسی دید خود را اظهار ندانستم و بین خود و بین الله توبه نمودم و نسبت بپیری
 بگذردت و غبار قلب خود دادم و حال حقیقت را بگو و تر کن عرض شد معرفت

بنده شناس حق است و دیده و رد و قبول احدی الی الله مقبول نیست تا امری را
حق سبحانه و تعالی کشف و ظاهر نفرموده هر نفسی خلافتش را اظهار کند بغیر ما انزل الله
تکلم نموده و از صراط مستقیم منحرف شده همین قدر بداند که دون حق بیخ خلق است
و جهل و عجز و خطا صفت لایفکیه اوست و عماد و اتکال با او و لو هر قدر مشهور و معروف
باشد صحیح نیست و بخداست مبارک و تعالی نقض جمال هنوز در پرده بود و اکثری نمیدانستند
این شخص بزرگوار خدایست آقا عبد الرزاق روحی لایزال است تا نشنود و دانست
و تبری و بیزاری از او نمود و نقض عهد و ایدلایل اعلان نمود و در شش فرمود بار
وار و طهران شایم جمال شاخص و مشهور و مشایر است و صدر جلال را بتمام تلبیس
متصرفت و بجمع حیل و تزویر با سپرد و عیال برادر زش و حاجی سین کاشی و خلیل
و خلیل تبریزی سرسرم نقض و در توپین امر الله محمد و پیمان شده اند و ایراز است
کرده اند و این حال از رفتار و گفتار و حالشان خوب ظاهر است و تمام و سایل
متشبت است که نفوس ناطقه قویه مثل حضرت علی قبل کبر و شیبیدن مشبه این ابرو
حضرت ورقای شیبید و امثالهم که او را می شناسند و افکار خبیثه اش را میداند
خبرای کند و حضرت شیبیدن شیب چون از ساحت اقدس مراجعت فرموده جمع ما
این قسم و احباب ساده صاف پاک بغرض اکثر بر اجول او دیده و با اینکه کل مجذوب
بیانات مبارک و متوجه الی مرکز میثاق الله بودند و ما سوا ایشان احدی در مقام
اسباب کتبه ای جمال جلیلا کتاب الله و شرت روایات غیر صحیح و ترویج شهادت
سلب شده است که در هر گوشه صدائی و زخمی است حضرت شیبید محفل سیری
داد و بنفوس مخصوص اغراض سیری بعضی کشف میفرمود و معنی وفای عبودیت را

و انحراف میفرمود و میفهمانید که کتاب صامت کتاب طاق واجب و امر الله را حافظ
و حارس حکیم بصیر علم خبیر قوی قید لازم و بنس سیرج و امر واضح کل مامور توبه
و اطاعت و تقیاد و جمال نفوس را محرک کند که حضور مبارک از او یعنی از شیبید
سکایت نمودند که مجلس سیری دارد و بخت نموده است نفوس از صراط مستقیم
عهد قویم حق قدیم خارج کند و از نفوس که حوال آقا جانند و بر عهد ثابت و راسخ صحبت
و افکارشان استرینمایند فانی این قضیه را هم مطلع شد لکن بکمال خصوصیت و
صداقت و محبت با جمال شد فانی مقصودش که او را از افکار و اوسیه شیطانیه منع
نماید و باطنی او را مروج عهد نماید و با اقلان کند و در شیبید کند و احباب را متفرق
نماید و او مقصودش اشیکه فانی را با خود کند و با اقلان ساکت کند و او افکار باطله را
جاری کند محلا فانی در جمیع جماعات و مجامع عمومی و خصوصی قوت میثاق الله و قدرت
عهد الله و توجه و توسل بحضرت من اراده الله و عدم کفایت کتاب با این بیان
ذکر نمود و اقلان چاه مجلس جمال فراهم کرد و نفوس را کجاست که مدعی فانی شوند
که باین شدت متصلا ذکر وفای عهد علیست توبین و تحقیر امر الله است هر الله محتاج است
و یا حق سبحانه و تعالی با بیخج خلق را توضیح و تصریح فرموده باشد و الحمد لله
شاید حضرت شده القوی چنان عاجز نشان می نمود که بعضی اغراض امرض مشیرین
و معارضین را مطلع میشدند و در آخر مجلس اقرار مینمودند که در حق امروز و ما یه تپان
این روز قیروز حصر باینست در ذکر عهد و پیمان تا کل بنفوس و احد توبه بزرگی است
الله علیه و آله و آسایش را در راست قدس معدوم صرف دانیم حضرت اویب و بی
فداه او انحرایم نیز اشراق بشرف اقبال موفق بعد از صعود قبل از زیارت در سینه

کتاب عمده عظیم بلعوم متصاعد الی الله مشدی محمد علی طباطبائی که او هم تازه اقبال
بواسطه حضرت ادیب بود جمال پر وبال را ملاقات میفرمایند و از مرجع توجیه
و مرکز امر و آیه اذ اغیض بحر الوصال سؤال می نمایند آن احمق خود پرست میگوید
غصنین نعوذ بالله حضرت ادیب میفرماید در کتاب اقدس من اراده الله نازل است
و وحده لا شریک له است اراده الله غیبت و در لوح مبارک من اراده الله
که از صعود خبر فرموده اند بلوح و بعضی من افقه الابهی و رجاءه لکوة الاعلی است و
ناطق در آن لوح مبارک بنص عالم عالم را در دست دارد و ظاهر است که وحده
لا شریک له است و زجا حجتین فرموده اند باز میگوید غصنین می فرماید یعنی عظمت
تبع و مطایره و اکبر تابع و مطیع میگوید غصنین تبع و مطیع اند میفرماید یعنی سکه
ناطق و دیگری صامت میگوید ذکر شد هر دو مثل نمند و هر دو مطاعند و هر دو تیر نمند
و هر دو ناطقند میفرماید دیگران می گوید دیگران می فرماید عقلاً و شرعاً محال و
متنع است که دو شخص در یک عصر هر دو مثل هم ولی امری شوند و لو امر یکی با سوس
جزئی باشد بگوید چنین شنیدم میفرماید لو کان فیها الهة الا الله لفسدت ارباب تمیز و توفیق
خیر الامم الله الواحد القهار هر قدر حضرت ادیب بطحان این قضیه را بیشتر ظاهر میفرماید
و او عاجز می شود و سماع کذب جعلی الحادی خود را ذکر می نماید و چون من فصل شنید حضرت
ادیب بشدی محمد علی فرماید این شخص از شدت غرور و نفسانیت سفیه و دیوانه شده است
و بیفهم چه میگوید مشدی مرحوم عرض میکنند بسیار بعید است که با ایمانش بآئین بر خدا
انرا بزندی فرمایند ذکر شد که از غرور و غلبه نفس آماره حقیقه دیوانه شده است
و این بخت راضد عالم است که بچه مقصدی در او داشته است تا حال در هیچ ظهوری

باین استحکام و اتقان امری ظاهر نشده است و کذبش اظهر از تمس فی وسط
النهار است جناب مشدی عرض می کند بر فرض محال اگر صدق شد تکلیف چیست
میفرمایند نعوذ بالله عن ذلک شما شاید با شنید اگر این روایت او صدق شدن
مؤمن باین امر نیستیم چه که عاقل محالست بیک امر را بد و نفس علی حد سواء تفویض نماید
و از خدا بخواه کذبش را ظاهر فرماید و در همان اسبوع کتاب عمد قلوب و عیون کلرا
روشن می فرماید و اقرا ایش کشت میشود و بتدلیس عذر میخواهد و چون با حضرت ابن
ابهر روحی فداه بسیار بد بود و کون ایشانرا در طهران مخالف مناسه مقاصد خود
میدانست و کذلک حضرت و رقاه شهید زنجان تشریف داشتند و قصد طهران
فرموده بودند و قوت تحریر و تقریر و احاطه علمیه و حسن اخلاق ملکوتیه رحمانیه و شدت
تمسکناز ابدان مبارک میدانست ایشانرا هم نمیخواست ظهر از انورانی روحانی
فرمایند و همیشه در فکر اسباب صحتی اخراج این ابهر و داخل شدن در قابود بخواست
خدا با و فغانیده شد با این ابهر صلح و اتفاق کند و اولاً و ثانیاً با بادی متی شدم که مجلس
شوری در میان خودشان معین نمیدانند و هر یک معنی آیه مبارکه کتاب اقدس
اذ اغیض بحر الوصال و مرجع توجیه خلق را خوبتر و واضحتر و روشنتر نوشت او رئیس شود
باشد و رایش را می دو نفر این صحت او را شیفته و فریفته نمود و چنانکه کور با فلانش
حساب میسند و مثلی است مشهور حساب کرد و در این ریاست خود را دید و خود را
حاکم و امیر کمان نمود و پیشرفت افکار و اهیمة بس در این اتحاد و ریاست داشت
و نوشت توجیه توجیه عبادت و بطهور اعظم جمال قدم اشراق فرموده اند ذکر شد
بسیار خوب نوشته و البته آخرین باین خوبی محقق است نمی توانند بنویسند ریاست

شور حق شما و مسلم برای شماست بلکه ریاست هم ایراز اسراواید و بحقیقت همه باید
باشما همراهی کنند لذا فرمودم نوشت که ز چه روالت بر یکم زنی بزنی که بی بی بیشتر
خضوع نمودند و ستایش کردند فدایش نوشت در ارض سر چون بگذرد مبارک
سر کار اقا مشرف شدیم دیدم آنچه بنویستم بشانیکه مستغنی از حضور حضرت مشکلم
طور شد بر خضوع و محبت افزودیم باز نوشت و استدللال نمود که در آیه خضوع
من الله نازل است ای رب و جنت و جی الیک نوره بانوار و جهات ثم حفظ
عن التوجه الی غیرک و باین مضمون همسند لوح است بلکه در جمیع الواح قدس
عبارتین معنی صریح است چگونه تصور میشود حتی که متصلاً میفرماید و به غیر شرک
و توجده دون من شرک و الحاد است و عبادش را امر میفرماید که از او تبارک تقوا
بخوانند حفظشان فرماید از توجده بدوش و بعد از این تا کلمات ائمه صریح و صریحه
آیه کتاب اقدس که مرجع جمیع کتب الواح و زبر و امم سبحان است در کتاب
مقدس که مصداق عموم جمیع نبیها و مرسلین است و آخرین بیان مبارک اقدس است
و حفظ القلم بما هو کائن است و نامور به پانصد هزار سال است امر توجده و توجده تبارک
و تقدس فرماید تقفوا لله عن ذلک مجملاده و از ده استدلالیه نوشت و خطا
خود بهم جعفر تبارک و حضرت ابن ابر در منزل حضرت نعیم روحی فدا که از مخلصین
بل فدائی او بود در حضور ایادی روحی فدایم با وصلی کردند و قرار شد بعد از آن مجلس
هر یک غیبت آخر نمود و ثابت شد غیبت کنند را در مجالس اجاب الله بجهت
صداقت شیری صرف شد و متحدین متعین مجلس گذشت و بنای مجلس شور و هم
ساعتش و تحقق ریاستش برای جمال شد در منزل حضرت ادیب جیفداه محقق شد

و چون بحقیقت و و قیمت میخواستیم متفق و متحد شویم و ابواب غیبت را از هر طرف
سد و در تمام چه که تدارک واقعه قبل از وقوع مانع از وقوع واقعه است لذا حضرت
ایادی قبل از انعقاد مجلس و اتفاق ریاست او مقرر داشتند که هر وقت خروج
ابن ابر از طهران و یاد اهل شدن طهران حضرت در قار ابر عنوانی نمود
مقصود او را بداند و همراهی او نکند تا نفوس این طرف پیش از نفوس تابعه
او و برای دو نفری او شود باری مجلس نمودند و نوشتند و امضا کردند و ریاست
مجلس شور و رای دو نفر مسلم او شد علا و پسرش و حاجی حسین کاشی هم که مردون
او را طبعاً بر سرش غنیمتند از ارکان شور بودند لذا ریاست و حکمرانی و سلطنت
و کامرانی را برای خود ابدی سپردی کمان نمود و خدای واحد علیم شاهد است
نوری حالش تغییر نمود قبل با کمال خضوع و ادب نشستند بود عمامه را کج گذاشتند
روی پایشان گذاشتند با کمال تجتر و تجتر بحکایات و امثال قوه و قدرت تبارک
و بصارت خود را نمود که چون با من همراهی کنید هر یک سردار کشور و پسر ملکی شوید
و عزت و ثروت ارض با سحر شامی نمایم و با این که همه لغت بود و دست
میخیزند کل مانند تهنه تصدیق و اذعان نمودند که فعل عاقبتش خوب شود و یا
فلا اجاب از تبارک ایسی از محفظ مانند و حضرت ادیب روحی فدا از قبیل کبریا
فرموده بود این طیس فریخته و شیفته و دیوانه جمیع زخارف دنیا است و حکم است
با این که فلان شرکت ملی را باید تاسیس نمود و فلان کیانیه خیریه را باید جاری کرد
و آقا حسب الله و پسرش و حاجی حسین کاشی فدائیش را پس و ناظر خود نشین
نوشتن قانونی که فرض پول از نفوس لدا فرمود باید کیانیه تاسیس شود و وجه کلی جمع شود

تجارت شود و برکش صرف مسافرت مبلین که در هر یک بطرفی بصلاح دیده شما
حرکت نمایند و کذک قبل از شروع در تجارت و اتمام شرایع و قوانین هم وجه
انحضرت جمع شود و هم قانون و شرایع را انحضرت و جناب آقا حبیب الله بفرمودند
بسیار موافق و مقبول شد و سه چهارم را اعلان و استمدال الله بای دیگر نوشت یکی از
اوله مختصرش این بود که علت سبب اعراض و اعتراض جمیع اعم عالم علمائشان
هستند که از ریاست هزار ساله و دو هزار ساله خود نتوانستند چشم پوشند و غافل
گفتند و نزد شخص اعیان از آحاد کس خاضع و خاشع و ساجد و بل جاہل شوند لکن علم
فته و فساد و ضلالت و ظلمت و فسائیت را بلند نمودند و بر کفیه و تد میر حق قوی
قدیر کمر را محکم بستند و بایکدی متفق و متحد گشتند و خلق را بجهنم و جحیم و خذاب الیم
مستولی نمودند مثلاً علمای هزار و دویست و شصت ساله اسلام با آن شکر علم و ریاست
کلیه نتوانستند نزد جوان ماجر زاده اعیان خاضع شوند و سجده کنند از اول گوش ندادند
تا بینه و بران و قیام و دعوت و مقصد را بشنوند حکم کفر و ضلالت دادند و کذک
در ظهور نور حضرت محکم طور ازل مغرب و ربی شعور که سنوات مشهور بود بصحابت حضرت
اعلی بود و حال قبل خود را که سمت نوکری و بندگی جمال قدس امی را داشت فریاد
نموده و نتوانست ساجد شود و تصور نماید که شهرت روایت و مسائیش نظر مصلحت امر است
بوده بر اعراض و اعتراض برخواست و کذک علمای بی بود و علمای بر حق مرض
مملکت خودشان این بود و ملت را گمراه نمودند ولی در شراق نیز آفتاب جهانباب
حضرت رب الارباب حضرت من اراده الله از قبول آقا و مولی و سید و سند و سید
و غیر و مطلع جمیع خاص و عام اهل به بودند قسمی که او امر دنیا ایشان عین او امر

نواهی جمال قدم بل جلال اسم الا عظم بود و بدون استثناء غصان و افغان و
جمیع بزرگان اهل بهادر ساحت قدستان بنده لایمکنون لانفسهم نفعوا و لا ضرر اولاحرکه
و سکوناً و لاجوة و لا نوراً بودند تازه واقع نشده همان وجود مبارک مقدسی که اول
مطاع و مولای کل بود و حال هم هست پس اگر در اطاعت مبارک هر نفسی ولو از غصان
مبارک باشد حسب نفی فور و تصور نماید بخل و اذل و خسر و شر و اجل از جمیع هم حالت
و امثال این بیایات و نقوش از او بسیار ظاهر شد و همه جعفر است و مختصراً آیات
مسرور و مشغول قانون نویسی جمع نمودن و جود از نفوس شده در مدت قلیل هم
نزدش زیاده از پانصد تومان جمع شده روزی برای خوردن و به کلی از فانی شورت
نمود و عنوان کرد که مردن من نزدیک است و حب الله پیرم از علم است و با علما
و اعیان و امرآء محشور و مراد است و بنید اند پسر من است و مؤمن و صریحی
امر الله است و این تدبیر عظیمی است برای تبلیغ اعیان و بزرگان و اگر مطلع شوند
پسر من است و خدائی امر است ز حالش صنایع و بیوده می شود و نتیجه حکمت
و معاشرت و مرادده اش با خدایین و محبتین بی اثر و نتیجه میگرد خوب است خا
خریده شود و من آن خانه بروم و مرا در آنجا اجاب بان خانه شود و آن خانه باسم
من شهرت کند و این خانه حال باسم میرزا حبیب الله چه که نزد خلیل حبیب الله
معروف بوده است که معروف باشد چنانکه معروف است و من خود و او آنچه خواستم
برای امر الله خواسته ام و البته چون از این عالم بروم خلق خواهند شورید و با بود
مراسنک خواهند زد بلکه اجبابی را هم که حامل تاوتن میزنند و شاید هم تاوتن مرا
بگیرند و آتش زنند و آرزویم از خدا این است که جسم را آتش زنند و خاکسترش را

باید با طرف برد و چه فخری است مثل شبیه این فخر ولی حب الله پیر من بودن و
مؤمن بودن مستور ماند که فوائد از حاشیهای نشود با اینکه عرض و مرضش واضح بود
چون مشورت نمود لازم دانست حق و حقیقت را بیان کند ذکر شد راضی نشود بعد از
پنجاد سال اظهار گذشت انقطاع فی سبیل الله خلق بقیصه که شایر برای بعد از آن
تدارک ثروت و عزت و حفظ و آسایش پسر خود را خود را نمود و دید خود را نزد
عالم مفتضح نما بعد از مردن تو خانه ات خراب شود بهتر پیرت معروف شود خوشتر از
بگشتن لیکو تر بعد معلوم شد محنتی همین تفصیل را بحضور مبارک عرض کرده و طبع خرابی
بخت خریدن خانه خود است که هزار تومان هم اجناس بیکشتم نماید و کز لک
روز دیگری مشورت نمود که چه صلاح میدانی هر گوه چشمه علی که کوهی است در آن
عبد العظیم بالباس درویشی و پوست سختی و یک نفر خادم و سبب مخفی می
و منزوی شوم البته خورده خورده معروف بر شدی می شوم و امر او همان است
میآیند آسباب اش فراهم میشود هر کس را قابل تبلیغ دیدم سرا اجبارا خبر می
تبلیغش نمایم نفوس هم که قابل ایمان نیستند با او و تعارفات میآورد با فانی نتوان
خیانت نماید بعد از آنکه دو ساعت با خودش و پسرش خندیدیم و پولها جمع کردیم
و اجیاسا خریدیم عرض شد هرگز کذب راه صدق نمی شود و ترویر طریق هدایت خواهد بود
و خود را لدی الحق و الخلق ضایع میکند و علاوه بر سیده بعزت و ثروت خواهد
دانست که تو آقا جمال هستی و خطرش بسیار است و بهوی خود را فدا نموده اند
نشد بعد از فانی با جناب آقا غلامعلی کاشی عنوان نموده بود ایشان نامش بسیار شیرین
و او بود که روز سیم بحبس رسید و نایتم شده است که فرودید و علاوه مخالفت

صريح مبارک را نموده اید که میفرمایند از آنرا قصد قصاص نمایند از این عرایض مقصود
گشت حال او و بصیرت اجاب است یاری چندی نگذشت و مجلسی نموده حضرت
عاجی ملا علی اکبر مرحوم دعوت نمود و ایشان شریف است از جمعی از تبعه اهل
که او را اطاعت می نمودند و او را می شنود و آغاز شکایت نسبت بهای مالایقه حضرت
این ابر می دهند و مینمایند و جمال میگوید برده های خود شاهد و ابرید علی داریم جمعی از
هر دو زن با حاضر نموده بودند میآوردند و شهادت میدهند و در همان مجلس
منع از معاشرت این ابر میاید و حضرت این ابر از حضرت حاجی ملا علی اکبر موعظه
ینمایند حضرتش قسم یاد میفرماید که دعوت ما خبرند ششم برای صلیت بنشیند این نفوس
دارد شدند و این عنوان است نمودند من مبهوت و متحیر شدم و نصیحت نمودم و فایده
نمود و برخواستم و بیرون آمدم و ذکر نمودم که این مجلس و این صحبت و این ادعا
و این استماع سهو و این حکم تا حال در شرعی شرایع و قانونی از قوانین ظاهر نشده
و نبوده و حضرت این ابر میاید استاده که حکم معاهده که نمودیم باید این مزور کس از
دخول در مشورت و مجالس اجناس منته شود و جمیع ایادی ثابتین بهم و پیمان شدند
که با او مراوده نمایند لکن متروکی شد و نفوس که با او بودند و هزار تدریس با آنها
فغانیده بود که در ایام ششماه قیر افلق و کذ لک حال در ساحت قدس جمال
بیمثال هرگز میثاق او رسیده مقبول است و آخرین در ستر سر هر دو روز در مدت کما
سال این نفوس را برای پیشرفت افکار خبیثه خود ترتیب نمود بود آنها را در
با او می نمودند و بواسطه آنها بعضی از وجوه اجناس یعنی عنایه ای اجناس که ساد
صاف بودند پنهان از ایادی و وجوه با او معاشرت می نمودند و شاید که اکثر از آنرا

بر این سوال گذشت که ایادی عموم اجباب با او مراد نموده نمودند حضرت آقا میرزا محمدخان دکترو حیفه نخل حضرت مقصدا علی الله آقا میرزا محمد حسین نجم تفریحی روحی لثرتبه الفداه که مر با وفدائی امر الله پیشاقل الله بوده و هستند و از حوائج مشورت بودند و هوش و دانش و پیش بینی حسن تدبیر و قدرت بصیرت ایشان را همه در نهایت کمال میدانستند و بی غرض و مرض و دوست و فدائی امر الله فرمودند از طفولیت من با جمال بسیار مراد شده دادم زیرا مرحوم والده بواسطه شهرتشان باسم امر الله بسیار کم بیرون تشریف میبردند و جمال هم گذشت که در آن روز و شبی نبود مگر اینکه در مرحوم والده بیغای و احوال پرستی از آدمی نمودم و خوب شناخته ام و دانستم که او مؤمن بیچ امری در عالم نبوده و نیست مگر شروت و غنا و عزت و علای ظاهری این دنیا و مرحوم والده هم خوب او را شناخته بودند همیشه به ایا و تعارفها او را نگاه میداشت و میفرمود این شخص اگر از امر الله مطلع نشده بود بمراتب خوبتر و خوشتر بود و حال باید او را نگاه داشت زیرا اگر فی الجمله مخالف هوایش ظاهر شود در این امر ریاست کلید شروت زیاد برای خود مشاهده نماید صد هزار فتن و فساد خواهد نمود چه که همه را می شناسد و حال او این حال است و سه ماه است که رفته و با او معاشرت نشده و حضرت و مقیده بسیار بزرگ مژده اش میشود یکی اینکه تا از صاحب امر مرکز بیاق الله صریحا درباره اش کلمه یا قصصی درین سینه نشین صادر نشود البته بعضی با او مراد می نمایند و این را هم خوب میدانم که حق سبحانه و تعالی ستار و عفار و فضال است و تا خود کفر و انجاد و شرک و نقضش را ظاهر نماید در حقش کلمه سویی نخواهند فرمود و گذشت

ایشان در قلوب شبهات القا خواهد نمود و بعضی را متزلزل خواهد کرد و یکی هم اینکه اگر از ریاست و شروت این امر مایوس شود خوری میرود نزد آن خود را و تری میزاری از امر می نماید و توبه میکند خون هزاران نفوس را میسوزاند اگر که تبتیه نماید که مایوس نشود و نگاهش دارد تا آنچه در سر و دست دارد ظاهر کند حق تعالی قید دفع ضررش را خواهد فرمود شما باید بحسب تکلیف خود او را همراهی نماید جمیع ایادی و جمیع اعم تصدیق نمودند لذا حضرت جلای میرزا محمد هشتان در جمیع اما که مصلح بخاج و فطیح و مشکوه بصیرت و استقامت و شبانه خوانند که او را ملاقات فرمایند و در منزل خودشان دعوتش نمایند و ایادی و جوه امر تیرا هم دعوت فرمایند و عقد صلح و آشتی و اتحاد و دوستی شود و ایشان بعد از آن ملاقاتش فرمودند همان حلی با که حضرت آقا میرزا محمد خان دکترو میفرمود تا ما از او دیده و دانسته بودند لذا ایشان هم خیلی ترسیده بودند که مبادا امری کنند و چند مرتبه تشریف بردند و با صرا صلیح را خواستند تا اینکه گفته بودند سلمان یعنی فانی اگر بنویسد و متوجه شود که در مجلس از که نشسته اند گری نمودن شرط محبت و اتحاد و الفت و داد بعد ذکر شود میایم و فانی در وقت که اکثر میباید مقصود شما حفظ و ترقی امر الله است نتیجه بخلاف حاصل شده است حال تشریف میاید فانی تفرم است که از ابتداء مجلس تا منتهی ابد نفسی کلمه نیکه مخالف اوب و خضوع و محبت و خشوع است نسبت بانجناب نکوید لذا محفل انقاد صلح و آشتی را حضرت افغان در منزل خودشان فراموش فرمودند و از همه ایادی و جوه اجباب دعوت نمودند و از جمیع هم عهد گرفته شد که از گذشته با و فساد مقاصدش و قبا و کج

اعمال و افعالش در گری نمایند و کل و فافرمودند و حضرت متصاعدا لی الله حاج
 ملا علی اکبر مرحوم اقلاب از مرتبه عمد شکستن او را دیده و تجربه فرموده بودند محض اینکه
 شایان مرتبه نقض عمد نماید این احوال را فرمودند از کجا مطلق شوم که این گروه شایان
 بر عمد و فساد استقامت نخواهند فرمود بعضی اظهار این که بنا گذارند است بهای با
 کز نیست کتاب قدر را بیخون آورد و گفت خدا و خلقتش را که او میگوید که این
 کتاب است حضرت بیعت میکنم فانی و بیعتش تو برود و تالیسی است که عیاش و
 معاوی چون منسوب لشکر حضرت امیر شدند قمر انبار از بیعت نمودند چون
 حضرت فرمودند لیس شیطنت است بر تید هر از انفس من مصیبت من از آن
 شدند لذا قوری با بعضی برخواستیم بعضی حاجی مرحوم و بعضی آنکه مردم را حرکت بوم
 و معاشقه نمودند و فانی دید باین که برید و اظهار کتاب است که صحبت داشته شود
 بسیاری بطوری مضطرب خواهند شد که من بعد از حضرتت میباشم یعنی ایمان
 نمود و عتادشان با او میشود باری پس از صلح باز اظهار داشت باید مثل قبل محفل شود
 چهاری باشد و بوجود شامزین شود بسیار سرد شد و باز خوردن غالب قاهر دید و ذکر
 نمود حال اهل شور حاضرند و بوجه اجزاء حاضر عید نوروز سه روز یک است خوب
 روز عید را روز قیروز خلوس است و آرد حضرت من از او اسیر کیم و جشن عظیمی بر پا
 کنیم و چون خلق مشغول بعبود و دید و باز دید هستند مخالف حکمت هم نیست نظر اینست
 و در همان شب بعضی با هم شدند که ضیافت نمایند و از صبح تا عصر برای مبارکباد دعا
 شوند و روز عید را او در منزل حضرت نعیم نشست و دست و دسته اجاب مبارکباد
 رفتند و اتفاق برف شدیدی آمد که در معبر خانه حضرت نعیم و آن اطراف کسی نبود

صبح مبارک را نموده آید که میفرمایند از آنرو اقصه قضایانند از این عرض مقصود
 کشف حال او و بصیرت اجاب است باری چندی گذشت و مجلسی نمود و حضرت
 حاجی ملا علی اکبر مرحوم را دعوت نمود و ایشان تشریف داشته آمد جمعی از بینه اویه
 که او اطاعت میسند و دارو پیشند و آغاز سخنانت و نسبتهای ممالا که حضرت
 باین امر میسند و می نمایند و حال میگوید برده غای خود شاید و آید بی این جمعی آن
 مرد وزن را حاضر نمود و بودند میآوردند شصت مسند بودند و در میان مجلس
 منع از معاشرت این امیر میسند و حضرت این امیر حضرت حاجی ملا علی اکبر فرمود
 می نمایند حضرتش قسم یا میسند که دعوت را تیرند استم برای صحبت این نفوس
 وارد شدند و این عنوانات نمودند و من بهوت و تیر شدیم و صحبت نمودم و فائده
 نمود و درخواستم و بیرون آمدم و ذکر نمودم که این مجلس و این صحبت و این ادعا
 و این استماع شود و این حکم تا حال در شرعی از شرایع و قانونی از قوانین ظاهر شده
 و نبوده و حضرت این امیر بجهت ایستاده که حکم معاهده که نمودیم باید این مورد مدس از
 و تحمل در مشورت و مجالس اجاب منع شود و جمیع ایادی و ثابتن بلمعهد و بیان شدند
 که با او مراد و نمایند لذلک منزوی شد و فتوی که با او بودند و نیز از تالیس بانها
 قمانیده بود که در ایام اشراق نیز اتفاق و کذلک حال در مساحت قدس خجبال
 بی مثال هرگز اتفاق او و حده مقبول است و آنترین در سر سر مرد و وند و در بدت سی
 سالی این نفوس را باری شرفت و حکم خبیشه خود تزیین نموده بود و آنها مراد
 با او میسند و بواسطه آنها بعضی از بوجه اجاب یعنی غنیمت اجاب که ساده و
 صاف بودند پنهان از ایادی و بوجه با او معاشرت نمودند و شاید سه ماه که تریاز

اصرار میکند طفره جمال بیشتر میگوید معلوم میشود قلب شمس کواه بر نوشته های شامیست
میگوید لسان و قلب من شهادت میدهند که آنچه نوشته ام اعتقاد صمیم قلبی من است همین
سوال او یکریکه کمال غمت او داشت نموده بود گفته بود لا کلاما یقال ولا کلاما یقال
جان وقت و لا کلاما جان و غم حضرت ابله حال وقت جواب این مسئله نیست او دانسته بود
مناهی و میدین است بعد اقا سید علی و جمال در محلی که هر دو حاضر بودند حکایت
کردند و حضرت ایادی دو وجه و جواهر و جوه حضور داشتند فانی ذکر نمود عشق و جذب
دو قسم است قسمی رضی است سودائی که تغییر بعشق نموده اند عشقانی که رنی بود عشق
نبود عاقبت سنگی بود و قسمی است که موهبت من الله و بخش بر حمت من بیست است و
در آیات و مناجات و بیانات مبارک آفتاب ظهور نور حضرت مظهر ذکرش
بیاد است و لدی الحق محبوب است و این جذب و عشق اعظم شاید بصیرت
و حقیقت درایت و اعظم موهبت حضرت احدیت است اکثر حضرات بعبه و بی حقیقت
پروردگار شرف شده اید و عرش اعظم جمال قدم رطوف و زیارت نموده اید
بیان کنید چه شبانی دیدید و دانستید و وجدانتان حساس نمود بشرطیکه واجب بودیم
نمائید فانی بیان شان را از مشرق عبودیت الاهی الاهی نشان میدهند بعضی از محرم
نمودند و نسبت خلود اند عرض شد این مطلب را در کتاب مستطاب ایقان و آیات عبارت
جمال سبحان لا یحیی تفسیر و تعبیر فرموده اند مقام جوخ و سخن بود و لافرق سبب و تفسیر
الاهو هو و سخن سخن و لا ملک الا نفا نفا و لا حیره و لا شورا کلام جمیع تفسیر
نمودند که حقیقت توحید و معنی تفسیر این است و اقا جمال فکر نمود الیوم در ملک و ملکوت
غیب و شهود الاهی و باقی و باقی برای توجیه الی الله سوی این وجود مبارک

اقدس نیست و بسیار خواسته و میخواهم که حضرات ایادی با من بمراسمی کنند عریفه
کنیم که جمال قدم حضرت من اراده اند فرمودند شرح شعب از اصل قدیم نامید
غصن اعظم اسم که داشتند سرانده اسم او نشانست حال سزاوار نیست که عبد البها اسم
مبارکشان باشد انتغفر الله جبارت نمیکند است عاکنیم اهل بها حضرتشان از آن اسمایکه
جمال مبارک که داشته اند بخوانند عرض شد ما با ما مور توجه و طاعت سیمیم همه فرمودند
صحیح است عرض شد از اغیار و اغیار نفسی هست که نداند غصن اعظم این سدر و مبارک
همه گفتند جمیع میدانند عرض شد کسی هست که نشناسد فرع شعب این اصل قدیمند همه گفتند
همه میشناسند عرض شد اغیار لغو و باقی سدره را مبارک که میدانند ولی غصن را غصن آن
سدره میدانند اصل استغفر الله اصل قدیم نمی شناسند ولی فرع را نشناسد آن اصل میدانند
حال سزاوار ادب و خضوع و خشوع و خضوع و خضوع و خضوع و خضوع و خضوع و خضوع و خضوع
که از شوق و وجد پر و از میسر نمودند چون شمعین را شعلین و منجزین دید ذکر نمود مطلبی درام
و عرض میکنم و مسکت سیمیم هر چه اشک صحیح نیست صحیحش را بیان فرمایند و هر چه اشک
ناقص است نماش کنند و آن این است که بر حق سبحانه و تعالی واجب نیست اظهار
امر فرماید و شریعت شریعت نماید مگر بصر فضل و رحمت کتب علی نفسه الرحمة و لکن
بعد از آنکه بفضل اظهار امر و تشریح فرمود شبهه نیست نفوسی که اقبال نموده اند از تقاضا
او تعالی هر کدام با اندازه مطلع میشوند و اکثر تعالیمش تقالیم قبل قیاس می نمایند و شبهه هم نیست
که مشاعر و مدارک و عقل و محبت و یقین و فناء و کارسی نفوس مقبله هم متفاوت و
تبااین است و شبهه هم نیست که افکار و آراء و اغراض و تفانیات موقنین هم متنوع
و مختلف است صحیح است کل فرمودند صحیح است عرض شد صاحب امر و منزل آیات

و شاریع شریعت در موسس تعالیم بدیع جدید هم شبهه نیست زیاده از عمر طبعی در این عالم
ناسوتی مشرق و لوازمیت صحیح است کل مندر موزد صحیح است عرض شد ظهور بصرف
فصل است اما بعد از اظهار امر و انزال آیات و تاسیس شریعت باید و واجب و فریض
و مقننی عدل است نفسی را که قوه اش توه او و قدرتش قدرت او تعالی و نفوذ و تصرف
و تیسیرش مانند او تعالی شانده باشد و جمیع مقاصد و کلیات و جزئیات تعالیم و تمام تاسیسات
حضرتش را مانند او تبارک و تقدیس بداند و قادر بر اجرائش باشد و بنفس امر و خلق را
چون خود حضرت موسس و شاریع در دست داشته باشد و بداند چه قسم ترویج کند و هر گاه
چه زمانی احسن افرماید بگذارد و معین شخص و مخصوص معلوم و محقق و مبرهن فرماید
و نفوذ باند و نستغفر الله من ان یخیر قلبی اگر معین و ظاهر فرمود ترک واجب فرمود و علی
نگرده امرش در مدت قلیده سد هزار اختلاف و شتاق با آر و دوبراران اعتقاد
و نفاق شمرده و بکلی محو و نابود شود و اختلاف و نفاق که از عالم بریداشته است
سهل است صد هزار شتاق و نفاق هم در دواغله خود و بر عالم افروخته است بر گفته
حق لا ریب فیه ذکر شد پس ظهور بصرف فضل است ولی تعیین قائم مقام و جید فرید
مانند موسس و شاریع و مبدع عدل است و واجب است و اینکه در کتاب عهد
نازل شده است قوله تعالی که لکن اظہرنا الامر فضلا من عندنا الایه چون از اول
اشراق جمیع وسایل و وسائط و اضحا لا کما مشہودا و حدانیت و فرادیت مرکزین
را از جمیع جهات ثابت و محقق و مبرهن فرموده بودند و آنچه واجب و عدل بود و ظهور
من الشمس فی وسط النهار بر عالم از ابرار و اخبار احسار و اشرار و اخبار فحار
ظاهر فرموده بودند این است که در کتاب عهد فضلا فرموده اند صحیح است کل فرمودند

حق و صدق و صحیح است و ما بعد الحق الا الضلال ذکر شد نفسی نتوب الی الله محیط
بر حق سبحانه و تعالی هست و ادراک ما عن الحق را نموده و قدر او را دانسته
کل فرمودند نستغفر الله کل کلمه امریه او تبارک و تقدیس موجود شده ایم صنع چگونه
بی بصانع میسر و از عرفان و ادراک کلمه مطاعه او هم عاجزیم ما للتراب و رب الارباب
عرض شد العیاذ بالله محیط بر حضرت من اراده الله سیتیم کل فرمودند العیاذ بالله
کل خلقیم و ما جزیم و ما یلم و ما یطیم او دعه و عده محیط است عرض شد پس چنانکه
حق سبحانه و تعالی را باطنها خودش تصدیق نمودیم و اعتراف کردیم باید عبودیت
فرع نشعب از اصل قدیس را هم باطنها خودش موثق و معترف و مدعن شویم طرا
بقسمی تصدیق و از عیان نموند و مسرور و شادمان شدند که بوصف در نیاید و کجند
از نرود بعد بسیاری از شبهات و تشابهات و تصورات و فرضیات و لم یحکم
و حسنا کتاب الله کم شد بخصوص لوح مبارک نه شان و پنج شان و بعضی الواح سور
علمیه مبارک هم رسید و زیارت نمودند و خفعت الاعناق و ولنت الرقاب
و شمت الاصوات و عنت العوج و سلطه الله الیهین القیوم و این قصه هم در این مقام
شیرین و سبب یقین است در پیت حضرت متصاعده الی الله حاجی عمه خانم کاشی
که او و دو درقه تدرسیه و بنتش از اول امر بر قبایل و ایقان و ثبات و استقامت
و ایشار و نفاق و جان فشانی از ابطال رجال بودند و بستند و همواره خادم قائم
امر الله و سبب ایمان و امتثال طایفه خود و بسیاری شدند و در کاشان عابین
و مایین را نگه داری و هر کوه نر عایت و حمایتی میفرمودند و جنابان آقا محمد مهدی
و ملا محمد جعفر و حاجی محمد علی و آقا محمد حسین ابن آقا حاجی عمه خانم و اخوان و رفیقین

مقدستین کلا قائم بر خدمت و ناصر امرند و از کاشان آمدند و طهران توطن نمودند
و قبلاً هم ذکرشان را نموده است همان بودیم و جمعیتی از مسلمین و کلیبی و فارسی زردشتی
و در سفر مسیحی حاضر بودند حضرات و وفات قدسیات از اندرون پیغام فرمودند
که این محفل اثبات حق و از باق باطل است و حاضرین حسنا کتاب الهی شدند صحبت
کن و این شجره ملعونه را از بیخ و بن بکن فانی صحبت داشتند و لاسلم از نفسی برخواست
و با کمال ثبات ایستادند که کتاب حجت باقیه بالله الهیه است و تاویل و باطن هم
ندارد و بسیاری عربی و اندک بسیار آیات هم فارسی است و یوم یعنی اینه کلا
من سنه است هر قدر فانی بطوفت و مهربانی و خضوع و بروداری اقامه دلایل
و بر این وجه قاطعه لامع نمود و اذعان تسلیم نمودند و بر کفایت کتاب و عدم
احتیاج مبین مخصوص اصرار نمودند فانی راضی نگردد و حکم ایادی را مثل حضرت
حاجی ملا علی اکبر و ابن ابرو و وجه اجاب را خواست قبول نمودند که آنها
هم مثل تواند و تقلیدشان را نیکنیم فانی متماصل و مضطرب شد و بقدری تفریاد
مسلمین اجاب و قریب بیست نفر کلیبی و جمعی زردشتی و نفوس نصرانی موقن با ما افتد
و ندانیم کجایند مدعی حسنا کتاب بودند ولی اسراییلی و حبیبی محمدی اصرار و ابرویشان
بشتر است و مثل اخروی مستغنی و غلبه بر منند و در پسر حکیم نور محمود جناب فلاطون
و آقاخان هم تشریف دارند فانی عرض نمود حضرت حکیم نور محمود مؤمن با ما افتد
گفتند مؤمن نیست عرض شد حکیم و انا و عاقل و عبارت فهم است کل گفتند هست
عرض شد نزد ایشان ما فدیم و ایشان در این مسئله که کتاب بدون مسین و
شخص ناظر راسخ کافی نیست و مفرات است قائم و حکم میدسیم کلا و طراً قبول کردند

تسلیم و اذعان نمودند و عرض فانی را صدق و حقیقت ندانستند و صرف غلبه و بیشتر
مقصد خود انکاش شدند لذا سینه خط فانی خوانستند و مختصر طرفین نوشتیم و اسما خود را
نگاشتیم که هر چه جناب حکیم نور محمود و طرفین با کمال محبت و جوهر تسلیم تصدیق
نمائیم و حق واقع و صدق و صحیح و الهام ربانی و آید مهربانی و انیم و طرفین متحد
و متفق الکلمه و التقید شویم بصورت قرار داد و او لیسر رشید حکیم برای حکیم
فرستادیم و متفق شدیم فردا بعد از ظهر جمعیاً در منزل جناب حکیم حاضر شویم و مختصر
افلاطون و آقاخان و دعوت از کل نمودند و فردا بعد از ظهر حاضر شدیم و جناب حکیم
عرض نمود فانی و این نفوس موقنیم که حضرت بهاء الله آسمانی است که از آفاش
شموس انبیاء و مسلمین اشراق نموده مرسل رسل و منزل کتب و رب الارباب و
سلطان مبدع و ماب است و بقدریک صندوق نوشتجات و صحف و الواح آیات
از حضرت احدیتش موجود و منتشر است و جمع را کتب آسمانی و صحف ربانی و نور
صمدانی و انجیل ربانی و قرآن بزدانی و بیان علیل واجب الاتباع میدانیم و در همه
سیانات مبارکش صریح است که آیاتش تاویل و باطن و باطن باطن ندارد و ظاهرش
مقصود و مأمور بناست و یک سطر هم از این حضرت رب الربوب نازل نشد و زیارت
نحست که با علی الله انفرایند برای من شبیه و شریک و مثل نبوده و نیست بافق امر
و حده توجه کنید و بمن و حده و با بیظن من عندهی ناظر باشید بعرض ظهور و حده
توجه کنید و باین وجه ناظر باشید و باین جمال توجه نمایند و روز آخر هم کتابی از نظر
اقدسش بخط مبارک انورش و مزین بنجام عز قدیس ربانیش نازل و ظاهر شد که
افتتاحش باین کلمه مطاعه محبوبه است قوله تعالی شاناه (کتاب عمده) و بعد میفرماید که

افق اعلی از زحرف دنیا خالی است و لکن در آخر آن توکل و تفویض از برای در ا
 میراث مرغوب لا عدل که گذاشتیم تا اینکه میفرماید وصیته الله انکه باید غصان و
 افغان و منتسبین پس آنرا نظر بنصن اعظم باشد الی آخر پاره روح الوجود بخوره الفدا
 فرمود این پانزده تمام کن تلاوت شد (انظر وانا انزلناه فی کتابنا الاقدس اذا غبض
 بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآب توجوه الی من اراده الله الذی الشعب من بنا
 الاصل الاقیم مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده و هست کذک انظرنا الامر
 فضلا من عندنا وانا الفضل الکرم) فرمود مقصود معلوم و مفهوم شد و کمی سکوت فرمود
 و فرمود نماز در کتاب اقدس چند رکعت است عرض شد نه رکعت است فرمود
 اگر از این قائم مقام حق مینسب امر شود که نماز نه رکعت یا هشت رکعت است یا ده
 رکعت است و یا از اصل منسوخ است تو چه خواهی کرد با اینکه جانش این بود عرض شد
 امر مبارکش بصیرت مبارک اقدس مطاع و واجب الاتباع است و هر چه فرمود اطاعت
 میکنم ولی بواسطه حضور نفوسی که کتاب را کافی میدانند و هر نفسی را همین کتاب میخواهند
 حکمت نمود و عرض کرد عریضه میکنیم که فدایت شوم امر مبارک مقدس در کتاب اقدس
 نه رکعت است حال هشت یا ده و یا اصل نسخ فرمود آنچه قاعده است خدا یا مژده
 و لویقین است مرحوم و مغفور است و در مقصد صدق جوار رحمت پروردگار بسزور
 و نعمت و حیات ابدی منسبم و مرزوق است فرمود تو با ولی مؤمنی و نه بقائم مقام
 او زیرا من بیودی و اسرایی بیستم اگر مطلبی را عنوان کنم که مخالف عقل و شرع در نزد
 تو باشد و عقل و شرع ثابت کنم اعتقاد و شریعا نباید قبول کنید عرض شد واجب است
 قبول کنیم فرمود اینکه فرموده اند ناظر باشید یعنی آنچه فرمود چنانکه خود شارع مقدس

آنچه فرمود اطاعت نمودید از او هم بدون آنی تا آن قبول کنید شما را معلوم می شود
 کج و با باید و از خود عقل و درایت و رای ثابت مستقیم ندارید وقتی که فرمود نماز
 نه رکعت است تو آنستید حبارت کنید چه قاعده عرض شد حضرتش را بصدع و
 شارع میدانستیم فرمود وصیته الله انکه باید غصان و افغان و منتسبین پس آنرا
 بنصن اعظم ناظر باشند از ابداع و تشریح خارج است بلکه اطاعت این کتاب عمده
 مقدم است بر جمیع زیر آفرینان اوست و عهد قائم مقامش است که از کل
 گرفته است و کتاب صامت را کتاب اطق را نسخ چون منزل و شارع و است
 و بدون کتاب ناطق محسین بر غیب و شهود کتاب علاوه بر اینکه سفید و مشرفیت
 مضر و مفید است من شما را عاقل و بصیر و کامل و خیر میدانستیم این شبهه و اشتباه
 و این ریب و عدم اتمناه است شما حال فرمودید و اقرار کردید حضرت بها است در
 رب الارباب میدانید این رب الارباب مدت پنجاه سال نتوانست یک نفسی را
 بدرک و شکر و عقل و درایت و دانستن جزئی و کلی مقاصد و تعالیم و فواید اجر آورد
 نفوذ خود مانند خود تربیت نماید و پیانات قائم مقام را زیارت نموده ام همان اقطاب
 جهات است و همان بحر تواج همان سحاب رحمت رب الارباب است و
 همان مطار عنایت پروردگار همان نسیم گلشن رحمانیت است و همان شکر ضو
 ربانیت همان نار موقده سدره احدیت است همان نور جهان افروز مصباح
 هدایت مجلا هر قدر شما با توجه و تمسک و توسل و تثبث و توکل و اعتماد و اتکال و فنا
 و محویت و محبت و رقیق و اطاعت و انقیاد مان باین پیشتر است شاید است
 که ایمان و بصیرتتان در امر او هم بیشتر بوده است و امرتان هم نفوذ و شرف و احاطه

و جریانش و ارتفاع عظمتش و علو اقتدارش و سمو الوارثش و جلال کبریش
 پشتر است و بهر قدر سستی و قوتور نماید محو تر و بخت تر و سرد تر میشود و کثرت اختلاف
 خودتان و اغراض و نفسانیات خودتان یکی محو و نابودتان می نماید من شخصی ستم
 اسرا بیلی نفع و ضرر شما بمن راجع نیست ولی راضی نمی شوم خونهای پاک که درین
 راه ریخته شده و زحمات و بیایاتی که بر حضرت بهاء الله و مشرکین و دوستانش
 وارد شده عنایت شود و حسنا کتاب الله اسلام را البته ملل آخری نمود و از نفوذش
 باز داشت و خواست کتاب مبارک عهد را برایش بخوانیم چون تلاوت شد اگر
 افق اعلی از زخرف دنیا خالی است و لکن در خزان توکل و تفویض از برای وراثت
 میراث مرغوب لا عدل که گذارستیم فرمود میراث مرغوب لا عدل له و وجود میراث
 حضرت غصن عظیم است که برای وراثت گذاشته اند و لا عدل له است و چون
 تلاوت شد (بهر نفسی الیوم عرف قمیص رایفت و بافق اعلی توجه نمود و از اهل با
 در صحیفه حمزه کور و مسطور است فرمود کتاب عهد شاه است که آخرین میراث
 و کتاب وصیت است و بیان تکلیف و دستور العمل ابدی سردی اهل بهاست
 عرض شد چنین است فرمود پس قمیص وجود غصن عظیم است که بوی خوش
 بویست احدیه را صاحبان شامه طاهره از او استشام و اشتشاق فرمایند و
 کذلت توجه بافق اعلی توجه بحضرت غصن عظیم است همان توجهی که بحضرت
 بهاء الله داشته اند و چون تلاوت شد (در وجود قوه عظیمه و قدرت قویه
 کامله ظاهر و مشهود با و وجهه اتحاد و ناظر باشید نه باختلافات ظاهره از او)
 فرمود این هزار کتاب شرح و تفسیرش را نتواند و مختصر موجزش این است که

وجود غصن عظیم است و حقیقت حقیقت است و اختلافات ظاهره اش کثرت
 جاسنایات برادر خواهر و اولاد و فرزندان و تزیین و تامل است که از لوازم ذاتیه
 ناسوتیات است و او مقدس از این عوارض و اختلافات است و چون
 وصیه الله خوانده شد فرمود وصیت یعنی باید و باید آخر تاکید مؤکده است که باید
 عقلت نماید و چون باید اعصاب و افغان و منتسبین طرا بغصن عظیم ناظر باشند
 فرمود غصن عظیم وحده لا شریک له و عرش ظهور و بطون و افق حضرت بیچون و
 حاکی غیب کمون است هر نفسی این امر را الله و اند باید نظرش از جمیع جهات و
 افکار برداشته شود و بغصن عظیم و او امر و نواهی و دستور العملش بدون شرط
 و تعلق بطرف آخر ناظر باشد بوی باید بنده کی و عبودیت از این راه و این باب
 و این قبله نماید و چون تلاوت نمودند (انظر و اما انزلناه فی کتابنا الاقدس اذا
 غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدی فی المآب توجهوا الی من اراده الله الذی
 انشعب من هذا الاصل القدیم فرمود کتاب اقدس را زیارت نکرده و اگر هم زیارت
 نموده باشتم فراموش کرده ام را اذا) متفرع بر آیات قبل است در آیات قبل
 چه امر فرموده اند نمیدانم اینقدر معلوم است که فرموده اند توجه بمن نمائید و جواب شوات
 که بعد از غروب تکلیف چیست و چه کنند میفرماید (توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب
 من هذا الاصل القدیم) حضرت بهاء الله مشیت است و من اراده الله اراده
 است که در مقامی تفصیل مشیت است و در مقامی تنزل مشیت و دیگر آنکه جسم و جان
 منظر ظهور حادث است حضرت مجلی قدیم است و من اراده الله مشیت از
 تویم و نشعب از اصل قدیم است و اینکه فرموده اند مقصود از این آیه غصن است

یعنی او وحید و فرید است و شنیده شد یعنی گفته اند بعد از غصن اعظم تو چه نصیب
اکبر آمد نمود این غلط و اشتباه و تحریف و تفسیری است که انزل اقدس سلطان
چه اگر منزل کتاب اقدس و مبین کتاب عهد چنین مقصد مبارکش بود در کتاب
اقدس من ارادها الله نازل میفرمود در عالی که اراده واحد است و در کتاب
عهد مقدس میفرمود مقصود از این آیه غصن اعظم و بعد از ایام او غصن کبر و علاوه
علی ذلک مقام غصن اکبر اتمام صفا فرموده و مرتین تاکید نموده که تقاضا
بعد از نظام اعظم است و محدود و مأمور و مقید است و بکروقت نبود و برخواستیم
از چهار ساعت قبل از غروب تا سه ساعت از شب گذشته این پیر مرد روشن
ضمیر بجدت و حرف قلب صحبت فرمود و مکرر با اختلاف بیان آنها هر چه
توسل و اطاعت صرف مرکز یشاق الله را تاکید فرمود و اتحاد اهل بهار در عبودیت
ورقیت حضرت غصن الله الاعظم اول اساس ترقی و پیشرفت امر الله است
ذکر نموده اصرار کرد و با اینکه این ارشدش حضرت مرفوع آقا میرزا ایوب از مؤمنین
اولین سابقین بود و در جمیع کمالات صورتیه و بنویه آراسته و لدی الامراء و
الاعیان و العلماء معروف و محترم و باین اسم اعظم هم معروف و متبانی بود
و پس از آنش معذک شینده شد وقتی اظهار ایمان کند ولی بحقیقت و جان و
وجدان امید دوست میداشت و بمرات شینده شد این امر عالم را جنت کند
و اختلاف را بابتلاف تبدیل فرماید ریح الاول ۲۲۹ که بعرف فضل در رمل اسکندریه
بطواف مرکز یشاق الله حضرت عبدیها روحی و روح کل محب صادق لاجبایه
الله اشرف و مؤید شد حضرتین اعلین قائم مقام و اولیایان مختار اینه سلطنته

روحی لها الله که از بزرگان و وزرای ایرانند و محض طواف و زیارت از بیم
گذشته و مشرف بودند تشریف داشتند بنا سببی ذکر صحبت مرحوم نور
محمود و مرافقه رفتن نزد آن مرحوم و عالم و حکم قرار دادش شد حضرت قائم مقام
کمال استعجاب و نهایت استغراب حاصل شد که بچه طینان راضی شدی و خوشی
اورا حکم قرار دهی در حالی که میدانی مؤمن بالله نیست و در شمال این مسائل هم
اورا امتحان نموده از کجا دانستی ایشان عقیده ترا تصدیق و تائید و توضیح و تشریح
و اثبات خواهند نمود و عرض شد یقین و اعتماد و اکتفا و توسلی که بعد البهار و تائید
شده یقینش داشتیم فرمود نمونم تصور این حال را نمایم و بی از عقل و تدبیر
بعید میدانم عرض شد قوت یقین بر نصرت او تقالی سبب شد فوق این
اعتماد و اکتفا خود را عرض کنم فانی بار فروش بود جمال پروبال سیرکشار بر حرم
متصاعد الی الله ملا محمد مهدی که از علمای بار فروش و مؤمن بالله و ثابت بر یشاق
الله و خادم جان نشان امر الله و عباد الله خود و انجال شرفش بودند نوشته
بود و پان حضرت شیخ احمد اصفهانی که در آخر لوح مبارک منبع حاجی کربلایی
میزان حق و باطل قرار داده بودند که مرحوم ملا محمد مهدی از آن پروبال سیرکشار
نماید و استغفر الله از منبع و شمیس الشمس علوم لانهایه ربانی فانی عرض نمود و همین تقالی
شبهه بسیار بزرگ است که نفسی مخصوص مخصوص الهی را بخوابد امتحان نماید و این امتحان
راجع به امتحان حضرت سبحان است و شبهه بزرگتر و عظیمتر آنکه مرکز یشاق الله
مبین آیات الله مرجع امر الله من اراده الله را با عبده از عباد و مقول کنند و در
صقیع هم تخطر نمایند فرمود صبیح است حضرت من اراده الله منشعب از اصل قلم

بیت هشتم در شرق
ع.ع
نیر عبودیت میثاق

و غصن عظم سدره مبارکه ربانیه است و مادونش اگر در ظلش واقع از وجود بهره
دارد و الامعه و م صرف و لاشی محض و فانی است و همین قسم با و جواب بیونیم
و بعد فانی عریضه بجزش عرض نمود باین مضمون که این جا بل غافل متوجهیم
خانیس بان حضرت این شهر را خواسته است القا نماید فانی قسم تراب نرس
عقبه منقده معنی مقصود حضرت شیخ علیه بنا آمد را نمیداند بلکه ترجمه الفاظ
هم نمیداند مع ذلک کله از شدت ایقاف بتأییدات الهیه حاضر است که آن
پیر کفار بنویسد فانی هم بنویسد آنحضرت ملاحظه فرمائید که کدام اقرب صحبت
و این واضح بیان حضرت شیخ است و حضرتش عریضه فانی را با جواب
خود برایش فرستاده و بایوس و خاسر شد و کذک و قتی با همین فاضل
تخریر مؤنست می نمودیم عرض شد آنحضرت در علم تاریخ متبحر و مشهورید بیچ
دیده آید و خوانده آید که عاقلی از عقلا مل و دول عالم در محبسی که محابس و مهر
قبل مردمی باشند راضی شده باشد عیال خود را بخوابد و بین خود و ناموس
پرده کشد بقدر نیساعت و با عیال خود مقنن شود در حالی که کل میداند
در آبرو چه کار مشغولند فرمود قصبه عجیبی است و در هیچ تاریخی ندیده ام
و محال است انسان ولو هر قدر اسیر شهوت باشد راضی شود عرض شد
حب الله لیه جمال که حال در طهران نیمه مجتهد است و با مجتهدین محذور
سجن است که در سجن عیالش را خواست و عله بای صبیحانه را رشوت داد
و گمگت کرد و پرده بستند و او با عیالش داخل شدند و اجبابی که با
او سجون بودند از جمالت محبوبین و فرشتهها و سبحان میگریستند و خود را

بیت هشتم در شرق
ع.ع
نیر عبودیت میثاق

مستور میبوند و آن نفوس مبارکه بعد از آن روز میل معاشرت و ملاقات حال
نیخواهند بعد فاضل مذکور منفور سجده شکر نمود از سبب سجده سوال نمود فرمودند
بود که متعجب و متفکر بودم که قلم علم بسیار چه مناسبت این فریفته نفس و هوای را
پیر کفار نامیده حال سببش بشکوف شد در بهام و وسیع ضار نیه پیر کفار شهوت
از همه بیشتر است و هر قدر هم پیر شود شهوتش بیشتر می شود باین مناسبت پیر
کفار است اگر بخوابیم صد یک قباچ اعمال ناقصین تا کسین علی اعتقادیم و انواع
واقسامه ایس و حیثان و کذک متقاومت ثابتین روحیه اهرم را عرض کنیم
این مختصر مجلدات عبیده میشود و پیری و لوازش مانع پنجاه زمستان اطهران بود
و روز بعد از عبید نور و زچون عیال مرحومه فانی بمرض فلج مبتلی فرطش مشهور
ملاحظه شد اگر صعود نماید با بودن فانی موافق حکمت نخواهد بود و بصلاح دید و رضای
آن مرحومه نقل مکان نمود چه که بعضی کارهای امری ناتمام داشتند از ظاهر و دواع
نمود و در محله دو روز آن محله با سبب سفر و جناب آقا میرزا محمود زرقانی رود
فداه در خوانی منزل گرفتیم و در تمامی اشغال مکلفه و اجبه پرداختیم و بعضی اوقات
در تاریکی شب بیعادت و در جوانی آن راضیه بقضاء الله و مرضیه بما قدر لها میرفت
و از ساحت اقدس خبر رسید که مرکز میثاق و حید فرید مظلوم آفاق از ارض
اقدس جوار بقعه مبارکه بنهار اردن تشریف برده اند و لبتیک لبتیک ابن اللہی
از آن از ارضی مرتفع است چنانچه در لوح اقدس نازل قوله تعالی (قد نقل نهر
الاردن بالبحر الاعظم والا این فی الواد المقدس یبادی لبتیک اللهم لبتیک)
الایه و فانی و انست علت ازیات و یلیات و صد ماتی است که از ناقصین

اعدا الله الذین یغنیہ الملک و الملکوت بصریح بیان نیر لاهوت بر مگر مخصوص
مخصوص وارد شده است و از سر و لمان گذشته است و خود بخود کوشش خود
و فتن و فساد خود پرده ستاریت حق سبحانی را دریده اند لکن افانی بهم
اظهار داشت در منزل جناب آقا میرزا محمد خان دکن در حیفه آه حاجت
پسر آقا جمال از جانب پدرش آمد و از فانی سه سوال نمود سر کار آقا روح الامین
مطلوبه لغت آنچه جهت از ارض اقدس نبراردن تشریف برده اند ذکر شد
اولاً از قبل من عرض کنید چه کرده اید و چه تصور و قوری از شما ظاهر شده که اخبار
ساحت اقدس را محتاج شده اید از این باب استفسار نمایند و بر تدارک بحمت
نمایند و ثانیاً علت تشریف بردن مبارک مخالفت و خود سری آقا میرزا محمد
علی است بعضی استماع این کلمه حب اقد کریت که چگونه مثل غصن کبر مخالفت
نمایند ذکر شد در این مجالس نفوس موقد مقبله حاضرند و چون میرزا محمد علی را
خلق و در رتبه امکان و قابل اطاعت و عصیان میدانند بیحکایت کرده نمودند شایسته
مینه و برهان او را معصوم میخوانند گفت سلطان الرجوش حال قدم خوانده اند ذکر
شد اولاً کجا و چه جا و در کدام لوح مقدس آیه این اصل ندارد و ثانیاً میفرمایند
در کتاب عهد مقدس (یا عصائی و افغانی و ذوی قرابتی تو صلیک بقوی الله و
معروف و بمانعی و بما ترتفع به مقانکم بر استی میگوید تقوی سردار اعظم است
از برای نصرت امر الهی و جنودی که لایق این سردار است خلاق و عمال
طیبه طابره مرضیه بوده و هست) این بیان مبارک اقدس بسی واضح و
صریح است که دون حضرت من اراده الله ساواه فداه بکلم حکم و صریح کتاب

عهد متقن که فرموده اند (مقصود ازین آیه مبارکه غصن اعظم بوده و هست)
کل در رتبه خلق و امکان بوده و هستند و بر قدر ترقی نمایند از رتبه امکان و ممکن
تجا و نشان متنع و محال است حادث قدیم نمیشود و قدیم حادث نخواهد شد و
فرع نشعب از اصل قدیم و اصل قدیم سر موده اند سیر و بی زحمت در دو عالم
نیکر دو جدا و الله اعلم گفت عصمت شان مخصوص حق است عرض شد عصمت
حق سبحانه و تعالی ذاتی است و عصمت مگر عهد قدیم موهوبی لایفکلی است که
انفکاش متصور و معقول نیست و مثل این مسئله در مضیقات چون نور و شمس و قمر است
که نور وجودش عین ماهیت است و ماهیتش عین وجودش است الله نور السموات
و الارض و شمس نورش غیر حرش است و حرش غیر نورش یعنی وجودش غیر
ماهیت است و ماهیتش غیر وجودش است ولی انفکاش غیر متصور است و غیر
معقول و اگر تخطر انفکاک نور از شمس شود شمس شمس نیست و لکن قمر حرش غیر
نورش است و نورش غیر حرش است و خلق جمیعاً در رتبه سیم و اقصی که ممکن است
اقبال از نور شمس نمایند و ممکن است محجب و تاریک شوند همچنین در نه شان و
تفسیر سوره ارقم مبارک حضرت من اراده الله صا در شده است و بعد بنفوس مبارک که
خطاب نمود و عرض کرد افسم الله امر الله راجع بیک نفس باشد و کل بطوع و رغبت
و محبت و خلوص ارادت طایف حول او باشند و بدل و جان اطاعتش را نمایند
منظم و حکم است و یا هر نفسی بر چه خواست کند کل فرمودند چه سوالی است این مطلب
بدیهی است یک خبری کلی بدون امر مخصوص پیشترت ندارد تا چه رسد باهر الله عرض
بیچ نظمی مثل این تصور میشود که غمام الله شبان دراعی و حافظ و حارس خود را بنامند

و اطاعت کنند کل فرمودند عظم مویست و اقدم تخت ربانی است عرض شد
 قوله جل جلاله فی کتاب عبده المقدس رکوعی عبادی سبب نظم را سبب پریشانی
 شماست اولت اتحاد و اعلت اختلاف سارید انوار شایسته و سرت از وجوه
 ساطع و لامع شد و اظهار شکر کردند که حق تعالی باین صحبت و همین شبه را حسبر
 فرموده و جواش را داده ما توجه و توسلی نداریم مگر سبب کار آقا روح الوجود بوده
 انقدر کس ثابت و متوجه الی مرکز شایسته است برادر است و با او برادر برابر
 و بر کس نیست پزاریم و چون بغض اندر سیر جمال و انت بد واقع شد و نقض مستورش
 ظاهر و آشکار شده تدارک نمود که آقا فرمودند اگر جانی واقع شد و فلانی بغضن کبر
 نسبت خلاقی داد تو انکار کن و استقامت نماتا فلان ثابت و محقق نماید و بر
 ابل محاسن شبه نشود و بدانند که غضن کبر و دونه ما مور توجه و اطاعتند و در تبیه
 خلق و ممکن است اطاعت کنند و ممکن مخالفت نمایند کما ینات کافر کردند
 بر دامن کبر یا نش نشیند کرد و حجت اند که بغض اند است تحقیق چون پدرش را
 آقا ذکر نمود و بعضی تصریح کردند که آقا را جمال قدم علم اسم مبارک سرکار آقا فرمودند
 لذا بجهت عذر خواستن اظهار داشت او اعلی که فلانی آمد و در محافل ذکر و فایحه
 الهی و عصمت حضرت من اراده الهی بسیار شدیکی از جناب والد سوال نمود که این
 صحبت چیست و سببش چه میباشد که در ساحت اقدس و ارض مقصود هم این اذکار
 بوده است آقایی والد فرمودند بی در ارض مقصود هم از بعضی مفکران بیخردان
 کرده است که عصمت شان حق جل ذکره است و نسبتش سبب کار آقا طایفه
 چنانکه در طهران باین اجاب بعضی مرا آقایی مطلق میگویند و بعضی اعتراض میکنند

که آقا

که آقا مخصوص سرکار آقا است مقصود این نفوسی که میگویند آقا مخصوص سرکار آقا
 تعظیم سرکار آقا نیست مقصود شان توهین و تحقیر من است کذلک در ساحت
 اقدس هم بجز وانی گفته اند عصمت کبری قیص حق جل جلاله است مقصود شان
 تعظیم و تجلیل و تقدیس حق سبحانه و تعالی نیست مقصود شان توهین و تحقیر و تزیین
 مرکز عهد و شایسته است فانی عرض نمود مثل در ملک و ملکوت برای کشف این مطلب
 و مقصد بهتر بلکه مثل این بوده نیست بسیار صحیح و راست و موافق و مطابق
 و من جمیع جهات کاشف حق و حقیقت است ولی نفوسی که مقصود شان توهین
 جناب آقا جمال بوده است و لوقصایت مذموم و مدح و راست ولی کفر و انکار
 و شرک و نقض عهد و شایسته نیز اشراق بوده و نیست و نبوده و نخواهد بود
 ولی نفوسی که مقصود شان توهین و تحقیر حضرت من اراده اند فرغ نشب از اصل
 قدیم منصوص مخصوص حتی قدیم است کافر و ملحد و مشرک و ناقض و دشمن خدا و
 امر الله و مصداق اعداء اللهی که لعنهم الله و الملکوت بنقص صریح و وضع جمال قدیم
 که میفرمایند (ان الذی نقض العهد علیکم الملک و الملکوت و کذلک در مناجاتهای که
 تعلیم بندگان فرموده اند که از درگاه ذوالجلالی حضرت احدیث مسکت نمایند
 این مضمون بیان بسیار است قوله تبارک و تعالی (الهی الی شاهد بود انیتک
 و فرودایتک اسلک یا مالک الاسماء و فاطر اسماء بنفوذ کلک العیاء و اقدار کلک
 الاعلی بان تصریحی بر ایات قدزنت و قوتک و تحفظنی من شر اعدائک الذین نقضوا
 عهدک و بیثاقتک انک انت المقدر القدر) و الحمد لله بحسب خوبی و خوشی ختم شد
 و بغض الله برای پدرش اظهار نقض و تدارک و عذرش را حکایت میکنند من

الطریق

الطوبی صین جمال پر وبال در کار و انسر ای منزل فانی شاد است و انواع حیل و دریا
 اظهار داشت که نقض و نفاق خود و پسرش را سر کند و بر فانی مشتبه کند و
 چون سترش آنوقت صلاح بود قبول نمود و ذکر نمود حال شاد و شجاعت و روح
 شمار انفسی شبهه نتواند با آن همه استدلالات که با طرافت از شمارش این
 تصور در باره آن حضرت محال است و حضرت آقا میرزا محمد آقا میرزا محمد خان نورس
 روحی لایزال و الفدا طهرین تشریف داشتند حضرت آقا میرزا غفر الله عندهم
 این حضرت و رقای شهید هم از زنجان از خدمت حضرت و الدیشان بزیارت
 بدیشان حضرت خان رفوع روحی لهم الفدا تشریف آوردند و ایشان هم در
 تدارک و تهیه آمدن بودند و منتظر خبر حرکتشان بودیم که خبر رسید حضرتشان
 با جمیع نوشته با ایشان و اسبابشان حرکت کرده اند و علاء الدوله حاکم زنجان
 شنیده است چنین شخصی که از وجود بهائیه است و اموالش از حد اجها خارج و
 تمام هم حال همراه خود دست فرستاده است از سلطانی که یک منزل و پنج
 فرسنگی زنجان است حضرتش را با حضرت روح الله شهید بخل و سترشان و یک
 شان ضبط نموده و بزنجان برگردانید و از چون برای فانی از قبل سوال از آیه
 کتاب اقدس اذ غیض بحر الوصال و جواب حضرت ذوالجلال را که مقصود حضرت
 سرکار آقا است و مسلت ثانی شان را از فضل فضال تعریف که حضرتش فدائی میثاق
 شود و قبول فرمودن و بشا رتش فرمودند از آنکه بوده و علاء از مرکز
 میثاق آنکه همین استعدا را نمود نشان فرموده بودند از قبل مشر و ما ذکر شد
 رجوع فرمایند از شهدا و نشان بر قلب فانی ظهور نمود و از زنجان هم خبر رسید که

گرفته و چاییده و خانه ایشان را خراب کرده است و حضرت و رقا روحی لدسه
 الشریف الفدا هم ایستاده اند که بجز اول اند و فصله جمیع جزئیات و کلیات حتی حکام
 جهانیه و روحانیه این ظهور عظیم موعود جمع کتب و زبر و صحف الهیه را بقرآن
 ثابت میکنم و محقق و مبرهن نمایم که منکرین این امر تفسیر برای نموده اند و تخریف
 موضوع و مقصود حضرت مقصود نموده اند و با بطلان حضرت علاء الدوله حکمران زنجان
 مجالس متعدد برپا نموده و علمای زنجان و نوشتجات و کتب آیات و
 صحایف مناجات و سور علمیه این ظهور نور ربانیه را حاضر نمود و در محضر علمای تلامذات
 فرمودند گاهی خود حضرت و رقا و وقتی حضرت روح الله و آنچه ایراد اعتراض
 و احتجاج هر یک از منکرین نمود جواب شافی کافی شنید که صریح آیات قرآن مجید
 شاهد صدق و برهان قاطع لایع بود و چون غر علی بر علاء الدوله ثابت شد و حکام
 متقدر جوری بود لذا علما جسارت بگویم کفر و قتلشان نمودند و حتی در بعضی محافل حضرت
 روح الله دو از ده سال را اذن میفرموده اند که با علما صحبت فرمایند و با کمال جلالت
 و شجاعت و نهایت فصاحت و بلاغت استدلال می نموده است بشانی شیرین
 صحبت داشته بود که علاء الدوله فرموده بود صحبت و استدلال این طفل بجز صحبت
 عظیم و قارق حادقی است بزرگ و چون از اول گرفتن حضرت و رقا را بطهران
 با اهمیت عظیم نوشته بود که خدمت بزرگ عظیمی بدولت و ملت نموده است
 و ثروت حضرت و رقا هم ده یک بکه صد یک آنچه عرض کرده بودند بود علی آنچه کتاب
 و الواح داشت و شاید چهل و پنجاه جلد بود جمیع خط خوش و کاغذ ترس و تند صیب
 بسیار خوب و جلد قیمتی بسیار ممتاز که هر یک صد تومان آن تمام شده بود و کذا کذا

آنچه الواح قدسیه خطوط اصلیه بود کل مرقع و نذیب بود و قطعات نذیب شد بسیار داشت مختصراً شاید پنج و شش هزار تومان برایشان تمام شده بود علاوه بر اینکه کلیه آن الواح نزد اهل بنای عظم از ثروت و غنای من فی الاشیاء است ولی نزد غافلین قیمت نداشت و ممکن هم نبود که جزو تجملات و اثاث اہمیت کنند و با آنها مبادت و اقمار نمایند لکن چون از طهران حضرت و رقار خواستند جمع آنچه ہمراشان از ارباب بود ضبط نموده رد نمود و تمام را ثبت نمود و تحویل سر کرده محافظان نمود که نتوانند تحریف و تصرف نمایند و چون وارد طهران شدند نمودند بر حرم مغفور میرزا علی صغیرخان صدر اعظم عرض شد در خانه برادر حضرت علاءالدوله که لقب و اسمش از فراموشی نموده ام فرمود و اردشان نمایند و محترم نگارند و رعایت کنند تا حضرتش از پیشگاه سلطانی اذن آزادی بخوابند و مرخص نمایند و حضرت آقا میرزا عزیز الله خان ابن اہل ارشد نشان و بعضی اجاب در آن خانه خدمتشان رسیدند و حضرت روح اقدس درین راه در غل و زنجیر بسیار خوش بوده است و همواره تلاوت الواح و مناجات مشغول بوده و سرور و مبتشر که حفظ و حراس و نامورین محمد و نشان شده بودند و بعضی را تبلیغ نمودند و چون بمیثان حضرت روح اقدس را دوست داشته بودند و خواسته بود زنجیر را از ایشان بردارند فرموده اند من باین حال خوش و مسرور و شاکرم شما را هم که حکومت هستید و از حکومت مواجب میگیرید که خدمت بعداقت نمایند و این امر آرا باغل و زنجیر تسلیم گرفتید ناموریت و صداقت مقضی است که باین حال بکجا آید و نظرات و مراد اولذرات تراب مرقدہ الہدایین نفس مبارکہ قابل و لایق خدا شدن امر اقدس هستند نہ ہر امت و آسایش طلعی مانند فانی باری در متری که خانہ برادر

علاءالدوله تشریف داشته اند بسیاری از امراء و غیر هم محض تماشای حرارت آنجا حضرت روح اقدس مخصوص میروند و کمال حیرت و تعجب از علاوت پیمان و قوت برمان و ثبات و استقامت کبرایشان می نمایند و از آن خانہ حضرت در قیامت مرقوم فرمودند کہ بامید واری و اطمینان شهادتی کہ سی سال بود بشارت فرموده بودند و منتظرش بودم باین بدینہ وارد نمودند و حال خبری و بشارتی از شہادت نیست بلکه تحقق خلافتش نزدیکتر است چه کہ حضرت سلطان مدتهاست راہمی بشہید کردین و بصراحت طبع حفظ و حراست و آسایش این حزب مظلوم را میخواهد و حضرت صدر اعظم ہم خلاصی را دعه فرموده است معلوم میشود این جان قابل فدائیدن نیست و این خون کیافتی کہ در سپیل حضرت چون ریخته شود ندارد و باین واسطه کمال حزن و کدورت را دارم و روز و شب توبہ و انابه و گریہ شہادۃ موعودہ بمشہرہ را میخواهم و ہمہ اجاب از در گاہ حضرت رب الارباب التماس و منسلت نمایند کہ نظر مہماقت و قابلیت من نصیب و بعدم استعداد و استحقاق فانی ملاحظہ فرماید و بزرگواری و آمرزش حضرت کبریا نظر فرماید این رقمہ ایشان ہم و کما حشاشان نیز در قلب خطور نمود کہ باید شہادت واقع شود ولی ای سبایش بکی منفقود در این حال خبر رسید کہ حاجب الدولہ بدون خبر و اطلاع طلع عظیم در ساعت حضرت بیا یونی قسمتی عرض میکنند کہ میفرمایند در مجلس عیششان نمایند و از خانہ بار و جہاد و چند نفر جاب زنجان کہ اموالشان بعارث رفته و خانہ شان خراب شده بکسنان سگھانی واردشان نمود و اموالشانرا از قرار ثبت زنجان سینه داد و نگاهداشت و حضرت صدر اعظم چون خبر شد کہ حاجب الدولہ خود سرانہ محض شقاوت عرض کرده و حکم صادر کرده و حضرت رازندانه برده است متغیر شد و حاجب الدولہ رنجش داد و خطاب

و عتاب سخنان نمود و سفارش فرمود رعایت نمایند و احترام کنند تا خضرش
بسریر سلطنت شهر یاری عرض کند و عرضشان فرماید و حضرت و رقاب از مجلس
عرضه حضرت بهایونی عرض می نماید که کی از اولیای دربار معدلتدار را بفرستید و
بعضی عرایض دارم بواسطه او عرض نمایم و حاجب الدوله وقت تقدیم نمودن
عرضه مطلع میشود و حاضر میشود و چون سخنانم از متعلقات رتبه حاجب الدوله نیست
و حاضر هم بوده است حضرت شهر یاری امر میفرماید و حضرت و رقاب را ملاقات کند
و عرائض را شنیده در پیشگاه سریر سلطانی بعرض رساند لذا بجنبه میاید و حضرت
و رقاب او صحبت میفرمایند و میگویند که علماء را حاضر کنند و با حضرت صحبت نمایند و از
قراریکه اجاب مسجوعین ذکر فرمودند حضرت میفرماید از شهادت بیشتر رسم بلکه کمال
ارزور هم دارم و از حضرت بهاء الله هم بشارت فدا شدن خود را فی سبیل الله
شنیده ام و سی سال است منتظر چشم امید باز دارم که در راه مجتهدش خود رنجیده شود
آن بی باک سفاک از این بیان پاک متغیر شده است و کشفه است عزور میخواند این
دروغ و ساختن معجزه برای رست خود ترا از گذشته شدن نجات بخشی و با چوئی که
در دست داشته است چند خوب سر آن فدائی فی سبیل الله میزند از استماع این خبر
حکیر با کباب شد و دستگیر آن هتاک با پاک بواسطه شقاوت فطری و طبع اموالشان
سعی در شهادتشان می نماید و مع ذلک مجال میدانیستیم چه که سنین عیدیه بود که
حضرت تاجدار بی حقیقت بر حفظ و رعایت این حزب نهایت کوشش میفرمود
و کبریات فرموده بود هر وقت به نفسی خواست اظهار خدمتی و دولتی نماید بر این
تمت و فتراتی را و داشت هر وقت عرض کردند فلان محل جمعیتی دارند و اسلحه

زیادی موجود کرده اند کذب بود و حتی کار و گوشت پاره کردن هم نبود و باین
اویات و صدقاتی که وارد آوردند جز صبر و سکون از آنها دیده نشد مقصود و
که راه شهادت حضرت و رقاب جمع طرق و ابوابش بسته و سد بود و ایام رضوان
هم بود و احباب و ولایم و ضیافات و اجتماعات و مسرات و اشتیاق و چون از
حضرت تاجدار می فرمیدم نصف قرن که پنجاه سال باشد گذشته بود لذت دارکن و تهنیت
عظیم و عید گیری دیده بودند و حکام و اولیای امور دولت و ملت و بزرگان هر
مملکت هم بحجت تبریک و تهنیت حاضر میسین حاضر شده بودند و همه طهران مخصوص
خیابانهای عمارت دولتی و سه بازار خانه او میدان مشق و میدان توپخانه و خانه با
قناصل خارجه وزراء و اعیان و شاهزاده او کاروانسرای تجارقی و بازار بارانها
زینت نموده که هفت روز همه خلق سه روز و عشرت نمایند و هفت شب جمع
و بلاد ایران را چراغانی نمایند و خطها برای همه شاهزاده و وزراء و ایالات حتی علماء و
حتی رؤسای اصناف و طبقات نامیس موجود نموده و سرداری تن پوش با چوئی
مکمل بخواهر که صد هزار تومان بخواهر داشت و روز چهل و چهارم عید نوروز اول آن
بود و چهل و سوم آخر عید رضوان در منزل حضرت اویب همان رفوع مشدی محمد
طباخ بودیم و میدانیستیم مویک بهایونی حضرت عید العظیم با جلال و شوکت سلطنت
میروند برای زیارت تبریک جشن طوکانی و عصر بود چای میاشامیدیم و حضرت اویب
رو حیفاه تشریف آوردند و فرمودند شاه را کشته اند و البته این طایفه را هشتم خوا
نمود و لو بحسب ظاهر حال از شاه عید العظیم م صحبت نمود و در کالسه جالس بود و حکمت
فرد بود و تماشای نمود و باین است سلطان صحبت میفرمود و جارچی هم فریاد میکرد

احمد قدسی نرسید ولی چنین شیت در هر حال حال را باید متفرق شویم و از خدا بخواهیم
 دوستان مظلوم و انعام پیکناه بی پناهنش را در پناهنش حفظ نسیم باید و از این اتمام
 نجات بخشد و متفرق شدیم و بطنانی فرمود از منزل بیرون باید نیانی دور کار و اسرا
 که هستی باش و اخبار و صحت و تقم هر مطلبی را بتو خبر میدهم و شب شد جناب آقا میرزا
 محمود زرقانی برنج در سخن و عدیس و نان خشک تدارک ایامی را دید و برای خانه
 و عیال مرخصی هم فرستاد پین انطوعین حضرت ادیب تشریف آوردند و اولاد ایشان
 فرمودند که قاتل را با نوقت گرفته اند و میرزا رضای کرمانی است و همه میدانند از رحمت
 جمال الدین جمهوری طلب و دشمن دولت است و ثانیاً حضرت شاه جهان وقت زون
 شهید شده است و چون امین سلطان نیت و نیتش خط انعام الهی بوده حق سبحانه و
 تعالی نایب و نصرتش فرموده حضرت شاه شهید را صورت نشان داد که زنده است و
 دار تکیه سلطانی نمود و قدغن فرمود احدی و اصل تکیه نشود و نایب و توفیق و نصرت
 قوی قدر این است که نایب السلطنه پسر سلطنت و نایب السلطنه است و وزیر
 و همه عساکر مطیع و منقاد او هستند و حاکم طهران است و جمیع اعیان و ارکان و بزرگان
 تابع او بند و امین سلطان شخصی است خارجی از عاقله سلطانی نیست معذک که چون
 سلطان را در تکیه دولتی مقرر معین فرمود و نایب السلطنه خواسته است داخل نگردد
 و پدرش را دیدن و عیادت کند فرموده است و داخل نشود و تکلیف شخص نشان است
 که الان بر دید امیریه منزل خودتان و او جسارت نمیکند بگوید تو چه کاره هستی من پسر
 پادشاه و نایب السلطنه و وزیر جنگ و حاکم طهران فوری نهایت سرعت با میریه
 میرود و شبانیکت فوج سر بازار امر میکند که اطراف امیریه را محاصره نمایند و نگذارند

خارج شود و سر باز و صاحب منصبها هم اطاعت مینمایند و نمیکویند ما امور با
 نایب السلطنه هستیم و بعد از وجات سلطانی و ایامی حرم پادشاهی را میگویند برو
 در تکیه دولتی حضرت بمایونی را عیادت و خدمت کنید و سفراء و قناصل دول
 خارجه را حاضر نمود جمیع منازل شخصی حضرت سلطان و آخرین را با اطلاع حضرات همراه
 می نمایند و واقعه را بحضرات تاجدار می نظر الدین شاه خلد آتشیان تکلف میکنند
 و کذکت بهمه بلاد ایران تکلف مینمایند که میرزا رضای تاج سید جمال الدین افغان
 شاه را شهید نمود و بهاینها ابد امد اخلاص داشتند و باید کمال مراعات و حمایت
 از بهائیه نمایند این بشارات حضرت ادیب روحفاده بود و ظهر آن روز امیر مود
 در مسجد شاه در منبر شهادت حضرت سلطان و اسم قاتل و حالش را بیان و گفت
 نمایند و بی طرفی این حزب را بیان و اعلان نمایند و کردند و باین حسن نیت بگفتند
 بشانی مؤید و موفق بر امنیت و رفاهیت طهران و اطراف شد که برابر است
 از قبل شد و نعمت و ارزاق بیشتر و ارزاق بود و احباب راحت و آسوده شدند
 و در همه جا محفوظ و مصون و بر خدمات امریه قائم و مؤید گشتند و در منزل حضرت
 حاجی میرزا محمد افغان شب مهمان بود و حب الله پسر جمال را خواست که دلجویی نماید
 و تشویق و تحریص بر ثبوت و استقامت کند اظهار نمود لوح مبارک فتنه زاریات
 نموده ذکر شد از الواح ارض سراسر است و مکرر بر طهت نموده ام و بجد الله بقدر ضعف
 و حقارت و جهل خویش هم بعضی اشارات و اشاراتش را دانسته است و این شجر
 در درنه غرس شد و چنانکه در همان لوح مبارک ذکر گشته شد آذنازل شده است
 و شد آدیصد و نه است و نه صد و است که این شجر فر آور و نفوس که بدامش

مبارک سرکار آقا متمتک اند و بعروة الوثقی قشبت داخل سفینه قوت رطب حسرا
که مخصوص اهل بهاست بستند و از باد قطن و امواج امتحان محفوظ و مسون و مشمول نگاه
عنایت اندخته برای تزلزلین غیر ثابتین است باز ذکر نمودن تنه بسیار عظیم است
بشایسته نفس امتحان هم امتحان می شود جواب گفت بل باد های شدید عمارت عظیمه
خراب میکند و اشجار بسیار بزرگ را ازیشه میکند و امواج دریا گشتیهای عظیم را می شکند
و غرق می نماید اما نفوسی که در عمارت ساخته دست قوت و قدرت الهی ساکنند اجسام
باد و شدتش را نمی نمایند و اشخاصی که در کشتی رحمانی هستند امواج هر قدر شدید باشد
کشتی را با نیرانی تواند حرکت دهد نفوسی که بحمل لیتن محکم الهی و بعروة الوثقی ای نفسان
لهای صمدانی متمتک و تثبت اند راحت و آسوده و مطمئن خاطرند بحقیقت قلبشان
برای نفوسی که در بیابان شکوک و شبها تند و در دریای اوام و ظنون حیران و سرگردانند
محرقت می سوزد و میگرداند و هر وسیله هم متوسلند که آن نفوس را نجات دهند
و خلاص کنند و در ظل لواء محمد و محمود معتودید قوتیه غالبه حضرت مقصود و اردنمانند
مرتب این خافل جا بل گفت اگر کسی شب در منزل با باشد و آه و ناله و چنین قفسه آقا
باشند و حیدر زقنه چه قدر شدید است فانی نتوانست ساکت شود و صبح هم نبود زیرا
نفوسی که حاضر بودند شاید تلبیس و دروغ او را صدق و حقیقت تصور می نمودند
و غرق بحر نوم میشدند لذا ذکر نمود اولاً فانی و بسیار همی شب در منزل شما بوده و
همانجا خوابیدم ایام جناب آقا جمال با کمال راحت خوابیده بودند و ابدان ناله و آهی از
ایشان شنیدم نشد ثانیاً مگر در عهد و میثاق الهی شبه و زلزله و آرتابی دارند که گریه
و ناله میکنند طقت شده که باز باخته است و تلبیس میثاق نمود و پیش از ظاهر نمود

فرد آقا جمال آمد و بتدلیسات و اهریه معذت صحبت پس ش را خواست و فانی
هم قدری استقامت کرد و ذکر نمود هر قدر یقین بر شوق و رسوخ و ایمان شما
می نمایم و حفظ شان شمار اینها نمی باز مشاهد می نمایم عدم شوق شما محقق میشود و مشاهد
میشود موهومات قبلیه اهل فرقا زلزله و بیجا میاید با جمله عریضه بحضور مبارک بواسطه فانی
عرض نمود که شنیده شد از ارض اقدس بطبریه تشریف برده اید و از اجاب و
افصان و بجزیه اید این عبارت عین عبارت اوست (علی الدین بدک العفا) بعد از تو
خاک بر سر دنیا و کذک (مال تلب و رب الارباب) بدون استثنای جمع من فی التواتر
والارض ذرات ترابیه اند که در هوای حرارت آفتاب متحرک اند و شمس الشموس و رب
الارباب قوی از این قیل و فوق اینها عرض نمود و عرض نمود چون فلان غم سیر لیک
داشت از او خواستم سواد این عریضه را همراه ببرد و همه اجاب نشان دهد که حال صحیح
شکسته و از آن ذرات ترابی که متحرک بحرارت شمس میثاق است قبولش فرمایند و با
اینکه میدانم تلبیس است قبول نمودم و همه جانان و آدم و بقوق هم تقدیم نمودم و
دور ز بود از شهوات شاه شهید حضرت ادیب فرمود از فانی حاجب الدوله محرمانه
شنیدم که همان شب قصه شاه که نمیدانستیم بر حمت ایزدی فائز شده است حاجب
الدوله با مید شیرین کاری که چون فردا حضرت سلطان بگشتن کوچک بزرگ
بهائیهام میفرمایند من این خدمت را کرده باشم عرق زیاد می بخورد و دست
و دهوش و خونخوار میشود و داخل حبس میزند شده حضرت هد قار میگوید
پا و رید با حضرت روح اند و دست محبس شمری خود حضرت و زقا
را قطعه قطعه میاید و متصلاً محبس میگوید و بعد حضرت روح الله میگوید

پدرت را بچه غدا بی کشتیم تو بتری نما نا خود حفظ و نگاهداریت نمایم ورتبه و مقام و منصب
 برایت بگیرم میفرماید پدرم مرا برای این شب تربیت نمود و تاسی به پدر و خدا شدن نترسم
 بهتر است از سلطنت و ثروت عالم میگوید ترا هم میگویم میگوید بجان و روانم در
 قائم را ببوسم امر میبند آن طفل صغیر که در جمع ادیان و جمع طوائف عالم پیکانه و معصوم
 طناب بند از ند قلم قوه تحریر ندارد آن الله و انا الله را چون مسخ شدن اعم قلبه را شنیده
 بودیم و لکن کلاب و ذیاب شد نشانرا شنیده بودیم حال دیدیم خدا یا خود نجات
 بخش و تنبیه فرما از فرمایش حضرت ادیب کمال تعجب و حیرت حاصل شد و بعد از شخص رجایی
 که برای خدا نشان کجس میرفت و اکل و مصروفشانرا میبرد سوال نمودیم تکذیب نمود که ابا
 اصل ندارد و بعد از چند روز جناب آقا میرزا حسین زنجانی و جناب حاجی ایمان و
 جناب حاجی محمد قلی روحیه اہم که با حضرتش حبس بودند شهادت آن سید احرار رسید
 ثناب اہل حنت را نوشتند و دانستیم صدق است و تماشای سی سالی حضرتش بصرف فضل
 حاصل شده و ایام قلید از شهادت مرحوم شاه گذشته بود برای حضرت ادیب خبر
 آوردند که صدر عظم در محل خلوت اظهار فرموده است که سه و چهار ماه قبل از وفات
 شاه از قائم مقام بہار آنہ بواسطہ برای اشخاص متعدده از وجہ بہایمان بقول خود
 الواج متعدده آمد کہ سید جمال الدین و اعضا و جزایش در خیال و فکر و عزم فتنہ
 و فساد عظیمی برای ایران و سر سلطنت ایرانند اولای امور دولت علیہ را خبر کنید
 کہ خبر داشته باشند شاید جلوسری نمایند و البته یقینی واقع میشود از حال مطلع و آگاہانند
 کہ اذا وقت الواجہ این حزب مظلوم دوست دولت و ملت مطیع دولت مصلح
 عالم را مہتمم نمایند دشمن دولت و ملت و مفسد را بشناسند و دہ دوازده لوح

باین مضامین کہ در نہایت فصاحت و بلاغت بود آوردند و دیدیم و حال صدق
 مقال را ہم دیدیم ولی مؤمن و موقن با مرشان نیستیم کہ من عند اعداست و وحی
 آسمانی است شاید بواسطہ فی از فکر و خیال آنها مطلع شده اند و شاید ہم در سیر
 متفق بوده اند در ہر حال کشف این مطلب بر ما واجب است و حضرت ادیب کوہ
 ثبات و فداکاری عرفیہ نوشتہ بودند و بدلائیل ظاہرہ محسوسہ مشہورہ مہربان و
 اشکار فرمودہ بودند کہ این حزب اہل فساد نبوده و نیستند و با اہل فساد ہرگز ہمکار
 نبوده اند و بعد المشرقین بنشان وین مفسدین است و اسم خود و لقب دولت
 خودشانرا ہم نوشتہ و امضا فرمودہ بودند و سرمودند تکلیف ایمانی خود را
 میدانم کہ تقدیم نمایم و اولیای امور را از این اشتباه عظیم و ارتبابی کہ ہزاران نفوس
 یکنہ مصلح عالم در خطر شدیدند بریان منصرف نمایم و فانی دید پنجاہ سال است
 در ظل امرانہ شادمانی و کامرانی و عیش و عشرت نموده و ہمہ جا از فضل امرانہ
 عزیز و محترم بودہ و حضرت ادیب تازہ داخل حزب آمدہ شدہ اللہ و اللہ از منصب و
 ثروت و دولت گذشتہ اند صبح نیست کہ با حضور فانی چنین عریضہ حضرتش تقدیم
 نمید کند ایمان عرفیہ خط حضرتش را جناب آقا میرزا محمود زرقانی بدون تنسیہ
 حرفی نوشت و فانی اسم و منزل خود را نوشت و امضا نمود و چون میدانستیم کہ حضرت
 ایادی روحیہ اہم را خبر کنیم چون ہم خطرش ظاہر و موجود است اولاً راضی
 نمی شویم و ثانیاً حال وقت این عریضہ است و فوت میشود لذا استر اعن الکل سفارشی
 نمودیم و بیستین بار کہ دادیم و سیصد و صولش ہم از صدر اعظم آمد و اللہ احد
 بسیار بموقع واقع شد و حضرت صدر اعظم از منشی مخصوصش خواستہ بود کہ مختصر نماید عرض

کرده بود مختصر از خود این عریضه ممکن نیست یک کلمه اش برداشته شود و بطلب
شمس ساقط میشود بلکه همیشه زایل میگردد چه که عبارات مربوط بیکدیگر است و موجب
حضرت هابونی تا بعد از مظهر الدین شاه ملکونی صناعات در بخان بود همان عریضه
بعینها تکرار نمود این هم خدمت بزرگی بود که صدر اعظم بواسطه همین خدمت وقتی
حضرت ادیب بامر الله و کلمه الله و حزب الله نمود و بواسطه همین خدمت وقتی
که از صدارت خلع شد و مستترش را در حضرت معصومه قم مقرر داشتند لوح
مبارک منسی باقی تبارش صادر شد و مرسوم مرفوع الی مقصد صدق جمال افندی
واسطه رساندنش شد و در آن بدیع لوح مبارک بشارت میفرمایند او را که بجزای
حسن نیت و خدمات باین امر اعظم صدارت عظمی بتو بزرودی راجع خواهد شد و نه
و هد غیر کندوب و امید است موفق بعدل و داد شوی ایستی گن ما احسان
الله فضلا من عنده (و نه او هد غیر کندوب) عین پان مبارک است پاهات
اختری را یقین ندارم اما مضمون پان مبارک است و این لوح مبارک را در باد
یکی از صاحب منصبان دولت بهینه رسید زیارت نمود و در آنجا با احباب
بود و این امر و بندگان این ظهور را بحقیقت دوست میداشت و عالم فاضل فدیون
بود میفرمود تا حال توانستم تصور کنم نفسی محدود و محدود گمانی بشری بر قلوب و
افنده و سر اثر و ضار عالم آگاه باشد و کیف یثا تطلب و تصرف فرماید و حال
دیدم ولی از کجا و چه جا است و چه قوه نیست از ادراک و احساسش عاجزم
و گمان بلکه یقین دارم که احدی جز خود او نداند این قوه از کجاست و مومن مطمن
القلب شد و وقتی تمنائی نمود ذکر شد عرض و سنت مینمایم اما حکیم بصیر آگاه بر امر

عالم و قادر قوی بر معالجه و مداوا ایشان آنچه صلاح حال مریض و اندمجر میفرماید
حاکم است نه محکوم و مختار است نه مجبور مطاع است نه مطیع و نخواهند تنگنایم
حاصل شد و با اینکه عریضه میرا که صدر اعظم تکرار فرموده و بواسطه عطفی طو کانی
و کذکات قائل شاه میرزا رضای جمال الدینی است و وضع و شریف الهی و بیان
طهران میدانستند مع ذلک گفتگوی اینکه کوچک و بزرگ این حزب مظلوم را خواهند
مخوف و در السن بر قبیل ناسین بود جناب حاجی آقا محمد تاجری زدی شهر علاقه بند
از حجره تجاری زدی عبوری نموده است بر میخیزند و با سرار و نهایت احترام ایشان
بدخل حجره و ساعتی مؤانست میخوانند ایشان بنای بر اصرار و ابر ایشان در ظل
می شوند و می شنوند حاجی میآوردند و خود تجار با هم صحبت میکنند که این شرفی که
و ادو اند صدر اعظم عریضه بهایان تکرار نموده و حضرت شریاری اظهار طاعت
فرموده و پاک و طهارت و بی طرفی بهایان بر کل و سریر سلطنت محقق شده است
جمع اینها پلوسیک و تدبیر حکومت و اولیای امور دولت و ملت است که بهایان
مطلبین نمایند و آشکار و معروف شوند و یک مرتبه از سرشتا و ساله تا فضل شیر خواره
شانرا بکشند و ابوشان نمایند جناب حاجی آقا محمد شجاع قوی القلب بکشد و
شدت و تنیدی و در شتی و سختی میفرماید اگر شاه بخواد این طایفه را بکشد شما بختی
واسطه شوید و شفاعت کنید که نکشد و اگر نخواهد بکشد شما بختی توانید حکم کنید که بکشد
پس از شما برای چه ترسم و نفس بسیاری میگوید و خارج میشود و کذکات حضرت
حاجی طاعلی اکبر و جمعی از سالهای بسیار بود که از هر معبری میکند شت اشرا و از اول
لعن و سبش می نمودند و علا و آن ایام هم طار رضای و اعظا هدی که عدو الله

این حرب بود و همیشه در منبر بعد از صد هزار تهمت و فترای باین حرب تخریب و تشویق کشتن این حرب مخصوص حضرت حاجی ملا علی اکبر را می نمود و همسایه حضرت نشان شده بود و بخونشان بسیار تشنه و بهر وسیله تشبیه بود و محرم و ده اول محرم و سیست بستن و سینه زدن و سنگ زدن و سیخ و دهل زدن و با تهمه سیر بار تشکافتن و از شراب و عرق مست شدن اکثری بخصوص آنها یک قهقهه برشان میزدند و سرشان را می شکافتند و خون جاری می شود البته باید مست و پهبوش و کوش باشند و این وضع و حال را همه ایرانیان میدانند و با اینکه در حسین ایامی از حکومت سیر باز و پولیس مراقبند که قهقهه و فساد و قتل واقع نشود مع ذلک چاره نمی توانند باری در منزل حضرت شهید ابن اصدق حضرات ایادی روحی خدا هم تشریف داشتند و تدبیر میفرمودند که بچه زبان و بیانی حضرت حاجی ملا علی اکبر را قانع و راضی کنند که ده روز محرم در منزل دیگری تشریف داشته باشند و خارج و داخل نشوند تا این ایام ظلمت ضلالت توحش و درندگی بگذرد و حضرت حاجی معظم روحی بیقینه و قوه توکل علی الله الفداوار و روشنند بعد از جلوس و اظهار خلوص و لوازم خضوع شرح صحبت قبل و مسلت اینکه ده روزه ایامی و کزندگی متوحشین را در منزل دیگری غیر از منزل خودشان تشریف داشته باشد و مقتضی حکمت و منع استعمال نارفتنه نامه و خط عباد این است چه که اگر امری واقع و آتش فساد و درندگی و کزندگی روشن شود علاوه بر خطر ایشان هم خطر اجباب آخری بلکه هم سرایت بسائر بلاد و عباد سلطان ایجاد هم هست حضرتش بتم فرمود و فرمود در الواح قدسیه امر اکید صریح است بجمکت مقصود خوف

و ترس و عدم توکل علی الله نیست مقصود اتقان عمل است و راستی و درستی و نیکو کاری و بر دباری و جملگی حکمت الهی را در ارضی طیبیه ظاهره افشاندنت نه خوف و ستر و پنهان شدن در ایام طفولیت در نهر عظیمی عرق شدم و بقدر سه و چهار فرسخ آب مرابره و کل یقین بر بلاکت من نموده بودند آب مرا بکنار برد و فی الجمله معنی بود و حیات و نجات داد و دو مرتبه از کوه و بلندی بقدر صد زرع زیاد تر هست دم و جان حیات باقی بود زنده ماندم و علاوه ده مرتبه گرفتار شدم و از ششماه تا سه سال حبس فریر سلاسل و اغلال بودم و بیسج مرتبه اش بیج و به امید خلاصی نبود و نفوسی که بقدر من مشهور نبود چون قابل شهادت فی سبیل الله بودند شهید شدند و من که انشدم اگر خدا خواسته است و این موهبت بی مثل و مانند را برای من مقدر فرموده است اولاً چه بهتر از این ثابتاً آیا ممکن و مقصود است فساد از اقتضای الله پس خوشتر از آن حضرت احدت است و تسلیم و رضای بما اراد القوی القادر الرحمن الرحیم قسمی بقتل و پنهان فرمود که کل خل شیخ و دانی تیم حکایت از عدم توکل نمودیم و ایم روحی لئلا بترتبه الفدا و چون مصمم بر حرکت و مسافرت بودیم سال پر و بال شی فانی را و حد دعوت نمود و فانی و او و پس شش بودیم او بغرض و مرض و تدلیس خصوصیت و اظهار کجائی می نمود و فانی تصوفی الله و خالصاً لوجه الله که عمل نکند او در حجیم نقص نفی و معذب بعد از الیم همین دنیا و آخرت شود و با بیکه اظهار داشت که بیامن و تو در هیچ جهات با هم متفق و متحد و هم عهد و پیمان شویم و معین و ظمیر و مجیر یکدیگر شویم و حرکت و خط سیر و سلوکان با اطلاع و مشورت یکدیگر باشد و اگر شد و قسم یاد نمود که با شمشک بطریق اولی بلکه با جمیع اهل بها بلکه با همه اهل عالم متحد و متفق و غیر کل را میخوانم و بقدر قوه هم بگری

بقدر و اندازه اش اظهار الفت و محبت و وحدت خود را اظهار می نماید گفت با خیرین
کاری ندارم و از گذشته صحبتی ندارم از حال میجوایم از هر جیبی میخوشم و از اتحاد
تو هم با خود مطمئن کردم ذکر شد کتاب قدس و کتاب عهد مقدس گواه صدق و
حقیقت یکاخی فانی و انجبات است گفت مقصد من هم همین است که من و تو مرآت
باشیم که از حکم کتاب عهد تجاوز ننمایم ذکر شد از ضمن شما کما هو آگاه هستیم قاسم
بتحقیق و صدق و حقیقت بنام کتاب عهد متمسک و مثبت است و بقدر ذره تجاوز
نموده و بفضل اله میباید و ارم عظم فرماید و نگذارد سه مونی تجاوز و تعدی بنام
وله الحمد و الله تا حال حفظ فرموده و نگاه داشته و از صراط مستقیم و منج روشن قویم
و اضحی الحق جل جلاله امر فرموده و ظاهر نموده تجاوز و انحراف نموده گفت خوب فکر
کن ذکر شد خوب فکر کرده ام و ابدا شبهه و ریبی در جیبی ندارم گفت بیان مبارک
اقدس است که بیانات مبارک را تا اول ننماید ذکر شد اگر دو آیه تدوینی یا کوفی
با هم مخالف شد تکلیف علیت باید تشابه را گرفت و محکم را طرح نمود یا باید تشابه را
راجع بآیات محکات نمود و محکات معنی نمود گفت چنین است باید محکات را محکم
گرفت و تشابهات را از محکات نمود و محکات معنی نمود ذکر شد میفرمایند قد
اصطفینا الاکبر بعد الاطمنم کی میفرمایند حق مبینی که در قرآن فرموده است ۲۹ فاطر
ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عباده تا منظر ظالم النفسه منصف مقصد منعم
سابق باخیرات) اصطفار اظالم نفس خود و میانند و سابق بخیرات معنی و شرح
فرموده و کذک حق مبینی که در پنجاه لوح مبارک مقدس در باره ازل فرموده
انا اصطفینا احد امن خواننا الایه بر معنی که برای اصطفای قرآن که ظالم نفس

خود است و آیات محکم متنقنه و ضمه عن قیرشانه جمال قبل جلاله که در حق ازل فرموده
معنی میکند صطفای غصن کبریا هم که بر معارضه با امر اندقتیام نموده معنی کنید
این آیه مبارکه تشابه است و باید بآیات محکات راجع نمود و معنی کرده خدای عز
احد علم گواه است که صحبت و استدلالات فانی که باین مقام رسید زانوی قانی
بوسید و گفت صد هزار مرتبه و آخرین بر قوت ثبات و استقامت و وحدت
بصر و بصیرت تو با و چون میخواستم حقیقت و صدق و صفا و اقییت و نور نیت
با تو متفق الکل و متحد العقیدت شوم خواستم ترا تجربه و امتحان کنم که اگر در مطلبی شبیه
و قنوری داری بیان کنم و رفع شبهه در بیت را کنم حال کشف و محقق شد کتابت
و مستقیمی و دون حضرت من اراده الله در ساحت عز قد شان معدوم صرف و
لاشی محض میدانی حال با تو قلب و قواد و جنان و وجدان و ظاهر و باطن و جمیع
جوارح و ارکان متفق و متحد ذکر شد فانی هم کذک و خدا و حضرت من اراده الله را
گواه گرفتیم و کتاب اقدس و کتاب عهد مقدس را کفیل و ضامن دادیم و حتم
نمودیم هر کجا و هر وقت سه مونی از این کتابین اقدسین هر یک تجاوز نمودیم
بید گیریم و اگر متابعت نکنیم و متذکر نشویم از عهد و میثاق گذشته و عهد را
شکسته ایم و بقدری اظهار ثبات نمود که فانی کمان می نمود راجع الی الله شده
و از تصورات و توهمات و نفسانیات قبلش گذشته است و دانسته است بترتیب
و تدلیس کاری از پیش می رود و در راست و ظل لواء میثاق است باری فانی از
طهران بقزوین و تبریز خواست حرکت کند و با جناب آقا میرزا محمود زرقانی برای
سهولت و راحت عراده گرفتیم و چون اتفاق حضرت سمندر و حیفه راه را ما

جمال و خصوصیت فوق العاده و اتحاد شانرا خوب خبر داشت و میدانست
 حضرت سمندر از جمال و بهر اهی جمال دست بر نخواهد داشت و کذاک از جهات
 عده از قزوین یا یوسن بود الا از ثبات و استقامت حضرت آقا میرزا موسی
 خان حکیم روحی لقا ب مقدمه الفدا هم خوب آگاه بود و مبتلا عرض شد که آقا
 و دستور اهل جواد را حضور مبارک فرستاد لذا قصد زیارت حضرت حکیم و
 ملاقات مختصر حضرت سمندر و احباب روحی فدا هم و گذشتن از قزوین را داشت
 شش فرسخی قزوین عراوه برگشت و فانی افتاد و همه نفوسی که سوار بودند و بار
 عراوه همه بر فانی ریخت و طرف چپ فانی تماش کویده شد و میرزا محمود حجیت
 فوق العاده یک سنج پیاده و پای برهنه رفت و روغن و مرهم ترتیب داد
 و مرده فایز اهرتیمی بود قزوین رسانید و حضرت حکیم روحی فدا را خبر نمود و شتر
 آوردند و جسد حل شده فانی را بجان بر بردند قسم تبرت اسم عظم اگر فانی باطلال و
 خدم چشم و ثروت حکومت قزوین در آن حال وارد میشد هزار یکت خدمت و رحمت
 و جان فانیها نیکه این وجود مبارک نمودنی نمود چند شب و روز راحت و آسایش
 نفرمود و بغانی مشغول بود تا در ساکن و ساکت شد و چون کشف حال نقض میرزا محمد
 محی غصن کبر را بسیار بی نسبت نفاق و نفاق بغانی داده بودند که جمره نسبت لغت
 باقای غصن کبر داده است و ناعقی که در الواح میرزا غروب از غروب ظهورش را
 خبر نموده اند و هرگز میثاق الله نزدیک از ارتفاع ندایش را فرموده اند فلانست یعنی
 فانی و کشف بودند اگر تائب و راجع نشود بلا بر او نازل می شود لذا چون بسجودی حاصل
 که قادر بر تکلم شد از جناب آقا میرزا محمود خواست که واقعه را بطهران و بهر جایی بنویسد

و مخصوص بنویسد که این صدمه و اقمه فایز اعلی بخودش نسبت ندهد و اقتضای کتب
 این کرامت کرامت خود فانی است و بر کل هم معلوم و میرزا این خواهد شد که آقا
 گفته است صدق و حقیقت بوده است و ناعقین ناقصین امر و عهد الهی هستند و بعد
 چون در حال حضرت سمندر و احباب الله قزوین روحی فدا هم نفس منمود و ملاحظه شد که
 هر یک کوه ثبات و استقامت اند و قلب و لسان و قدشان بسی راسخ و قوی است
 چون جواد و میرزا عبد الله قزوینی ناقص بودند و متوجه وینی بسیار باین دو ناقص
 اعتماد داشتند و مفتخر بودند و حضرت سمندر و حیفه هم مرحوم آقا میرزا ضعیف
 صدرش بود و ظاهر ناقص چه بسیار ساده و کول خورد و علاوه حضرت سمندر
 فوق العاده با جمال خصوصیت داشت لذا ناقصین از فدا بحسب قزوین را مقرر سلطنت
 و حکمرانی و احباب سمندرین را الشکر و سرور و خزینه سلطانی خود یقین داشتند
 قوت الهی و رحمت رحمانیه رعنا لاف ناقصین و تفضلاً علی فدا تم الصا و اجماع
 قزوین را بر توجیه و توسل مرجع امرش و تفرغ و تفرغ بر ناقص عهدش قبل از همه احباب
 تأیید فرمود و بیدار و هو شیار نمود و احباب قزوین روحی فدا هم اکثر فاضل عالم
 و اطلاق عثمان هم از امر الله و الواح و آیات مخصوصه خودشان و کذاکت کتب و صحیف
 و از بر همه این ظهور حسین علی العالمین و کتب الواح مبشر العالمین را بیشتر از جمع دانستند
 و مش قد متر از کل بودند و علاوه بر همه اینها میرزا محمد علی ناقص کبر هم مطلق این ظهور
 عظم و تسرع کبر یا نزل فی القرآن از ارض سر بعضی عبارات تلیفیک نموده و اسم آنها را
 آیات گذاشت و ستر او ستر آقزین فرستاد و نایب حسن و برادرش آقا علی پدر
 بیست الله و میرزا عبد الله او را صحنم کردند و حضرت سمندر روحی فدا سخت استیادند

در فرموده اند که اینها آیات نیست عباراتی است عربی بیا و نون و دوا و نون با
تنبیخی ختم شده و حق سبحانه و تعالی حاضر و ناظر و مبین و قیوم است و نیز
و که ورت منجر شد حضرت حاجی خلیل خلیل متصاعد الی الله عریضه نمود و از حال و مقام
ناقص کبر مدعی کسی سوال نمود و لوح مبارک که مبین مبوطی بافتخارش نازل و چون
موجود نیست و عین آیات منزله بواسطه پیری در نظر نه لذا با اشاره و اختصار کفایت
میشود قوله تبارک و تعالی (و اما اسالت عن ابی فاطمه بان ابائی) اما آنچه از
ابن من سوال نمود می بدان که ابنا من اولاً از این سوال نموده از ابنا جواب
فرموده اند و ثانیاً از او شرط فرموده اند که اگر بر آن شرائط ثابت و مستقیم مانند
سیرگشتن باران رحمت الهی بسیار و در نیم عنایت ربانی نمود و تا اینکه میفرمایند قوله
جل و عز (والذی یطهر منہم بالفطره و یجری اللہ من لسانہ آیات قدرته اذ ما من الی الا
هو و انما کل باء لمن العالمین الی آخریانه روح العالمین لبیانہ الفدا و بعد میفرمایند
و اما من سعی بحمد قبل علی انما لفظاً لثبانی و کن عبادی اجملاً اتخذه و انفسهم
من دون الله او ورقی از اوراق این سدره است اگر طرفه العینی لحظات عنایت از لاد
قطع شود از سدره قطع شده و خشک میشود و بحقیقت ناقص کبر از آنوقت ناعق کبر بود
و حفظ لام الله ستر میفرمودند و همیشه از آن ایام در تدبیر و تدبیر حسنی و جمعیتی و
القاسمی اتفاق و اختلافی در امر الله بود و بالاخره حاجی حسن و آقا علی را بساحت اقدس
افضا فرستادند و تائب شدند و بحسن خاتمه صعود نمودند و امثال آیه آنه ما من الی
لا هو و انما کل باء لمن العالمین در الواح و صحیف و زبر رب العالمین در نوکر سیرکار
احالانیه لهاست و فانی عریضه کرد و بعضی آن آیات بینات را نوشت و سوال

نمود که امثال این بیانات لائخصی است و بقص صریح واضح حضرت من اراده ان تبیین
آیاتند چه معنی کنیم در لوح مبارک منینی که همان ایام اعلان شد و همه جا رفت میفرمایند
مننی تماش عبد البهاست و فرود و موفقیت بر عبودیت استمان جمال اهی است
مقصود این بود که احباب تیزوین روح حقه اہم در هر جہتی تقدم بر کل دارند و با
اینکه مستی و زمین کبر و عاجز بود و حضرت حکیم الخی که تقایش شفاست فوق
العاده بظرت اصلیه رحمت کشیدند بقدریکه از حال و ثبات حضرت مسرت
و جدان و جهان یافت که همه وقت آرزوی آن حال را دارد و بعد از دو ما و دنیا
که صحت حاصل شد با جناب آقا میرزا محمود عازم زرخان و تبریز شدیم و هر جا
باز از ملاقات نمودیم و از تالیفات متناهی حضرت شید القوسی عا دوش گذر
بودیم و در تبریز مجامع و محافل تقدسیه هر روز و هر شب و هر صبح و عصر با
و منعقد و فانی حال خلیل مسکروئی و خلیل خادم بر دستا نیهار ابراست خرب
دید و با جمال اتحاد سیریشان را دانست و چون مقصودش لفضل الله مقدس بود
و بحقیقت صفا و محبت و وفا و خلوص را دت معاشرت می نمود و هر جا دعوت نمود
عرض میشد خلیل و خلیل اہم دعوت نمایند و در مجلس بعد از فتح نوع صحبت جلبگرا
بر صحبت و استبدال برو فای بعد و توجیه بر کز یشاق الله میکاشت که عسی و لعل تیزگر
او بخشی و میلان منزل حضرت حاجی محمد علی و اخوانه رو حیند اہم که از اول امر
بواسطه مرحوم متصاعد الی الله حاجی احمد روحی لرتبہ الفدا خادم امر الله بوده اند
و منزلشان در تبریز و میلان محل در و اجاء الله و روز بروز بر بات و اشفاق
و خدمات بزرگ مؤتیه شده اند با خلیل وارد شدیم و کذ لک بحیج بلاد و قرای از بابی

بصرف لایمت هم او بردش که شاید پغرض و مرض شود چون جمع بدان بدن
و قرار با جلیل سیر نمود و همه جا جلیل دون حضرت من اراده الله را در ساحت
قدسش معدوم بخت ذکر نمود و مخالفان را ناعنی ناقص لمحدوده و الله ثابت
و مبرهن کرد و عازم عشق آباد و طواف بقعه مبارکه رتب ایجاد و در مقامان
بودیم و بنمت روحانی و جسمانی اجاب روحی هم مسرور و خوشوقت از منزل
از حضرت حاجی محمد علی آقا قاصد رسید و پاکتی آورد که شکریم جزوه شهبات
ناقص اکبری با اسم حاجی محمد علی مخوم و مهور و کی با اسم جلیل چون از قبل به اجاب
متفق شدیم که اگر کتی از ساحت اقدس پاید و مخوم بختم عز قدس مبارک
نباشد برگرداند و باز کنند و خوانده عودت دهند و این پاکات علاوه بر آنچه
مزین بجای مبارک نیست بمر ناقص اکبر است لذا دانسته اند اوراق نایب
و برای فانی فرستاده اند و دعوت نموده اند که حال بودن تو ایمت دارد
ابا جلیل منافق پاکت اسم خودش را بخشود و ظهر پاکت نوشت این شرح اجاب است
و تم هملک کشنده باید با صاش راجع نمود و پیانات مبارک سر کار آقا عذب
فرات و سلیمیل حیات و کوثر نجات است ولی آقا میرزا محمود پاشا راه فانی
پاکت را کشود و خوانده است در کتاب عمده اظهار توبه و ثبوت و توسل خودش
بدان مبارک و غلو مبلین بود و بکنایه و استعاره دانستن حضرت من اراده
غلو مبلین را ذکر نموده بود و این واقعه کذب اول راه شهبات و القای شباهت
در قلوب مصافیه باری از ممان بیسلمان آیدیم و بسیار آید و بودیم و بر جان
نعمت حضرت و اراد شده بودیم و در منزلشان اجاب را ملاقات نموده بودیم

و تدارک تدارک عادی بود این مرتبه که وارد شدیم تدارک و تهیه فوق العاده
نمودند و اجاب میلان و اسکو و اطراف را دعوت نمودند و جشن عظیم و عید بزرگی
برپا نمودند و سه روز و سه شب اجاب را بترتیب ضیافت نمودند و انواع اطعمه
لذات نهار و لقمه صلیوات و آلاء صرف نمودند و عید مبارک استوار حضرت
من اراده الله را بر امر الله گرفتند و تبری و پیرازی از ناقصین نمودند و آنچه
عکس ناقصین داشتند بسیار بهم بود و همه داشتند از هر کس و بهر جا آوردند
و شکستند و آنچه قطعات داشتند چون پان مبارک اقدس بود حفظ نمودند و در
این ایام حضرت حاجی محمد علی و اخوانشان حضرات حاجی میرزا علی اکبر و حاجی علی
محمد و حاجی محمد صادق و حاجی محمد باقر و اخوانشان کمال شوق و محبت ایستاد
بودند و خدمت می نمودند و کاهی الواح مبارک حضرت رب الارباب و وقتی پان
شیرین مرکز میثاق الله و زمانی اشعار و قصائد و مدائح تلاوت و تعنی می شد که
نمای تلیل و تجلیل و تحسیر و تبسیر بصواع ملکوت میر رسید و لهله و ولوله و شور
و نشوری بود و در خدمت حضرات حاجی محمد علی آقا و بعضی اخوانشان تبریز آیدیم و این
قسم محافل متعدده متکثره تبریز هم بانوار تقدیس و امرار و آثار ملکوتی مزین حضرت
آقا سید مهدی شهید و اخوانشان آقا سید سلیمان و حضرت آقا میرزا علی شمسیر تکبر
و اخوانشان و جناب استاد شیر محمد و اخوانشان و حاجی حسن جامی روحینند ایتم
هر یک کوه ثبات و استقامت و کوه نور و ارمیت و معرفت و از نقص و شبهه و ریب
و جمودت و جمودت و عنونت مخالفت و مباینت اثری و خبری نه و در وقت خبری
و دواعی بجز حضرت حاجی محمد علی آقا و حضرت شهید آقا سید مهدی بخوی عرض شد

جلیل جنیل سزا نافرماند و ستر میباید بر ایشان باشد شاید اندوسلوس شیاطین
 نفسانیه بخاتشان و بیید و با جلیل و جناب آقا میرزا محمود بخوی آدمیم و خانه جلیل
 وارد شدیم حضرت نقیب السادات و حضرت عبد الله خان و آقا میرزا آقاسی
 و خوانین و اعانتی و بجای نوی رویت اندام را زیارت نمودیم و چون حضرت
 توبیها جلیل و شدت غرور و نفیانت و کثرت طمع و حب ریاست و فحاشی را خوب
 میدانستند و انتم که قوه القای شهبه و قلوبشان ندارد و از قوی در خدمت حضرت
 متصاعد الی حبه الاهی حاجی محمد باوغلی که مسکن و منزلت داشتیم و خدمت آن
 آقا مشهدی اسمعیل و مشهدی محمود که جوهر تقوی الله و خسته الله و مشغل بنا رحمة الله و روشن
 بنور معرفت الله و قائم خادم جان نشان امر الله و میثاق الله هستند شرف شدیم و از
 حسن رفتار و کردارشان زیاده تر اهل آن قریه مؤمن و موقن اند و عمارات و
 باغات عالیه مشمره و وقف امر الله نموده اند و مشرق الاذکار و منظر الابرار و معانی
 دلانده و بقدر لزوم اقامت نمودیم و از اوغلی تارود اریس که اول حدود رومیه است
 شش فرسخ است و هو اهم در شدت سردی بشانیکه رودخانه منجمد شده است
 و عبورش بسیار سخت و برف راه را پنهان نموده است و چون در حرکت از شوق
 بشانی اصرار داشتیم که بروت و برف و یخ را نمیدیدیم مجبوراً دو اسب برای
 فانی و آقا میرزا محمود گرفتند و تومان و یک تومان هم دو سوار گرفتند که راه را
 خوب میدانند زیرا راه پیدا نبود اول طلوع آفتاب حرکت کردیم یک فرسخ و بیشتر
 رفیقیم راه و آنها راه را کم کردند و در پایان در برف و شدت سرما گرفتار بودیم تا چهار
 ساعت از شب گذشته بآبادی که هشت نه خانه ویران شده گشت از صدای

سکند خود را رسانیدیم و چه قدر مسرور و شاکر و حامد شدیم مقرر شد و اندک گشت
 بهفت نفر کوچک و بزرگ خودشان و کا و خر و کوسفند و مرغانشان و چمن
 مایلریشان در آن محل حاضر بود و همه اهل آن قریه آمدند برای تماشای ما همه
 چای دادیم علاوه بر این بعد از آن هم چای و قند خواستند و داد شد تا آنکه
 اکل همراه داشتیم و با آنها هم قمت دادیم جو و گاه چهار مال را دادند و صبح
 توان خواستند و ملاحظه شد اگر بخوابیم ندهیم یعنی کمتر بدیم حکایت کنکات
 خوردن است دادیم تا اریس کنار دو فرسخ بود رود اریس حدین ایران
 و رومیس است با اینکه تذکره مان صحیح بود و ابداً ایرادی نداشت ما متذکره
 گفت و نفر تذکره دروغی گرفتند و آمده اند باید بمانند تا خبر بهتر بدیم
 و خبر باید با جا رود چای خانه بسیار کشیفی شدیم و شب را ماندیم آمدند که ده تومان
 بدیم تا تذکره را مضا کنند و بروید کرد ما میدانیم که تذکره صحیح است
 گفتند از کجا میدانید که بعد از ده و دو از ده روز معطلی و رحمت و محنت آنوقت
 بازی دیگری و تلیس آخری نتوانید که بخری و چهل تومان دادن بشوید باری
 پنج تومان گرفتند و فردایش مخص نمودند از ارس که کشیم و داخل حدود رومیه
 و عمارات عالیه شدیم و عصر بود و منزل عامل حضرت حاجی محمد علی آقای مدانی
 بودیم و او هم با اندازه از امر مطلع و دوست بود صرف چای شد و شکله
 خوبی گرفتیم تا بخوان که هشت فرسخ است و دو ساعت بفریب است و
 برف نهایت شدت میبارد و داخل در شکله شدیم گرم و نرم با کمال راحت و
 مسرت سه ساعت وارد بخوان شدیم و سه منات که دو تومان کمتر است گریا

در شکه دادیم و ممنون هم شدین است فرق ملک خراب و ملک عمار و این است
 فرق بین استبداد پیداد و استبداد عدل و دادش فرسخ را بآن همه مشقت و حجت
 یازده توان مجبور دادیم و بهشت فرسخ را با کمال راحت و آسایش دو توان
 و وارد منزل جناب آقا میر حیدر جوهر محبت شدیم و ایامی خدمت ایشان و اجابش
 مشرف بودیم و شیخی حاجی کریمخانی بسیار داشت با بعضی صحبت شد و بگری
 افشاندیم و از بعد شنیدیم سز و خرم و بارور شده است و از آنجا باد شکسته تفلیس
 مسافت پست منزل را با راحت و آسوده سه روز طی نمودیم و در تفلیس منزل
 همیشه منزل حضرات احمد او فیها وارد شدیم و بزیارت حاجی میرزا علی اکبر
 و صد او فیها و کل احمدیها و حیفد ایم ایامی را در جنت بودیم و بباد کوبه آیدیم
 و بزیارت نفوس قائمه فادمه که قبلاً اسامی مبارکشان عرض شده لذت
 و بخت یافتیم وارد عشق آباد مدینه البهار شدیم و احمد تندر تفلیس و باد کوبه
 و عشق آباد ظلمات شبها و لشکر تشابهات را مجال ورود بان حد و در نمود
 و طرا و جویشان بنور شوت و رسوخ دخننده و روشن و فی و جوهر نضره آیدیم
 و عن جباهم اثر التجدد زیارت و قرآنت می شد و کل متحد و متفق و تفلیس
 واحده بر خدمات امر الله و حلق الله مؤید بودند و خبر رسید که نقض حال در طهران
 و نفاق خلیل و خلیل در تبریز ظاهر و مرفق شده است و حضرت فاضل فرود عی هم
 تشریف داشتند و عازم طواف طار علی و قیام لای باب مستح علی من سنه
 الارض و السماء بودند فانی عرض نمود بهتر و خوبتر آنکه سفری طهران کنید اگر شد حال را
 راجع و تأیید نماید و الا انذار یضد فابتدایس المیسی او از صراط مستقیم و منج

روشن قویم محرف شوند فرمودند مستم طواف رستم و طواف با بنوا سله تا خیرش را
 صحیح میدانم آنچه اصرار شد قبول فرمودند و با این که فانی هم مثل ایشان عازم بود و
 یک طواف و سجود را ترجیح بر فانی القیب و الشهود میداد مع ذلک کله ملاحظه نمود
 رجوع بطهران اقرب بر ضواء الله است لذا شب عید نوروز این صحبت شد و بعد از
 ظهر عید در حالی که برف شدت میآید با جناب آقا میرزا محمود و مولد راه آهن شیم
 و تبارزه شهر آیدیم و داخل شتی شدیم و آری بندر جز شدیم منزل حضرت متصاعد الی
 آقا میرزا ابراهیم خان وارد شدیم و چون تحمل داشتیم و تا آمدن کشتی آتشی بر لب
 رفتن مشهد اسکله بار فروش پانزده روز بود حضرت فانی مرفوع فرمود لکن
 خوبی از خود دارم و هوایم خوب است دو سه ساعت شاد امیر ساند بخلان محل که تا
 ساری شش فرسخ است و اگر هم اول بار فروش وارد شوید باید ساری بروید
 و مراجعت کنید بار فروش و از آنجا حرکت بطهران نماید ملاحظه شد از جهات بسیار
 آسانتر و نزدیک تر و بهتر است باری سوار لکنه شدیم و شش نفر عامل و حله داشت
 یک ساعت رفت دریا بجهت خورد و دو چهار تلامه شدیم سه ساعت پست هشت
 ساعت شد که لکنه را باد هر جا که میخواست میبرد و شب را مستی بودیم و حال لکنه هم
 بایوس شد جناب آقا میرزا محمود و سمرمود که مطمئن اقلیم که آید بی و اردنی شود
 چه که ناقصین مسرور میشوند و کرامت خود جلوه میدهند عرض شد فانی هم کمال طینا ترا
 دارم اما امر الله و میثاق الله بقلب و قوت و عینیه و قدرتی است که اگر صد هزار
 مثل من و تو که حکم پشته نداریم و صد هزار وجوه قدسیه نورانیه ثابت را سخمه هم
 غرق شوند قوری در میثاق الله وارد نمی شود و فوری بنصرت و ارتقا امر الله تعالی

میفرماید او تعالی غنی مطلق است و کل باو محتاج مجافد اعصر نبات یافتیم در سار
خدمت اجاء الله نورانی رحمانی رسیدیم و کل را از تقاضا و نفاق و نقض و تدلیس حال
اگاه نمودیم و کل انکسند و انستند و ثابت بر روش ایستادند با مغر و جکت خدمت
حضرت امه البهائم علویه خانم علیها بهاء الله و اجابش روحی شد ایم مشرف شدیم
و جمال پر و بال بحضرتش نوشته بود بل من ناصر نیرینی ویدفع عتیضه اشکرین (ت
چهل سال اینقوم ظلم هول را چنانکه اهل بی بند طیور را تربیت می نمایند تربیت و تعلیم
نمودم و زبان و بیان آموختم امروز که روز نصرت بود همه مشرک شدند و از منجیر
جستند و بر اذیتیم کت نمودند و حضرت ورقه مقدسه در روش داد پان ر داده و
ید بیض نمود و با فروش آمدیم و خدمت اجاب صاف ساده اش در حقیقت
رسیدیم و چون بحضرت فاضل نخری متصاعد الی الله اقا محمد مهدی آقا داد اش روحی
الرتبه الغداهم نوشته بود و با اوراق لذتیه فرستاده بود و حضرتش جوانی نوشته بود
که مکتوب تو و اوراق آخری را خداد قرآن ذکرش را کلا ان کتاب البخاری یختمین
و ما اوراک ما یختمین کتاب مقوم فرموده لذا چون از سخن بود با صلش که اش
راج نمودیم و اجاب را از نقض او مطلق فرموده بود لذا اجاب کل بصیر و خیر و ثابت
و مستقیم و مشتمل و منجذب بودند و در طهران شدیم شور و شور و قیامت عظمی و شمر
اعظم است معلوم شد که چون اوراق شبهات ناقضین متتابع و مترادف شدند
بالله امر را ضعیف و حضرت من اراده الله را استغفر الله مقهور و مغلوب و جفتیر کلان
نموده اند حضرتش خواسته است که اولاً او را ریس مسلم حرب الله فرماید و یا مستلاً
بعضی از یادی امر الله را رد و یا تو بهین فرماید و ثانیاً خانه برای مردش باید خرید

شود که مرده اش را از جانی که نشسته است و با سم حبت الله پسرش معروف است
از آن خانه بیرون بیاید و نذیب الله معروف میشود و خلاف حکمت امور بهاست
که با جواب نفس فرموده اند و اجابت نفرموده اند در ثانی مؤاخذه و تهدید میسند
و این آیه مبارکه قرآنی که در سلاق نازل شده است که ز نرا معروف نکا بدارید
و با معروف اذن و سپید شو هر کز چون عده اش که نشت عرض میکند (و اذا
طلقتن النساء فبلغن اجلن فامسکوهن بمعروف او سرعوهن بمعروف) و شنیدیم
که جوابش را فرموده اند یا نازل فرموده اند (طلقتن ثلاثاً) باری لوجی باقی
غنایت میشود باین مضامین یا اسم الله ایوم امر مؤید در ملکوت اعلی ثبات در روح
بوده مثلاً روح القدس اگر ادنی فتور نماید جسم معطل و جسد معوق خواهد شد و اگر طفل
رضیعی بر شوت و رسوخ قیام کند جنود ملا اعلی نصرت او نمایند یا اسم الله
عن قریب این امر عجیب بر آنجناب آشکار خواهد شد (دع اوراق الشبهات و تمسک
بالحکات من الآیات) الی آخر پانه الاصلی الاعلی بعد از صعود الواح مقدسه منجیه
از مقام مقدس محمود لیسر افزای و حیات ابدیش بسیار نازل و صادر چون
در الواح نصیبت و دلالت و بدایش میفرمایند و از سوء عاقبت نقض و فتور
خبرش میفرمودند و می ترسانیدندش لذا هیچیک را با جناب نشان نداد ولی
این مبارک لوح منیع چون اقتحاش یا اسم الله و مثل روح القدس بود لذا
برای کل تلاوت نمود و سواد کردند که بفهمند او روح القدس است جناب آقا سید
صادق نقاش شوهر جناب فائزه خانم علیها بهاء الله کذب جو و لوجی بود ولی
متمدین و جناب فائزه بسیار برای بدایش میگوشتند فانی میخواست سفر

و حرکت کند از فانی دعوت نمود که شب برود و نمزش و با آقا سید صادق صحبت کند و اگر تصدیق ننمود فانی چون طهران قیمت از ضرر و فسادش محفوظ و مصون است اجابت نمود و رفت و بقدر دو ساعت صحبت داشت و او افسر و خسته و آنگاه غل از جمع جوارح و ارکانش ظاهر و چاهی که بطنی میدید بفرجانش علیحده است زیرا فانی را بحسب میداند چون بر صدق مدعای خود از آیات قرآن و اخبار ائمه اطهار سلام الله علیهم تلاوت نمود نتوانست ساکت شود و گفت ولو اگر ائم ضعیف واجب است ولی نه بخدی که بر خدا و رسول خدا تمسک و استرازند و طرف مقابل ساکت شود و گفت آنچه گفت و یکت آیه و دو حدیث را انکار نمود که در قرآن چنین آیه نیست و در کتب اخبار این دو حدیث نیست فانی میتوانست همان وقت در خانه خودش هم آیه مبارکه را از قرآن نشان دهد و هم حدیثین را ولی با کمال حدت و جرات و جسارت و در شتی مقابلی می نمود ترسیدم که اگر ثابت کنم عاجز و مقهور و مغلوب شود و بر اعراض و بجاج بفرماید لذا با کمال محبت ذکر نمود از خدا میخواهم که بصرف فضل شمار به ایت فرماید و خود شما آیه مبارکه را زیارت نمائید و دو حدیث را در کتب بخوانید و با اینکه دعوت داشتم و وقت هم گذشته بودیت را در برخواستن و مخرج شدن دانست و اذن خواست و برخواست بهمین قدر آقا سید صادق تعارف نمود که مانند امشب اینجا بر من زحمت نیست منتی فردا ظروف و فروش را تطهیر می کنیم و فانی بیرون آمد و نزدیکی آن خانه خانه جناب ایستاد حسن صباغ بود و آنجا رفت و ابالی و ابناء و اصهارش رو حیفدا هم حاضر شدند و آن شب را بمبارکی ذکر حضرت مقصود روز نوروز شد و فردایش

فانی حرکت نمود و جناب آقا سید صادق آن آیه مبارکه را که تکیب و انکار نمود زیارت نماید و کذ لک حدیثین را در علم فانی سستایش می نماید و از معارضه و بدگویی و طرد فانی در آنوقت شب خجل و پشیمان و پریشان می شود و بر طلب و مجاهده و تحقیق موفق میگردد و دست قدر با صحبت میانید و عاجز می شود و اذعان نمی نماید و با رخساره کاغذ سفیدی را در پاکت گذاشته لاک و مهر نموده تقدیم مینماید و کشف نمیر خود را سر آست میبکند و پاکت و کاغذ سفید چون بجنور مرآت من لایعرب عن علم من شئی باز میشود لوح منبع قبیل القبط عالم معنای فوری نازل میفرماید که حق تعالی خلق را امتحان می فرماید خلق را قوه جسارت امتحان حق نیست ولی چون امتحان مخلوق نیست خدمت نمود و اقبال تر بسیار مسلت نمود لذائذ قلب تو و جسمت را کشف میفرمایم و جواب سوال ضمیر او را صراحت می فرماید و امر میفرماید با عیالش عازم عقبه بوسی مطاف اعلی شوند و چون لوح منبع را زیارت نمود مؤمن و موقن و مدغم و منجذب و مطمئن شد و با عیالش محرم مقصود شدند و با عالمی جذب و شور و جبین را بر تبراب عتبه مقدمه نورانی و قلب را بهشت برین نمودند و در مخرج شدن عیال جناب آقا سید صادق را فائزه فرمودند و او را در طهران شدند و با اجاب روحی فدایم با کمال روح و ریجان معاشرت نمودند و جناب آقا سید صادق را رو چینه را با جمال بقیع نفس نیت رو نمود و بغضا و حسد اجناب فائزه را فاحشه گفت بحضرت شنیدن این کلام شن قبح جمع اجناب رو چینه اتم قره واحده بر او قیام فرمودند که اولمجد و ممد و منقذ و ناقض عهد الهی است و شبانی از او تبری و بیزاری نمودند که اگر کسی در کوچه که خانه او بود کار داشت میترسید عبور کند و

بقدسی و چنانکه احبار امدت سی و چهل سال تربیت نمود و بر جمیع اجابت معجزات
داشت و جمیع صفات حسنه را در نفسشان ذکر نمود و حقیقه دار بودند برای چنین روزی
و این نفوس مبارکه از کثرت ارادت با او چون اوریش سفید بود کهنم محاسن
خویش را اجاله سفید کرده بودند و بعضی گفته اند که بوی نقض عفن او را استشمام نمودند
رفتند حمام و محاسن خود را زنگ بستند و سیاه نمودند و این معجزه و خارق العاده
یست که از قبل در هیچ طوری از ظلمات قبله باین وضوح و ظهور ظاهر نشده است
چه که آقا سید صادق از اول اهتبال و تولد روحی ایمانش تا آن وقت هنوز در
سال تمام نشده بود و جمال پر وبال خود را روح القدس گمان می نمود و چون طلاء
اعلی نصرت لفضل رصب نمودند و روح القدس مثل شجره منطل و حسد متوق عمل شد
این است قوت کلمه مرکز میثاق الله مساواه فداه و نایب کرمه و انکامل مبغض بود
مقصود این است که فانی طهران آه با میدیکه اولاً نگذار و نقض حال بروز کند
لعل غفران و فضیلت الهی بحقیقت بیدارش فرماید و ثانیاً اگر ناقص شد و بر عمارت
قیام نمود نگذار و سایرین با عرض او معرض شوند و چون وارد شد مشاهده نمود
که او بشانی مطرد شده است که ذکرش را اگر نفسی بسوء بندد او را هم ناقص نسبت
میدهند جمال را نزد آن نفوسی که اطرافش بودند و قمر عظیمی بود و حرمت فوق
العاده و باین قسم از او تبری نمودند و طردش کردند و علاوه فرودین محل سیر
سلطنت و حکومت عاقلانه صحیحش بود و قبل از کل طردش نمودند و بازندان
وساری و باز فرودش محل سلطنت استبداد و استقلالی و حیثیانه این وحش بود
که هر یک از اجابش وارد او میشوند ده مرتبه سجده و تعظیم می نمود و آب دستش را

یعنی آبر که دستش را می شست خط میگردید و بدیه برای یکدیگر میسرودند و خود سینه
مخدش هم گاهی نزد بعضی اظهار نمود که تعظیم و سجده و دوست بوسی در این ظهور منسج
منتهی و ممنوعست ولی بواسطه تعظیم امر الله و جللال کلمه الله و مسرت قلوب جناب
الله نمی نمودم بهین نفوس باین خضوع و خشوع بعد که در وقت بازندان برایش نداوند
که سهل است در هر معبری که او را امیدیند اعوذ بالله من الشیطان الرجیم میخوانند
و یک سفر فانی با فرودش بود خبر آوردند آمده است ساری که بندر جزیره رود
و عازم ارض اقدس است کتوب مختصری باین مضمون با نوشت که شخص نامان
مفروری ممکن است تو هم تصور کن که این عالم را خالق و صانع و مدبری نمود
بالله من غضب الله بنوده و نیست و نبوات و رسالات و کتب و صحف اسباب
یعنی و ساختگی است و من هم می توانم بحسن تدبیر و اسباب یعنی و ترتیب مقدمات
خود را باین مقام بلند برسانم و بر این تصور باطل و توهم صرف چهل سال هر قدر کوشید
و جوشید و قیام و همت نمود و مقدمات ترتیب داد و نتیجه اش ضد مقصودش شد
الرحمن الجبار فکرتی داشته باشد البته متذکر میشود و متنبه و هو شیار میگردد که این عالم را
مدبر و صانع قوی قدیر است و او تبارک و تقدیس بر خدا هست که هر تدبیری
می نماید نتیجه اش خلاف مطلوبش است و این حال تو است حال دیدی و دانستی
و تجربه کردی که حق قوی قادر مقتدر قیوم علی الغیب و الشهودی هست و لو تعالی ضد قوا
بحقیقت تائب و راجع شو و این کتوب را فرستاد و احباب ساری رو حقیقه اتم باد
رسانیدند و قسمی با او صحبت فرموده بودند که از توقف در ساری و رفتن بسند
جز و عزم ارض اقدس خوفاً منصرف میشود و شبانه مال میگرد و بطرف طهران

قرار میکند و همین راه میافتد و دستش میشکند و دوسه روز در منزل مکاری افتاد بود
بوده است و چون نخل فطری داشت و بالطبع ذی الطبع بود مکاری جوایش داد و چون
عامه و نعلین عسری داشت با هم آخوندی در مدرسه بار فروش وارد شد و طلب
دوسه روزی خدمتش نمود و بعد از مدرسه هم پرسش نمودند و با دست تنگسته
بظهران رفت مقصود قضیه پرسترت طهران بود که بحمد الله ثبات و استقامت بر یک
از اجاب روحیه ام از فانی بر ایت شتی بیشتر بود و کذک مشرد درک و معرفت
و نطق و بیان و تحریر شان را فانی عابد بود و مجالس و محافلشان اکثر یا مثلا
بنقته یک مرتبه از صبح تا شام بود و البته ششصد و بنقصه نفر جمعیت میشد و آمد و رفت
می نمودند و این قبیل مجالس عمومی در باغها و عمارات دولتی منعقد می شد و بعضی بسیار
خالف و مضطرب میشدند که بی حکمتی است و خلاف است و از قوت و نفوذ کلمه آید
که چون جان در کالبد امکان نافذ و حکم است همین مجالس و این جمعتهای فوق العاده
هر وقتی همه جانی متصل سبب و علت شد که اولیای امور دولت و حضرت شهریار داد
پرورد مظفر الدین شاه خلد آشیان بخوبی دانستند که این حزب در امور سیاسی دولتی
بسیار چه مدخله می نمایند امر شان دینتی روحانی و جهانی است جهانی و سیاسی نبوده
و محبت زیراد هر مجلسی دوسه نفر خفیه نویسی حاضر بود و اکثر پانامات و وضع صحبت
و مجالس را هر روز ضربیه بودند و چون تحیات در کتاب مستطاب بیان الله اکبر
و الله ابی و الله اعظم و الله اجل بود و در ایام اشراق آنگاه ایام و انام حصر
یا الله ابی شد چنانکه الاکسم البارک اللیسین علی العالمین و از حق منبع هم تصدیق
و مضای فعلی ظاهر شد اجاب هم جاب و خلوص فانی مرکز میثاق الله و فرقا و تمیز بین

نابین و اقصین گفتند تحت بیان الله اکبر برای رجال و جوایش الله اعظم بود و بر
درقات الله ابی و جوایش الله اجل بود و در ایام مبارک برای رجال و سبب کل
یا الله ابی شد و کذک در بیان باب هفتم از واحد خامس است (فی ذکر الواجب
کل شربان یذکر الله فی کل یوم خمس و تسین مرتبه الله ابی فی یوم الاول و الله اعظم
فی یوم الثانی) لذا تحت را در یوم اشراق عبودیت مرکز میثاق الله است
قرار میسبب و بی غرض و نفسانیت بعضی سبب و علت اختلاف شد و فانی بدین
شتی بر طرفین و افصح و آشکار و ثابت نمود که حضرت من اراده الله را رضی نخواهد شد
به تبدیل الله ابی یا الله اعظم و البته الله ابی را مضای خواهند فرمود و شما بایان
مطلب را اختلاف نمایند بر نفسی در ورود الله اعظم یا الله ابی شد و در نهایت
محبت و خلوص ارادت جوایش را الله ابی یا الله اعظم بگویند و اختلاف یا مثلا
تبدیل نمایند و حکم صریح از صاحب امر صادر خواهد شد و تا فانی طهران بود و اختلاف بر
شد و فانی از طهران بقرین آمد و بعد از ایامی وارد رشت شد عازم عشق آباد و یاد
کوبه و ساحت اقدس بود و در رشت از مکاتیب و تعلیمه ای اجاب که فانی را شتم
ولعن نموده اند معلوم شد نفسی را جمال اغوا می نماید که در مجالس انهار می نماید فلایرا
حضرت من اراده الله سوا الله مخصوصا امر فرمودند بسیار طهران و تقسیم و توفیر
جمال نماید و توفیر و توفیر مخالفین حال کند و او اموریت خود را اولاً ستر نمود و ثانیاً
توفیر جمال نمود که سهل است نهایت توفیر نمود و در تقسیم و توفیر و فصل حدش گویند
و مخالفین جمال را که نامور توفیر و توفیر و سوزنشان بود صرمت و توفیر تنظیم
نمود لذک اجاب از فانی زنجبید و سیر ار شدند و عرایض فانی را و نصایح را

بغرض و مرض حل نموند و اختلاف اند اعظم و الله اهی درین باین بر دو بتری
 و پزازی یکدیگر نخرند و عیدیتی که از قبل در وصف فقهاء آخر الزمان است که از آنها
 فتنه ظاهر میشود و آنها را ج می شود مصداقش حال ناقص ناعق شد و این اختلاف شقاق
 و نفاق را و بواسطه شخص بغرض و مرضی روشن نمود و بساحت اقدس طرفین شکایت
 نمودند و علت و حزن و کدورت مبارک گردید بر حسب ظاهر و حضرت فاضل فرمودند
 رو حینده مشرف بود امش فرمودند برود طهران و حکم الله اهی را جاری کند
 و اجاب را در این ذکر مبارک اعظم متفق نماید حضرتش تفرین رسید و قصد
 و غرضش طهران رسید از طهران تفرین خبر دادند که حضرتش طهران نرود و اجاب
 طهران و اقا تشار اینها اند از قزوین بساحت اقدس حضور مبارک من فی قبضه
 از مة الامور و خیر الجمهور برض رسانیدند در جواب تلغرافا بایادی امریه در طهران امر
 فرمودند حضرتش سر و معنی را احترام و محبت نمایند و اجاب را متحد و متفق نمایند
 و حضرتش وارد طهران شد و اختلاف و کدورت برانته زیاد تر شد بشانیکه جمیع
 ایادی و ایشان رو حینده هم عجز خود را اند بر داشتن اختلاف و هم فساد بزرگی بساحت
 اقدس عرض نمودند و متمس چاره و تبدیل این مرض مسری همک بصحت حسن عیبت
 شدند لوح مبارک منسی نازل شد و کمال شفقت و عطوفت تحیت را بانه اهی حضرت فرمودند
 حضرت ادیب رو حینده امر قوم فرموده بودند چون لوح مبارک وارد شد عموم اجاب
 خبر نمودیم که پاکتی از ساحت اقدس رسیده است و امر شده است در محضر عموم
 فدائیان مرکز میثاق الله و جمهور جان فشانیان مرجع امر الله باز و قرأت شود و همین
 قسم هم امر شده بود که احدی مضمون بیان مبارک را ننمیدانست و چون کشودند و ملاقات

شد جمیع اجاب رو حینده اهم بدون اظهار احدی برخواستند و یکدیگر را در نهایت
 محبت و ملاحظت بوسیدند بشانیکه در صد اشنبه میشد کی صدای بوسا بوس
 اجاب و کی شکستن کمر ابالی او یا نیکه دینشان صرف تقلید و وهم و تعصب است
 از آن ساعت الله اهی مسلم و جاری و روح و نور و شرح و جوار اهل بهاشد این
 قوت و قدرت و خلافت یکناهی بهتای بنده پاسبان آستان اقدس اهی و نفوس
 بغانی اعتراض نمودند و پزازی بستند و کوشش نمودند و هزار فحش نوشتند فانی
 نمود که اگر بذیل اغماض و ستر و محبت مثبت نشود و فی الحکم که ورت و رحمت از سلامت
 و فحشهای مکاتیبشان نماید البته بمنجر بجا و نفاق می شود و شاید سبب تشویش و
 تحذیرش از ایشان کرده و در ثبات و رسوخشان سستی و فتوری حاصل شود لذا
 قصور و تقصیر و غفلت و زلت و جهالت و خطار را بخود نسبت داد و از ایشان
 بکمال خضوع و محبت عفو و اغماض مسئلت نمود که شما باید بقوت امر الله و عطوفت مرکز
 میثاق الله و حده لا شریک له ناظر باشید نه بجهل و نادانی و غفلت فانی و نه
 مثل فانی و جوابشان را بمعروف و محبت مقابلی نمود و عرض کرد و در رشت خدمت
 جناب آقا میرزا عزیز الله خان حضرت درقا و حضرت مرفوع جدشان متصاعه
 الی مقصد صدق آقا میرزا عبد الله خان روحی لرتبه الفدا رسید که از ساحت
 اقدس مراجعت فرموده بودند و از قبایح اعمال و افعال ناقصین ساحت
 اقدس و جمال برانته شتی از فانی پشتر آگاه بودند و تبری می نمودند و از زیارتشان
 بر بصیرت فانی افزود و بحقیقت دانست که جمیع خلق از مقبل و معرض و موقن و
 معترض و اهل شبهات و تشابهات کل بنده خدا و خلق خدا هستند و راه را که

اند و نادانند و دین و آئین و نداد پرستی را تعصبات جانایان دانسته اند و کلام کرده اند پس باید بحقیقت همه را دوست داشت و با همه محبت و عطوفت و مهر و مهربانی نمود تا تعصبات و اختلافات خورده خورده محبت و ایثار تبدیل شود و صراط مستقیم و منج و وضع روشن قویم و بنای عظیم آشکار و در رابطة انفس خیمه وحدت عالم انسانی را بر اعلی الالام کل مشاهده نمایند و از رشت عشق آباد آید و دوستان فاضل رحمن فدائیان میثاق لند روحی و ذاتی و حقیقی لند و بصیرتم و بصیرتم و توفیق هم و رسوخیم الفدا را زیارت نمود و در خدمت وجود نورانیه اجباب عشق آباد در حقیقت عازم طواف مطاف طار اعلی شایم و وارد باد کو به شایم و زیارت جواهر ثبات و استقامت نمودیم و از باد کو به پنج و تخلص از زیارت اجباب و حضرت حاجی میرزا علی اکبر احمد اف میثاقی روحی عظیم لذت و بخت و نصرت یافتیم و با طوم خدمت جناب آقا شیخ احمد کوشات و محبت و اجباب با طوم روحی عظیم مشرف شدیم و داخل در شایم و نده آمدند و له الله و الفضل ثباتی خوش گذشت و خوش بودیم و در باغ بود که کو با در زمین راه می رفتیم و جالس بودیم و اید پروت شدیم و از حضرت مرفوع آقا محمد مصطفی و ابجاله روحی عظیم عرف خوش نمیش یوسف مصر رحمانیر استقام و استقامت نمودیم و بارض اقدس مقامی که حضرت موسی خطاب فاطم فلیک انک بالواد المقدس طوی شد شدیم خلع نبلین که نمودیم سبلیت با صد هزار هزار نبلین خطا کاوی و گناه کاری و غفلت وارد شدیم متاعی که بدیه آوریم گناه کاری و تباہ کاری لائمی بود و قبل از ورود مسافر خان بحضور مبارک حضرت فضال عفا رتار کیم مشرف

شد روحی و حقیقت افضل و ابجد و فضل انما فرمودند ذکر سوره جمال را منما در حالی که دو سه روز به ناریه اش منتشر شده بود و بساحت اقدس هم آمده بود عرض شد او را قیاسی اش منتشر است فرمودند بی فلی اسم و مضمنا نموده است و ما تا خود سوره مقاصد و قبح مفاسدش را ننموده باید ستر نماییم و رسوخیم نیر نماییم و در وقتی که از حیف بقصد ارض مقدسه حکما حرکت می نمودیم و در گروه نشسته بودیم محطفا ابوهریره ناقص نمود رسید و دست انداخت آهین گروه را گرفت و روی پله گروه ایستاد و گفت کتاب اقدس را شرح کردید و محو نمودید و جمال قدم را بشیر ظهور سر کار آقا ذکر نمودید و در مجالس آیات اسم اعظم را خواندندش را نمی کردید و حال زیارت آمده اید فانی چه بگوید جواب تممت بایش که خود بر کذب و تممت خود آگاه است ناچار محض اسکات و خلاصی از او ذکر شد تا چشمت کور شود بعد رفقه بود و بناقضین حکایت نموده که نفوسی که در گروه بودند اگر فلانی نبود با من صحبت می شد و بعد که خواستیم زیارت مطاف انبیاء و مرسلین مشرف شویم حضرت مرفوع مشایب از اصل قدیم مسافرنین و مهاجرین و مجاورین روحی لحسم الفدا را فرمودند از بیرون شهر کل قصد زیارت نمایند و در حال تذکر و توبه و انابه تلاوت مناجات نمایند تا مسافر خانه بهی و وجود مبارک از عقب فردا و حید ایا و تشریف آوردند و در مسافر خانه بهی بعضی را احضار نمودند و تمام پروانه در حوال سراج بقلب و جمیع ارکان وجود طایف بودند و از شدت شور و وله پار از ستر نیر نیر اند بعد از صرف چای و تطهیر و تزکیه امر فرمودند در حال مناجات قصد طواف نماییم و از خارج رومه مبارک که دور روضه منسپه حلقه و ارضت

نیزیم و بایستیم تا تشریف پا و رند و مخصوص سفارش و تا کید فرمودند که هر چه
سنگ زنده و قشنگ گویند و لعن و سب نمایند اعتنا ننماییم و همین قسم شد مشرکین
آمدند و محمد بن آمدند بی وینهار رسیدند و چند سنگی هم انداختند و علاوه چون ابو
هریره حنبلر کرده بود بعضی مسافری میخواستند با من صحبت کنند از فلان
ملاحظه می نمودند لذت سه و چهار پاکت آورده بودند و پنهانی خواسته بودند بسیار
بدهند مسافری گرفته بودند باری آن روز هجم روزی بود که گردش روزگار
یادش را از دل برد بگه هر یوم بعد لذت و بخت و روحانیت و نور نبینش شتر
از یوم قبل شود و لولاین بجست هشتم تمامش از سوء مقاصد و فساد عقاید بمانین
حاکمی بود بجستش و نضرش شکستن ثابتین را سخن مستقیمین اصنام و اوثان و بتها
در خانه خدا بود چنانکه حضرت رسول و ولی امرش بهار در خانه کعبه شکستند و قتلش
حضرت خلیل الرحمن و این اصنام هم مثل آن اصنام دارای نطق بودند بلکه جسدهایی
کو ساله بانی بودند که مانند کا و صدا داشتند عملاً جسد اله خوار و چون بجست هشتم
بطواف مطاف معتبرین با خر رسید و از قبایح اعمال ناقصین حرمی ذکر شد لایق
قصه ختم نمایم یعنی یکی بود در عکا طاوور آقاسی که رتبه کلانتری و داروغگی و قراباتی
کری جامع است او را دیدند و سوار مجیدی که قریب هزار تومانست با و بودند
و سینه هزار لیره هم که پنجاه تومان باشد دادند که حضرت من ارلوه الله را از آنجا
مبارک مقدسه حرکت دهد تا میدان برایشان غالی و وسیع شود و او هم بقدر قوه
کوشید و انواع دسایس و وسوس را نمود تا خودش از رتبه و منصب و مقامش
طرش و از عکارش و قصه پر غصه آخری آنکه عجبای مبارک اقدس و عینک مبارک

امنع و انقیه دان مبارک حق سبحانه و تعالی را که بحکم جمیع شرائع از حضرت من
اراده الله بود و ناقصین ظلماً و عدواناً و بغیاناً علی الله تصرف و غصب
نموده بودند رشوه بقائم مقام حیفاکه حاکم حیفاً باشد دادند و خواستند از او که هر
وقت حضرت سه کار آقا روحی و روح الوجود لمطلوبه و وصده و غربت و صبر
و علمه و حکم الفدا خانه قائم مقام تشریف میبرد عمارا بپوشد و عینک را بجست
بگذارد و از انقیه دان انقیه بحضور مبارک تقدیم کنند و آن بی انصاف بیروت
پراعتساف هم در حضور مبارک همین قسم معمول داشت و کادت السموات ان
یتفطرن و بحقیقت آسمانها شگافت و زمین نشو شد و عقل و هوش منصف و
مد هوش و میت شد چه حالی در آنوقت از برای وجود مبارکی که قائم مقام
حق منبع و صده لا شریک له است حاصل می شود ظلم اولین و آخرین نزد این ظلم
قابل ذکر نبود و نیست و آن قائم مقام چون بجزای عکس عمل و طرد و حبس و
زنجیر شد و رعایت و حمایت فرمودند پیغام کرده بود که آن حرکت از من نبود
اغوی ناقصین اهداء الله بود که بصیرح بیان مبارک اقدس لعنهم الملك و الملك
و این قصه مضحک را هم محض بخت خوانند با عرض میکنم دوم یا سوم مشرف شدن
و غنای فانی بود اول طلوع آفتاب بعد از نماز و نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز
مسافر خانه عکانشته بود و مسافری و حضرت حاجی نیاز روحی اهام هم
تشریف داشتند بنه میرزا قاجان ناقص تاعق وارو شد و متصل میگوید الله بی
خوب مجلس مزین مرتب منظمی داید فانی برخواست و از اطاق با طاق دیگر
رفت او هم آمد و همان ذکر را که از می نمود با طاق آخر رفت او هم آمد و همان

ذکر را ذکر است. محل اول برکت نشست او هم برکت و مقابل فانی و سلاطین نشست و همان ذکر اول را که اندک ایوب مجلس مزین مرتب منظمی دارد میگوید مرحوم متصاعد الی الله آقا محمد علی را در کانی قناد فانی را در خارج خواست بطرف ایشان حرکت نمود او هم حرکت نمود و همان ذکر را ذکر است جناب آقا محمد علی فرمود و کان من کسی ترا بخوابد فانی و حضرت حاجی نیاز بطرف و کان او رفتیم او هم آمد و اول ذکر است داخل و کان شدیم و او هم خواست داخل شود حضرت آقا محمد علی فرمود نکذاشت داخل شود فانی و حاجی نیاز ششمیته او خارج و کان هر دو که کان بهان ذکر را می نماید هر کس میگذرد و این بازی و مضحکه را مشاهده می نمایند ایستادیم بسیار شد فانی برخواست با حضرت حاجی نیاز بیرون آمدیم در بیخانه مبارک او هم آمد و همان ذکر را ذکر است نزدیک پت مبارک رسیدیم فانی طرف خانه متصرف عکارت و بجای میاز عرض نمود میروم بمشرف عارض شوم که این مرد که از من چه میخواهد عفت من را گرفته است او نیاید و گفت متصرف اینجا نیست بوز است بود فانی برکت گفت ای بی دین پیروت بی انصاف تو از خدا متشخص تر نیستی و من از شیطان پست تر خدا از شیطان پرسید که چرا سجده بحضرت آدم نمودی تو چرا از من سؤال میکنی در این موضع هم فانی با جواب گفت تا حثمت کور شود و در پن کی از جناب عرب رسید و او را نگاه داشت و نکذاشت داخل خانه مبارک شود و فانی و حضرت حاجی نیاز و سایر اجاب داخل شدیم و چای یا شامیده بودیم چای حاضر کردند در نهایت مسرت چای صرف نمودیم و میرزا آقا جان همین مژدم در ب خانه مبارک و تکرار نمود برای دو سه نفر ای بی دین پیروت بی انصاف تو از خدا متشخص تر نیستی و من از

شیطان پست تر خدا از شیطان پرسید که چرا سجده بحضرت آدم نمودی تو چرا از من سؤال میکنی ولی دیگری جواب نفرموده بود بعد بخشش را تغییر داده بود هر کس میکند نشسته است تعظیم نموده است و قربانت بروم و دورت بگردم بعضی من رسید احدی جوابش نکذاشت و ایاتش نمود الا مرحوم مغفور جمال افندی فرموده بود نکذاشت بگریه و جناب نواد افندی نخل حضرت حاجی سید جو اور و حنفیها طفل بخشش ساله بود میگذرد و با میگوید بزرگها که صحبت مرا گوش نمیدهند جناب نواد افندی شما بشوید او هم اعمت نام کرده بود همین قسم تا قبل از ظهر ایستاد و متصل صحبت داشت از عیار یک عبور نمیزد بحضرت و کیل متصرف خبر میدهند فرستادند او را بروند و حبس کردند و کیل متصرف حضور مبارک فرستاد که و انور حاضر است و عساکر را بپین می برد و از آن بفرماید تا بپین بفرستمش و جمال همثال جناب آقا محمد رضا و حنفیها را فرستادند که ابد از رضی نیستم و از حبس هم خلاصش فرمودند و قبل از این واقعه در حضور همه تائبین از مجامعین و مهاجرین و مسافرین کشته بوده است در فلان شب و فلان ساعت و دقیقه از غیب قدس من امر شد که امر اقدرا تصرف کن و غصن اعظم را عزل کن و بر این منوال بود و جمیع حرکات و حالاتش بعد از صعود ناقصین ذکر گشتن و سوختن را نموده بودند و منظر شفقت و رحمت جفیش فرمودند و این بجیت را ختم میباشیم بشارت مرکز میثاق الله (فسوف تری ان القاصین فی خسران عظیم و احدی رب العالمین بجیت محمد در خدمات طلعت عبودیت ما امر و خلق حضرت احدیت خدمات مرکز میثاق را با مبارک نرسید اشراق جز نمویند و منظرش احدی ادراک و قوه احصایش را ندارد و لکن بحسب

بجیت

نصف و عجز و جهل خلق بشری از بحر قطره و از شمس ذره عرض میشود تا تمام قصه مسک
شود اولاً از فلاسفه و دانشمندان جهان سئوالی می نماید وجود مبارک آن قدوس حق
آفتاب شراق منور نماید و ظهور و اشراقش و برای تحویل اختلاف امم عالم با پیشانی
و صلح و اشتی و محبت و دوستی و اتحاد و یگانگی دول و ملل و تبدیل خلاق جا بلان
مل و نخل بدخلاق ملکوتی آسمانی منور نماید در حالی که جمیع اهل ارض بواسطه تقالید و
تعصبات کور و کورگرفت از نادانی شده اند و از مشاهده انوار آفتاب محروم و از
شنیدن ندای روح بخش لاهوتی ممنوع و از نفع صورت و نظر ناقور و انوار ظهور بجلی
دور و مجرور خواب و افسرده و پرشورده اند شدت حرارت آفتاب پرده سوز و
روشنی روز جهان افروزش معدوم می طالبین مجاهدین را حجتانشان را بسوزاند و
راه و دیدشان را بنماید و بنجد نشان فرماید و همه اهل عالم دشمن و کذب و معرین بل
مستتر باشند و در این حال آن آفتاب حقیقت از آن افق غروب نماید و از خط
خودش باین قسم و باین شان بر اطفاء نورش قیام نماید چه خواهد شد اثری و خبری
از چنین امری باین دشمنهای داخلی و معارضهای اندرونی می ماند نفوس مجذبه
مشغول همسر و محمود و بنجد و پشیمان و پریشان می شوند زیرا مدعی برداشتن
اختلاف و کذاشتن محبت و ایتراف و اخلاص خودش بر مخالفت و عداوت بر
خواستند نفسی که چنین امری را باین وضع و اختلاف و دشمنی داخلی حفظ فرماید
و کذازد و هین و فتوری در او ظاهر شود بلکه کین بهر از بلندش نماید و در معرفت
و شریان عالم امکان و اکوان مانند جان حکمران و نافذ و موثرش فرماید آیا بسند
همان آفتاب اولی که حال باشد اشراق نور بخش شده است ممکن است دیگر

قوله بتواند چنین امری را حفظ و بلند و غالب و محسین علی العالمین فرماید (کما بشر
بذکلت فسوف تنح نقرات هذا الناقور من اللؤلؤ الاعلی سبحان ربی الاهی) در ایام
اشراق آفتاب ظهور در دیده منوره حکما مسافر که از خارج وارد می شود روزی
باز از رفتنش ممنوع بود در مسافر خانه بود و شب را بحضور مشرف می شد و کذاکت بکنفر
یک نفر وقتی که عرش اعظم در بیجی مستوی بود مسافر شب و مجاور هر وقت یکت یکت
می شدند و بعد حافظ امر الله در ارفع لواء کلمه الله اذن و امر من موزد که مسافرین
دسته دسته بازار به زند و در وقت زیارت و طواف مهاجرین و مجاورین و مسکن
بمحمین متجدین عزم طواف نمایند تا خافلین و مجتبین بدانند که غروب آفتاب در عالم
ناسوت سبب و علت ظهور انوارش در ملکوت است و ناسوت را پرورش و شرف
می نماید حتی اکثر ایامی که خود حضرت عبد البهاء عازم زیارت و طواف میشدند
و امر ای عسکری و ملکی و اعیان اگر پیاده بودند و اگر سوار بودند در خدمتشان بودند
و حضرات ابصرت چای مشغول میفرمودند و مقابلشان با احباب داخل روضه مبارکه
میشدند و جلال و سطوت امر الله بشارتی غالب و همین بود که جبارت نمیشدند که
با ارا اذن دخول روضه نمیشدند حتی در حضور همین اعیان و امر آبرکرات در عمای
مبارک خاک میگردند و بدوش مبارک برای تریب دادن با نچه روضه مبارکه
میآوردند حتی در حضور حضرات بسیار واقع شد بدوش مبارک آب برای سقایه عجم
خارج روضه میآوردند بشارتیکه عرق از مویهای مبارک جاری بود حتی تا پنج شش
سال سالی دو مرتبه صد و زیاده کوزه کل از باغ بلدی و باغ رضوان هر یک احباب
بر سرشان میگذاشتند و حضرت عبد البهاء ماسواه فراه کوزه و دو نفر و دو نفر

رویت در خط واحد بقام اقدس می برزند و مشرف میشوند میر آلاء عسکری حضرت
بدری بیکت و جمعی از ضباط عسکریه آن حال راز یارت کردند و عرض کرد و صف عساکر
ملکوتی است و رویت ملائکه اعلی است و حضرت آقا میرزا محمود کاشی روح
فداه را امر فرمودند مقدم صفت بصوت بلند مناجات تلاوت نماید و باین شکل و
بهیئت مشرف شدند باطراف روضه و باین حال حضرت یکتای پهنمای رافع لواء
الله ابسی زیارت نامد را تلاوت فرمودند که بود چشمی که انوار جمال الله در آن
نمود و کذکات شرب صعود هم از قبل دوایت فانوس دو شمعی و یک فانوس
بسیار بزرگ که بهیئت شمعی بود سفارش دادند و اول غروب از عکاسان بهیئت قبل
تضرع و ابتهال تا مقام اقدس فی العظمه و السجالات رفتند و چند فرج عسکر با پهن عکاس
سجی چادر زده بودند باین حال و این خضوع و تبتل و تضرع و ابتهال را دیدند مخصوص ضباط
و سر کرده ایشان نهایت ارادت را حضور مبارک داشتند کلاً و طراً از چادرها
پسرون ریختند و بگریه و زاری و حال مناجات تا باطراف روضه مبارکه صفت
بستیم و صفت بستند و بعد از ختم زیارت و طواف ضباط بحضور مبارک مشرف شدند
و بهر کس امکان شد چای داده شد و با کثرت شربت و شبی بود که حکایت از جلال و
عظمت و سلطنت لاهوت می نمود و روز مبارک میمون سعودی بود که جذب و
شور در ذات تراب اثرش ظاهر بود این قسم در ارض مقصود امر الله و مقام الله
و کلمه الله را بلند و از چند فرمودند و امر الله را ظاهر فرمودند حتی ناقصین علاوه بر
اعتراض خائف و مضطرب شدند و نزدوسای روحانیه اظهار تبری و پیزاری
از این قسم خضوع و خشوع نسبت بمقام اقدس نمود و بودند و ترقیات امریه که در ایران

و سایر بلدان از قوت و تصرف و تمیز قلم عبودیت الله البسی الاهی حاصل قبلاً در مقام
بجست اسم و در ک خلقی اشاره شد قیل از واقعه شهادت حضرت اعلی روح
الوجود و نظرات و مه ایشر الینب و الشهود مندا حلال اقدس ابی حضرت فدائی جمال الله
سیلمان خان را فرستادند میرزا که بعد از وقوع شهادت جسد مبارک الطهر الطهران کل
نماید و قبلابرض رسائید و حضرتش موفق انجام این خدمت عظیم طابثل شد و آورد
و ضبط و دست فرمودند و در محلی امانت گذاشتند و جواهر وجود بر احاطه و حاکم
مکسبان گذاشتند و چون فی الحکله شهرت می نمود و با حافظ مشهور میشد بامر مبارک
اقدس از دار السلام و ارض شریف محل را تغییر میدادند و کعبان دیگر برامقرر
میکردند تا آنکه از ارض مقدسه عکاسی را عن العالمین بحضرت آقا میرزا اسد الله
اصفغانی روحینده امر فرمودند بسیارند و غیر حضرتش احدی ندانند و حضرتش را
چون اذن حضور عنایت فرمودند آن صندوق جواهر لاهوتی را در صندوق آخر
بالبعضی نوشتجات و مرقعات میگذارد و عمرو موم میفرماید و با اسم ایگه نوشتجات
و باید محفوظ و مستور و مصون و کنون باشد و همواره در حفظ و سترش باید کمال مراقبت
نمود با غوی خود جناب آقا میرزا محمد خان سر بهنگ توپخانه و آرد الباشی روحینده
که در جمیع حالات و احساق آقا میرزا اسد الله مستندی سپارند و بعد از صعود حضرت
عبدالبهار اسواه فداه حضرتش را تشریح عن العالمین فرستادند که آن صندوق
محبوب مقصود را بیاورند و ایشان بطهران و اصفهان تشریف بردند و همی حضرت
آقا میرزا اسد الله خان روحینده وزیر اصفهان و خلوص ارادت و بیان شایسته
بامر الله و میثاق الله از قبل ذکر نمود و همیشه حضرت آقا میرزا اسد الله که در محبت

و عبودیت و استقامت کوی سبقت را از ابطال ربحال ربوده است حرم محترم
 حضرت خان وزیر است و استقامتشان بشانی است که انجالی اشرفشان حضرت
 آقا میرزا شمس الدخان و آقا میرزا فتح الله خان و آقا میرزا عبداللہ خان
 و ورقتین مقدسین خویش از طفولیت و ضاعت در انغموش امر اللہ تربیت فرمودند
 حتی معلّم را راضی نشدند غیر باشد در وقتی که اگر این اسم مبارک را بر کوه میکند استند
 از خوف و اضطراب میکند اخت و آب می شود و لند الحمد حال هر یک شمع روشن امر
 و روشنی بخشند باری از صفهان تدارک و تهیه مسافرت حضرت آقا میرزا اسد
 سیتشان خان وزیر روحی لها الفدا تدارک مسافرت عیسانی امیری دیدند و تحت
 روان حاضر نمودند و حضرت آقا میرزا اسد تدارک سوار شدند حکمت صدوق مبارک را
 در تخت و سریر گذاشتند و با خدم و حشم و جلال بدار السلام وارد و قدّم خدمت
 بعد از زیارت صفات عالیات مخصّص نمودند و با صفهان فرستادند و در اسلام
 چند نفر اجاب ثابت مستقیم جان فشان که یکی ایشان عموزاده فانی آقا محمد حسین ابن کبیر
 روح پیدا هم بود برای عزت و عظمت امانت عظیم رحمانی خست یار فرمودند و از صفهان
 بیجا میگردیدند امر دولتی شد که احترام کنند و کذکلت برای والی بغداد هم از دولت
 علیّه ایران سفارش حمایت و احترام داشتند و با کمال عظمت و جلال بارض اقدس
 مشرف شدند و باین وسائط و جهات از کمرگهای چین راه محفوظ و مصون ماندند
 حال انصاف لازم و تفکر و تدبیر واجب همه میدانند حتی دول و ملل عالم که حضرت
 اعلی را در تبریز بنهار تشریف نمودند و جسد مبارک مشک را در خندق و عساکر اطرافش
 محافظه قوه قاهره غالبه متصرفه میهنه سید مبارک اطهر انور را از این عساکر پرور

آورد و فقط و ستر فرمود و از تبریز طهران رسانید و در مدت پنجاه سال که همیشه
 این حزب رحمانی ربانی تحت خطرات عظیمه و شداید جسمه مغرب و گرفتار بودند و هر
 روز نفوس را میسگر فتند و اذیت می نمودند و تالان و تاراج میکردند و خانهاشان را
 خراب و عیال و اطفالشان را در بدر می نمودند و همیشه اسیر و دستگیر و بلا طغیر و
 مجبر بودند و از وضع و شریف و غنی و فقیر و کوچک و بزرگشان احدی یکدیگر قیسه
 حیات خود را طمینان نداشت و اکثر ایام جسدهای کشته شده شان در میدان
 بخاک و خون آغشته بود و باین بلا یای عظیمه مستتابعه متهاجمه متحصنه غیر منقطع
 این مکر مرم و عرش رحمانی را حفظ نمودند و از همه خطرات حراست نمودند و بالا
 آوردند و در مقام مقدس خلیفه القدس چنانکه در تورات است مرتفع نمودند
 و متصرف نمودند این قوت و قدرت میهنه غالبه فارق العاده را آیا انکارش
 ممکن است و لو هر قدر بچوچ عنود باشد وقتی یکی از علماء فرمود ابل بها خوارق
 عادات و معجزات بسیار انکار می نمایند عرض شد استغفر الله عن ذلک متصرف
 و ندع عن اند و موفّق و مظنّ ولی الیه و احمق نیستند که معجزه و خارق عاداتی نسبت
 دهند که منکر توانند کذب کنند و انکار نمایند مثلاً سنگ ریزه در دست مبارک
 حضرت رسوا و او هر شد امم خارجه تصدیق می نمایند فرمود العینه تمذیب می کنند
 عرض شد بدلیلی ممکن است اثباتش برای منکرین که اذعان کنند و تصدیق نمایند
 فرمود ممکن نیست عرض شد برای مؤمنین بدلیلی سواى تعبد و حکایت و روایت
 میتوان ثابت نمود فرمود محال است عرض شد از مؤمن و منکر سوال میشود
 سنگ ریزه در دست مبارک مظهر ظهور و باهر شود و اعظم است با سنگ ریزه

باشد و بفرمایشش و حکم مظهر ظهور قدر و قیمتش از هر چه او پیشتر شود فرمود بجهت برتری
باشد و تغییر نکند و حکم صاحب امر قدر و قیمتش از جوهر بیشتر شود برات شتی
اعظم خارق عادت است و اگر در ظاهر منزه است ذکر شد حجر الاسود اگر چه
بیابان است اما با سائر سنگها فرق و تمیزی دارد که نفسی منسحق که از او
قابل دلد و بردارد نموده و اگر با آن حجر الاسود است البته بر میدارد و می رسد
و اگر نداند است طاعت نمی شود ذکر شد پس این قدر عظمت و جلال و جبروت و
بها و قیمت از کلمه مبارکه حضرت رسول روح الوجود قده در او ظاهر شده این منزه
و این خارق العاده را نفسی از معضین و منسکین هر قدر بی انصاف و بجهت بقا
باشد را مندر او انکارش را دارد فرمود صحیح است ندارد حال همین تم است
خطیره القدس مقام اعلی و بصد هزار درجه این اعظم است بجهت آنچه قدا عرض شد
که با عالمی منسکر و مبارض با کمال مظلومیت و فقوریت بدون ادنی ایسانی غایب
و حال مطاف مقربین و مخلصین و جوهر غیب و شهود و ملائک عالین است و علاوه بر
اینکه ذکر و شای خطیره القدس در تورات و انجیل و اخبار اسلام و مقدسیتش بسیار است
در تورات در سوره حضرت زکریا صحاح ۶ آیه ۱۲ که اقل رب اجنود قائلان هوذا
الکریم الغصن اسمه و من مکانه نبت و بنی یسکل الرب ۱۳ فهو منی یسکل الرب و هو
یسکل الجلال و یجلبس و یسلط علی کرسیه و یكون علی کرسیه و یكون مشور
السلام بینهما ترجمه ظاهرش چنین فرمود رب اجنود این است آن مردیکه آتش
غصن است و از مکانش روئیده است (یعنی شیب از اصل قدیم است) بنا میکنند
همی کل رب را بس او بنا میکنند یسکل رب را و او حمل میفرماید جلال را و جالس می شود

و تسلط می شود بر کرسی خود می باشد بنمیر بر کرسی خود یا کرسی الهی یا کرسی داد و پادشاه
مشورت سلام بین او بین رب اجنود یعنی من عند الله و یا را اندر خیمه صلح و صلح
و یحاج و فلاح و محبت و دوستی و اخوت و راستی و درستی و دوشی و دل و مل عالم را
بلند میفکند و فوج فوج و اهل خیمه و حدت انسانی که مرآت و هدایت اند و فردا تبت
الند است میشوند و انحراف آفتاب لهور و برورشش نزدیک بوسط السماء است بر این
مبارک و بی امر اند منوسلیم و این واسطه فیض و فضل الهی و این مرکز عهد و مشاقق بنا
و این وسیله مویبت و رحمت صمد را از اشقیع و واسطه میجوایم و میبایم که اهل بهارا
که خادم این خیمه مبارک اند و عسکر و لشکر این علم محبت و الفت با یکدیگر بر جان فشانی
قرطیله روی زمین بهشت برین شود و همان ناسوت نورانیت و روحانیت ملکوت
ظاهر نماید الهی سمیع محیب لا اله الا هو الهی الاهی فی الآخرة و الا ولی حال این
مقلم اعلی و مقام قدس ایمن اهل عظم الهی را که در حال وحدت و غرت و کبریت و
مذلت و مسکنت و کمال مقهوریت و مظلومیت در سخن اعظم یا منع قوامی تریه و ولایتی طیبه
به وقت قوبه غالبه نایب خفیه حضرت عسب الهی بلند و مرتفع فرمودند مقالیه بار و ضه
مبارک مقدسه حضرت خاتم النبیین روحی و روح العالمین سده که در حال سلطنت و حکومت
و غلبه و قدرت و هیمنه و قوت و سلطنت ساختند و عمارت کردند فرمایند تا مشهور گردد
و سلطنته الله ایمنه علی ما کان و ما یكون در خریدن زمین مقام منبع خطیره القدس چون
در آن مقام منبع سر پرده جمال اقدس الهی جل جلال الله از اعظم الاعلی را بلند فرمودند
و آن بلند می کوه براب تعالی مبارک کن بر شکوه شد و ایامی آفتاب جهان تاب حضرت رب
الارباب از آن مقام اعلی ساطع نور پاش علی الغیب و مشهور بودند و لوح مبارک نبی هم

از مشرک تصور نور حضرت مکمل طور بافتار کرمل که بجا و پناه آسیا و سرسین بود و بکوت
و استوای عرش رحمانی منقح و مقبای شده است نازل شد و لسان شمس از هوا و
صفا و روحانیت آن مقام محمود و ستایش فرمودند لذا این مقام را حضرت عبد البهار
بنو ای بنای بیکل رب اعلی اختیار فرمودند و علاوه بر آن شرفهای باطنیه از شرف
و منظر ظاهرش ممتاز و از برحق زیاده داشت چه که المانیها یکبار از پنجاه سال قبل در تور
و بخیل نور و نور رب جلیل را در جفا و از کوه کرمل نزدیک احساس و ادراک نمودند
آنند جفا برای زیارت آن جل پشال و نورش بر آن جل رسیع و اراضی بسیاری عبرت
بسیار بر جزی خریدند و عمارتهای خوب و باغ و باغچه های بسیار ممتاز و خیابانهای بزرگ
راست مشرف منظر ترقیب دادند چون حضرت مسیح حمل و رب جلیل تصور و توفیقشان ظاهر
شد و پیرشان باین آرزو مرموم شدند فریادشان بکی انکار آبار را فراموش نمودند
و بزندان کانی و ثروت و عنای عزت مشغول شدند و محله شان با کمال طراوت و لطافت
زیر مقام اعلی و منظر حظیره القدسیس واقع و علاوه زمانی که حضرت امپراطور المان
برای زیارت کرمل و اراضی مقدسه تشریف آوردند دولت علیه عثمانیه برای تشریفاتی
اسکله بسیار مزین فرحرفی در دریا مقابل محله المانیها ساخت و این اسکله هم مواجبه
القدس و منظرش شد و چون بصیر حدیه حقیقت ملاحظه شود مشهود گردد که محرک و محرک
کل بیسوطه ممدوده قویه قاهره بوده است و مقلدات ارتفاع بیکل رب مطاع و باین
وسائط و علل این مقام و خریدن این مبارک زمین را اختیار فرمودند و چون زمین
از فدیای خبر شدند که عزم اقبای این زمین را فرموده اند تمام تدابیر و تراویرو
دسائس و جمع بیل و وسائیس بر منق قیام و بهمت نمودند و بواسطه صاحب زمین را

اطمین نمودند که در استقبال صفات مضاعف حال قیام می شود و چون این طرح را فرغ
فرمودند و جوی بصاحب زمین رشوه دادند که حضرت من اراده الله نفرودند چون آن
سدر شکستند و مضموم بر فروختن شد و خود را اجازت مقاومت دیدند نفوس را تطمیع
تخریب نمودند که بجای کت عریضه دهند و مالکیت زمین را زعی شوند باری و سیاه
معتدل کردند و خدا نکذاشت و اراده من اراده الله را غالب و قاهره نمود و
زمین را خریدند و مالک شدند و لکن راه و خول و حسد و جند داشت و راه را با
از دیگر بجزند و حکمتی بالغه زبانیه را نمیدانیم جز گاهی از کوی و میخواست قوت
و قدرت و حرارت و نورانیت مرکز میافش را بر عالمیان ظاهر فرماید و خدا
و مخالفت و ممانعت و ضدیت و تقاضایت و بهالت ناقصین ناکصین علی عقابهم
علیم علیهم را باز با اینکه تجربه کردند و دیدند و دانستند که توانستند مقاومت نمایند
و تروریات شیطانیه با تدبیرات ربانیه مقابلی توانند مع ذلک کوری و گری و
خری باز شان داشت که اسباب منع خریدن زمین راه را فراموش کنند که زمین راه
نداشته باشد و بهر وسیله و خدعه و حمله و هر شیئی متمسک شدند و شکت نمودند تا
بانی بیکل رب و در حقیقی صلاح را در ترک کوشش و جهاد دانستند و توفیق و تسلیم
فرمودند و منتظر قوت قدیمه غیبیه شدند و چندی گذشت صاحب زمین راه بصورت
طبع بصورت مبارک مشرف شد و از تدابیر ناقصین عصیانش را نسبت داد و میرین
نمود و مسلت عفو و اغماض نمود و بطیب خاطر و کمال رضای زمین را فروخت و بنای
ساختن و عمارت کرد و نراد نهایت استحکام و اتقان گذاشتند و نقشه عمارت و بنای
و وضعش را خود حضرت مسیح شب از اصل قدیم بعد از اذن و اجازه گرفتن از ملک

بهنندی که از ایالت برای بنامین نمودند تسلیم و دستور العمل فرمودند و بدستور
مبارک مشغول بکار شدند این مرتبه ناقضین اعداء الله بنا گذاشتن بدسائس و وندگما
بدر بار سلطنت شکایت نمودند که تدارک و تهیه قله ساختن دارند و با مال برای دولت
مضر است و اسباب زحمت شود و چند مرتبه از طرف دولت منع شد و حضرت من
از راه الله بواسطه ایالت تحقیق و تفتیش خواستند و منتشن و تحقیق آمدند و کذب
و غیر ایشان محقق و مبرهن شد و اذن ساختن و تمام کردن دادند ولی حد گذاشت
ساکت شوند هر روز از سرداب و همس و نظون تدلیسی ظالم و تروری با هر و برات
نابین را بخین از رحمت ریت العالمین مسکت نمودند که بر حکومت سلطنت علیه عثمانیه
عداوت و مخالفت و مباحثه و کوشش و جوشش و ضدیت ناقضین را اخبار و
اعلان منسب باینده تا از مشکلات راحت شوند روحی و روح العالم بصبر و علم و تحمل القله
فرمودند استغفر الله عن ذلک از داخله جمال قدم شکایت کنم و قبایح اعمالشان را ظاهر نمایم
و بنویسم وجود مبارک اقدس که برای اتحاد و اتفاق من فی الفاق اذیات و
بلیات الانحسای اهل شفاق و نفاق را تحمل مسر مواز و احله اش باین شان بر طغیان
نور و خادمار و خاموشی اراده اش برخواستند نفوذ بالتداین مرض مزمن مملکت
عالم صبر و علم مداواش و معرفت و محبت پاره اش و آنچه هم تا حال ذکر شده
و یاد الواح و یا اصطلاح مبارک در مکاتب ذکر شده برای از یاد بصیرت اهل بصیرت
و برای قوت و ثبات مستقیم و تبدیل ضعف ضعفا بقوت و استقامتشان و انجذاب
و اشتغالشان و توکل و انقطاعشان بوده است خدا نعم البیر است و اعظم نصیر
با و تعالی تفویض میکند امر او تارک شان و خلق خلق و تعالی سلطانه نماید

بخدمت ما مورده خود سپرداریم و بر بندگی و لوازم عبودیت و شرايط محبت خویش کوشیم
هر کس همراهی نمود خیرش بخوشش راجع است و بخود همراهی کرده و سهم و شریکت این
عده است هر کس بهم سرکشی نمود و طینان کرد و ضررش بخود او راجع است و ما در
بندگان الهی باید آگاهی و بیداری و هوشیاری و التماس و پناه و توبه و انابه کل را
از درگاه حضرت احدت مسکت نمایم (من شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر من ان ربنا لکریم
یعنی حمید) لکنی را در ایام اشراق مرکز عشاق بقیمت بسیار کمی خریده بودند و یکت بدو
کرده بود و بقاعده و حکم کتاب قدس قسمت فرمود و بجز قسمتش را بنا قضین عنایت فرمود
بودند آنها فروختند و صرف تعارفات و ضیافات و لاکم نمودند و نفوس را از حضرت
مولی الوری و امر الله در بخانیند و بهر سبب و کذب و افترا بی بغض و عداوت مبارک
یکسای پستی با سببان آسان اقدس الهی را در قلوب مر قلیل مردم القا نمودند و حضرت
عبدالهارا اسوا فداه من و غنم و محبتی غنیمت نزدیکت به هزار لیره صرف ارتفاع مقام
اعلی فرمودند و قریب دو هزار لیره هم احباب تعلیم نمودند و صرف مقام شد و در کون
آخره و دیند و سنان هم معدن سنگ بسیار صلب بسیار شفاف کثیر البهالی بود و کذک
خشی که همین صفت است دستور العمل فرمودند حضرت آقای حاجی سید مهدی شیرازی
ساکن رنگون و محل علیل ایشان آقای سید اسمعیل و آقای سید مصطفی روحی نخل صوم القداد و
صندوق سنگ خوب برای گذاشتن صندوق مبارک مقدسی که حاصل جسد شیر شکر
شده بشهر و ستانی جمال الهی و چه باقی بعد تمام الاشیاء تمام کنند و باب فوق و
بالای سرود و طرفش خط حضرت مشکین قلم یا بهاء الابی بنهایت خوبی جاری نمودند
که قیمتت از جواهر شینه عزیزه تا در عالم شد چه مبلغ تمام شد و درش چه بود غنیمت انعم

میدانم که از آن محلی که صند و قین مبارکین بود تا دریا بسته و فرسخ بیشتر نبود است
این چنین شنیده شد که هر صند و قینی را در ازاده گذاشتند و راضی نشدند اسب ازاده
باشد اجباب رنگون و منده که کوچکند و بزرگ و وضع و شیرینشان روحی بخوبی
الغدا با تارک و تپه کامل و مانده بای روحانی و جسمانی و چای و شیرینی تقدیر
نظر با سلام و صلوات و شور و سرور و انجذاب و تلاوت آیات و معانیات تا
اسکله در یک کشیدند و صوت سبحان ربنا الاهی را با سماع صوامع ملکوتیان رسانیدند
و هر نفسی هم از بخیر این حال جذب و روحانیت و نورانیت حضرت را دید و کشیدند
ازاده و تسبیح و تقدیس مالک الملک و الملکوت اهد است و بهر از و هم آواز شد و
بسیاری با خبر و مؤمن و موقن شدند بخصوص چون آن صند و قین مبارکین را در مسجد آ
دیگی از اجباب بشارت ظهورین اقدسین و اسیرین و بدنه برار کوه شدند حضرت
اعلی را در سبیل حضرت بعبودیت جمال اقدس اسی و اسیری و تحمیل جایزانه حضرت
کبریا و صعود فرمودندشان را با طهوت غیب جلال و اجلشان و با امر مبارک و ولی امرشان
حضرت عبدالبهار صند و قین مبارکین برای مقام مقدس حضرت بیشتر تمام شده است
پان فرمود و از حال و روحانیت اجباب و اجتماع بشارت جمع کثیری مؤمن و موقن
و ذعن می شوند و حال آنکه جمعیت بسیاری شده اند با کمال استقامت و ثبات قدم
امرانه و جان فشانی مرکز شناق الله هستند و کذا که معصوفان از آنجا تا حیفار آمدند
چه شده است بیس کمک حیفار کمال خلوص ارادت را بحقیقت حضور مبارک داشت
و بواقع خادم صادق بود و یکت استر فیروزه قیمتی با و غنایت فرمودند و پنجاه لیره
مکرت دادند و حملش از دریا آوردنش تا منزل حضرت آقا میرزا اسد الله روحی فنداه

۲۳ لیره شد و فتن و فساد ناقصین مانع از وضع صند و قین در موضعش شد و در وقت
عرض می شود هر یکس این وقایع معجزه و عاقلی است که هیچ متکبر کوچک نمودند
مجال انکار نیست و ظهور و وقوع و وجود و شهودش اظهار شمس قی رابعه النهار
بنازم بازوی عبدالبهار و کذکت در عالی که سفینه امر الله را امواج اعراض و
اغراض و اعتراض از جمیع جهات مهاجم و حضرت عبدالبهار مرکز شناق الله در شدت
طغیان و طوفان دشمنان قوتی دولتی و ملتی و خارجی و داخلی گرفتار و مبتلی
و در قطب بلایا و زلیا و مصائب و مصاعب و متاعب و نوائب واقع و افواج
شدند از جمیع جهات مترکم و متفانم بشانیکه آنی راحت بگامید حیات بحسب ظاهر
نمودند تا سیس مشرق الاذکار عشق آبا و بقوت شدید القوانی رحمانی و ذومر
فاستوانی صدائی امر فرمودند و تارک و تپه مصاصت کردند و حرکت حضرت
افغان عظیم روحی لرتبه الفدار از نیزه برای تاسیس و تمیز اظهار فرمودند و
حضرتشان در نهایت شمت و جلال حرکت فرمودند و وارد مشهد مقدس شدند
و جمع تجار و عیان بین راه از طبس و تون و تربت استقبالشان فرمودند و تعظیم
و تحلیل نمودند و کذکت در ورود مشهد مقدس حتی از طرف ایالت و حکومت امر
و اعیان و علماء و تجار و هر طبقه از طبقات تاسیس استقبال نمودند و اول ورود
بزیارت در حال اجتماع مشرف شدند و تا ایامی فوج فوج بزیارت و ملاقاتشان رفتند
و چون باسم عبودیت استقامت و نسبت بحضرت بیشتر کمال شرت را داشتند
سبب حسد و بغض و نوسای انعام شد در سر سرباسباب چینی محقر و توپین خوانند
و یکی از علماء رئیس خدام و در بانها و سپه انجمنای حضرت رضا علیه و علی آباء

آلاف بخت و اسلام بود قرار دادند اوروز خدمت کشیک خودش تمام اعضا و جوار
و تنه خویش را بسیار که حضرت افغان معظّم محترم را برای زیارت در حرم جدش
نه سینه و منع کنند و تحقیری نموده باشند و مضمّن شد از تپرات ربانیه و تقدیرات صغیر
متولی باشی حضرت اهل نصیرالدوله شیرازی که رفیق شفیق و ارادت کیش حضرت
افغان بود و در وقتی که حضرت افغان برای زیارت میر و حضرت نصیرالدوله
باشی هم زیارت میرفته است و یا عازم دیگر جهتی بود و درین راه ملاقات یافتند
محض احترام و اظنا ارادت در خدمت حضرت افغان زیارت میر و در وقت
دخول حضرت افغان را مقدم میدارد و از این جهت توپین و تحقیر مدلسین زورین
تذظیم و تجلیل کردید و بعد سو قصد مفیدین را حضرت نصیرالدوله دانست و اظمن
نداشت و سر روز بواسطه در خدمت حضرت افغان زیارت مشرف می شد و
بعضی که این سو قصد مدلسین و تقطیش را بعزمین دانستند پیدار و هوشیار شدند و
از جام طور مزاجها کافور زنده و فورانی شدند و خود حضرت نصیرالدوله هم چون
میر نصیر بود موقن مطمئن شد این است تا یکی که برای حضرت ذلیل بر و اسلام شد
و گویا قبل از مشرف و عا این قصه را که حاوی قوت قاهره خارق عادت است بعرض رسانید
است لذا با اشاره کفایت نمود و معلوم بوده باشد که پیری و ضعف بنیه نگذاشت
سواد می نزد خود از آنچه نوشته است نگذارد هر چه نوشت برای جناب آقا خسرو
بمان روچینده فرستاد لذا تحقیق نمیداند و بخصوص نیان از لوازم پیری هم
اسیرم نموده است باری حضرت افغان روحی لرتبه الفدا که وکیل الدوله
دولت بهینه روسیه اند عشق آباد که آباد کرده دولت بهینه است و خودشان هم

امکان و عمارات و مکانین در عشق آباد و بخارا و از دوار و شدند و جمیع اجباب و نمود
و عیسان و اجزای دولت بهینه و متصل علیه ایوان و ایوانیان استقبال نمودند
و والی عشق آباد که باصطلاح کوزنات باشد دیدن نمود و ملاقاتشان محاسن سفید
برنی نور انیشان را بوسید و فوق العاده احترام فرمود و چون باز دیدش تشریف
بردند خود و عیال و اطفالش همه محاسنشان را بوسیدند و بعد خود به حالت کوزنات
آئینه آوری و حضورشان و ذکر کرده بود چیزی که لایق تشریفات شما باشد نیاشتم
آئینه آوردم که حسن و جمال و زورایت خود را مشاهده فرمایند این است
حقیقت و ظهور بعضی من لیشاء و عریفه نمودند و از دولت بهینه و حضرت امیر اهور
اعظم تاسیس عبادتخانه برای ملت بهانیه در عشق آباد اذن خواستند و کذا لک
مخصوص و اذن آمد و علاوه بر اذن اظهار مسترت و شکر فرمود که الحمد لله اول عباد
بهانیان در مملکت روسیه تاسیس شد و مرتفع گشت و والی بهمن و بلاد ماوراء النهر
که عشق آباد بجز آن مدائن است امر نمود حاضر شود و اول آخر و آبک بنا را
از جانب حضرت امیر اهور اوم الله سلطنته و وقفه الله علی تاسیس الصلح العمومی و
اتحاد العالم بگذار و تشریف آورد و روز مبارک فیروزی بود و عکس آن جمعیت
و آن حال را بر داشتند و زیارت آن عکس بر نور بصر و بصیرت میفراید و اهل بهار
از صیر قلوب و عا کوی دولت بهینه روسیه و امیر اهور روشن ضمیر و او تیار امور
می نماید و نقشه عمارت مشرق الاذکار را حضرت فرخ منش از صلح قدیم مرکز ایشان
عظیم کشیدند و فرستادند مهندس دولتی از روی آن نقشه مبارک که بدایه جدید است
وضع و شکل عمارت از قبل نشده بود و وضع جدید خیر العنون جالب البصائر و اهل

بود تا بیس نمود و بنا گذاشت و در مدت چهار سال در نهایت اتقان و استحکام
بلند و مرتفع ترین جمع معابد و مساجد عشق آباد شد که از یک ساعتی راه آهن و
دو ساعتی راه شسته معلوم و مشهور است و تا حال در زمین حسن مظهر و متعلقش
به ایوان عشق آباد بجان میکوشند و دولت هزار تومان جزئی کمتر و یا بیشتر صرف
شده است و بسیار آمال به ایوان در ارتفاع و زینتش بلند است و حق قوی
قدیر رحمن رحیم هم البته تا بدشان می رسد باید چنانکه از قبل فرمود و حال این مشرق
الاذکار اول معبد به ایوان رانزد اول مسجد که در مدینه منوره برای حضرت حتی باب
بنا کردند که سایه بانی محقر از خوب و علف و منبرش درختی تکیه گاه سرور کائنات
بود که با درخت کج میفرمودند و تلاوت خطبه میفرمودند و بعد که اسلام قوت یافت
جای آن درخت منبر شده شد و اول کینه که بعد از حضرت مسیح بسنواقی کوشش
و جوشش و همت و ارین روحی نخلوصم الفذاتنا میس شد عبادت از منزلی در خانه
بود و اشرف را ما بین خود دسترا عن العالمین کنیه گذاشتند و این قسم معابد به ایوان از
اول ظهور و اشراق مبارک در هر مدینه و بلده و قریه داشتند بگذارند تا مشهور و
میرهن و محقق گردد که محبت که علت خلقت عالم و امم و روحانیات و جسمانیات و
النبیات و طبیعات و مافی النیب و الشهود است و اول محرک و مشوق عالم
انسانی است و عقل که اول و اعظم مخلوقات است و جمیع صنایع و بدایع و علوم و
فنون که بر زمان و هر وقت ظاهر شده از محبت بوده است که عقل را تحصیل علم محرک
شده و بهمت این فاعل و منفعل این عالم باین عالی رسیده است در ظهورات قبلیه
محبت و عقل و روحانیات و روحانیات و نورانیات و روحانیات و الهیات و مادیات

در رتبه و مقام نطفه بوده است و از تفضل این ظهور اعظم و طلوع انوار قدم بر تپه
بلوغ رسیده است و همین ترقیات جسمانیه مادیه مشهوره معاینه هم شاهد عظیم
ایمی است که چنین است که اگر مثلاً در هشتاد سال و دو هزار سال قبل انسان
وضع عالم و ظهور محبت و عقل و برویات کمونیه اشش را از آداب و عادات
و عمارات و البسه و ناکولات و مشروبات و علوم و فنون و صنایع و بدایع و تجلات
و اقحارات و کذکات تعالیم و عقاید دینی و کثرت توهمات و موهومات شانرا
میسید و می سخنید و میخاید و امروز پیدا می شد و جسمانیات و مادیات همان جنات
تشبیه الانفس و لذات الایمن که در مشر آن خبر و بشارت فرموده و در نبوات
تورات هم اشاره نموده و یوحنا می لاهوتی هم ذکر کرده است ظاهر و آشکار و پدید
میدید و چون جسمانیات با عالی درجه کمال رسیده است بسی امیدوار و مطمئن القلوبیم که
قابل روح رحمانیات و الهیات شود زیرا آئینه باید صاف و لطیف شود تا قابل چکام
شود و همچنین چون مؤمن و موقن و مدعن و مطمئن بامر الله و کلمه الله و خلافتت ما را داده است
و ماتفوه بلسان الله بودیم امید نسیم امر الله جدا گیر می شود ولی هزار سال و افلا
پانصد سال بعد میسد و اربودیم که ذکر الله بفریب زمین و بلاد و اربا برسد و نفسی
منجذب و فریفته امر الله بشود اما بچه قسم چه نخواهدی لا اله الا الله و معنده علم الکتاب
بحقیقت نمیدانست و آنچه تصویری نمود تصور خود و صرف توهم و غیر واقع بود
زیرا همتی بشارت و اعلی مدارک مبلغین ناطقین شد انیان امر الله این بود که بداند
و بر این آفاقیه و نفسیه و موعظه و حکمت و مجاهده بالقیه ای حسن امر الله را ثابت نمود
و این هم از تفضل مبارک بود یعنی ادراک و احساس و دلایل هم از او تعالی شانه

بود و امر اندر او واجب الاطاعة و الاتباع ذکر میفرمودند و نشی و بطلان و رخ
جمع او بیان را نهایت مأمور بودند تمام اعم عالم را دوست دارند و معصیت
و محبت معاشرت کنند و بسیاری هم این امر مبارک را که محبت و مسرور با
کل معاشرت نمایند حکمت میدانیست مقصود این است که بعد از هزار سال
یا زیادتر چه قسم کلام خدا را در آن بدانند که درین و آیه در رب العالمین نیاید
و مرسلین را بر این کذب نیابند زیرا دیده و دانسته اند که جمیع مقدمات جمع
اعم عالم صرف تقلید است و عبارت از تعصب جاهلیه و مخالف و میان عالم
و بر این مسأله بدین حکم و فلاسفه است و باین وضع و حال در ایام خود دیدیم
که قوت قلم مرکز ثبات اندک چون شیر و تصرف در آن من و قلوب فرمود و راه
هزار سال را بروزی طی فرمود (و دخل المدينة حين غفاه من الهما) و فلاسفه و
عقلاء و فضلاء عالم را نمایانند که وین تحریر حقیقت است نه تعصب جاهلیت
اساس الفت و محبت است نه بیان مباحث و عداوت با عقل و علم متصل و
مرتبط است نه منفصل و مخالف (هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون)
صریح قرآن است و (الطلبوا السلام من المهدی الی المهدی ولو بالصین) بیان مبارک
رسول رب العالمین است و حدیث قدسی است و خدا فرموده (فضل العالم علی
الجاهل او علی العالم کفضل و انار رب العزة و العظمة) زیاده از این مدح و ستایش
علم و عالم ممکن و متصور نیست دین علت تربیت و تعلیم و ترقی و رفاهت دینیت
و راحت و علو عالم نهایت است نه سبب تنفر و خوشت و ذلت و سگت و تنزل
دین اساس آبادی و تمیر و مینایی و توانایی و حصول اخلاق رحمانی است نه خرابی

و پدای و کوری و نادانی و ناتوانی و زوال حیوانیه سراج سبب روشنائی است
و راه را از جاه نشان میدهد و علت رفاهت و راحت و آسایش است اگر طفلان
و نادانها از اسباب سوختن و آتش زدن خود و سایرین نمایند نباید فرزند سراج
نکوهش شود و حقیقت باید او را احد و ستایش نمود و جلال را هم محبت و مهر بانی تربیت
و تعلیم نمود که روشنی سراج را در آنچه خود و عالم را نافع است صرف نمایند و از موهوش
مخرفش نمایند خدایکی است و انبسیاریکی و حقیقت یکی و مقصود انبیاء و کتب آسمانی و
ادیان ربانی یکی و آن تربیت و محبت و وحدت عالم انسانی است و خلق عالم
همگی و بسند یک خدا و پرورده یک پروردگار و سلاله یک پدر بزرگوار و ستایش
و برکت و شکر و شکر یک شکرند این تقالیم مبارک من اراده الهی که مقلب القلوب و الا
و منور القلوب و البصائر است نفسی تصورش را نمی نمود چون در حقایق مکتون و ستر
مخزون بود لذا از عقل مستور بود و حال که ظاهر و مکتوف شده است چون فطری ذاتی
جلی است بر نفسی که می شنود تصور نمیشد نماید که همیشه میدانسته است لذا اگر اهل بهایلی
اهل عالم چه که همه اهل بهایلی منتی مانند فواکه بعضی زود میسند و بعضی دیر لذا همه باید
حمد و شکر قلم عبودیت حضرت عبد البهارا نمایند نه شکر لفظی باید کل حقیقت و وحدان
و جهان شکر نمایم و برای صد هزار جان که از اوست فد کنیم و ایثار نمایم که
باین موهبت و منحت فائز شدیم و بفضل تعالی خصائل تو حشر حیوانیت را بفضائل
انسانیت و صفات ملکوتیه رحمانیه تبدیل فرمود و شکر سبب در حقیقت اولیه شکر
مستحب است و نعوذ بالله و نستغفر الله اگر بر قلبی خطور نماید که بیان مبارک و اراده
الهیة جاری می شود مثل این است گفته شود و بذر را که کشند بدون تربیت و محنت

و محاربت و بوقت آب دادن و از سر با و کر ما حفظ نمودن و از بله های تنه
عظیم حفظ نمودن لازم ندارد و خود بشهر میرسد از فضل قلم مبارک حضرت عبد البهاء عقلای
تمام ادیان عالم ادراک نموده اند و خوب دانسته اند که شارعین و مؤمنین
ادیان تعالیشان نورانی نور و روح فی روح و سرور و ترقی فی ترقی و وحدت
فی وحدت و اتحادی اتحاد و نعمتی نعمت و موهبتی موهبت و رحمتی رحمت بوده است و
جمع خیرات و برکات و سعادات و فیوضات و طینات ارضی و سماوی و غیبی و شهود
حادی و جامع بوده است پس چه شد که حقیقت و نتیجه اش بشانی قبائح و شنائع و
فضائح هر ملت بشانی ظاهر شد که عقلا و منصفین عالم دین را حلت فساد و فتنه و کج
و خرابی و بدتی عالم دانستند سو استمال رؤسای روحانیه شان بود که بجوم آنها
آن دین و آیین بودند و این است که در علام هر طور بعدی هم ریختن ستار بار
از آسمان حسیر فرموده است چه که صرف ظلمت و ضلالت بودند پس معلوم و محقق شد
که شکر حقیقت شکر اینی ممت م محمود و مشهود است که باین طراوت و منضارت بذرهای آفتاب
است عنایت حضرت احدیت بر باین جلوه و ظهور سبز و درخت بارور و فصلها تابان
و فرعمانی آسمان و نوتی اکلهانی کل زمین سرسود و باندم بقلبی خطور نماید که این شتی که
رؤسای روحانی همه ادیان تا مغلوب و مقهور و فستیر و حقیر بودند صفات طیبه و
اخلاق مرصیه و خصائل حمیده و فضائل پسندیده و نورانیت و روحانیت و اخلاق کلوتیه
داشتند و چون بغیا و عزت و رفاه و ثروت رسیدند آن حال کلی محمود ناپدید و مسدوم
شد و ضدش ظاهر شد که کجی خود بین و خود پرست شدند و جمالشان بقبائح اعمالشان
تبدیل شد این تصور تصویر است از جمیع جهات مخالف واقع است و صرف و قیاس است

از جهات عدیده کثیره اولاً در این امر اعظم رئیس مطاع واجب الاتباع و رایشی نیست
ثانیاً در هر امر خرافی ملکی و ملکوتی جسمانی روحانی بقدری از منظر ظهور حضرت مکارم طور ایست
تینات محکات غیر تشابهات نازل شده است که مجال و فرصت تفسیر بغیر انزال است
برای نفسی نبوی نیست و علاوه از حضرت عبد البهاء هم شرح و تفسیرش نشانی شده است
که مسلم بدیهی شده است که در حقیقت اولیة دیاست اولیة اصلیه از کلام مطاعه رحمانیه است
اوست حاکم بر کل و نافذ در عروق و شریان عالم امکان ثالثاً مدخله در امور سیاسی
برای غیر اولیای امور و دولت ممنوعست منع قطعی ابدی مادیات را مگر نمی است معلوم
مطاع واجب الاتباع و دین امریست روحانی و وجدانی متعلق بقلب و صدور
جسم جسمانی نیست تا قابل ریاست و لایق ظهور اغراض نفسانیه شود و بغرور و تکبر و
کدورت نور و یکدیگر مختر شود و حال اگر گاهی بعضی نفسانیات مابین بعضی دیده می شود اولاً
یوم تبلی السرائر است ثانیاً همه مر بای ظهورات قبلیه ایم و بتما حاسلق جدید در جملنی
نشده ایم حق نسیج هم باکل بصرف فضل معانیه می فرماید علاوه در این ظهور اعظم حدیث
روایت ممنوعست آنچه منصوص کتاب است مستیع و مطاعت و آنچه منصوص نیست
را هیچ به بیت العدل است و کذلت کتاب هم تاویل ندارد ظاهرش مقصود است که
هر دو نفری که در مسئله با هم اختلاف نمودند هر دو مردود و مطر و ند پس راه اختلاف
در این میان کن این از جمیع جهات مسدود است این روایت و حکایت در این مقام موش
و ادیت و بصیرت است و نفر از با طیفین موقنین جانی که اجاب بصیرتی و شکر شریف
و ششند و هر یکت خود را بهتر از دیگری جلوه داد و اجاب دو و بسته شدند و
بعد آن دو نفر کاینکه حامی و معین و از ند با یکدیگر درت نمودند اجاب صاف ساده

یاک خالص ظاهر اظهار داشتند که مامون و مومن بامر الله و خادم کلمه الله مطایم
و شمار خدمت و تعظیم و توقیر نمودیم زیرا خادم وحدت و اتحاد دانستیم و چاکر صداد
الفت و دوایانستیم حال خود اختلاف نموده اید و درت از یکدیگر و آرید ما هر دو
ترک و طرد می نمایم و از هر دو دوری میستایم لذا که درت آن دو نفر بصیقا و محبت
تبدیل شد و بحقیقت دانستند سیاه چینی در ریاست بازی در بین بندگان این طور
اعظم نتیجه و شمش زلت و خواری است و کذا که حکایت جمال پروبال و چهل سال
نقوسی را رعایت و حمایت و استیانت کردنش و بعضی دینش غرض و مرضش تبری نمودن
بکرات عرض شد و علاوه از آنکه این دلائل و براین عبودیت و محبت و فدا و رقیقت حضرت
عبدالبهاء ماسوا هفنداره ریشه نفعانیت و شوک غرور و فرعونیت را از ارض و وجودش
فرمود و چنان ابواب را بر جمیع مسدود نمود که راه ظهور در قلب هم برای نفسی گذشت و هر
قدر ترقی امر الله بیشتر شود و ظهورات الفت و محبت و انوار ارتباط و مودت عالم و اتم
روشنتر نماید در روحانیات که تصور اختلاف محال است عاشقان کشتگان می شوند
بر نیاید ز کشتگان آواز و در جهانیاات هم طیت العدل ضابط وحدت و رابط الفت است
پس واضح و مبهرین شد که روز بروز خصائل حمیده اهل حبس با فضل انبیا بیشتر میشود و در
زمین بحقیقت بیشتر برین می شود این عرائض مناسبت عرض شد راجع بذكر مظلومیت و وحدت
و غربت و کربت و حید عالم و فرید امم شویم که با کمال مظلومیت و مقهوریت میهن علی
العالمین و غالب و قاهر بر وجود از غیب و ظهورند شب صمود طلعت مقصود چیست که قبل
عرض شد از مجاور و مهاجر و مسافر که تقریبا دولت نافر بودند هر یک فانوسی بی
گذاشتند و دو نفر دو نفر روایف شدند و حضرت آقا میرزا محمود تلاوت مناجات

نمودند و شرق عبودیت در بین و بسیار صف امتاع مناجات میفرمودند و گاهی هم با شانه
صف را منظم میفرمودند و باین حال با طراف روضه مبارکه صف کشیدند و خود
ز بیابانه لاهیونیه تلاوت زیارت نامت فرمودند و بدست مبارک فانو سه را گرفتند
و مرتباً گذاشتند و بعد اجعت فرمودند بسیار فغانه بیجی و آن شب چون شب پیدار بودند
بودند از کتوت جزئی که سد جوع نماید شده بود و تا صبح تضرع و استمال مشغول بودند
و بجهت رفع کسالت گاهی بیرون تشریف می بردند و احباب حرکتی می نمودند و تر
و تازه می شدند و تشریف فرما می شدند و تفریت مشغول بودند و نزدیک صبح
وقت صمود باز با طراف روضه مبارکه مشرف شدند و سرانجام روضه و کربت و
زار می نمودند و مراجعت فرمودند و بعد از طلوع آفتاب بعضی میساعت پیشتر استراحت
نمودند و دو ساعت از روز گذشته باز با طراف روضه مشرف شدند و نزدیک
دو سال بواسطه این که میرزا آقا جان علیه ما علیه در روضه مبارکه و مقام اقدس
امنح ای منزل دایمی مستمرش بود و محل طبع و اکل و شربش را ناقصین اعداء الله در
آن مبارک محل مستر داده بودند لهذا حضرت عبدالبهاء حفظا للاجباب و منعا
نظور القضا و زائرین را منع از دخول مقام منیع فرمودند اطراف مقام را طواف
می نمودند و بعد از زیارت و طواف اطراف مقام منیع حضرت عبدالبهاء روی خاک
خافضا فاشا بطوس فرمودند و زائرین هم که تقریبا دولت نافر بودند روایت
نشدند و جناب آقا میرزا محمود شریع بخواندن مناجات نمودند میرزا آقا جان
سر برهنه و پای برهنه و کفن پوشیده از مقام مبارک بیرون آمد گاهی خاک کفش
میریزد و وقتی میخواند و مکرر میگوید سبحونی محبوبی کجائی و مانند شخص سار مست که

خود را نمیتواند نگاهدارد و زمین بسیار می افتد و روی بصوفت روین اجاب میاید
و چون داخل صفوف اجاب شد از بالای قصر بی موسی فساد امر میگردد و ناقصین
میآیند و او را بر میگردد و ایندند و از دخول پن صفوف اجاب دورش میگردد و
ترکش می نموده او باز بر میگردد بطرف اجاب بمان حال و قال قبل و چون
صفوف میشد باز همان نفوس میآیند و او را بر میگردد و ایندند و دورش میگردند
شش مرتبه واقع شد که او آمد و آنها آمدند و برگردانیدندش از حرکت فساد امر شد
نگاهش دارند مقابل باب روضه مبارکه نگاهش داشتند رویش را بطرف اجاب
نمود و بعضی آیات مبارکات از لوح مبارک تقدس منبع که دو آیه اش این است
(قد ظهرت جنود القضا بسیدت ابغضاء تلک تجر البهار مقطوعه باسیا فها) و بعد از
یکت آیه این است (قد اطرت سبحاب البلاء دم الحمر ار تلک قمیص البهار قد احمر من
نفحاتها) دیوانه خورست میخواند و بدست نخش اشاره بکلوی نخش می نمود تلک تجر
البهار و ده مرتبه تکرار میکرد و اشاره می نمود بکلویش و کرداش و کذک مقطوعه بکلی
ده مرتبه تکرار می نمود و بدستش یکت می نمود و با اجاب میاید و میگفت مقطوعه بسیم
و تلک قمیص البهار ابر این بخش ده بار اشاره می نمود و ده بار میگفت قد احمر من
ظلمک و روز روز مصیبت است اجاب هر قدر خواستند خود را از خنده منع نمایند
نخواستند و قصه قبایح اعمال آن روز در از است سر کار آقا روح العالین خداه
برخواستند و مراجبت بدین فرمودند و اجاب متفرق شدند ملاحظه نماید غرض
چه بخورد و کز و فر میکند این دیوانه که در ملائشه یا میکند و بدستش حجرش را نشان
میدهد و نعره میزند و پیرانش را میباید و استغفر الله حجر البهار و قمیص البهار میگوید

رعایت و حمایت و احترامش می نمایند و حضرت البهار که کجین جوارح و ارکان و ظاهر
و باطن بر عبودیت حقیقیه صمیمیه ظاهر با عبودیه و محویه و باطنها رقیه جنبیه و بدوش
مبارک خاک و آب برای مقام میسیرند و اهل بهار را خوان و شرکت خود در عبودیت
میفرمایند نسبت او عاصید هستند فاینرا مخص من موفد چیزی در باد کوبه از اجتماع و
اتفاق و نور انیت و اشتعال و انجذاب اجابش و محافل تقدیس و تزیین
لذت و بخت یافت و هر روز از نفوس مجرده و جواهر قدسیه اش استقامت
کبرانی ظاهر و ثبات عظیمی با هر و پیمان بدینی و کشت ستریشی و جان فشانی جدیدی
آشکار که هر یکش حقیقت خارق العاده بود مشرف بود و بعد عشق آباد زیارت
حضرات جواهر نورانی و مطالع عبودیت حضرت احدیت که نورشان روشنی بخش
من و بلاد عالم بعد از اراضی مقدسه است و نور و روح و سرور و قوچشان
حضرت اقیان اعظم حاجی وکیل الله و له روحی در اعم شرف شد و فکر و ذکر و حرکت
و شور و قوت و قدرت و استقامت خارق العاده ملکوتی از ایشان در بنا و تالیس
مشرق الاذکار ایشان ظاهر بود که کویا جمیع انکار و اذکار تجارقی زیداعنی بکتابانی
معاشی و تمام هم عالیه سامیه خدمات امریه و شون در و عانیه و فضائل ملکوتیه شان را
حصر و تیسر و بنای مشرق الاذکار من موده اند و در حقیقت او خود و جمیع بایستعلق خود را
فدای بسند فرمودن این مقام محمود نمودند و چون بحدت بصیر و حقیقت نظر شد کشف و
میگشت که بیکم (من کان له کان الله) فدای قوی قدیر علیم فی قبضه از نه الامور
بایشان تجارت ذراعت میکند و ابواب خیرات و برکات و مشرف امور کی
و ملکوتیشان از جمیع جهات من حیث لایکتسبون مفتوح میفرماید ایشانیکه لایقوت منم شایان

روحی لهم القدا به سعادت و خوشبختی و بزرگواری و محنت و مویبت است که بدو
جد و جهد و کوشش و رحمت و محنت و مشقت خیرات و سعادات و نیا و آخرت نفوسی
فرایم آید العظمة لند خدای احد و احد شایه است که دیدم به نفسی کین قدم برای خدا
برداشت خدا از هزار نسیم خلی استغفر الله عالم و عوالمی استقبالش فرمود از عشق
آباد بشهد مقدس رشت و جناب آقا میرزا محمود زرقانی رو حیداه هم ملا و مدین خراسان
سیر نموده و با برادرش آقا میرزا احمد در مشهد بودند فانی و ایشان منزلی گرفتیم در روز
با هر قبیل از مردم معاشرت نمودیم و با اعیان و امرآء و بزرگان و علماء مراد و
می نمودیم و بمنزل تشریف میآوردند و بمنزلشان دعوت میفرمودند و با اینکه
حرفی از علوم بین قوم و اصطلاحاتشان را نمیدانستیم بلووم و فنون شتی و حکمت و عرفان
بشانی بکمال الله فضل الله معروف و موصوف و مشهور شدیم که متصل بجهت علی مرتضی
مشکی بعضی از هر قبیل نازل و ارد می شدند و محبت و خضوع خارج میشدند و شمار او بمنزل
اجباب موعود بودیم و محبت و خلوص و علو استقامت و تمویثات و جان فشانی جناب
آقا میرزا کوچک علی اوف و حضرت آقا میرزا احمد قاضی و حضرت آقا میرزا بزرگ خان
مستوفی و متصاعد الی الله آقا میرزا محمود خان منشی باشی ایالتی و جناب آقا میرزا محمد نقی
و حضرت حاجی موسی و انجال ایشان و آقا شاهرودی و جدید با که هر یک کوه ثبات و استقامت
و کوه ناز و نور محبت و معرفت و انجذاب بودند و نفوس مشتعل و مجذوبه قائمه
فانیه خادمه محافل و مجالس تقدیسه تزیینیه ذکریه روحانیه بسیار و مبتدی و طالب
ساکت مجاهد فوج فوج وارد و با کمال محبت و صفای مودت و وفا و نورانیت و روحانیت
خارج میشدند و در قلیل زمانی جمعیت اجباب بنات و اوف رسید و محافل و مجالس در هر

محل متعدد و متکثر و متنوع گردید هر صبح و عصر و ظهر و شبی ده و دو اوده مجلس بر پا
میکشت محافل عمومی علی حده و محافل خصوصی متعدد و محافل شوریه و محافل انتخابیه و
محافل درسیس تبلیغیه و محافل خیریه و محفل تائیس شرکت بجهت نفع جمهور و محفل
عراقیت عال فقرار و ضفا و ارا مل و ایام و بشانی امر الله در ترقی و علو و تنو بود که
بسیاری معتقد بودند در یک سال جمیع اهل مشهد عتلا و ارباب حل و عقد شن
مومن و موقن خواهند شد جناب آقا میرزا علی اکبر از اجباب باد کوب بسیار مشتعل و
مجنذب بود و پدر عیالش غیر بود و دانسته بود و اما دوش مومن و موقن بامر الله
در صد شدند که بتدلیسی و خترش را از او بگیرد لذا پسرش تزویر آبا جناب میرزا کور
اطهار طلب نمود و اقبال کرد و اسم جناب میرزا آن منافق را بساحت اقدس عرض نمود
و بافتخار جناب میرزا قلم مشرق عبودیت نازل شد که بر تو باد باستقامت کبری و تکیه
بجویم نمایند بر تو اعدا و منقطع شو از هر چه منعت کند از توحه الی الله و برای آن منافع
صادر شد نفاق اشد و اعظم از هر کفر و شرک و الحاد و شقاق است از خدا تطهیر و تزکیه
اهل آفاق را از این مرض مملکت عالم بخواه از زیارت این دو لوح منبع یقین نمودیم
برای جناب میرزا امتحان عظیم شدیدی محسوم است و چون نفاق آن منافق را تصور می
نمودیم تعجب سیرات آخری می نمودیم و نفاقتش ظاهر شد و استقامت کبرای جناب
میرزا روحی له القدا بشانی درخشید که از عیال و اموال گذشت و بقر و غربت
و وحدت بجهت و سرت داشت و من حیث لا یکتب صاحب عیال و اموال و
عزت و جلال شد و جناب استاد عبد الکریم بنای یزدی اخوی زاده حضرت شهید
استاد علی اکبر هم از عشق آباد برای تبلیغ مشهد مقدس آمدند و چون فانی انمی عوام

بودند اما نورانیت و روحانیت در حقیقتشان جاذب قلوب و ارواح بود اینهم
معین و مظهر بود و حضرت ائمه الهیه صلوٰه قائم ما بفر و یکی از شهدای مقدس
باخوی زاده اش تقی است محمد و آقا میرزا حسین زنجانی رو حیضاً هم عازم یزد
شدند و از طلب که برای یزد حرکت فرمودند خبر فتنه گبرای یزد که در حکومت بود
جلال الدوله واقع شد و تواب از حمایت و صیانت مظلومین خائف شد و متذکر
فتنه و آشامیدن ظالمین خون مظلومین را دو ماه پیشتر شد و صد و دویست نفر سیکنا خدا
پرست را کشتند و سوختند و قطعه قطعه کردند و بیوت بسیار را خراب و ویران نمودند
و دو سه کور تومان اموال احباب را غارت نمودند یا خراب کردند رسید حضرت
ورقه محترمه را تا یزد چه اذیات و مصدمات زدند و بعد از ورود یزد بهای نجوم نمودند
و آخر فتنه بود فراش باشی حفظشان نمود و حضرت در وقت مطمنه عرض کرده بودند
و محبت امریت روحانی باطنی چه ضرر دارد که بگویند که ما این طایفه را نمی شناسیم
و از عقایدشان خبر نداریم روحی لا استقامتها الفد فرموده بود اگر که می گفتیم این
اذیات لا تخصی فی سبیل الله و اردنی شد آنچه وارد شود فضلی است من عند الله که
(یعنی بخش بر رحمت من بشارت) حیات فایز اهدای اسم الله نامیم چه بهتر از این و بعد
حضرت را حضرت جلال الدوله با بھرا نشان آباده فرستاد و فانی و جناب
استاد عبدالکریم عشق آباد آمدیم که خبر کشتن و موقوفین احباب یزد رسید و احباب
تازه وارد شده صاف مشدرا متفرق و مشتت و خائف و مضطرب نمود و چون
از او امر واجب مآ که حضرت اعلیٰ مبشر جمال قدس ابی است که هر مومن از بجا هر
و صنایع و بدایعی که مالک است و اعلیٰ ابی است و شبه و مثل در یک کس ندارد

تقدیم حضرت من بظہر البدر جل ذکره و شانه ملید لہ از ہر قبیل جز بائیکہ ہر یک
احباب داشتند و تحصیل نمودند کہ بسیار ممتاز و نادر الوجود و قیمتی بود تقدیم نمودند
میرزا باقا جان علیہ ما علیہ خادم حضور مبارک بود و عالی و طمش ہم در ساحت
من لا یغرب عن علم شئی اکثوف بسیارش را باو عنایت فرمودند و بعلاوہ
بسیار از اشیاء نفیسه و ثمنیہ ہم کہ تعلق بحضرت فرغ مشبب از اصل داشت و نزد
او بود از بر و زرقض و عداوتش قابل ندانستند کہ از او بخواهند و بگیرند و در
تصرف او بود کہ بمقتضی راجع شد و این اسبابہای تحفہ پر قیمتی برای تقضین
ماند و بائیکہ برادر و برادرزادہ و خواہر و خواہر زادایش کہ بحکم جمیع شرائع
مخصوص کتاب مبارک اقدس و ارشش بودند و ہمہ میدانشند و می شناسند
بودارش و مالکش رد نمودند و دوسہ ہزار تومان قیمتش بود علاوہ بر اینکہ نادر
الوجود بود و اگر تصرف تا جبرائیکہ فروشش بود پست و سی ہزار تومان می فرو
بیدینہای دشمن خدا و امرش و مرکز میاقش با محمد الدین ناقص ناعق منافق
بیدین فرستادند ہدیہ و تعارف و رشوہ برای پاشای مدلس مزوری کہ خفیہ
نویس مرکز سلطنت مستبد پداد پر ظلم و جور بود و نمودند کہ مظلوم آفاق مرکز میاقش
ما سواہند اہ را بند لیبی بچوناید و یا اقلان از ارض مقدسہ نفی و احسراج کند و او
قبول کرد و بشارتشان داد و مطمئنشان نمود و حضرت منسرح مشبب از اصل تقدیم بر
حسب ظاہر از تالیس ابلیس ناقضین خبر داشتند و خبر فرمودند کہ آنچه بکنند براس
امر الله خیر و نور و روح و علو و سمو و ارتفاع و ارتقاء و انتشار و اشہار و قدرت
واقہ اراست و برای خودشان ذلت و حقارت و اسارت و شدت و رحمت

و مشقت و نعمت و عذاب و عقاب الیم همین است و خود مجدالدین هم بعضی
تأثیر کفته بود که حیات شما با دوروز باقیست و بذلت گرفتار شوید و بنا و میرید
بما با مجلا پاشای مدلس خفیه نویس چه نسبت عظیم و افتزای بزرگی زوده و عرض کرده
بود خدا عالم است که تکرار برای ایالت آمد از مرکز سلطنت استبداد که باید
از مدینه عکا بیرون نروند خدا را حضرت من اراده اند صلا محل اقا نشانی
مدینه مبارکه بود بنفست یک مرتبه زیارت مطاف علا اعلی مشرف میشوند ولی قضین
که آنوقت سی و چهل بودند بعضی ساکن قصر بچی بودند و بعضی ساکن طبریه و مجدالدین
افروزنده آتش فتنه خانه و سنگش طبریه سوار از طرف حکومت رفت و آن
سلسله را آورد بداخل عکا بذلت و خفاری که برای حضرت فرغ شعب از اصل تپه
و تدارک نموده بودند و مهید و او بودند بخودشان راجع شد علاوه امرای عسکر
و دو نیم هم چون بحقیقت دانستند که مؤسس این صلب خود ناقصین شده اند لذا اطرا
از آنها دوری می نمودند و پیرای می بستند و بحضور مبارک برانته زیارت از قبلین
مشرف میشدند قبل از واقعه هس کیشیه و حینه که یوم تعطیل بود شرفیاب میکشیدند بصبح
و عصر و شب شد که عموم امرآراء و اعیان و علما و شعرا و اود با مشرف بودند و هر
نفسی بقدر استعدادش مستفیض و مستنیر میگشت و اکثر اوقات مسائل مشکله فامضه
که درین جمع مل عالم محل گفتگو است و مشغل و مشغول نشده است سؤال می نمودند
بمض سؤال جواب ثنائی کافی می فرمودند که وجدانش بحقیقت تصدیق نمید و دو سال
براین حال گذشت که از مدینه بیرون تشریف نمانی بروند و بظا هر زیارت و طواف
مطاف علا اعلی مشرف نمی شدند اما اکثر ایام عصر بار از بلندی قلعه مبارکه عکا زیارت

می نمودند و بعضی اوقات هم بصوت بلند طبع تلاوت زیارت نامه میفرمودند که از
مجاورین و مسافرین هر کس حاضر و مشرف بود مزوق و مؤید اعظم زیارت و اقدم
مویبت میگشت و لکن اصحاب از مجاور و مسافر روز جمعه و یکشنبه را متفقین
متحدین مجتهدین از خارج عکا محرم میشدند و بحال تذکر و تنبیه و خضوع و استمال و قبل و
تفزع تا مقام اقدس مشرف میشدند و در مسافر خانه بچی رفع خشکی می نمودند و بعد
از صرف چای و نظیر و تزکیه در ثنائی قصد و نیت زیارت می نمودند و بعد از دو
سؤال متصرفی بچکا آمد که بحقیقت مسلم و مؤمن و عقیف انفس و فاضل بود و منجرب
و فریفته حالات مبارک شد و ثنائی ادب و خضوع حضور مبارک می نمود که از خارج
بیرونی پاره پاره داخل بیرونی می شد تا اینکه مخصوصا صبر کجا حضرتش را از این مقدار
ادب و خضوع و خلع نعلین بجهت خشوع نمی فرمودند و اطاعت لامر المبارک ترک نمود
و در حضور کجی صامت و ساکت بود و اگر پائی می فرمودند گاهی بحال خضوع و خشوع
تصدیق و تعظیم می نمود و اگر سوائی داشت بحال فدا ده کی و آهسته بعرض میرسانید
و این پاشای متصرف روز جمعه که رسه حاضر نمود و بعد از نماز جمعه با صرا و الحاح
و ابرام زجاج لاهوتی من فی قبضه از نه الامور اسوار نمود و در خدمتشان با جمعی
از امرآراء و اعیان دولت و ملت بروضه مبارکه عینه مشرف شدند و گذرگت
بعد از آن روز بسیار ثنائی نمود و بحضور مبارک زیارت مشرف میشد و هر وقت
بعرض میرسانید که محبوبس در مدینه نیستید هر جا تشریف برید خارج شهر و یا حیفانیا
روح الوجود لطفه الفدا و لبصره و حله الفدا قبول میفرمودند و اظهار استنان می نمودند
ولی ابد از داخل مدینه قدم خارج نگذاشتند الا هر وقت اصرار می نمود و در خدمت

مبارکت بچی میرفت و کذکات فریق عسکری که پست و پنج فرج سر بار پیاده و سوار
و تو بخانه را رسد دار و ریس بود این هم فدائی بود و کمال خلوص ارادت را داشت
و کذکات حضرت بدری بکت میر آلائی بود و فاضل تبحر این وجود مبارک هم فدائی
دانسته و همیده مبارک بود و با اینکه پاشای متصرف بعد از آنکه در خدمت مبارک
بچی مشرف شد و عرض نمود محبوس و مقید نیستید بام مبارک فرستاد تا قضین را
خبر داد که ما ذویند خارج شهر بروید و خارج شدند و راحت و آسوده و مطلق لعنت
گشتند و بر حسد و بغض و عداوت افزودند و با مقیدین منقضین الی بلد بگشتند و
متفق و متحد شدند پس معلوم است روسا و مترفین بلاد بالطبع راضی نمی شوند شخص
خارجی این قسم مطاع و مسموع الکلام و نافذ الایمان باشد و بهر تدبیر و تدلیسی محاور اسمی میکند
لذا ناقضین این نفوس را محرک شدند و لایحه ستری تمام نمودند و صد هزار اقرار
و تمتهای بزرگ کوه کن نسبت بحضرت و حید مظلوم و سیرین سابق الذکر و متصرف
مذکور و بدری بکت دادند که فریق سی هزار سوار برای سلطنت عباس اقدسی حاضر نمودند
و علم یا بهاء الابی لبین کرده و قبائل و عشائر عرب را در ظل علم و دخول سایه لوایش
و دعوت بنمایند و عباس اقدسی خود را در هیچ سببی شمر نموده و سلطنت روی زمین را حق
خود موعود در تورات و انجیل ذکر نموده و از این قبل اقرارا که هر منصف بیغرضی که بشنود
باقل تفکر و تدبر مشاهده سینمایه یقین میکند بسیار نوشند و مهر نمودند و تقدیم نمودند و
باینکه هر که سلطنت بیداد استبداد در اول سلطنتش محرم مخصوص خود را حضور مبارک
فرستاد و خواست و عهد نمود که حضرت من پاره الله در بلاد عثمانیه تبلیغ عثمانی نماید و
شرط و عهد نمود که هر شکایتی از هر جایی نمودند از حضور مبارک حقیقتش را بخواهد و کوشش

بامراض مقیدین ندید و حضرت من اراده الله خواستند و تصریح فرمودند که گوش
بده و بنیه طلب نماید و تحقیق کند و قبل از تحقیق و تفتیش رد و قبول ننماید و حضرت من
اراده الله همیشه مراعات عهده را فرمودند و در موارد بسیار حمایتش فرمودند و
هر وقت در ممالک سوریه اغتشاش و فساد و فتنه و عصیان از هر حزبی ظاهر شد
اصلاح فرمودند حتی برات واقع شد عساکر و مدافع از مطیع و منقاد نمودن حزبی
و یا ایلی حاضر شدند و بحسن تدبیر آتش را خاموش فرمودند و سرکشی و عصیان را
بر حقیقی و بندگی و اطاعت تبدیل فرمودند مع ذلک چون اقرار و بهتان از او اظهرد
بر حسب ظاهر از آن جوان و بنی اعماش بود بدون تحقیق تصدیق نمود و محقق شد
و چهار نفر پاشا و بکت فرستادند برای تحقیق نمودن برای ثابت نمودن اعلان
کذب و شهادت زوری که تقدیم نموده اند که حضرت من اراده الله را نعوذ بالله
مقتضی کنند و اعلان اقرار را صدق نمایند و چون آمدند اولاً متصرف مذکور را
مهرول نمودند و همانک بنفکات قنای را نائب متصرف گذاشتند و در حالی که حضور
مبارک هر نفسی غایب بود مشرف شود متصرف مهرول برای وداع مشرف شد
و بشارتش فرمودند که (من حیث لا یحسب) منظر و منصور شود و رتبه و مقامش
بیشتر و بلند تر میشود و پسین شد و بر فریق نتوانستند ادنی قصور و تقصیری ثابت
کنند ولی ظلمت عرش نمودند و از حکما بکلیت شادندش مثل اینکه اینجا محبوس باشد
و حضرت بدری بکت را یکی از عسکریه اخراج نمودند و بشانی بر عداوت تمت نمودند
که شبیه و مثل نه داشت مثلاً استیانه و تکرار فانه را تصرف نمودند و پست که و از
بیشد و اصل استیانه میشدند و ناس را از دخول منع می نمودند و مکاتیب را با میکروند

که شاید مکتوبی بپستشان پاید که مؤید بر غرض و مرض و ظلم و فسادشان شود و بر روز
زیاده از یک ساعت بهین قسم داخل تکران فغانه میشوند و سر آن تکران و تخراب
می نمودند و شبها بلباس تبدیل حلیت مبارک میکشتمند که لعل تبدیلی مثبت
شوند و روز اول و روز شان ناقص اکبر در بازار با مفیدین دکان جواد قزوینی
بیدین جمع شدند و جشن گرفتند و عید کردند و شیرینی و شربت دادند و ابوالهدی
در ویشی بود و مرشد مرکز سلطنت و بر شرب برای سلطان خواب میدید و چس وزرا
و امرآ و علماء و خفا و طمآن نزدش حاضر بودند و اظهار ارادت می نمودند میرزا محمد
علی ناقص اکبر و ناقصین کبیر و صغیر و اصغر شان با وعرضه کردند و منتظر آمدن قتلیم
و نعوذ بانند من فعلهم الا بلیسی که ما والد خود را در ویش و از او لیا میدانیم و شهرت
کتاب آسمانی و وحی ربانی و تشریح شریعت و ندای ربوبیت از حضرت عباس
افندیست و کند لک اکثر شهباز را میرشد و عقلمین آتش ظلم را تخریب و امداد
می نمودند و بر جارتند و هر چه کردند و هر چه نوشتند و هر قدر بسبب قضایای
شدند و کوشیدند و جوشیدند و تدریس و تزییر نمودند در ظاهر بخت اینکه بیشتر بسبب
توین شوند تصدیقشان می نمودند و وعده خلاصی و آزایشان را میدادند ولی کشته بودند
که اینضایکی بخت عداوت عباس افندی و یکی خفا اظهار تبری می نمایند ولی عباس
افندی مردانه شجاعانه ایستاده است و کل را مقاومت میفرماید و با عدی عثمانی
نی نماید و بالجله چون و کیل متصرف تپیری جز ظلم و تعدی و دشمنی نمیدانست بسیار
پدا نمود حتی بخت اینکه مشهور و عیان بر عالم فرمایند که جز صلاح و اصلاح عالم
قصدی و عز می ندارند و آنچه فی سبیل الله وارد شود راضی و مسرورند و ابد در خفا

و فکر مدافعه هم میکنند اجباب مجاورین و مهاجرین ایرانی را امر بمقتضی شدن
فرمودند و با اینکه رعیت ایران بودند و مدعی و مانعی هم از خروج نداشتند و
تذکره مرور هم داشتند مع ذلک از حرکت منشان نمودند مناجاب آقایین
اشجری و حیفه از حیفانخواست سوار و افرود علاوه بر این که منع نمودند بدون
ادنی سببی و اسمی آورند او را از حیفان بعکا و جلس نمودند حتی حضرتین اجلین حاجی
میرزا محمود و مرفعی مرحوم آقا سید احمد از راه خشکی بایه تشریف میبردند سوار
فرستادند اسیرانه برگردانند شان و چون تذکره شان را دیدند که حمایه دولت
رویتند نتوانستند جهارت کنند و برگردانند حتی حضرتین اجلین آقا میرزا جلال
و حاجی سید جواد که محل تجارتشان مصر و برتعب بود نگذاشتند بروند مختصر بقدری
فته و فساد و فوهار و وضوضای ارض مقصود و اراجیف و اکاذیب و باطل شایع
و رواج شده اطراف معتقد شده بودند که بیت مبارک را خراب کرده اند حضرت
من را اوده الله را اسیر برده اند و مقام مقدس خطیره القدس را که قلعه محکم و حصین
حصین در اعلان نوشته بودند دولت تصرف کرده و سر باز خانه و توپخانه و وقت
شده حتی بقدری که اکاذیب شهرت نموده و مسلک شده بود که در روزنامه های بیروت
مصر هم نوشته و سفیر کبیر ایرانی از علیة اسلامبول محمد ابراهیم بیکت ابانلال و
جیردت و او امر دولت عثمانی برای حمایت و حفظ ایرانیان فرستاد و از حیفان
حضرت آقا میرزا جلال و بدیع افندی همراش آمدند که در عکازانایب متصرف
مواخذند که بچه قانونی رعیت ایرانی که تذکره عثمانی دارد و با کسی هم طرف حساب
نیست و کسی هم از او بجلومت شکایت نموده از رفتن محل تجارتش منع فرمودی ظلم

و استبداد و بی قانونی بدرجه بود که علاوه بر اینکه اذن حرکتشان را نائب متصرف داد
قدغن نمود حضرت آقا میرزا جمال جناب بدیع افندی بهم از مراجعت بچیف منع
نمایند و منع نمودند و جناب محمد ابراهیم بیک خواست بسفیر کبری و والی بیروت آن جناب
تکراف نماید حضرت من اراده الله ما سواه فدا مانع شدند و راه نمی نشاند اقتضای
ولی قانونی دولتین را و همین ستم حضرت احباب ایرانی کلمه را از خروج مدینه منع نمودند
تا بچه واسطه این ظلم فاش و مخالفت قانون بوالی بیروت رسید و از بیروت
تکراف شد که متعرض ایرانیان نشوند و مفتشین حسیع آن جلیات و افکات ابدا
اینکه یک کلمه اش را از حضرت من اراده الله سوآن با تحقیق نمایند و یا اقل از یک
نفر احباب استفسار نمایند خود و اعدا الله تعالی و معتمدین مغرضین هر قسمی خواستند
نوشته و همه کاذب و باطل را تحقق الوقوع و مصلح عالم و محبت عالم و خیر خود
دول و ملل را نغوز باندند و استغفر الله مضد محقوق مستحق عقاب عذاب نمایانند
و اگر بخوابد یک یک تعذبات و ستم و عداوتان ذکر نماید اول گیت هزارش را
نمیدانم ثانی آنچه را میزند بکار و مجلدات عظیمه میشود و همه این تقدیات ستم
ابلیسی و کرویاییکه (ترنول منها الجبال) را حضرت من اراده الله بقدر رسوخ و صدق
پیشه است تا نفرمودند و بیا امر بر من عند الله مشغول بودند و مفتشین مضدین حرکت دادن
مبارکت را و تفرقه جمیع احباب با خبر و بشارت داده بودند و جمیع الهالی موقن بودند
و باینکه در عکا از ضیاع و شریف و مهر و غنی و فقیر نفسی نیست که بکرات و در اندر شد
و بیات نجات نداده باشند و آثار عایت نفرموده باشند هر چه پاره را میمانا
و بجز بودند و هر افتاده را همین دستگیر این قصه در این موقع خوب است و از حضرت

رحمانی شفقت و عطوفت و ستاریت مبارک مانند ذره از آفتاب حکایت میکند
شخصی در حکومت کاتب بود و چشمش آب آورد و بیکار و پریشان دستاصل شد و دست
مصروف او و خانه اش را غنایت فرمودند بعد فرستادندش بیروت بجهت
معالجه چشمش و مصروف کافی عنایت فرمودند و از بیروت بعد از رحلت بسیار
خانبا خاسر اما پوسام مراجعت نمود و باز کمال ملاحظت و معاونت و عطوفت را از حضرت
در حتش فرمودند و بالاخره اسمعیلی بود اسرائیلی کلیمی کمال او را خواستند و چشم کور او را
دید و عرض کردم می برم و مداوی میکنم و خوب می شود با و فرمودند این جراح کبر است
شده است در این فن استاد است عرض کردم می ترسم مجلاسش را در دامن مبارک
گرفتند و چشمش برید و بهتر از اولش شد و اسمعیلی را انعام و حسان و خلعت دادند
او را در رتبه علمای از قبلس در حکومت و ساطت فرمودند و بجا همیشه زیادتر کتاب
و اعلان و شکایتیکه هزار افتراء و تممت تمام کردند و ستر او ستر ابعلیه و ستر او
و این آتش نرودی را روشن نمودند و این شخص غریق عطف غمنا می مبارک بود و باز هم
حضور مبارک مشرف می شد و خود را محبت صادق و فدائی مبارک میسما نمایند و ستر
بفرمودند و نهایت شفقت و مهربانی را در حتش میفرمودند بقسمی که گویا ابد از روز
و قد لیس و نفاق او خبر ندارند در بیانات مبارک اقدس است که مضمون و حش
این است اگر مخالف حکم کتاب نبود از مال خود بقتل خود ادرث میدادم ملاحظه فرمایند
خلع حال حضرت من اراده الله بعیننا و حقیقتا بما هما مصداق بیان مبارک اقدس است
که از مال خویش بیاعی و جاه قشکشان قبل قیمت عنایت فرموده اند و این قصه بالتبع
و مناسبت عرض شد و مقصود اصلی اشاره با معنی بود که در حالی که دوست و دشمن و

معرض و بلاغرض کل بوقی اند که حضرت من اراده اند را از بقعه مبارکه مضاف ملای
حرکت میدهند و جمیع اجباب اسیرا اخراج مینمایند و متدینین مسرور بودند
که اسباب هوال اجباب را قیمت عشر و خمس میبخشند و سایرین مسرور بودند
که نوب و غارتشان می کنند ابد ادر حال مبارک تقییری حاصل نبود بلکه بجست
و مسرور مبارک هزار مرتبه بیشتر از قبل بود هر کس از غنای و اختیار شرف
می شد بقدری اظهار مسترت می فرمودند و امثال حکایات فرح انجیر میفرمودند که با
کمال مسترت مرض می شدند و در حالی که وافر آمده است برای حرکت دادن مبارک
تدارک تیزم و تیه سوخت و دستمان را امیدند که همانا و شتر دانا اظهار تب
و تخر نمودند که این چه حکایت است حضرت رفتی استند این تیه و تدارک برای
چلیت و تقییریت مبارک اجاره بود و از کینه مبارک تقییر میفرمودند و کمال حساب
خانه متخیرانه متعجبانه عرض کرد این رحمت و مصلحت و تقییریت را برای چه تحمل
می نسرمایند فرمودند عمار و ابادی خوب است و محبوب است روزی در باغچه
خانه غرس درختی میفرمودند یکی از ایمان شرف می شود عرض میکند برای که
درخت را غرس میفرمایند آخرین کشتند تا اثرش را خوریم فرض تکلیف انسانی
رحمانی ما هم این است بخاریم که دیگران شرف را بخورند و بعد قصه کسری ملک برانرا
می نسرمایند که میکند شت شخص نود ساله را دیدنا انجیر میکار و فرمود برای میکار
آخرین کشتند مایوه اش را برداشتیم و ما میکاریم آخرین مرزوق و مستنم شود
فرمود حسنت و بلفنی با و انجام فرمود عرض کرد حال کشته و حال شرف را برداشتم
باز همان قدر انعام شرف فرمود عرض کرد و شرف را برداشتم همان قدر عنایت فرمود

و اسب را تاخت فرمود این پروردخزانه را از خوش صحبتیش عالی میکند حال
شاید فضل الهی هم این قسم بفضل با با ما معامله فرماید آن شخص بسیار متخیر میشود و متفکر
و با خود میگوید که اگر حضرتش را حرکت ندادند نیست مگر صرف قدرت خفیه رحمت
که حضرتش را حضرت فرموده باری حضرت متفکترین از خدیجه خدمت تدلیس طیبی
خود را انجام دادند و وافر حاضر نمودند و از حیفا بکام آمدند که نصف شب هجوم نمایند
و مرآت کتانی توتی قدیر سمیتای بنده پامبان آستان العالمین اسیر و
دستگیر کنند و شبانه داخل وافر کنند و وافر حرکت کند و صبح را حکومت فرود می
مفسدین بریزند و بچیرند و اسیر کنند و جلس نمایند و متفرق کنند و نوب و غارت
نمایند و مقام اقدس الهی او خیره القدس اعلی خراب ویران نمایند و جمیع آنچه
دارند تا لان تاراج کنند که بفته بطوت و غضب الهی صد نمود و ارکان
سلطنت استبداد را مضطرب کرد مرکز سلطنت با شمت و جلال از جامع بقعه
نماز جمعه بیرون آمد و سوار شد تا رنجک بائی که در راهش تیه کرده بودند و آتش دادند
کما لسه او که مقصودشان بود گذشته بوده است و قریب صد نفر سنی آدم و اسب
ملاک و قطعه قطعه میسند و قیامت کبری زلزله خوف و اضطراب عظیم کسری او
و جمیع را فرا گرفت و اول کاریکه از شدت خوف کرد تلکراف خفی سمری متفکترین نمود
که متعرض نشود و معجلا بعلیه حاضر شوید و آنمانند التقدیر چه واقع شده و سلب متعرض
شدن چلیت و کمان نمودند علت منع و تعجیل حضورشان برای کلی محو نمودن آنها
است است ولی همان شب از تلکرافهای دول خلد جدا واقع الیه را خبر دادند
حضور رسانیدند و متفکترین همان شب با همان وافر حرکت نمودند و چون پاشای شیر

مفتشین باجزای انجام این خدمت جنمی و عد و حکومت و ایالت بیروت داده بودند
در وقت حرکت و وداع با سباع امثال خود بشارت داد که بزودی مراجعت میکنم
بگورمت می آیم و عباس افندی امر همین خارج عکا مقابل همه خلق عکا صلیب منم
و کار و خیالات شیطانیه نفوس منگ شده درنده و ندای خفیه ربانیه و تقا و برتری
الیه و جلال الله و قوت تا یکسال مرکز سلطنت استبداد بشانی مضطرب و خائف
و مشغول بخود بود که مفتشین مجال اظهار انجام خدمت خود را نمودند و بعد که بهزار حیاه
خدمه و واسطه اوراق تحقیقات و اثباتشان را تقدیم نمودند باز از جهت آخری نزد
و دوله عظمائی واقع شد که اوراق تحقیقاتشان محل معوق و معطل شده بعد از وقوع آن
واقعه و در تقریری از ابالی عکا و حیف و معدودی از اطراف بقدری متذکر متذکر شدند
که اذیت و صدمه مبارک را برای نیاشان بدعا قبت دانستند و کذات متصرفی
که از بعد آمد و فرقی که عوض فسوق قبل بریاست عسا که آمد و ضباط عسکریه و لوای
خوف سلطنت بسیار مراده نمینمودند و زحمت نمیدادند ولی متعرض نبودند و توپان
تخفیر اینچواستند و الحمد لله حضرت من اراده الله ما سوا فده و لوای عکا خارج نشسته
اما عزت و سلطنت الیه طائف حوشان بود و ملاذ فقرار و معاذ ضعف و تناه
ایتام و ارا مل معین و مجیر مظلومین بودند و حلال مشکلات دولتیه ملیه و ملتیه و طوعا و جنا
و کرایه و مجبورا اولیای امور آنچه را میدانستند اراده مبارک است مجری میدانستند چه
اراده مبارک صرف عدل و موافق قانون بود میدانستند اگر مخالفت کنند برایشان
مضرات و با محله سطوت امر الله کل اخضع و خاشع نمود ولی ناقصین بعد از الله
موشن کور هر ساعت سوراخی بازمی نمودند و القای شبهه و سایه میکردند و تیز و

و حیل و عداوت امر الله در قلوب غس نمینودند و چون آن سوراخ را مسدود و شبهه
کشف و کسیده اظا و تزیور و حیل را میرین مسیفر نمودند لغت نه آخری و فساد اعظم
مشیت میشدند از جمله بی جمع فارسی مبارک را که ذکر مؤسس فساد و فتن و خوزیری
که در بین سلیمان از صدر اسلام تا حال ظاهر شد فرموده اند از ترجمه عربی نمودند و
متصرفی بود بسیار مستحسب با و نمایانند و اشش نقصب و عنادش شعله زد و منتظر
توپان و تخفیر شد و بهانه و وقت و تدبیر نمینمود و در مجلس واقع شد که حضرت من اراده
الله تشریف داشتند و بمناسبتی ذکر فرمودند با فضلا و حکامی سیحیه اظهار فرمودیم
حضرت رسول اکرم در وادی غیر ذی بین قبایل و عشایر متحاربه متحافره متوحشه
که از کثرت نقصب دختر خود را زنده کور میکردند و حرقی از کتاب دیانت
نمیدانستند ظاهر نشدند گفت چنین است صحیح است ذکر شد طایفه و عشیره خودشان با همه
این قبایل و شعوب متوحشه جا به سب و تمام همت بر بلاک و مارش و خاموشی امرش
قیام نمودند عرض نمود کل بر قلم و شمشیر هم عهد شدند فرمودند بعد از قبیل مدتی بهر آب
متوحشه متحاربه جا به حقیقه و ضعیفه فقیره که در صحرائی لیل بی آب و علف بیشتر
و خرم و انکور کمی بصیرت زندگانی می نمودند بحسن تدبیر و علوه همت و کثرت سیاست
دانی و شدت فطانت و بصیرت این شخص جلیل در جمیع کمالات و علوم و معارف
و غنا و ثروت و عزت از جمیع اهل ارض پیشی گرفته گفت بر کل در هر جنتی سبقت
گرفته سر نمودند این قوت و قدرت خارق العاده واقع نیست ذکر نمودند
خارق العاده است فرمود انصاف ده شخص با این حسن تدبیر و این تصرف در عالم
وجود آن قبایح و فضائلی که در کتب سیحیه نوشته و نسبت با و داده اند صحیح است

عرض کرد البته کذب بهتان است و از شدت بغض و عدوان است بیان
مبارک مشرق عبودیت که این مقام میرسد پاشای متصرف معتصب با کمال
ادب و محبت عرض میکند بیاناتی را آوردند نزد من بحضرت عالی نسبت دادند
و بر من مشتمل شدند و حال یقین نمودم که مغرض بوده اند و حضرت جل مصلح عالم
و محبت عالم و خیر خواه تمام شعوب قبائل عالم هستند و بعد از آن روز آن مجتهد
بخود راه نداد و کذلت طاہر آقاسی بود و قبلاً در حکایت یکی یکی عرض شد
رتبه کلانتری و فرشباشی و داروغه را جامع است و حضور مبارک بسیار
مشرف می شد و هر خدمتی بر جوع میفرمودند اطاعت می نمودند اما طاع و مفسد مفسدن
و رشوه خور بود منافقی که خود را در ظاهر ارادت کیش مشرق عبودیت و محرم سر
مبارک می نمایند و در باطن دشمن اند و میغض نمود و صلاح حال جلی ذاتی فطری
لا ینفکی مشرق عبودیت است که هر قدر نفسی عداوت و اذیت نماید تا ستر نماید ستر
میفرمایند و کمال محبت و رعایت و حمایت و ماطلعت را در حقش میفرمایند حتی اگر
خود عداوت خود را آشکارا نمود باز ماطلعت و مهربانی با او مقابلی و معاطله می فرمایند
آن منافق با و لقا نمود که با حضرت عباس افندی فکر نمودم که بفلان مأمور چه
قدر عنایت فرمودید و بفلان ضابط پنجاه لیره دادید و بفلان چه قدر رسید
خوب است نصف و ثلث این مبلغ را بکام بدهند چه شایسته و خوبتر خدمتشان را نمود
و می نمایند طاہر آقاسی طاع که مطمع خدمت می نمود با و نمود که جمیع مأمورین سابقین
میداده اند و حال مقرری معلوم مشخص فرموده اند هر قدر صبر نمود خبری اثری
از مقرری نشد از او پرسید که چه شد قرار داد و مرده تو گفت با و کفتم و حال نمود

یعنی بحضرت من داده اند که صلاح این است و قبول هم نمود و پشیمان شد چه که حالشان
این است که تا از کسی نترسند با چیزی نمیدهند و ترا دیده و دانسته اند بصفت
و محبت خدمتشان اینمانی ملاحظه فرمایید بچه تلیس و مقداتی دوستی او را تبدیل
بعداوت نمود و خدمتش را تحویل بر حمت و این احمق بیدین بدلس طاع هم
بر اذیت و دشمنی و نفاق و شقاق و طیبی مبعوث شد و بهمت تمام بر طرفان
قیام نمود از بالای بلد و اطراف نفوس که بحقیقت خلوص ارادت داشتند با سیاحت
کما غدری و تدریس شیطان بر یک با تهمتی در پیشگاه سلطنت استبداد مشروط طلب
قلم داد و بر خانه شان هجوم نمود که او را ق مضره دولت دارند و چون پاشای متصرف
عظیف بود و بر اوست ذمه نفوس را اینکاشت در حق متصرف هم تدریس نمود
متمش کرد و مکتوبش در علییه بدست دوستان پاشای متصرف افتاد و
خیانتش را بر کز خلافت ثابت نمودند و ملک او شد خانه اش و او را ضابط نامیدند
و ضبط نمودند و او را پیش را جمع نمودند و بستند و مهر نمودند و لاک کردند و بختم او ختم
نمودند و حبس کردند و مظلوم عالم و وحید فرید بین امم مظهر رحمانیت و ستاریت و
عقاریت و فضالیت او را جمیع نفوس را که او برای محبت و خلوص ارادتشان
نمود و هجوم بجانه شان نمود و بهنایت تحقیر و تو بهیشتان نمود و عنایت اذیت و مضر
خواست و حال باید تلافی کنند و مطالبه سرفشارا نمایند و ما اقل از اخبارت و ضرر ایشان
بخواهند با و صلحشان دادند و از شکایت اذیت منعشان فرمودند و بستاری
و عقاری امرشان فرمودند و اطاعت کردند و در حالی که در هزار مکتوب و عرضه
صد هزار تهمت و افتراء بحضرتشان زده و نسبت داده بود و اقلاد و است لیره

مصرف مکررات سنگایات از سرکار آقا با هزار تهمت و قهرا نمودن بشانی ستاری
و مختاری فرمودند که گویا اید خبر از مناد ضمیر او و مقاصد سویی او اند استند او را
اول دست خیر خواه و خادم صادق این خود داشته اند حتی زیاد تر از قبل
خدمات صادقانه اش بعرض میرسانید و قصدش میفرمودند یعنی که معلوم است
انسان باید خادم نوع انسانی باشد و نظر به استعداد و قابلیت و استحقاق و نیاز
نماید مانند آفتاب انوارش جفا تاب باشد و چون سحاب مطار فضل و عنایتش بر هر
ارضی مبارک و مثال نسیم بر هر شینی بوزد فطرتش مجبول خدمت و محبت باشد
ذاتش نصرت و مرحمیت و او کمان می نمود باور فرموده اند و قصدش میفرمودند
و بعد شفاعت فرمودند و از جیب خلافتش نمودند و بجایه اش آید اکثر ایامی
دعوتش میفرمودند و اکثر ایام گروه میفرستادند برودش کند و این هم از صفات
ذاتی لایفکی مبارک است همیشه رفیق شفیق حاکم معزول و امیر مخدول و ضابط
مظروف و غنی فقیر شده و عزیز زلت رسیده هستند چنانکه نزدیک پنجاه سالی که
در عکا و حیفا تشریف داشته اند متصرف و مأمور و ضابطی که آمده است دید
و باز دید بوده است و اگر خودشان ارادت داشته اند و یا بقصدی بیشتر و
بعضی هر روز و هر شب میرفته اند و مشرف میشدند چه کنند البته راه میدهند چون
هر یک معزول می شده است و یا مأموریتش تمام میشد انوقت مکرر ضیافت و
همایش میفرمودند و این حال مبارک را همه الهی عکا و حیفا و سوریه بل شام و همه
مأمورین داشته اند متصرفی بود عکا مغربین بر اذیت تطبیعش نمودند با حضرت
اراده الله بشان حکومتی معاطله نمودند و عکا فرمودند بیشتر خدمت فرمودند

اینکه تم نمود که بیاید دکا کین احباب را ببنزد و دانستند و احباب امر فرمود
و کاکین و محلات کسب تجارتشان باز نگذ بنایش شد که بهانه بدست
آورد که مره واحده در نهایت حقارت همه احباب ایگم و جوس کند و جناب
سعد الدین افندی رمضان که از نجایا و اعظم بیروت است و حال در بیروت رئیس
مجلس شورای ملی است آن ایام در حکومت عکا مستخدم و از ارباب صلح عقد بود
در سماعت قدس حضرت من اراده الله کمال خلوص ارادت و فدویت را داشت بخون
مشرق شد و عرض نمود محال و ممتنع است که متصرف از خیال اذیت منصرف شود
سوا می اینکه لقمه و طعمه با و داده شود و عنایت فرمایند و هر قدر هم زود تر شود
و خوبتر و سهلتر است چه که خورده خورده منجر بعد اوت و شکایت بشود لایم
سبب علت تو این تحقیق کلی می شود ضرر و خسارت و مصروفش هم مقابل حال
خواهد شد حضرت مولی الوری عبد البهاء چنانکه عادت و خلق مبارک است هر کس هر چه
عرض کند و لو هر قدر واضح لبطلان یا مخالف باشد روش نمیفرمایند لذا جناب
سعد الدین افندی را نفرمودن مبارک را رضای تسلیم و تصدیق کمان نمود و پا
شای متصرف ظالم را فرمود میروم و حضرت عباس افندی را رضی میکنم که
اینچه مقصود تو است عنایت فرمایند و تو از این سونیت و عناد طوبیت بگذرد
حضور مبارک مشرف شد و عرض نمود کلب باید بلقمه و استخوانی مشغولش نمود
و چاره این مرض این است در اینوقت حضرت من اراده الله سیلی بر او نشاندند
شفقه و عطوفه و این هم از حسن سینه مبارک است که هر مطلبی را که اجرایش را
نیخواهند و راجی و اطس را عنایت دارند و سیلی میزنند و فرمودند لقمه و طعمه

نمیدیم و منک بندش میزنیم و چه کردند خدا عالم است فردا صبح تلکراف عزل
متصرف و تعیین نفوسی که مخالفانش را تحقیق نمایند و چون معزول و محذول
و منکوب شد کمال عایت و اعالت و حمایت را از هر جبهتی با و فرمودند و بسیار
از عیالیش را ساکت فرمودند و چون بیرونش کردند اهل بیت او را خرجی عنایت
فرمودند و بعد از آنکه دید که اذن نمیدهند برای حرکت دادن عیالش بجا مرامت
عرضه نمود و تمنا کرد عیال و اطفال و متعلقین و متعلقاتش را بوطنشان بفرستند و
با تدارک و تیب و عزت و خدام حرکتشان از دست سپردند برسانند و تسلیم دهند و قضی
بگیرند و حتی مهاجرت هم نشوند این است وضع مبارک و سنت مبارک باری طوبی و آقا
معزول ابشام بردند برای تحقیق و خانه و اهل و عیال و اطفالش را بجزر عید البها
ما سواه فذاه سپرد و جمع مصارفشان از وجه اجاره خانه و ماکل و مشارب و
طابشان را عنایت فرمود این حسن در عایت و حمایت مبارک ما شقا و
ویرجی و نفاق او منافی مژده کسی با عوای ناقضین از لسان و قلم و بیان ثابتین
استدلالتی نوشت و آیات تورات و انجیل و قرآن ظهور حضرت روح الله نزول
کلمه هدیه جلیل را از آسمان حضرت مولی الوری را انکاشت و سلطنت روحی بی
جسمانی معنی نمود که باید جمیع ملوک و سلاطین و ملت و دولت را تسلیم نمایند این
تسلیم برای این نمودند که سلاطین و ملوک عالم را بر محور نمودن امر الله مرکز قیامت
متفق الرای و متحد العزم نمایند و این استدلالیه را بلسان انگلیزی طبع و نشر نمودند
که نفسی تصور نماید از ناقضین است و در آن صفحات اثر و اثر نمود چه که اهل غرب
اکثر عاقل و فیلسوف عالم و فاضل هستند و این بخان استدلالیات با مضمون

ولی اصل

ولی اصل میزند علی اگر قیصر گینند از اهل عیاست ضررش این است که بهایهای
عاقل متدین متدین متفکر بصیر موقن موهوم پرست و جاهل فنادان حج اهند
ولی عقلای عالم از اول این قبیل استدلالیات را ملاحظه نمیدانند تا نتیجه بگیرند اول
بهارا جاهل و غافل گمان نمایند بخصوص اهل سبار اید و بر علوم مقاصد خیریه عمومی ایشان
مطلع و آگاهند باری چون ناقضین دشمن خدا و امرش و مرکز پیمانش از اهل اروپا
مایوس شدند و خود را خائب و خاسر و امر الله و مرکز امرش را غالب و قاهر و
هیمن و محیط دیدند بتدلیس شیطانی جدید منسج شدند و استدلالیه تزویریه انگلیزی را
برای طابور آقاسی متفرق جهانساز و عنایتهای مبارک فرستادند و آن
مفسد را شام بجبت تحقیق تسلیم و خیانتیکه مرکز سلطنت استبداد نموده بود
بودند و با و نوشتند که اگر این استدلالیه ترجمه ترکی و عربی شود و طبع و نشر شود
کنایها و خلافیات مرکز سلطنت عفو میشود بلکه تبدیل بصدقت و خدمت میشود
آن از خدا بخیبر ظالم هم ترکی و عربی نمود و طبع کرد و منتشر نمود و مخصوص برای مفتیشین
که در اسلامبول چهار سال میکوشند و میجویند که خدمتشان امر مرکز سلطنت کشورشان
و باریاست کلیه با محور بقلع و قلع امر الله و مرکز دنیا قیامت شوند فرستاد و آن نفوس
مزوره غافلانه با جمیع مزورین که دین و آئین خدا و پیغمبرشان ظلم و تعدی کردند
و کردند و عمارت نمودن و تاراج کردن اموال بود همه دست و متحد شدند و مصلحت
مستبد را خائف و مضطرب نمودند و او امر سزیه مخفیانه از مرکز سلطنت ظالمه بوالی
بیروت و متصرف عکاشه که بعد از توپین و تحقیق نمودن یکتای بیعتی با پاسبان
استان اقدس بماد و استنطاق و مقصر نمودنشان منع از دخول خروجشان

اسیر مغلوبان بفرمان که محلی بہت در طرابلس غربی منزل از آبادی دور در آنجا
جلس نشین و چون سلطنت اکتیہ و ہمیشہ ریائیہ خافش نموده بود کہ حرکت دادن مبارک
از عکاموروث ہم خوردن جمیع بلادش و حمایت کردن دول خارجیہ دستہ بود
لذا مدت چہار ماہ کہ عزم را جزم بر این ظلم شدید و بیداد عظیم نمودند کہ حقیقہ بر خوشان
و ازین بیخ کندن ریشہ خودشان بود اقدار روزی دوست مرتبہ تکرار مسموم کرد کہ
کرده اید و چہ کفنتہ اید و از مظلوم و سید فرید چہ شنید اید و از اطراف چہ شنید
و ہر ساعت ہم حکمی می نمودند و بر سختی و شدت و جسارت میفرمودند ولی متصرف
عزیز شد عاقل و عقیقت بود لذا مثل چہار سال قبل کہ مفتشین آمدند کہ داشت ضیوضا
و غوغا و اراجیف شہرت نماید و خود متصرف در بیت مبارک نشسته بود اید
ترس منزلش را تغییر داد و آمد در عمارت فوقانی سردر سرای عبدالہ پاشا کہ حضرت
من ارادہ السد جاس بودند جالس بود و چنان نمایانند کہ انجانستہ است برای
اینکہ از افکار و خیالات مبارک مطلع شود و بداند چہ اشخاصی شبانہ و پنهانی حضور
مشرف میشوند و یک معنی بی شعور برادر خانہ مبارک مرا تکیہ اشکند و ہر کس
مشرف یشہ از مسلم و نصاری سیرایہ میروند و مواخذہ می نمودند و آن مراقب
ہر ساعتی تہمتی با جبابہ نام بیت مبارک میرد و میخواست فتنہ و فساد بی
کند تا آنکہ فرستادند نزد ضابطش و امر فرمودند کہ او را بردارند و دیگر را اجرا
بگذارند و اطاعت کردند روزی محض تو بہین و تحقیری کہ از طرف سلطان امور
بودند عسکر را فرستادند و جمال بمیشال مرآت جمال و جلال غنی متعال در سر
حکومتی احصاء کردند و عسکر را برای احصاء آحاد نامس میفرستند و جیداً فرید شہر

بروند و با صطلاح خواستند استتلاق کنند عرض کردند ابالی امر یکا خدمت شمار برای
چہ میآید برائی بارت تربت و مقام حضرت ببا، اللہ و برای نقیہ المصطفی
دینستہ عرض کردند اوراق مضرہ کہ منتشر نموده اید و نزد شما دیده اند چہ بود
فرمود ہرگز ترس از اوراق مضرہ نبوده و احدی ندیدہ عرض میکنند اگر ثابت شود
شودی ہم بوز و ظم حاضر نموده بودند کہ شہادت دہند ما اوراق مضرہ در حضور
مبارک دیدیم در اینوقت بیطوبت و غضب الہی میفرمایند ذکر شد اوراق مضرہ
من نبوده و نیست و السلام و بر میخیزد و از دار الحکومت بیرون تشریف میآورد و مراحت
بخانہ مبارک میفرمایند و سطوت قاہرہ چنان ظالمین را خائف و مضطرب میسازد
کہ منصف و میت می شوند و نمی توانند و یک عرض نمایند و جسارتی کنند و با از مراحت
فرمودن معشان نمایند و ہمین قسم تکرار نمودند و ہر کہ سلطنت شد اید من میآید
بالکت الملوی احمل بر این نمود کہ سلاطین و ملوک حامی و محیر و ظہیر جمال و سید
فریدند و بر خویش مرآت اب فرزد و فانی ہم از خراسان و عشق آباد و اباد کہ بعد از
بعد از زیارت اجاب اللہ و حیف ہم بساحت اقدس مشرف بود با اینکہ حسب طلب
انہ جمیع جہات امید منقطع و ہموم و غموم مستولی و محیط بود چون حضور مشرف میشد از
سرت مبارک مسرور میگشت و آن سختی شدید عظیم را راحت و نعمت و مہربانی میدید
و آن شدت اطریق وصول عوالم عزت بدیہ اہل بہادلی حسرت ندان مبارک
خظور بر قلب غیب نمود و تمام مجاورین طلائین حالشان حال فانی بود تا اینکہ یک روز
آمد از طرف سلطان مستبد کہ حضرت من ارادہ اللہ را حرکت دہد و بفرمان برود
و جسس نماید و یک وافر ہم اجباب تدارک نموده بودند کہ جمال بمیشال پاریس

برساند در این حال لوح مبارک تنبیه نازل شد (هوانده ای اهل حکومت
ای بی دوندای فلاح و نجات از اوج سعادت عالم انسانی بلند است خفتگان
بیدار کند کوران بنیاد نماید غافلان هوشیار فرماید گران شو انما یدکنکان
گویا کند مردگان زنده نماید) حضرت افغان گیر متصاعدالی الله حاجی میرزا
تقی و حضرات افغان و حضرت آقا میرزا جلال و حیفد ام حیفه تشریف داشتند
فانی را فرمودند بیاید حیفه و لوح مبارک منبع را حضرات زیارت نمایند و آمد
و مشرف شد و شب آن لوح را زیارت نمودند و آن حال غم و غصه و حزن
و الم جمیع بسرور و بیعت و نصرت و طمینان تبدیل شد و این قدر دانستیم که
این بلای شدید عظیم را در فای عظیم شدید رحمن رحیم در عقب است و وافر که
اجباب تدارک نموده بودند و آمد احدی ندانست کی تدارک نموده بودیم نقد
فرمودند که چنین و افوری آمده است که پاریس بروم و وافر بیستم
آمده است که اسیر او جید افغان بردگم اصلاح است جمیع طائفین با نهایت
شکر و مسرت پاریس را سئلت نمودند و من الله دانستند و بد من مبارک
متوسل شدند که احتیاج فرمایند و حضرت موسی و روح الله و جمال محمد روح الهی
لحم الله برای تبلیغ امر الله این مضمون فرمودند هستی یقین نمودیم که امر و حرکت
خواهند سرمود آن روز شب شد و حرکت فرمودند یقین قطع حتمی خرم نمودیم
که شب حرکت میفرمایند صبح دیدیم با نهایت سرور و سلطنت تشریف دارند
و فرمودند راضی نشدم و جمال قدم جل جلال الله اعظم طمیر و مجیر است و چهار
روز و شب آن و افرا اطراف عکا و حیفه حرکت میس نمود تا جواب فرمودند و از

داخل شدن مبارک ما یوس شد و رفت و وافر فیران حاضر است و جگرهای
طائفین مخصوص اهل سراق قدس سوخته و کباب شده و آب شده است فرستادند
در حکومت و مستنطق و اجزای حکومت را احضار فرمودند و گویا خبر سلطان دادند
که احضار ما من موده اند تکلیف چیست جواب امر شد که مشرف شوند و فرمایش
مبارک چیست بشنوند و تکرار نمایند و آمدند و مشرف شدند بسطوت الله فرمودند
مرا عجب است کشته است تکرار کنید و از جانب من شکر نماید من لایحی مسرور
و ممنون و شاکرم که عجب است کشته و تکرار نموده چه که در صفت انبسیای صاحب
شرح و کتاب ذکر نموده و خطابی که آن مشارق مسبد و آب را خطاب مینمایند عتاب
کرده هرگز احدی کشته سلطان محمد و عیسی پاشا و موسی میک و ابراهیم افندی
و موسی و عیسی و محمد کشته اند لذا بسیار خادم من عبا تم فوق صلیب بود عبا تم
زیر شمشیر شمشیر عبا تم باز خنهای سنان شان عبا تم در قمر دریا و در بطن جوت عبا تم
در زیر زنجیر عبا تم در حال اسیری و در بدری عبا تم در راه آنکه مرا از طهران
بدار اسلام بغداد بردند و حبس کردند و از وار اسلام باسلام قبول آوردند و از
اسلام قبول بادرند زندان نمودند و از ادرنه باین سخن اعظم اسیر آوردند و در
این سخن اعظم منکولوم را سخن فوق سخن زندان در زندان نمودید و هر روز برادیت و
جفا کنند و دید حضرتش را در تبریز هزار کوله و تیر شمشیر نمودید و دانستند نورش
خواهش کنند و امرش را از نفوذ و جریان منع نمایند بی بهنجی و شدتی بمنزله
و این وقتید و فانوس شد برای سراج ربانی و نورش مشرق و جهان افروز زود
پرده سوز تر شد امریکه مبارک ملک و ملک محو شود امر الله نیست مرا از اسیری و

حرکت دادن و زدن نمون و تکی کردن و کشتن و غرق کردن و سوختن و تریا
من خوب میدانم که اینها اسباب قوت ابدیه و حیات باقیه و عزت سرمدیه من
و منحصرتان فرمودند و البته مکران کردند و خبر دادند و خوف و اضطراب را کما
متر عنده نمود و با اینکه بکرات از پروت و شام و طرابیس و عکا و حیفا و بلاد
عکاسیه سوال نمود که اگر بیایم لایه تیرا حرکت دهند دهنی بر دولت و اردو خواهد
و اسباب اغتشاش می شود و همه جواب دادند ابدی حرکتی و صدائی از جانبی نخواهد
و خود هم مکرر گفته بوده است تا در عکا تشریف و از دربار ارجحیت و دولت
و ملت در خطر عظیم است اشتباه و اعوجاج عقل و دانش و انحراف از صراط عدل
و داد این قسم انسان را از انصاف و بیستایی محروم می نماید که مصلح را مفسد و دوست
و دشمن و خیر خواه را بد خواه مشاهده می نماید مختصر ایشان از پیغام مبارک لرزان و
ترسان شد که فوری حرکت و انور را مرداد در حالی که حرکت دادن مبارک را تعیین
داشتیم صبح دیدیم و انور رفته است ولی مراقت را بر نداشتند بلکه بر انب شتی
شدت و کدورت بیشتر شد و اراجیف و اشتها را کندی بسیار شد و هر روزی تویی
می نمودند و تحت سیری و اذیتی و مکران رزمی بن امر و ما بودین متصل بود و بعد از
غروب نیز مقصود بسیار از کز ایشان شنیده شد بشارت هزار و سیصد و بی و پنج
حضرت و زنیال ابتدایش بیست و شش است و دست دوش نه سال است و
حق را صادق الاعد میسید ایم و غالب و مبین علی العالمین مع ذلک قلوب پر خون
که این بشارتی است و چه خواهد شد چه که احدی الا الله و من عند علم الکتاب
بشارت کتاب را قبل از وقوع ادراک نمینماید و قوعش را موقنین موقن اندا کیفیت

و کتیت و نورش را از غیب نفسی علی یا یعنی ادراک نماید باری حضرت من اراده
در ظاهر از خروج متوجع ولی از سر و نشان تمام دوستان تا مشرف اند لا نهائیه
میکنند و چون مرض می شوند محزون و غمگین و غمگین و محموم و محموم و محموم و محموم
منصق که چه خواهد شد و معنی این بشارت و انتهای این بشارت است و در ماه
پشتربعد از رفتن و انور دوستان بعد دوری زمین حسین داین و ناله و آه و شد
و مگر به وزاری و توبه و توسل و یاس و حمان و توکل هر آنی و دقیقه نشان
سال رحمت و شفقت در برداشت که نگاه دست غیرت و سلطت الهیه از حقیقت
و قدرت و سلطنت قدیمه غیبیه پر رون آمد و ارکان استبداد پدید و بنیان ظلم
شاد در ازینج و بن و ریشه برکنند و منهدم نمود و قصه علیه حضرت موسی و غرق فرعون
و غرق نیانرا شنیده بودیم کمال اند و قوت هزار مقابل فوق آنرا دیدیم و بشارتی هم بود
و نابودش نمود و مخدول و مشکو بشهر نمود و عرش گلش را و ارکون و وایت سلطنت
و سلطنتش را سرنگون نمود که احدی حتی نفوس هم که من عند الله نموید بر قلع و فتح
و محوش شدند هزار یک آنچه نمودند و منهدم شدند از آیدند شد مثل این سلطان
بد رفتی ثروت و مراقت امور جزئی و کلی و من جمیع جهات محقق از قبل و بعد
دیده و شنیده نشده بود در علیه اسلامبول دو نفر قادر بودند که آهسته با یکدیگر
نمایند و نفر اول و بدرون نسبت دادند که با هم صحبت مخفی نموده اند چه میگذرد معلوم
نمود مختصا به و ن ادنی تحقیقی محوشان می نمودند و قانون مسلم این سلطان ظلم این
بود که اگر کجا ایم تحقیق کنیم شاید خفیه نویسا بعضی بنویسند چه که از بشارت
اقتلا پنجاه هزار خفیه نویس از زن و مرد و امیر و حقیر و غنی و فقیر و عالم و جاهل و

و عاقل و عاقل و مهرت و منصب و نعلت و طایفه حتی کشیشای بزرگ نصاری
و خاخامای یهود داشت و هر یک هر کس را تمت آزادی خوانستن یا حریت
طالب بودن یا عدالت دوست داشتن یا ذکر مساوات حقوق نمودن را نیز
بدون سوال و جواب ملاک می نمود و نباتی جمیع طوائف می ترسیدند که اگر پدر و
مادر پسرشان مفقود میشد بر است اینک که یکتند انداشتم چه اگر گریه کنند دیگران
آگاه میشوند و پدر و مادرش را هم شانه می نمودند و طعمه ماهی میشدند و ده میون
نفوس را ذکر نمودند هلاک کرده است صدیکش صد هزار است و کذک اول
حافظ سلطنت عسکرات و اکثر خفیه نویسیها مراتب حال عساکر بودند و ضبط عسکری
از و با شتی تا سردار و سپهسالار و وزیر جنگ پیشتر از ما مورین مکتبه استبداد و خواه
و استقلال طلب و محرم سلطان بودند مع ذلک کلمه یک نفر یوز با شتی که ضابطانند نفر بود
در دو ساعت ده میون عسکر و ضبط و سردارشان را که متفرق در جمیع بلاد بود
بتکرات خود سلطان که امر می نمودن او نمود عاصی شدند و مشروطه طلب مساوات
خواه و حریت دوست شدند و از استبداد و استقلال پزار کشنده و علاوه بر یکت
مأمورین مکتبه هم بعضی شدند با عسکر و متفق و متحد گشتند و علاوه بر اینها
اورا خلیفه و واجب الاطاعه میدانستند بعضی شدند عقیدت داشته را سخته هر روز
سصد و پست ساله ما انزل الله بهما من سلطان شانرا امرش نمودند و حکم مشورت
که صریح قرآنست واجب الاتباع دانستند و این واقعه یکت خارق عادت نیست
بزار خارق عادت است که بعتت باین قسم قلوب را تغییر داد و عقول را نورانی
فرمودند احکایت سوره فیل و قصه ابا بل و ابرهه و اصحاب فیل را بتما جابل با تمها

و اهل ایشان داد و فی الحقیقه حکم ابا بل هم نداشت و قدر ذبا جسم نبود نسبت به
عسکر و انفسه میون تقدیه تحقیقه سلطان و چهار صد میون نفوس که واجب الاطاعه
باری قدرت قویه ربانیه این قسم امرش را مرتفع و کله اش را نافذ و مرجع امرش
فرمود و بجوت پنجم را به ولوح منبع مقدس حضرت مولی المومنین عبد الجبار ختم می نمایم
لیکن خانه مسکن و روح و نور و سوره و بهاد

ایکندرونه جناب نعمه الله افندی فلاح علیها السلام

هو الله

یا ایها الرجل اصعب نانه شما در اسکندریه رسید مدتی بود خبری نبود لهذا در دو این
غیبه سبب روح و ریگان گردید چهل و سه سال بود که عبد البخت در مدینه عکام مسجون و
دوشین و سلوکی نموده که جمیع پیکانگان معترف بر آن بودند که در جمیع شئون موافق رضای
حضرت پوشت محبت و مهربانی و رعایت انسانی بجمع بدرجه بود که سبب حیرانی جمیع
بود و کل در نهایت تعظیم و توقیر بودند فرمان پادشاه فی انصاف در نهایت تشدید بود
که در جس شدید حتی من تشریف بساحت اقدس نیام بلکه جمال قدم فروا و اوا حد و حید
در شب در روز در تحت نگهبان باشند لکن عبد البخت نوعی سلوک نمود که خیمه جمال
مبارک در نهایت عظمت و شوکت فوق حمل کرمل منصوب بود و نفس مقدس در خارج
قلعه عکا در نهایت اقدار و احترام در یکانه قصر آن اقلیم ساکن و ابد اعتنائی بنفسی نبود
عکای پنج سال پایی من بود و خواهش این داشت که بساحت اقدس مشرف شود و از آن
و اجازه میفرمودند یومی از ایام عبد البخت تشریف بساحت اقدس کرد و پیاده
از عکا رو بقصر توجه نمود و جمیع مأمورین حتی نفس متصرف پیاده بهر اسی آمدند و انفضا

متصرف اباطه پاشا شخص مهم معینی بود در راه عرق مثل باران از او میرنجت با پیوسته است
بقصر رسیدیم جمال مبارک روحی صاحب خانه غذا از حضرات حتی پرسش حال نفرمودند
وقتی متصرفی بر عمامه بنفشه است و باسیت حکومت متفق گشت و شخصی را واداشت
که لاشه خنیا با این ارسال نمود و در آن لاشه تفصیل عمده بود از پایین لاشه را احاطه نمودند
و استعلام کردند بعد متصرف با هیئت حکومت منبسط بسیار شدید نگاهشده و بعضی
عناد برخواستند این عبد متصرف را با هیئت حکومت عزل کرد یعنی نفوذ باید برود و نیز
کمانه و آتش مطلقند حال آشنایان کار را بدیده رسانیده اند که باید در از با یک نفس
سپلیه نمود از بسکه آن تملق می نمودند ملاحظه شد که باید اوقات را جمع ببرد و او شب
و روز بدافعه مغزیات پرداخت و حضرت آشنایان جمیع وسایل متصل
که عبد البهارا به تهمتی عظیم اندازند تا او را از دینه حکما تبعید نمایند و میدان وسیع
بدست آرند و جولانی عظیم کنند حال من خود سفر باین اقیوم نمودم و عهد از برای آنان
گذاشتم تا معلوم کرد که من ولو منقوه کردم آنجا از اعرضه ادنی حرکت جز تملق بر نبرد
مردم نموده و نیت اگر مرغ سحر ترک کاشن نماید زاع و زعن را جلوه حاصل نکرد و بجاری
ما در این کشور بخدمت آستان مقدس مشغولیم و امید چنانست که از این سفر بزمی مؤید شویم
و در میدان عبودیت بندش و حرکتی نمایم شما را و جا کنید و بکوت تقدیس نضره و زاری
نمائید که در عبودیت آستان به این عبد از شرمساری اندکی نیاید بلکه نشاء آنه بقطره اند
در بای عبودیت موفق شود تا حال که جز خجالت مقصدی حصول نیافت بکشته اند من بعد
از ملکوت با بچی نماید و توفیقی رسد و اندکی این آرزو حصول پذیرد الحمد لله تسلی مقرب
رنگا که سبب یا منجذب بکوت امی است و اگر از جهت تجارت سفر باین صفحات حال

کرد و در این تسلیم وسیع بی رقیب ملاقات نمایم از جماع اجبار بر در زکشته تمامه
آیات و ترتیل مناجات مرقوم نموده بودید بی نهایت سبب روح و ریگان کشته تمامه
المقربه انما ضمه انما شتمه والده کثیر ابع امی و لیس انما ان ابنا انما بجناب الهی
علیه سباء الله الاهی با کما محبت تحت ایدغ امی ابنا او از قبل من نهایت مهر بلندی
برسان و بگو که عریده و فوضاء آن شخص خفی از زمین ذیاب است کتر است تو میدانی
که سبب این ذل و هوان که از برای خویش اختیار نموده چه بوده فی السابقین الاولین من
القرون البصائر ولی بهیات هیات حیث عشت الالبصار حجرات الاعنای و فی
میردن اقسام فی حیران مبین مذاهب الحق و با بعد الحق الالفلال اشید این شخص
ملاحظه نمود که صفت دید قوم از احترام چگونه ملاحظه گشتند و بچه ذلت کبری مبتلی
با وجود این عبرت نگرفت و حرکت مذبحی می نماید بعد از حضرت روح که این نظیر امیر
پیدا شدند که یک بلهون نفوس متابعت آنها کردند بعد محو و نابود شدند و اثری از
آنان نه علیک البهائم ع

هوانه

وانت یا الی ابدعت هذا العصر اجدید النورانی ابداعا و هلت منه العفول و انشاء
بذره النشأة الرحمانیه انشاء تحیرت فی النفوس قد ارسلت الیراح لواقع الیهوب
و احییت بها الخائف و الالدویة و حییت بجای الرحمة بذره المعاد و الربوع قنانت الیراح
و تفقت الیخاف و ترنمت النیاض فیض مدار من سحاب فیض و الوجود و مرزبان
غیاثک نسیم رخیم محیی ظار و اح و القلوب فا حضرت الیدار و تورفت الاشجار و تالفت
الانوار و ابعت الایثار و تفتحت شقایق السحایق و صدحت الالطیار و علقت الالطار

بمشاهده ملک الآثار و ترتلت آیات تسبیح و تقدیکت فی حقیقه الانوار و الوارثین فی
التبلیغ و التکبیر الی ملکوت الاسرار فانه ترتت ارض الحقایق و ربیت و انبیت من کل
زوج هیچ عدت جسته ترتیت بایع الالوان و فطرت بانفاس طیب تنفیس بها
النفوس ثم سران الابرار و هتدت الموائد فی بحیوة الجنان لعیادت الارجیاء رب
لک الحمد یا هنک الاستار و حرق العجاب و کشف العتاب و تجللت علی الیصار
و الالبصار باشعة ساطعة الفجر علی الاقطار فریح کل مستهام الی مرکز الجمال و برع کل ظمان
الی معین السحوان و ادک اشتاقون لقائک و شاه التجدیون انوار جمالت و شمت
الاصوات عن ذلک و ذلت اللواقب لسلطانت و خضعت الاعناق لبرکاتک و عنت
الوجوه لعزتک و جلالتک فلک الحمد علی ما اعطیت و کت الشکر علی ما اودیت و کت الت
علی هذا بفضل العظیم و کت العناية علی هذا الفوز لمبین انک انت الکریم انک انت العظیم
انک انت الرحمن الرحیم ای یاران مهربان همه البهائم چندی بود که سپید مسدود
و طریق مقطوع و قاصدان ممنوع و عوانان محظوظ و ستمکاران مسرور دست تطاول
در از و جاسوس و مراقب بدم و مساز مسجون را در زندان زندانی دیگر و مظلوم را
بر دم اذیت و جفانی بدتر تهدیدات متابع و تضییقات مترادف بر ما موری فرعون
و هر والی فی نرودی تکران از مرکز ولایت مخابره ستمی می نمود و تعرض جبری میشت
قلوب محزون بود نفوس دلخون و منوم یاران در اطراف مضطرب و دستمان در اقام
فتنر بسیاری مایوس جمعی بدرد و غم مانوس چون جمع ابواب بسته شد و دلها خسته
گشت بنفثه سر و ش غیب صیحه شدید زد و جنود ملکوت ابهی هجوم نمود جوش ملا علی
نزول مشرود ارکان استبداد بر لرزه آمد بنیان ظلم و جور بهبوط نمود ابواب

مفتوح شد مراقب مرفوع گشت قاصدان بقعه نور آه شتافتند محرومان بشر
زیارت عتبة رحمان فائز شدند سخای ظلمانی متلاشی گشت و کوب طلم
نامت نامی متواری شد بزم سرور بر پا گشت جشن جوهر میا شد رایس حق سر
بر افراخت آیت نصرت و لها بنواخت از جر طرف بشارتی و همسر و م از
ملکوت ابهی اشادتی عبد البیت بقراب تربیت مقدسه مشرف و مبعوث را
در بقعه مبارکه مشام مسطرس ای یاران این موبیت حضرت یحیی و ان نصیرت است
و وقت یوم فرصت طاحظه غایب که در مدت تسلیم در ایران و حاکم ترکان
چه موج و بیجان عیان و در دو اقلیم چگونه آثار قدرت نمایان این و مخالف در قرون
اولی سبقت نیافت امیدوارم که سبب استباه نفوس گردد و علت یقین
قلوب شود خفقان پدیدار شوند غافلان بسیار گردند آینهک ملا علی بلین شود
و کلبانک طیور کاشین ابهی مسوع گردد یاران به تبلیغ پر و اندند نامو انان برین بلخ
خوانند بخردان دانش آموزند آزادگان آسایش یابند کوران پیش جویند
تاسیط غیرا جنت ابهی گردد کهن ترابی کاشن رحمانی شود کشور مات حیات
یابد اقلیم غیر ذی زرع انبات شود بقعه افسرده اشروخته گردد کفر ملکوت ابهی
اندوخته شود جهان جبهانی دیگر شود امکان قیص بید پوشد طیور شکور
بنفثه آیند و نفوس مشکور تریش آیات توحید کنند و بدامن فضل ربی الاعلی و هذا
من مواهب جمال مولای الابهی و علیکم التحیة و التشاء ع
این دو لوح مبارک منسج بدیع اولی اشاره باعمال ناقصین است که بخسران مهین
مهین دنیا و آخرت خود را مبتلی و مغذب نمودند و ثانی بجزاب و ویران شدن

استباده بیداد و از ریشه در آمدن شجره ظلم شده است و بعد از این در وقت
لیست لوقتها کاذبه که افتاده ای بحبت دوستی حضرت من اراده الهی را
بلند نموده و دشمنان را انداخت و عبره للعالمین نمود فریق و میرالاس
و متصرفی را که عزل و طرد و حبس و اخراج نمودند بر یک را امیر و غر زود و سه
رتبه مقامشان از قبل بلند تر شد و بر کس بقدری که ضرر و اذیت را نمیخواست
بغزت رسید حافظه را نه مصداقش ظاهر شد و کبیل متصرف که عرض شد پیری
جز ظلم و تعدی نمیدانست بعد از گرفتاریها و اذیتهای بسیار بنا بر اجماع شد الی
پروت در حبس پنجم رفت چهار نفر متعش پادشاهی ریشانش که بشارت دادند
پروت می شود و بنیایم و عباس افندی را پروت قلعه عکا مقابل ابلی عکایب
میر خور اسلامبول مقابل صد هزار نفر بعد از فرستادن نمودن و گرفتن و اسیر
و اذیت بسیار نمودند و در نفرشان در حبس بمقرشان راجع شد و یک نفرشان
بمصر فرستادند و در مصر خدمت احباب و حضرت حاجی سید محی را و بعد تمام
نامه و خوراشناسانند و میگوید آن سه نفر بحکم ای قتیاح و عمال و افعالشان بعد از
ایم ملک شدند و من تائب و متوسل شدم و بخت با هم و حال برای فوت لایوت
مخدوم و حاجی سید محی و احبابه نگرانند و سه مجیدیش میدهند و آن طالب
آقای که در شام کتاب انحرار اترکی و عربی ترجمه نمود و چاپ کرد و براس
مفتشین باغهای ناقصین فرستاد و بنیاد پیداد آنها و بعد از سلطنت و ستوری
بکلی از خدمت حکومت عزل و طردش نمودند و بکمال ذلت و فلاکت و تحارت
بگذاشتند و پیشتر از قبل رعایت و حمایت و توقیرش فرمودند و بکمال عزت

تا بدکش را فرمودند و با عیال و اطفالش بولطشان حرکتشان دادند و رفت در
عالی که مقصد بود انداخته از تالیس المیسی اوراند بسته اند قول الترت الاله لطیف
الرحمن الرحیم (باعاصی و مطیع در ظاهر یک قسم معاشر که شاید بدکاران بدیای شمس
بی پایان پی بزند تعلیمات اسم ستاره شبانی ظاهر که بدکاران می نمود از خیار خوب
این بیان مبارک اقدس را طلعت مبارک مقدسیس من اراده الهی بتامها و کلامها
بصداقت و بصحقت ابی ثمره این مختصر که از عزت و ذلت دوستان و دشمنان
مشرق عبودیت لم یدر عین بملکها اشاره شده بحجت اظهار معجزه و خارق عادت
بود و نه لاجل منافعت و یا تشیی صدر خدا کواه است تشبه و تذکر خود و مقصود
عالم است و بعد از اعلان حریت از مرکز سلطنت کبری نهایت احترام و تعظیم
نمیشد و تصریح کردند که حضرت عثمان مجوس و مقید نیستند مختارند و در رعایت حریت
و آزادی لذت بزیارت تربت پاک مشرف شدند و در ثانی بنای سقایه و آبیاری
گذاشتند و سنت قبل را تجدید فرمودند و هر چه و یکشنبه با اینکه از اعیان و
ارکان دولت و ملت و اهالی مشرف و حاضر بودند بدوش مبارک نشستند و
بفشار جزه آب جمل میفرمودند و عالی که جسم مبارک حتم بسیار ضعیف و نحیف
بود و آبیاریهای چند سال قبیشان چند مرتبه واقع شد و وجود مبارک راتب شدید
عارض شد و این مرتبه هم تب شدید تر آمد لذا طائفین از مجاور و مسافر متفق
شدند و اذن حضور خواستند و مشرف شدند و یک مرتبه افتادند و در من مبارک
گرفتند و بگریه و زاری منسلت نمودند آبیاری را محض حفظ صحت و خدمت بجهت
مقدسه حضرت احدیت ترک فرستادند و یا بنفوسی که جواهر خلوص و سجود تقویین

فرمایند که نیابت و و کالت بر قل مبارک آبیاری نمایند و چون مُسَلَّت نمودند قبول فرمودند اما آثار حسزن و کدورت از وجه مبارک و جبهه باقی بعد فناء الایاشیا نشانی ظاهر شد که باینکه مشلت و تناسل از قبول فرمودند کل نخل و سرسما و پریشان پوشمان شدند و خود را ملامت و نکوشش می نمودیم که چیر انضولی و جبار نمودیم و دو هفته گذشت که آپاری نفرمودند بعد گل را دعوت فرمودند و مشرف شدند و فوق العاده عنایت و مرحمت و عطوفت و نوازش فرمودند و بعد از صرف چای و شیرینی و مانده های قدسی آسمانی بکمال راحت فرمودند تا شمار قبول نمودیم و دو هفته آپاری نمودیم ولی راحت و آسایش و سیرود و بیعت قلب من در آپاری نمودن است جسم و صحت جهانی ابعیت ندارد اصل مسرت قلب است و صحت روحانی روحی و روح من فی البهائم مخصوصه و شوعه الفدا حال من هم از شما اذن میخواهم در جامی بنمایم که بحقیقت جان و وجدانان راضی شوید و اذن دهید که سقایه با پیچیه مقام اقدس را بنمایم و کل سپهر و شریک من در عبودیت بوده باشند و تمام مسرت تسلیم و تقسیم فرمودند و سنت دائمی مبارک شد و پیشتر از یک سال عکالت شریف داشتند و گاهی جفا را بفرموده مبارک مزین و معطر میفرمودند و در تعمیر زمین و استحکام و اتقان مقام خیره القدس حضرت اعلی و کلکاریش دستور العمل و تاکید میفرمودند و یوم عید نوروز ۱۳۴۸ بحیفا تشریف فرما شدند و حضرات ائمان و کبار طالعین و متقدین مهاجرین و مجاورین و مسافرتین را خواستند و بیکل مشکت شده رت را در پناه صندوق اعلی اعلی که بود جمع زیارت نمودند و منیر یاد و ناله شان بلاهوت تقدیس

رسید و صندوق را مقابل کل بیسی بگفت کل در صندوق سکت و خشی که از زکون آورده بودند گذاشتند و بستند و محکم کردند و سر و اب را با سکت و کج و آهک مسدود فرمودند و اعلان فرمودند و این کار مبارک و ارتفاع این مقام مقدس تدبیر و تصورش برای منصف عاقل از حد نه از خارق اعظم است و از دون حق قوی مستدیر فی قبضه زمام الامور محال است ظهور چنین قدرت و قوه و هیچ معاند کوچک جودی را احسم مجال انکار نبوده و نیست و از بعد شتر خیا تشریف داشتند و برای زیارت و طواف بکالت شریف می بردند حتی گاهی هم زیارت مشرف می شدند و داخل مدینه عکالتی شدند و مراجعت میفرمودند و گاهی بهتای بنده آستان اقدس ای طلقا و تعلقا تمثال تمثال اقدسند حتی در ایام شرف انوار جمال ذوالعظمت و الاجلال کبر و واقع شد از و آء حجاب صحبتشانرا شنیدند و صحبت مبارک حضرت لایزال داشتند مگر مخلاتی که میدانستند جمال احدیت شریف ندارند آن وقت میدانستند صدای طلعت عبودیت و مشرق رقیبت است قائم قامت مبارک اقدس نشان قرپ سمن جمال انزه من جمع جهات شبیه و میل حضرت جلیل بمشیل بودند و چون نفسی مواجه و روبرو می شد من حیث المحاسن و التمنن فرق میکذاشت و بجزات مجاورین آرزو می نمودند و مسرور و امیدوار میشدند که نزدیک است تماما چنانکه آیت و حدانیت و سر دانیت حضرت احدیت جن الاسماء و الصفات مرآت او تبارک و تعالی شوند در جهانایات ولی مقابله و نواب و متاعب و شد آمد بعد از غروب آفتاب جهات تاب رب الارباب گذاشت و ضعیف و نحیف نمود و اکثر اوقات مستی بالام و استقام و گرفتار

امراض و علل که تاکنون بودند و اما ممکن بود متر و پنهان می گشته بود و ندانستی از اهل قوم
چه که البته محزون و دوتون می شدند که اینک بستی می کشید آن وقت ظاهره مشهور
کل می شد و در آن حال هر نفسی مشرف می گشت پیدان و فرمایش مبارک با کمال عطف
و شفقت و فضیلت حضور در عبودیت و رقیبت که کنایه بکار می و خلقت و اتصال تویشان
بود و وصیت و نصیحت بشرین حاضرین که بدت نمایند و متذکر او متفقا نفس واحد و نفس
نمود و در عبودیت آستان اقدس ایمی و جان فشانی که صرف محبت و خدمت بجمع
اهم عالم است مع دون استعمار سیم و شریک جلدک شوند روحی و روح اهل
البساتن فریادیه الفدا و چون الم و مضم مبارک از قبل بود و مؤمن شده بود اکثر ایام
بتالی بودند و باین واسطه از خدات عتبه متقدمه باز میمانند و البته هم بالا جماع علاج مبارک
در مسافرت دانستند و حکم کردند که حرکت بپرسیدند نمودند و از آنجا بر طره
ایکندریه و قریب ششماه اقامت نمودند و بعد آفتاب عبودیت از اوره پا
اشراق نمود و در جمیع بزرگ و اول کلیسای لندن حضور سه هزار از علمای و فضلا
و حکما و روسای مل و مذاهب و ممالک که هر یک در علوم و فنون و رسوم و حیدر
شیر آفاق و هزار مثل فانی از هر حیثی که از اشاره مقدمه واحده نتایج منته
حرفه میفرمودند و بر مقاصد اولیه اصلیه آگاه و بوجدان و جبین و مسرات
بی پایان تصدیق و اذعان می نمودند و بیانات لفظ فرمودند و در جمع براند دوروی
زمین بهر زبانی ترجمه و اعلان نمودند و عجیب تر از کل بلکه از هر معجزه و خالق عادت
دشمن فقر و شق الشمسی و طی الارض و طی السحاب و طی الزمانی اعظم است و عقول
تصور وقوع و حصول را بعد از تحقق وجود و ظهورش نتوانند که در چنین

کنیمه اعظمی حضور چنین فضیلتی عطاء نشانی که بدلائل و براین رسالت حضرت ختمی
ماب و مشران را استوائی کذب نموده اند و بدین الباطان دانسته اند بلکه کلیه
دین را مخالف علم و مبین تمدن دانسته و یقین نموده اند رسالت آن سرور
کائنات و کلام اللہی کتاب مشاب قرآن را ثابت و محقق نمایند بشانیکه کل را مجذب
و بهوت و تمیز و شیفته و مستقیمه فرمایند بشانیکه نفوسی که تو در ارتب النوع میخواست
و بسیاری هم رب النوعشان میدانند و شهیر آفاق و مسلمند مشرف شدن و زیارت
نمودن و شنیدن نطق و پان مبارک را مهابات و مفاخرت و اند و بنویسند
و اعلان کنند و اعظم مواهب غیبیه بشنوند و بیکه کبر بشارت دهند و ارجحان بفرستند
و یکت از صدا اعلان و محی اند و ستایش و نعت و نیایششان که بهر زبانی طبع و نشر
شده نقل می شود چهره نما مطبوع مصر ۱۵ صفر ۱۳۳۰ مطابق ۵ فربر می
۱۹۱۲ میلادی (ارمنان کران بها) مستشرق شهیر نامی (دکتور البرخت ویرت)
کیکت از اعظم مستشرقین مغرب زمین و از اجله حکمای این شناخته می شود قبل از
دو سه ماه مسافرتی از برلین بیاریس و لندن می نماید و در موقعی که استغف اعظم
لندن از رئیس فرقه بهائیان (عباس افندی) و عده خواهی نموده که در کلیسای
(دستم نشر) که بزرگترین کلیسای لندن و محل تاج گذاری پادشاهان انگلستان
رفته خطابه بخوانند و قرب سه هزار نفر از علماء و قسوسین و مستشرقین در کلیسای حاضر
بود که من جمله دکتور البرخت و پیرت) مذکور باشد پس از اصرافی خطابه و بر
بلمان با هم (ارمنان کران بها) سیاحت نامه خود را منتشر می نماید که با جمله
ذیل را که در تحت عنوان (هنوز ایران زمین فیسوف آور است) در این جا مندرج

میداریم بنو زایران فیلسوف آور است در این مسافرت اوقاتی پر قیمت مرا
 تصادف کردید که قبل از حرکت هسته که بتصورات ذنیه ام چنین توفیق مسود
 خطور نمیشود که خود از کثرت اجساد و فرج مسندی در عراق بی پایان جرت فرود
 و متحیرم که آن ساعت منتظره را که باید از مواجب عظیم غیبیه سپندارم در دفتر سواد
 عریض چه نام مسود و مشغول میبخشی اسلوق یا مشابیهت نمایم که آنکه سالهاست بان
 مؤانست و مخالفت دارند میدانند که من از گاه خود شناسی و آشنا شدم بالن
 شرقیه و زبان قدس البسمان فارسی بچه اندازه فریفته اثرات روح پرور قلعه
 و حکما و ادبای مشرق زمین خاصه تالیفات حیات بخش فلاسفه ایران زمین بود
 و همواره بسترین مؤانس و جلیس مرتبت بخشم کتب و دواوین آنها بوده پس
 دار و کسی که سالیها مؤانست با تالیفات آنها داشته این تصادف عظمت مستحبه
 خیا عظیم است که خود یکت از اعظم فلاسفه مشرق زمین را دیده و گوش
 سانات حکیمانه آور در لندن شنیده باشد آقایان در سال ۱۸۹۰ مویو
 دکتر (آخاسیکه) که یکت از مستشرقین کبار و از اعضای انجمن (مالی)
 که از مصنفات ایالت (مورت موزل) فرانسه است و تبعمای عمیق در
 فلسفه اثرات مشغ فلاسفه مشرق زمین بکار برده در ضمن یکت از رسائل عمده
 خود شرحی قابل توجه از محاسن عالیه و فلسفه حیات اعظم حکماء و کبر فلاسفه مشرق
 زمین (میرزا نجف افندی عبدالبهار) که اصل مقصودم در این مسافرت او
 برایم بعنوان مشرفی داشته بود و فایده داده بود رسید خود را باین عبارات
 که من در آنها تفسیر و تالیفات و تالیفات حکمای مشرق زمین تا درجه تعمق و شرح

دست گوی بک
 جرم ام بک در ملک

نوبت جهان بین
 کوه تری

سعد علی بن
 نغمه علی بن
 بیدار بیدار

برای بروس مانا
 بر فتنه و صرافان
 از بحر کوه در جهان
 بیدار بیدار

زین با هم صاف
 همایه کافه
 بر باب و رافه
 پس بزمه تان

از طرف ارسلا
 جان بکف ارسلا
 ز نصف ارسلا
 بنه و سلطان

ار صبح ظهور با
 ارسس حضور با
 در فخر ظهور با
 لیا و بوه عطف

در عالم عهد با
 در قائم عهد با
 در عالم عهد با
 فریاد فقیران

آوری کردم و صحائف اشراک آنها را که ملایق کرم سپهر صحنه کمال عیار این
 فیلسوف بزرگ صحیفه بیچ یک از فلاسفه متقدمین و متأخرین را کمال نیافتم برینند چنانچه
 یک از بیانات فیلسوفان خود که در عظم (سکولوزیرا) در است میفرماید شرق و غرب همچون
 دو برادر در مهربان باید دست آغوش و یگانگی و موافقت عامه و صلاح کافه بهمدیون این کنی
 جهات را که مهد آدمیان است خانه خود دست از مشاجرات و مقاتلات که محل تخلف ترقی بنیاد
 بشر است پاک پاکیزه کنند و تخم نفاق و جدال را براندازند و چون شیر و شکر بهم بیامیزند این
 مختصر معرفی ایشان بود اما خود آنچه در کلیسیای بزرگ (و ستم نشین) از دوله این فیلسوف
 بزرگ و رب النوع عظیم شنیدم راجع بحقیقت اسلام و حقیقت ذات مقدس حضرت خیمبر ارضان است
 فراموش نسکنم آنوقت که در کلیسیای اسپانیا و مدتی بچشمهای نگران سده هزار نفر
 از بزرگان علمای امریکای و کسبی و فلسفی و الهانی را با چشم درخشان خود احساسات شرافت
 بریز محبت نوعیه را مقابله کرد و زبان حکمت بیان خود را گشود و بطن حکمت پاش خود
 پنداشتی که بفضای وسیع کلیسیای موعبی از نواد فلسفه بکیران و جواهر زوهر بر قیمت بطق
 فیلسوفان این بزرگ فیلسوف عظیم نشان ایرانی بغرش آمد که حیله بجای افکار حاضرین امواج
 سپای او را کافی نبود عجب مساعد ساعتی مبارک بود که هر قدر خواست بچکانه مستمعین که هر یک
 در فلزم فلسفه بیان نهنگی مستقیمند برای ادراک معانی کثیره بطن معنای او مستعد شده بهمان
 غرق دریای بی انتهای حیرت میشدند ولی چابک نویسان بودند که در نقاط قرین کلیسیا
 نفس ستماء و تحریر فرمایشات او حاضر بودند از آغاز تا انجام ضبط کرده در تحت تحریر و نقل
 آورده بن هم دانند من بمناسبات و بینیه می توانم بیانات مدقعه ادراک راجع بحقیقت
 محمدی و در حقیقت اسلام بود درینجا بنویسم ولی وعده هستی

در حضور حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مدینه منوره

میدم که تلافی نموده از سایر بیانات فیلسوفانه این فیلسوف ایرانی که ابتکاش هزاران
الشرق بلقاع امریکا و انگلستان و المان و فرانسه پرکنده اند بدون کرده در آینده بشما
برسانم انبی ملاحظه فرمائید که قلب با بیت تمسح و محال است و این شهادت ازین نفوس مبارکه که
و این انصاف و خضوع و محبت از این جواهر هوش و دانش و پیش تحقیق قلب مایه است
روحانی و جادانیت که وجدانیات نسیاعت قلبشان بکلی تبدیل شده و بوجدانیات جدیده بید
تحویل گشته که عظم فیلسوف و رب النوع عظم دانسته و نوشته اند و از کثرت ثبات در سوخ و
استقامتشان که از سوراخ اعمال و افعال و استدلال و وسای مذاهب و ادیان حاصل شده که دین
مخالف و مباین با علم است راه ایمان عقلا و فلاسف و حکما و فضیلهای عالم مسدود شده است
اینست که رب النوع عظم و عظم فیلسوف بنویسند و میدانند و امیدوار سبقت رحمت
رحمانی و عبودیت عبد البهانی هستیم که بزودی این پرده غلیظ جسم کثیف را که دین مخالف
علم و مباین تمدن و منافی وحدت عالم انسانیست پاره کنند و بردارند و کل را داخل جنت
ابنیه فرمایند باری بعد از لندن و پاریس مراجعت بر ما سکندریه فرمودند و بصرف فضل این
عاجز جاهل فقیر حقیر را اذن حضور و طواف فرمودند و با پنجه سدره المنی و غایه القصوی و
مسجد قاضی و مسجد الحرام و جنت المادی جواهر وجود است این نابودیم مشرف شد و حال اولاً
ازینورک و ثانیاً از وشنطون و ثالثاً از شیکاگو ندای البیک اللهم لبیک بن لاهی صریح
عبودیت سر لاهی قبل و تفرغ غصن الله الاعلی و قیمت و فنا و محویت مرکز یشاق الاهی بلند
و مرتفع و مذهب العالمین و مقرب العالمین الی القدر رب العالمین است
تمت لهجه التاسعة والحمد لله رب العالمین خاتمه را و عده و او از
خاتمه حال خود نکار و آنچه از فانیت جمل است عجز است غفلت است

زلت است دولت است حقارت است ضعف است احتیاج است فقر است
روسیای است مسکت است تباهاکاری است نافرمانیت خطیبات است سیات است
ظلمات است ناسوتیات است امکانات است نفسانیات است شهوات است
بیهوشی است اطاعت نفس اماره است هر یک تصور شود و هر یک بخوبی بخاطر آید هر شسته
فانی است خضوع و خشوع نیست صدق است واقع است حقیقت است سیه رونی
از مکن در دو عالم نمی گردد و جدا و امد العلم و آنچه هم از حق است معلوم و مشهور
و بدی است پنجاه سال قبل در ارض ستر باریات و تقاطع طواف شمس ششموس
الهی کل شمس سجاده لطلقة مشرف و قایز و ساجد و نائل شد و محال نفسی که بداند قدر
کشیده است و فد سیکه کمان کند خالصاً لوجه الله بروشته است و نفس حق خبر ندارد
ولی ستارت و عقارت و رحمانیت و فضالیت او تبارک و تقدس همه وقت و همه
جا فایز است استقبال فرمود هر قدر پیشتر عصیان نمود پیشتر غفاری فرمود پیشتر و ر
افتضاح کوشید پیشتر پرده پوشی فرمود زیاده تر بنفسانیات منکک شد ظهور نور
رحمانیت پیشتر شمال زیاد تر جسد شد عفو و اغماض و ستاری و غفاری و فضالیتش
زیاد تر احاطه نمود از مشکلات عظیمه و ممالک حتمیه نفسانیه من حیث الاصلب
سجرات بخشید و خلاص نمود و بصرف یعنی و جموی بود بصرف فضل بیدی و تقوی تحویل
فرمود و همه اهل عالم کس بجاری مشغولست از مالک و ملوک و سلطان و رعیت
و گرفتار صد هزار مشکلات و صدمات و مشقات و اذیات در هر آنی هستند هر که
باش پیش برنش پیشتر چنانکه اگر سلطان عاقل معادل باشد
زحمتش از همه رعیت بیشتر است و هر کسی اذیات و صدمات فکری قدش پیشتر

عقل و عدل بیشتر از خدام و مرو سین است و دیده ایم بواسطه معاش دنیاوی
 فانی و لغز نانی که همه جا هست چه قدر اشخاص سنوات بسیار غیبت اختیار کرده اند
 بلکه از اغنیاء و امراء و علما و حکما محض حرص مذموم و زیادتری شوم خود را سنوات عدید
 در مهلک خطیر عظیم انداخته و یا افتاده اند بامید افتخار واهی سربازی و چه بسیار قتل نام
 بهرت قبایح و شایع و فتنه و فساد و قتل و سرقت حبس و فنی و فزاری و کشته و غارت
 و اسیر و در بدر و ذلیل شده اند فایز همگی از آن نفوس و از اهل این عالم است آنچه
 در آنها بود که سبب و علت ظهور و بروز آن فضایل و قبایح و آن عقوبات و مصیبات
 شد در فانی هم موجود چه قدر باید بجان و وجدان و جنان و ارکان و ظاهر و باطن
 ممنون و مسرور و عابد و شاکر باشد که فایز حفظ فرمود و یا ستر فرمود و مفتضح نفرمود
 اگر هر آنی سوخته شوم شکر یک فضل و ستر و عفو ش را ننموده است و بی عا جزوقا
 است و کلیل و علیل وقتی یکی از مرشدین صوفیه یعنی مرحوم صفی علی شاه که پنجاه هزار نفر مریدان
 اعیان و اغنیاء و امراء و وزراء ابل علما و فضلاء ایران داشت مقابل شد و از امر او
 و ظهور آمد بشارت داد و هر تم صحبت شد و بناسبتی ذکر نمود فرق من با تمام مرشدان
 و تمام رؤسای روحانی عالم این است شبهه نیست فانی و ایشان هیچیک محصوم نیستیم لای
 عای و ندیمیم چه که شان امکان و نفوس بشر است چنین نیست فرمود چنین است و چون
 اهل بهار استار و حلیم و سلیم مید نیست لذت ترا عین اکل نزد فانی مشغول شرب بود
 و کرد پس شما پنجاه شخصت سال باید از مریدهای خود بترسید و اعمال خود تا از آنها
 نماید بعبارت و ضمیر باید شخصت سال خلوت خود را بخل جلوت نشان دهید و بنمایید
 چنین نیست فرمود بی چنین است چون جاهلند ذکر شد اما فانی بفضل الله و رحمته الهی

سبقت الاون و الاخرین و تخیر بر حمت من لیشاء یکروز دور و زود روز و زود
 روح و ریجان نظیر آنچه میخوانم و ولات بصراط استقیم می نمایم و بهایت بخش تویم
 این شخص بعد از ایمان و ایقان اگر فانی اول فاسق و فاجر عالم بداند مراد است
 میدارد و همواره از صمیم قلبش بجز انصریح می نماید که خدایا او را مستغنی و مستذکر فرما و
 راجع و تائب نما و بقدر قوه هم از خلق ستر مینماید بلکه از خود فانی هم چه که راضی بخلبت
 و انفعال فانی نمی شود و هر وقت هم بقدر قوه بهر لسان و بیانی و بهتعارات و
 کنایات و حکایات و امثالی من دون اظهار برگشت فانی را از آن سوره حال
 ساعی و جاهد است اینست قوت امر الله و کلمه الله مطاعه نافذ در عروق و
 شریان و بالاخره پیچاره مرشد اقرار نمود مانان و ریاست میخواستیم و دکان دکان
 مقصود این بود که بدون ادنی قابلیت و لیاقتی و چهرتی از جهات صوری و
 معنوی جزئی زیادتی تدبیر نفسی هر جا میرفت و بر کس وارد میشد کل
 محبت و مرحمت و عطف و خضوع و خشوع و افتادگی و مهربانی را الله و خالصا لوجه
 میفرمودند و همه جا عزیز و محترم و مطاع و مکرم بودیم و در حقیقت اولیه حجاب
 هر جانی خود مبلغ امر الله بودند که بر حمت و محنت کسب و تجارت و زراعت و هر آن
 میفرمودند و مصروف و صیافت و مهمانی فانی و امثالهمی نمودند و قانیان را
 اسباب و آلات تبلیغ امر الله و جانفشانی خودشان میفرمودند پس فانی
 و امثالهم که با اسم الله سیر بلا و می نمودند و بصرف فضل من دون استحقاق اسمائهم
 امر الله بودند از چیزی نکند شستیم همه چیز باقیم و چیزی فدا نمودیم همه چیز را الله برای
 ما فدا نمودند زحمتی نکندیم ایم اجبار الله جانفشانی نمودند و از همه چیز گذشتند و تحقیقت

قد نمودند حاجی طایلی کنی که اول عالم طهران و حجة الاسلام ایرانیان و والد شهنشاهان
بود و باره فرمودند متفصلا عدلی الله آقا سید ابوطالب کحل سعید حضرت متعارج الی مقصد
طلی سلیک مقتدر آقا میرزا موسای قمی روحی لمر تهلا الفدا که باکم الله از قم متواری شده بود
و اولش را متولی باشی و متولیهای قم ضبط نموده بودند و شهادت میگویند گفته بود یعنی حاجی
طایلی و حق آقا سید ابوطالب ابراهیم است عمری راحت و نسبت است و الله از بهر راحت
و عزت و نعمت و آسایش گذشته است و اگر اهل نیاست که با او چه جا برده که در بصره خلوص
ارادت نبر از نفر از قیام ایشان اورا دوست دارند و بدل و جان خدمتشان نمایند و رعایت
و صیانت و حمایتش نمایند و در ابرعیال و اطفال خود مقدم دارند و ترجیح دهند و بوی
علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة حجة الاسلام آیتیم و حجج ائالی طهران اهل ایران بن محتاجند و
لکن اعانت بسیار نموده ام و بسیار بر اهل مالک بجات و او ام مغذ لک که در نفر
ندارم که برستی و درستی خدمت کنند کن نفاق و احتیاج اظهار ارادت نمایند و این شخص را
بجان جان فشان می نمایند پس فانی و امثال او ظل امر الله بکنتی غرت و سعادت رسیدم
من دون اینکه زحمتی بکیشم و فضل الهی چنانکه تا حال کم جا و همه وقت صد هزار فرسخ استقیات
فرموده بعد هم پیشتر امیدوار است استقبالش فرماید چه که گذشته آئینه آینده است و در جمیع عالم
لانهایه در البینه بلای اهل باطل است و اهل باطل و اهل باطل فضل بی منتی مشور شومیم فانی جس شد همیشه در
جمع و اول عالم قبیل شخاصن بهت فضال که لغو بود با الله مجوس و معتد به زهی فخر و بابت
و شرف و عزت که باکم الله واقع شده است چنانکه در حسن هم مغز و معتقد بوده است و چون در
ایران و عشت آباد و بادکوبه بر سر و کوش میبید و موفق بود عنایات و عطوفات حسن خلاق
و اعمال فساکاری اجاب را میدیدم و فوق آنزائی نمودی در قوا تهلال فوق بهرستی است

و کمالات لانهایه لهاست یکفیتیم و همه محاسن و نبر کواری عالم انسانیست طائف حول کله است
و از اهل شروق قدس و طایلی و طایفین طائفات ساحت اقدس ایست که در زبده اولیه
مربای صافی حکایت کنند از آل الله و اهل الله بستند سرت و تجلی و نفوذ با حجاب نموده است
استلال مینویدیم ولی صرف قول بود تصور کمالی فوق کمالات ملکوتیه روحانیه اجاب را می نمودیم
زیرا انسان تا بهر مقامی وارد نشود و حقیقت و جبران ادراک نماند و حاصل چه سال کنیز
یا بیشتر است که بصرف فضل و فضل فضل ساکن است و بعضی حجتی شخص بر حجت من بسیار و مقصد صدق
بوار حجت کبری مشرف است و نعم و آلا و موافق ساینه و ارضیه و ملکوتیه و ملکیه فایز و مزوق
و مویست و مقامی است که حضرت کلیم الله نامور خلیع نلیس ارباب و تعظیما بقول تعالی فاطح
تعلیک تک با او اهل قدس طوئی گردید که دیده و و نسبت و وجدان و جنانش او یک
و حساس نمود که فضایل و کمالاتیک از حجاب دیده و شناخته و شناسایت و رحمت و غفارت
و مهربانی و شفقت و عطف و خدمتکاری و فضالیت نبر کواری که از آن وجه مقدس دیده بود و
فوقش را نموده بود نسبت با آنچه درین ده سال از آل الله و اهل خیا تقدس و نیایش خود و معاون حجت حضرت
موجود است که در حجت و نبر کواری حضرت و رقه مبارکه علیا خانم شروق اقدس ای و کواکب فاق عفت
و نجابت و صالت و بهت و پریشکاری و نیکوکاری حضرت علیا محذره حرم و خانها و رفات نابتا
سدره میثاق الله طائفات حول حضرت عبد البهاجل قد عطفوا فاهن و خیا آهنن نجاران و سنا و جبین
انوار القلوبنا و هم لافوار مبارک روحی فدایم و طمان و مجاورین بدر جاتیم روحی الصیغیر هم و کبیر هم الفدا و دیده
و دستمه و صد نبرایش را حساس و اوراک نموده نسبت کاه و کوه و قطره دریا و ذره و آفتاب است بل استغفرا
چند که آفتاب و دریا من غیر اراده تو آرد و فضال و مواج تسلط است و آل الله و هم از جانی و طمان نوازیست
و فضال و مرفی و فیاض و بذل باراده و اختیارند اما بشانی در بذل فضل و رحمت و اهل وجود و عفت

وصفات ملکوتی روحانی نورانی ربانی بهمیم و مراقب و قائمند و طی بذل فضا که توانی لایفکی
جسلی فطرتشان است و از لوازم و خصایص وجودشان است و نفکاک و انفصال ندارد و از برین مقام
منبع است که اهل بهافطری ذاتی لایفکی ایشان شده است که اگر استغفر الله و تعوب الی الله برین
ملکوتی قایم نباشد بهمانی حقیقی نیستیم پروردگار تو بود و فرما و توفیق ده و با عبد البهار تو شفاعت و
مسئلت نما و این قصه را با مر مبارک نوشت در حال نهایت انحطاط و ضحلال قومی ایشان که بسیار
واقع شد در حال نوشتن ترکیب که را فراموش مینمود و آنچه تفکر مینمود متذکر نمی شد لابد برین جهت
و سبب آخری خود را مشغول مینمود چون در ثانی شروع بتخریر میکرد قلم صحیح مینویشت و از صلح
فانی درس خوانده و از قواعد قوم ابد آخبر و اطلاع ندارد و از جمیع جهاب روحی فدا هم را حجتی طلب است
که غفران و آمرزش فانی را از پیشگاه درگاه مشرق عبودیت و مطلع رفیق حضرت عبد البهار ما سواد
فداه مسئلت نمایند چه که جز حفظ از خود ندیدیم و سوای عفو و غفران و شتریت از بندگان الهی لذا
کتابخانه
مجلس سناسا

این کتابخانه را در تبریز در روز ۱۳۳۲ هجری قمری بنا نهادند



خادم نوع انسان خسرو بهمان بر حسب حاجت و رجاء در آستان محبوب عالمیان بنشر
این کتاب موفق و مفتخر گشته محتاج دعا شایه و پر بهرام بخدمت طبع کوشیدیم

تاریخ ۵- پاریس ۱۹۱۴

مطابقت ۲ ربیع الاخری یوم جمعه ۱۳۳۲

فی طهران نکتة اولی سنه هفتاد و چهارم شهر العلاء مطبوعه و کن پرنسک پریس پوهستی



